

حیات صحابه

جلد پنجم

مؤلف:

علامہ شیخ محمد یوسف کاندھلوی

مترجم:

مجیب الرحمن (رحیمی)

به همراه تحقیق احادیث کتاب توسط:

محمد احمد عیسی

(به همراه حکم بر احادیث بر اساس تخریجات علامه البانی)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
باب یازدهم: ایمان اصحاب <small>رضی الله عنهم</small> به غیب	۳۳
عظمت و بزرگی ایمان:	۳۳
پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و بشارت جنت برای کسی که از یقین و صمیم قلب شهادت بدهد که:	
معبودی جز خدا نیست	۳۳
بشارت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به داخل شدن در بهشت برای کسی که از دنیا برود و هیچ چیزی را با خدا شریک نسازد	۳۴
داستان علقمه بادیه نشین که به فقاقت رسید	۳۵
حدیث حضرت عثمان در مورد حرام شدن آتش جهنم بر کسی که کلمه شهادت را بر زبان آورده است	۳۶
پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و بشارت مغفرت برای اصحابش که با وی در مجلسی کلمه شهادت را تکرار نمودند	۳۶
بشارت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به اصحابش آنگاه که در کدید بودند	۳۷
کفاره واقع شدن کلمه شهادت برای کسی که سوگند دروغ گفت	۳۷
خروج شهادت دهندگان از آتش	۳۸
نجات گروهی از اهل کلمه شهادت از آتش	۳۹
گفتارهای علی، ابودرداء و ابن مسعود <small>رضی الله عنهم</small> درباره کلمه شهادت و اهل آن	۴۰
مجالس ایمان	۴۱
رغبت و علاقه مندی عبدالله بن رواحه <small>رضی الله عنه</small> به مجالس ایمان	۴۱

- ۴۱ رغبت و علاقه‌مندی عمر و معاذ رضی الله عنهما به مجالس ایمان
- ۴۲ تجدید ایمان
- ۴۲ تکذیب تجربه‌ها و مشاهدات
- ۴۲ قصه مردی که اسهال پیدا کرد
- ۴۲ قصه عبدالله بن مسعود با همسرش
- ۴۳ قصه عبدالله بن رواحه با همسرش
- ۴۴ قصه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه
- خوشحال شدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای نازل شدن قرآن بر او به مغفرت و فتح، هنگام بازگشتن از حدیبیه ۴۶
- ۴۸ قصه نیل مصر در زمان عمر رضی الله عنه
- ۴۹ داخل شدن علاء بن حضرمی با مسلمانان در دریا
- ۴۹ تمیم داری و دور کردن آتشی که در حره افتاده بود
- آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ضربه زدن به سنگ در روز خندق دید و بشارتش برای اصحابش ۵۰
- ۵۳ خالد و نوشیدن زهر و سخن نصرانی درباره اصحاب
- ۵۳ اقوال اصحاب رضی الله عنهم درباره این که پیروزی به تعداد نیست
- ۵۴ حقیقت و کمال ایمان
- ۵۴ قول پیامبر صلی الله علیه و آله به حارث بن مالک: چگونه صبح نمودی؟ و جواب حارث
- ۵۶ قول پیامبر صلی الله علیه و آله به معاذ: چگونه صبح نمودی؟ و جواب معاذ
- ۵۶ فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به سوید بن حارث و یارانش: شما چیستید؟ و جواب آنان
- قصه منافقی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا برایش مغفرت بخواهد و او برایش مغفرت خواست ۵۷
- ۵۸ ایمان به ذات و صفات خداوند عز وجل
- ۵۸ زیاد خواندن سوره اخلاص توسط یک صحابه
- تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از گفته عالم یهودی که از خداوند سبحانه و تعالی صحبت نمود ۵۸
- ۵۹ حدیث انس و ابوذر درباره این که چگونه خداوند مردم را حشر می‌کند
- ۵۹ امر پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش که بگویند: ما شاء الله وحده لا شریک له
- سوال یهودی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مشیت و اراده خداوند و جواب وی به او ۶۰

- خواب ماندن پیامبر ﷺ و اصحابش از نماز به مشیت و اراده خدا ۶۱
- دلیل آوردن علی ﷺ برای مردی که درباره مشیت سخن می گفت ۶۲
- قول پیامبر ﷺ به یارانش: این حالت شما نفاق نیست ۶۳
- قصه پیامبر ﷺ با اعرابی درباره حساب ۶۳
- قصه معاذ هنگامی که عمر ﷺ وی را برای جمع آوری صدقات فرستاد ۶۳
- حدیث عایشه ﷺ در قصه مجادله ۶۴
- سخنان ابوبکر ﷺ درباره ایمان به خداوند سبحانه و تعالی ۶۵
- سخن عایشه ﷺ هنگام مردن زنی در خانه اش در حال سجده ۶۶
- ایمان به فرشتگان ۶۶
- سخن علی ﷺ درباره طغیان آب و باد در روز نوح و روز عاد بر دو فرشته ۶۶
- سخن سلمان ﷺ هنگام مرگ: من زیارت کنندگانی دارم که به نزد می آیند ۶۷
- ایمان به قدر ۶۷
- قول پیامبر ﷺ برای عایشه ﷺ هنگامی که در جنازه طفلی از انصار حاضر گردید ۶۷
- وصیت عباده بن صامت ﷺ به پسرش در مورد ایمان به اندازه خیر و شر از طرف خداوند ۶۸
- گریه یکی از اصحاب در حال مرگش به سبب این که نمی دانست خداوند برایش چه مقدر نموده است ۶۸
- گریه معاذ ﷺ هنگامی که مرگش فرا رسید چون نمی دانست که خداوند برایش چه مقدر نموده است ۶۹
- قول ابن عباس ﷺ درباره کسی که در قدر صحبت نموده بود ۶۹
- قطع رابطه ابن عمر ﷺ با یکی از دوستانش که درباره قدر چیزی گفته بود ۷۰
- سخن علی ﷺ درباره قدر و در مورد کسی که در آن چیزی بگوید ۷۱
- آنچه عمر ﷺ درباره قدر بر منبر می سرود ۷۲
- خوف سوده یمانی ﷺ از بیرون شدن دجال ۷۳
- قول ابوبکر صدیق و ابن عباس ﷺ درباره دجال ۷۳
- ایمان به آنچه در قبر و برزخ می باشد ۷۴
- سخن ابوبکر صدیق ﷺ در حالی که در بستر مرگ قرار داشت ۷۴

- سخن عمر رضی الله عنه در حالی که بر بستر مرگ قرار داشت ۷۵
- گریه عثمان رضی الله عنه هنگامی که کنار قبرها می ایستاد ۷۶
- قول حذیفه هنگامی که بر بالین مرگ قرار داشت ۷۶
- قول ابو موسی رضی الله عنه در حالی که در احتضار قرار داشت ۷۷
- درخواست اسید بن حضیر رضی الله عنه که در یکی از احوال سه گانه باشد ۷۷
- ایمان به آخرت وصف پیامبر صلی الله علیه و آله از جنت ۷۸
- قصه فاطمه رضی الله عنها با پدرش صلی الله علیه و آله هنگامی که برای طلب دنیا رفت و از نزدش با فایده اخروی برگشت ۷۸
- قول ابوموسی رضی الله عنه درباره سبب روگردانی مردم از آخرت ۷۹
- ایمان به آنچه در روز قیامت می باشد ۸۰
- امید پیامبر صلی الله علیه و آله که امتش نصف اهل جنت باشد ۸۰
- سوال زبیر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بعضی از احوال آخرت و پاسخ وی ۸۱
- گریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه هنگام به یاد آوردن آیه ای درباره جهنم ۸۲
- درخواست عباده رضی الله عنهم از خانواده و همسایگان هنگام مرگش تا از وی قصاص گیرند ۸۳
- ترس و هراس عمر رضی الله عنه از حساب آخرت ۸۳
- گریه ابوهریره و معاویه رضی الله عنهما هنگامی که حدیثی را درباره آخرت شنیدند ۸۴
- ایمان به شفاعت ۸۴
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله به این که شفاعتم در برگیرنده هر آن فرد از امتم است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند از دنیا رفته است ۸۴
- دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش نزد پروردگارش همان شفاعت برای آنان است ۸۵
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله: من چه نیکو مردی برای شریهای امتم هستم ۸۵
- سخن علی رضی الله عنه درباره امیدبخش ترین آیه در کتاب خدا ۸۶
- سخن بریده رضی الله عنه درباره شفاعت در پیش روی معاویه رضی الله عنه ۸۶
- جواب جابر بن عبدالله رضی الله عنه به کسی که شفاعت را تکذیب نمود ۸۷
- ایمان به بهشت و دوزخ ۸۸
- اصحاب و تصور بهشت در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله انگار که آنان آن را به چشم می دیدند ۸۸
- صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله برای یارانش درباره آخرت ۸۹
- سوال بادیه نشین از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره درخت جنت ۹۰

- سوال اعرابی از پیامبر ﷺ درباره میوه جنت و جواب وی ۹۱
- مردن مرد حبشی در مجلس پیامبر ﷺ هنگامی که وصف جنت را شنید ۹۲
- بشارت علی ﷺ برای عمر ﷺ به جنت در حال مرگ و احتضارش ۹۳
- گریه عمر ﷺ هنگام ذکر جنت ۹۴
- امیدواری سعدبن ابی وقاص ﷺ به داخل شدن جنت در حال مرگش ۹۴
- بی‌قراری عمروبن عاص ﷺ در حال مرگش از هراس آنچه بعد از وفات می‌باشد ۹۴
- آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ایمان به جنت و آتش گذشت ۹۶
- گریه عایشه ﷺ در وقت یاد آوردن آتش و گفته پیامبر ﷺ به او ۹۹
- مردن شیخ بزرگی و جوانی در وقت ذکر جهنم ۹۹
- آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ترس از آتش گذشت ۱۰۰
- یقین و باور به آنچه خداوند تبارک و تعالی وعده نموده است ۱۰۱
- یقین ابوبکر ﷺ به آنچه خداوند درباره جنگ روم و فارس وعده نموده بود ۱۰۱
- یقین کعب بن عدی به وعده خداوند در نصرت و غلبه دینش ۱۰۳
- اقوال ابوبکر، عمر و سعد ﷺ درباره یقین به آنچه خداوند در نصرت مومنین وعده نموده است ۱۰۴
- یقین به آنچه رسول خدا ﷺ خبر داده است ۱۰۵
- تصدیق پیامبر ﷺ از سوی خزیمه بن ثابت در خصومتش با بادیه نشینی ۱۰۵
- تصدیق پیامبر ﷺ از سوی ابوبکر ﷺ در قصه اسراء ۱۰۶
- تصدیق پیامبر ﷺ از سوی عمر ﷺ درباره خبر وی در مورد هلاک امت‌ها ۱۰۷
- یقین علی ﷺ در مورد خبر پیامبر ﷺ درباره کشته شدنش ۱۰۷
- یقین عمار ﷺ در مورد خبر پیامبر ﷺ درباره کشته شدنش ۱۰۹
- یقین ابوذر ﷺ در مورد خبر پیامبر ﷺ به او درباره وفاتش ۱۰۹
- یقین خریم بن اوس در مورد آنچه پیامبر ﷺ درباره شیما دختر بقیله گفته بود .. ۱۱۱
- یقین مغیره بن شعبه در مورد آنچه پیامبر ﷺ از نصرت و کامیابی برای اصحابش خبر داده بود ۱۱۲
- یقین ابودرداء در مورد آنچه پیامبر ﷺ درباره حفاظت خداوند از کسی که کلماتی را به زبان آورد گفته بود ۱۱۳
- آنچه از اخبار اصحاب ﷺ در مورد یقین به خبرهای پیامبر ﷺ گذشت ۱۱۴

- یقین به مجازات اعمال ۱۱۵
- یقین ابوبکر در مورد آنچه پیامبر ﷺ درباره مجازات اعمال خبر داده است ۱۱۵
- یقین عمر بن الخطاب ﷺ درباره مجازات اعمال ۱۱۷
- یقین عمرو بن سمره و عمران بن حصین به جزاء ۱۱۷
- آنچه در مورد ایمان ابوبکر ﷺ و مردی از اصحاب درباره جزاء گذشت ۱۱۸
- قوت ایمان اصحاب (رضی الله عنهم أجمعین) ۱۱۹
- اصحاب و تحمل این آیه: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه ۱۱۹
- آنچه اصحاب هنگام نزول این آیه انجام دادند: و لم یلبسوا ایمانهم بظلم ۱۲۱
- عملکرد زنان اصحاب هنگام نزول این آیه: ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ۱۲۲
- قصه شیخ بزرگ سالی که گناهان زیادی را مرتکب شده بود و نیز قصه ابوفروه ... ۱۲۲
- قصه زن گنهکاری با ابوهربیره ۱۲۳
- عملکرد شاعران پیامبر ﷺ هنگام نزول این آیه: والشعراء یتبعهم الغاؤون ۱۲۴
- حقیقت محبت لقای خداوند و حقیقت کراهیت آن ۱۲۵
- گریه ابوبکر صدیق وقتی که این سوره نازل شد: اذا زلزلت ۱۲۶
- خبر پیامبر ﷺ برای عمر ﷺ که در قبر با وی چه معامله‌ای صورت خواهد گرفت .. ۱۲۶
- قول عمر درباره قوت ایمان عثمان رضی الله عنه ۱۲۷
- آنچه از اقوال اصحاب ﷺ درباره قوت ایمان گذشت ۱۲۷
- باب دوازدهم: اجتماع اصحاب بر نمازها** ۱۲۹
- ترغیب پیامبر ﷺ به نماز ۱۲۹
- حدیث عثمان و سلمان رضی الله عنهما در این باره ۱۲۹
- قصه دو برادر که یکی شان شهید شد و دیگرشان باقی ماند ۱۳۱
- قول پیامبر ﷺ برای مردی درباره نماز: آن کفار گناهت است ۱۳۲
- قول پیامبر ﷺ به مردی که از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد ۱۳۲
- قول پیامبر ﷺ به کسی که ارکان اسلام را ادا نماید: تو از صدیقین و شهدا هستی ... ۱۳۲
- سفارش پیامبر ﷺ به نماز در هنگام مرگش ۱۳۳
- ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به نماز ۱۳۴
- قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما درباره نماز ۱۳۴
- سخنان زید، حذیفه، ابن عمرو و ابن عمرو ﷺ درباره نماز ۱۳۴

- سخنان ابن مسعود، سلمان و ابو موسی رضی الله عنهما درباره نماز ۱۳۵
- رغبت پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز و شدت توجه و اهتمامش به آن ۱۳۶
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله: روشنی چشمم از نماز گردانیده شده است، و قول جبریل درباره آن ۱۳۶
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله: خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است ۱۳۷
- اقوال اصحاب درباره قیام لیل پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳۷
- قصه حذیفه با پیامبر صلی الله علیه و آله در قیام لیل ۱۳۹
- حدیث عایشه رضی الله عنها درباره قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله در قیام لیل ۱۴۰
- دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام مریضی اش که ابوبکر رضی الله عنه برای مردم نماز بخواند ۱۴۰
- سرور و خوشی مسلمانان به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که در وقت امامت ابوبکر، به سوی آنان نگاه نمود ۱۴۲
- رغبت اصحاب رضی الله عنهم به نماز و شدت توجه و عنایتشان به آن ۱۴۳
- به هوش آمدن عمر از بیهوشی اش وقتی که به نماز صدا کرده شد ۱۴۳
- شب زنده داری عثمان رضی الله عنه با یک رکعت و خواندن تمام قرآن در آن رکعت ۱۴۳
- ابن عباس و قبول نمودن ترک نماز برای تداوی چشمش پس از اینکه کور شد .. ۱۴۴
- رغبت عبدالله بن مسعود به نماز ۱۴۵
- رغبت سالم مولای حذیفه به نماز ۱۴۶
- رغبت ابوموسی و ابوهریره رضی الله عنهما به نماز ۱۴۶
- رغبت و علاقمندی ابوطلحه انصاری و مردی از انصار به نماز ۱۴۷
- رغبت ابن زبیر و عدی بن حاتم به نماز ۱۴۷
- بنای مسجد ۱۴۸
- حدیث ابوهریره و طلق بن علی درباره بنای مسجد نبوی ۱۴۸
- کوشش و تلاش همسر عبدالله بن ابی اوفی در بنای مسجد نبوی ۱۴۹
- رغبت پیامبر صلی الله علیه و آله بر این که مسجدش چون سایه بان موسی علیه السلام باشد ۱۴۹
- سجده پیامبر صلی الله علیه و آله در آب و گل در مسجدش ۱۵۰
- قبول نکردن پیامبر صلی الله علیه و آله که مسجدش بر اساس معماری شام بنیان گذاشته شود ۱۵۰
- توسعه مسجد نبوی در زمان عمر و عثمان رضی الله عنهما ۱۵۱
- خط کشیدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای قبیله جهینه در مدینه برای مسجد ۱۵۲
- نامه عمر به امیران شهرها تا مسجد بنا نمایند ۱۵۳

- تنظیف و پاک نمودن مساجد ۱۵۳
- امر پیامبر ﷺ به بنای مساجد در خانه‌ها و پاک نمودن آن‌ها ۱۵۳
- پیامبر ﷺ و دیدن زنی در جنت که مسجد را پاک می‌نمود، البته بعد از وفات آن زن ۱۵۴
- عمر رضی الله عنه و خوشبوی نمودن مسجد نبوی توسط دود مشک ۱۵۴
- پیاده رفتن به مسجدها ۱۵۴
- قصه انصاری که از خانه دورش به سوی مسجد شتاب می‌نمود ۱۵۴
- نزدیک گام گذاردن پیامبر ﷺ در رفتنش به سوی مسجد ۱۵۵
- انس بن مالک رضی الله عنه و نزدیک گذاشتن گام‌ها در سیر به سوی مسجد ۱۵۶
- شتاب ابن مسعود به سوی نماز ۱۵۶
- نهی پیامبر ﷺ از شتاب به سوی نماز ۱۵۶
- مساجد چرا بنا شده‌اند و در آن چه می‌کردند ۱۵۷
- انکار اصحاب بر اعرابی که در مسجد بول نمود و موقف پیامبر ﷺ در مقابلش ۱۵۷
- قصه پیامبر ﷺ با آنانی که نشستند و در مسجد ذکر خداوند را می‌نمودند ۱۵۷
- قصه پیامبر ﷺ با سه تن و نشستنش نزد اصحاب قرآن ۱۵۸
- قول علی رضی الله عنه درباره خوانندگان قرآن ۱۵۸
- قصه ابوهریره رضی الله عنه با اهل بازار ۱۵۹
- ستایش عمر رضی الله عنه از اهل مجالس در مساجد ۱۵۹
- حرکت پیامبر ﷺ از مسجد با یارانش به سوی یهود ۱۶۰
- پیامبر ﷺ و گذاشتن سعد بن معاذ در مسجد هنگامی که در روز خندق مجروح گردید ۱۶۰
- خواب اهل صفه و ابوذر و بعضی اصحاب در مسجد ۱۶۱
- پناه بردن پیامبر ﷺ به مسجد در وقت شدت باد و کسوف ۱۶۲
- پیامبر ﷺ و جابجا کردن وفد ثقیف در مسجد ۱۶۳
- اعمال پیامبر ﷺ و اصحابش در مسجد به غیر از عبادت و ذکر ۱۶۳
- چیزهایی را که پیامبر ﷺ و یارانش در مسجدها بد می‌بردند ۱۶۴
- پیامبر ﷺ و بد دانستن احتباء در مسجد ۱۶۴
- بد دانستن پیامبر ﷺ از داخل شدن کسی در مسجد که سیر یا پیاز خورده باشد ... ۱۶۴

- پیامبر ﷺ و بد دانستن بلغم انداختن در مسجد..... ۱۶۵
- بد دانستن پیامبر ﷺ و اصحابش از برهنه نمودن شمشیر در مسجد..... ۱۶۶
- کراهیت و بد دانستن پیامبر ﷺ و یارانش از تلاش و طلب گمشده در مسجد... ۱۶۶
- عمر ؓ و بد دانستن بلند نمودن صدای آواز و فریاد و بلند خواندن شعر در مسجد
..... ۱۶۷
- ابن مسعود ؓ و بد دانستن پشت گردانیدن به قبله مسجد..... ۱۶۸
- حایس طائی و بد دانستن نماز گزاردن در قسمت مقدم مسجد در وقت سحر ۱۶۸
- ابن مسعود و بد دانستن نماز در عقب هر ستون در مسجد..... ۱۶۸
- اهتمام و توجه پیامبر ﷺ و اصحابش به اذان..... ۱۶۹
- پیامبر ﷺ و نپذیرفتن ناقوس و بوق جهت اعلام برای نماز قبل از رهنمون شدن به
اذان..... ۱۶۹
- صدا نمودن: الصلاه جامعه در زمان رسول خدا ﷺ قبل از رهنمون شدن به اذان
..... ۱۷۰
- اذان سعد قرظ برای پیامبر ﷺ در قبا..... ۱۷۰
- اقوال بعضی اصحاب درباره اذان و مؤذنین..... ۱۷۱
- قول ابن عمر برای مردی که در اذانش خوش آوازی می نمود و بر آن اجر می گرفت
..... ۱۷۲
- دستور پیامبر ﷺ و ابوبکر به جنگ با قبایلی که اذان در آن‌ها شنیده نمی شود. ۱۷۲
- انتظار پیامبر ﷺ و اصحابش برای نماز روش پیامبر ﷺ در این باره..... ۱۷۳
- اصحاب و انتظار نماز تا اینکه نصف شب گذشت..... ۱۷۳
- قول پیامبر ﷺ برای کسی که بعد از مغرب و بعد از ظهر نشست و انتظار نماز دوم را
می کشید..... ۱۷۴
- قول پیامبر ﷺ برای کسی که انتظار نماز عشاء را تا نصف شب کشیده است..... ۱۷۵
- ترغیب پیامبر ﷺ به انتظار نماز..... ۱۷۵
- قول ابوهریره درباره آمادگی در زمان پیامبر ﷺ..... ۱۷۵
- قول انس درباره نزول این آیت: تتجافی جنوبهم عن المضاجع..... ۱۷۶
- تأکید بر جماعت و اهتمام و توجه به آن..... ۱۷۶
- توجه پیامبر ﷺ به جماعت و اجازه ندادنش برای کور به ترك آن..... ۱۷۶
- قول عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل درباره جماعت..... ۱۷۷

- ۱۷۸ بدگمانی اصحاب در مورد کسی که جماعت را در فجر و عشاء ترک می نمود
- ۱۷۸ قول عمر درباره کسی که قیام لیل از جماعت فجر او را باز داشت
- ۱۷۸ قول ابو دراء درباره جماعت و عملکرد ابن عمر وقتی نماز عشاء به جماعت از دستش رفت
- ۱۷۹ بیرون شدن حارث بن حسان برای نماز فجر در شب عروسی اش و قولش به کسی که عتابش نمود
- ۱۸۰ برابر نمودن و ترتیب صفها توجه و اهتمام پیامبر ﷺ به برابر نمودن صفهای اصحابش در نماز
- ۱۸۰ دستور عمر، عثمان و علی ؓ به برابر نمودن صفها قبل از تکبیر
- ۱۸۱ قول ابن مسعود درباره برابر نمودن صفها
- ۱۸۲ قول پیامبر ﷺ و قول ابن عباس درباره صف اول
- ۱۸۳ قول پیامبر ﷺ: در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نیستند
- ۱۸۳ مشغول شدن امام به کارها و حوائج مسلمانان بعد از اقامت
- ۱۸۴ مشغولیت پیامبر ﷺ به این کار
- ۱۸۴ مشغولیت عمر و عثمان ؓ به این کار
- ۱۸۵ امامت و اقتداء در زمان پیامبر ﷺ و اصحابش ؓ
- ۱۸۵ قول ابوسفیان در اطاعت اصحاب از پیامبر ﷺ وقتی که آنان را دید نماز می گزارند
- ۱۸۶ نماز مسلمانان در عقب ابوبکر به امر پیامبر ﷺ
- ۱۸۶ قول عمر و علی ؓ درباره امامت ابوبکر ؓ
- ۱۸۷ قول سلمان فارسی ؓ درباره امامت عرب
- ۱۸۸ اقتدای اصحاب ؓ به غلامان
- ۱۸۸ نماز ابن مسعود در عقب ابو موسی ؓ در خانه اش
- ۱۸۹ نماز فرات بن حیان در مسجدش عقب حنظله بن ربیع نظر به امر پیامبر ﷺ به آن
- ۱۹۰ امیر مکه و جانشین ساختن ابن ابزی برای ادای نماز به مردم و ستایش عمر ؓ از عملکردش
- ۱۹۰ مسور و عقب کشیدن امامی که کلامش به درستی فهمیده نمی شد و رضایت عمر ؓ به آن
- ۱۹۱

- قول طلحه بن عبیدالله برای جماعتی که برای شان نماز داد: آیا از نمازم راضی شدید
 ۱۹۱.....
- مخالفت انس با عمر بن عبدالعزیز و مخالفت ابو ایوب با مروان در نماز ۱۹۲
- قول ابو هریره، انس و عدی درباره نماز صحابه در عقب پیامبر ﷺ ۱۹۲
- گریه پیامبر ﷺ و اصحابش در نماز ۱۹۳
- گریه پیامبر ﷺ در نماز ۱۹۳
- گریه عمر ﷺ در نماز ۱۹۴
- خشوع و خضوع در نماز ۱۹۴
- خشوع ابوبکر و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما ۱۹۴
- خشوع ابن عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما در نماز ۱۹۵
- بانگ ابوبکر رضی الله عنه بر همسرش ام رومان به سبب حرکتش در نماز ۱۹۶
- اهتمام و توجه پیامبر ﷺ به سنت‌های مؤکد ۱۹۶
- قول عایشه رضی الله عنها درباره سنت‌های پیامبر ﷺ ۱۹۶
- شدت اهتمام و توجه پیامبر ﷺ به دو رکعت قبل از نماز صبح ۱۹۷
- شدت توجه و اهتمام پیامبر ﷺ به چهار رکعت نماز قبل از فریضه ظهر ۱۹۸
- نماز پیامبر ﷺ قبل از عصر و بعد از مغرب ۱۹۹
- اهتمام و توجه اصحاب پیامبر ﷺ به سنت‌های مؤکد ۱۹۹
- اهتمام و توجه عمر رضی الله عنه به سنت قبل از صبح و قبل از ظهر ۱۹۹
- اهتمام و توجه علی و ابن مسعود رضی الله عنهما به سنت قبل از ظهر ۲۰۰
- اهتمام و توجه براء و ابن عمر به سنت قبل از ظهر ۲۰۰
- اهتمام و توجه علی رضی الله عنه به سنت قبل از عصر و توجه وی و ابن عمر به سنت بین
 مغرب و عشاء ۲۰۱
- اهتمام و توجه پیامبر ﷺ و اصحابش به نماز تهجد ۲۰۱
- قول عایشه درباره توجه پیامبر ﷺ به قیام لیل ۲۰۱
- قول جابر درباره فرضیت قیام لیل و باز نزول رخصت ۲۰۲
- سوال سعید بن هشام از عایشه درباره وتر پیامبر ﷺ و پاسخش ۲۰۲
- قول ابن عباس درباره وتر اصحاب هنگامی که سوره مزمل نازل شد ۲۰۴
- تهجد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ۲۰۴

- تهجد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما ۲۰۵
- تهجد ابن مسعود و سلمان رضی الله عنهما ۲۰۵
- اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش به نوافل در میان طلوع آفتاب و زوال آن. ۲۰۶
- حدیث ام هانی و عایشه درباره نماز چاشت پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۰۶
- حدیث انس و عبدالله بن ابی اوفی درباره نماز چاشت پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۰۷
- حدیث ابن عباس از ام هانی درباره نماز چاشت پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۰۷
- تشویق و ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز اشراق و بیان نمودن فضیلت آن ۲۰۸
- نماز اشراق علی، ابن عباس و سعد رضی الله عنهم ۲۰۸
- اهتمام و توجه به نفل‌ها در میان ظهر و عصر ۲۰۹
- نماز ابن مسعود و ابن عباس در میان مغرب و عشاء ۲۱۰
- اهتمام و توجه به نفل‌ها در وقت داخل شدن به منزل و بیرون شدن از آن ۲۱۰
- نماز تراویح ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز تراویح ۲۱۰
- ابی بن کعب و امامت تراویح برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان عمر رضی الله عنه ۲۱۱
- عمر و روشن نمودن مساجد تا در آن‌ها تراویح خوانده شود و دعای علی به این سبب
برایش ۲۱۲
- ابی، تمیم داری و سلیمان بن حثمه و امامت مردم در تراویح ۲۱۲
- ابی و امامت نمودن به زنانش در نماز تراویح در خانه اش ۲۱۳
- نماز توبه ۲۱۳
- نماز حاجت ۲۱۳
- نماز انس رضی الله عنه به خاطر حاجت و برطرف شدن حاجتش ۲۱۳
- نماز پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر شفای علی و شفای علی به آن ۲۱۴
- قبول شدن دعای صحابی جلیل القدر ابومعلق وقتی که دزدی خواست او را به قتل
برساند ۲۱۴

باب سیزدهم: رغبت و علاقمندی اصحاب به علم و ترغیب‌شان به آن ۲۱۷

- ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله به علم ۲۱۷
- خوش آمد گویی پیامبر صلی الله علیه و آله به صفوان بن عسال که به طلب علم آمده بود ۲۱۷
- آمدن قبیصه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای طلب علم و قول پیامبر صلی الله علیه و آله برایش ۲۱۸
- خبر پیامبر صلی الله علیه و آله که طلب علم گناهان را از بین می‌برد ۲۱۸

- قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت عالم بر عابد ۲۱۹
- ترغیب پیامبر ﷺ به طلب علم ۲۱۹
- قول پیامبر ﷺ برای مرد پیشه‌گری که از برادرش که طلب علم می‌نمود شکایت کرد ۲۲۰
- ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به علم ۲۲۰
- ترغیب علی به علم و حدیث کمیل بن زیاد از وی در این باره ۲۲۰
- ترغیب معاذ بن جبل رضی الله عنه به علم ۲۲۲
- ترغیب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به علم ۲۲۳
- ترغیب ابو درداء رضی الله عنه به علم ۲۲۴
- ترغیب ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما به علم ۲۲۵
- ترغیب ابن عباس رضی الله عنهما به علم ۲۲۶
- ترغیب صفوان بن عسال رضی الله عنه به علم ۲۲۶
- رغبت و علاقمندی اصحاب پیامبر ﷺ به علم ۲۲۷
- قول معاذ رضی الله عنه هنگام وفاتش درباره علاقمندی‌اش به علم ۲۲۷
- رغبت و علاقمندی ابو درداء رضی الله عنه به علم ۲۲۷
- رغبت و علاقمندی ابن عباس رضی الله عنهما به طلب علم ۲۲۷
- رغبت و علاقمندی ابوهریره رضی الله عنه به علم ۲۲۸
- حقیقت علم و آنچه مطلقاً بر آن اسم علم اطلاق می‌شود ۲۳۰
- آنچه از پیامبر ﷺ درباره حقیقت علم روایت شده است ۲۳۰
- قول ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما درباره حقیقت علم ۲۳۱
- انکار و تشدید بر کسی که به علم دیگری غیر آنچه پیامبر ﷺ آورده اشتغال ورزد ۲۳۲
- انکار و ناخوشایندی پیامبر ﷺ بر قومی که این عمل را نمودند ۲۳۲
- انکار عمر رضی الله عنه به کسی که کتاب دانیال را نوشته بود و قصه‌اش در این باره با پیامبر ﷺ ۲۳۳
- روایت جابر درباره انکار پیامبر ﷺ بر عمر به سبب رونویسی بعضی چیزها از تورات ۲۳۴

- انکار عمر رضی الله عنه بر مردی که به او گفت: کتابی به دست آورده‌ام که در آن سخن شگفت آور است..... ۲۳۵
- انکار ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما از سؤال نمودن اهل کتاب..... ۲۳۶
- تأثیرپذیری از علم خداوند تعالی و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم..... ۲۳۷
- تأثیرپذیری ابوهیریه و معاویه از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم..... ۲۳۷
- گریه ابن عمر به خاطر شنیدن حدیثی از ابن عمر و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم..... ۲۳۹
- گریه ابن رواحه و حسان وقتی که این آیه نازل شد: والشعراء يتبعهم الغاؤون..... ۲۳۹
- گریه اهل یمن هنگامی که قرآن را در زمان ابوبکر رضی الله عنه شنیدند..... ۲۴۰
- تهدید بر عالمی که آموزش نمی‌دهد و بر جاهلی که نمی‌آموزد..... ۲۴۰
- کسی که اراده علم و ایمان را نماید خداوند به او می‌دهد..... ۲۴۱
- اقوال معاذ رضی الله عنه در این باره برای کسی که هنگام مرگش بر وی گریست..... ۲۴۱
- آموختن ایمان، علم و عمل با هم..... ۲۴۳
- اقوال ابن عمر، جندب بن عبدالله و علی رضی الله عنهما در این باره..... ۲۴۳
- چگونه اصحاب آیات را می‌آموختند و تا آموختن عمل به آن از آن‌ها پیش نمی‌رفتند..... ۲۴۴
- فرا گرفتن علم به اندازه‌ای که انسان در امور دین خود به آن محتاج است..... ۲۴۵
- قول سلمان رضی الله عنه برای مرد عبسی در این باره..... ۲۴۵
- قول ابن عمر رضی الله عنهما برای مردی که برایش نامه نوشت و او را از علم پرسید..... ۲۴۵
- تعلیم دین، اسلام و فرائض..... ۲۴۵
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم دادن دین به ابو رفاعه..... ۲۴۵
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم دین برای اعرابی، فروه بن مسیک و وفد بهراء..... ۲۴۶
- ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و تعلیم دین..... ۲۴۷
- تعلیم نماز..... ۲۴۸
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم نماز به یارانش..... ۲۴۸
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر، عمر و ابن مسعود رضی الله عنهم و تعلیم تشهد..... ۲۴۸
- حذیفه و تعلیم نماز به کسی که آن را درست ادا نمی‌نمود..... ۲۴۹
- تعلیم اذکار و دعاها..... ۲۵۰
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم اذکار و دعاها برای علی رضی الله عنه..... ۲۵۰

- ۲۵۰ علی و تعلیم اذکار و دعاها به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه
- ۲۵۱ پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم بعضی اذکار و دعاها به بعضی اصحابش
- ۲۵۲ علی و تعلیم درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۵۴ تعلیم مهمانان تازه وارد به مدینه طیبه
- ۲۵۴ دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش در مورد تعلیم وفد عبدالقیس
- ۲۵۶ فرا گرفتن علم در سفر
- ۲۵۶ پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم امور دین در سفرش در حجة الوداع
- ۲۵۷ قصه جابر غاضری در مورد طلب علم در سفر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۵۸ تفسیر این جریر درباره این قول خداوند تعالی: و ما کان المؤمنون لینفروا کافه ...
- ۲۵۸ جمع نمودن بین جهاد و علم
- قول ابوسعید رضی الله عنه در مورد اینکه اصحاب هم جنگ می نمودند و هم علم می آموختند
- ۲۵۸ جمع نمودن بین کسب و علم
- ۲۵۹ حدیث انس رضی الله عنه درباره جمع نمودن اصحاب بین کسب و علم
- ۲۶۰ نوبت گذاشتن عمر رضی الله عنه و همسایه انصاری اش در طلب علم
- ۲۶۰ قول براء: همه ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیث نشنیده ایم
- ۲۶۱ قول طلحه بن عبیدالله: ما در دو طرف روز نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می آمدیم
- ۲۶۲ آموختن دین قبل از کسب
- ۲۶۲ آموزش دادن شخص خانواده اش را
- ۲۶۲ قول علی در تفسیر این آیه: قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً
- ۲۶۲ دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد تعلیم خانواده
- ۲۶۳ آموختن زبان دشمنان و غیره برای ضرورت دینی
- ۲۶۳ دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به زید در مورد آموختن زبان یهود
- ۲۶۳ ابن زبیر و فهمیدن زبان غلام هایش
- ۲۶۴ دستور عمر رضی الله عنه در مورد آموختن علم نجوم و نسب ها
- ۲۶۴ دستور علی به ابو الأسود دؤلی جهت گذاشتن قاعده رفع و نصب و جر برای قرآن ...
- ۲۶۴ امام و گذاشتن مردی از اصحابش برای تعلیم

- آیا امام مردی از اصحابش را از بیرون شدن در راه خدا به سبب علم باز می‌دارد؟
 ۲۶۵
- عمر رضی الله عنه ونگه داشتن زید بن ثابت در مدینه برای تعلیم مردم..... ۲۶۵
 تعلیم زید به مردم در خلافت عثمان، و قول عمر در بیرون شدن معاذ به سوی شام .. ۲۶۵
 فرستادن اصحاب به سوی شهرها و سرزمین‌ها برای تعلیم ۲۶۶
 پیامبر صلی الله علیه و آله و روان نمودن جماعتی از اصحابش به سوی عضل و قاره ۲۶۶
 پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستادن علی و ابوعبیده به سوی یمن ۲۶۶
 پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستادن عمر و بن حزم، ابو موسی و معاذ به سوی یمن ۲۶۷
 پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستادن عمار به سوی قبیله‌ای از قیس ۲۶۸
 عمر و فرستادن عمار و ابن مسعود به سوی کوفه و فرستادن عمران به سوی بصره ... ۲۶۸
 عمر و فرستادن معاذ، عباد و ابو درداء به سوی شام ۲۶۹
 سفر در طلب علم..... ۲۷۰
 سفر جابر به سوی شام و مصر تا دو حدیثی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله بود بشنود ۲۷۰
 سفر ابو ایوب به مصر تا حدیثی را از عقبه بن عامر بشنود ۲۷۲
 سفر عقبه بن عامر به سوی مسلمة بن مخلد و سفر صحابی دیگری به سوی فضاله بن عبید ۲۷۳
 سفر عبیدالله بن عدی به سوی علی و قول ابن مسعود درباره سفر در طلب علم .. ۲۷۳
 گرفتن علم از اهل آن و از اشخاص معتمد، و چگونگی حال علم وقتی که نزد غیر اهلیش باشد ۲۷۴
 پیامبر صلی الله علیه و آله و روان نمودن ابوثعلبه نزد ابوعبیده تا از وی بیاموزد و ستایشش از وی .. ۲۷۴
 خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله که از علائم قیامت طلب نمودن علم از نزد غیر اهلیش است... ۲۷۴
 اقوال عمر و ابن مسعود درباره گرفتن علم از بزرگان ۲۷۵
 زنهار و ترسانیدن معاویه و عمر رضی الله عنهما از گرفتن علم از غیر اهل آن ۲۷۶
 وصیت عقبه بن عامر برای اولادش تا حدیث را جز از ثقه قبول نکنند ۲۷۶
 خطبه عمر رضی الله عنه در جاییه درباره گرفتن علم از علمای اصحاب..... ۲۷۶
 خوش آمد گویی و بشارت دادن برای طالب علم ۲۷۷
 خوش آمد گویی پیامبر صلی الله علیه و آله برای صفوان بن عسال مرادی ۲۷۷
 خوش آمد گویی ابوسعید خدری رضی الله عنه برای طالب علم..... ۲۷۷
 خوش آمد گویی ابو هریره رضی الله عنه به طلاب علم ۲۷۸

- تبسم ابودرداء در حدیث بیان نمودنش برای مردم ۲۷۸
- مجالس تعلیم و همنشینی علما ۲۷۹
- ترغیب پیامبر ﷺ به مجالس علم و نشستن اصحابش به شکل حلقه‌ای در اطرافش ۲۷۹
- مجالس اصحاب بعد از نماز صبح ۲۷۹
- نشستن پیامبر ﷺ در مجلسی که مشتمل بر فقرا و اصحابش بود ۲۸۰
- پیامبر ﷺ و ترجیح دادن نشستن در مجلس علم بر نشستن در مجلس ذکر ۲۸۰
- نشستن ابو موسی و عمر رضی الله عنهما یک شب در مجلس علم ۲۸۱
- قصه جندب بجلی با ابی کعب در طلب علم ۲۸۱
- حدیث بیان نمودن عمران بن حصین در مسجد بصره ۲۸۲
- تجمع مردم بر دروازه ابن عباس و یاد دادن همه مسائل علم به آنان ۲۸۲
- ستایش ابن مسعود از مجالس علم ۲۸۳
- قول ابو جحیفه و ابو درداء در این باره ۲۸۳
- احترام و تعظیم مجلس علم ۲۸۴
- خشم سهل بن سعد ساعدی بر کسی که در مجلس وی به چیز دیگری خود را مشغول گردانید ۲۸۴
- آداب علما و طلاب ۲۸۴
- نیکویی منطق و صحبت پیامبر ﷺ با جوانی که از وی خواست به وی اجازه زنا بدهد ۲۸۴
- سه بار حرف زدن پیامبر ﷺ تا از وی دانسته شود ۲۸۵
- دستور عایشه رضی الله عنها برای ابن ابی السائب به التزام سه امر در تعلیمش ۲۸۵
- ادب ابن مسعود در تعلیم ۲۸۶
- وصف علی رضی الله عنه از فقیه حقیقی ۲۸۶
- قول پیامبر ﷺ برای معاذ و ابوموسی وقتی که ایشان را به سوی یمن اعزام داشت .. ۲۸۶
- قول ابوسعید درباره مجالس اصحاب و قول ابن عمر درباره عالم حق ۲۸۷
- قول عمر رضی الله عنه درباره آداب عالم ۲۸۷
- قول علی رضی الله عنه درباره آداب متعلم ۲۸۷
- ادب ثابت بنانی با استادش انس ۲۸۸
- ادب ابن عباس با عمر رضی الله عنه و هیبتش از وی ۲۸۸
- هیبت سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ۲۸۹

- قول جبیر بن مطعم در سوالی: من نمی دانم ۲۸۹
- ادب ابن عمر رضی الله عنهما در تعلیمش ۲۸۹
- اقوال ابن مسعود، علی و ابن عباس درباره قول عالم: نمی دانم ۲۹۰
- ادب عمر، علی و عثمان رضی الله عنهم در تعلیم ۲۹۱
- حاضر نشدن يك نفر در مجلس علم برای این که جماعتی علم حاصل کنند ۲۹۲
- قصه عقبه بن عامر با قومش هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند ۲۹۲
- قصه عثمان بن ابی العاص همراه قومش هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند ۲۹۳
- فراگیری و تکرار علم، سوال هایی که لازم است و سوال هایی که لازم نیست ... ۲۹۴
- اصحاب و تکرار علم در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سوال هایشان از وی ۲۹۴
- قول فضاله بن عبید برای یارانش در این باره ۲۹۴
- سخنان ابوسعید، علی، ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهم درباره تکرار علم ۲۹۴
- عمر و پرسیدن سه مسئله از علی و خوشحالیش به پاسخ وی ۲۹۵
- سئوال عمر رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد اختلاف این امت ۲۹۶
- سئوال عمر رضی الله عنه از اصحابش درباره معنای آیه ای و تعجب او از جواب ابن عباس ... ۲۹۷
- سئوال عمر رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنهما درباره آنچه از سوره نصر او را به دشواری افکنده بود ۲۹۷
- مذاکره و گفت و شنود عمر و ابن عباس رضی الله عنهما درباره آیه ای و در مورد علی رضی الله عنه .. ۲۹۸
- سئوال ابن عمر از عایشه در مورد حدیثی که ابوهریره آن را درباره جنازه ها روایت می کرد ۲۹۹
- قول ابن عباس درباره قلت و کمی سئوال های اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۰۰
- سئوال زنان انصار از دین و سئوال ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره احتلام ۳۰۱
- آن چه از کثرت سئوال ناشی می شد، و انکار ابن مسعود در آن مورد ۳۰۲
- انکار اصحاب از سئوال درباره آنچه واقع نشده ۳۰۲
- آموختن قرآن و تعلیم و قرائت آن برای قوم ۳۰۳
- پیامبر صلی الله علیه و آله و ترغیب مردی به آموختن قرآن که از خریدن و فایده نمودن خود برایش حکایت کرد ۳۰۳
- پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم دادن فضیلت سوره فاتحه برای ابی بن کعب ۳۰۴
- پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم اهل صفة ۳۰۴
- ابوموسی و قرائت قرآن برای قومی و گوش دادن پیامبر صلی الله علیه و آله برایش ۳۰۴

- ۳۰۵..... ابوموسی و تعلیم قرآن در جامع بصره
- ۳۰۵..... علی و حفظ قرآن بعد از وفات پیامبر ﷺ
- ۳۰۶..... ابن عمر و فراگیری سوره بقره در چهار سال
- ۳۰۶..... سلمان و قرائت سوره یوسف در مسجد مدائن
- ۳۰۶..... ابن مسعود و تعلیم قرآن و ترغیبش به آن برگردد و قرآن بیاموزد
- ۳۰۷..... دستور عمر رضی الله عنه برای مردی که از نزد دروازه‌اش برگردد و قرآن بیاموزد
- ۳۰۷..... چه اندازه‌ای از قرآن برای هر مسلمان لازم است که فراگیرد
- ۳۰۸..... کسی که قرآن برایش مشقت آورد و گران تمام شود چه بکند
- ۳۰۸..... ترجیح اشتغال به قرآن
- ۳۰۹..... سختگیری بر کسی که از متشابه قرآن سؤال نماید
- ۳۰۹..... سزا دیدن شیبغ از طرف عمر به خاطر سؤالش از متشابه قرآن
- ۳۱۰..... آنچه میان عمر و مردمانی که از مصر آمده بودند در این باره اتفاق افتاد
- ۳۱۱..... کراهیت گرفتن مزد بر تعلیم قرآن و آموختن آن
- ۳۱۱..... قول پیامبر ﷺ برای عبادۀ و ابی در این باره
- ۳۱۲..... قول پیامبر ﷺ برای عوف بن مالک و برای مردی از یارانش در این باره
- ۳۱۳..... عمر و بد دیدن گرفتن اجر بر قرآن
- ۳۱۳..... خوف اختلاف هنگام ظاهر شدن قرآن در میان مردم
- ۳۱۳..... ترس و خوف ابن عباس و قصه‌اش با عمر در این باره
- ۳۱۴..... قصه دیگری از ابن عباس در مورد خوفش از این امر
- ۳۱۵..... نصیحت‌ها و مواعظ اصحاب پیامبر ﷺ برای قاریان قرآن
- ۳۱۵..... اندرز و موعظه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
- ۳۱۶..... اندرز و موعظه ابوموسی اشعری رضی الله عنه
- ۳۱۷..... اندرز و موعظه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
- ۳۱۹..... اشتغال به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه برای مشغول به آن لازم است
- ۳۱۹..... سؤال اعرابی از پیامبر ﷺ درباره قیامت، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت می‌نمود
- وابصه و تبلیغ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در راستای عمل نمودن به امر پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه
- ۳۱۹..... حجه الوداع
- ۳۲۰..... دستور ابوامامه به یارانش تا از وی برسانند

- دعای پیامبر ﷺ برای کسانی که احادیثش را روایت می‌کنند و به مردم می‌آموزند
 ۳۲۰.....
- حدیث بیان نمودن ابوهریره در مسجد نبوی قبل از نماز جمعه ۳۲۰
- خودداری عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم از روایت حدیث..... ۳۲۱
- خوف و خودداری ابن مسعود رضی الله عنه از روایت حدیث ۳۲۲
- قول ابودرداء، انس و ابن عمر رضی الله عنهم در روایت حدیث شان: مثل این یا شبه این ۳۲۲
- اعتماد عمران بن حصین در حفظ حدیث و روایتش ۳۲۳
- ترس و هراس صهیب از اینکه بگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ۳۲۴
- وائله بن اسقع و روایت نمودن احادیث به معنی ۳۲۴
- انکار عمر رضی الله عنه بر کسی از اصحاب که زیاد حدیث روایت می‌نمود ۳۲۴
- خودداری زید بن ارقم از روایت حدیث هنگامی که مسن گردید ۳۲۵
- اعتنا به عمل زیادتر از اعتنا به علم ۳۲۵
- قول معاذ، ابودرداء و انس رضی الله عنهم در این باره ۳۲۵
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردی در این باره و قول عمر رضی الله عنه ۳۲۶
- اقوال علی رضی الله عنه در این باره ۳۲۶
- ترغیب ابن مسعود به جمع نمودن علم و عمل ۳۲۷
- خوف ابودرداء از اینکه روز قیامت به او گفته شود: در آنچه آموختی چه عمل نمودی؟
 ۳۲۷.....
- ترغیب معاذ و انس به جمع نمودن میان علم و عمل ۳۲۸
- پیروی سنت، اقتدای سلف و انکار بر بدعت ۳۲۹
- ترغیب ابی بن کعب رضی الله عنه در این باره ۳۲۹
- ترغیب عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما در این باره ۳۲۹
- ترغیب عمران بن حصین رضی الله عنه در این باره ۳۳۰
- ترغیب ابن مسعود رضی الله عنه در مورد پیروی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۳۰
- حذیفه و ترغیب قاریان در مورد اتخاذ روش کسانی که قبل از ایشان بودند ۳۳۱
- قول سعد بن ابی وقاص به پسرش: ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‌شود ۳۳۱
- قول ابن مسعود: پیروی کنید و بدعت ایجاد ننمایید، و قولش درباره حب ابوبکر و عمر
 ۳۳۱..... رضی الله عنهما
- نهی علی رضی الله عنه از اقتدا به اشخاص ۳۳۱

- انکار ابن مسعود بر گروهی که خلاف نموده و در ذکر تغییرات آوردند ۳۳۲
- قول ابن زبیر به پسرش هنگامی که با گروهی نشست که خدا را یاد می‌نمودند و می‌لرزیدند ۳۳۴
- انکار صله بن حارث و ابن مسعود بر کسی که در مسجد ایستاده قصه نماید ۳۳۴
- احتراز و خودداری از پیروی رأی بدون اصل ۳۳۵
- سخنان عمر رضی الله عنه در این باره ۳۳۵
- قول ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما در این باره ۳۳۵
- اجتهاد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۳۶
- قول معاذ برای پیامبر صلی الله علیه و آله: به رأی خود اجتهاد می‌کنم، و کوتاهی نمی‌کنم ۳۳۶
- هیبت و ترس ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آنچه نمی‌دانستند ۳۳۷
- نامه عمر رضی الله عنه برای شریح در این باره ۳۳۷
- قول ابن مسعود رضی الله عنه درباره اجتهاد به رأی ۳۳۸
- اجتهاد ابن عباس و ابی رضی الله عنهما ۳۳۸
- احتیاط در فتوا و چه کسی از اصحاب فتوا می‌داد ۳۳۹
- قول عبدالرحمن بن ابی لیلی درباره احتیاط اصحاب در فتوا ۳۳۹
- قول ابن مسعود، حذیفه و عمر درباره احتیاط در فتوی ۳۳۹
- احتیاط زیدبن ارقم و براء در ارائه پاسخ به سؤال و فعلی از این قبیل ۳۳۹
- فتوای ابوبکر، عمر، عثمان علی و عبدالرحمن رضی الله عنهم برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۳۴۰
- قول ابوموسی درباره ابن مسعود: وقتی این عالم بزرگ در میان‌تان هست از من می‌رسید ۳۴۰
- چه کسی برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین فتوا می‌داد ۳۴۱
- علوم اصحاب النبی صلی الله علیه و آله قول ابوذر درباره وسعت علم اصحاب ۳۴۱
- قول عمروبن عاص درباره آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفت، و قول عایشه درباره علم ابوبکر صدیق ۳۴۲
- قول ابن مسعود و حذیفه درباره علم عمر ۳۴۲
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی: وی از همه اصحابم زیادتر علم دارد، و قول علی درباره علمش به قرآن ۳۴۳
- علم عبدالله بن مسعود ۳۴۴

- قول علی درباره علم ابن مسعود، ابوموسی، عمار، حذیفه، سلمان و درباره علم خودش
 ۳۴۴
- قول ابن مسعود درباره معاذ بن جبل
 ۳۴۵
- اقوال مسروق درباره علم صحابه
 ۳۴۶
- علم عبدالله بن عباس
 ۳۴۶
- آنچه هنگام مرگ ابن عباس گفته شد
 ۳۴۸
- علم ابن عمر، عباد، شداد بن اوس و ابوسعید
 ۳۴۹
- علم ابوهریره رضی الله عنه
 ۳۴۹
- علم ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
 ۳۴۹
- علمای ربانی و علمای سوء قول ابن مسعود به یارانش در این باره
 ۳۵۱
- قول ابن عباس درباره علمای ربانی
 ۳۵۱
- اقوال ابن مسعود و ابن عباس درباره علمای سوء
 ۳۵۲
- اقوال ابوذر، کعب و علی در مورد طلب علم برای دنیا
 ۳۵۳
- هراس عمر در قبال امت از علمای سوء
 ۳۵۳
- هشدار حذیفه و ابن مسعود به علما در مورد دروازه‌های امیران
 ۳۵۴
- رفتن علم و فراموش شدنش قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «این وقتی است که علم برداشته
 می‌شود» و معنای آن
 ۳۵۴
- قول ابن مسعود و ابن عباس درباره رفتن علم و قول ابن عباس وقتی که زید در
 گذشت
 ۳۵۵
- تبلیغ علم اگرچه به آن عمل نشود و پناه جستن از علمی که نفع نمی‌رساند...
 ۳۵۶
- قول حذیفه درباره تبلیغ علم
 ۳۵۶
- پناه جستن پیامبر صلی الله علیه و آله از علمی که نفع نمی‌رساند
 ۳۵۶
- باب چهاردهم: رغبت اصحاب به ذکر و ترغیب‌شان به آن**
 ۳۵۹
- باب رغبت اصحاب به ذکر و ترغیب‌شان به آن
 ۳۵۹
- ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله به ذکر خداوند تبارک و تعالی: قول پیامبر صلی الله علیه و آله: باید هر یکی از
 شما زبان ذاکر اتخاذ نماید
 ۳۵۹
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «مفردون» سبقت نمودند، و معنای آن
 ۳۶۰
- قول پیامبر صلی الله علیه و آله: کسی که دوست دارد در باغ‌های جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد
 نماید
 ۳۶۰

- خبر دادن پیامبر ﷺ: بهترین بندگان خدا آنانی‌اند که خدا را زیاد یاد می‌کنند .. ۳۶۱
ذکر خداوند تعالی نجات بخش‌ترین اعمال از آتش و بزرگ‌ترین آن‌ها در پاداش است
۳۶۱
- قول پیامبر ﷺ: زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد ۳۶۲
- ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به ذکر ۳۶۳
- ترغیب عمر، عثمان و ابن مسعود رضی الله عنهم به ذکر ۳۶۳
- ترغیب سلمان و ابودرداء رضی الله عنهما به ذکر ۳۶۳
- ترغیب معاذ و ابن عمرو رضی الله عنهما به ذکر ۳۶۴
- رغبت و علاقمندی پیامبر ﷺ به ذکر ۳۶۴
- پیامبر ﷺ و بهتر دانستن ذکر خداوند بر آزادسازی بردگان ۳۶۴
- پیامبر ﷺ و بهتر دانستن ذکر از فرستادن مجاهدین بر اسبان نیکو و از آزادسازی
غلامان ۳۶۵
- پیامبر ﷺ و بهتر دانستن تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر از آنچه در دنیاست ۳۶۵
- رغبت و علاقمندی اصحاب پیامبر ﷺ به ذکر ۳۶۶
- رغبت و علاقمندی ابن مسعود رضی الله عنه به ذکر ۳۶۶
- رغبت و علاقمندی ابودرداء و معاذ رضی الله عنهما به ذکر ۳۶۷
- رغبت و علاقمندی انس، ابوموسی و ابن عمر رضی الله عنهما به ذکر ۳۶۷
- مجالس ذکر خداوند تبارک و تعالی فضیلت اهل مجالس ذکر در روز قیامت ۳۶۸
- قصه لشکری که رسول خدا ﷺ فرستاده بود و ترجیح دادن اهل ذکر بر آنان ۳۶۸
- نشستن پیامبر ﷺ با اهل ذکر بعد از نزول: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ﴾ ۳۶۹
- نشستن پیامبر ﷺ در مجلسی که ابن رواحه هم حضور داشت و قول وی برای‌شان
..... ۳۶۹
- نشستن پیامبر ﷺ با جماعتی که سلمان در میان‌شان بود و قولش برای آنان ۳۷۰
- نشستن پیامبر ﷺ در مجلس دیگر و قولش برای اهل آن: در باغچه جنت بچرید ... ۳۷۰
- قول پیامبر ﷺ درباره غنیمت مجالس ذکر و قول ابن مسعود در این باره ۳۷۱
- کفاره مجلس قول پیامبر ﷺ: کفاره مجلس سبحانک اللهم و بحمدک است ۳۷۱
- ترغیب پیامبر ﷺ و ترغیب ابن عمرو به دعای کفاره مجلس ۳۷۲
- تلاوت قرآن عظیم ۳۷۳

- ۳۷۳..... وصیت پیامبر ﷺ برای ابوذر در مورد تلاوت قرآن
- ۳۷۳..... پیامبر ﷺ و خواندن بخشی از قرآن در هر شب
- ۳۷۴..... رغبت و علاقمندی عمر رضی الله عنه به تلاوت قرآن و درخواستش از ابوموسی برای تلاوت و گوش فرادانش به آن
- ۳۷۵..... رغبت عثمان بن عفان رضی الله عنه به تلاوت قرآن
- ۳۷۵..... رغبت و علاقمندی ابن مسعود، ابن عمر و عکرمه بن ابی جهل به تلاوت قرآن
- ۳۷۶..... قرائت سوره‌هایی از قرآن در شب و روز و سفر و اقامت
- ۳۷۶..... وصیت پیامبر ﷺ برای عقبه بن عامر جهنی تا هر شب سوره اخلاص و معوذتین را تلاوت نماید
- ۳۷۷..... آنچه پیامبر ﷺ قبل از خواب می‌خواند
- ۳۷۷..... قول ابن مسعود در قرائت سوره ملک و قول عمر درباره قرائت سوره‌های بقره، آل عمران و نساء
- ۳۷۸..... پیامبر ﷺ و تعلیم دادن جبیر بن مطعم که سوره‌های پنجگانه اخیر قرآن را بخواند
- ۳۷۸..... پیامبر ﷺ و آموزش سوره اخلاص و معوذتین به عبدالله بن خبیب که در صبح و شب بخواند
- ۳۷۹..... قول علی درباره قرائت سوره اخلاص بعد از نماز صبح
- ۳۷۹..... قرائت آیاتی از قرآن در شب و روز و در سفر و اقامت
- ۳۷۹..... قول پیامبر ﷺ و قول علی درباره قرائت آیت الکرسی
- ۳۸۰..... قول علی، عثمان و ابن مسعود رضی الله عنهم درباره قرائت آیاتی از سوره بقره و آل عمران
- ۳۸۰..... قصه ابی بن کعب با یک جن درباره آیه الکرسی
- ۳۸۱..... قصه عبدالله بن بسر همراه گروهی از جن و آنچه بر آنان از قرآن تلاوت نمود
- ۳۸۲..... وصیت علاء بن لجلاج برای پسرانش که وقتی در قبر داخلش نمودند چه عملی انجام دهند
- ۳۸۲..... قول علی رضی الله عنه درباره ﴿سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ﴾ و قرائت آیه الکرسی از طرف ابن عوف در چهارگوش خانه‌اش
- ۳۸۲..... ذکر کلمه طیبه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»
- ۳۸۲..... قول پیامبر ﷺ: نیکبخت‌ترین مردم به شفاعتم کسی هست که از صمیم قلبش لا إله إلا الله گفته باشد

- خبر دادن خداوند تبارک و تعالی به موسی عليه السلام درباره فضیلت «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»... ۳۸۳
- خبر دادن پیامبر در مورد وصیت برادرش نوح علیهما السلام به پسرش ۳۸۴
- مژده پیامبر عليه السلام به مغفرت برای آن عده از اصحابش که در مجلسی با وی کلمه شهادت را به زبان آوردند ۳۸۴
- قول پیامبر عليه السلام درباره «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که این بهترین نیکی هاست ۳۸۵
- قول عمر و علی رضی الله عنهما درباره «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که این کلمه تقواست ۳۸۵
- اذکار تسبیح، تحمید، تهلیل، تکبیر و حوقله ۳۸۶
- فرموده پیامبر عليه السلام در مورد این اذکار که همین‌ها چیزهای باقیماندنی و نیکواند ۳۸۶
- خبر دادن پیامبر عليه السلام که این اذکار وقایه از آتش‌اند ۳۸۶
- خبر دادن پیامبر عليه السلام که ثواب این اذکار چون کوه احد بزرگ است ۳۸۷
- خبر دادن پیامبر عليه السلام از نهال بهشتی و دستورش برای چریدن در بوستان‌ها ۳۸۷
- خبر دادن پیامبر عليه السلام از چند کلمه ذکر که خطاها را دور می‌سازند ۳۸۸
- پیامبر عليه السلام و تعلیم ذکر به یک اعرابی ۳۸۸
- خبر دادن پیامبر عليه السلام به ابوذر در مورد محبوب‌ترین کلام نزد خداوند ۳۸۹
- خبر دادن پیامبر عليه السلام در مورد ثواب بزرگ تهلیل ۳۹۰
- خبر دادن پیامبر عليه السلام در مورد اجر بزرگ حوقله ۳۹۰
- قول ابراهیم علیه السلام درباره حوقله ۳۹۱
- قول ابن عباس درباره فضیلت حوقله و قول عمران درباره فضیلت حمد ۳۹۲
- قول علی رضی الله عنه درباره معنای حمد و تسبیح ۳۹۲
- تخفیف عمر در مورد مردی که در وقت زده شدن تسبیح می‌گفت ۳۹۳
- قول ابن مسعود درباره معنای: الیه یصعد الکلم الطیب ۳۹۳
- انتخاب اذکار جامع از میان ذکرهای زیاد دیگر ۳۹۳
- پیامبر عليه السلام و آموختن ذکر جامع به جویریة ۳۹۴
- پیامبر عليه السلام و آموزش یک ذکر جامع به یک زن ۳۹۴
- پیامبر عليه السلام و آموزش ذکر جامعی برای ابوامامه ۳۹۵
- پیامبر عليه السلام و آموزش ذکر جامعی به ابودرداء ۳۹۶
- قول پیامبر عليه السلام درباره تعظیم کلماتی که یکی از یارانش در مجلسی گفت ۳۹۶
- قول عمر رضی الله عنه هنگامی که مردی را دید با تسبیح‌ها تسبیح می‌گفت ۳۹۸

- ذکرها بعد از نماز و هنگام خواب ۳۹۸
- پیامبر ﷺ و آموزش اذکاری به فقیران اصحاب که به آن اجر داده شوند ۳۹۸
- پیامبر ﷺ و تعلیم اذکاری به ابودرداء که آن‌ها را بعد از نماز بگوید ۳۹۹
- پیامبر ﷺ و آموزش ذکری به علی و فاطمه که بعد از نماز و قبل از خواب آن را بگویند ۴۰۰
- آن چه پیامبر ﷺ بعد از نماز می‌گفت ۴۰۳
- اذکار صبح و شام ۴۰۳
- ذکر در بازارها و مواقع غفلت ۴۰۴
- اذکار در سفر ۴۰۵
- دستور پیامبر ﷺ برای آنانی که بر شترهای صدقه برای ادای حج سوارشان نمود، که وقتی شترها را سوار شدند خداوند را یاد نمایند ۴۰۵
- گفته پیامبر ﷺ برای ابن عباس هنگامی که وی را در عقب خود سوار نمود ۴۰۶
- پیامبر ﷺ و تعلیم ذکری به مردی که او را در عقب خود سوار نموده بود که در وقت به روی افتادن سواریش بگوید ۴۰۶
- قول پیامبر ﷺ وقتی که به بلندی بالا می‌رفت و قول اصحاب وقتی به منزلی پایین می‌آمدند ۴۰۷
- آنچه ابن مسعود در وقت بیرون شدن از خانه‌اش می‌گفت ۴۰۷
- دروود بر پیامبر ﷺ قول ابی بن کعب به پیامبر ﷺ: همه درودم را بر خودت بگردان ۴۰۸
- قصه پیامبر ﷺ با ابن عوف و قولش درباره فضیلت درود بر وی ۴۰۹
- قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت درود بر وی ۴۰۹
- قول پیامبر ﷺ: بخیل‌ترین مردم کسی است که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد ۴۱۱
- پیامبر ﷺ و تعلیم دادن اصحابش که چگونه بر وی درود بفرستند ۴۱۱
- ابن مسعود و آموزش چگونگی درود بر پیامبر ﷺ ۴۱۱
- قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما درباره درود بر پیامبر ﷺ ۴۱۲
- قول علی و ابن عباس رضی الله عنهما درباره درود بر پیامبر ﷺ ۴۱۳
- استغفار و آموزش طلبیدن قول ابن عمر درباره استغفار پیامبر ﷺ در یک مجلس .. ۴۱۴
- گفته پیامبر ﷺ به حذیفه وقتی که برای وی از تیزی زبانش شکایت نمود ۴۱۴

- ۴۱۴ قول پیامبر ﷺ درباره هفتاد بار آموزش خواستن در هر روز
- ۴۱۵ قصه علی با پیامبر ﷺ درباره مغفرت خواستش و خنده‌اش در گوشه حره
- ۴۱۵ قول ابوهریره درباره کثرت استغفار پیامبر ﷺ
- ۴۱۶ پیامبر ﷺ و آموزش دعای آمرزش به مردی کثیر الذنوب
- ۴۱۶ ترغیب نمودن عمر، علی و ابودرداء رضی الله عنه به استغفار
- ۴۱۶ قول ابن مسعود درباره استغفار
- ۴۱۷ قول ابوهریره و براء بن عازب درباره استغفار
- ۴۱۷ آنچه در ذکر داخل می‌شود قول پیامبر ﷺ درباره دوست دارندگان برای خدا
- ۴۱۸ قول پیامبر ﷺ به یارانش هنگامی که نشسته بودند و جاهلیت و نعمت ایمان را یاد می‌کردند
- ۴۱۸ قول ابن عباس و عایشه درباره ذکر، و قول عایشه درباره درود بر پیامبر ﷺ
- ۴۱۹ آثار ذکر و حقیقت آن قول پیامبر ﷺ درباره اولیای خداوند عجل
- ۴۱۹ قول پیامبر ﷺ برای حنظله و ابوهریره: اگر چنان باشید که نزد من می‌باشید...
- ۴۲۰ ابن عمر و خیال نمودن خداوند عجل در مقابل چشمانش در حالیکه طواف می‌نمود
- ۴۲۰ ذکر خفی و بلند نمودن آواز به ذکر قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت ذکر حقی
- ۴۲۱ قصه دفن مردی که صدایش را به ذکر بلند می‌نمود و دفن عبدالله ذی الجادین
- ۴۲۲ شمارش تسبیح و اصل تسبیح
- ۴۲۲ قول پیامبر ﷺ برای صفیه وقتی وی را دید با هسته خرما تسبیح می‌گوید
- ۴۲۲ تسبیح ابوصفیه، ابوهریره و سعد با سنگریزه‌ها
- ۴۲۳ ادب ذکر و دو برابر شدن نیکی

باب پانزدهم: دعاهای اصحاب..... ۴۲۵

- ۴۲۵ آداب دعا پیامبر ﷺ و تعلیم آداب دعا به بعضی از اصحابش
- ۴۲۵ قصه پیامبر ﷺ با مردی که دعا می‌نمود تا عذابش به سرعت بیاید
- ۴۲۶ امتناع پیامبر ﷺ از این که برای بشیر بن خصاصیه دعا نماید که خداوند او را قبل از وی بمیراند
- ۴۲۶ پیامبر ﷺ و ابتدا نمودن از خودش به دعا و اجتنابش از سجع
- ۴۲۷ عمر و تعلیم آداب دعا به مردی و دعای ابن مسعود در وقت سحر
- ۴۲۸ بلند نمودن دستها در دعا و مسح نمودن روی با آن‌ها

- پیامبر ﷺ و انجام دادن این عمل ۴۲۸
- عملکرد پیامبر ﷺ در این مورد وقتی که بر احزاب دعا نمود و عملکرد ابن عمر و ابن زبیر ۴۲۹
- دعا در جماعت و بلند نمودن آواز و آمین ۴۲۹
- آمین گفتن پیامبر ﷺ بر دعای زید، ابوهریره و مرد دیگری ۴۲۹
- دعای عمر و درخواستش از مردم که آمین بگویند و دعایش در عام الرماده ۴۳۰
- نشستن عمر همراه گروهی در مسجد و دعای همه‌شان یکی بعد از دیگری ۴۳۱
- دعای حبیب بن مسلمه و نعمان بن مقرن قبل از قتال ۴۳۱
- ذی البجادین و بلند نمودن صدایش به دعا و قول پیامبر ﷺ درباره‌اش: وی متضرع است ۴۳۲
- طلب دعا از صالحین ۴۳۲
- پیامبر ﷺ و طلب دعا از عمر و ابوامامه و درخواست دعا از پیامبر ﷺ ۴۳۲
- قصه مردی که خود را در زمین داغ و گرم غلت می‌داد، و درخواست پیامبر ﷺ از وی که برای برادرانش دعا کند ۴۳۳
- درخواست پیامبر ﷺ که: کسی با او پس قرنی ملاقات نمود باید از وی طلب استغفار کند ۴۳۴
- دعای انس برای یارانش وقتی که از وی طلب نمودند تا برای‌شان دعا کند ۴۳۴
- دعا برای کسی که عصیان نموده است ۴۳۵
- قصه عمر با مردی که با شراب نوشی ادامه داد، و این که عمر برایش نامه نوشت و دعا نمود و او از آن دست کشید ۴۳۵
- کلماتی که دعا با آنها آغاز می‌شود ۴۳۶
- قول پیامبر ﷺ به مردی که دعا نمود و به ابوعیاش: خداوند را به اسم اعظمش سؤال نمودی ۴۳۶
- پیامبر ﷺ و اهدا نمودن طلا برای اعرابی که در دعایش خداوند را به وجه نیکو ستوده ۴۳۷
- دعای پیامبر ﷺ در پیش روی عایشه به اسم اعظم خداوند ۴۳۸
- آغاز و اختتام دعای پیامبر ﷺ ۴۳۹
- قصه پیامبر ﷺ با دو مردی که نماز گزار شدند و خداوند را دعا کردند ۴۳۹
- درخواست ابن مسعود از کسی که دعا می‌کند که باید به ثنا و ستایشش شروع نماید ۴۴۰

- دعاهای پیامبر ﷺ برای امتش ۴۴۰
- دعای پیامبر ﷺ به مغفرت برای امتش در شب عرفه ۴۴۰
- دعای پیامبر ﷺ برای امتش و قول خداوند به وی: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم نمود ۴۴۱
- دعای پیامبر ﷺ برای امتش و دعایش برای عایشه ۴۴۱
- دعاهای پیامبر ﷺ برای خلفای چهارگانه ۴۴۲
- دعای پیامبر ﷺ برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ۴۴۲
- دعای پیامبر ﷺ برای عثمان رضی الله عنه ۴۴۳
- دعای پیامبر ﷺ برای علی رضی الله عنه ۴۴۳
- دعاهای پیامبر ﷺ برای سعد بن ابی وقاص و زبیر بن عوام رضی الله عنهما ۴۴۴
- دعاهایش برای خانواده اش ۴۴۵
- دعاهایش برای حسن و حسین رضی الله عنهما ۴۴۶
- دعاهایش برای عباس و فرزندانش ۴۴۷
- دعاهای پیامبر ﷺ برای جعفر، فرزندانش، زید بن حارثه و ابن رواحه رضی الله عنه ۴۴۸
- دعاهای پیامبر ﷺ برای آل یاسر و ابوسلمه و اسامه بن زید ۴۴۹
- دعاهای پیامبر ﷺ برای عمرو بن عاص، حکیم بن حزام، جریر و آل بسر رضی الله عنهم ۴۵۰
- دعاهای پیامبر ﷺ برای براء بن معرور، سعد بن عباده و ابوقتاده رضی الله عنهم ۴۵۲
- دعاهای پیامبر ﷺ برای انس بن مالک و غیر وی از اصحاب رضی الله عنهم ۴۵۳
- دعایش برای ضعیفان اصحابش ۴۵۴
- دعاهایش رضی الله عنه بعد از نمازها ۴۵۵
- دعای پیامبر ﷺ: بار خدایا: مرا به ذکر، شکر و حسن عبادت کمک فرما ۴۵۵
- قول پیامبر ﷺ: بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، تو با برکت هستی، ای صاحب بزرگی و عزت ۴۵۵
- دعای پیامبر ﷺ: «اللهم اذهب عني الهم والحزن» ۴۵۶
- قول ابویوب و ابن عمر درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز ۴۵۶
- حدیث ام سلمه و عایشه درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز ۴۵۷
- قول ابوبکر، معاویه و ابوموسی درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز ۴۵۷
- قول زید بن ارقم و علی درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز ۴۵۸

- دعاهای پیامبر ﷺ در صبح و شام ۴۵۹
- قول پیامبر ﷺ: اللهم انى اعوذبك من عذاب القبر و من فتنه القبر..... ۴۵۹
- قول پیامبر ﷺ: اصبحنا و اصبح الملك لله ۴۵۹
- قول پیامبر ﷺ: اصبحنا على ملة الاسلام و على كلمة الاخلاص الى آخره ۴۶۰
- قول پیامبر ﷺ: رضيت بالله ربا و بالاسلام ديننا ۴۶۰
- حدیث ابن عمر درباره دعای پیامبر ﷺ در صبح و شام ۴۶۱
- آنچه پیامبر ﷺ به ابوبکر هدایت داد تا در صبح و شام بگوید ۴۶۱
- دعای پیامبر ﷺ برای مردی که در قبال خودش و مال و خانواده اش می ترسید ۴۶۲
- دعاهای پیامبر ﷺ در وقت خواب و بیداری ۴۶۲
- قول پیامبر ﷺ: الحمد لله الذى اطعمنا و سقانا و كفانا ۴۶۲
- قول پیامبر ﷺ: «اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَجْمَعُ عِبَادَكَ» ۴۶۳
- قول پیامبر ﷺ: «بِسْمِ اللَّهِ وَصَعْتُ جَنِّي، اللَّهُ» ۴۶۳
- قول پیامبر ﷺ: اللهم اني اعوذ بوجهك الكريم ۴۶۴
- قول پیامبر ﷺ: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ۴۶۴
- قول علی ؓ درباره دعای پیامبر ﷺ هنگام خواب ۴۶۵
- قول براء درباره دعای پیامبر ﷺ در وقت خواب ۴۶۵
- قول حذیفه در این باره ۴۶۶
- قول عایشه ؓ در این مورد ۴۶۶
- دعاهایش ﷺ در مجالس، وقت داخل شدن مسجد، خانه و بیرون شدن از آن ها ۴۶۷
- دعای پیامبر ﷺ وقتی از مجلس بر می خاست ۴۶۷
- دعای پیامبر ﷺ در وقت داخل شدنش به خانه و مسجد و بیرون شدن از آن ها ۴۶۷
- دعاهای پیامبر ﷺ در سفر ۴۶۸
- حدیث علی ؓ درباره دعای پیامبر ﷺ در سفر ۴۶۸
- حدیث ابن عمر و براء درباره دعای پیامبر ﷺ در سفر ۴۶۹
- دعای پیامبر ﷺ هنگام سحر در سفر و هنگام دیدن قریه ای که می خواست به آن داخل شود ۴۷۰

- دعاهای پیامبر ﷺ هنگام وداع و خداحافظی ۴۷۱
- قول پیامبر ﷺ در وداع: «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ» ۴۷۱
- قول پیامبر ﷺ به مردی که خبرش داد وی سفر می کند ۴۷۱
- قول پیامبر ﷺ هنگام وداع قتاده رهاوی و مرد دیگری ۴۷۱
- دعاهای پیامبر ﷺ در وقت خوردن، نوشیدن و پوشیدن لباس ۴۷۲
- دعاهای پیامبر ﷺ در وقت دیدن مهتاب، و هنگام رعد و ابر و باد ۴۷۳
- دعای پیامبر ﷺ در وقت دیدن مهتاب ۴۷۳
- دعای پیامبر ﷺ هنگام رعد، ابر و باد ۴۷۳
- دعاهای پیامبر ﷺ بدون در نظر داشت وقت معینی ۴۷۵
- دعاهای جامع پیامبر ﷺ و دوست داشتن دعاهای جامع و آموزش آن به عایشه ۴۷۹
- پیامبر ﷺ و آموزش دعای جامع برای ابوامامه و اصحابش ۴۸۰
- استعاذه و پناه جستن از آنچه پیامبر ﷺ پناه می جست ۴۸۱
- پناه جستن از جن آنچه پیامبر ﷺ در شبی که جن‌ها برای او دسیسه کردند گفت ۴۸۴
- پیامبر ﷺ و چگونگی به خدا سپردن یک اعرابی ۴۸۵
- آنچه را وقتی کسی در شب خوابش نمی برد یا می ترسد باید بگوید ۴۸۶
- آنچه را پیامبر ﷺ به خالدبن ولید یاد داد تا برای طرد آنچه در خوابش می بیند بگوید ۴۸۶
- دعاهای دشواری، اندوه و غم ۴۸۷
- پیامبر ﷺ و آموزش دعای دشواری برای علی رضی الله عنه ۴۸۷
- آنچه پیامبر ﷺ وقتی دشواری بر وی نازل می شد می گفت و آنچه را به بنی عبدالمطلب آموزش داد ۴۸۸
- دعای ابودرداء و ابن عباس رضی الله عنهما برای برطرف ساختن دشواری و سختی ۴۸۹
- دعاهای خوف سلطان ۴۹۰
- پیامبر ﷺ و تعلیم این دعا به علی و تعلیم این دعا از طرف عبدالله بن جعفر به دخترش ۴۹۰
- ابن عباس و آموزش این دعا ۴۹۰
- ابن مسعود و آموزش این دعا ۴۹۱
- دعاهای قضای دین علی رضی الله عنه و آموزش این دعا برای یک مکاتب ۴۹۲

- پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به ابوامامه انصاری ۴۹۲
- پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به معاذ ۴۹۳
- دعای حفظ پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به علی ﷺ ۴۹۴
- دعاهای اصحاب ﷺ دعاهای ابوبکر ﷺ ۴۹۶
- دعاهای عمر ﷺ ۴۹۷
- دعاهای علی ﷺ ۴۹۹
- دعای عبدالرحمن بن عوف ﷺ ۵۰۰
- دعاهای عبدالله بن مسعود ﷺ ۵۰۱
- دعای معاذ و بلال رضی الله عنهما ۵۰۴
- دعای زید و سعد بن عبادہ رضی الله عنهما ۵۰۵
- دعاهای ابودرداء رضی الله عنه ۵۰۵
- دعاهای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما ۵۰۶
- دعاهای عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ۵۰۸
- دعای فضاله بن عبید رضی الله عنه ۵۰۸
- دعای ابوهریره رضی الله عنه: «اللهم اني أحب لقاءك فأحب لقائي» ۵۰۹
- دعای اصحاب رضی الله عنهما وقتی سال یا ماه داخل می شد و وقتی داخل قریه ای می شدند .. ۵۰۹
- دعای انس رضی الله عنه ۵۱۰
- آنچه را عبدالله بن زبیر در وقت شنیدن رعد می گفت ۵۱۰
- دعاهای اصحاب برای یکدیگر رضی الله عنهم ۵۱۰
- دعای عمر برای سماک بن مخرمه و دو مرد دیگر ۵۱۰
- دعای کعب بن مالک برای اسعد بن زرارہ ۵۱۰
- دعای بریده اسلمی برای علی، عثمان، طلحه و زبیر رضی الله عنهم ۵۱۱

باب یازدهم:

ایمان اصحاب رضی الله عنهم به غیب

چگونه اصحاب رضی الله عنهم به غیب ایمان می‌آوردند، و لذت‌های فانی، مشاهدات انسانی، محسوسات زمانی و تجربه‌های مادی را با خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک می‌نمودند، گویی که آنها چیزهای غیبی را می‌دیدند، و مشاهدات را تکذیب می‌کردند!!

عظمت و بزرگی ایمان:

پیامبر صلی الله علیه و آله و بشارت جنت برای کسی که از یقین و صمیم قلب شهادت بدهد که: معبودی جز خدا نیست

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما در اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز با چند نفر دیگر همراهان حضور داشتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از میان ما برخاست، و در بازگشت تأخیر نمود. ترسیدیم که به دور از چشم ما گرفتار شده باشد، و بنابر همین خوف برخاستیم، و من نخستین کسی بودم که ترسیدم، و در طلب و جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفتم، تا این که به بستانی از انصار که مال بنی نجار بود آمدم. (در) اطراف آن دور زدم که آیا دروازه‌ای برایش می‌یابم؟ ولی نیافتم، ناگهان به جویباری برخوردیم که از چاهی از بیرون، داخل بستان می‌شد. خود را جمع نمودم و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم. فرمود: «ابوهریره؟» پاسخ دادم: بلی ای رسول خدا! پرسید: «چه کار داری؟» گفتم تو در میان ما بودی، برخاستی و تاخیر نمودی، بنابراین ترسیدیم که دور از ما و به تنهایی گرفتار شده باشی، و من نخستین کسی بودم که ترسیدم، و به این بستان آمدم، و خود را چنانکه روباه جمع می‌کند جمع نمودم و داخل شدم، و مردمان هم پشت سر هم هستند. فرمود: «ای ابوهریره -

و هر دو کفش‌های خود را به من داد -، و گفت: با این دو کفش هایم برو، و با هر که در پشت این بستان روبرو شدی که وی شهادت می‌دهد، به این که معبودی جز خدا نیست، و از قلب به آن یقین دارد، به جنت بشارتش بده».

آن گاه نخستین کسی که با من روبرو گردید عمر رضی الله عنه بود، گفت: ای ابوهریره، این دو نعل برای چیست؟ گفتم: این همان نعل‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، مرا با آن دو فرستاده است که با هر که روبرو شدم که از صمیم و یقین قلب شهادت می‌دهد که معبودی جز خدا وجود ندارد، به جنت بشارتش دهم. آن گاه عمر رضی الله عنه (با دست خود) به میان هر دو سینه‌ام زد، در جا نقش زمین شدم، و گفت: ای ابوهریره برگرد، من به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشتم، و در حالی که می‌گریستم به وی پناه بردم، وی در میان هر دو سینه‌ام چنان ضربه‌ای زد که نقش زمین شدم، و گفت: برگرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای عمر، چه چیزی تو را به این کار وادار نمود؟» پاسخ داد: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، آیا ابوهریره را با هر دو نعلت فرستادی، که با هر که روبرو شود که از یقین و صمیم قلب شهادت می‌دهد، که معبودی جز خدا نیست، او را به جنت بشارت بدهد؟ گفت: «بلی»، عمر گفت: این کار را مکن، چون می‌ترسم مردم بر آن اعتماد نمایند، بگذارشان عمل کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس بگذارشان»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۱/۷) آمده است.

بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به داخل شدن در بهشت برای کسی که از دنیا برود و هیچ چیزی را با خدا شریک نسازد

بخاری و مسلم از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در شبی از شب‌ها بیرون رفتم، ناگهان متوجه گردیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی راه می‌رود و کسی همراهش نیست. گفتم: شاید وی همراهش کسی را با خود ناپسند می‌شمارد. ابوذر می‌گوید: بنابراین سایه‌ی مهتاب به راه افتادم، وی ملتفت شد و مرا دید و گفت: «این کیست؟» پاسخ دادم: ابوذر، خداوند مرا فدایت گرداند. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوذر بیا»، ابوذر می‌گوید: آن گاه ساعتی با وی راه رفتم، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «توانگران در روز قیامت نادار می‌باشند، مگر کسی که خداوند به او مال داده است، و

او از آن مال به راست و چپ، و از پیش روی و پشت سر خود انفاق نموده، و با آن کار خیر انجام داده است»، ابوذر می گوید: باز ساعتی با وی راه رفتیم، آن گاه به من گفت: «اینجا بنشین»، ابوذر می گوید: مرا در زمین همواری که اطرافش سنگ بود نشانند و به من گفت: «همین جا باش تا به سویت برگردم»، و خود در میان سنگزارهای سیاه رنگ به راه افتاد، تا اندازه ای که دیگر نمی دیدمش، دورتر از من درنگ نمود، و این درنگ نمودنش طولانی شد، بعد در حالی که به پیش می آمد از وی شنیدم که می گفت: «اگر چه زنا نماید و دزدی کند»، ابوذر می گوید: هنگامی که آمد دیگر صبر نمودم و گفتم: ای نبی خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، در گوشه حره با چه کسی صحبت می کردی؟ من چیزی از کسی نشنیدم که پاسخ تو را بدهد، گفت: «او جبریل بود، که در گوشه حره پدیدار شده و فت: امتت را بشارت بده؟ هرکه از دنیا رفت در حالی که با خدا چیزی را شریک قرار نداده، وارد بهشت می شود؟ گفتم: ای جبریل، اگر چه زنا نماید و سرقت کند؟ گفت: «بلی». گفتم: ای رسول خدا، اگر چه دزدی نماید و زنا کند؟ گفت: «بلی». گفتم: اگر چه دزدی نماید و زنا کند؟ گفت: «بلی، اگر چه شراب بنوشد»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۱/۷) آمده است. و گفت: بخاری و مسلم همراه با ترمذی در روایت دیگری که همانند این روایت است، بار چهارم افزوده اند: «به رغم انف ابوذر».

داستان علقمه بادیه نشین که به فقاہت رسید

ابن عساکر از انس رضی الله عنه روایت نموده است، پیرمردی بادیه نشین که نامش علقمه بن علائه رضی الله عنه بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا من پیرمردی هستم، و نمی توانم قرآن بیاموزم، ولی شهادت می دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست، البته به حق و یقین. هنگامی که پیرمرد رفت، نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این مرد کاملاً فهمید - یا (این که حضرت فرمود) دوستتان دانست -»^۲، این چنین در الکنز (۱/۷۰) آمده. و این را خرائطی در مکارم الاخلاق و دار قطنی در الافراد از انس روایت نموده اند، اسناد آن، چنانکه در الاصابه (۲/۵۰۳) آمده، خیلی ضعیف است.

۱- بخاری (۶۴۴۳) مسلم (۹۴) در زکاة و احمد (۲/۳۵۸، ۳۹۱).

۲- بسیار ضعیف.

حدیث حضرت عثمان در مورد حرام شدن آتش جهنم بر کسی که کلمه شهادت را بر زبان آورده است

احمد از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «من کلمه‌ای را می‌دانم که هر بنده‌ای آن را به حق از قلب خود بگوید، برایش آتش حرام می‌شود، عمرین خطاب گفت: آیا برایت نگویم که آن کلمه کدام است؛ آری آن کلمه اخلاص است که خداوند تبارک و تعالی آن را بر محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش لازم گردانیده است، آن همان کلمه تقواست که پیامبر صلی الله علیه و آله در ادای آن بر عمویش ابوطالب در وقت مرگ اصرار نمود، شهادت به این که معبودی جز خدا نیست^۱. این چنین در المجمع (۱/۱۵) آمده است. و همچنان این را ابویعلی، ابن خزیمه، ابن حبان، بیهقی و دیگران به طوری که در الکنز (۱/۷۴) آمده، روایت کرده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و بشارت مغفرت برای اصحابش که با وی در مجلسی کلمه شهادت را تکرار نمودند

احمد از یعلی بن شداد روایت نموده، که گفت: پدرم شداد رضی الله عنه که عبادہ بن صامت رضی الله عنه حاضر بود و تصدیقش می‌نمود، برایم حدیث بیان نموده گفت: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، فرمود: «آیا در میان شما بیگانه هست؟» - هدف وی بود اهل کتاب - گفتیم: نخیر، ای رسول خدا، آنگاه دستور داد در را ببندند و گفت: معبودی «دست‌های خویش را بلند کنید و بگویید: جز خدا نیست»، ما دست‌هایمان را ساعتی بلند نمودیم، بعد از آن دست خویش را پایین آورد و گفت: «ستایش خدا راست، بار خدایا، تو مرا به این کلمه مبعوث نموده‌ای، و مرا به آن امر کرده‌ای، و برایم جنت را به خاطر آن وعده نموده‌ای و تو هیچ گاه خلف وعده نمی‌کنی»، بهد گفت: آگاه باشید بشارت باد برای‌تان که خداوند شما را بخشید^۲ هیثمی (۱/۱۹) می‌گوید: این را احمد، طبرانی و بزار روایت نموده‌اند و راویان آن افرادی موثق‌اند.

۱- صحیح. احمد (۶۳/۱) حاکم (۷۲/۱) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده است.

۲- ضعیف. احمد (۱۲۴/۴) بزار (۱۰) حاکم (۵۰۱/۱) طبرانی (۲۳/۱۹) آل‌بانی آن را در ضعیف

الترغیب (۹۲۴) ضعیف دانسته است.

بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحابش آنگاه که در کدید بودند

احمد از رفاعه جهنی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت نمودیم تا اینکه به کدید - یا گفت: قدید - رسیدیم، آن گاه افرادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستند تا به دیدار اهل و خانواده خود بروند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد؛ بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «چرا برای مردانی ناحیه درختی که نزدیک رسول خداست، از ناحیه دیگر مبعوض تر است»، در این هنگام همه مردم گریه کردند، آن گاه مردی گفت: کسی که بعد از این اجازه می‌طلبد، بدون تردید احمق است، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند را ستود، و با گفتن خیر فرمود: «هر بنده‌ای که از صدق دل شهادت بدهد که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم، و بر آن استوار بماند و به همین حال وفات کند، من نزد خداوند گواهی می‌دهم که وی داخل جنت می‌شود»، فرمود: «مرا پروردگرم عز و جل وعده نموده است که هفتاد هزار از اتمم را که حساب و عذاب بر آنها نیست، داخل جنت نماید، و من آرزو دارم که شما، پدران، زنان و اولاد صالحان قبل از دخول آنان به جنت در قصرهای آن جای بگیرید»^۱، هیشمی (۱/۲۰) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و نزد ابن ماجه قسمتی از آن آمده است، و رجال آن موثق و مورد اعتبارند. و این را همچنان دارمی، ابن خزیمه، ابن حبان و طبرانی به طول آن، چنان که در الکنز (۵/۲۸۷) آمده، روایت نموده‌اند، و در روایت ایشان آمده است: آن گاه ابوبکر رضی الله عنه گفت: کسی که بعد از این برای چیزی از تو اجازه خواهد نادان است.

کفاره واقع شدن کلمه شهادت برای کسی که سوگند دروغ گفت

بزار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فلان چنین و چنان نمودی؟» گفت: نخیر، سوگند به ذاتی که جز او معبود بر حق دیگری نیست من نکرده‌ام، و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست که وی آن کار را انجام داده است، و آن را برای وی به مراتب تکرار نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از تو به خاطر تصدیقت به «لا اله الا الله» محو گردید»^۲. هیشمی (۱۰/۸۳) می‌گوید: این را بزار روایت نموده است و

۱- صحیح. احمد (۱۶/۴) ابن حبان (۲۱۲).

۲- ضعیف. ابویعلی (۳۳۶۸) نکا: میزان الاعتدال (۱/۳۴۸) مطالب العالیة (۱۷۳۴) و المجمع (۸۳/۱۰).

ابویعلی همانند آن را روایت کرده، مگر این که وی گفته است: «دروغ تو در برابر تصدیقت به لا إله إلا الله محو گردید»، و رجال آن دو، رجال صحیح‌اند، و در حاشیه خود از ابن حجر آورده است: می‌گویم: در این راویان حارث بن عبید ابوقدومه وجود دارد، وی بسیاری از احادیث منکر را روایت کرده است و این از همان منکرهای وی است، و بزار متذکر شده که وی در این روایت تنها مانده است. و نزد طبرانی از ابن زبیر به شکل مرفوع روایت است که: مردی به دروغ سوگند خورد، سوگند به خدایی که جز وی معبودی بر حق نیست، و برایش بخشیده شد. هیشمی (۱۰/۸۳) می‌گوید: رجال وی رجال صحیح‌اند.

خروج شهادت دهندگان از آتش

طبرانی از ابوموسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی که اهل آتش در آتش جمع می‌شوند، همراه‌شان گروهی از اهل قبله نیز می‌باشد، کفار به مسلمانان می‌گویند: مسلمان نبودید؟ می‌گویند: بلی، می‌پرسند: پس اسلام چه چیز را از شما دور ساخت، چون شما هم همراه ما داخل آتش گردیده‌اید؟ می‌گویند: ما گناہانی داشتیم، و به آن مؤاخذه شدیم، آن گاه خداوند آنچه را که می‌گویند می‌شنود، و درباره کسانی که از اهل قبله در آتش بودند امر می‌کند تا آنها بیرون کرده شوند، هنگامی که باقیمانده‌های کفار آنها را می‌بینند می‌گویند: ای کاش ما هم مسلمان می‌بودیم، و چنان که این‌ها بیرون شدند بیرون می‌شدیم»، راوی می‌گوید: بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات زیر را قرائت نمود:

﴿اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾ رَبَّمَا
يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۲﴾﴾ [الحجر: ۱-۲].

ترجمه: «از شیطان رانده شده به خدا پناه می‌برم، آلر. این آیه‌های کتاب، و قرآن روشن است و چه بسا کافران آرزو می‌کنند ای کاش مسلمان می‌بودند».^۱
و این را ابن ابی حاتم همانند آن روایت نموده و در آن بسم‌الله به عوض اعوذ بالله آمده است. و نزد طبرانی از انس رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است: «مردمی از اهل

۱- صحیح بر اساس شواهد آن. (۲/۲۴۲) و ابن ابی عاصم (۲/۴۰۵) (۸۴۳) در سند آن خالد بن نافع اشعری است که در وی ضعف است. اما این حدیث شواهدی دارد از جمله حدیث انس نزد طبرانی در الاوسط (۷/۷۲۹۳) و حدیث ابوسعید نزد ابن حبان (۷۴۳۲).

توحید به خاطر گناهان شان داخل آتش می‌شوند، آن گاه بت پرستان به آنان می‌گویند: قول لا إله إلا الله تان برای تان چه فایده کرد، حالا شما هم با ما در آتش هستید. آن گاه خداوند برای آنها به خشم می‌آید، و اهل توحید را بیرون می‌کند و در نهر حیات می‌اندازد، و از سوختگی‌شان چنانکه مهتاب از خسوف درست می‌شود، تندرست می‌شوند، و داخل جنت می‌گردند، و با دیدن این عمل دوزخیان ناامید می‌شوند. این را همچنان طبرانی از ابوسعید خدری رضی الله عنه به سیاق دیگری همانند آن روایت کرده است، و در روایتی آمده: «و در جنت به خاطر سیاهی روی‌شان دوزخیان نامیده می‌شوند، آن گاه می‌گویند: پروردگارا، این نام را از ما دور ساز، بنابراین به آنها امر می‌کند، و در نهری (در) جنت غسل می‌کنند، و آن اسم از ایشان دور می‌شود»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۴۶) آمده است.

نجات گروهی از اهل کلمه شهادت از آتش

حاکم (۴/۵۴۵) از ربعی از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نشانه‌های اسلام از بین می‌رود هم چنان که نقش و نگار لباس از بین می‌رود، و کسی نمی‌داند که روزه چیست، صدقه چیست و قربانی چیست، و در شبی کتاب خداوند تبارک و تعالی برده می‌شود، و آیتی از آن در زمین نمی‌ماند، و گروه‌هایی از مردم، بزرگ سال و پیرزن باقی می‌مانند، و می‌گویند: ما پدرانمان را بر این کلمه: لا إله إلا الله درک نمودیم، بنابراین ما هم آن را می‌گوییم»، صله^۲ گفت: آن زمان لا إله إلا الله برای‌شان چه فایده دارد، نمی‌دانند که روزه چیست، صدقه چیست و قربانی چیست؟! حذیفه از وی روی گردانید، و او آن را سه بار برای وی تکرار نمود، و در هر بار از وی روی می‌گردانید، بعد از آن در مرتبه سوم وی روی گردانیده گفت: ای صله، آنها را از آتش نجات می‌دهد، آنها را از آتش نجات می‌دهد، آنها را از آتش نجات می‌دهد^۳. حاکم

۱- حسن بر اساس شواهد آن. هیثمی (۳۷۹/۱۰) آن را به طبرانی در الاوسط ارجاع داده است.

۲- یکی از روایان است.

۳- آلبانی آن را صحیح دانسته اما ما در مورد آن توقف می‌کنیم. ابن ماجه (۴۰۴۹) حاکم (۴/۴۰۴۹) حاکم (۴/۴۰۴۹)، حاکم (۴/۴۷۳، ۵۴۵) خطرناکترین مساله موجود در سند حدیث وجود محمد بن حازم الضریر است که سر مرجئه در کوفه بود و این حدیث موید بدعت اوست. بر فرض صحت حدیث این حمل بر آن حالت مخصوص در آخر زمان است که قرآن و علم برداشته می‌شود...

می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم گفته: به شرط مسلم است.

گفتارهای علی، ابودرداء و ابن مسعود رضی الله عنهم درباره کلمه شهادت و اهل آن

ابونعیم در الحلیه از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: فصیح‌ترین مردم و عالم‌ترین‌شان به خداوند تعالی، دوست دارنده‌ترین و تعظیم کننده‌ترین آنها به حرمت اهل لا إله إلا الله است. این چنین در الکنز (۱/۷۶) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از سالم بن ابی الجعد روایت نموده، که گفت: به ابودرداء رضی الله عنه گفته شد: ابوسعید بن منبه صد غلام را آزاد نموده است. فرمود: صد آزاد شده از مال یک مرد بدون تردید زیاد است، و اگر خواسته باشی تو را به آنچه خبر دهم که از آن افضل است: ایمان ملتزم در شب و روز، و اینکه زبانت همیشه از ذکر خداوند تعالی تر باشد. و این را ابن ابی الدنیا به شکل موقوف به اسناد حسن از سالم بن ابی الجعد روایت نموده، که گفت: به ابودرداء گفته شد: مردی... آزاد نموده... و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در الترغیب (۳/۵۵) آمده است. و طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خداوند در میان شما اخلاق‌تان را تقسیم نموده، چنانکه در میان شما رزق‌هایتان را تقسیم نموده است، و خداوند مال را هم به کسی که دوست دارد، می‌دهد و هم به کسی که دوست ندارد، می‌دهد، ولی ایمان را جز برای کسی که دوست دارد به دیگری نمی‌دهد، و وقتی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، ایمان را به او می‌دهد، و کسی که در انفاق مال بخل ورزید، از دشمن ترسید که با وی جهاد نماید و از شب ترسید که در آن مشقت نماید، باید قول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ» را زیاد بگوید^۱. هیثمی (۱۰/۹۰) می‌گوید: این را طبرانی به شکل موقوف روایت نموده و رجال وی رجال صحیح‌اند. و منذری در الترغیب (۳/۹۵) می‌گوید: راویان آن ثقة‌اند ولی در کتاب من به شکل مرفوع ذکر نشده است.

۱- صحیح موقوف. به صورت مرفوع م و موقوف روایت شده و موقوف آن صحیح تر است. احمد (۱/۳۷۸) حاکم (۳۳/۱) ابونعیم (۱۶۶/۴) طبرانی (۲۹۹/۹) آلبنی و احمد شاکر مرفوع آن را ضعیف دانسته‌اند.

مجالس ایمان

رغبت و علاقه مندی عبدالله بن رواحه رضی الله عنه به مجالس ایمان

احمد به اسناد حسن از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه وقتی با مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روبرو می‌شد، می‌گفت: «بیا ساعتی به پروردگارمان ایمان بیاوریم»، روزی به مردی گفت، و آن مرد خشمگین گردید و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده گفت: ای رسول خدا، آیا این رواحه را نمی‌بینی که از ایمان تو به سوی ایمان ساعتی بر می‌گردد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند ابن رواحه را رحم کند، وی مجلسی را که ملائک به آن افتخار می‌کنند دوست می‌دارد»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۶۳) آمده است، و حافظ ابن کثیر در البدایه (۴/۲۵۸) می‌گوید: این حدیث خیلی غریب است، و بیهقی به اسناد خود از عطاء بن یسار می‌گوید: عبدالله بن رواحه به یکی از دوستانش گفت: بیا ساعتی ایمان بیاوریم، گفت: آیا ما مؤمن نیستیم؟ پاسخ داد: بلی، ولی خداوند را یاد کنیم، تا ایمان مان افزایش یابد. و حافظ ابوالقاسم لالکائی از شریح بن عبید روایت نموده که عبدالله بن رواحه دست مردی از یارانش را گرفته می‌گفت: با ما برخیز، ساعتی ایمان بیاوریم و در مجلس ذکر بنشینیم. این حدیث از هر دو طریق مرسل است.

طیالسی از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه دستم را می‌گرفت و می‌گفت: بیا ساعتی ایمان بیاوریم، زیرا قلب در منقلب شدن و دگرگونی سریع‌تر از دیگ جوشان است. و نزد ابن عساکر از وی روایت است که گفت: عبدالله بن رواحه وقتی که با من روبرو می‌شد، به من می‌گفت: ای عویمر بنشین ساعتی ذکر کنیم، آن گاه می‌نشستیم و ذکر می‌نمودیم، بعد از آن می‌گفت: این مجلس ایمان است، مثل ایمان، مثل پیراهنت است، در حالی که آن را در آورده‌ای، ناگاه آن را می‌پوشی، و در حالی که آن را پوشیده‌ای، آن را در می‌آوری، قلب در منقلب شدن و دگرگونی از دیگ جوشان سریع‌تر است. این چنین در الکنز (۱/۱۰۱) آمده است.

رغبت و علاقه مندی عمر و معاذ رضی الله عنهما به مجالس ایمان

ابن ابی شیبه و لالکائی در السنه از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: عمر دست یک تن یا دو تن از یارانش را می‌گرفت و می‌گفت: برخیز تا به ایمان بیفزاییم، و خداوند تبارک و تعالی

را یاد می‌نمودند. این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از اسودبن هلال روایت نموده، که گفت: با معاذ رضی الله عنه می‌رفتیم، وی به ما گفت: بنشینید تا ساعتی ایمان بیاوریم.

تجدید ایمان

احمد و طبرانی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ایمان‌تان را تجدید کنید»، گفته شد: ای رسول خدا، چگونه ایمان ما را تجدید کنیم؟ فرمود: «گفتن لا إله إلا الله را زیاد کنید»^۱. هیشمی (۱/۸۲) می‌گوید: رجال احمد ثقه‌اند، و منذری در الترغیب (۳/۷۵) گفته: اسناد احمد حسن است.

تکذیب تجربه‌ها و مشاهدات

قصه مردی که اسهال پیدا کرد

بخاری و مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: برادرم اسهال پیداه کرده است، گفت: «به او غسل بنوشان»، رفت و به او غسل نوشانید، بعد از آن آمد و گفت: ای پیامبر خدا، به او غسل نوشانیدم، ولی اسهالش بیشتر شد، فرمود: «برو به او غسل بنوشان»، رفت و به او غسل نوشانید، باز آمد و گفت: ای رسول خدا اسهالش را زیاد کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند راست گفته، و شکم برادرت دروغ گفته است، برو و به او غسل بنوشان»، باز رفت و به او غسل نوشانید و او تندرست گردید^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۷۵) آمده است.

قصه عبدالله بن مسعود با همسرش

احمد از زینب همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عبدالله وقتی از کار بر می‌گشت و به دروازه که می‌رسید، سینه‌اش را صاف می‌نمود و تفش را می‌انداخت، البته به خاطر کراهیت این که ناگهان بر ما وارد شود، و با موردی روبرو شود که بدش می‌آید، وی افزود: او روزی در حالی آمد و سینه‌اش را صاف نمود، که

۱- ضعیف. احمد (۳۵۹/۲) ابونعیم (۳۵۷/۲) ابن عدی (۱۳۱۴/۴) حاکم (۲۵۶/۴) حاکم آن را صحیح دانسته اما ذهبی گفته اش را رد کرده و گفته: صدقه را ضعیف دانسته‌اند...

۲- بخاری (۵۷۱۶) مسلم (۲۲/۷) احمد (۱۹/۳).

پیره زنی نزد من بود و با دعای خویش تب مرا درمان می‌کرد؛ آن گاه وی را زیر تخت پنهان نمودم، می‌گوید: وی داخل شد و در پهلویم نشست، و در گردنم رشته‌ای را دید، گفت: این رشته چیست؟ می‌گوید: گفتم: نخ‌ است که در آن برایم افسون شده است، وی آن را گرفت و پاره کرد و بعد از آن گفت: خانواده‌ی عبدالله از شرک بی‌نیازند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «افسون مهره حفاظت از زخم چشم، و جادوی ایجاد محبت شرک‌اند»، می‌گوید: برایش گفتم: چرا این را می‌گویی، چشمم می‌پرید، نزد فلان یهودی رفتم او افسونش کرد، وقتی افسونش می‌نمود آرام می‌گردید؟ گفت: آن عمل شیطان بود، که آن را به دست خود فرو می‌کرد، و وقتی او افسونش می‌کرد، از آن دست باز می‌داشت. در صورتی که تو را کفایت می‌کند، که مثل گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را بگویی: «اذهب الالباس رب الناس، اشف وأنت الشافی لا شفاء الا شفاءك، شفاء لا یغادر سقما»، ترجمه: «پروردگار مردم درد را ببر، شفا نصیب گردان که تو شفا دهنده هستی، و شفایی جز شفای تو نیست، شفایی که دردی را باقی نمی‌گذارد»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۴۹۴) آمده است.

قصه عبدالله بن رواحه با همسرش

دارقطنی (ص ۴۴) از عکرمه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه پهلوی همسرش خوابیده بود، بعد به سوی یکی از کنیزانش که در گوشه اتاق خوابیده بود رفت و با وی همبستر گردید. همسرش ترسید و او را در بسترش نیافت، آن گاه برخاست و بیرون آمد، او را در کنار کنیزش یافت، دوباره به خانه برگشت و کارد را برداشت و بیرون آمد. عبدالله فارغ شد و برخاست و با همسرش در حالی روبرو گردید، که کارد را در دست داشت، گفت: چه شده است؟ همسرش پاسخ داد: چه شده است، اگر تو را در همان جایی می‌یافتم که دیدمت، با این کارد به میان هر دو شانه ات می‌زدم! پرسید: مرا در کجا دیدی؟ پاسخ داد: تو را کنار کنیز دیدم، گفت: مرا ندیده‌ای، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را از این که قرآن را در حال جنابت بخوانیم نهی نموده است، گفت: پس بخوان، عبدالله گفت:

۱- صحیح. احمد (۱/ ۳۸۱) ابوداود (۳۸۸۳) حاکم (۴/ ۴۱۸) ابن حبان (۱۴۱۲) ابن ماجه (۳۵۳۰) نگا: الصحیحة (۳۳۱).

اتانا رسول الله يتلو كتابه كما لاح مشهور من الفجر ساطع
 اتی بالهدی بعدالعمی فقلوبنا به موقنات آن ما قال واقع
 یبیت یجافی جنبه عن فراشه اذا استثقلت بالمشرکین المضاجع
 همسرش گفت: به خدا ایمان آوردم، و چشم خویش را تکذیب نمودم، بعد از آن
 صبح عبدالله رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، و به او خبر داد، و پیامبر صلی الله علیه و آله خندید به
 اندازه‌ای که دندان‌های پسینش را دیدم. و همچنین دار قطنی (ص ۴۵) این را از
 طریق دیگری از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه
 داخل شد... و مانند آن را متذکر شده، و گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینکه یکی از ما
 قرآن را در حال جنابت بخواند نهی نموده است^۱. در التعلیق المغنی (ص ۴۵) می‌گوید:
 در این سلمه بن وهرام آمده، ابن معین و ابوذرعه وی را ثقه دانسته‌اند، و ابوداود وی را
 ضعیف دانسته است.

قصه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه

بخاری در التفسیر از حبیب بن ابی ثابت روایت نموده، که گفت: نزد ابووائل آمدم
 تا در مورد (خوارج) از وی سؤال کنم. گفت: ما در صفین بودیم، و مردی گفت: آیا
 آنانی را که به‌سوی کتاب خدا فرا خوانده می‌شوند نمی‌بینی؟ علی بن ابی طالب رضی الله عنه
 گفت: بلی^۲، سهل بن حنیف رضی الله عنه گفت: خویشتن را متهم کنید! ما خود را در روز
 حدیبیه - صلحی که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکین صورت گرفت - در حالی دریافتیم،
 که اگر مجالی برای جنگ می‌دیدیم می‌جنگیدیم، و عمر رضی الله عنه آمد و گفت: آیا ما بر حق و

۱- ضعیف. داستان ابن رواحه با کنیز خود ضعیف است. ابن عساکر (۱۵۸/۱۲) در تاریخ دمشق و
 ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۴۹/۳) مناوی در فیض القدر (۵۵۸/۶) نووی در المجموع (۲/
 ۱۸۳) می‌گوید: سند این داستان ضعیف و منقطع است.

۲- مردی که حرف قبلی را با اقتباس از قرآن گفت، هدف جنگ را دارد، و برای علی می‌گوید: باید با
 این‌ها که باغی‌اند، و ما بر حق هستیم بجنگیم، و علی حرف او را تأیید می‌کند، ولی سهل بن
 حنیف با تردید این گفته‌ها، و با اشاره به حالت مسلمانان در صلح حدیبیه، که آماده جنگ بودند،
 و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را قبول ننموده، و به صلح تن داد، مسلمانان را به صلح فرا می‌خواند، به اقتباس
 از تیسیرالقاری، بخش تفسیر سوره فتح. م.

آنان بر باطل نیستند؟ آیا کشته‌های ما در جنت و کشته‌های آنان در آتش نیستند؟ گفت: «بلی»، حضرت عمر افزود: پس چرا ذلت را در دین‌مان قبول می‌کنیم، در صورتی که خداوند در میان ما فیصله ننموده است بر می‌گردیم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابن الخطاب من رسول خدا هستم، و خداوند ابدأً مرا ضایع نخواهد ساخت»، آن گاه خشمناک برگشت، و با بی‌صبری نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوبکر آیا ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ گفت: ای ابن خطاب، وی پیامبر خداست، و خداوند هرگز و ابدأً او را ضایع نخواهد ساخت، و همین بود که سوره فتح نازل گردید^۱. این را بخاری در جاهای دیگری هم روایت نموده، و مسلم^۲ و نسایی آن را از طرق دیگری از سهل بن حنیف روایت کرده‌اند، و در بعضی الفاظ آن آمده: ای مردم، نظر و رأی خویش را متهم کنید، و من خود را در روز ابوجندل در حالی دیدم که اگر قدرت می‌داشتم امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی‌پذیرفتم، بلکه آن را به طور حتم رد می‌نمودم، و در روایتی آمده: آن گاه سوره فتح نازل گردید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب رضی الله عنه را طلب نمود و آن را برایش تلاوت نمود. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۰۰) آمده است.

کل این حدیث در باب دعوت به سوی خدا، در قصه صلح حدیبیه به روایت بخاری از طریق مسور بن مخرمه رضی الله عنه و مروان گذشت و در آن آمده است که ابوجندل گفت: ای گروه مسلمانان، من در حالی که مسلمان شده، آمده‌ام، دوبار به طرف مشرکین برگردانیده می‌شوم؟! آیا آنچه را من دیدم نمی‌دانید - وی در راه خداوند صلی الله علیه و آله عذاب سختی دیده بود - عمر رضی الله عنه می‌گوید: من در این هنگام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده گفتم: آیا تو به حق، نبی خدا نیستی؟ گفت: «بلی [هستم]»، گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: «بلی [هست]»، گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری و ذلت را بر خود بخیریم و در دین‌مان زیر بار ذلت برویم؟ گفت: «من رسول خدا هستم، و هرگز نافرمانی او را نخواهم کرد، و او نصرت دهنده من است». گفتم: آیا برای ما نمی‌گفتی که به خانه^۳ خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم نمود؟ گفت: «بلی، ولی من این را برایت گفته بودم که ما امسال آن را طواف خواهیم کرد؟» گفتم: نه، پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- بخاری (۴۸۴۴).

۲- مسلم در کتاب الجهاد به شماره (۹۴) احمد (۳/۴۸۶).

۳- یعنی خانه خدا. م.

فرمود: «تو به سوی آن می‌آیی و آن را به طور حتم طواف می‌کنی». عمر رضی الله عنه می‌گوید، نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده گفتم: ای ابوبکر، آیا این به حق پیامبر خدا نیست؟ گفت: بلی هست. گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: بلی هست. عمر می‌گوید: گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری را قبول کنیم و در دین‌مان زیر بار ذلت برویم؟! ابوبکر گفت: ای مرد، وی پیامبر خداست، و نافرمانی پروردگارش را نمی‌کند، و پروردگارش ناصر و یاور اوست، به امر وی چنگ زن و با او مخالفت مکن، چون به خدا سوگند، وی بر حق است. گفتم: آیا وی برای ما نمی‌گفت که ما به خانه می‌آییم و آن را طواف می‌کنیم؟ گفت: بلی، ولی آیا به تو گفته بود که امسال آن را طواف خواهی کرد؟ گفتم: نخیر. ابوبکر گفت: تو حتماً به کعبه می‌آیی، و آن را طواف می‌کنی. عمر رضی الله عنه می‌گوید: پس من به خاطر این رفتارم کارهای نیکی را انجام دادم.^۱

خوشحال شدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای نازل شدن قرآن بر او به مغفرت و فتح، هنگام بازگشتن از حدیبیه

احمد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشتش از حدیبیه این آیه نازل گردید:

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۲].

ترجمه: «تا این که الله برای تو گناه گذشته و آینده‌ای تو را ببامزد».

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب برایم آیه‌ای نازل شده، که از در روی زمین است، برایم محبوب‌تر است»، بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای‌شان تلاوت نمود، و یاران گفتند: مبارک و گوارا باد بر تو ای نبی خدا، خداوند عز وجل بیان نموده، که با تو چه می‌کند، ولی با ما چه معامله‌ای خواهد کرد. آنگاه بر او نازل گردید.

﴿لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ تا این که به این

جا رسید ﴿قَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۵].

ترجمه: «تا مردان مؤمن و زنان مؤمن را در جنت‌هایی درآرد که در زیر درختان آن جوی‌ها در جریان‌اند... پیروزی بزرگ».

این را بخاری و مسلم^۱ از انس، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۸۳) آمده، نیز روایت کرده‌اند. و نزد ابن جریر (۲۶/۴۴) درباره این قول خداوند:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱].

ترجمه: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم».

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: این برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بازگشتش از حدیبیه، در حالی که از حج بازداشته شده بود نازل گردید، و او قربانی‌ها را در حدیبیه با اصحابش، در حالی که همه را رنج و اندوه فرا گرفته بود ذبح نمود، و فرمود: «برایم آیه‌ای نازل شده که از همه‌ی دنیا برایم محبوب‌تر است»، و تلاوت نمود:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ﴿ تا

به این قول خداوند ﴿عَزِيزًا﴾ [الفتح: ۱-۳].

ترجمه: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. تا الله برای تو گناه گذشته و آینده تو را ببامرزد... تواناست».

آن گاه اصحابش گفتند: گوارا باد برایت... مثل آن را ذکر نموده است.

و احمد از مجمع بن جاریه انصاری رضی الله عنه - وی یکی از قاریانی بود که قرآن را خوانده بودند - روایت نموده، که گفت: در حدیبیه حاضر بودیم، هنگامی که از آنجا برگشتیم، ناگهان متوجه شدیم که مردم شترها را تند می‌رانند، آن گاه مردم به همدیگر می‌گفتند: مردم را چه شده است؟ گفتند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل شده است، به سرعت با مردم به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتیم، و متوجه شدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کراع غمیم^۲ بر مرکبش سوار است، و مردم در اطرافش جمع شده‌اند، و او برای شان تلاوت نمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾. می‌گوید: آن گاه مردی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای رسول خدا، آیا این فتح است؟ فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست این فتح است»... و حدیث را متذکر شد^۳. این را ابوداود

۱- بخاری (۴۱۷۲) احمد (۳/۱۹۷).

۲- اسم جایی است در میان مکه و مدینه.

۳- صحیح. احمد (۳/۴۲) ابوداود (۲۷۳۶) و (۳۰۱۵) در آن یعقوب بن مجمع است که مقبول است چنانکه در التقریب آمده یعنی در صورت متابعه مگر نه خیر. حدیث را آلبانی ضعیف دانسته است.

در الجهاد، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۸۳) آمده، روایت کرده است. و بخاری از براء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شما فتح مکه را فتح می‌شمردید... فتح مکه هم فتحی بود ولی ما بیعت رضوان در روز حدیبیه را فتح می‌شمردیم^۱... و حدیث را متذکر شده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۸۲) آمده. این را ابن جریر هم در تفسیرش (۲۶/۴۴) از براء به مانند آن روایت نموده، و از جابر روایت نموده، که گفت: ما فقط روز حدیبیه را فتح می‌شمردیم.

قصه نیل مصر در زمان عمر رضی الله عنه

حافظ ابوالقاسم لالکائی در السنه از قیس بن حجاج از کسی که برایش حدیث بیان نموده، روایت کرده که گفت: هنگامی که مصر فتح گردید، اهل آن نزد عمرو بن عاص رضی الله عنه که امیر آنجا بود در ماه بؤنه - یکی از ماه‌های عجم - آمدند، و گفتند: ای امیر، این نیل ما سنتی دارد که به غیر آن جریان پیدا نمی‌کند، پرسید: و آن چیست؟ گفتند: وقتی که دوازده شب از این ماه بگذرد، به سوی دختر باکره‌ای می‌رویم که در میان والدینش است، و پدر و مادرش را راضی می‌سازیم، و بهترین زیورات و لباسش را بر تنش می‌کنیم، و بعد او را در نیل می‌اندازیم. عمرو به آنان گفت: این در اسلام نیست، اسلام هر آنچه را قبل از خودش بوده نابود می‌سازد، آن گاه آنان ماه بؤنه را اقامت گزیدند و نیل از جریان بازماند تا جایی که تصمیم گرفتند از آنجا کوچ کنند. آن گاه عمرو رضی الله عنه این مسئله را برای عمر بن خطاب رضی الله عنه نوشت، و عمر برایش نوشت، تو در عمل خود به حق رسیده‌ای، من در داخل این نامه‌ام، برگه کوچکی برایت فرستاده‌ام، آن را در نیل انداز... و حدیث را چنانکه در باب تأییدات غیبی در تسخیر بحرهای خواهد آمد دوباره می‌آوریم؛ و در آخر آن آمده: پس نوشته را در نیل انداخت، و آنان در روز شنبه در حالی صبح نمودند، که خداوند نیل را به ارتفاع شانزده گز فقط در یک شب به جریان آورده بود، و خداوند آن روش و سنت را از اهل مصر تا امروز قطع نمود^۲. چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۶۴) آمده. این را همچنان ابن عساکر، ابوالشیخ و غیر آنان روایت کرده‌اند.

۱- بخاری (۴۱۵۰).

۲- ضعیف. ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (۱۸/ ۳۴۸، ۳۴۹) و لالکائی در السنه. سند آن ضعیف است و در آن مجهولانی هستند.

داخل شدن علاء بن حضرمی با مسلمانان در دریا

ابونعیم در الحلیه (۱/۷) از سهم بن منجاب روایت نموده، که گفت: با علاء بن حضرمی رضی الله عنه به جنگ رفتیم، حرکت نمودیم تا اینکه به دارین^۱ رسیدیم، و دریا در میان ما و آنان قرار داشت، آن گاه گفت: «یا علیم، یا حلیم، یا علی، یا عظیم، انا عبیدک، و فی سبیلک، نقاتل عدوک، اللهم فاجعل لنا الیهم سیلا». ترجمه: «ای دانا، ای بردبار، ای بلند مرتبه، ای بزرگ، ما بندگان تویم، و در راه تویم، با دشمنان می جنگیم، بار خدایا، برای ما راهی به سوی آنان بگردان». و با ما داخل بحر گردید، وقتی داخل شدیم، آب به نمدهای زین هایمان نمی رسید، بعد به سوی آنان بیرون رفتیم. این را همچنان (۱/۸) از ابوهریره رضی الله عنه همانند آن روایت نموده، و افزوده است: هنگامی که ابن مکعب - فرمانده کسری - ما را دید گفت: نه، به خدا سوگند با اینان نمی جنگیم!! بعد از آن درکشتی نشست و خود را به فارس رسانید^۲. و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۲۰۸) از ابوهریره و طبرانی نیز از وی، و ابن ابی الدنیا از سهم بن منجاب و بیهقی از انس رضی الله عنه روایت نموده اند، چنانکه احادیث اینان در تسخیر بحرها خواهد آمد، و احادیث عبور سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه از دجله در روز قادیسیه نیز خواهد آمد، که در آن قول حجر بن عدی رضی الله عنه هم آمده است که: چه شما را از عبور نمودن به سوی دشمنان غیر از این آب اندک - یعنی دجله - باز می دارد؟

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾ [آل عمران: ۱۴۵].

ترجمه: «و هر نفس به حکم خدا، و در یک وقت نوشته شده و مقرر جان می دهد». بعد از آن اسبش را داخل آب نمود، و هنگامی که وارد شد مردم نیز وارد گردیدند، وقتی دشمن ایشان را دید، گفتند: اینها همانند جنها هستند^۳، و فرار نمودند. ابن ابی حاتم این را از حبیب بن ظبیان روایت کرده است.

تمیم داری و دور کردن آتشی که در حره افتاده بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۲۱۲) از معاویه بن حرم روایت نموده است، و حدیث را متذکر شده و در آن آمده است: آتشی در حره افتاد، و عمر رضی الله عنه نزد تمیم رضی الله عنه آمد و

۱- جزیره ای است در خلیج فارس.

۲- صحیح. نگا: معجزات النبی با تحقیق من. دارالغذ.

۳- کلمه دیوان در حدیث، که به فارسی یعنی جن و پری.

گفت: به سوی این آتش برو، گفت: ای امیرالمؤمنین من کیستم؟ و من چیستم؟ و تا آن وقت عمر رضی الله عنه اصرار ورزید که تمیم همراهش برخاست، می گوید: من نیز آن دو را دنبال نمودم و آنان به سوی آتش به راه افتادند، در ادامه می گوید: و شروع نموده آن را این طور با دستش می راند، تا این که داخل دره شد و تمیم به دنبالش وارد گردید، عمر رضی الله عنه می گفت: کسی که دیده مانند کسی نیست که ندیده!! این را بیهقی و بغوی، چنانکه در تأییدات غیبی در اطاعت آتش خواهد آمد، روایت نموده اند.

آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام ضربه زدن به سنگ در روز خندق دید و بشارتش برای اصحابش

نسائی از ابوسکینه - مردی از بحرین - و او از مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حفر خندق امر نمود، سنگی در مسیرشان پدیدار گردید، و آنان را از کندن بازداشت، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و کلنگ را گرفت و عبایش را در کنار خندق گذاشت و گفت:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۵﴾﴾
[الانعام: ۱۱۵].

ترجمه: «و سخن پروردگارت در راستی و انصاف تمام شد، و هیچ تبدیل کننده‌ای برای سخنان او نیست، و او شنوا و داناست.»

آن گاه یک سوم سنگ افتاد و سلمان رضی الله عنه ایستاده بود و نگاه می کرد، و توأم با ضربه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برقی درخشید، برای بار دوم زد و گفت: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۵﴾﴾. آن گاه یک سوم دیگر افتاد و برقی درخشید که سلمان آن را دید، باز برای بار سوم زد و گفت: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۵﴾﴾. آن گاه ثلث باقی مانده افتاد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و عبایش را برداشت و نشست. سلمان گفت: ای رسول خدا، تو را در وقت زدن دیدم، که هر ضربه‌ای می زدی همراهش برقی می درخشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای سلمان آن را دیدی؟» گفت: آری سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، ای رسول خدا. گفت: «من وقتی که ضربه اول را زدم، شهرهای کسری و اطراف آن و شهرهای زیادی برایم آشکار شد تا جایی که آن را به چشمم

دیدم»، آن گاه یکی از اصحاب که نزدش حاضر بود به او گفت: ای رسول خدا، از خدا بخواه تا آن را برای ما فتح کند، و اولادشان را به غنیمت نصیب ما گرداند تا با دست‌های خویش سرزمین‌هایشان را تخریب نماییم، و رسول خدا همان دعا را فرمود، افزود: «بعد از آن ضربه دوم را وارد آوردم، آن گاه شهرهای قیصر و اطراف آن برایم نمودار گردید تا جایی که آن را به چشم دیدم». گفتند: ای رسول خدا، از خداوند بخواه تا آن را برای ما فتح کند، و اولادشان را به طور غنیمت نصیب ما گرداند تا با دست‌های خویش سرزمین‌هایشان را تخریب کنیم، و رسول خدا دعا فرمود. بعد از آن گفت: «باز ضربه سوم را وارد آوردم، آن گاه شهرهای حبشه و قریه‌های اطراف آن برایم نمودار گردید، تا جایی که آن را به چشم دیدم»، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تا وقتی که حبشه شما را گذاشته است [و به شما تعرض ننموده است] شما نیز آنان را بگذارید، و تا وقتی که تُرک شما را ترک نموده‌اند، شما نیز آنان را ترک کنید»، این کثیر در البدایه (۴/۱۰۲) می‌گوید: این چنین این را نسائی به شکل طولانی روایت نموده است، و ابوداود فقط این بخش آن را روایت کرده است: «تا وقتی که حبشی‌ها شما را رها کرده‌اند شما نیز آنان را بگذارید، و تا وقتی که ترک شما را ترک نمودند ترک کنید»^۱. ابن جریر این را از عمرو بن عوف مزنی روایت نموده، و حدیثی را متذکر شده که در آن آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و کلنگ را از سلمان گرفت و به سنگ چنان ضربه‌ای زد که آن را شکافت و از آن برقی درخشید که میان دو حرّه مدینه را روشن گردانید، انگار که آن برق چراغی در دل شب تاریکی بود، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله چون تکبیر فتح، تکبیر گفت: و مسلمانان هم تکبیر گفتند، باز آن را برای دومین بار زد و عین قضیه تکرار شد، باز آن را برای سومین بار زد و عین حادثه تکرار گردید، و آن را سلمان و مسلمانان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله یادآور شدند، و او را از آن نور پرسیدند، گفت: «از برق اول برایم قصرهای حیره و شهرهای کسری روشن شد، انگار که آن‌ها دندان‌های سگان باشند، و جبریل به من خبر داد که امتم بر آنان غلبه پیدا خواهند کرد، و از برق دومی قصرهای سرخ از سرزمین روم روشن شد که گویی آن‌ها دندان‌های سگان باشند و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آن غلبه پیدا می‌کند، و از سومی قصرهای صنعاء روشن شد، انگار که آن‌ها دندان‌های سگان باشند، و جبریل به من خبر داد که امتم بر

۱- صحیح. ابوداود (۴۳۰۲) و بیهقی (۱۷۶/۹) نگا: الصحیحة (۴۱۶/۲) (۷۷۲).

آنان غلبه پیدا می‌کنند، بنابراین بشارت بادا برای تان»، و مسلمانان شادمان و خوشحال گردیده گفتند: الحمدلله، وعده راست است، می‌گوید: و هنگامی که احزاب آشکار گردیدند، مؤمنان گفتند:

﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الاحزاب: ۲۲].

ترجمه: «این همان است که خداوند و پیامبر او به ما وعده داده‌اند، و خدا و رسول او راست گفته‌اند، و آن جز به ایمان و تسلیم ایشان نیفزود».

و منافقان گفتند: او به شما خبر می‌دهد، که از یثرب قصرهای حیره و شهرهای کسری را می‌بیند، و آن‌ها به وسیله شما فتح می‌شود، و شما اکنون خندق حفر می‌کنید و نمی‌توانید به میدان بیرون روید؟! و درباره ایشان نازل گردید:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الاحزاب: ۱۲].

ترجمه: «و آنگاه که منافقان و آنانی که در دل‌های‌شان مرض است گفتند: خدا و رسول او برای ما جز فریب وعده نکرده‌اند»^۱.

ابن کثیر در البدایه (۴/۱۰۰) می‌گوید: این حدیث غریب است.

و طبرانی در حدیث طویلی از ابن عباس رضی الله عنهما، چنانکه در تأییدات غیبی در برکت طعام‌شان در جنگ‌ها خواهد آمد، روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به من اجازه دهید تا نخستین زنده آن من باشم»، گفت: «بسم‌الله»، و آن را زد یک سومش پاره شد و افتاد، آن گاه گفت: «الله اکبر، قصرهای روم، سوگند به پروردگار کعبه»، بار دیگر زد و پاره شده افتاد، و گفت: «الله اکبر، قصرهای فارس، سوگند به پروردگار کعبه»، آن گاه منافقان گفتند: ما برای نفس‌های خویش خندق حفر می‌کنیم و او برای‌مان قصرهای فارس و روم را وعده می‌دهد؟! هیشمی (۶/۱۳۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عبدالله بن احمد بن حنبل و نعیم عنبری، و آن دو ثقه‌اند.

۱- بسیار ضعیف. اگر موضوع نباشد. بی‌هیکی در الدلائل (۳/۴۱۸-۴۲۰) و حاکم (۳/۵۹۸).

۲- صحیح. طبرانی در الکبیر (۱۱/۱۲۰۵۲) ابن کثیر آن را در البدایه (۷/۴۵۰).

خالد و نوشیدن زهر و سخن نصرانی درباره اصحاب

در تأییدات غیبی در رفتن اثر زهر، زهر نوشیدن خالد رضی الله عنه و این قولش خواهد آمد: هیچ نفسی هرگز تا رسیدن اجلش نمی‌میرد، و این قول عمرو^۱ هم خواهد آمد: به خدا سوگند، ای گروه عرب، مادامی که یکی از این قرن^۲ در میان‌تان باشد، هر چه را بخواهید مالک می‌شوید. و همچنین این سخنش برای اهل حیره است: هرگز مانند امروز روی آوردن امری را بدین وضوح ندیده‌ام!!

اقوال اصحاب رضی الله عنهم درباره این که پیروزی به تعداد نیست

در باره اسباب و انگیزه‌های پیروزی قول ثابت بن اقرم رضی الله عنه خواهد آمد: ای ابوهریره، انگار تو تعداد زیادی را می‌بینی؟! گفتم: آری، گفت: تو در بدر با ما نبودی، ما به کثرت پیروز نمی‌شویم. و قول خالد رضی الله عنه هنگامی که مردی به او گفت: رومی‌ها چقدر زیاداند و مسلمانان چقدر اندک؟! گفت: رومی‌ها چقدر اندک‌اند و مسلمانان چقدر زیاد؟! رزمندگان با مساعدت خداوند زیاد می‌شوند، و به یاری ندادن کم می‌گردند، نه به تعداد مردان. به خدا سوگند، دوست دارم که اشقر^۳ از سایدگی سم پایش تندرست می‌بود، و آنان دو چندان می‌شدند. و هم چنین نامه ابوبکر رضی الله عنه برای عمروبن عاص رضی الله عنه اما بعد: نامه ات به من رسید، متذکر می‌شوی که رومی‌ها به تعداد زیادی جمع شده‌اند، ولی خداوند ما را همراه پیامبرش صلی الله علیه و آله نه به کثرت عدد نصرت داد و نه به کثرت سربازان، و ما در حالی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غزا می‌نمودیم، که همراهان جز دو اسب نبود، و ما شتران را به نوبت سوار می‌شدیم. در روز احد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، و همراهان جز یک اسب نبود، که آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار می‌گردید، ولی خداوند ما را بر کسی که با ما مخالفت می‌نمود پیروز می‌گردانید و کمک‌مان می‌کرد.

و آنچه ابوبکر رضی الله عنه در راه اندازی ارتش اسامه رضی الله عنه انجام داد گذشت، آن هم در فرصتی که عرب‌ها بر وی از هر طرف شورش کردند، قاطبه عرب مرتد گردید و نفاق ظاهر شد، یهودیت و نصرانیت سربرآوردند و مسلمانان به سبب نبودن و از دست دادن

۱- وی عمروبن عبدالمسیح از اهل حیره است.

۲- یعنی اصحاب.

۳- نام اسب خالد رضی الله عنه است.

پیامبرشان ﷺ و کمی نیروی خودی و کثرت دشمن شان، چون گوسفندان باران زده در شب سرد بودند، بنابراین به ابوبکر عرض کردند که ارتش اسامه را نگه دارد، آن گاه ابوبکر - که مصمم تر و قاطع تر بود - گفت: من ارتشی را که رسول خدا ﷺ روان کرده است نگه دارم؟! در این صورت به کار بزرگی جرأت نموده‌ام!! سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این که عربها بر من حمله آورند بهتر از آن است، که ارتشی را نگه دارم که رسول خدا ﷺ آن را روان نموده است!! ای اسامه با ارتشت به همان طرفی که به آن مأمور شده‌ای حرکت کن، و در همان جایی که رسول خدا ﷺ برایت در ناحیه فلسطین و بر اهل موته دستور داده است بجنگ، چون خداوند آنچه را می‌گذاری کفایت خواهد نمود. و همچنان قول عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در روز مؤته که دویست هزار دشمن جمع شده بود گذشت [که گفت]: ای قوم، به خدا سوگند، آنچه را اکنون بد می‌پندارید، همان چیزی است که در طلب آن بیرون آمده‌اید و آن: شهادت است، ما با مردم به عدد، قوت و کثرت نمی‌جنگیم، ما با آنها فقط به وسیله دینی می‌جنگیم که خداوند ما را به آن عزت بخشیده است، حرکت کنید، که جز یکی از این دو نیکی نیست: یا کامیابی یا شهادت. مردم گفتند: به خدا سوگند، ابن رواحه راست می‌گوید. و چه بسا قصه‌های اصحاب در این موضوع که در این کتاب پراکنده و نوشته شده است، و هم چنین در کتب احادیث، مغازی و سیر، که کتاب را به ذکر و تکرار آن طولانی نمی‌کنیم.

حقیقت و کمال ایمان

قول پیامبر ﷺ به حارث بن مالک: چگونه صبح نمودی؟ و جواب حارث
ابن عساکر از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در حالی داخل مسجد گردید، که حارث بن مالک رضی الله عنه خواب بود، او را با پایش حرکت داده گفت: «سرت را بلند کن»، وی سرش را بلند نمود و گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، پیامبر ﷺ فرمود: «ای حارث بن مالک چگونه صبح نمودی؟» گفت: ای پیامبر خدا به صفت مومن حق صبح نمودم، گفت: «برای هر حق حقیقتی است، حقیقت آنچه تو می‌گویی چیست؟» گفت: از دنیا روی گردانیدم، روزم را با تشنگی سپری نمودم، شبم را بیداری کشیدم، گویا که به عرش پروردگارم نگاه می‌کنم و گویا که به سوی اهل

بهشت نگاه می‌کنم که یک دیگر را زیارت می‌کنند، و به سوی اهل آتش نگاه می‌کنم که به یک دیگر بانگ می‌زنند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «تو شخصی هستی که خداوند قلبت را روشن و منور نموده است، شناخته‌ای، بنابراین مداومت کن»^۱.

عسکری در امثال از انس همانند آن روایت کرده، جز این که او وی را حارثه بن نعمان نامیده است، و در روایت وی آمده است، که گفت: «دیدهای، بنابراین مداومت کن»، بعد از آن فرمود: «بنده‌ای است که خداوند ایمان را در قلب وی منور ساخته است»، گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا به من شهادت عطا فرماید، و او برایش دعا نمود، می‌گوید: روزی اعلان شد: ای سوارکاران خدا سوار شوید، آن گاه او نخستین سوار کاری بود که سوار شد و نخستین سوارکاری بود که شهید گردید. این چنین در منتخب الكنز (۵/۱۶۰) آمده است.

ابن نجار این را از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راه می‌رفت، ناگهان جوانی از انصار با وی روبرو گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «ای حارث چگونه صبح نمودی؟» گفت: در حالی صبح نمودم، که به حق به خدا مؤمن بودم، گفت: «بین که چه می‌گویی، چون برای هر قول حقیقتی است»، پاسخ داد: ای رسول خدا، نفسم روی گردانید... و مانند حدیث عسکری را با زیادتی در آخرش، چنانکه در المنتخب (۵/۱۶۱) آمده است، ذکر نمود. ابن المبارک این را در الزهد از صالح بن مسمار همانند سیاق ابن عساکر روایت کرده، و در روایتی آمده است: گفت: «برای هر قول حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟»^۲، حافظ در الاصابه (۱/۲۸۹) می‌گوید: این حدیث معضل است، و این چنین ابن را عبدالرزاق از صالح بن مسمار و جعفر بن برقان روایت نموده و در التفسیر این را از یزید سلمی روایت نموده و گفته: به شکل موصول روایت شده است...، و حدیث انس را که ذکر شد، متذکر گردیده و گفت: این را طبرانی و ابن منده روایت کرده‌اند، و بیهقی این را در شعب از طریق یوسف بن عطیه صفار روایت نموده، که وی خیلی ضعیف می‌باشد، و بیهقی می‌گوید: این منکر است، و

۱- ضعیف. طبرانی (۳/۳۰۲) (۳۳۶۷) ابن ابی شیبه (۴۳/۱۱) در سند آن ابن لهیعة ضعیف است. همچنین در متن آن نکارت است زیرا مومن خود را پاک نمی‌داند و تزکیه نمی‌کند و این کار مخالف نص قرآن است.

۲- ضعیف معضل. چنانکه در الاصابه (۱/۲۸۹) آمده. نگا: الحلیة (۹/۲۷۹) و مصنف ابن ابی شیبه (۱۱/۴۲، ۴۳) و میزان الاعتدال (۹۸۷۷).

یوسف در آن دچار اشتباه شده، باری گفته: حارث، و باری گفته: حارثه. ابن صاعد می‌گوید: این حدیث به شکل موصول ثابت نیست. بزار هم این را از انس روایت نموده، هیثمی (۱/۵۷) می‌گوید: درین یوسف بن عطیه آمده، که وی قابل حجّت نیست، طبرانی نیز این را از حارث بن مالک انصاری روایت نموده که وی از پهلوی پیامبر ﷺ عبور نمود، و پیامبر ﷺ به او گفت: «ای حارثه چگونه صبح نمودی؟» و مانند حدیث ابن عساکر را متذکر شده، هیثمی (۱/۵۷) می‌گوید: در این ابن لهیعه آمده، و هم چنین در آن کسی هست که نیاز به توضیح و آشکار شدن دارد.

قول پیامبر ﷺ به معاذ: چگونه صبح نمودی؟ و جواب معاذ

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۴۲) از انس بن مالک روایت نموده که: معاذ بن جبل رضی الله عنه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ای معاذ چگونه صبح نمودی؟» گفت: مؤمن به خداوند متعال صبح نمودم. فرمود: «برای هر قول مصداقی است، و برای هر حق حقیقتی است، پس مصداق آنچه تو می‌گویی چیست؟» گفت: ای نبی خدا، من هرگاه صبح کرده‌ام، گمان نموده‌ام که شب نمی‌کنم، و هرگاه شب کرده‌ام، گمان نموده‌ام که صبح نمی‌نمایم، و هر قدمی را که پیش می‌گذارم، گمان می‌کنم که قدم دیگری را در پی آن نخواهم گذاشت، و گویی من به‌سوی هر امت نگاه می‌کنم، که بر زانو نشسته و به‌سوی کتابش فراخوانده می‌شود و همراهش نبی اش و بتهایش است، که غیر خدا را عبادت می‌نمود، و گویی من به‌سوی عقوبت اهل آتش و ثواب اهل جنت نگاه می‌کنم، فرمود: «شناخته‌ای، پس مداومت کن»^۱.

فرموده پیامبر ﷺ به سوید بن حارث و یارانش: شما چیستید؟ و جواب آنان

و در باب دعوت به‌سوی خدا و پیامبرش در حدیث سوید بن حارث رضی الله عنه گذشت که گفت: با شش تن از قومم به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم، هنگامی که داخل شدیم و با وی صحبت نمودیم، از عادات و لباس ما خوشش آمد، پرسید: «شما چیستید؟» گفتیم: مومنان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبسمی نموده، فرمود: «هر قول برای خود حقیقتی دارد، حقیقت قول و ایمان شما چیست؟» سوید می‌گوید: گفتیم: [حقیقت ایمان ما در] پانزده خصلت [پنهان است]: پنج خصلت آن را فرستاده‌ایم تا به آنها

ایمان بیاوریم، و پنج خصلت دیگر را فرستاده هایت به ما امر نمودند تا به آن عمل کنیم، و پنج خصلت دیگر آن را از زمان جاهلیت انتخاب نموده و فرا گرفته‌ایم، که اکنون هم به آن‌ها عمل می‌کنیم، مگر در صورتی که چیزی از آن را بد ببری... و حدیث را در مورد ایمان به خدا، فرشتگان وی، کتاب هایش، پیامبرانش، اندازه خیر و شرش، ارکان اسلام و اخلاق نیکو متذکر شده است.

قصه منافقی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا برایش مغفرت بخواهد و او برایش مغفرت خواست

ابونعیم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ناگهان حرمله بن زید انصاری رضی الله عنه - یک تن از بنی حارثه - نزدش آمد، و در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و گفت: ای رسول خدا، ایمان اینجاست، و با دستش به زبانش اشاره نمود، و نفاق اینجاست، و دستش را بر سینه‌اش گذاشت، و خداوند را جز اندک یاد نمی‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش باقی ماند، و حرمله آن را تکرار نمود. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله زبان حرمله را گرفت و گفت: «بار خدایا، به او زبانی صادق و قلبی شاکر نصیب بگردان، و دوستی مرا و دوستی کسی را که مرا دوست می‌دارد، به او عطا فرما، و امرش را به سوی خیر رهنمون گردان»، آن گاه حرمله به او گفت: ای رسول خدا، من برادران منافقی دارم که بزرگشان بودم، آیا تو را به آنان دلالت و رهنمایی نکنم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که نزدمان آمد، چنان که تو آمدی، برایش مغفرت می‌خواهیم؛ چنان که برای تو مغفرت خواستیم، و کسی که بر آن اصرار ورزد خداوند او را سزاوار است»^۱. این چنین در الکنز (۲/۲۵۰) آمده است. طبرانی هم این را روایت کرده و در اسنادش اشکالی وجود ندارد، ابن منده نیز این را روایت کرده است، و در فوائد هشام بن عمار روایت احمد بن سلیمان را به روایت از ابودرداء رضی الله عنه همانند آن روایت کردیم^۲، این چنین در الاصابه (۱/۳۲۰) آمده است.

۱- طبرانی (۶/۴).

۲- هیشمی آن را در المجمع (۴۰۲) به طبرانی از ابودرداء نسب داده است. وی گفته است: در آن یک روای است که نام برده نشده و بقیه‌ی رجال آن ثقة هستند.

ایمان به ذات و صفات خداوند ﷻ

زیاد خواندن سوره اخلاص توسط یک صحابه

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۲۰۸) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را به عنوان فرمانده سربهای فرستاد، او در نمازها برای یاران خود پیش نماز بود و فرائش را به قل هو الله احد خاتمه می بخشید، هنگامی که برگشتند آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یادآور شدند، فرمود: «از وی بپرسید که این را به چه خاطر انجام می دهد؟!» او را پرسیدند گفت: به علت این که این سوره صفت رحمان است، و من دوست می دارم که آن را بخوانم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به او خبر بدهید که خداوند صلی الله علیه و آله و سلم دوستش می دارد»^۱. بخاری و مسلم نیز این را از عایشه روایت کرده اند، چنانکه بیهقی گفته است.

تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از گفته عالم یهودی که از خداوند سبحان و تعالی صحبت نمود

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۲۴۵) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عالم یهودی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد - یا ای رسول خدا - خداوند آسمانها را بر انگشتی قرار داده، زمینها را هم بر انگشتی، کوهها و درختها را نیز بر انگشتی، آب و گل را هم بر انگشتی و سایر مخلوقات را بر انگشت دیگری، و آنها را تکان داده می گوید: من پادشاه هستم، می گوید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر تصدیق قول عالم یهودی خندید به قدریکه که دندانهای پسینش اشکار گردید، بعد از آن گفت:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ تا آخر آیه [الزمر: ۶۷].

ترجمه: «آنان خداوند را آن گونه که شایسته اوست نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست.»

این را بخاری و مسلم^۲ در صحیح خود، چنانکه بیهقی می گوید، روایت نموده اند.

۱- بخاری (۷۳۷۵) مسلم (۸۱۳).

۲- بخاری (۴۸۱۱) مسلم (۲۷۸۶).

حدیث انس و ابوذر درباره این که چگونه خداوند مردم را حشر می کند

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۳۵۶) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد: چگونه کافر در روز قیامت بر رویش حشر می شود؟ فرمود: «کسی که او را در دنیا بر پاهایش روان ساخت، قادر است که او را در روز قیامت بر رویش روان سازد»^۱. این را بخاری، مسلم، احمد، نسائی، ابن ابی حاتم، حاکم و غیر ایشان همانند آن از انس، چنانکه در الکنز (۷/۲۸) آمده، روایت کرده اند. احمد از حذیفه بن اسید روایت نموده، که گفت: ابوذر رضی الله عنه برخاست و گفت: ای بنی غفار بگویند و سوگند مخورید، چون صادق تصدیق شده صلی الله علیه و آله و سلم برایم حدیث بیان داشته که مردم به سه گروه و فوج حشر^۲ می شوند: گروهی که سوار و سیر می باشند و لباس هم دارند، گروهی که پیاده راه می روند و سعی می کنند و گروهی که فرشتگان آنان را بر روی هایشان می کشند و به سوی آتش حشرشان می نمایند، آن گاه گوینده ای از ایشان گفت: این دو گروه را شناختیم، آنانی را که پیاده می روند و سعی می کنند چه شده است؟ گفت: خداوند سبحانه و تعالی آفتی را بر سواری ها نازل می کند، تا این که سواری باقی نمی ماند، تا جایی که شخص باغ خوش منظر خود را به عوض شتر پیری می دهد و آن را نمی یابد^۳. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۶۵) آمده است. حاکم (۴/۵۶۴) این را از حذیفه از ابوذر همانند آن رایت نموده است، و گفته: این حدیث تا ولید بن جمیع اسنادش صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند، و ذهبی می گوید: مسلم در متابعات از ولید روایت نموده، و نسائی آن را حجت آورده است.

امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش که بگویند: ما شاء الله وحده لا شریک له

بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۱۰) از طفیل بن عبدالله رضی الله عنه - که برادر عایشه رضی الله عنها از طرف مادرش بود - روایت نموده که: وی در خواب خود دید که با گروهی از مسیحیان روبرو شد و گفت: چه قدر قوم نیکی هستید شما، اگر بر این گمان

۱- بخاری (۴۷۶۰) مسلم (۲۸۰۶).

۲- هدف از این حشر، همان حشری است که قبل از روز قیامت به طرف شام انجام می شود.

۳- ضعیف منکر. احمد (۱۶۴/۵) نسائی (۱۱۶/۴) (۲۰۶۸) در سند آن ولید بن جمیع است که ابن حجر درباره اش می گوید: صدوق است و دچار وهم می شود. نکا: ضعیف الترغیب (۲۰۸۹).

نمی‌بودید که مسیح پسر خداست. گفتند شما هم قوم نیکی هستید اگر نگویید: ^۱ (ما شاء الله و شاء محمد)، «آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد»، بعد از آن با گروهی از یهود روبرو گردید و گفت: شما قوم نیکی هستید اگر بر این گمان نمی‌بودید که عزیر پسر خداست، گفتند: و شما هم قومی هستید که می‌گویید: (ما شاء الله و شاء محمد)، می‌افزاید: آن گاه نزد پیامبر ﷺ آمد، و آن را برایش تعریف کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا آن را برای کسی بیان نموده‌ای؟» پاسخ داد: بلی، آن گاه پس از حمد و ثنای خداوند متعال گفت: «برادرتان آنچه را دیده، که برای‌تان رسیده است، بنابراین آن را مگوئید، ولیکن بگوئید: «ما شاء الله وحده لا شریک له»، «آنچه خدا به تنهایی اش بخواهد، خدایی که شریکی ندارد»^۲.

و نزد وی هم چنین از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی از مسلمانان در خواب دید، که با مردی از اهل کتاب روبرو شد، وی گفت: شما قوم نیکی هستید، اگر شرک نیاورید و نگویید: «ما شاء الله و شاء محمد»، وی آن را برای پیامبر ﷺ یادآور شد، فرمود: «من آن را برای‌تان بد می‌دیدم، بگوئید «ما شاء الله ثم شاء فلان»، آنچه خدا بخواهد و بعد از آن فلان بخواهد»^۳.

و بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۱۰) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد، و در مورد موضوعی با وی صحبت کرد، آن مرد به رسول خدا ﷺ گفت: «ما شاء الله و شئت»، «آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی»، رسول خدا ﷺ گفت: «آیا مرا مساوی خدا گردانیدی؟ بلکه آنچه را خدا به تنهایی اش بخواهد»^۴.

سوال یهودی از پیامبر ﷺ درباره مشیت و اراده خداوند و جواب وی به او

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۱۱۱) از اوزاعی روایت نموده، که گفت: یهودی نزد پیامبر ﷺ آمد، و او را از مشیت پرسید، پیامبر ﷺ فرمود: «مشیت از آن خداوند

۱- ممکن است درست همینطور باشد که ذکر نموده‌ایم و در اصل چنین آمده، گفت: شما قوم هستید اگر...

۲- صحیح. ابن ماجه (۲۱۱۸) احمد (۱۹۶/۵) آلبنی آن را در الصحیحة (۱۳۸) به علت شواهد آن صحیح دانسته است.

۳- نکا: الصحیحة (۱/۲۶۴).

۴- صحیح. بخاری در ادب المفرد (۷۸/۳) ابن ماجه (۲۱۱۷) آلبنی آن را در الصحیحة (۱۳۹) صحیح دانسته است.

متعال است»، یهودی گفت: من می‌خواهم برخیزم، فرمود: «خداوند خواسته است که برخیزی»، گفت: من می‌خواهم که بنشینم، فرمود: «خداوند خواسته است که بنشینی»، گفت: من می‌خواهم این درخت خرما را قطع کنم، فرمود: «خداوند خواسته است که آن را قطع کنی»، گفت: من می‌خواهم آن را ترک کنم، فرمود: «خداوند خواسته است که آن را ترک نمایی». می‌افزاید: آن گاه جبریل علیه الصلاه والسلام نزدش آمد و گفت: حجت و دلیل برایت تلقین شد، چنانکه برای ابراهیم رضی الله عنه تلقین گردید، می‌گوید: و قرآن نازل گردید و گفت:

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْأَلْفُسِيقِينَ﴾ [الحشر: ۵].

ترجمه: «هر درخت با ارزش نخل را که قطع و یا آن را در حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود، و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند»^۱.
بیهقی می‌گوید: این گرچه مرسل است، ولی موصول‌های ماقبل آن که به معنای آن‌اند تأکیدش می‌کنند.

خواب ماندن پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش از نماز به مشیت و اراده خدا

بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۰۹) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیبیه برگشت، در منزلی هنگام آخر شب برای استراحت پایین آمد، و فرمود: «کی از ما حراست می‌کند؟» عبدالله گفت: من، فرمود: «تو» دوبار یا سه بار یعنی تو خواب می‌روی - بعد از آن فرمود، و «تو بدری آن هستی» بنابر آن حراست نمودم، هنگامی که صبح نزدیک گردید، مرا آنچه فرا گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود و به خواب رفتم، و فقط به گرمی آفتاب بر پشت‌هایمان بیدار شدیم، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست، و چنان که عمل می‌نمود عمل کرد، و بعد از آن نماز صبح را گزارد و گفت: «اگر خداوند متعال می‌خواست از آن نمی‌خواستید، ولی خواسته این برای کسانی که بعد از شما [دستورالعمل] باشد لذا همینطور شد»، یعنی برای کسی که خواب رفت یا فراموش نمود.

۱- ضعیف مرسل. بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۱۱) از اوزاعی بصورت مرسل.

و نزد وی هم‌چنین از عبدالله بن ابی قتاده از پدرش در حدیث جای وضوء روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند متعال وقتی که بخواهد روح‌هایتان را قبض می‌کند و وقتی که بخواهد بر می‌گرداند»، بعد قضای حاجت نمودند و وضوء کردند، تا اینکه آفتاب سفید شد، آن گاه برخاست و نماز گزارد^۱. بخاری هم این را در صحیح به این اسناد، چنانکه بیهقی می‌گوید، روایت کرده است.

سوال یهودیی از عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره این آیه ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾.

عبدبن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن خسرو - که لفظ از وی است - از طارق بن شهاب روایت نموده‌اند که گفت: یهودیی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: آیا قول خداوند متعال را دیده‌ای:

﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ [ال عمران: ۱۱۳۳].

ترجمه: «و بهشتی که پهنایی‌اش آسمان‌ها و زمین است».

در این حال آتش کجاست؟ عمر رضی الله عنه برای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله گفت: به او پاسخ دهید، ولی نزد آنان در این مورد چیزی نبود، آن گاه عمر رضی الله عنه گفت: روز را دیده‌ای، وقتی که شب می‌آید و زمین را فرا می‌گیرد، کجا می‌باشد؟ گفت: جایی که خدا بخواهد، عمر رضی الله عنه فرمود: آتش هم در جایی است که خدا خواسته، یهودی گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ای امیر المؤمنین، این مسأله را چنان که گفتی در کتاب^۲ نازل شده خداوند آمده است^۳. این چنین در الکنز (۷/۲۷۷) آمده است.

دلیل آوردن علی رضی الله عنه برای مردی که درباره مشیت سخن می‌گفت

ابن ابی حاتم از جعفر بن محمد از پدرش از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به علی گفته شد: این جا مردی است که درباره مشیت چیزی می‌گوید، علی به او گفت: بنده خدا، خداوند تو را چنان که خواسته پیدا نموده یا چنانکه تو خواسته‌ای؟ گفت: بلکه چنان که خواسته، گفت: تو را وقتی که بخواهد. گفت: مریض می‌کند یا وقتی که تو خواستی؟ گفت:

۱- بخاری (۵۹۵).

۲- یعنی: تورات.

۳- طبرانی (۲۱۱/۷، ۲۱۲).

بلکه وقتی بخواید، گفت: تو را وقتی که بخواید شفا می‌دهد یا وقتی که تو بخوای؟ گفت: بلکه وقتی که بخواید، تو را جایی که بخوای داخل می‌کند یا جایی که بخواید؟ گفت: جایی که بخواید، گفت: به خدا سوگند، اگر غیر آن را می‌گفتی، با شمشیر همان جایی را می‌زدم که چشم‌هایت در آن است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۱۱) آمده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش: این حالت شما نفاق نیست

بزار در مسندش از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتند: ای پیامبر خدا ما نزدت در حالی می‌باشیم، و وقتی که از تو جدا شویم بر غیر آن می‌باشیم، گفت: «شما و پروردگارتان چطور می‌باشید؟» گفتند: خداوند در نهان و آشکار پروردگار ماست، فرمود: «این حالت شما نفاق نیست»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۹۷) آمده است.

قصه پیامبر صلی الله علیه و آله با اعرابی درباره حساب

ابن نجار از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، خلق را در روز قیامت چه کسی مورد محاسبه قرار می‌دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند عز و جل»، اعرابی گفت: سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدیم! پرسید: «و چگونه، ای اعرابی؟» گفت: کریم و بخشاینده هرگاه توانا گردد می‌بخشد. این چنین در الکنز (۷/۲۷۰) آمده است.

قصه معاذ هنگامی که عمر رضی الله عنه وی را برای جمع آوری صدقات فرستاد

عبدالرزاق و محاملی در امالی‌اش از سعیدبن مسیب روایت نموده‌اند که: عمر بن خطاب رضی الله عنه معاذ رضی الله عنه را برای جمع آوری صدقات به سوی بنی کلاب فرستاد، او همان صدقه را [که جمع نموده بود] در میان ایشان تقسیم نمود و چیزی را باقی نگذاشت، تا این که فقط با همان پلاس خویش که با آن بیرون رفته بود، در حالی بازگشت که آن را بر شانه‌اش حمل می‌نمود، همسرش به او گفت: سوغاتی را که متصدیان این وظایف برای خانواده‌شان می‌آورند و تو آورده‌ای کجاست؟ گفت: همراهم نگهبان امینی بود، همسرش گفت: تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما امین بودی، و عمر رضی الله عنه همراهت نگهبان امین فرستاد!! آن گاه همسرش برخاست و از این موضوع به زنان همنشینش

۱- ضعیف. بزار (۵۲) ابویعلی (۳۳۶۹) ابونعیم در الحلیة (۳۳۲۲) در سند آن حارث بن عبید ضعیف است.

از عمر رضی الله عنه شکایت نمود، و این خبر به عمر رضی الله عنه رسید، وی معاذ را طلب نمود و گفت: من همراهت نگهبان امین فرستاده بودم؟ پاسخ داد: چیزی که به وسیله آن از وی معذرت بخواهم غیر آن حرف نیافتم، آن گاه عمر رضی الله عنه خندید و به او چیزی داده گفت: همسرت را به این راضی ساز. ابن جریر می گوید: هدف از قول معاذ: نگهبان امین، پروردگارش صلی الله علیه و آله است. این چنین در الکنز (۷/۸۷) آمده است.

حدیث عایشه رضی الله عنها در قصه مجادله

امام احمد از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: ستایش خدایی راست، که شنوایی اش همه صوتها را احاطه کرده است، مجادله کننده‌ای^۱ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با او صحبت می نمود، و من در گوشه خانه بودم و گفت اش را نمی شنیدم، آن گاه خداوند صلی الله علیه و آله این آیه نازل فرمود:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ تا آخر آیه [المجادلة: ۱].

ترجمه: «خداوند سخن آن زن را که با تو درباره شوهرش گفتگو می کرد شنید»^۲.

این چنین این را بخاری در کتاب التوحید به شکل معلق روایت کرده است. و این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۱۸) آمده است. بیهقی این را در الاسماء والصفات (ص ۱۳۶) روایت کرده، و در روایتی نزد ابن ابی حاتم، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۱۸) آمده، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: ذاتی مبارک است، که شنوایی اش همه چیز را در برگرفته، من سخن خوله بنت ثعلبه رضی الله عنها را می شنیدم، و بعضی از آن درست به گوشم نمی رسید، و او از شوهرش به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می نمود و می گفت: ای پیامبر خدا، مالم را خورد، جوانی ام را بر باد داد، شکمم را برایش خالی کردم، وقتی که بزرگ شد، و از اولاد باز ماندم با منظهار نمود^۳، بار خدایا من به تو

۱- هدفش خوله بنت ثعلبه است. م.

۲- صحیح. احمد (۴۶/۶) ابن ماجه (۱۸۸) آلبانی آن را صحیح دانسته است. بخاری آن را بطور معلق (۳۷۲/۱۳) روایت کرده. حاکم (۲/۴۸۱) و آن را صحیح دانسته (یعنی حاکم) و ذهبی با وی موافقت نموده است.

۳-ظهار آنست که انسان همسرش را با یکی از محارم خود تشبیه نماید،ظهار در دوران جاهلیت نوعی از طلاق بود، ولی اسلام حکمش را تغییر داد و از اقسام طلاق خارج نمود. به نقل از الفقه الاسلامی و ادلته. با تغییر و اختصار. م.

شکوه می‌کنم. عایشه می‌گوید: هنوز از جایش حرکت نکرده بود، که جبریل با این آیه نازل گردید: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾. می‌گوید: همسرش اوس بن صامت رضی الله عنه بود.^۱

سخنان ابوبکر رضی الله عنه درباره ایمان به خداوند سبحانه و تعالی

بخاری در تاریخش، عثمان دارمی در رد بر جهیمیه و اصبهانی در الحجه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود، ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای مردم، اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدای تان بود که عبادتش می‌کردید، وی در گذشته است، و اگر خدای تان ذاتی است که در آسمان می‌باشد، خدای تان نمرده است، بعد از آن تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

ترجمه: «محمد فقط پیامبر است، و پیش از وی پیامبران گذشته‌اند».

ابن کثیر می‌گوید: رجال اسناد آن ثقه‌اند. این چنین در الکنز (۴/۵۱) آمده است. و در اجتماع صحابه رضی الله عنهم بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه خطبه ابوبکر گذشت و در آن آمده است: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا آن وقت عمر داد، و وی را باقی داشت که دین خدا را استوار ساخت، و امر خدا را پیروز و غالب گردانید، و رسالت خداوند را ابلاغ نمود، و در راه خدا جهاد نمود. بعد از آن خداوند وی را بر آن حالت میرانید. و او شما را بر راه و طریقه ترک نمود، و هر کسی هلاک شود، بعد از دلیل و قرآن^۲ هلاک می‌شود. و کسی را که خداوند پروردگارش بود، خدا زنده است و نمی‌میرد، و کسی که محمد را عبادت می‌نمود، و او را منزلت خدایی می‌داد، معبود وی هلاک گردیده است. ای مردم از خدا بترسید، و به دین تان چنگ زنید، و بر پروردگارتان توکل کنید، چون دین خدا قایم و استوار است، و کلمه‌ی خدا تمام است، و خداوند نصرت دهنده‌ی کسی است که دینش را یاری دهد، و عزت دهنده دینش است، و کتاب خدا در میان ما هست، و همین کتاب نور و شفاء می‌باشد و توسط آن، خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هدایت نموده و در آن حلال و حرام خداوند است. به خدا سوگند، از تجمع کسی از خلق خدا بر خویش باک نداریم، شمشیرهای خدا از نیام بیرون است، ما هنوز آن‌ها را نگذاشته‌ایم، و با کسی که با ما

۱- صحیح. ابن ماجه (۲۰۶۳) آلبانی آن را در صحیح ابن ماجه (۱۶۷۸) صحیح دانسته است.

۲- در نص شفاء آمده، که ممکن هدف از آن قرآن باشد.

مخالفت کند، جهاد می‌کنیم، چنانکه در رکاب رسول خدا ﷺ جهاد نمودیم. بیهقی این را از عروه بن زبیر روایت نموده است.

سخن عایشه رضی الله عنها هنگام مردن زنی در خانه‌اش در حال سجده

حاکم (۳/۴۷۶) از علقمه و او از مادرش روایت نموده که: زنی داخل خانه عایشه رضی الله عنها شد، و در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که تندرست و سالم بود نماز گزارد، وقتی سجده نمود هنوز سرش را بلند نکرده بود که جان داد. عایشه رضی الله عنها گفت: ستایش خدایی راست که زنده می‌کند و می‌میراند. در این کار برای من عبرتی است درباره عبدالرحمن بن ابی بکر، که در خوابگاه خویش هنگام چاشت خوابش برد. رفتند که بیدارش کنند، دیدند که مرده است، و در نفس عایشه بدگمانی ایجاد شد که برای وی شری ساخته شده باشد، یا در مورد وی عجله نموده باشند و او را زنده دفن کرده باشند، حالا بر این باور است که این حادثه برایش عبرت است، و آنچه در نفسش از آن موضوع بود از بین رفت.

ایمان به فرشتگان

سخن علی رضی الله عنه درباره طغیان آب و باد در روز نوح و روز عاد بر دو فرشته

ابن جریر از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر قطره‌ای از آب که نازل می‌شود، به اندازه‌ای نازل می‌شود که در دست‌های فرشته است، به استثنای روز نوح علیه السلام، چون برای آب بدون خزانه دار اجازه داده شد، و آب بر خزانه دار^۱ طغیان نمود و بیرون شد، و این همان قول خداوند است:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ﴾ [الحاقة: ۱۱].

ترجمه: «ما وقتی که آب طغیان کرد...».

و هر اندازه بادی که می‌وزد، به اندازه‌ای می‌وزد که در دست‌های فرشته است، به استثنای روز عاد، چون برای باد بدون خزانه دار اجازه داده شد، و بیرون گردید، و این همان قول خداوند است:

﴿بَرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾ [الحاقة: ۶].

ترجمه: «... به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پر صدا».

۱- فرشته‌ای که آب را در خزانه ذخیره می‌کند.

و بر خزانه دار طغیان نمود. این چنین در الکنز (۱/۲۷۳) آمده است.

سخن سلمان رضی الله عنه هنگام مرگ: من زیارت کنندگانی دارم که به نزد من آیند

ابن سعد (۴/۹۲) از شعبی از جزل از همسر سلمان رضی الله عنه بقیره روایت نموده است: وقتی که مرگ سلمان فرا رسید، مرا در حالی که در بالاخانه‌ای بود که چهار دروازه داشت فراخواند و گفت: ای بقیره این دروازه‌ها را بگشای، چون من امروز زیارت کنندگانی دارم، که نمی‌دانم از کدام یک از این دروازه‌ها وارد می‌شوند. بعد از آن مشکی را که داشت طلب نمود و گفت: این را در تنور با آب‌تر و مخلوط کن، و من چنان نمودم، بعد گفت: آن را در اطراف بسترم بپاش و بعد از آن پایین برو و اندکی درنگ نما، بعد به زودی بالا بی‌ا و بسترم را ببین. آن گاه بلند شدم و دیدم که روحش گرفته شده است، و انگار که او بر بسترش خواب است، یا مانند آن. و نزد وی همچنان (۴/۹۲) از شعبی روایت است که گفت: هنگامی که مرگ سلمان فرارسید، برای صاحب^۱ منزلش گفت: همان چیز پنهان کرده است را که به تو داده بودم پنهان نمایی بیاور، می‌گوید: کیسه‌ای از مشک را برایش آوردم. می‌گوید: سلمان گفت: جامی آب برایم بیاور، و مشک را در آن پاشید، بعد آن را با دستش حل نمود و گفت: این را در اطرافم بپاش، چون خلقی از خلق خدا نزد من حاضر می‌شوند، بوی را استشمام می‌کنند و طعام را نمی‌خورند، بعد از آن دروازه را بر من ببند و پایین برو. می‌گوید: من همان طور نمودم، اندکی نشستم و صدای آهسته‌ای را شنیدم، می‌گوید: آن گاه بلند شدم و او را دیدم که مرده است. و نزد وی هم چنین از عطاء بن سائب روایت است، و این را به اختصار ذکر نموده، و در آن آمده است: چون امشب ملائک نزد من حاضر می‌شوند، بوی را استشمام می‌کنند و طعام را نمی‌خورند. و بعضی قصه‌های این باب در باب تاییدات غیبی در کمک توسط ملائک خواهد آمد.

ایمان به قدر

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای عایشه رضی الله عنها هنگامی که در جنازه طفلی از انصار حاضر

گردید

مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به جنازه طفلی از انصار دعوت گردید، گفتم: ای رسول خدا، خوشا به حالش، گنجشکی از گنجشک‌های جنت

است!! نه کار بدی انجام داده و نه آن را درک نموده!! پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای عایشه، آیا غیر از این حرفی داری، خداوند جنت را آفریده است، و اهلی را برای آن فریده که آنان در پشت‌های پدران خویش‌اند، و دوزخ را آفریده و برای آن اهلی را آفریده^۱ که آنان در پشت‌های پدران خویش‌اند»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۲۶۸) آمده است.

وصیت عباده بن صامت رضی الله عنه به پسرش در مورد ایمان به اندازه خیر و شر از طرف خداوند

امام احمد از ولید بن عباده روایت نموده، که گفت: نزد عباده رضی الله عنه در حالی رفتم که مریض بود، و مرگش را تصور می‌نمودم، بنابراین گفتم: ای پدرم، برایم وصیتی کن و در نصیحت برایم بکوش، گفت: مرا بنشانید، هنگامی که وی را نشانیدند، گفت: ای پسر، تا زمانی که به تقدیر خیر و شر ایمان نیاوری، طعم ایمان را نمی‌چشی و به حق، حقیقت علم به خداوند را درک نمی‌نمایی، گفتم: ای پدرم، چگونه می‌توانم بدانم که تقدیر خیر و شر چیست؟ گفت: اینکه بدانی آنچه از تو رد شده به تو نمی‌رسیده، و آنچه به تو رسیده از تو رد نمی‌شده. ای پسر، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «نخستین چیزی که خداوند آفرید قلم بود، بعد از آن به او گفت: بنویس، و قلم در آن ساعت هر چیزی را که تا روز قیامت می‌باشد نوشت». ای پسر، اگر بمیری، و به این معتقد نباشی داخل آتش می‌شوی^۳. ترمذی این را از ولید بن عباده از پدرش روایت نموده، و گفته: حسن، صحیح و غریب است، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۸) آمده است.

گریه یکی از اصحاب در حال مرگش به سبب این که نمی‌دانست خداوند برایش چه مقدر نموده است

احمد از ابونضره روایت نموده که: مردی از اصحاب پیامبر ﷺ که به او ابو عبدالله رضی الله عنه گفته می‌شد، یارانش جهت عیادت وی نزدش آمدند در حالی که وی گریه می‌نمود، به

۱- یعنی اهل جنت و دوزخ قبلاً تعیین شده‌اند، و کسی که اهل جنت است، اگرچه هنوز عملی نکرده باشد، به جنت برده می‌شود و هم چنین اهل دوزخ. م.

۲- مسلم (۲۶۶۲) در القدر و ابوداود (۴۷۱۳) و احمد (۲۰۸/۶) نسائی (۵۷/۴) ابن ماجه (۲۰۸۴).

۳- صحیح. احمد (۳۱۷/۵) ترمذی (۲۱۵۵) آلبانی آن را در صحیح الجامع (۲۰۱۷) و الصحیحۃ (۱۳۳) صحیح دانسته است.

او گفتند: چه تو را می‌گیراند؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برایت نگفته است که: «بروتت را بگیر و بعد بر آن مداومت نما تا اینکه با من روبرو شوی»، گفت: بلی، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «خداوند عز و جل قبضه‌ای را با دست راستش گرفت و گفت: این برای این^۱ و پرواندارم، و قبضه دیگری را - با دست دیگرش - گرفت و گفت: این برای این^۲ و پروا ندارم»، و من نمی‌دانم که در کدام یکی از آن دو قبضه هستم^۳. هیشمی (۷/۱۸۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

گریه معاذ رضی الله عنه هنگامی که مرگش فرا رسید چون نمی‌دانست که خداوند برایش چه مقدر نموده است

طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که مرگش فرا رسید، گریه نمود، به او گفت: ^۴ چه تو را می‌گیراند؟ گفت: به خدا سوگند، من از هراس مرگ و بر دنیایی که از خود باقی می‌گذارم گریه نمی‌کنم، ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «آنان دو قبضه‌اند: قبضه‌ای در آتش، و قبضه‌ای در جنت»، و من نمی‌دانم که در کدام قبضه‌ها می‌باشم^۵. هیشمی (۷/۱۸۷) می‌گوید: در این براء بن عبدالله الغنوی آمده و ضعیف می‌باشد، و حسن معاذ را درک ننموده است.

قول ابن عباس رضی الله عنهما درباره کسی که در قدر صحبت نموده بود

احمد از محمد بن عبیدالملکی از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: برای ابن عباس گفته شد مردی نزد ما آمده و قدر را تکذیب می‌کند، گفت: مرا به طرف وی راهنمایی کنید - او در آن روز کور شده بود - گفتند: ای ابوعباس تو با وی چه کار می‌کنی؟ گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بر وی دست یابم بینی‌اش را دندان میگیرم تا قطعش کنم، و اگر گردنش به دستم بیفتد آن را خواهم شکست!! چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «گویی من زنان بنی

۱- برای جنت.

۲- برای دوزخ.

۳- صحیح. احمد (۴/۱۷۶).

۴- ممکن درست چنین باشد: به او گفته شد.

۵- ضعیف و منقطع. طبرانی در الکبیر (۲۰/۱۷۲) نگا: المجمع (۷/۱۸۷).

فهر را می‌بینم که خزرج^۱ را در حالی که مشرک‌اند طواف می‌کنند و باسربین‌هایشان حرکت می‌کند»، این - [تکذیب به قدر] - نخستین شرک این امت است، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بدی رأی ایشان، اینان را به جایی می‌کشاند که خداوند را از این که خیری را مقدر نموده باشد می‌کشند، چنان که وی را از این که شری را مقدر نموده باشد کشیده‌اند.^۲

و نزد ابن ابی حاتم از عطاء بن ابی رباح روایت است که گفت: در حالی نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمدم، که آب زمزم می‌کشید و پایین لباس‌هایش تر شده بود، به او گفتم: درباره قدر سخن گفته شده است، گفت: آیا این را نموده‌اند؟! گفتم: آری، فرمود: به خدا سوگند، این آیه جز درباره ایشان نازل نشده است:

﴿ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾﴾ [القمر: ۴۸-۴۹].

ترجمه: «بچشید مزه آتش دوزخ را. ما هر چیز را به اندازه پیدا کرده‌ایم».

اینان شیران این امت‌اند، مریضان‌شان را عیادت نکنید، بر مردگان‌شان نماز مگزارید، اگر یکی از ایشان را دیدم چشم‌هایش را با این دو انگشتم می‌کشم. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۷) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۵) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: دوست دارم که مردی از اهل قدر^۳ نزد من باشد و سرش را بزنم! پرسیدند چرا؟ گفت: چون خداوند متعال لوح محفوظ را از مروارید سفید پیدا نموده و دو لبه آن یاقوت سرخ است، قلمش نور، کتابش نور و مساحتش چون مابین آسمان و زمین است، هر روز در آن سیصد و شصت بار نظر می‌کند، و به هر نظر کردنی می‌آفریند، می‌میراند، زنده می‌کند، عزت می‌دهد، ذلیل می‌سازد و آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

قطع رابطه ابن عمر رضی الله عنهما با یکی از دوستانش که درباره قدر چیزی گفته بود

احمد از نافع روایت نموده، که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما رفیقی داشت از اهل شام که با او مکاتبه داشت، ابن عمر به او نوشت: به من خبر رسیده، که تو درباره چیزی از قدر سخن گفته‌ای، زنه‌ار که دیگر برایم نامه بنویسی، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم

۱- ممکن هدف بتی از بت‌های عرب باشد.

۲- ضعیف. احمد (۱/ ۳۳۰) در آن جهالت برخی از برادران اوضاعی وجود دارد. نگا: المجمع (۷/ ۲۰۴) المطالب العالیة (۲۹۳۶).

۳- یعنی منکرین قدر. م.

که می‌گفت: «در امتم کسانی خواهد بود که قدر را تکذیب می‌کنند»^۱. ابوداود این را از احمد بن حنبل به این لفظ، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۶۸) آمده، روایت نموده است.

سخن علی رضی الله عنه درباره قدر و در مورد کسی که در آن چیزی بگوید

ابن عبدالبر در العلم از نزال بن سبره روایت نموده، که گفت: به علی رضی الله عنه گفته شد: ای امیرالمؤمنین، آنجا اقوامی هستند که می‌گویند: خداوند آنچه را می‌باشد تا واقع شدنش نمی‌داند، فرمود: مادرهایشان آنان را گم کنند، این را از کجا گفته‌اند؟! گفته شد: این قول خداوند را در قرآن تأویل می‌نمایند:

﴿وَلَتَبْلُؤَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُؤَ أَخْبَارَكُمْ﴾ (۳۱)

[محمد: ۳۱].

ترجمه: «ما شما را حتماً می‌آزماییم تا مجاهدین و صابران‌تان را بدانیم و خبرهای شما را می‌آزماییم».

علی رضی الله عنه فرمود: کسی که نداند هلاک شده است، بعد به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، علم را بیاموزید، بدان عمل کنید و به دیگران آن را بیاموزید. کسی که چیزی از کتاب خداوند را ندانست و برایش مشکلی پیش آمد از من بپرسد، به من خبر رسید که قومی می‌گویند: خداوند آنچه را می‌باشد تا واقع شدنش نمی‌داند، البته به استناد این قول خداوند: ﴿وَلَتَبْلُؤَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ﴾، هدف از این قولش: تا بدانیم، این است که می‌گوید: تا کسی را که بر وی جهاد و صبر نوشته شده بنیم، که آیا او علی‌رغم رسیدن و آمدن آنچه بر وی فیصله نموده‌ایم جهاد و صبر می‌کند یا خیر. این چنین در الکنز (۱/۲۶۵) آمده است. و در توکل، قول علی رضی الله عنه گذشت که: در زمین چیزی به وقوع نمی‌پیوندد، تا اینکه در آسمان فیصله نشود، و برای هر کسی دو فرشته مقرر شده‌اند، که از وی دفاع می‌کنند و حراست می‌نمایند. تا این که قدر وی بیاید، و وقتی که قدرش آمد، او را با قدرش رها می‌کنند، و بر من از طرف خداوند وقایه و سپر محکمی است، و وقتی اجلم بیاید از من دور می‌شود، و انسان تا وقتی طعم و لذت ایمان را نمی‌چشد که نداند و بر این باور نباشد که آنچه به

۱- حسن. احمد (۹۰/۲) بیهقی (۲۰۵/۱۰) ابوداود (۴۷۱) نگا: صحیح الجامع (۳۶۶۹).

او رسیده از وی رد نمی‌شده، و آنچه به وی نرسیده، به او نمی‌رسیده است. ابوداود این را در القدر روایت نموده است.

آنچه عمر رضی الله عنه درباره قدر بر منبر می‌سرود

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص ۲۴۳) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در اکثر خطبه هایش، بر منبر می‌گفت:

خَفَضَ عَلَيْكَ فَاِنَّ الْأُمُورَ بِكَفِّ الْأَلِهَةِ مَقَادِيرَهَا
فَلَيْسَ بِأَتَيْكَ مِنْهَا وَلَا قَاصِرَ عَنكَ مَامُورَهَا

ترجمه: بر خود آسان گیر، چون اندازه و تقدیر امور به دست خداست، آنچه از آنها باز داشته شده به سراغت نمی‌آید، و آنچه از آنها موظف گردیده از تو کوتاهی نمی‌نماید.

ایمان به نشانه‌های قیامت قول پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ [المدثر: ۸].

ابن ابی شیبه، طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ [المدثر: ۸].

ترجمه: «وقتی که در صور دمیده شود».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه راحت سپری کنم، در حالی که صاحب صور، - صور را در دهن گرفته است، و پیشانیش را پایین نموده، انتظار می‌کشد که چه وقت امر می‌شود تا بدمد». آن گاه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: پس چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: حسبنالله ونعم الوکیل، علی الله توکلنا»، «خداوند برای ما کافی است و او نیک محافظ و نگهبان است، بر خداوند توکل نمودیم»^۱. این چنین در الکنز (۷/۲۷۰) آمده، و گفته: حسن است، این را باوردی از ارقم بن ابی الارقم همانند آن روایت نموده و در روایتی آمده: هنگامی که یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را شنیدند، برای‌شان گران تمام شد و گفتند: ای رسول خدا، چه بکنیم؟ فرمود: «بگویید: حسبنالله ونعم الوکیل».

۱- صحیح. ترمذی (۲۳۴۱) احمد (۱/۳۵۶) ابن ابی شیبه (۱/۳۵۲) طبرانی در الکبیر (۵/۲۲۲) و الصغیر (۱/۲۴) نکا: الصحیحة (۱۰۷۱) صحیح الجامع (۴۵۹۲).

خوف سوده یمانی رضی الله عنهما از بیرون شدن دجال

در معاشره زنان قول حفصه برای سوده رضی الله عنهما گذشت: ای سوده اعور بیرون شده است، گفت: آری، و به شدت ترسید و به جنیدن و اضطراب پرداخت، و گفت: کجا پنهان شوم؟ حفصه گفت: خود را به خیمه برسان - خیمه‌ای که مربوط آن‌ها بود و از شاخه‌های درخت خرما درست شده بود و در آن پنهان می‌شدند -، آن گاه وی رفت و در آن مخفی گردید، و در آن خیمه کثافات و تارهای عنکبوت وجود داشت، و حدیث را ذکر نموده و در آن آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و متوجه شد که سوده می‌لرزد، به او گفت: «ای سوده، تو را چه شده است؟» پاسخ داد: ای رسول خدا اعور بیرون شده است! فرمود: «بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد، بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد»، و وی را بیرون نمود، و غبار تارهای عنکبوت را از وی می‌تکانید^۱. این را ابویعلی و طبرانی از رزینة کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده‌اند.

قول ابوبکر صدیق و ابن عباس رضی الله عنهما درباره دجال

ابن ابی شیبہ از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه فرمود: آیا در عراق زمینی هست که به آن خراسان گفته می‌شود؟ گفتند: بلی، فرمود: دجال از همانجا بیرون می‌آید. و نزد نعیم بن حماد در الفتن از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت است. که گفت: دجال از یهودیه مرو^۲ بیرون می‌آید. این چنین در الکنز (۷/۲۶۳) آمده است. و ابن جریر از عبدالله بن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: روزی صبحگاهان نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم، گفت: امشب تا صبح خواب نرفتم، پرسیدم: چرا؟ گفت: گفتند: ستاره دنباله دار آشکار شده است، آن گاه ترسیدم که دود آمده باشد^۳، لذا تا صبح خواب نرفتم. این چنین این را ابن ابی حاتم از عبدالله بن ابی ملیکه از ابن عباس روایت نموده، و این اسناد تا ابن عباس صحیح است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۳۹) آمده است. و حاکم (۴/۴۵۹) این را از ابن ابی ملیکه همانند آن روایت کرده، مگر این که در روایت وی آمده: آن گاه ترسیدم که دجال آمده باشد. حاکم می‌گوید:

۱- ضعیف. ابویعلی (۷۱۶۰).

۲- نام محله‌ای است از یهود.

۳- هدف از دود همان «دخان» مذکور در قرآن که یکی از نشان‌های قیامت است می‌باشد.م.

این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت ننموده‌اند، و ذهبی هم با وی موافقت نموده است.

ایمان به آنچه در قبر و برزخ می‌باشد

سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حالی که در بستر مرگ قرار داشت

احمد در الزهد از عباده بن نسی روایت نموده، که گفت: وقتی که مرگ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرارسید، به عایشه رضی الله عنها گفت: این دو جامه‌ام را بشوی و مرا در آن‌ها کفن کن، چون پدرت یکی از این دو مرد می‌باشد: یا بهترین لباس برایش پوشانیده می‌شود یا به بدترین حالت از تنش بیرون کرده می‌شود. این چنین در المنتخب (۴/۳۶۳) آمده، و هم چنین نزد وی و ابن سعد و دغولی از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که مرگ ابوبکر فرارسید گفتم:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى اذا حشرجت يوما وضاق بها الصدر

ترجمه: «به عمرت سوگند، وقتی که نفس شخص نزدیک به برآمدن شود، و توسط آن سینه‌اش تنگ گردد، آن وقت دارائی و مال به او نفعی نمی‌رساند».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای دخترکم اینطور مگو، ولی بگو:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹].

ترجمه: «و سكرات مرگ به درستی فرا رسید، این است آنچه از آن فرار می‌کردی و کناره می‌گرفتی».

و افزود: این دو جامه‌ام را ببینید و هر دوشان را بشوید بعد مرا در آن‌ها کفن کنید، چون زنده به جدید از مرده نیازمندتر است و این فقط برای پوشیده شدن است. و نزد ابویعلی، ابونعیم، دغولی و بیهقی از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که بیماری ابوبکر شدید گردید گریه نمودم، و وقتی بیهوش شد گفتم:

من لا يزال دمعه مقنعا فانه من دمعه مدفوق

آن گاه وی به هوش آمد و گفت: ای دخترکم، این طور نیست که تو گفتی، ولی:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]. بعد از آن افزود: رسول

خدا صلی الله علیه و آله در کدام روز وفات نمود؟ گفتم: روز دوشنبه، پرسید: این چه روز است؟

گفتم: روز دوشنبه، فرمود: بنابراین من از خداوند آرزومندم که تا فرارسیدن شب وفات نمایم، و در شب سه شنبه وفات نمود. وی گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در چند [جامه] کفن شد؟ گفتم: او را در سه جامه سحولی^۱ کفن نمودیم، که سفید و جدید بودند، و در آن پیراهن و دستار نبود، گفت: این جامه‌ام را بشوید، چون لکه‌ای از زعفران دارد، و همراهش دو جامه جدید اضافه کنید، گفتم: این کهنه است، فرمود: زنده از مرده به جدید نیازمندتر است، و این برای پوسیده شدن است. این چنین در المنتخب (۴/۳۶۲) آمده است. و در سیاق ابن سعد (۳/۱۹۷) آمده: این به‌سوی نابود شدن و فرسوده شدن می‌رود.

سخن عمر رضی الله عنه در حالی که بر بستر مرگ قرار داشت

ابن سعد (۳/۳۵۸) از یحیی بن ابی راشد نصری^۲ روایت نموده است، هنگامی که مرگ عمرین خطاب رضی الله عنه فرارسید، به پسرش گفت: ای پسر، وقتی مرگم فرارسید مرا به پهلو بخوابان، و زانوهایت را بر پشتم بگذار، دست راستت را بر جبینم بگذار و دست چپت را بر چانه‌ام، و وقتی قبض روح شدم چشم‌هایم را بپوش، و در کفم میانه روی نمایم، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد بهتر از آن را در عوض آن به من می‌دهد، و اگر بر غیر آن باشم، لباسم را از تنم بیرون می‌کشد، و در کشیدن لباس از تنم تندی می‌نماید. در حفره‌ام نیز میانه روی کنید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد، به اندازه دید چشمم آن را برایم وسیع می‌نماید و می‌گشاید، و اگر بر غیر آن باشم آن را بر من تنگ می‌کند حتی که پهلوهایم به هم می‌چسبند و از هم تیر می‌شوند. زنی را همراهم بیرون نکنید. مرا به آنچه در من نیست ستایش و تزکیه نکنید، چون خداوند به من عالم‌تر است. وقتی مرا بیرون نمودید، به شتاب مرا ببرید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد، مرا به آنچه عرضه می‌کنید که برایم بهتر است، و اگر بر غیر آن باشم، از شانه‌هایتان شری را افکنده‌اید که حمل می‌نماید. این را ابن ابی الدنیا در القبور از یحیی همانند آن، چنانکه در المنتخب (۴/۴۲۷) آمده، روایت نموده است. و در محول ساختن کار شورا برای اهل آن، قول عمر رضی الله عنه وقتی که دانست مرگ فرا رسیده است، گذشت که گفت: اکنون اگر دنیا همه‌اش برایم می‌بود

۱- منسوب به سحول، قریه‌ای است در یمن.

۲- این چنین در اصل و ابن سعد آمده، و در المنتخب: «بصیری» آمده، و ممکن همین درست باشد.

آن را به خاطر رهایی از هول قیامت فدیة می‌دادم، ولی نیست، و هم چنین گفتارش برای فرزندش که: ای عبدالله بن عمر، گونه‌ام را بر زمین بچسبان. و او را از رانم بر ساق خود قرار دادم. گفت: گونه‌ام را بر زمین بچسبان، آن گاه ریش و گونه وی را رها نمود تا این که بر زمین افتاد، در این حال گفت: وای بر تو، وای بر مادرت ای عمر، اگر خداوند تو را نبخشد ای عمر! و بعد از آن جان سپرد، خداوند رحمتش کند. این را طبرانی در یک حدیث طولانی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده و اسناد آن را هیشمی (۹/۷۶) حسن دانسته است.

گریه عثمان رضی الله عنه هنگامی که کنار قبرها می‌ایستاد

در بخش گریه نمودن به نقل از هانی گذشت که گفت: عثمان رضی الله عنه وقتی بر قبری می‌ایستاد، آنقدر می‌گریست که ریشش تر می‌شد، به او گفته شد: جنت و دوزخ را یاد می‌کنی ولی گریه نمی‌نمایی، و قبر را یاد می‌کنی و گریه می‌کنی، و حدیث را متذکر شده^۱، این را ترمذی روایت نموده و حسن دانسته است.

قول حدیفه هنگامی که بر بالین مرگ قرار داشت

بخاری در الادب (ص ۷۲) از خالد بن ربیع روایت نموده، که گفت: هنگامی که بیماری حدیفه رضی الله عنه شدید شد، قوم وی و انصار این را شنیدند، و در دل شب یا هنگام صبح نزدش آمدند، گفت: این چه وقت است؟ گفتیم: دل شب یا هنگام صبح، گفت: از رفتن صبحگاهان (به سوی) آتش به خداوند پناه می‌برم! افزود: آنچه را به آن کفن شوم آورده‌اید؟ پاسخ دادیم: آری، گفت: کفن‌های گران قیمت نیاورید، چون اگر برایم نزد خداوند خیر باشد، در عوض آن کفن، بهتر از آن به من داده می‌شود، و اگر غیر آن باشد، به سرعت [آن کفن] از تنم بیرون کشیده می‌شود. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۸۲) از ابووائل روایت نموده، که گفت: هنگامی که مریضی حدیفه شدید شد، مردمی از بنی عبس نزدش آمدند، خالد بن ربیع عبسی به من خبر داد و گفت: در مدائن و در دل شب نزدش وارد شدیم... و مانند آن را متذکر شده است. حاکم این را در المستدرک (۳/۳۸۰) از ابومسعود انصاری رضی الله عنه به معنای آن به اختصار روایت کرده است. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۲۸۳) از صله بن زفر روایت است که: حدیفه مرا و ابومسعود را

۱- حسن. ترمذی. این حدیث قبلاً گذشت.

فرستاد و ما برایش کفن از حله یمنی به سیصد درهم خریدیم، گفت: آنچه را برای من خریده‌اید به من نشان دهید، و آن را به او نشان دادیم، گفت: این برایم کفن نیست، دو چادر سفید که همراهشان پیراهن هم نباشد کفایت می‌کند، چون بعد از اندک درنگ یا بهتر از آن دو برایم داده می‌شود یا بدتر از آن دو، آن گاه برایش دو چادر سفید خریدیم. نزد وی هم چنین (۱۹/۲۸۲) از ابومسعود به اختصار روایت است، و در روایت وی آمده: با این چه می‌کنید؟ اگر دوست‌تان صالح باشد خداوند تعالی عوض آن را می‌دهد، و اگر غیر آن باشد گوشه‌های قبر را تا روز قیامت بر من تنگ خواهد نمود. این را حاکم (۳/۳۸۰) از قیس بن ابی حازم همانند آن روایت کرده، و در روایت وی آمده است: و اگر غیر آن باشد خداوند در روز قیامت آن را به رویش خواهد زد.

قول ابو موسی رضی الله عنه در حالی که در احتضار قرار داشت

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۶۲) از ضحاک بن عبدالرحمن روایت نموده، که گفت: وقتی مرگ ابوموسی اشعری رضی الله عنه فرارسید جوانانش را طلب نمود و گفت: بروید قبر حفر کنید و وسیع و عمیقش بسازید، آنان آمدند و گفتند: حفر نمودیم و وسیع و عمیقش نمودیم، گفت: به خدا سوگند، این یکی از این دو منزل است: یا این که قبرم بر من وسیع می‌شود، و هر زاویه‌اش چهل گز می‌باشد و باز دروازه به سوی جنت به رویم گشوده می‌شود و به سوی همسرانم، و منزل هایم و آنچه خداوند تعالی برایم از عزت و کرامت آماده نموده نگاه می‌کنم، و بعد از آن به سوی منزلم راه یاب‌تر از امروز به سوی خانه‌ام می‌باشم. بعد از آن از خوشبویی و نسیم گوارای آن تا اینکه برانگیخته می‌شوم برایم می‌رسد. اگر غیر از این باشد - که به خداوند از آن پناه می‌بریم - قبرم بر من تنگ خواهد شد، حتی که تنگ‌تر از قرار گرفتن نیزه در آهن پائینش می‌باشد، بعد از آن برایم دروازه‌ای از دروازه‌های جهنم گشوده می‌شود، و به سوی زنجیرهایم و غل هایم و همنشینانم نگاه می‌کنم، باز به جای نشستنم در جهنم راه یاب‌تر از امروز به سوی خانه‌ام می‌باشم، و بعد از آن از باد سوران و گرمای آن تا اینکه برانگیخته شوم برایم می‌رسد.

درخواست اسید بن حضیر رضی الله عنه که در یکی از احوال سه گانه باشد

ابونعیم، بیهقی و ابن عساکر از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: اسیدبن حضیر رضی الله عنه از جمله فضلا بود، و می‌گفت: اگر بر یکی از این حالت‌های سه گانه قرار

داشته باشم، از اهل جنتم و در آن شکی ندارم: هنگامی که قرآن تلاوت می‌کنم و هنگامی که خوانده می‌شود و من می‌شنومش، و وقتی که خطبه پیامبر خدا ﷺ را می‌شنوم، و وقتی به جنازه‌ای حاضر می‌گردم، و هرگز در جنازه‌ای حاضر نشده‌ام، که برای نفس خودم سوای آنچه را با وی انجام می‌گیرد و او به طرف آن می‌رود زمزمه نموده باشم. این چنین در المنتخب (۵/۱۳۸) آمده است.

ایمان به آخرت وصف پیامبر ﷺ از جنت

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، وقتی تو را ببینیم قلب‌های ما نرم می‌گردد، و از اهل آخرت می‌باشیم، و وقتی از تو جدا می‌شویم از دنیا خوش‌مان می‌آید و زنان و اولاد را می‌بوسیم، فرمود: «اگر شما در هر حال در همان حالتی باشید که نزد من بر آن می‌باشید، ملائک با دست‌هایشان با شما مصافحه می‌کنند، و در خانه‌هایتان شما را زیارت می‌نمایند، و اگر گناه نکنید خداوند تعالی قومی را می‌آورد که گناه کنند تا برای‌شان بیامزد»، گفتیم: ای رسول خدا از جنت و اینکه بنای آن از چیست برای‌مان صحبت کن؟ فرمود: «یک خشت از طلا و یک خشت از نقره است، و گل میان خشت‌های آن مشک خوش بوست، سنگریزه‌هایش مروارید و یاقوت است و خاکش زعفران، کسی که در آن داخل شود خوش می‌باشد و خوار نمی‌شود و همیشه می‌باشد و نمی‌میرد، لباس‌هایش کهنه نمی‌شود و جوانی اش تمام نمی‌گردد. سه نفراند که دعای‌شان رد نمی‌شود: امام عادل، روزه دار تا این که افطار نماید و دعای مظلوم، که بالای ابر حمل می‌شود و دروازه‌های آسمان برایش باز می‌گردد، خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: و عزتی لانصرنک ولو بعد حین، «قسم به عزتم، تو را کمک می‌کنم اگر چه بعد از مدتی باشد»^۱. ترمذی، ابن ماجه بعضی این را، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۴/۴۹) آمده، روایت نموده‌اند.

قصه فاطمه رضی الله عنها با پدرش صلی الله علیه و آله هنگامی که برای طلب دنیا رفت و از نزدش با فایده اخروی برگشت

ابوالشیخ در بخشی از حدیثش از سوید بن غفله روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه گرسنه شد، و به فاطمه گفت: اگر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروی و از وی چیزی بخواهی بهتر

۱- صحیح. احمد (۲/۳۰۵). ترمذی (۳۵۸۹) ابن ماجه (۱۷۵۲) برخی از آن را روایت نموده‌اند.

می‌شود، وی در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که ام ایمن رضی الله عنها نزدش بود، فاطمه رضی الله عنها دروازه را زد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به ام ایمن فرمود: «این دق الباب فاطمه است، و در ساعتی نزدمان آمده، که عادت آمدن را در آن ساعت نزد ما نداشت»، فاطمه گفت: ای رسول خدا، طعام ملائک تهلیل و تسبیح و تحمید است، طعام ما چیست؟ فرمود: «سوگند به ذاتی که مرا به حق مبعوث نموده، در خانه آل محمد از ابتدای سی روز تا حال آتشی افروخته نشده^۱، بزهایی برای ما آمده، اگر خواسته باشی پنج بز برایت می‌فرستیم، و اگر خواسته باشی پنج کلمه را به تو یاد می‌دهم که جبریل آن‌ها را به من یاد داده است»، گفت: بلکه همان پنج کلمه را به من بیاموز که جبریل آن‌ها را به تو یاد داده است، فرمود: «بگو: یا اول الاولین، و یا آخر الاخرین، و یا ذا القوه المتین و یا راحم المساکین، و یا ارحم الراحمین»، (ای اول اولین‌ها، و ای آخر آخرین‌ها، و ای صاحب قوت محکم، و ای رحم کننده مسکینان و ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان). آن گاه وی برگشت و نزد علی آمد، علی گفت: چه آوردی؟ پاسخ داد: از نزد تو برای طلب دنیا رفتم ولی آخرت را برایت آوردم، گفت: این بهترین روزهایت است. این چنین در الکنز (۱/۳۰۲) آمده، و گفته: در راویان آن کسی را ندیدم که جرح شده باشد، مگر اینکه صورت آن، صورت مرسل است، و اگر سوید آن را از علی شنیده باشد متصل است.

قول ابوموسی رضی الله عنه درباره سبب روگردانی مردم از آخرت

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۹) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای ابوموسی همراهش بودیم، وی شنید که مردم با هم صحبت می‌نمودند، و فصاحتی را شنیدی، آن گاه گفت: ای انس چرا اینطور می‌شنوم؟ بیا تا پروردگاران را یاد کنیم، چون بعضی از این‌ها نزدیک است که پوست را با زبانش شق نماید!^۲ بعد از آن به من گفت: ای انس مردم را از علاقمندی به آخرت چه باز داشته و تنبل ساخته است؟ می‌گوید: گفتم: شهوت‌ها و شیطان، گفت: نه، به خدا سوگند، دنیا برای‌شان تعجیل شده و آخرت به تأخیر افکنده شده است، و اگر می‌دانستند نه از آخرت روی می‌گردانیدند و نه به دنیا روی می‌آوردند.

۱- یعنی برای پختن طعام.

۲- کنایه از فصاحت ایشان است.

ایمان به آنچه در روز قیامت می‌باشد

امید پیامبر ﷺ که امتش نصف اهل جنت باشد

ترمذی از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده - و آن را صحیح دانسته - که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ۱-۲].

ترجمه: «ای مردم! از پروردگاتان بترسید... ولیکن عذاب خداوند شدید است». می‌گوید: و این آیه در حالی بر وی نازل گردید که در سفر بود، و گفت: «آیا می‌دانید که آن چه روزی می‌باشد؟» گفتند: خدا و پیامبرش دانانترند، گفت: «آن روزی است که خداوند به آدم می‌گوید: گروه اهل آتش را بفرست، پاسخ می‌دهد: ای پروردگارم، گروه اهل آتش کدامند؟ می‌گوید: نهصدونودونه تن بهسوی دوزخاند و یک تن بهسوی جنت» آن گاه مسلمانان به گریه افتادند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک شوید و عمل نیکو کنید، چون هرگاه نبوتی آمده، پیش از آن جاهلیتی بوده است»، افزود: «همان عدد از جاهلیت گرفته می‌شود، اگر کامل شد خوب، و اگر نشد از منافقین کامل کرده می‌شود، مثال شما و مثال امت‌ها چون غده‌ای است در بازوی حیوان یا مانند خال در پهلوی شتر»، بعد از آن گفت: «من امیدوارم که ربع اهل جنت باشید»، آن گاه آنان تکبیر گفتند، بعد از آن گفت: «من امیدوارم که ثلث اهل جنت باشید»، و تکبیر گفتند: بعد از آن فرمود: «من امیدوارم که نصف اهل جنت باشید» و آنان تکبیر گفتند، راوی می‌افزاید: نمی‌دانم که دو سوم هم گفت یا خیر^۱. این چنین این را امام احمد و ابن ابی حاتم روایت نموده‌اند.

و نزد بخاری در تفسیر این آیه از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند تعالی روز قیامت می‌گوید: ای آدم، پاسخ می‌دهد: لیبیک ربنا و سعدیک، آن گاه به صدایی فریاد می‌کند: خداوند تو را امر می‌کند که از ذریه ات گروهی را بهسوی آتش بیرون کن، می‌پرسد: ای پروردگار، اهل آتش کی‌اند؟ می‌فرماید: از هر هزار - می‌پندارمش گفت: - نهصدونودونه تن، آن گاه است که هر حامله‌ای حملش را می‌گذارد و پسر پیر می‌گردد.

۱- صحیح. ترمذی (۳۱۶۸) نگا: الصحیحة (۸۴۹).

﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ۲].
ترجمه: «و مردم را مست می بینی، در حالی که آنان مست نیستند، بلکه عذاب خداوند سخت است».

این بر مردم گران تمام شد، حتی که روی هایشان تغییر نمود، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از یاجوج و ماجوج نهصدونودونه تن و از شما یک تن، شما در میان مردم چون موی سیاه در پهلوی گاو سفید، یا چون موی سفید در پهلوی گاو سیاه هستید، و من امیدوارم که ربع اهل جنت باشید»، و ما تکبیر گفتیم، بعد از آن فرمود: «ثلث اهل جنت» و تکبیر گفتیم، بعد از آن گفت: «نصف اهل جنت»^۱ و تکبیر گفتیم. این را بخاری در غیر این موضع هم روایت نموده، و مسلم هم روایت کرده، و نسائی آن را در تفسیرش روایت نموده است. این چنین در تفسیر این کثیر (۳/۲۰۴) آمده است. حاکم (۴/۵۶۸) این را از ابن عباس رضی الله عنهما به مانند آن روایت نموده، و در روایتش آمده: این بر قوم گران تمام شد و اندوه و رنج دامن گیرشان گردید.

سوال زبیر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بعضی از احوال آخرت و پاسخ وی

ابن ابی حاتم از ابن زبیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ [الزمر: ۳۱].

ترجمه: «باز البته شما روز قیامت نزد پروردگار خود مجادله خواهید کرد».

زبیر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، آیا خصومت بر ما تکرار می شود؟^۲ فرمود: «آری»، زبیر رضی الله عنه گفت: پس کار دشوار است!!^۳ این چنین این را امام احمد هم روایت نموده، و نزدش این زیادت آمده: هنگامی که این آیه نازل گردید:

﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸].

ترجمه: «باز در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد».

۱- بخاری (۴۷۴۱) مسلم (۲۲۲).

۲- یعنی: چنانکه در دنیا مخاصمه نمودیم، در آخرت هم مخاصمه می کنیم.

۳- حسن. احمد (۱/۱۶۴) ترمذی (۳۲۳۶) (۳۳۵۶) ابن ماجه (۴۱۵۸) (البانی آن را حسن دانسته است.

زبیر رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا، از کدام نعمت پرسیده می شویم؟ نعمت ما فقط دو سیاه است: خرما و آب. این زیادت را ترمذی هم روایت نموده، و آن را حسن دانسته، و این ماجه هم روایتش کرده، در نزد احمد از عبدالله بن زبیر از زبیرین عوام رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که این سوره بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾﴾
[الزمر: ۳۰-۳۱].

ترجمه: «به درستی که تو هم مردنی هستی، و ایشان هم مردنی هستند. باز البته شما روز قیامت نزد پروردگار خود مجادله خواهید کرد».

زبیر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، آیا درگیری که در دنیا در میان ما بود با گناهان خاصمان بر ما تکرار می شود؟ گفت: «آری، به طور حتمی بر شما تکرار می شود، تا حق هر حق دار به او داده شود»، زبیر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، کار دشوار است!!^۱ این را ترمذی هم روایت نموده، و گفته است: حسن و صحیح می باشد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۵۲) آمده است. حاکم این را در المستدرک (۴/۵۷۲) روایت نموده، و گفته است: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.

گریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه هنگام به یاد آوردن آیه‌ای درباره جهنم

عبدالرزاق از قیس بن ابی حازم روایت نموده، که گفت: عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در حالی که سرش را در آغوش همسرش گذاشته بود، گریه نمود و همسرش همراهش گریست، عبدالله پرسید: چه تو را می گریاند؟ پاسخ داد: تو را دیدم گریه می کنی، من هم گریستم، عبدالله گفت: من این قول خداوند تبارک و تعالی را به یاد آوردم:

﴿وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۷۱].

ترجمه: «و هر کسی از شما به دوزخ وارد خواهد شد».

و نمی دانم که از آن نجات می یابم یا خیر؟ و در روایتی آمده که: مریض بود. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۱۳۲) آمده است.

۱- صحیح. احمد (۱/۱۶۷) احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

درخواست عبادۀ رضی الله عنهم از خانواده و همسایگان هنگام مرگش تا از وی قصاص گیرند بییهقی و ابن عساکر از عبادۀ بن محمد بن عبادۀ بن صامت روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که مرگ عبادۀ رضی الله عنهم فرا رسید گفت: غلامانم، خدمتکارانم، همسایگانم و کسانی را که نزد من رفت و آمد داشتند نزد من بیاورید، آنان نزدش جمع شدند، و او گفت: امروز را آخرین روزی می‌پندارم که در دنیا زنده هستم، و شبش را نخستین شب آخرت می‌پندارم، من نمی‌دانم شاید چیزی از دستم یا زبانم در مورد شما سر زده باشد، و آن عمل، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت قصاص در پی دارد، و هر یک از شما را سوگند می‌دهم که اگر چیزی از آن در نفسش هست، قبل از این که نفسم بیرون شود، از من قصاص بگیرد، گفتند: بلکه تو پدر بودی و مؤدب بودی - می‌گویند: وی هرگز برای خادمی بد نگفته بود -، فرمود: آیا آنچه را از من سرزده معاف کردید؟ پاسخ دادند: بلی، گفت: بار خدایا، شاهد باش، بعد از آن افزود: نه، وصیتم را حفظ کنید: هر یک از شما را سوگند می‌دهم که بر من نگرید، وقتی که جانم بر آمد وضو نمایید و وضوء را نیکو کنید، بعد هر یکتان داخل مسجدی شود و نماز بگذارد، و بعد از آن برای عبادۀ و نفس خودش مغفرت بخواهد، چون خداوند تعالی گفته است:

﴿أَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۴۵].

ترجمه: «به شکیبایی و نماز مدد جوئید».

مرا به سوی قبرم به شتاب برید، از دنبالم آتش بیاورید، و در زیر پایم ارغوان فرش نکنید. این چنین در الکنز (۷/۷۹) آمده است.

ترس و هراس عمر رضی الله عنه از حساب آخرت

در بخش احتیاط در مصرف از بیت المال بر خود، قول عمر رضی الله عنه برای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گذشت، البته وقتی که از وی چهار هزار درهم قرض خواست، و او به فرستاده عمر گفت: به او بگو آن را از بیت المال بگیرد، و باز مستردش نماید. هنگامی که شخص فرستاده شده نزدش آمد و او را از آنچه عبدالرحمن گفت خبر داد، آن بر وی گران تمام شد، و عمر رضی الله عنه با او روبرو شد و گفت: تو گوینده هستی که: آن را از بیت المال بگیرد؟! و اگر قبل از آمدن آن درگذشتم می‌گوئید: آن را امیرالمومنین گرفته است، آن را برایش بگذارید، و روز قیامت به آن مؤاخذه شوم!!

گریه ابوهریره و معاویه رضی الله عنهما هنگامی که حدیثی را درباره آخرت شنیدند در تأثیرپذیری از علم خداوند تعالی و علم پیامبرش، آه کشیدن شدید ابوهریره رضی الله عنه خواهد آمد و هم چنین افتادنش بر رویش، تا اینکه شفی اصبحی وی را بلند نمود و خیلی وقت محکم گرفت، البته هنگامی که حکم خداوند تبارک و تعالی را درباره قاری، صاحب مال و کسی که در راه خدا کشته شده ذکر نمود، و گریه شدید معاویه رضی الله عنه هم هنگامی که این حدیث را شنید - حتی که گمان نمودند وی هلاک شده است - خواهد آمد.

ایمان به شفاعت

قول پیامبر صلی الله علیه و آله به این که شفاعتم در برگیرنده هر آن فرد از امتم است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند از دنیا رفته است

بغوی و ابن عساکر از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در آخر شب پیامبر صلی الله علیه و آله ما را در جایی پایین آورد، و هر یک از ما سرش را بر بازوی شترش گذاشت، در یک وقت شب بیدار شدم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد سواریش ندیدم، این پدیده مرا در هراس و خوف افکند، بنابر آن در تلاش و جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتادم، ناگهان به معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری رضی الله عنهما برخوردم، که آنان را نیز آنچه مرا به ترس و هراس افکنده بود ترسانیده بود، در حالی که ما در این حالت قرار داشتیم، ناگهان آوازی در بالای دره چون آواز آسیاب شنیدیم، و او را از مسئله‌ای که اتفاق افتاده بود خبر دادیم، نبی خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب کسی از نزد پروردگارم عز وجل نزد آمد، و مرا در میان شفاعت و این که نصف امتم داخل جنت شود اختیار داد، و من شفاعت را اختیار نمودم»، گفتم: ای نبی خدا، تو را به خدا و حق صحبت و همراهی سوگند می‌دهم، که ما را از اهل شفاعت بگردانی، فرمود: «شما از اهل شفاعتم هستید»، آن گاه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به راه افتادیم تا اینکه نزد مردم رسیدیم، و دریافتیم که آنان نیز وقتی نبی خدا صلی الله علیه و آله را گم نموده‌اند در هراس افتاده‌اند، و نبی خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی از نزد پروردگارم آمد، و مرا در میان شفاعت و اینکه نصف امتم داخل جنت شود اختیاری نمود، و من شفاعت را اختیار نمودم»، آنان به او گفتند: تو را به خدا و صحبت و همراهی سوگند می‌دهیم، که ما را از اهل شفاعت بگردانی، هنگامی که در اطرافش گرد آمدند، نبی خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من کسی را که

حاضر است گواه می‌گیرم، که شفاعتم در برگیرنده هر آن امتی‌ام است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند در گذشته باشد»^۱. این چنین در الکنز (۷/۲۷۱) آمده است.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش نزد پروردگارش همان شفاعت برای آنان است

بغوی، ابن منده و ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی عقیل رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در هیأت ثقیف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، شترهایمان را نزد دروازه خوابانیدیم، و در میان مردم نزد ما مبعوض‌تر از کسی که نزدش می‌رفتیم دیگر کسی نبود، و هنوز بیرون نرفته بودیم، که از مردی که نزدش وارد شدیم دیگر کسی در میان مردم برای ما محبوب‌تر نبود. گوینده‌ای از ما گفت: ای رسول خدا، آیا از پروردگارت پادشاهی و ملکی چون پادشاهی سلیمان علیه السلام نخواستی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خندید، و بعد از آن گفت: «ممکن است برای صاحب‌تان نزد خداوند بهتر از ملک سلیمان باشد، خداوند هر پیامبری را که فرستاده است به او دعوت مستجابی داده است، کسی از آنان توسط آن - و در لفظی آمده: به آن - دنیا را خواست، و خداوند به او داد، و کسی از آنان هنگامی که قومش از وی نافرمانی نمودند بر آنان دعا نمود و آنان بدان هلاک شدند. خداوند به من هم دعای مستجابی داده است، که آن را نزد پروردگارم پنهان نموده‌ام، البته به خاطر شفاعت امتم در روز قیامت»^۲. بغوی می‌گوید: ابن ابی عقیل را نمی‌دانم که غیر این حدیث را روایت نموده باشد، و این حدیث غریب است، و جز به همین طریق روایت نشده است. این چنین در الکنز (۷/۲۷۲) آمده است. این را بخاری و حارث بن اسامه هم، چنانکه در الاصابه (۲/۴۱۱) آمده، روایت کرده‌اند.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله: من چه نیکو مردی برای شریهای امتم هستم

شیرازی در الالقاب و ابن نجار از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من چه نیکو مردی برای شریهای امتم هستم». آن گاه مردی از مزینه به او گفت: ای رسول خدا، تو برای شریهای ایشان هستی، حال خوبان آنان

۱- صحیح لغیره. ابن عساکر (۴/ ۴۱۵) طبرانی (۱۸/ ۵۸ / ۱۰۷) منذری در الترغیب می‌گوید: طبرانی آن را با دو سند که یکی از آنها جید است روایت کرده است. همچنین ابن حبان در صحیح خود (۲۵۹۲) به مانند آن. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۳۶۳۷) صحیح دانسته است.
 ۲- صحیح لغیره. طبرانی د حاکم (۱/ ۶۸) بزار و ابوعاصم در السنة (۲/ ۳۹۳ - ۳۹۴) (۸۲۴) منذری اسناد آن را جید دانسته است. آلبانی در صحیح الترغیب (۶۳۵) صحیح دانسته است.

چگونه خواهد بود؟ گفت: «خوبان امتم به اعمال‌شان داخل جنت می‌شوند، و شریه‌های امتم انتظار شفاعت‌م را می‌کشند، ولی شفاعت‌م در روز قیامت برای جمیع امتم مباح است، مگر برای مردی که اصحابم را بدگویی نماید»^۱. این چنین در الکنز (۷/۲۷۲) آمده است.

سخن علی علیه السلام درباره امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا

ابن مردویه از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای امتم شفاعت می‌کنم، تا این که پروردگرم صدایم می‌نماید و می‌گوید: ای محمد، آیا راضی شدی؟ می‌گویم: بلی، راضی شدم»، بعد از آن رویش را به سوی من گردانید و گفت: ای اهل عراق شما می‌گویید: امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خداوند این است:

﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳].

ترجمه: «ای بندگان من! آنان که بر نفس‌های خود اسراف و ستم کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید مشوید، چون خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، و او آمرزگار و مهربان است».

پاسخ دادم: آری، ما این را می‌گوییم، افزود: ولی ما اهل بیت می‌گوییم: امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا این است:

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ [الضحی: ۱۵].

ترجمه: «و پروردگارت به تو عطا خواهد نمود و تو خوشنود خواهی شد».

و این شفاعت است.^۲ این چنین در الکنز (۷/۲۷۳) آمده است.

سخن بریده علیه السلام درباره شفاعت در پیش روی معاویه رضی الله عنه

احمد از ابن بریده و او از پدرش علیه السلام روایت نموده که: وی نزد معاویه رضی الله عنه در حالی داخل شد، که مردی صحبت می‌نمود، بریده گفت: ای معاویه برایم به سخن گفتن

۱- ابونعیم در الحلیة (۲۱۹/۱۰) طبرانی در الکبیر (۷۴۸۳) از ابی امامة بطور مرفوع که در سند آن جمیع بن ثوب الرحبی که بخاری درباره اش می‌گوید: منکر الحدیث است. نسائی می‌گوید: متروک است. ابن عدی می‌گوید: روایاتش نشانه‌ی ضعیف بودنش است. نکا: التذکره با تحقیق من (۳۸۴).

۲- ضعیف. ابونعیم (۱۷۹/۳) همچنین بزار و طبرانی بطور مختصر. منذری در الترغیب می‌گوید: سند آن ان شاء الله حسن است. آلبانی در ضعیف الترغیب می‌گوید: منذری چنین می‌گوید اما در آن یک ضعیف و یک شخص ناشناس است. (۴۱۱۸).

اجازه می‌دهی؟ گفت: آری، - وی می‌پنداشت که او هم چون آن دیگر حرف خواهد زد -، بریده گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «من امیدوارم که در روز قیامت به تعداد آنچه در روی زمین درخت و کلوخ است شفاعت کنم»، و افزود: تو ای معاویه امیدوار آن هستی و علی رضی الله عنه امیدوارش نیست؟!^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۵۶) آمده است.

جواب جابر بن عبدالله رضی الله عنه به کسی که شفاعت را تکذیب نمود

ابن مردویه از طلق بن حبيب روايت نموده، که گفت: من از همه مردم شفاعت را شدیدتر تکذیب می‌نمودم، تا اینکه با جابر بن عبدالله رضی الله عنه روبرو شدم، برای او هر آیه را که می‌توانستم و خداوند در آن خلود و همیشگی اهل آتش را یاد می‌نمود تلاوت کردم، وی گفت: ای طلق آیا خودت را از من خواننده‌تر به کتاب خدا و عالم‌تر به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پنداری؟ آنانی که [درباره‌شان آیات دال بر خلود را] خواندی، آنان اهل آند، آنان مشرکین‌اند، ولی اینان قومی‌اند که مرتکب گناहانی شدند و بر اثر آن تعذیب گردیدند و بعد از آن اخراج شدند، سپس دستهایش را به گوش‌هایش برد و گفت: این دو کر شوند، اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده باشم که می‌گفت: «از آتش بعد از اینکه داخل شدند بیرون می‌شوند»^۲، و آیاتی که تو تلاوت نمودی ما هم آن را می‌خوانیم.

و نزد ابن ابی حاتم از یزید فقیر روايت است که گفت: نزد جابر بن عبدالله نشستم، و او حدیث بیان می‌نمود و گفت: گروهی از مردم از آتش بیرون می‌شوند، می‌گوید: و من تا آن روز آن را منکر بودم، بنابراین خشمگین شده گفتم: از مردم تعجب نمی‌کنم، ولی از شما تعجب می‌نمایم ای یاران محمد صلی الله علیه و آله!! گمان می‌کنید، که خداوند تعدادی را از آتش بیرون می‌کند، در حالی که خداوند می‌گوید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا﴾ [المائدة: ۳۷].

ترجمه: «می‌خواهند از آتش خارج شوند، ولی آنان از آن خارج نخواهند شد».

۱- ضعیف. احمد (۳۴۷/۵) در سند آن حارث بن حصيرة صدوق است و اشتباه می‌کند. ابواسرائیل ابن خلیفه نیز ضعیف بدحفظ است. التقریب (۶۹/۱) نگا: المجمع (۳۷۸/۱۰).

۲- صحیح. احمد (۳۳۰/۳) بخاری در ادب المفرد (۸۱۸) آلبانی در صحیح الادب صحیحش دانسته است.

آن گاه یارانش مرا نکوهش کردند، و او که بردبارترین ایشان بود گفت: این مرد را بگذارید، آن آیه درباره کفار است و تلاوت نمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ تا این که به اینجا رسید ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۶-۳۷].

ترجمه: «کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین قرار دارد و همانند آن، برای آنان باشد، و آنها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند... و برای آنان مجازات پایداری است».

[بعد از آن گفت:] آیا قرآن را نمی‌خوانی؟ گفتیم: بلی می‌خوانم، آن را حفظ نموده‌ام، گفت: آیا خداوند نمی‌گوید:

﴿وَمِنَ الْأَيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الاسراء: ۷۹].

ترجمه: «پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن) و نماز (بخوان، این یک وظیفه اضافی برای توست، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد».

این همان مقام است، خداوند تعالی اقوامی را در آتش به سبب خطاهایشان تا وقتی که خواست نگه می‌دارد و با آنان حرف نمی‌زند، و وقتی که خواست ایشان را بیرون نماید، بیرون‌شان می‌کند، می‌گوید: و بعد از آن دیگر به تکذیب شفاعت عودت ننمودم^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۴) آمده است.

ایمان به بهشت و دوزخ

اصحاب و تصور بهشت در مجلس پیامبر ﷺ انکار که آنان آن را به چشم می‌دیدند حسن بن سفیان و ابونعیم از حنظله اسیدی کاتب رضی الله عنه - وی از کاتبان پیامبر رضی الله عنه بود - روایت نموده‌اند که گفت: نزد پیامبر رضی الله عنه بودیم، وی جنت و دوزخ را برای ما یاد نمود، گویی که در برابر دیدگان ما قرار گرفتند، بعد به سوی خانواده و فرزندانم رفتم و [با ایشان] خندیدم و بازی نمودم، آن گاه حالتی را به یاد آوردم که در آن قرار

۱- حسن. ابوحاتم. رجال آن ثقه هستند. مبارک بن فضالة نیز مدلس است و تدلیس تسویه می‌کند اما در این سند به شنیدن تصریح نموده.

داشتیم، و بیرون رفتیم، در این اثنا به ابوبکر رضی الله عنه برخوردم و گفتم: ای ابوبکر، منافق شده‌ام!! پرسید: چطور؟ پاسخ دادم: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشیم، و او جنت و دوزخ را برای ما تذکر می‌دهد، گویی که در مقابل دیدگان ما قرار دارد، و وقتی از نزدش بیرون می‌رویم، به همسران، فرزندان، کشتزار و مشاغل روی می‌آوریم، و آن حالت را فراموش می‌کنیم، ابوبکر گفت: ما هم این عمل را انجام می‌دهیم، آنگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، و آن را برایش متذکر شدم، گفت: «ای حنظله، اگر نزد خانواده‌هایتان طوری باشید، که نزد من می‌باشید بدون شک ملائک همراهتان بر فرشتان و در راه مصافحه می‌کنند. ای حنظله، ساعتی اینطور و ساعتی آنطور»^۱. این چنین در الکنز (۱/۱۰۰) آمده است.

صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله برای یارانش درباره آخرت

ابن ابی حاتم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شبی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله (صحبت را) طولانی نمودیم، بعد از آن صبحگاهان نزدش رفتیم، فرمود: «انبیا و پیروان‌شان با امت‌هایشان بر من عرضه شدند، و هر نبی از پهلویم عبور می‌نمود...^۲ نبیی با گروهی بود، نبیی با سه تن بود و نبیی همراهش هیچ کس نبود»، و قتاده این آیه را تلاوت نمود:

﴿الْيَسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾ [هود: ۷۸].

فرمود: «تا اینکه موسی بن عمران رضی الله عنه با گروه به هم پیوسته‌ای از بنی اسرائیل از پهلویم گذشت»، می‌گوید: «گفتم: پروردگارا، این کیست؟ گفت: این برادرت موسی بن عمران است و کسانی که او را از بنی اسرائیل پیروی نموده‌اند»، افزود: «گفتم: پروردگارا، امت من کجاست؟ گفت: به سوی راست بر تپه‌ها بنگر، می‌گوید: ناگهان به روهای مردان برخوردم، فرمود: آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگارا راضی شدم، فرمود: به طرف چپت به سوی افق ببین، ناگهان به روهای مردان برخوردم، گفت: آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگارا راضی شدم، فرمود: با این‌ها هفتاد هزار تن است که بدون حساب وارد جنت می‌شوند»، می‌افزاید: آن گاه عکاشه بن محصن از بنی اسد رضی الله عنهم - سعید می‌گوید: وی از اهل بدر بود - گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان

۱- مسلم (۲۷۵۰) احمد (۴/۱۷۸، ۳۴۶) ابن ماجه (۴۲۳۹) طبرانی (۱۳/۴).

۲- در اصل سفید است.

بگرداند، پیامبر ﷺ فرمود: «بار خدایا، او را از آنان بگردان»، گفت: آن گاه مرد دیگری گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان بگرداند، فرود: «عکاشه از تو بدان سبقت جست»، می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر توانستید - پدر و مادرم فدای تان - که از اصحاب هفتاد باشید این کار را بکنید، وگرنه از اصحاب تپه‌ها باشید، و گرنه از اصحاب افق باشید، چون من مردمان زیادی را دیدم که احوالشان خراب بود»، بعد از آن گفت: «من امیدوارم ربع اهل جنت باشید»، آن گاه تکبیر گفتیم، فرمود: «من امیدوارم ثلث اهل جنت باشید». می‌گوید: پس تکبیر گفتیم، «من امیدوارم نصف اهل جنت باشید»، می‌گوید: باز تکبیر گفتیم، می‌افزاید: بعد از آن پیامبر خدا ﷺ این آیه را تلاوت نمود:

﴿ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۹﴾ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿۴۰﴾﴾ [الواقعة: ۳۹-۴۰].

ترجمه: «جماعتی از امتان پیشین، و جماعتی از امتان متأخر».

می‌گوید: در میان خود گفتیم: این هفتاد هزار چه کسانی هستند؟ گفتیم: اینان کسانی‌اند که در اسلام متولد شده، و شرک نیاورده‌اند، می‌افزاید: این قول به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: «بلکه اینان کسانی‌اند که داغ نمی‌گذارند، رقیه نمی‌نمایند، بدفالی نمی‌گیرند و به پروردگارشان توکل می‌کنند»^۱. این چنین این را ابن جریر روایت نموده، و این حدیث طرق زیادی از غیر این وجه در صحاح و غیر آن دارد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۹۳) آمده است، و حاکم این را در المستدرک (۴/۵۷۸) از عبدالله بن مسعود به طول آن و به مانند آن روایت کرده، و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را به این سیاق روایت ننموده‌اند، و ذهبی گفته است: صحیح است.

سوال بادیه نشین از پیامبر ﷺ درباره درخت جنت

ابن نجار از سلیم بن عامر روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا ﷺ می‌گفتند: خداوند ما را به اعراب و سؤال‌های ایشان نفع می‌رساند، می‌افزاید: روزی بیابانگردی آمد و گفت: ای رسول خدا، خداوند در جنت درختی را یاد نموده، که صاحبش

۱- صحیح. احمد (۱/ ۴۰۱، ۴۲۰) و (۱/ ۴۰۳ / ۴۵۴) هزار (۳۰۳۸) و بخاری (۶۵۴۱) و مسلم (۲۲۰) از ابن عباس.

را اذیت می‌رساند، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «و آن کدام است؟» پاسخ داد: درخت کنار^۱ و آن خاری دارد اذیت کننده، آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا خداوند متعال نمی‌گوید:

﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾ [الواقعة: ۲۸].

ترجمه: «در درختان سدر بدون خار».

خداوند خارش را قطع نموده است، و به جای هر خار میوه‌ای گردانیده است، و آن درخت میوه بار می‌آورد، و از هر میوه آن هفتاد و دو رنگ طعام بیرون می‌آید که رنگی از آن به دیگری مشابهت ندارد»^۲. و نزد ابن ابی داود از عتبه بن عبد سلمی رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که بیابانگردی آمد و گفت: ای رسول خدا، از تو می‌شنوم درختی را در جنت یاد می‌کنی، که هیچ درختی را خاردارتر از آن نمی‌دانم، درخت طلح، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند در جای هر خار آن میوه‌ای می‌گرداند که آن میوه چون قلوه چون خصیه (بیضه) بز کوهی پر از گوشت می‌باشد، و در آن هفتاد رنگ طعام می‌باشد که یک رنگ آن با دیگری مشابه نمی‌باشد»^۳. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۸۸) آمده است.

سوال اعرابی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره میوه جنت و جواب وی

امام احمد از عتبه بن عبد سلمی روایت نموده، که گفت: بیابانگردی آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله را از حوض پرسید و جنت را یاد نمود، بعد از آن اعرابی گفت: در آن میوه هست؟ پاسخ داد: «بلی، و در آن درختی است که به آن طوبی گفته می‌شود»، می‌افزاید: و چیزی را یاد نمود که نمی‌دانم چه بود، گفت: کدام درخت سرزمین ما بدان مشابهت دارد؟ پاسخ داد: «چیزی از درخت سرزمینت بدان مشابهت ندارد»، و پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: «شام رفته‌ای؟» گفت: نخیر، فرمود: «درختی در شام بدان مشابهت دارد، که به آن چهار مغز^۴ گفته می‌شود بر یک ساق می‌روید و بالایش پهن می‌گردد»، پرسید: بزرگی

۱- در عربی به آن «سدر» می‌گویند. م.

۲- صحیح لغیره. ابن ابی الدنيا در صفة الجنة (۱۰۸) حاکم (۲/ ۴۷۶) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده اما مرسل است. البته حاکم (۲/ ۴۷۶) باز از ابو امامة با سند صحیح روایت کرده است. نگا: صحح الترغیب (۳۷۴۲).

۳- صحیح. نگا: حدیث قبل.

۴- چهار مغز = گردو.

خوشه‌اش چقدر است؟ گفت: مسیر یکماهه کلاهی که اصلاً استراحت نکنند. پرسید بیخ آن چه قدر بزرگ است؟ پاسخ داد: «اگر شتر جوانی را از خانواده ات حرکت بدهی، قبل از اینکه اطراف آن را طی نماید ترقوه‌اش^۱ از پیری می‌شکند»، گفت: در آن انگور هست؟ پاسخ داد: «بلی»، پرسید: بزرگی دانه‌اش چقدر است؟ پاسخ داد: هیچ گاه پدرت بز بزرگی را از میان گوسفندانش ذبح نموده است؟» پاسخ داد: بلی، فرمود: «آیا پوستش را کشید و به مادرت داد و گفت: این را برای‌مان دلو بساز؟» پاسخ داد: بلی، اعرابی گفت: پس همان دانه مرا و اهل خانواده‌ام را سیر می‌کند؟ فرمود: «آری، و سایر نزدیکانت را»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۲۹۰) آمده است.

مردن مرد حبشی در مجلس پیامبر ﷺ هنگامی که وصف جنت را شنید

طبرانی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: مردی از حبشه نزد رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «پیرس و بدان»، گفت: ای رسول خدا، شما بر ما در صورت‌ها، رنگ‌ها و نبوت فضیلت داده شدید، چه فکر می‌کنی اگر به آنچه ایمان آورده‌ای ایمان بیاوریم، و به آنچه عمل نموده‌ای عمل کنم، من هم با تو در جنت می‌باشم؟ فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سفیدی سیاه در جنت از مسیر هزار سال دیده می‌شود»، بعد از آن رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که بگوید: لا إله إلا الله، به سبب آن برایش نزد خداوند عهده می‌باشد، و کسی که بگوید: سبحان الله و بحمده، برایش صد و بیست و چهار هزار نیکی نوشته می‌شود»، آن گاه مردی گفت: ای رسول خدا بعد از این چگونه هلاک می‌شویم؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «انسان در روز قیامت عملی را می‌آورد که اگر بر کوهی گذاشته شود، بالایش سنگینی می‌کند، آن گاه نعمت - یا نعمت‌های خداوند - بر می‌خیزد، و نزدیک می‌شود همه‌اش را نابود می‌سازد، مگر این که خداوند به رحمت خود به حالش برسد»، و این سوره نازل گردید:

﴿هَلْ أُنِى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾ تا به این قول خداوند ﴿مُلْكًا كَبِيرًا﴾

[الانسان: ۱-۲۰].

۱- تَرْقُوه: نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن در سمت راست و چپ.

۲- صحیح لغیره. احمد (۴/۱۸۳) طبرانی در الکبیر و الاوسط. و بیهقی به مانند آن و ابن حبان. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۳۷۲۹) صحیح لغیره دانسته است. نکا: المجمع (۱۰/۲۳۱).

ترجمه: «بر انسان مدتی از زمانه آمده است... ملک بزرگ».

حبشی گفت: چشمم در جنت آنچه را می بیند که چشم تو می بیند؟ فرمود: «آری»، آن گاه اعرابی گریست تا این که از دنیا رفت. ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که او را به دست خود در قبرش پایین نمود^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۴۵۷) آمده است. و در تفسیر وی همچنان (۴/۴۵۳) آمده: عبدالله بن وهب گفت: ابن زید به ما خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سوره را خواند: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾ [الانسان: ۱]، و این در حالی بر وی نازل گردید که مرد سیاهی نزدش بود، هنگامی که به صفت جنت‌ها رسید، مرد سیاه نفسی کشید و جانش برآمد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «نفس صاحبان - یا گفت: برادران - را شوق به سوی جنت کشید»^۲. مرسل غریب است.

بشارت علی رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه به جنت در حال مرگ و احتضارش

ابن عساکر از ابومطر روایت نموده، که گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم که می گفت: نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامی که ابولؤلؤ وی را زخمی کرده بود در حالی وارد شدم که گریه می نمود، پرسیدم: چه تو را می گریاند ای امیرالمؤمنین؟ گفت: مرا خبر آسمان گریانید، که آیا به سوی جنت برده می شوم یا به سوی آتش؟ به او گفتم: تو را به جنت مژده می دهیم؛ چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای که قابل شمارش نیست، شنیدم که می گفت: «سید بزرگ سالان جنت ابوبکر و عمراند و از فضیلت برخوردارند»، گفت: ای علی آیا تو بر این شاهد هستی که من از اهل جنتم؟ گفتم: آری، و تو ای حسن بر پدرت گواه باش که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته است: «عمر از اهل جنت است»^۳. این چنین در المنتخب (۴/۴۳۸) آمده است.

۱- ضعیف. طبرانی (۱۲/ ۴۳۵) (۱۳۵۹۵) در سند آن عتبه ضعیف است. عطا نیز از ابن عمر نشنیده است.

۲- ضعیف مرسل.

۳- صحیح. خطیب بغدادی (۵/ ۳۰۷، ۷/ ۱۱۹) ابن عساکر (۹/ ۲/۳۱۷) نگا: الصحیحة (۸۲۴) صحیح الجامع (۵۱).

گریه عمر رضی الله عنه هنگام ذکر جنت

در زهد عمر رضی الله عنه گفتارش در یکی از مهمانی‌هایی که برای او ترتیب داده شده بود، گذشت: این برای ماست، برای آن عده از فقرای مسلمین که درگذشتند، و از نان جو سیر نشدند چیست؟ عمر بن ولید گفت: برای آنان جنت است، آن گاه چشم‌های عمر رضی الله عنه پر از اشک شد و گفت: اگر نصیب ما همین متاع دنیا باشد، و آنها بهشت را بدست آورده باشند، بدون تردید از ما سبقت بزرگی گرفته‌اند. این را عبد بن حمید و غیر وی از قتاده روایت نموده‌اند.

امیدواری سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه به داخل شدن جنت در حال مرگش

ابن سعد (۳/۱۴۷) از مصعب بن سعد روایت نموده، که گفت: سر پدرم هنگام جان سپردنش در آغوشم بود، می‌گوید: آن گاه چشم‌هایم اشک ریخت، او به سویم نگاه نمود و گفت: ای پسرم چه تو را می‌گریاند؟ گفتم: به خاطر جایگاهت و به سبب آنچه در تو مشاهده می‌کنم، گفت: بر من گریه مکن، چون خداوند ابداً مرا تعذیب نمی‌نماید، و من از اهل جنتم، خداوند برای مؤمنان در عوض نیکی‌هایشان که برای خداوند عمل نموده‌اند پاداش میدهد، افزود: اما بر کفار به سبب نیکی‌هایشان تخفیف داده می‌شود، و وقتی که تمام گردید، می‌گوید: هر درستکاری ثواب عملش را از کسی که برای وی عمل نموده طلب کند.

بی‌قراری عمرو بن عاص رضی الله عنه در حال مرگش از هراس آنچه بعد از وفات می‌باشد

ابن سعد (۴/۲۵۸) از ابن شماسه مہری روایت نموده، که گفت: نزد عمرو بن عاص رضی الله عنه در حالی حاضر شدم که در حالت مرگ قرار داشت، وی رویش را به سوی دیوار گردانید و گریه طولانی نمود پسرش به او گفت: چه تو را می‌گریاند؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به این مژده نداده است، آیا تو را به این بشارت نداده است؟ - می‌گوید: و او در این حالت گریه می‌نمود و رویش به طرف دیوار بود -، می‌افزاید: بعد از آن رویش را به سوی ما گردانید و گفت: بهترین چیزی که برایم به شمار می‌آید شهادت: «لا إله إلا الله وان محمد رسول الله»، است، ولی من بر سه حال قرار داشتم، خود را در حالی دریافتم که در میان مردم هیچ کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من مبعوض‌تر نبود، و هیچ عملی از این عمل برایم محبوب‌تر نبود که بر وی دست یابم و او را به قتل برسانم، اگر

بر آن حالت می مردم از اهل آتش می بودم. بعد از آن خداوند اسلام را در قلبم جای داد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا با او بیعت کنم، و گفتم: ای رسول خدا، دست راستت را باز کن که با تو بیعت نمایم، افزود: آن گاه دستش را باز نمود، و من دستم را باز داشتم، پرسید: «ای عمرو تو را چه شد؟» گفت: پاسخ دادم: می خواهم شرط بگذارم، فرمود: «چه شرطی می گذاری؟» پاسخ دادم: شرط می گذارم که برایم بخشیده شود، گفت: «ای عمرو آیا نمیدانی که اسلام آنچه را که قبل از آن بوده نابود می سازد، و هجرت آنچه را که قبل از آن بوده از بین می برد و حج آنچه را که قبل از آن بوده نابود می نماید»، بعد از آن خود را در حالی دریافتم که در میان مردم هیچ کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم محبوب تر نبود، و کسی از وی در چشمم بزرگوارتر نبود، و اگر پرسیده می شدم، که وی را توصیف کنم، نمی توانستم، چون به خاطر احترام و بزرگ داشتش، من توان آن را نداشتم که به طرفش دقیق متوجه شوم، اگر بر آن حالت می مردم امیدوار بودم که از اهل جنت باشم، بعد از آن متولی چیزهایی شدیم که نمی دانم من در آن چهام یا حالم در آن چیست. وقتی من مردم نوحه کنندهای و آتشی مرا همراهی نکند، و وقتی مرا دفن نمودید، خاک را به آرامی بر من اندازید، و وقتی از قبرم فارغ شدید، نزد قبرم به اندازه ذبح شدن شتر و تقسیم شدن گوشت آن درنگ کنید، چون من به شما انس می گیرم تا بدانم که برای فرستادگان پروردگارم چه پاسخ بدهم^۱. مسلم (۱/۷۶) این را به سند ابن سعد به سیاق وی همانند آن روایت کرده است.

احمد این را از عبدالرحمن بن شماسه روایت نموده، که گفت: هنگامی که وفات عمرو بن عاص رضی الله عنه فرارسید، گریست، پسرش عبدالله به او گفت: چرا گریه می کنی؟ آیا از ترس مرگ؟ گفت: نخیر، به خدا سوگند، ولی از ترس آنچه بعد از مرگ است!! پسرش به وی گفت: تو بر خیر بودی، و صحبت رسول خدا و فتوحات شامش را به یادش آورد، عمرو گفت: بهتر را ترک نمودی: شهادت لا إله إلا الله، و آن را به اختصار ذکر نموده، و در آخر آن افزود: وقتی مردم گریه کننده ای بر من گریه نکند، و مدح کننده و آتشی دنبالم ننماید، و لنگم را بر من ببندید، چون من مخاصمه کننده هستم، و خاک را به نرمی بر من بپاشید، و پهلوی راستم به خاک از پهلوی چپم مستحق تر نیست و در

قبرم چوب و سنگ قرار ندهید^۱. این چنین در البدایه (۸/۲۶) آمده، و گفته: این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت نموده، و در آن زیادت‌هایی بر این سیاق، یعنی سیاق احمد، هست، و در روایتی آمده: وی بعد از این رویش را به سوی دیوار گردانید و می‌گفت: «اللهم امرتنا فعصینا، ونهیتنا فما انتهینا، ولا یسعنا الا عفوک». ترجمه: «بار خدایا، به ما امر کردی و عصیان نمودیم، ما را نهی نمودی ولی باز نایستادیم و جز عفت دیگر چیزی [گناهان] ما را در خود نمی‌گنجاند».

و در روایتی آمده است: وی دستش را بر موضع طوق آهنین در گردنش گذاشت و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللهم لاقوی فانتصر، ولا بریء فأعتذر، ولا مستنکر بل مستغفر، لاله الا انت». ترجمه: «بار خدایا قوی نیستم که نصرت یابم، پاک نیستم که معذرت بخواهم و انکار کننده هم نیستم، بلکه مغفرت طلب کننده‌ام، معبودی جز تو نیست». و این را تا آن وقت تکرار نمود که وفات کرد، رضی الله عنه. و ابن سعد (۴/۲۶۰) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده... و حدیث را در آنچه عمرو وصیت نموده است، ذکر کرده و در آخر آن آمده است: بعد از آن گفت: «اللهم انک امرتنا فرکبنا، ونهیتنا، فاضعنا، فلا بریء فاعتذر، ولا عزیز فانتصر، ولكن لا إله إلا الله». ترجمه: «بار خدایا، تو ما را امر نمودی و ما تابع هوا شدیم و ما را نهی نمودی و آن را ضایع کردیم، پاک نیستم که معذرت بخواهم، قوی نیستم که غالب شوم ولی معبودی جز الله نیست»، این را تا آن وقت می‌گفت که درگذشت.

آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ایمان به جنت و آتش گذشت

و در باب نصرت پاسخ انصار گذشت، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «به آنچه بر شما واجب بود وفا نمودید، اگر خواسته باشید که نفس‌هایتان به سهم و نصیب‌تان از خبیر خوش گردد، و میوه‌هایتان هم [برای تان] باشد، این کار را بکنید». ایشان گفتند: از تو بر ما شرط‌هایی بود، و از ما بر تو شرطی، و آن اینکه برای‌مان جنت باشد، و ما آنچه را از ما خواسته بودی انجام دادیم، که برای‌مان همان شرط‌مان باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همان‌ها برای شما باشد». این را بزار روایت نموده است.

و در باب جهاد قول عمیر بن حمام رضی الله عنه هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جنگ در روز بدر ترغیب نمود گذشت: بخ، بخ!! آیا در میان من و این که داخل جنت شوم همین باقی است که اینان مرا بکشند؟! می‌افزاید: بعد از آن خرماها را از دست خود انداخت، و شمشیر خود را گرفت، و با قوم جنگید تا این که کشته شد. و در روایت دیگری آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چه تو را به این قولت: بخ بخ وامی دارد؟» گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند و نمی‌دارد مرا مگر تمنای این که از اهل آن باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «پس تو از اهل آن هستی». [راوی] می‌گوید: بعد وی خرماهایی را از تیردان خود بیرون آورد، و به خوردن آنها شروع نمود، بعد از آن گفت: اگر تا خوردن این خرماهایم زنده بمانم، این زندگی طولانی است. می‌افزاید: وی خرماهایی را که همراهش بود انداخت، و بعد با ایشان جنگید تا اینکه کشته شد. این را احمد و غیر وی از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

و در بخش نیزه خوردن و جراحت برداشتن در جهاد در راه خدا قول انس بن نصر رضی الله عنه گذشت: شگفتا چه خوش است بوی جنت! من آن را از طرف احد احساس می‌کنم، پس با ایشان جنگید تا اینکه کشته شد. و قول سعد بن خيثمه رضی الله عنه در بخش رغبت و علاقمندی صحابه به مرگ و کشته شدن در راه خدا گذشت: اگر غیر از جنت می‌بود، حتماً با ایثارگری تو را در آن ترجیح می‌دادم، اما من در این جهتم خواهان شهادت هستم، البته هنگامی که پدرش به وی گفت: لابد یکی مان بماند. و قول سعد بن ربیع رضی الله عنه در روز احد گذشت: به او بگو: ای رسول خدا، من خود را در حالتی می‌یابم که بوی جنت را احساس می‌کنم، البته هنگامی که زید بن ثابت رضی الله عنه به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام می‌گوید، و به تو می‌فرماید: «به من خبر بده که خود را در چه حالت می‌بینی؟»، و قول حرام بن ملحان رضی الله عنه در روز بئر معونه گذشت: سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدم - یعنی به جنت -، و قول عمار رضی الله عنه در شجاعت عمار گذشت: ای هاشم، پیش برو، جنت زیر سایه‌های شمشیرهاست، و مرگ در نوک نیزه‌ها، و دروازه‌های جنت باز شده‌اند، و حور عین خود را زینت نموده‌اند، امروز با دوستان ملاقات می‌کنم، محمد و حزیش. بعد از آن او و هاشم حمله نمودند، و به قتل رسیدند. و قول وی همچنان در بخش شجاعتش گذشت: ای گروه مسلمین، آیا از جنت فرار می‌کنید؟! من عمار بن یاسر هستم، آیا از جنت فرار می‌کنید؟! من عمار بن یاسر هستم،

به طرف من بیایید. و قول ابن عمر رضی الله عنهما در اجتناب و انکار از قبول امارت گذشت: قبل از آن روز دیگر برای نفسم به دنیا صحبت نکرده بودم، رفتم که بگویم: در آن کسی طمع می‌کند، که تو را و پدرت را بر اسلام زد، تا اینکه در آن داخل‌تان نمود، آن گاه جنت و نعمت آن را به یاد آوردم، و از آن برگشتم و اعراض نمودم. البته هنگامی که معاویه رضی الله عنه در دومة الجندل گفت: چه کسی در این امر طمع می‌ورزد، و آن را آرزو می‌کند؟ و قول سعیدبن عامر رضی الله عنه وقتی که صدقه نمود، و گفتند: اهلت هم بر تو حق دارد، و خویشاوندانت نیز بر تو حق دارند. پاسخ داد: من نه بر آن‌ها استبداد می‌کنم، و نه هم خواهان رضای احدی از مردم در طلب حورالعین هستم، اگر حوری از حوره‌های جنت ظاهر شود، زمین از آن، چنانکه از آفتاب روشن می‌گردد، روشن خواهد شد. و در روایت دیگری آمده است که وی به همسرش گفت: آهسته باش، من یارانی داشتم، که اندکی قبل از من جدا شده‌اند^۱ و من دوست ندارم که از آنان دور شوم، اگر چه دنیا و آنچه در آن است مال من باشد، و اگر حوری، از حوران بهشتی از آسمان ظاهر شود اهل زمین را روشن خواهد نمود، و روشنایی رویش بر آفتاب و مهتاب چیره خواهد شد، و روسری که می‌پوشد، از دنیا و آنچه در آن است بهتر است، بنابراین نزد من مناسب‌تر آنست، که تو را به خاطر آنها بگذارم، نه اینکه آنها را به خاطر تو بگذارم، [راوی] می‌گوید: آن گاه همسرش نرم شد و راضی گردید. و گفتار زنی از انصار در بخش صبر بر همه امراض گذشت، نه، به خدا سوگند، ای پیامبر خدا، بلکه صبر می‌کنم - سه مرتبه -، به خدا سوگند، برای جنت وی عوضی نمی‌گردانم! البته هنگامی که رسول خدا گفت: «کدام یک از این دو را دوست داری: اینکه برایت دعا کنم و آن - یعنی تب - از تو دور گردد، یا این که صبر کنی و جنت برایت واجب گردد؟». و گفتار ابودرداء رضی الله عنه: جنت را اشتها دارم، البته وقتی که مریض شد، و یارانش به او گفتند: چه اشتها داری؟ و گفتار ام حارثه رضی الله عنها در بخش صبر بر مرگ اولاد، البته هنگامی که فرزندش در روز بدر به قتل رسید: ای رسول خدا، مرا از حارثه خبر بده، اگر در جنت باشد صبر می‌کنم، وگرنه، خدا خواهد دید که چه کار می‌کنم - یعنی نوحه و فریاد می‌کشم، و نوحه و فریاد تا هنوز حرام نشده بود -، و در روایت دیگری آمده، که گفت: ای پیامبر خدا، اگر در جنت باشد، نه گریه می‌کنم، و نه اندوهگین می‌شوم، و اگر در

۱- هدف وی آن یاران پیامبر صلی الله علیه و آله است که قبل از وی در گذشتند.

آتش باشد، تا در دنیا زنده هستیم، گریه می‌کنم، گفت: «ای ام حارثه آن در یک جنت نیست، بلکه جنت در جنت هاست، و حارث در فردوس اعلی است». آن گاه او در حالی برگشت که می‌خندید و می‌گفت: به به، ای حارث!!^۱.

گریه عایشه رضی الله عنها در وقت یاد آوردن آتش و گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او

حاکم (۴/۵۷۸) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: آتش را یاد آوردم و گریستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای عایشه تو را چه شده است؟» پاسخ دادم: آتش را یاد آوردم و گریستم، آیا شما روز قیامت خانواده‌تان را به یاد می‌آورید؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در سه جا هیچکس کسی را به یاد نمی‌آورد: [در وقت ترازو] تا اینکه بداند آیا ترازویش سبک می‌شود یا سنگین. و نزد کتاب‌ها، تا این که گفته شود: بیایید کتاب را بخوانید، و تا آنکه بداند کتابش در کجا قرار می‌گیرد، آیا در دست راستش قرار می‌گیرد یا در دست چپش یا از پشت سرش به او داده می‌شود. و نزد [پل] صراط - وقتی که بالای جهنم گذارده شود، و در دو طرفش تیغ‌های زیاد و خارهای زیاد می‌باشد، که توسط آن، خداوند کسی را که از خلقش بخواهد نگه می‌دارد - تا بداند که نجات می‌یابد یا خیر»^۲. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح است، و اسناد آن به شرط بخاری و مسلم می‌باشد، اگر در آن ارسالی در میان حسن و عایشه نمی‌بود، این چنین ذهبی گفته است.

مردن شیخ بزرگی و جوانی در وقت ذکر جهنم

ابن ابی حاتم از عبدالعزیز ابن ابی رواد روایت نموده، که گفت: به من خبر رسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت نمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوتُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

[التحریم: ۶].

ترجمه: «ای مؤمنان خود را و اهل خویش را از آتشی که خاشاک آن مردمان و سنگ‌هاست نگه دارید».

و نزدش بعضی اصحابش که در آن میان شیخی هم بود، حاضر بودند، شیخ گفت: ای رسول خدا، سنگ جهنم چون سنگ دنیاست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «سوگند به ذاتی

۱- صحیح. قبلا گذشت.

۲- ضعیف. حاکم (۴/۵۷۸) نگا: ضعیف الجامع (۱۲۴۵).

که جانم در دست اوست، سنگی از سنگ‌های جهنم از همه کوه‌های دنیا بزرگتر است»، می‌گوید: شیخ بیهوش افتاد، آن گاه پیامبر ﷺ دست خود را به سینه وی گذاشت و متوجه شد که وی زنده است، و صدایش نموده گفت: «ای شیخ بگو: لا إله إلا الله»، و او آن را گفت و پیامبر ﷺ به جنت بشارتش داد، می‌گوید: اصحابش گفتند: ای رسول خدا، آیا از میان ما [وی داخل جنت می‌شود]؟ گفت: «آری، خداوند تعالی می‌گوید:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ [ابراهیم: ۱۴].

ترجمه: «این برای کسی است که از ایستادن به حضور من بترسد، و از وعده عذاب بیم داشته باشد».

این حدیث مرسل غریب است^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۹۱) آمده است. حاکم به معنای این را به اختصار از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما، چنانکه در خوف گذشت، روایت نموده، و آن را صحیح دانسته، و در روایت وی آمده: سپس جوانی بیهوش افتاد، به عوض شیخ، و در بخش خوف قصه جوانی از انصار گذشت، که: وی را ترس خداوند فرا گرفت، و در وقت یاد نمودن آتش گریه می‌نمود، حتی که این مسئله او را در خانه حبس نمود، و پیامبر ﷺ نزدش آمد، هنگامی که جوان به سویش نگاه نمود، برخاست و او را در آغوش کشید، و در حال جان داد و افتاد، سپس پیامبر ﷺ فرمود: «رفیق‌تان را آماده کنید، چون ترس از آتش جگرش را پاره نمود». این را حاکم روایت نموده، و روایتش را از طریق سهل و ابن ابی الدنیا و غیر وی از حدیقه رضی الله عنه صحیح دانسته.

آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ترس از آتش گذشت

و قصه پهلو خوردن شدادبن اوس بر بسترش گذشت و این قولش که: بار خدایا، آتش خواب را از من ربوده است، و به همین خاطر بلند می‌شد و تا صبح نماز می‌خواند. و بعضی قصه‌های این باب در گریه اصحاب پیامبر ﷺ گذشت. و در بخش روز مؤته گریه عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گذشت، و این قولش که: به خدا سوگند، نه در من حب دنیاست و نه هم شیفتگی به شما، ولی من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آیه‌ای از کتاب خدا را می‌خواند، که آتش را در آن یاد می‌نمود:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۱۷۱].

ترجمه: «و همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان».

و من نمی دانم که بازگشتم بعد از ورود چگونه خواهد بود؟!

یقین و باور به آنچه خداوند تبارک و تعالی وعده نموده است

یقین ابوبکر رضی الله عنه به آنچه خداوند درباره جنگ روم و فارس وعده نموده بود

ترمذی از نیاربین مکرم اسلمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿الْمَ ۱ غَلِبَتِ الرُّومُ ۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَعْلَبُونَ ۳﴾ فِي

بِضْعِ سِنِينَ﴾ [الروم: ۱-۴].

ترجمه: «الم. رومیان مغلوب شدند. (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنها بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد. در چند سال».

روزی که این آیه نازل شد، فارس بر روم غالب بود، و مسلمانان غلبه روم را بر آنان دوست می داشتند چون آنان و اینان اهل کتاب بودند، و قول خداوند تعالی هم درین باره است:

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۴﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ۵ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

﴿۵﴾ [الروم: ۴-۵].

ترجمه: «و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد، به سبب یاری و نصرت الله، او هر که را بخواهد نصرت می دهد، و او عزیز و حکیم است».

و قریش غلبه فارس را دوست می داشت، چون آنان و اینان اهل کتاب نبودند، و به زنده شدن بعد از مرگ ایمان نداشتند، هنگامی که خداوند این آیه را نازل فرمود:

ابوبکر رضی الله عنه بیرون رفت و فریاد می کشید: ﴿الْمَ ۱ غَلِبَتِ الرُّومُ ۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ

مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَعْلَبُونَ ۳﴾ فِي بِضْعِ سِنِينَ﴾، آن گاه تعدادی از قریش به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: این در میان ما و شما باشد، صاحبان گمان نموده، که روم بر فارس در مدت چند سالی غلبه خواهد نمود، آیا بر آن با تو شرط نبندیم؟ پاسخ داد: بلی - و این مسئله قبل از تحریم شرط بود -، پس ابوبکر رضی الله عنه و مشرکین شرط بستند و به شرط

موافقت نمودند. مشرکین به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: این چند سال را که از سه الی نه سال را در بر می‌گیرد، حد وسطش را در میان ما و خودت تعیین و مشخص ساز، تا در همان وقت شرطمان به سر رسد، می‌گویند: بنابراین در میان‌شان شش سال را تعیین کردند، می‌افزاید: آن شش سال، قبل از این که رومی‌ها غلبه حاصل نمایند، گذشت، و مشرکین شرط ابوبکر را گرفتند. هنگامی که سال هفتم داخل شد، رومی‌ها بر اهل فارس غالب گردیدند. می‌گوید: بنابراین مسلمانان بر این عمل ابوبکر رضی الله عنه که شش سال را تعیین نموده بود، خرده گرفتند، می‌گوید: چون خداوند تعالی می‌گوید: ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ﴾ می‌افزاید: و در آن هنگام تعداد زیادی مسلمان شدند^۱. این چنین این را ترمذی ذکر نموده، و بعد از آن گفته: این حدیث حسن صحیح است، و آن را جز به روایت از عبدالرحمن بن ابی زناد نمی‌شناسیم. و نزد ابوحاتم از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که نازل شد: ﴿آلَمْ غَلَبَتِ الرُّومُ﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ^۲. مشرکین به ابوبکر گفتند: آیا نمی‌بینی که صاحبت چه می‌گوید، گمان می‌کند که رومی‌ها بر فارس غلبه می‌کنند!! پاسخ داد: صاحبم راست گفته است، گفتند: آیا می‌خواهی که با تو شرط بندی کنیم؟ آن گاه در میان خود و آنان مدتی را تعیین نمود، آن مدت قبل از اینکه روم بر فارس غلبه کند، سپری شد، و این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، و غمگینش کرد و بدش آمد و به ابوبکر گفت: «چه تو را به این فرا خواند؟» گفت: تصدیق خدا و پیامبرش، فرمود: «نزد آنان برو، و شرط را با آنان بزرگتر ساز، و آن را برای چندین سال بگردان»، آن گاه ابوبکر نزدشان آمد و گفت آیا می‌خواهید که برگردید؟ چون برگشت نیکوست، گفتند: آری، و هنوز آن سال‌ها سپری نشده بود که روم بر فارس غلبه نمود، و اسب‌هایشان را در مدائن بستند، و رومی‌ها بنا کردند، و ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و او فرمود: «این حرام است»، و افزود: «آن را صدقه نما»^۲. این را امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ابی حاتم و ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنه به معنای آن به اختصار روایت نموده‌اند، و ترمذی آن را حسن دانسته، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۴۲۳) آمده است.

۱- حسن. ترمذی (۳۱۹۴) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۲- صحیح. ترمذی (۳۱۳۹) احمد (۱/ ۲۷۱).

یقین کعب بن عدی به وعده خداوند در نصرت و غلبه دینش

بغوی از کعب بن عدی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به همراه هیأتی از اهل حیره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، وی اسلام را بر ما عرضه نمود و اسلام آوردیم، و بعد از آن به حیره برگشتیم، و جز اندکی درنگ نکرده بودیم که خبر وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما رسید، آن گاه یارانم در شک افتادند و گفتند: اگر نبی می بود نمی مرد، گفتیم: انبیای قبل از وی هم مرده اند. و بر اسلام ثابت ماندم، بعد از آن به سوی مدینه حرکت کردم، آن گاه نزد راهبی رفتم که کاری را بدون وی انجام نمی دادم گفتیم: مرا از امری خبر بده که اراده نموده ام، و چیزی از آن در سینه ام بارور شده است، گفت: سمت را در چیزی از اشیاء بیاور، آن گاه کعب را برایش آوردم، گفت: آن را در این موی اندازه - مویی که بیرون نموده بود -، کعب را در آن انداختم، ناگهان صفت پیامبر صلی الله علیه و آله را چنانکه دیده بودم، مشاهده نمودم و مرگش هم در همان وقتی بود که در آن وقت در گذشته بود، آنگاه بینایی و بصیرتم در ایمانم قوی گردید و نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدم، و آن را به او خبر دادم و نزدش اقامت گزیدم، مرا نزد مقوقس فرستاد و برگشتم، بعد از آن عمر رضی الله عنه نیز مرا فرستاد و نامه وی را بعد از واقعه یرموک که از آن اطلاعی هم نداشتم برای مقوقس آوردم، وی گفت: خبر شدی که رومی ها عربها را کشتند و شکستشان دادند؟ گفتیم: نخیر، گفت: چرا؟ گفتیم: چون خداوند نبی اش را وعده نموده که وی را بر همه ادیان غالب گرداند، و خداوند در وعده اش خلاف ورزی نمی کند، گفت: عربها به خدا سوگند چون کشتن عاد رومی ها را به قتل رسانیده اند!! و نبی تان راست گفته است، بعد از آن در مورد بزرگان اصحاب از من سؤال کرد و برای آنان هدیه فرستاد، به او گفتیم: عباس رضی الله عنه عمویش است و زنده است، به وی هم هدیه بده، کعب می گوید: من شریک عمر بن خطاب رضی الله عنه بودم، هنگامی که دیوان را نوشت، برایم در بنی عدی بن کعب حقوق مقرر نمود. بغوی می گوید: برای کعب بن عدی غیر این حدیث را نمی دانم، این چنین این را ابن قانع از بغوی روایت کرده، ولی به این قول وی اکتفا نموده است: انبیای قبل از وی هم مرده اند، و ابن شاهین و ابونعیم و ابن سکن آن را به طولش روایت نموده اند، و ابن یونس این را از وجه دیگری در تاریخ مصر از کعب به طول آن، چنان که در الاصابه (۳/۲۹۸) آمده، روایت کرده است.

اقوال ابوبکر، عمر و سعد رضی الله عنهم درباره یقین به آنچه خداوند در نصرت مومنین وعده نموده است

و قول ابوبکر رضی الله عنه در قتال اهل ارتداد گذشت: به خدا سوگند، من تا آن وقت به امر خداوند قیام می‌کنم، و در راه خدا جهاد می‌نمایم، که خداوند (وعده‌اش را) برای ما کامل نماید، و عهدش را برای ما به سر رساند، و کسی که از ما کشته می‌شود، شهید است و در جنت می‌باشد، و کسی که از ما باقی می‌ماند، خلیفه خدا در زمینش و وارث بندگانش می‌باشد خداوند حق را تمام نموده است، و خداوند تعالی - که در قولش خلافی نیست - گفته است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵].

ترجمه: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید».

و قول عمر رضی الله عنه در تحریک نمودنش به جهاد گذشت: مهاجرینی که وارد میدان می‌شدند، اکنون در این وعده خدا کجایند؟ سوی زمینی که خداوند در کتاب به شما وعده داده است که آن را برای‌تان به میراث دهد، حرکت کنید، چون وی گفته است:

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [الفتح: ۲۵].

ترجمه: «تا آن را بر هر دین غالب کند».

و خداوند پیروز گرداننده دینش، و عزت دهنده ناصر خود است، و اهل خود را بر میراث‌های امت‌ها مستولی می‌گرداند، بندگان صالح خدا کجایند؟ و قول سعد رضی الله عنه در ترغیبش به جهاد گذشت: خداوند حق است، و برای وی شریکی در پادشاهی نیست، و نه هم در قول وی خلافی وجود دارد، خداوند که شناس بزرگ و با عظمت است گفته:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

﴿[الانبياء: ۱۰۵].﴾

ترجمه: «و در زبور بعد از پند (تورات) نوشته‌ایم، که زمین را بندگان نیک من مالک می‌شوند».

این میراث شما و وعده پروردگارتان است، که آن را مدت سه سال است در خدمت شما قرار داده است، و شما تا امروز از آن طعام به دست می‌آورید، و از آن می‌خورید، و اهل آن را به قتل می‌رسانید، و از ایشان مالیات می‌گیرید، و غلام و کنیزشان می‌سازید، البته به خاطر آنچه اصحاب روزگار شما، از ایشان به دست آوردند^۱، و اکنون این گروه و لشکر از طرف ایشان به سوی شما آمده است، شما شناخته شده‌های عرب و اعیان آن‌ها و بهتر هر قبیله و عزت کسانی هستید که در عقب شما قرار دارند، پس اگر از دنیا دل برکنید و به آخرت روی آورده و رغبت نمایید، خداوند برای‌تان دنیا و آخرت را جمع می‌نماید. به اختصار.

یقین به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است

تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خزیمه بن ثابت در خصومتش با بادیه نشینی

ابن سعد (۴/۳۷۸) از عماره بن خزیمه بن ثابت از عمویش که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، بود روایت نموده است که پیامبر از مردی بادیه نشین اسبی را خرید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امرش نمود که در عقبش بیاید تا پولش را بدهد. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله تند رفت و اعرابی آهسته قدم می‌زد، آن گاه مردانی با اعرابی روبرو شدند و اسب را قیمت نمودند، و نمی‌دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسب را خریده است، تا این که یکی از آنان بر قیمتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسب را خریده بود افزود، هنگامی که اعرابی افزودن وی را شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله را صدا زد و گفت: اگر این اسب را می‌خری خوب، در غیر این صورت فروختمش، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که قول اعرابی را شنید ایستاد، تا اینکه اعرابی نزدش آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا آن را از تو نخریده‌ام؟» اعرابی پاسخ داد: نه، به خدا سوگند، آن را به تو نفروخته‌ام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «بلکه، آن را از تو خریده‌ام»، و مردم به اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و اعرابی جمع می‌شدند و آن دو گفتگو می‌کردند، اعرابی می‌گفت: شاهی بی‌اور شهادت بدهد که آن را به تو فروخته‌ام، آن گاه کسی که از مسلمانان آمده بود به اعرابی گفت: وای بر تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله جز حق نمی‌گوید!! تا

۱- هدف روزهای قبل از جنگ قادسیه است که در آن بخش‌های وسیعی از عراق به دست خالد بن

این که خزیمه بن ثابت رضی الله عنه آمد، و گفتگوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پاسخ اعرابی را شنید، و اعرابی می‌گفت: شاهی بی‌اور شهادت بدهد که من آن را به تو فروخته‌ام، آن گاه خزیمه گفت: من شهادت می‌دهم که تو آن را به وی فروخته‌ای، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی خزیمه بن ثابت روی گردانید و گفت: «به چه شهادت می‌دهی؟» گفت: به تصدیق تو ای رسول خدا!!! آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت خزیمه را شهادت دو مرد گردانید.^۱

ابوداود (۵۰۸) این را از عماره بن خزیمه از عمویش مانند آن روایت نموده است. و نزد ابن سعد (۴/۳۷۹) هم چنین از محمد بن عماره بن خزیمه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای خزیمه به چه شهادت می‌دهی، در حالی که با ما نبود؟» گفت: ای رسول خدا، من تو را در خیر آسمان تصدیق می‌کنم، و به آنچه می‌گویی تصدیق نکنم؟! آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت وی را شهادت دو مرد گردانید. و در روایت دیگری نزد وی آمده که گفت: می‌دانم که تو جز حق نمی‌گویی، ما تو را بر بهتر از آن امین دانسته‌ایم، بر دین ما، بنابر این شهادت وی را اجازه داد و مجاز دانست.

تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی ابوبکر رضی الله عنه در قصه اسراء

بیهقی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد اقصی برده شد، وقتی صبح نمود از آن برای مردم حکایت نمود. در این موضوع گروهی از کسانی که به او ایمان آورده بودند، و تصدیقش نموده بودند مرتد شدند، و با آن خبر به سرعت نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و گفتند: آیا از رفیقت خبر داری، او می‌پندارد که امشب به بیت المقدس برده شده است؟ گفت: آیا او این را گفته است؟ گفتند: آری، گفت: اگر آن را گفته باشد راست گفته است. گفتند: تو او را تصدیق می‌کنی که امشب به بیت المقدس رفته، و قبل از صبح آمده است؟ گفت: آری، من او را در چیزی که از آن دورتر است تصدیق می‌کنم، او را در خبر آسمان و صبحگاه و شامگاه تصدیق می‌نمایم، و به این اساس ابوبکر رضی الله عنه "صدیق" نامیده شد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۱) آمده است. ابونعیم این را از عایشه رضی الله عنها همانند آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: تعدادی از کسانی که به وی ایمان آورده بودند مرتد شدند، و تعدادی

۱- صحیح. ابوداود (۳۶۰۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

تصدیق نمودند و در فتنه و آزمایش قرار گرفتند. ابونعیم می‌گوید: در این محمدبن کثیر المصیصی آمده، و احمد او را خیلی ضعیف دانسته، و ابن معین گفته: راستگوست، و نسائی و غیر وی گفته‌اند: قوی نیست، چنانکه در المنتخب (۴/۳۵۳) آمده است. و ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه قصه شب اسراء را به طول آن ذکر نموده، و در آن آمده: هنگامی که مشرکین قول وی را شنیدند، نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده گفتند: آیا از صاحب خبر داری، خبر می‌دهد که وی در همین شبش مسیر یک ماه را طی نموده و در همین شبش برگشته است؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: ... و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۳/۷) آمده است.

تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی عمر رضی الله عنه درباره خبر وی در مورد هلاک امت‌ها

حافظ ابویعلی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یکی از سال‌هایی که عمر رضی الله عنه عهده دار امر مسلمانان بود ملخ کم شد، درباره‌اش پرسید ولی به او خبری داده نشد، بنابراین اندوهگین شد و سواری به فلان مکان فرستاد، دیگری را به شام روانه ساخت و یک تن دیگر را به عراق اعزام داشت، و می‌پرسید که آیا از ملخ چیزی دیده شده یا خیر؟ می‌گوید: قاصدی که به سوی یمن فرستاده شده بود آمد و یک قبضه ملخ را با خود آورده در پیش روی وی انداخت، هنگامی که آن را دید سه بار تکبیر گفت، بعد از آن فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «خداوند عز و جل هزار امت آفریده است، ششصد آن در دریا و چهار صد در خشکی است، نخستین چیزی که از این امت‌ها هلاک می‌شود ملخ است، و وقتی که هلاک شد، بقیه آن، چون گردن بندی که رشته‌اش قطع شود، وی را دنبال می‌کنند»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۱۳۱) آمده است.

یقین علی رضی الله عنه در مورد خبر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کشته شدنش

ابن احمد در زوائد خود، ابن ابی شیبه، بزار، حارث، ابونعیم، بیهقی در الدلائل و ابن عساکر از فضاله بن ابی فضاله انصاری روایت نموده‌اند که گفت: همراه پدرم جهت عیادت علی بن ابی طالب رضی الله عنه به سوی یمن رفتم، وی در آنجا مریض بود و مریضی‌اش

۱- موضوع (دروغین). ابویعلی (۲۳۹۹). در آن محمد بن کیسان است کذاب است. نگا: المجروحین

سنگین شده بود. پدرم به او گفت: چه تو را در این منزل مقیم می‌سازد؟ اگر بمیری جز اعراب جهینه به سراغت نمی‌آیند؟! کوچ کن تا به مدینه بیایی، اگر اجلت فرارسید یارانت به سراغت بیایند و بر تو نماز گزارند - و ابوفضاله رضی الله عنه از اصحاب بدر بود - علی رضی الله عنه پاسخ داد: من از این مریضی‌ام نمی‌میرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من قول داده است که تا امیر مقرر نشوم نمی‌میرم، و بعد از آن این - یعنی ریشش - از خون این - یعنی سرش - رنگین می‌شود^۱. این چنین در منتخب الکنز (۵/۵۹) آمده، و گفته: رجال آن ثقه‌اند. حمیدی، بزار، ابویعلی، ابن حبان، حاکم و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند، که گفت: عبدالله بن سلام رضی الله عنه در حالی نزد آمد که پام را در رکاب^۲ داخل نموده بودم، به من گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ پاسخ دادم: عراق، گفت: اگر تو آنجا بروی لبه شمشیر به تو خواهد رسید. علی گفت: سوگند به خدا، از پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این شنیدم که آن را می‌گفت^۳. این چنین در المنتخب (۵/۵۹) آمده است.

ابن عدی و ابن عساکر از معاویه بن جریر حضرمی روایت نموده‌اند که گفت: علی رضی الله عنه از اسب سواران دیدن نمود، در این هنگام ابن ملجم از مقابلش عبور نمود. علی رضی الله عنه او را از اسمش - یا گفت از نسبش - پرسید، و او خود را به غیر پدرش نسبت داد. علی رضی الله عنه به او گفت: دروغ گفتی، تا این که خود را به پدرش نسبت داد. آن گاه گفت: راست گفتمی، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که قاتلم شبیه یهود و یهودیست برو. این چنین در المنتخب (۵/۶۲) آمده است. و نزد عبدالرزاق، ابن سعد، و کعب در الغرر از عبیده روایت است که گفت: علی رضی الله عنه وقتی ابن ملجم را دید می‌گفت:

ارید حباء^۴ و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد

این چنین در المنتخب (۵/۶۱) آمده، و نزد ابن سعد و ابونعیم از ابوالطفیل روایت است که گفت: نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه بودم که عبدالرحمن بن ملجم نزدش آمد، بعد از آن معاش وی را برایش امر نمود و گفت: بدبخت و شقی قبیله را چه منع

۱- صحیح. عبدالله بن احمد (۱۰۲/۱).

۲- هدف رکاب چرمی شتر است. م.

۳- صحیح. ابویعلی (۴۹۱) حاکم (۱۵۱/۳) حمیدی (۵۸) ابن حبان (۲۲۱۰) نگا: المجمع (۱۳۸/۹).

۴- محفوظ و درست «حیاته» است.

می‌سازد از این که این را از بالای خون آلود و سرخ رنگ سازد، این را از این سرخ رنگ می‌کند - و به سوی ریشش اشاره نمود - بعد از آن گفت:

اشدد حیازیمک للموت فان الموت آتیکا
ولا تجزع من القتل اذا حل بوادیکا
این چنین در المنتخب (۵/۵۹) آمده است.

یقین عمار رضی الله عنه در مورد خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره کشته شدنش

ابن عساکر از ام عمار - که عمار را بزرگ کرده است - رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عمار رضی الله عنه مریض شد، و گفت: من در این مریضی ام نمی‌میرم، دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرموده است که: من میان دو گروه مؤمن به قتل می‌رسم. این چنین در المنتخب (۵/۲۴۷) آمده است. و در بخش علاقمندی و رغبت اصحاب در کشته شدن در راه خدا قول عمار رضی الله عنه گذشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم عهد و پیمان گذاشته است که آخرین توشه ات از دنیا شیر آب دار است. و آمدنش در روز صفین نزد علی رضی الله عنه وقتی که می‌جنگید و کشته نمی‌شد، و این قولش نیز گذشت که: ای امیرالمؤمنین روز فلان و فلان امروز است - این را سه بار گفت -، بعد از آن شیری برایش آورده شد و او نوشیدش، بعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: این آخرین نوشیدنی است که آن را از دنیا می‌نوشم، بعد برخاست و جنگید تا اینکه کشته شد. و ابویعلی و ابن عساکر از خالد بن ولید رضی الله عنه و او از دختر هشام بن ولید بن مغیره - که پرستاری عمار را می‌نمود - روایت نموده‌اند که گفت: معاویه رضی الله عنه جهت عیادت عمار رضی الله عنه آمد، و هنگامی که از نزد وی بیرون رفت گفت: بار خدایا، مرگش را به دست ما مگردان، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که می‌گفت: «عمار را گروه باغی به قتل می‌رساند»^۱. این چنین در منتخب الکنز (۵/۲۴۷) آمده است.

یقین ابوذر رضی الله عنه در مورد خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او درباره وفاتش

ابن سعد (۴/۲۳۳) از ابراهیم بن اشتر از پدرش روایت نموده که: هنگامی مرگ ابوذر رضی الله عنه فرارسید، همسرش گریست، ابوذر به او گفت: چه تو را می‌گریاند؟ پاسخ داد:

۱- صحیح. ابویعلی (۷۱۷۵) (۷۳۴۶) که دارای چند طریق است.

به سببی گریه می‌کنم، که توانایی تدفین تو را ندارم، و جامه‌ای هم ندارم که تو را بپوشاند، گفت: گریه مکن، چون من از پیامبر خدا ﷺ - که برای جماعتی که من هم در میان‌شان بودم صحبت می‌نمود - شنیدم که می‌گفت: «مردی از شما در بیابانی از زمین می‌میرد و گروهی از مسلمانان در جنازه‌اش حاضر می‌شوند». و هر یک از افراد آن جماعت در قریه‌ای در میان گروهی از مسلمانان مرده است، و من کسی هستم که در بیابان می‌میرم، و به خدا سوگند نه دروغ گفته‌ام و نه هم به من دروغ گفته شده است، راه را ببین، همسرش گفت: این چگونه ممکن است، آمدن حاجیان قطع شده، و راه‌ها بند شده‌اند؟! به این اساس وی به‌سوی تپه‌ای دوید و بالای آن ایستاد و به اطراف نگریست، و باز بر می‌گشت و او را پرستاری می‌نمود، و باز به‌سوی تپه بر می‌گشت، در حالی که وی در این حالت قرار داشت ناگهان افرادی را دید که بر سواری‌هایشان نمودار شدند، و گویی که آنان کرکس‌هایی بر اقامت گاه‌هایشان بودند، آن گاه جامه‌اش را دور سرش گردانید، و آنان به‌سوی وی آمدند و نزدش ایستادند و گفتند: تو را چه شده و چه می‌خواهی؟ گفت: شخصی از مسلمانان می‌میرد وی را کفن نمایید؟ گفتند: وی کیست؟ پاسخ داد: ابوذر، آن گاه پدران و مادران‌شان را فدای وی نمودند، و با زدن سواری‌های خویش به طرف وی شتاب نمودند و نزدش آمدند. گفت: مژده بادا برای تان، و حدیثی را که پیامبر خدا ﷺ گفته بود برای‌شان بیان نمود. بعد از آن گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «در میان هر والدین مسلمان اگر دو پسر یا سه پسر بمیرد و آنان بر موت وی به نیت پاداش، شکیبایی و صبر پیشه کنند، آتش را نمی‌بینند»، شما می‌شنوید، اگر جامه‌ای می‌داشتم، که برای کفنم کفایت می‌کرد، جز در همان جامه خودم کفن نمی‌شدم. یا اگر همسرم جامه‌ای می‌داشت که مرا می‌پوشانید، جز در جامه‌اش کفن نمی‌شدم. شما را به خدا و اسلام سوگند می‌دهم، که مرا کسی از شما که امیر، نماینده، سردار، یا نامه‌رسان بوده کفن نکند، و همه قوم، جز جوانی از انصار، چیزی از آن اعمال را عهده دار شده بودند، آن گاه جوان گفت: من تو را کفن می‌کنم، من عهده دار چیزی از آنچه ذکر نمودی نشده‌ام، تو را در این چادرم که بر دوشم است و در دو جامه‌ای که در کیسه‌ام است، و مادرم آن را از نخ‌هایش برایم بافته کفن می‌نمایم، گفت: تو کفنم کن. می‌گوید: آن گاه انصاری او را با کسانی که نزدش حاضر شده بودند، کفن نمود. در جمله آنان حجر بن ادبر، مالک اشتر

با تعدادی که همه‌شان از اهل یمن بودند حضور داشتند^۱. این را ابونعیم از ام ذر همانند آن، چنانکه در المنتخب (۵/۱۵۷) آمده، روایت نموده است.

و نزد ابن سعد (۴/۲۳۴) هم چنین از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که عثمان رضی الله عنه ابوذر رضی الله عنه را به ربه تبعید نمود، و مرگش در همانجا به سراغش آمد، هیچکس جز همسر و غلامش همراهش نبود. وی آنان را توصیه نمود که: مرا غسل بدهید، کفنم کنید و در وسط راه بگذارید، نخستین قافله‌ای که از کنار شما عبور می‌کند به آنان بگویید: این ابوذر صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما را در دفن وی کمک و یاری نمایید. پس هنگامی که مرد توصیه‌هایش را عملی نمودند، و بعد از آن در وسط راه جسد او را گذاشتند. در این هنگام عبدالله بن مسعود با گروهی از اهل عراق جهت ادای عمره تشریف آورد، و ناگهان به جنازه‌ای بر روی راه برخوردند که نزدیک بود شترها لگدمالشان نمایند، آن گاه غلام به سویی برخاست و گفت: این ابوذر صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما را در دفنش یاری و کمک نمایید. آن گاه عبدالله آوازش را بلند کرد و در حالی که گریه می‌نمود می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله راست فرمود: «به تنهایی راه می‌روی، به تنهایی می‌میری و به تنهایی برانگیخته می‌شوی» آن گاه او و یارانش پایین آمدند و دفنش کردند. بعد از آن عبدالله بن مسعود حدیثش را برای آنان با آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش در راه تبوک گفته بود بیان داشت.

یقین خیرم‌بن‌اوس در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شیما دختر بقیله گفته بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۶) از حمیدبن منهب روایت نموده است، که جدم خیرم بن اوس رضی الله عنه گفت: به‌سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت نمودم، و هنگام بازگشتش از تبوک نزدش رسیدم و اسلام آوردم. از وی شنیدم که می‌گفت: «حیره سفید برایم بلند کرده شد، و شیما دختر بقیله از دی بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و در چادر سیاه خود را پوشانیده بود»^۲. گفتم: ای رسول خدا، اگر وارد حیره شدیم، و او را چنانکه وصف نمودی یافتیم وی از من باشد؟ فرمود: «وی از تو باشد». می‌گوید: بعد از آن حادثه ارتداد پیش آمد، و کسی از طی مرتد نشد، و با خالدبن ولید رضی الله عنه به‌سوی حیره

۱- صحیح. احمد (۲۱۵۲۳) ابن سعد (۴/۲۳۲) ابن عساکر (۲۸/۳۱۵/۳۱۶) بزار (۲۷۱۶).

۲- سندش ضعیف است. ابن سعد (۴/۲۳۴) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (۲۸/۲۸۶/۲۸۷) و ابن حجر آن را در الاصابه (۱۱/۱۲۲) و ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۳/۳۹۸-۳۹۹) ذکر کرده‌اند.

حرکت نمودیم. هنگامی که به آن وارد شدیم، با نخستین کسی که برخوردیم شیما دختر بقیله بود، که بر قاطر خاکستری رنگ در حالی که با چادر سیاهی خود را پوشانیده بود، عیناً طوری که رسول خدا ﷺ گفته بود، سوار بود. من به وی چنگ انداختم و گفتم: این را پیامبر خدا ﷺ برایم وصف نموده است، خالد از من شاهد خواست، و من آن را حاضر نمودم، و شاهدان محمد بن مسلمه و محمد بن بشیر رضی الله عنهما از انصار بودند، بنابراین خالد وی را به من تسلیم نمود، و برادرش عبدالملک بن بقیله نزدش پایین آمد و می‌خواست صلح نماید، و گفت: او را به من بفروش، گفتم: وی را به خدا سوگند، از هزار کم نمی‌کنم، آن گاه به من هزار درهم داد، و او را به وی تسلیم نمودم، به من گفتند: اگر صد هزار هم می‌گفتی به تو می‌داد، گفتم: تصور نمی‌کردم که عددی زیاده‌تر از هزار باشد^۱. طبرانی این را از حمید به طول آن، چنان که در الاصابه (۱/۲۲۴) آمده، روایت نموده، بخاری هم این را از حمید به اختصار روایت نموده، و ابن مندیه آن را به طولش روایت نموده، و گفته: جز به این اسناد شناخته نمی‌شود، زکریا بن یحیی این را به تنهایی از زحر) بن حصن (روایت کرده، این چنین در الاصابه (۳/۳۷۱) آمده است.

یقین مغیره بن شعبه در مورد آنچه پیامبر ﷺ از نصرت و کامیابی برای اصحابش خبر داده بود

ابونعیم در الدلائل (ص ۱۹۸) از جبیر بن حیه روایت نموده، که گفت: بندار فان، کافر عجمی [کسی را] فرستاد که: ای گروه عرب یک تن از خویشان را نزد من بفرستید تا با او سخن بگوییم، مردم مغیره بن شعبه رضی الله عنه را انتخاب نمودند - جبیر می‌گوید: طوری که من می‌دیدمش وی موهای دراز داشت و یک چشم بود - بعد نزدش رفت و هنگامی که برگشت، از وی پرسیدیم که به او چه گفت؟ به ما گفت: حمد و ثنای خداوند را به جای آوردم و گفتم: ما از همه مردم منزل دورتر داشتیم، از همه مردم گرسنه‌تر بودیم، از همه مردم زیاده‌تر بدبخت بودیم و از همه مردم از هر خیر دورتر بودیم، تا این که خداوند به سوی ما پیامبری را فرستاد، و او نصرت را در دنیا و جنت را در آخرت به ما وعده داد، و از وقتی که پیامبر خدا ﷺ به سوی ما آمده، تا حال که نزد

۱- ضعیف. ابنعیم در الدلائل (ص ۱۹۶) طبرانی (۴/۲۱۳، ۲۱۴) بیهقی در الدلائل (۵/۲۶۸) در سند آن زحر بن حصن شناخته شده نیست و حمید بن منبه نیز ترجمه‌ی وی را نیافتیم.

شما آمده‌ایم، پیوسته از طرف پروردگاران رضی الله عنهم کامیابی و نصرت به دست می‌آوریم، و ما به خدا سوگند، ملک و زندگی ای را می‌بینیم که ابداً از آن به بدبختی و شقاوت بر نمی‌گردیم، تا این که بر آنچه در دست شماست غلبه کنیم، یا در زمین شما کشته شویم. الحدیث.

و نزد بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۱۴۸) از جیبر بن حیه روایت است، و حدیث طویلی را در فرستادن نعمان بن مقرن رضی الله عنه به سوی اهل اهواز متذکر شده، و این را نیز متذکر شده که آنان درخواست نمودند تا مردی را به سوی ایشان بفرستند، وی مغیره بن شعبه را فرستاد، ترجمان قوم گفت: شما چه هستید؟ مغیره پاسخ داد: ما مردمی از عرب هستیم، که در بدبختی شدید و بلای دراز مدتی قرار داشتیم، پوست و هسته خرما را از گرسنگی می‌مکیدیم، و لباسی از پشم و کرک شتر را می‌پوشیدیم، و درخت و سنگ را عبادت می‌نمودیم، و در حالی که ما در این وضع قرار داشتیم، پروردگار آسمان‌ها و زمین پیامبری را از میان خود ما که پدر و مادرش را می‌شناسیم به سوی ما فرستاد، و نبی ما که فرستاده پروردگار ماست به ما فرمود (که) با شما بجنگیم، تا این که تنها خداوند را عبادت نمایید، یا جزیه بپردازید، و نبی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر داد، البته از رسالت پروردگاران، که اگر کسی از ما کشته شود، به جنت و نعمتی می‌رود که مثل آن را هرگز ندیده است، و کسی که از ما باقی بماند مالک گردن‌های شما می‌شود^۱. بخاری این را در صحیح، چنانکه بیهقی گفته، روایت نموده است، و ابونعیم این را در الدلائل (ص ۹۹) از بکر بن عبدالله مزنی و زیاد بن جبر بن حیه به مانند آن، روایت کرده است، و ممکن لفظ «عن»، «از» در روایت از جبر بن حیه افتاده باشد.

یقین ابودرداء در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حفاظت خداوند از کسی که کلماتی را به زبان آورد گفته بود

بیهقی از الاسماء والصفات (ص ۱۲۵۹) از طلق روایت نموده است، که گفت: مردی نزد ابودرداء رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابودرداء خانه ات سوخت، گفت: نسوخته است!! بعد از آن فرد دیگری آمد و مثل آن را گفت، پاسخ داد: نسوخته است!! بعد از آن فرد دیگری آمد و گفت: ای ابودرداء، آتش شعله ور شد تا این که به خانه‌ات رسید و خاموش گردید، گفت: من می‌دانستم که خداوند رضی الله عنه آن کار را نمی‌کند!! گفت: ای ابودرداء

نمی‌دانیم که کدام سخن تو شگفت آورتر است؟ گفته ات که نسوخت، یا گفته ات که: من می‌دانستم که خداوند آنطور نمی‌کند!! پاسخ داد: اینها کلماتی‌اند که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام، کسی که آن‌ها را وقتی صبح نماید بگوید: تا هنگام شب مصیبتی به او نمی‌رسد «لا إله إلا أنت، عليك توكلت وأنت رب العرش الكريم، ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن، لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم أعلم أن الله على كل شيء قدير، وأن الله قد أحاط بكل شيء علماً، اللهم إني أعوذ بك من شر نفسي ومن شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها، إن ربي على صراط مستقيم». ترجمه: «بار خدایا، تو پروردگار هستی، معبودی جز تو نیست، بر تو توکل نمودم، و تو پروردگار عرش کریم هستی. چیزی را خدا بخواهد می‌باشد و چیزی را نخواهد نمی‌باشد، قوت و توانایی جز به مدد خداوند بلند مرتبه و بزرگ نیست. می‌دانم که خداوند بر همه چیز قادر است، و همه چیز در حیطه علم خداوند است. بار خدایا، من از شر نفسم و از شر هر جنبه‌ای که پیشانی اش در دست توست به تو پناه می‌برم، و به درستی که پروردگارم بر راه راست است»^۱.

آنچه از اخبار اصحاب ﷺ در مورد یقین به خبرهای پیامبر ﷺ گذشت

قول عدی بن حاتم ﷺ در باب دعوت گذشت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سومی آن هم به وقوع خواهد پیوست، چون رسول خدا ﷺ آن را گفته است و قول هشام بن عاص و غیر وی برای جبله بن ایهم در بخش اصحاب و فرستادن گروه‌ها برای دعوت گذشت: به خدا سوگند، همین جای نشستنت را از تو خواهیم گرفت، و پادشاهی پادشاه بزرگ را آن شاءالله نیز خواهیم گرفت، چون این را نبی ما محمد ﷺ به ما خبر داده است. و قول علی ﷺ به ابوبکر ﷺ در بخش اهتمام و توجه ابوبکر به فرستادن ارتش‌ها به سوی شام گذشت: من معتقدم که اگر خودت به سوی آن‌ها بروی یا کسی را به سوی آن‌ها بفرستی آن شاءالله بر آنان پیروز می‌شوی، ابوبکر گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد، این را از کجا دانستی؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «این دین همیشه بر کسی که با آنان مخالفت بکند پیروز می‌باشد، تا اینکه این دین و اهل آن کامیاب گردند»، ابوبکر گفت: سبحان الله چقدر حدیث

۱- ضعیف. ابن سنی در عمل الیوم و اللیلة (۵۶) از ابودرداء و از یکی از اصحاب. سند آن ضعیف است. عراقی آن را در تخریح الاحیاء به طبرانی با سند ضعیف ارجاع داده است.

نیکوست، مرا به این خوشنود ساختی، خداوند خوشنودت بسازد. و در بخش تأییدات غیبی قول ابن عمر رضی الله عنهما هنگامی که گوش شیر را گرفت و آن را مالید و از راه کنارش زد خواهد آمد: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تو دروغ نگفته است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گوید: «بر ابن آدم آنچه مسلط می شود که ابن آدم از آن می ترسد، و اگر ابن آدم به جز از خدا نترسد، غیر خدا بر وی مسلط نمی شود».

یقین به مجازات اعمال

یقین ابوبکر در مورد آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مجازات اعمال خبر داده است
ابن ابی شیبه، ابن راهویه، عبد بن حمید، حاکم و غیر ایشان از ابواسماء روایت نموده اند که گفت: در حالی که ابوبکر رضی الله عنه همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صبحانه را می خورد، ناگهان این آیه نازل گردید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾
[الزلزلة: ۷-۸].

ترجمه: «کسی که به اندازه یک ذره نیکی کرده باشد، آن را می بیند، و کسی که به اندازه یک ذره بدی کرده باشد آن را می بیند».

آن گاه ابوبکر دست از طعام بازداشت و گفت: ای پیامبر خدا، آیا هر چه از بدی عمل نموده ایم آن را می بینیم؟ پاسخ داد: «هر مکروه و ناپسندی که به شما می رسد به خاطر سزایی است که به آن مجازات می شوید، و خیر برای اهلش در آخرت به تأخیر انداخته می شود»^۱. و نزد ابن مردویه از طریق ابوادریس خولانی روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر، آیا چیزی را که بد ببری دیده ای، آن از همان مثقال های شر است، و مثقال های خیر برایت به تأخیر انداخته می شود، تا این که روز قیامت کامل به تو داده شود، و تصدیق این در کتاب خداوند است:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾﴾
[الشوری: ۳۰].

۱- صحیح. طبری (۲۶۸/۳۰) از طریق انس و غیره.

ترجمه: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند»^۱.

این چنین در الکنز (۱/۲۷۵) آمده و گفته، و این را حافظ بن حجر در الاطراف در مسند ابوبکر ذکر نموده است.

عبدبن حمید، ترمذی و ابن المنذر از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، که این آیه نازل گردید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳].

ترجمه: «هر کی کار بد کند به آن جزا داده می‌شود، و برای خود غیر خدا حامی و مددکاری نمی‌یابد».

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوبکر، آیا آیه‌ای را که بر من نازل شده است برایت بخوانم؟» گفتم: آری، ای پیامبر خدا، و آن را برایم تلاوت نمود، آن گاه شکستگی را در کمرم احساس نمودم، و دست و پایم را راست نمودم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو را چه شده است، ای ابوبکر؟» گفتم: ای رسول خدا، و کدام یک از ما عمل بدی ننموده است؟ و ما به آنچه عمل نموده‌ایم جزا داده می‌شویم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اما تو ای ابوبکر و مؤمنان، در بدل آن در دنیا مجازات می‌شوید، تا این که با خداوند در حالی روبرو شدی، که گناهی نداشته باشید، ولی برای دیگران، خداوند آن را جمع می‌کند، تا به آن در روز قیامت مجازات شوند»^۲. ترمذی می‌گوید: غریب است، و در اسناد آن سخن است، و موسی بن عبیده در حدیث ضعیف پنداشته می‌شود، و مولای ابن سباع مجهول است، و این حدیث از غیر این وجه نیز از ابوبکر روایت شده، ولی از اسناد صحیح برخوردار نیست.

و نزد احمد، ابن المنذر، ابویعلی، ابن حبان، حاکم، بیهقی و غیر ایشان از ابوبکر صدیق روایت است که وی گفت: ای رسول خدا، بعد از این آیه صلاح چگونه است: [من يعمل سوءاً یجز به] آیا هر بدی را که عمل نموده‌ایم، در عوض آن مجازات می‌شویم؟!

۱- صحیح. طبری (۳۰/۲۷۰).

۲- ضعیف. ترمذی (۳۰۳۹) آلبنانی آن را در ضعیف الجامع (۱۲۳۷) و ضعیف ترمذی، ضعیف دانسته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر، خداوند تو را بیامرزد؟ آیا شدت و مشقت به تو نمی‌رسد؟ آیا رنج و درد به تو نمی‌رسد؟» پاسخ دادم: بلی، فرمود: «این همان چیزی است که در دنیا به آن مجازات می‌شوید»^۱. این چنین در کنزالعمال (۱/۲۳۹) آمده است.

یقین عمر بن الخطاب رضی الله عنه درباره مجازات اعمال

ابوراهویه از محمد بن منتشر روایت نموده، که گفت: مردی به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: من شدیدترین آیه در کتاب خداوند را می‌دانم، عمر او را با دره زده گفت: چه می‌خواستی که از آن اینقدر جستجو نمودی تا آن را پیدا کردی؟ سپس او رفت، تا فردای آن روز، حضرت عمر به او گفت: آیه‌ای که دیروز یاد کردی کدام است؟ گفت:

﴿سُوِّءًا يُجْزَىٰ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳].

ترجمه: «هر که کار بد کند به آن جزا داده می‌شود».

و هر که از ما عمل بد کند، به آن جزا داده می‌شود، عمر گفت: وقتی این آیه نازل گردید، اوقات ما چنان سپری می‌شد که نه طعام برای ما گوارا بود و نه نوشیدنی، تا این که خداوند آیه‌ای نازل کرد و در آن رخصت داد و گفت:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾

[النساء: ۱۱۰].

ترجمه: «و هر که گناه کند، یا ستم کند بر خود، و از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزگار و مهربان می‌یابد».

این چنین در الکنز (۱/۲۳۹) آمده است.

یقین عمرو بن سمره و عمران بن حصین به جزاء

ابن ماجه از عبدالرحمن بن ثعلبه انصاری و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده است که: عمرو بن سمره بن حبیب بن عبدالشمس رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، من شتری را از بنی فلان دزدیدم، بنابراین پاکم ساز، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را نزد آنان فرستاد، گفتند: ما یک شترمان را گم کرده‌ایم، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد

۱- ضعیف. احمد (۱/ ۱۱) ابن حبان (۲۹۱۰) حاکم (۳/ ۷۴) سعید بن منصور در تفسیر خود (۶۹۵) آلبنانی می‌گوید: سندش ضعیف است و معنایش صحیح است.

و دست وی قطع گردید، و در آن هنگام می‌گفت: ستایش خدایی راست، که مرا به وسیله تو^۱ پاک نمود، خواستی جسمم را داخل آتش نمایی^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۶) آمده است. و ابن ابی حاتم از حسن از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برخی از یارانش نزد وی - در حالی که مریض شده بود - وارد شدند و بعضی آنان به او گفتند: ما آنچه را در تو می‌بینیم برایت اندوهگین می‌شویم، گفت: به آنچه می‌بینی اندوهگین مشو، چون آنچه را می‌بینی بر اثر گناهی است، و آنچه را خداوند از گناهان عفو می‌کند، بیشتر است، بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^(۳۰)
[الشوری: ۳۰].

ترجمه: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند».

این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۱۱۶) آمده است.

آنچه در مورد ایمان ابوبکر رضی الله عنه و مردی از اصحاب درباره جزاء گذشت

نزد احمد در الزهد و ابونعیم در الحلیه از ابوضمره - یعنی ابن حبیب بن ضمره - گذشت که گفت: مرگ یکی از فرزندان ابوبکر رضی الله عنه فرارسید، و آن جوان شروع نمود و به طرف بالستی نگاه می‌کرد، هنگامی که وفات نمود، به ابوبکر گفتند: فرزندت را دیدیم که به سوی بالشت نگاه می‌نمود، آن گاه بالشت را برداشتند، و در زیر آن پنج دینار یا شش دینار یافتند، ابوبکر با یک دست خود بر دیگرش می‌زد و استرجاع می‌خواند و می‌گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون»، گمان نمی‌کنم پوستت توانایی آن را داشته باشد. این چنین در الکنز (۲/۱۴۵) آمده، و گفته: این حدیث حکم مرفوع بودن را دارد، چون از حالت برزخ خبر می‌دهد، و در دشنام دادن مسلمان قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که نزدش آمد و او را از غلامانش پرسید، گذشت که وی گفت: «وقتی روز قیامت فرا رسید، خیانت، نافرمانی و دروغ آن‌ها در مقابل تو حساب می‌شود، و همچنان تعذیب تو بر آن‌ها، (اگر تعذیب تو بر آن‌ها) به قدر گناهان‌شان باشد در این صورت کفاف و برابر

۱- خطاب به دستش است.

۲- ضعیف. ابن ماجه (۲۵۸۸) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

می‌باشد، نه برای تو می‌باشد و نه هم بر تو، اگر تعذیب تو بر آن‌ها از گناهان‌شان بیشتر باشد همان زیادی برای آن‌ها از تو قصاص گرفته می‌شود» آن گاه آن مرد به گوشه‌ای رفت و فریاد کشید و گریه کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «آیا قول خداوند را نمی‌خوانی:

﴿وَنَضْعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ آتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [النبياء: ٤٧].

ترجمه: «ما ترازوهای عدل و انصاف را در روز قیامت نصب می‌کنیم، لذا به هیچ کس کمترین سمتی نمی‌شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل) نیکی و بدی باشد (ما آن را حاضر می‌کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم».

آن گاه آن مرد گفت: ای رسول خدا، برای خودم و آنان خیری جز جدایی آنها چیز دیگری نمی‌یابم، بنابراین تو شاهد باش که همه آن‌ها آزاد هستند^۱. این را ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده و رجال آن ثقه‌اند.

قوت ایمان اصحاب (رضی الله عنهم أجمعين)

اصحاب و تحمل این آیه: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾﴾ [البقرة: ٢٨٤].

ترجمه: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست، و اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند، سپس هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می‌کند، و خداوند به همه چیز قدرت دارد».

این بر اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گران تمام شد، و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده بر زانوهای خویش نشستند و گفتند: ای رسول خدا، مکلف به اعمالی شدیم که توانایی آن

۱- صحیح. ترمذی (۳۱۶۵) احمد (۲۸۰/۶) آلبنی آن را در صحیح ترمذی (۲۵۳۱) صحیح دانسته است.

را داریم: نماز، روزه، جهاد و صدقه، و باز بر تو این آیه نازل شده که توانایی آن را نداریم!! رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا می‌خواهید چنانکه یهود و نصاری قبل از شما گفتند بگویند: شنیدیم و نافرمانی نمودیم؟! بلکه بگویند: شنیدیم و اطاعت نمودیم، آموزش تو را می‌طلبیم ای پروردگاران، و برگشت به سوی توست». هنگامی که قوم به آن اقرار نمودند و زبان‌هایشان به آن روان گردید، خداوند در پی آنان نازل فرمود:

﴿عَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ [البقرة: ۲۸۵].

ترجمه: «ایمان آورد پیامبر به چیزی که نازل شده به وی از طرف پروردگارش و مؤمنان نیز، همه ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش، (و می‌گویند) میان هیچ یک از پیامبر او فرق نمی‌گذاریم، و گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم، ای پروردگار ما آموزش تو را می‌خواهیم، و بازگشت به سوی توست».

هنگامی این را عملی نمودند، خداوند آن را نسخ نمود، و نازل فرمود:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. تا آخر آیت ۱.

ترجمه: «خداوند هیچ کسی را جز به اندازه قدر و طاقتش مکلف نمی‌کند، (به همین جهت انسان) هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده، و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است، (مؤمنان می‌گویند): پروردگار! اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن...».

و مسلم مثل این را روایت نموده است.

و نزد احمد همچنان از مجاهد روایت است که گفت: نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: ای ابوعباس، نزد ابن عمر رضی الله عنهما بودم، او این آیه را خواند و گریست، گفت: کدام آیه را؟ پاسخ دادم: ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ﴾ ابن عباس گفت: وقتی این آیه نازل گردید، اصحاب رسول خدا ﷺ را به شدت اندوهگین و خشمگین ساخت - و گفتند: ای پیامبر خدا هلاک شدیم - ما به آنچه مؤاخذه می‌شدیم که سخن می‌گفتیم

و به آنچه مؤاخذه می‌شدیم که عمل می‌کردیم، [ولی حالا به آنچه در قلب‌هایمان
 خطور می‌کند مؤاخذه می‌شویم، و تو خود می‌دانی که] قلب‌هایمان در دست ما نیست،
 رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «بگوئید: شنیدیم و اطاعت نمودیم»، گفتند: شنیدیم و
 اطاعت نمودیم، افزود: بعد آن را این آیه منسوخ گردانید: ﴿ءَأَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ
 مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمَنَ﴾ تا به اینجا ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا
 كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾. و از صحبت و سخن در نفس معاف شدند و به اعمال
 مأخوذ گردیدند^۱. و نزد وی هم چنین از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس به اختصار
 روایت است و در آن آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بگوئید: شنیدیم و اطاعت نمودیم
 و تسلیم شدیم»، آن گاه خداوند ایمان را در قلب‌هایشان انداخت. مسلم مانند این را
 روایت کرده، و ابن جریر این را از طرق دیگری از ابن عباس روایت نموده، و اینها
 طریق‌های صحیحی از ابن عباس‌اند، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۱/۳۳۸) آمده است.

آنچه اصحاب هنگام نزول این آیه انجام دادند: و لم یلبسوا ایمانهم بظلم

ابن ابی حاتم از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الانعام: ۸۲].

ترجمه: «و ایمان خویش را با ظلم خلط ننموده‌اند».

این بر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گران تمام شد، گفتند: و کدام یک از ما بر نفسش
 ظلم نموده است؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه آن چنان است که گمان می‌کنید، وی^۲
 به پسرش گفته:

﴿يَبُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳].

ترجمه: «ای پسر! به خدا شرک میاور، که شرک ظلم بزرگ است».

بخاری هم این را روایت کرده است^۱. و نزد ابن مردویه از وی روایت است که گفت:

هنگامی که نازل شد: ﴿الَّذِينَ ءَأَمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾. رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- مسلم (۱۲۶) احمد (۱/۳۳۲).

۲- یعنی لقمان رضی الله عنه، هدف این است که مراد از ظلمی که در آیت ذکر شده همانا شرک است،
 نه ظلم‌های کم‌تر از آن، طوری که لقمان رضی الله عنه، در آیه بعدی شرک را ظلم نامیده است. م.

فرمود: «به من گفته شد: تو از آنان هستی»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۱۵۳) آمده است.

عملکرد زنان اصحاب هنگام نزول این آیه: ولیضربن بخرمهن علی جیوبهن

ابن ابی حاتم از صفیه بنت شیبه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما نزد عایشه رضی الله عنها بودیم، می‌گوید: زنان قریش و فضیلت آنان را ذکر نمودیم، عایشه رضی الله عنها گفت: تردیدی نیست که زنان قریش از فضیلتی برخوردارند، و من به خدا سوگند، از زنان انصار بهتر ندیدم، آنان در تصدیق کتاب خدا و ایمان به قرآن از جدیت قاطعی برخوردارند!! سوره نور نازل شد:

﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱].

ترجمه: «و باید فرو گذارند چادرهای خود را بر گریبان‌های خود».

و مردان آنان به سوی‌شان برگشتند، و آنچه را خداوند برای‌شان در آن مورد نازل فرموده بود، بر آنان تلاوت کردند، و هر مردی آن را برای همسرش، دخترش، خواهرش و برای هر صاحب قرابتش تلاوت می‌نمود، و هر یکی از آن زنان در حال به‌سوی چادر بزرگ و نقش دارش بر می‌خاست و خود را به آن می‌پوشاند، البته به خاطر تصدیق و ایمان به آنچه خداوند از کتابش نازل فرموده بود، و در حالی در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبح نمودند که بر روهایشان و سرهایشان چادر آویخته بودند، انگار که بر سرهایشان زاغ باشد^۳. ابوداود این را به چند طریق از صفیه بنت شیبه روایت نموده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۲۸۴) آمده است.

قصه شیخ بزرگ سالی که گناهان زیادی را مرتکب شده بود و نیز قصه ابوفروه

ابن ابی حاتم از مکحول روایت نموده، که گفت: شیخ بزرگی که پیر شده بود و ابروهایش بر چشم‌هایش افتاده بود آمد و گفت: ای رسول خدا مردی است که مرتکب خیانت و فجور شده است، و هر حاجت و آرزومندی را که خواسته به دست راستش چیده است، و اگر گناهانش در میان اهل زمین تقسیم شود، حتماً آنان را هلاک

۱- بخاری (۴۶۲۹) مسلم (۱۲۴) احمد (۳۷۸/۱).

۲- ضعیف. ابن مردویه. در سند آن محمد بن شداد سمعی است که بسیار ضعیف است.

۳- ضعیف. ابوداود (۴۱۰۰، ۴۱۰۱) بصورت مختصر. در سند آن زنجی بن خالد که نامش مسلم است وجود دارد که در وی ضعف است و آلبانی آن را در ضعیف ابوداود (۸۸۶) ضعیف دانسته است.

خواهد نمود، آیا برای وی توبه‌ای هست؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا اسلام آورده‌ای؟» گفت: من شهادت می‌دهم معبودی جز خداوند واحد و لا شریک نیست و محمد بنده و رسول اوست، بنی صلی الله علیه و آله افزود: «خداوند غدرها و فجورت را می‌آمرزد، و بدی هایت را به نیکی تبدیل می‌کند، البته تا وقتی که همینطور باشی»، گفت: ای رسول خدا، غدرها و فجورم؟! فرمود: «غدرها و فجورت»، آن گاه آن مرد در حالی برگشت که تکبیر و «لا إله إلا الله» می‌گفت.^۱

و طبرانی از حدیث ابو فروه رضی الله عنه روایت نموده که: وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: درباره مردی که همه گناهان را مرتکب شده و حاجت و آرزمندی را نگذاشته چه فکر می‌کنی، آیا برای وی توبه‌ای هست؟ فرمود: «اسلام آورده‌ای؟» گفت: آری، فرمود: «نیکی‌ها را انجام بده، گناهان و بدی‌ها را بگذار، خداوند همه آن را برایت نیکی و خیر می‌گرداند». گفت: غدرها و فجورم؟ فرمود «آری»، آن گاه وی تا آن وقت تکبیر می‌گفت که ناپدید شد.^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۲۸) آمده است.

قصه زن گنهکاری با ابوهریره

ابن ابی حاتم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: زنی نزد من آمد و گفت: آیا برای من توبه‌ای هست؟ من زنا نموده‌ام و طفل به دنیا آورده‌ام و به قتلش رسانیده‌ام، گفتم: نخیر، نه خوشحال شوی، و نه عزت یابی!! آن گاه در حالی برخاست که به حسرت دعا می‌نمود، بعد از آن همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را گزاردم، و قصه آنچه را زن گفت و گفته خودم را به او، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو نمودم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سخن بدی گفته‌ای!! آیا آیه را نمی‌خواندی:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ تا به این قول خداوند ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ﴾

[الفرقان: ۶۸-۷۰].

ترجمه: «آنان که نمی‌پرستند بالله معبود دیگر... مگر آن که توبه کند».

۱- سند آن ضعیف است. به علت مرسل بودن. به روایت ابن ابی حاتم از مکحول بصورت مرسل.

احمد (۳۸۴/۴) بصورت موصول روایت کرده که باز در آن انقطاع است.

۲- صحیح. طبرانی (۳۱۴/۷).

پس من این را برای وی^۱ تلاوت نمودم و او به سجده افتاد و گفت: ستایش خدایی راست که برایم گشایشی گردانید. این حدیث از این وجه غریب است، و در رجال آن کسی است که شناخته نمی‌شود. و ابن جریر این را به سند خود به مانند این روایت کرده، و نزد وی آمده: آن گاه در حالی بیرون رفت که با حسرت دعا می‌نمود و می‌گفت: واحسرتا، آیا این زیبایی برای آتش آفریده شده است؟! و نزد وی آمده: هنگامی که ابوهیره از نزد پیامبر خدا ﷺ برگشت، او را در همه منزل‌های مدینه جستجو نمود ولی نیافتش، و هنگامی که شب آینده فرارسید، آن زن نزدش آمد و ابوهیره او را از آنچه رسول خدا ﷺ به وی گفته بود، خبر داد، آن گاه وی به سجده افتاد و گفت: ستایش خدایی راست که برایم گشایشی گردانید و توبه‌ای از آنچه عمل کردم میسر ساخت، و کنیزی را که همراهش بود با دختر وی آزاد گردانید، و به درگاه خداوند ﷻ توبه نمود^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۲۸) آمده است.

عملکرد شاعران پیامبر ﷺ هنگام نزول این آیه: والشعراء يتبعهم الغاؤون

ابن اسحاق از ابوالحسن - مولای تمیم داری رضی الله عنه - روایت نموده است، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۴].

ترجمه: «شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند».

حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضی الله عنه در حالی نزد رسول خدا ﷺ آمدند که گریه می‌کردند، و گفتند: خداوند در حالی که این آیه را نازل فرمود، می‌دانست که ما شاعر هستیم، پس پیامبر ﷺ تلاوت نمود:

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. ترجمه: «مگر آنانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند». افزود: «این شماست»، ﴿وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ ترجمه: «و خدا را زیاد یاد نموده‌اند»، فرمود: «این شماست»، ﴿وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ [الشعراء: ۲۲۷].

۱- یعنی: برای آن زن.

۲- ضعیف. طبری در تفسیر خود (۲۷/۱۹) ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: در سند آن کسی است که شناخته شده نیست. سیوطی آن را در الد المنثور ضعیف دانسته.

ترجمه: «و انتقام گرفتند بعد از این که بر آنان ستم شد». افزود: «این شماست»^۱. این را ابن ابی حاتم و ابن جریر از روایت ابن اسحاق روایت نموده‌اند، و ابن ابی حاتم این را از ابوالحسن - مولای بنی نوفل - به معنای آن روایت نموده، کعب را ذکر نکرده است، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۳/۳۵۴) آمده، و حاکم (۳/۴۴۸) این را از ابوالحسن به سیاق ابن ابی حاتم روایت نموده است.

حقیقت محبت لقای خداوند و حقیقت کراهیت آن

احمد از عطاء بن سائب روایت نموده، که گفت: نخستین روزی که در آن عبدالرحمن بن ابی لیلی را شناختم، روزی بود که او را سوار بر خری، در حالی که شیخی مسن و دارای سر و ریش سفیدی بود دیدم، و او جنازه‌ای را دنبال می‌نمود، از وی شنیدم که می‌گفت: فلان بن فلان برایم حدیث بیان نمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که می‌گفت: «کسی که لقای خداوند را دوست بدارد، خداوند نیز لقایش را دوست می‌دارد، و کسی که لقای خداوند را ناپسند دارد، خداوند نیز لقایش را ناپسند می‌دارد»، می‌گوید: آن گاه قوم به گریه پرداختند، پرسید: چه شما را می‌گریاند؟ گفتند: ما از مرگ کراهیت داریم، گفت: این آن نیست، ولی وقتی مرگ فرا رسد:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۸۹﴾﴾ [الواقعة: ۸۸-۸۹].

ترجمه: «اگر آن مرده از جمله مقربین باشد، برای او (راحت و روزی و بهشت پر نعمت است)».

و وقتی به این مژده داده شد، لقای خداوند صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد، و خداوند صلی الله علیه و آله لقای وی را دوست دارنده‌تر است.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۹۲﴾ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَنَصْلِيَّةٌ جَعِيمٍ ﴿۹۴﴾﴾ [الواقعة: ۹۲-۹۴].

ترجمه: «و اگر از مکذبین گمراه باشد، برای او (مهمانی از آب جوشان و داخل شدن به آتش است)».

۱- ضعیف. ابن ابی حاتم که مرسل است. ابوالحسن مولای تمیم هم مقبول است که متابعه نشده و بدینگونه (لین) است.

و وقتی به این بشارت داده شود، لقای خداوند را بد می‌برد، و خداوند تعالی لقای وی را بد برنده‌تر است.^۱ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۰۱) آمده است.

گریه ابوبکر صدیق وقتی که این سوره نازل شد: اذا زلزلت

ابن جریر از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ [الزلزلة: ۱].

ترجمه: «وقتی زمین به شدت جنبانیده شود».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشسته بود، و وقتی این نازل گردید گریست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «چه تو را می‌گریاند ای ابوبکر؟» گفت: این سوره مرا می‌گریاند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «اگر شما خطا نکنید، و مرتکب گناه نشوید و خداوند برای تان نبخشد، خداوند امتی را می‌آفریند که خطا کنند و مرتکب گناه شوند و خداوند برای شان ببخشد».^۲ این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۵۴۰) آمده است.

خبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمر رضی الله عنه که در قبر با وی چه معامله‌ای صورت خواهد گرفت

ابن ابی داود در البعث، ابوالشیخ در السنه، حاکم در الکنی، بیهقی در کتاب عذاب القبر، اصبهانی در الحجة و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «ای عمر، وقتی در چهار گز بر دو گز زمین قرار داشته باشی، و منکر و نکیر را ببینی چه حال پیدا می‌کنی؟» گفتم: ای رسول خدا، منکر و نکیر چیست؟ گفت: «فرشته‌های قبر، قبر را با دندان‌های پیشین می‌شکافند، بر موهایشان قدم می‌گذارند، صداهایشان مثل رعد بلند و شدید است، چشم‌هایشان چون برق برنده است و همراه‌شان گرژی است که اگر اهل منی بر آن جمع شوند، توانایی بلند کردن آن را ندارند، و آن برای‌شان از این عصایم - و در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله عصائی بود که حرکتش می‌داد - سبک‌تر است و تو را امتحان می‌کنند، اگر از جواب عاجز آمدی با پیچیدی تو را به آن ضربه‌ای می‌زنند که بر اثر آن خاکستر می‌گرددی». گفتم: ای

۱- صحیح. احمد (۳/ ۲۵۹، ۲۶۰) نگا: صحیح الجامع (۵۹۶۴).

۲- حسن. طبری در تفسیر خود (۳۰/ ۳۷۰).

رسول خدا، و من بر همین حالت می‌باشم، گفت: «آری» عمر افزود: بنابراین کفایت هردوی‌شان را می‌کنم^۱. این چنین در الکنز (۸/۱۲۱) آمده است.

و سعیدبن منصور مانند این را روایت نموده است، و عبدالواحد مقدسی در کتابش التبصیر افزوده، و گفته است: «سوگند به ذاتی که مرا به حق نبی مبعوث نموده، جبریل به من خبر داد، که آن دو نزد تو می‌آیند و از تو سؤال می‌نمایند، و تو می‌گویی: خداوند پروردگار من است، پروردگار شما کیست؟ و محمد نبی‌ام است، نبی شما کیست؟ و اسلام دینم است، و دین شما چیست؟ می‌گویند: واعجابا!! نمی‌دانیم: ما به‌سوی تو فرستاده شده‌ایم، یا تو به‌سوی ما فرستاده شده‌ای»^۲. چنان که در الریاض النضره (۲/۳۴) آمده است.

قول عمر درباره قوت ایمان عثمان رضی الله عنه

ابن عساکر از ابوبحریه کندی روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی بیرون شد، و ناگهان وارد مجلسی شد، که عثمان بن عفان رضی الله عنه در آن بود، و گفت: همراه شما مردی است که اگر ایمانش را در میان لشکری از لشکرها تقسیم کنند به همه‌شان می‌رسد - هدفش عثمان بن عفان بود - این چنین در المنتخب (۵/۸) آمده است.

آنچه از اقوال اصحاب رضی الله عنهم درباره قوت ایمان گذشت

در صفت اصحاب قول ابن عمر رضی الله عنهما - وقتی که پرسیده شد: آیا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خنده می‌نمودند - گذشت: گفت: آری، و ایمان در قلبهایشان بزرگتر از کوه‌ها بود. و قول عمار در تحمل سختی‌ها گذشت: قلبم را مطمئن به ایمان می‌یابم، البته هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «قلب را چگونه می‌یابی؟» آن هم هنگامی که مشرکین وی را گرفتند و تا این که خدایان آن‌ها را به خوبی یاد نکرد رهایش نکردند^۳. این را ابونعیم در الحلیه و ابن سعد از ابوعبیده روایت نموده‌اند، و این چنین این را از ابوعبیده ابن جریر و بیهقی، چنان که در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۸۷) آمده، روایت کرده‌اند. و قول

۱- ضعیف. حارث ابن اسامة در مسند خود و دیلمی در فردوس الاخبار آن را یاد کرده (۴۹۱۴) ابن

حجر در المطالب العالیة (۴/۳۶۳) می‌گوید: با وجود مرسل بودن رجال آن ثقة هستند.

۲- منکر است. بیهقی (۱۱۶-۱۱۸) در کبری. حارث ابن اسامة در مسند خود (۵۸۱) در سند آن جهالت ابی شمر وجود دارد.

۳- ضعیف. بیهقی (۲۰۸/۸) طبری (۱۸۲/۱۴) سندش مرسل است.

ابوبکر در جانشین تعیین نمودن گذشت: آیا مرا از پروردگرم می‌ترسانید؟ می‌گویم: بار خدایا، من بر آن‌ها بهترین اهل تو را جانشین تعیین نمودم، و در روایت دیگری آمده است: من به خدا و عمر از شما داناترم. و گفتار عمر رضی الله عنه در تقسیم همه آنچه در بیت المال وجود داشت برای مردی که همراه او درباره نگهداری مال برای دشمن یا حادثه‌ای صحبت نمود، گذشت: شیطان این سخن را بر زبان تو جاری ساخت، خداوند حجت و دلیل آن را به من تلقین نموده و از شر آن حفظم نموده است، برای آن آنچه را آماده می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش آماده نموده بود: طاعت خداوند صلی الله علیه و آله و سلم و رسول وی. و در روایت دیگری آمده است: به خدا سوگند، به خاطر فردا از خداوند نافرمانی نمی‌کنم. و در روایت دیگری آمده است: برای آن‌ها تقوای خداوند تعالی را آماده می‌سازم:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ [الطلاق: ۲].

ترجمه: «و کسی که از خدا بترسد، خداوند برایش گشایشی می‌گرداند».

و قول علی رضی الله عنه در رغبت و علاقمندی اصحاب به انفاق گذشت: ایمان بنده‌ای تا آن وقت تصدیق نمی‌شود که به آنچه نزد خداست از آنچه در دست خودش است مطمئن‌تر نباشد. البته این را در وقتی گفت که خواست به سائلی انفاق نماید، و فاطمه رضی الله عنها گفت: فقط شش درهم را برای آرد گذاشته‌ام. و قول عامر ابن ربیعہ رضی الله عنه در رد نمودن مال گذشت: من به آن زمینت نیازی ندارم، امروز سوره‌ای نازل شده است که ما را از دنیا غافل گردانیده است:

﴿أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الانبیاء: ۱].

ترجمه: «حساب مردم نزدیک شده است و آنان در غفلتی روی گردان‌اند».

و به روایت از عایشه رضی الله عنها گذشت که وی گفت: اسیدبن حضیر رضی الله عنه از جمله فضلا بود، و می‌گفت: اگر بر یکی از این حالت‌های سه‌گانه قرار داشته باشم، از اهل جنتم و در آن شکی ندارم: هنگامی که قرآن تلاوت می‌کنم و هنگامی که آن را می‌شنوم و وقتی که خطبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شنوم، و وقتی که برای تشیع جنازه‌ای حاضر می‌گردم، و هرگز در جنازه‌ای حاضر نشده‌ام، که برای نفس خودم سوای آنچه را با وی انجام می‌گیرد و او به طرف آن می‌رود زمزمه نموده باشم. این را حاکم (۳/۳۸۸) روایت نموده و گفته این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت ننموده‌اند. و ذهبی گفته: صحیح است.

باب دوازدهم:

اجتماع اصحاب بر نمازها

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش برای نمازها در مساجد جمع می‌شدند، و بدان علاقمند بودند و به سوی آن ترغیب می‌نمودند، و از انتقال آن، انتقال از امری به امری، و از عملی به عملی را می‌دانستند!! و چگونه کارها و مشغله‌های خویش را در صورت مأمور شدن به اعمالی که در آن تقویت ایمان و صفات آن، نشر علم و اعمال آن و احیای ذکر و برپایی دعا طبق شرایط آن می‌بود ترک می‌نمودند، انگار که آنان به ظاهر اشکال التفات نمی‌نمودند، و منبع خبر و نفع را جز خالق و متصرف آن نمی‌پنداشتند!!.

ترغیب پیامبر ﷺ به نماز

حدیث عثمان و سلمان رضی الله عنهما در این باره

احمد به اسناد حسن، ابویعلی و بزار از حارث مولای عثمان رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: عثمان رضی الله عنه روزی نشست و ما با او نشستیم، آن گاه مؤذن آمد، و عثمان رضی الله عنه آبی را در ظرفی - گمان می‌کنم در آن یک مد آب بود - خواست و وضو نمود، بعد از آن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، که همانند این وضویم وضو می‌گرفت، و سپس گفت: «کسی که چون این وضویم وضو کند، بعد از آن برخیزد و نماز ظهر را به جای آورد، آنچه در میان صبح و ظهر بود برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن عصر را بخواند، آنچه در میان عصر و ظهر بوده برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن مغرب را بخواند، آنچه در میان مغرب و عصر بوده برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن عشاء را بخواند، آنچه در میان عشاء و مغرب بوده برای او بخشیده می‌شود، بعد از آن ممکن است او شب را در گناه غلطیده باشد، باز اگر برخیزد و وضو نماید و نماز صبح را بگذارد، برای او آنچه

در میان عشاء و صبح بوده بخشیده می‌شود، و همین‌ها نیکی‌هایی‌اند که گناهان را از بین می‌برند»، گفتند: این حسنات و نیکی‌هاست، باقیماندنی‌های (صالحات) چیست، ای عثمان؟ گفت: آن‌ها این‌ها‌اند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۲۰۳) آمده، و هیشمی (۱/۲۹۷) می‌گوید: این را احمد، ابویعلی و بزار روایت نموده‌اند، و رجال آن صحیح‌اند: غیر حارث بن عبدالله مولای عثمان بن عفان که ثقه می‌باشد، و در صحیح‌اندکی از آن آمده است.

احمد، نسائی و طبرانی از ابوعثمان روایت نموده‌اند که گفت: همراه سلمان رضی الله عنه زیر درختی بودم، وی شاخه خشکی از آن را گرفت و تکانش داد و برگ‌هایش افتاد، بعد از آن گفت: ای ابوعثمان آیا از من نمی‌پرسی که چرا این عمل را انجام می‌دهم؟ گفتم: چرا این را انجام می‌دهی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه من، در حالی که زیر درختی همراهش بودم چنین نمود، شاخه خشکی از آن را گرفت و تکانش داد تا اینکه برگ‌هایش افتاد، و گفت: «ای سلمان آیا مرا نمی‌پرسی که چرا این را انجام می‌دهم؟» گفتم: چرا این را انجام می‌دهی؟ افزود: «مسلمان وقتی وضو نماید، و وضوء را نیکو دارد، بعد از آن نمازهای پنجگانه را به جای آرد، گناهانش چنان می‌ریزد، که این برگ می‌ریزد، و خداوند فرموده:

﴿رَأَيْمَ الصَّلَاةِ طَرْفِي النَّهَارِ وَرُفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرَيْنِ﴾ ﴿۱۱۴﴾ [هود: ۱۱۴].

ترجمه: «و نماز را در دو طرف روز و بخشی از شب برپا دار، چرا که حسنات سیئات را از بین می‌برند، این تذکری است، برای آنانی که پند پذیراند»^۲.
مندری در الترغیب (۱/۲۰۱) می‌گوید: به راویان احمد در صحیح حجت گرفته شده (و از آنان حدیث نقل کرده شده)، مگر علی بن زید.

۱- صحیح. احمد (۷۱/۱) و شافعی در مسند خود.

۲- سند آن ضعیف است. احمد (۴۳۷/۵، ۴۳۸) دارمی (۷۱۹) در سند آن علی بن زید بن جدعان ضعیف است: التقریب (۳۷/۲) آلبانی آن را به علت داشتن شاهی که احمد از ابودر به معنای آن روایت کرده حسن لغیره دانسته است: صحیح الترغیب (۳۸۴).

قصه دو برادر که یکی شان شهید شد و دیگرشان باقی ماند

احمد از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: از سعد رضی الله عنه و جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفتند: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شخص که با هم برادر بودند، یکی از آنان از دیگری بهتر بود، همان بهترشان درگذشت و دیگری عمر کرد و بعدها وفات یافت، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فضیلت اولی بر دومی ذکر گردید، فرمود: «آیا نماز نمی گزارد؟» پاسخ دادند: بلی، [می گزارد]، ای رسول خدا، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو چه می دانی، که نمازش او را به کجا رسانیده است؟!» بعد گفت: «مثال نماز، چون مثال نهر جاری، زیاد و گوارایی است که بر دروازه مردی قرار داشته باشد، و او هر روز پنج بار در آن داخل شود، چه فکر می کنید، آیا از چرک وی چیزی باقی می ماند؟»^۱. هیشمی (۱/۲۹۷) می گوید: این را احمد و طبرانی در الأوسط روایت کرده اند، مگر اینکه طبرانی گفته: بعد از آن، دومی چهل شب پس از وی عمر کرد، و رجال احمد رجال صحیح اند. مالک، نسائی و ابن خزیمه در صحیحش نیز آن را چنان که در الترغیب (۱/۲۰۶) آمده، روایت نموده اند.

و احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: دو مرد از بلی - قریه ای است از قضاعه - مسلمان شده بودند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، یکی از آنان شهید شد و دیگری یک سال زنده باقی ماند، طلحه بن عبیدالله گفت: من در خواب دیدم که آن فرد باقی مانده قبل از شهید داخل جنت گردید، و از آن به شگفت افتادم، بعد وقتی صبح نمودم آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نمودم - یا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر گردید -، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا پس از وی رمضان را روزه نگرفته، و شش هزار رکعت و این قدر و این قدر رکعت نماز یک سال را نگزارده است؟»^۲. در الترغیب (۱/۲۰۸) می گوید: احمد این را به اسناد حسن روایت نموده، ابن ماجه، ابن حبان در صحیحش و بیهقی همه شان این را از طلحه به مانند آن، و طویلتر از آن روایت کرده اند، و ابن ماجه و ابن حبان در آخر آن افزوده اند: «در میان آن دو فاصله دورتر از فاصله بین زمین و آسمان است».

۱- صحیح. احمد (۱/۱۷۷) مالک در موطا (۱/۱۷۴) شیخ احمد شاکر و آلبانی در صحیح الترغیب (۳۷۱) آن را صحیح دانسته اند.

۲- صحیح. احمد (۱/۳۳۳) ابن ماجه (۳۹۲۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: المجمع (۱۰/۲۰۴).

قول پیامبر ﷺ برای مردی درباره نماز: آن کفاره گناهت است

طبرانی از حارث و او از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما در مسجد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، و انتظار نماز را می کشیدیم، آن گاه مردی برخاست و گفت: من مرتکب گناهی شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از وی اعراض نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز را تمام نمود، همان مرد برخاست و گفته اش را تکرار نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا با من این نماز را نگزاردی، و برای آن وضوی نیکو ننمودی؟» پاسخ داد: بلی، افزود: «همان کفاره گناهت است»^۱. هیشمی (۱/۳۰۱) می گوید: این را طبرانی الصغیر و الأوسط روایت کرده، و حارث ضعیف می باشد.

قول پیامبر ﷺ به مردی که از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد

احمد از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، و از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نماز»، پرسید: بعد از آن چه؟ فرمود: «نماز»، پرسید: باز (چه؟ گفت: «نماز») سه بار، هنگامی که بر وی غلبه نمود^۲ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جهاد فی سبیل الله»، آن مرد گفت: من والدین هم دارم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من تو را درباره والدین به نیکی توصیه می کنم»، آن مرد گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق نبی مبعوث گردانیده است، جهاد خواهم نمود و آن دو را خواهم گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خودت داناتری»^۳. هیشمی (۱/۳۰۱) می گوید: در این ابن لهیعه آمده، و ضعیف می باشد، و ترمذی حدیث وی را حسن دانسته و بقیه رجال آن رجال صحیح اند. این را هم چنین ابن حبان در صحیحش، چنانکه در الترغیب (۱/۲۱۱) آمده، روایت نموده است.

قول پیامبر ﷺ به کسی که ارکان اسلام را ادا نماید: تو از صدیقین و شهدا هستی

بزار، ابن خزیمه و ابن حبان هر دودر صحیح شان - و لفظ از ابن حبان است - از عمرو بن مره جهنی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت:

۱- ضعیف. طبرانی در الصغیر (۲/ ۵۱) بیهقی (۸/ ۳۳۳) در سند آن حارث ضعیف است: المجمع (۳۰۱/۱).

۲- یعنی پریش خود را ادامه داد.

۳- حسن. احمد (۲/ ۱۷۲) ابن حبان (۱۷۲۲) ارنووط آن را حسن دانسته است.

ای رسول خدا، چه فکر می‌کنی، اگر من شهادت بدهم که معبودی جز خداوند، نیست، تو رسول خدا هستی، نمازهای پنجگانه را به جای آورم، زکات را بپردازم و رمضان را روزه بگیرم و در آن قیام نمایم، آن گاه از جمله چه کسانی هستیم؟ فرمود: «از صدیقین و شهدا»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۲۰۰) آمده است.

سفارش پیامبر ﷺ به نماز در هنگام مرگش

بیهقی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: عامه وصیت رسول خدا ﷺ هنگامی که وفاتش فرارسید چنین بود: «نماز، و آنچه را دست‌هایتان مالک آن شده است»، حتی وقتی که روحش به حلقومش رسیده بود نیز آنرا تکرار می‌نمود و صدایش درست شنیده نمی‌شد^۲. این را نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده‌اند. و نزد احمد از حدیث وی روایت است که گفت: عامه وصیت رسول خدا ﷺ هنگامی که مرگش فرارسید چنین بود: «نماز، و آنچه را دست‌هایتان مالک آن شده است»، حتی رسول خدا ﷺ در آخرین لحظات جان دادن آن را در سینه‌اش زمزمه می‌نمود، و زبانش درست به آن حرکت نمی‌کرد. و از حدیث علی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ به من دستور داد تا برایش کاغذی بیاورم، و در آن چیزی را بنویسد که امتش بعد از وی گمراه نشود، می‌گوید: من ترسیدم، که جانم در غیابم برآید، می‌افزاید: بنابراین عرض کردم: من حفظ می‌کنم و به خاطر می‌سپارم، فرمود: «به نماز، زکات و آنچه دست‌هایتان مالک آن است توصیه می‌کنم»^۳. این چنین در البدایه (۵/۲۳۸) آمده است. این را هم چنین ابن سعد (۲/۲۴۳) از انس به مانند آن روایت کرده است. و از علی رضی الله عنه هم چنین مانند آن را روایت نموده، و افزوده است: شروع نمود و درباره نماز و زکات و غلام‌ها توصیه می‌نمود، می‌گوید: و همینطور ادامه داد، تا این که جانم برآمد، و به شهادت «لا إله إلا الله و محمداً عبده و رسوله» امر نمود، تا اینکه جانم را به جان آفرین سپرد، «کسی که به آن دو شهادت بدهد بر آتش حرام گردیده است». نزد احمد، بخاری در الأدب، ابوداود، ابن ماجه، ابن حریر و صحیحش دانسته - ابولعلی و بیهقی،

۱- صحیح. بزار و ابن خزیمه و ابن حبان (۳۴۳۸) و لفظ از آن اوست. آلبانی آن را در صحیح

الترغیب (۳۶۱ و ۱۰۰۳) صحیح دانسته است.

۲- صحیح. ابن ماجه (۲۶۹۷) احمد (۱۱۷/۳) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح. ابوداود (۵۱۵۶) احمد (۷۸/۱) ابن ماجه (۲۶۹۸) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

از علی روایت است که گفت: آخرین کلام پیامبر ﷺ این بود: «نماز، نماز و از خدا در آنچه دست‌های تان مالک آنست بترسید»^۱ اینچنین در الکنز (۴/۱۸۰) آمده است.

ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به نماز

قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما درباره نماز

حکیم از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نماز امان خدا در روی زمین است. و ابن سعد از ابوالملیح روایت نموده؛ که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که بر منبر می‌گفت: کسی که نماز نخواند مسلمان نیست. این چنین در الکنز (۴/۱۸۰) آمده است.

سخنان زید، حذیفه، ابن عمرو رضی الله عنهم درباره نماز

عبدالرزاق از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نماز مرد در خانه‌اش نور است، و وقتی که انسان برای نماز می‌ایستد، گناهایش بالای سرش آویزان می‌شود، و هنگامی که سجده می‌کند، خداوند به سبب آن گناهایش را می‌بخشد. و عبدالرزاق از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بنده وقتی وضو نماید، و وضویش را نیکو سازد و بعد از آن به نماز می‌ایستد، خداوند روبروی وی می‌ایستد و با وی راز و نیاز می‌کند، و از وی روی نمی‌گرداند، و منصرف نمی‌شود، تا اینکه او خودش منصرف شود یا به‌سوی راست و چپ نگاه کند. و عبدالرزاق از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: نماز نیکی است، پروا ندارم که در آن کسی همراه شرکت نماید. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است. و ابن عساکر از ابن عمرو رضی الله عنه روایت نموده، که گفت هر مسلمانی، که به زیارتی^۲ از زمین یا مسجدی که از سنگ‌هایش آباد شده بیاید، و در آن نماز گزارد، زمین می‌گوید: برای خداوند در زمینش نماز گزارد، برای تو در روزی که با خدا ملاقات نمایی گواهی می‌دهم. و نزد عبدالرزاق از وی روایت است که گفت: در گردن آدم علیه السلام آبله برآمد، آن گاه وی نماز به جای آورد، و آن آبله به سینه‌اش سرایت کرد، باز نماز دیگری گزارد، آن گاه به محل بستن ازار در قسمت کمر رسید، باز نماز دیگری بر جای آورد آن گاه به قوزک پا رسید، بعد از آن نماز دیگری گزارد و آن آبله به انگشت

۱- صحیح. نگا: حدیث قبل و الصحیحة (۸۶۸) حاکم (۲۹/۶).

۲- ممکن است «زیاره» تصحیفی باشد از «ریاوه» که جای بلند و مرتفع زمین را افاده می‌کند.

ابهام رسید باز نماز دیگری خواند و آن آبله از بین رفت. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است.

سخنان ابن مسعود، سلمان و ابو موسی رضی الله عنهم درباره نماز

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: تا وقتی که در نماز هستی، گویا در حال زدن در پادشاهی! و کسی که در پادشاه را می‌زند، برای او باز می‌گردد. و نزد عبدالرزاق از وی روایت است که گفت: نیازهایتان را به وسیله نمازهای فرض برطرف نمایید. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: نمازها برای آنچه در میان‌شان می‌باشند کفاره‌اند، البته در صورتی که از گناهان کبیره اجتناب شود. و نزد ابن عساکر از وی روایت است که گفت: نمازها کفاره‌اند برای آنچه که بعد از آن‌ها اتفاق می‌افتد، در انگشت ابهام پای آدم آبله‌ای بر آمد، بعد به کف قدم‌هایش سرایت کرد، باز به زانوهایش رسید، بعد به اصل جای بستن ازارش رسید، باز به بیخ گردنش رسید، آن گاه برخاست و نماز گزارد و از شانه‌هایش پایین آمد، باز نماز گزارد و به جای بستن ازارش پایین آمد، باز نماز گزارد و به زانوهایش پایین آمد، باز نماز خواند و به قدم‌هایش پایین آمد، باز نماز گزارد و آن آبله از بین رفت. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است.

و عبدالرزاق از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: بنده وقتی به نماز برخیزد، گناهانش بر سرش گذاشته می‌شود، و قبل از اینکه از نمازش فارغ شود، از وی پراکنده می‌شوند، چنانکه خوشه‌های خرما پراکنده می‌شوند، و به‌سوی چپ و راست می‌افتند. و نزد ابن زنجویه از وی روایت است که گفت: وقتی بنده نماز بگزارد، گناهانش بالای سرش جمع می‌شوند، و وقتی سجده کند، آن‌ها چنان می‌ریزند، که برگ درخت می‌ریزد. و نزد وی همچنان از طارق بن شهاب روایت است که: وی شبی را نزد سلمان سپری نمود، و کوشش وی را در عبادت می‌دید، سلمان در آخر شب به نماز ایستاد، و گویا طارق آنچه را که گمان می‌نمود ندید، و آن را برای وی متذکر گردید، سلمان گفت: بر نمازهای پنجگانه مداومت و توجه داشته باشید، چون این‌ها کفاره این گناهانند، البته در صورتی که مرتکب قتل نشود، و وقتی مردم شب کنند بر سه حالت می‌باشند: کسی از آنان چنان می‌باشد، که برایش نفع می‌باشد و نه ضرر، و کسی از آنان چنان می‌باشد که برایش ضرر می‌باشد و نه نفع، و کسی از آنان چنان

می‌باشد، که برایش نه نفع می‌باشد و نه ضرر، مردی که تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت می‌شمرد، و بر می‌خیزد و تا صبح نماز می‌گزارد، این همان کسی است که برایش نفع است و نه ضرر، و مردی که غفلت مردم و تاریکی شب را غنیمت می‌شمرد و دست به گناه می‌زند، این همان کسی است، که برایش ضرر است و نه نفع و مردی که نماز عشاء را می‌گزارد و می‌خواهد، این همان کسی است، که نه برایش نفع است و نه ضرر، و زنه‌ار که به شتاب روی!! میانه روی اختیار نما و مداومت کن. این چنین در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است. این را طبرانی در الکبیر از طارق بن شهاب به مانند آن روایت کرده، و رجال آن موثق‌اند، چنانکه هیشمی (۱/۳۰۰) گفته است. و عبدالرزاق از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بر جان‌های خود آتش می‌افروختیم^۱، و وقتی نماز فرضی را می‌گزاردم، نماز ما قبل خود را از بین می‌برد، باز بر نفس‌های خویش آتش می‌افروختیم، و وقتی نماز را می‌گزاردیم، نماز، ماقبلش را از بین می‌برد. این چنین در الکنز (۴/۱۸۲) آمده است.

رغبت پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز و شدت توجه و اهتمامش به آن

قول پیامبر صلی الله علیه و آله: روشنی چشمم از نماز گردانیده شده است، و قول جبریل درباره آن

احمد و نسائی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خوشبویی و زنان برایم محبوب گردانیده شده‌اند، و روشنی چشمم در نماز گردانیده شده است»^۲. نزد احمد از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: جبریل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: نماز برایم محبوب گردانیده شده است، بنابراین هر قدر که می‌خواهی نماز بگزار^۳. این چنین در البدایه (۶/۵۸) آمده است. و طبرانی هم چنین این را از ابن عباس در الکبیر به مانند آن روایت نموده، هیشمی (۲/۲۷۰) می‌گوید: در این علی بن یزید آمده، که درباره وی کلام است، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

۱- یعنی: مرتکب گناه می‌شدیم، که سبب آتش است. م.

۲- صحیح. احمد (۳/۱۲۸، ۱۹۹، ۲۸۵) و نسائی (۷/۶۱).

۳- ضعیف. احمد (۱/۲۴۵، ۲۰۵) در سند آن علی بن یزید بن جدعان ضعیف است.

قول پیامبر ﷺ: خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است

طبرانی در الکبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: پیامبر ﷺ روزی نشسته بود و مردم در اطرافش قرار داشتند، وی فرمود: «خداوند برای هر نبی میل و رغبتی است، و خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است، وقتی ایستادم هیچکس عقیم نماز نخواند، و خداوند برای هر نبی خوردنی و طعامی گردانیده است، و طعام من همین خمس است، و وقتی درگذشتم آن برای متولیان امر بعد از من می‌باشد»^۱.
هیثمی (۲/۲۷۱) می‌گوید: در این اسناد اسحاق بن عبدالله بن کیسان، که از پدرش روایت نموده، آمده است، و اسحاق را ابوحاتم لین الحدیث دانسته، و پدرش را ابن حبان ثقه دانسته و ابوحاتم و غیر وی ضعیف دانسته‌اند.

اقوال اصحاب درباره قیام لیل پیامبر ﷺ

ابوداود از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام لیل نمود، حتی که قدم‌هایش ورم کرد - یا گفت: ساق‌هایش -، به او گفته شد: آیا خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده‌ای شکرگزار نباشم؟!». این چنین در الکنز (۴/۳۶) آمده، و این را ابویعلی، بزار و طبرانی در الأوسط روایت نموده‌اند، و رجال آن، چنانکه هیثمی (۲/۲۷۱) می‌گوید، رجال صحیح‌اند. و بزار از ابوهریره رضی الله عنه مانند این را روایت کرده، و در روایت وی آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدی نماز می‌گزارد، که قدم‌هایش ورم می‌نمود. هیثمی (۲/۲۷۱) می‌گوید این را بزار به سندهایی روایت کرده، و رجال یکی از آنها رجال صحیح‌اند. این چنین آن را طبرانی در الکبیر از ابوجحیفه روایت نموده. و نزد وی همچنان در الصغیر والأوسط از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام شب نماز می‌گزارد، تا جایی که قدم‌هایش ورم کرد... و مانند آن را متذکر شده. و نزد وی همچنان در الأوسط از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام لیل می‌نمود، تا حدی که قدم‌هایش شکافته می‌شد... و مانند آن را ذکر نموده، چنان که در المجمع (۲/۲۷۱)

۱- بسیار ضعیف. طبرانی (۸۴/۱۲) نگا: المجمع (۲/۲۷۱) و ضعیف الجامع.

۲- بخاری از حدیث عائشة بنت مغیره بن شعبه در کتاب تهجد باب قیام النبی صلی الله علیه و آله (۲/۶۳) و در تفسیر سوره فتح (۶/۱۶۹) و مسلم در صفة القيامة (۱۷/۱۶۲) و ترمذی (۴۱۲) از مغیره: صحیح ترمذی (۳۳۶). حدیث در ابوداود وجود ندارد و مولف دچار اشتباه شده است.

آمده است. و نزد بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام شب قیام می نمود، تا جایی که قدم هایش شکافته می شد، به او گفتم: ای رسول خدا چرا اینطور می کنی، در حالی که... و به مانند آن را ذکر نمود^۱ و همچنین به مانند آن از مغیره بن شعبه چنانکه در الریاض (ص ۴۲۹) آمده، روایت است. و نزد ابن نجار ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام می نمود تا جایی که پاهایش شکافته می شد. و نزد وی همچنان از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبادت نمود، تا این که همانند مشک کهنه گردید، گفتند: ای رسول خدا، چه تو را به این وا می دارد؟ آیا خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود: «آری، ولی آیا بنده شکرگزار نباشم؟!». این چنین در الکنز (۴/۳۶) آمده است.

و بخاری و مسلم از حمید روایت نموده اند که گفت: از انس بن مالک رضی الله عنه در مورد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب پرسیده شد، گفت: هر وقت که می خواستیم در شب او را در حال نماز گزاردن ببینیم می دیدیمش، و هر وقت که می خواستیم او را در خواب ببینیم می دیدیمش، و در ماه روزه می گرفت، حتی که می گفتیم: چیزی از آن را افطار نمی کند، و می خورد، حتی که می گفتیم: چیزی از آن روزه نمی گیرد^۲. و آن دو هم چنین از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزاردم، تا آن وقت سرپا ماند، که اراده کار بدی را نمودم، گفتیم: چه اراده نمودی؟ گفت: اراده نمودم، که بنشینم و او را رها کنم^۳. این چنین در صفه الصفوه (۱/۷۵) آمده است. و احمد از ابودر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی را تا صبح قیام نمود، و این آیت را تلاوت می کرد:

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

[المائدة: ۱۱۸].

ترجمه: «اگر ایشان را عذاب دهی، آنان بندگان تواند، و اگر ایشان را بیامرزی تو غالب و صاحب حکمت هستی».

۱- بخاری (۴۸۳۷) مسلم (۲۸۲۰).

۲- بخاری (۱۹۷۲) مسلم (۱۱۵۸) احمد (۱/۲۷۲).

۳- مسلم (۷۷۳) احمد (۱/۳۸۵، ۳۹۶).

این چنین در البدایه (۶/۵۸) آمده است. و ابویعلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندکی بیمار شد، هنگامی که صبح نمود گفته شد: ای رسول خدا، اثر درد بر تو هویداست، فرمود: «من بر همین حالتی که می بینید، در همین شب که گذشت سبع طوال^۱ را خواندم»^۲ رجال آن، چنان که هیثمی (۲/۲۷۴) گفته، ثقه‌اند.

قصه حذیفه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قیام لیل

مسلم از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزاردم، وی سوره بقره را شروع نمود، [با خود] گفتم، وقت رسیدن به [آیه] صدم رکوع می کند، می گوید: از آن هم پیش رفت، گفتم: سوره را در یک رکعت می خواند، از آن هم پیش رفت، گفتم: به آن رکوع می نماید، پس سوره نساء را شروع نمود، آن را تلاوت نمود و بعد از آن سوره آل عمران را شروع کرد، و به آهستگی می خواند، وقتی بر آیتی مرور می نمود که در آن تسبیح می بود تسبیح می گفت، و وقتی بر سئوالی مرور می نمود، سئوال می کرد، و وقتی به پناه جستن مرور می نمود پناه می جست، بعد از آن رکوع نمود، و چنین می گفت: «سبحان ربی العظیم»، و رکوعش مانند قیامش بود، بعد از آن گفت: «سمع الله لمن حمده»، بعد از آن خیلی طولانی تقریباً به اندازه رکوعش ایستاد بعد از آن سجده نمود و گفت: «سبحان ربی الاعلی»، و سجده اش تقریباً به اندازه قیامش بود^۳. این را مسلم به تنهایی روایت کرده است، و سوره نساء در این حدیث بر آل عمران مقدم ذکر شده است، و این چنین در مصحف ابن مسعود آمده است. این چنین در صفة الصفوه (۱/۷۵) آمده است.

و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، و در حالی او را دیدم که نماز می گزارد، آن گاه من هم به نماز وی از پشت سرش بدون اینکه او بداند شروع نمودم، وی سوره بقره را شروع نمود، تا اینکه گمان نمودم وی رکوع

۱- یعنی: من با وجود این مریضی که می بینید در همین شب که گذشت هفت سوره دراز را که اول

آن‌ها سوره بقره و آخرشان سوره انفاق است در نماز خواندم. م.

۲- ضعیف. ابویعلی (۳۴۴۴) ابوالشیخ (۱۸۵) نگا: المطالب (۵۳۰).

۳- مسلم در (صلاة المسافرین) (۲۰۳).

خواهد نمود، بعد پیش رفت - سنان^۱ می‌گوید: از وی به یاد دارم که گفت: پیامبر ﷺ چهار رکعت نماز گزارد، که رکوعش مثل قیامش بود - می‌افزاید: بعد این را^۲ برای پیامبر ﷺ یادآور شدم، فرمود: «چرا مرا خبر نمودی؟» حذیفه پاسخ داد: سوگند به ذاتی که تو را به حق نبی مبعوث نموده، من آن را تا اکنون در پشتم احساس می‌کنم!! فرمود: «اگر می‌دانستم که در عقبم هستی تخفیف می‌نمودم». هیشمی (۲/۲۷۵) می‌گوید: در این سنان بن هارون برجمی آمده، ابن معین گفته: سنان بن هارون برادر سیف است، و سنان خوبتر از برادرش است، و باری گفته: سنان از سیف ثقه‌تر است، و غیر ابن معین وی را ضعیف دانسته است.

حدیث عایشه رضی الله عنها درباره قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قیام لیل

احمد از عایشه رضی الله عنها روایت نموده است که: به وی گفته شد، گروهی قرآن را در یک شب یکبار یا دو بار تلاوت می‌کنند، عایشه گفت: آنان خوانده‌اند و نخوانده‌اند، من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام شب را قیام می‌نمودم، وی سوره بقره، آل عمران و نساء را می‌خواند، و بر هر آیه‌ای مرور می‌نمود، که در آن تخویف می‌بود، خداوند را دعا می‌نمود و پناه می‌جست، و بر هر آیه‌ای می‌گذشت که در آن بشارت و مژده می‌بود، خداوند را دعا می‌کرد و به سویش رغبت می‌نمود^۳. هیشمی (۲/۲۷۲) می‌گوید: این را احمد روایت نموده - و در روایتی نزد وی آمده: یکی از آنان قرآن را دوبار یا سه بار می‌خواند - ابویعلی هم این را روایت کرده است، و در آن ابن لهیعه آمده، و درباره وی کلام است.

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام مریضی‌اش که ابوبکر رضی الله عنه برای مردم نماز بخواند بخاری از اسود روایت نموده، که گفت: نزد عایشه بودیم، و مواظبت بر نماز و مراعات و توجه به آن را ذکر کردیم، گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد، البته در همان مریضی‌اش که در آن درگذشت، نماز حاضر گردید و بلال اذان داد، فرمود: «ابوبکر را بگویند تا برای مردم نماز بخواند»، به او گفته شد: ابوبکر مردی است زود اندوهگین شونده و نازک دل، هرگاه در مقام تو بیایستد، نمی‌تواند برای مردم نماز

۱- یکی از راویان.

۲- یعنی: بودنم را در عقبش یادآور شدم. م.

۳- ضعیف. احمد (۶/۹۲، ۱۱۹).

بدهد، باز حرفش را تکرار نمود، و آن را برایش تکرار کردند، باز سوم سخنش را تکرار نموده، گفت: «شما چون صاحبان یوسف هستید!!^۱ ابوبکر را بگویند تا برای مردم نماز بخواند»، ابوبکر بیرون گردید، و آن گاه پیامبر ﷺ در نفسش راحت و سبکی احساس نمود، و در حالی که بر [شانه های] دو نفر تکیه زده بود بیرون آمد، گویی من به پاهایش نگاه می‌کنم که از درد بر زمین کشیده می‌شوند، آن گاه ابوبکر خواست عقب بیاید، ولی پیامبر ﷺ به او اشاره نمود، که در جای ت باش، بعد پیامبر ﷺ آورده شد و در پهلوی ابوبکر نشست. و نزد وی هم چنین از طریق دیگری از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من چندبار آن را^۲ برای پیامبر خدا ﷺ تکرار نمودم، و چیزی که مرا به تکرار این مسئله واداشت، این بود که ترسیدم مردم از حضرت ابوبکر بدشان بیاید، و من می‌دانستم که هر کس در مقام وی بیاستد مردم به وی بدگمان می‌شوند، و دوست داشتم که پیامبر خدا ﷺ آن را از ابوبکر به کس دیگری محول سازد. و نزد مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، ابوبکر مردی است نازل و رقیق، وقتی قرآن را بخواند، اشکش را نمی‌تواند نگه دارد، ای کاش فرد دیگری غیر از ابوبکر را دستور می‌دادی! عایشه می‌افزاید: به خدا سوگند، انگیزه‌ای برایم در این کار وجود نداشت جز کراهیت اینکه مردم به اولین کسی که در مقام پیامبر خدا ﷺ می‌ایستد بدگمان شوند، می‌گوید: به همین خاطر دو بار یا سه بار به او مراجعه نمودم، گفت: «باید ابوبکر برای مردم نماز بدهد، شما صاحب‌های یوسف هستید»^۳.

این چنین در البدایه (۵/۲۳۲) آمده است.

و احمد از عبیدالله بن عبدالله وراثت نموده، گفت: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و گفتم: آیا از مریضی رسول خدا ﷺ به من خبر نمی‌دهی؟ گفت: آری، مریضی پیامبر خدا ﷺ و دردش سنگین گردید، و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، فرمود: «آبی برایم در دیگ بریزید»، و ما چنان نمودیم، می‌افزاید: غسل نمود، و حرکت کرد که برخیزد ولی بیهوش گردید، و باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو

۱- خطاب به همسرانش است.

۲- یعنی این قول را که: ابوبکر مردی است زود اندوهگین شونده و نازک دل ... م.

۳- مسلم (۴۱۸) بخاری (۳۳۸۴) احمد (۱۷/۹۶، ۱۹).

هستند، گفت: «آبی برایم در دیگ بریزید»، ما چنان نمودیم، وی غسل نمود، و باز حرکت کرد که برخیزد، ولی بیهوش گردید، باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، گفت: «آبی برایم در دیگ بریزید»، و ما چنان نمودیم، وی غسل نمود، و حرکت کرد که برخیزد ولی بیهوش گردید، و باز به هوش آمد و گفت: «ایا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر شما هستند، می‌افزاید: و مردم در مسجد نشسته بودند و انتظار رسول خدا ﷺ را برای نماز عشاء می‌کشیدند، آن گاه پیامبر خدا ﷺ نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا برای مردم نماز بدهد، و ابوبکر مرد رقیق و نازکی بود، وی گفت: ای عمر، به مردم نماز بده، پاسخ داد: تو به این مستحق‌تری، بنابراین آن روزها را برای مردم نماز داد^۱... و بیرون شدن پیامبر ﷺ را چنانکه گذشت متذکر شده، این چنین در البدایه (۵/۲۳۳) آمده. و این را همچنان بیهقی (۸/۱۵۱) و ابن ابی شیبه، چنانکه در الكنز (۴/۵۹) آمده، و ابن سعد (۲/۲۱۸) به مانند آن، روایت کرده‌اند.

سرور و خوشی مسلمانان به دیدار پیامبر ﷺ هنگامی که در وقت امامت ابوبکر، به‌سوی آنان نگاه نمود

بخاری از انس رضی الله عنه روایت نموده که: ابوبکر رضی الله عنه در همان مریضی پیامبر ﷺ که در آن درگذشت برای ایشان نماز می‌داد، روز دوشنبه، آن گاه مسلمانان در صفاها در نماز قرار داشتند، پیامبر ﷺ در حالی که خود ایستاده بود، پرده حجره را بلند نمود و به‌سوی ما نگاه کرد، انگار که رویش ورقه مصحف بود، و تبسم نموده خندید، آنگاه نزدیک بود که از خوشی دیدن وی نمازمان را رها سازیم، و ابوبکر بر پاشنه‌های خود عقب آمد، تا به صف برسد، و گمان نمود که پیامبر ﷺ برای نماز بیرون می‌آید، پیامبر ﷺ به‌سوی ما اشاره نمود که نمازتان را تمام کنید، و پرده را پایین نمود و در همان روز درگذشت^۲. و نزد وی هم چنین از طریق دیگری از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سه روز بیرون نیامد، و برای نماز اقامت گفته شد و ابوبکر رفت تا پیش شود، آن گاه پیامبر خدا ﷺ گفت: «پرده را بلند کنید»، و آن را بلند نمود، هنگامی

۱- بخاری (۶۸۷) مسلم (۴۱۸) احمد (۵۲/۲).

۲- بخاری (۶۸۰) مسلم در کتاب الصلاة (۹۸) احمد (۱۶۳/۳).

که روی پیامبر ﷺ آشکار شد، دیگر به منظری نگاه نکرده بودیم، که از روی پیامبر ﷺ وقتی برای ما آشکار شد، به نزدمان محبوب تر می بود، و پیامبر ﷺ به دست خود به سوی ابوبکر اشاره نمود که پیش رود، و پیامبر ﷺ پرده را پایین نمود، و دیگر برای او مقدر نشده بود که تا لحظه مرگ پیش نماز ما شود^۱. این را مسلم روایت نموده است. این چنین در البدایه (۵/۲۳۵) آمده است. ابویعلی، ابن عساکر، ابن جریمه و احمد همچنان به معنای آن را به الفاظ مختلف از انس، چنانکه در الکنز (۴/۵۷) و المجمع (۵/۱۸۱) آمده، روایت کرده اند، و بیهقی (۸/۱۵۲) و ابن سعد (۲/۲۱۶) نیز به معنای آن را روایت نموده اند.

رغبت اصحاب ﷺ به نماز و شدت توجه و عنایت شان به آن

به هوش آمدن عمر از بیهوشی اش وقتی که به نماز صدا کرده شد

طبرانی در الأوسط از مسوربن مخرمه روایت نموده، که گفت: نزد عمر بن خطاب ﷺ در حالی وارد شدم، که پوشانیده شده بود، پرسیدم: چگونه می بینیدش؟ گفتند: طوری که می بینی، گفتیم: با ذکر نماز به هوش بیاوریدش، زیرا این بهترین راه برای به هوش آوردنش است، آن گاه گفتند: نماز ای امیرالمؤمنین، گفت: ها، به خدا سوگند، وقت برخاستن است!! و برای کسی که نماز را ترک کند حقی در اسلام نیست، و در حالی نماز گزارد که از جراحتش خون جاری بود. هیثمی (۱/۲۹۵) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند. و ابن سعد (۳/۳۵۰) این را از مسور روایت نموده که: هنگامی عمر به خنجر زده شد بیهوش گشت، گفته شد: وی اگر زنده باشد، بهترین راه برای به هوش آوردنش ذکر نماز است، آن گاه گفت: نماز ای امیرالمؤمنین، نماز خوانده شد، وی به هوش آمد و گفت: نمازها به خدا سوگند وقت برخاستن است!! و در اسلام حصه و نصیبی... و مانند آن را ذکر نموده.

شب زنده داری عثمان ﷺ با یک رکعت و خواندن تمام قرآن در آن رکعت

طبرانی از محمدبن مسکین روایت نموده، که گفت: همسر عثمان ﷺ هنگامی که وی را محاصره کردند گفت: می خواهید وی را به قتل برسانید؟! اگر وی را بکشید یا

بگذارید، وی همه شب را با یک رکعت که قرآن را در آن می‌خواند زنده می‌نمود! اسنادش، چنانکه هیشمی (۹/۹۴) می‌گوید: حسن است، و این را ابونعیم در الحلیه (۱/۵۷) از محمدبن سرین به مثل آن روایت کرده، مگر اینکه در روایت وی آمده است: هنگامی که اطراف وی را گرفتند و می‌خواستند به قتلش رسانند. و نزد وی هم چنین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: همسر عثمان بن عفان رضی الله عنه وقتی او را به قتل رسانیدند گفت: آیا کسی را به قتل رسانیدید که شب را با خواندن همه قرآن در یک رکعت زنده نگه می‌داشت؟! ابونعیم می‌گوید: این چنین انس بن مالک گفته، و مردم آن را روایت نموده، گفتند: اسن بن سیرین.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۵۶) از عثمان بن عبدالرحمن تیمی روایت نموده است، که گفت: پدرم فرمود: امشب را در مقام^۱ با عبادت سپری خواهم نمود، گفت: هنگامی نماز عشاء را خواندم، خود را به مقام رساندیم و در آن ایستادم، می‌افزاید: در حالی که من ایستاده بودم، ناگهان مردی دستش را میان شانه هایم گذاشت متوجه شدم که عثمان بن عفان رضی الله عنه است، می‌گوید: آن گاه از سوره ام القرآن^۲ شروع نمود و قرائت کرد تا اینکه قرآن را ختم نمود و رکوع و سجده کرد، بعد از آن کفش‌هایش را گرفت، نمی‌دانم که قبل از آن چیزی خوانده بود یا خیر. و نزد ابن المبارک در الزهد و ابن سعد و ابن ابی شیبه و ابن منیع و طحاوی و دارقطنی و بیهقی از عبدالرحمن بن عثمان تیمی روایت است که گفت: عثمان را شبی نزد مقام دیدیم که جلو رفت، و همه قرآن را در یک رکعت خواند و برگشت. این چنین در المنتخب (۵/۹) آمده و گفته: سند آن حسن است. و نزد ابن سعد (۳/۷۵) از عطاء بن ابی رباح روایت است که: عثمان برای مردم نماز خواند، بعد پشت مقام ایستاد و همه کتاب خدا را در یک رکعت که نماز وترش بود خواند. و از محمدبن سیرین روایت است که: عثمان شب را زنده می‌داشت و قرآن را در یک رکعت ختم می‌نمود. این چنین در المنتخب (۵/۹) آمده است.

ابن عباس و قبول ننمودن ترک نماز برای تداوی چشمش پس از اینکه کور شد
حاکم (۳/۵۴۶) از مسیب بن رافع روایت نموده، که گفت: هنگامی که چشم ابن عباس رضی الله عنه کور شد، مردی نزدش آمد و گفت: تو اگر هفت روز برایم صبر کنی، و

۱- مقام ابراهیم رضی الله عنه در جوار کعبه.

۲- سوره فاتحه.

نماز را در حالی که بر پشت خوابیده به اشاره بخوانی و من مداویت کنم آن شاء الله تعالی خوب می‌شوی، آن گاه وی نزد عایشه و ابوهیره رضی الله عنهما و دیگر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فرستاد، و هر یکی از آنان می‌گفتند: چه فکر می‌کنی، اگر در این هفت روز بمیری با نماز چه می‌کنی؟! به همین سبب چشمش را گذاشت و تداویش نمود. و نزد بزار و طبرانی از ابن عباس روایت است که گفت: هنگامی که بینایی‌ام از بین رفت گفته شد: تو را تداوی می‌کنیم ولی روزهایی نماز را ترک کن، گفت: نخیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: «کسی نماز را ترک کند، با خداوند در حالی روبرو می‌شود، که بر وی خشمگین می‌باشد»^۱. هیشمی (۱/۲۹۵) می‌گوید: این را بزار و طبرانی در الکبیر روایت نموده‌اند، و در آن سهل بن محمود آمده، و ابن ابی حاتم وی را یاد نموده، و گفته: از وی احمد بن ابراهیم دورقی و سعدان بن یزید روایت نموده‌اند، می‌گویم: و از وی محمد بن عبدالله مخزومی هم روایت کرده، و درباره وی سخنی نگفته، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد طبرانی در الکبیر از علی بن ابی جمیل و اوزاعی روایت است که گفتند: عبدالله بن عباس^۲ هر روز هزار سجده می‌نمود. هیشمی (۲/۲۵۸) می‌گوید: اسناد آن منقطع است.

رغبت عبدالله بن مسعود به نماز

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی خیلی اندک روزه می‌گرفت^۳، و می‌گفت: من وقتی روزه بگیرم در نماز ضعیف می‌گردم، و نماز برایم محبوب‌تر از روزه است، و اگر روزه می‌گرفت، سه روز ماه را روزه می‌گرفت. هیشمی (۲/۲۵۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، و در بعض طرق آن آمده: و نماز چاشت را نمی‌خواند. و این را همچنان ابن جریر از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده که: عبدالله بن مسعود اندک روزه می‌گرفت، به او گفته شد، وی پاسخ داد: من وقتی روزه بگیرم... و مثل آن را متذکر شده، چنانکه در الکنز (۴/۱۸۱) آمده است. و ابن سعد

۱- بزار (ص ۴۱) طبرانی در الکبیر (۲/۱۳۵/۳) که در آن سه مشکل وجود دارد: اولاً ضعف سماک در روایت از عکرمه، ثانیاً: جهالت حال سهل بن محمود و ثالثاً: موقوف بودن حدیث. نگا: ضعیف الترغیب (۳۰۳) گرچه معنای آن صحیح است.

۲- ممکن درست: علی بن عبدالله باشد و حاکم درباره وی گفته: علی «سجاد»، «بسیار سجده کننده» نامیده می‌شد.

۳- یعنی روزه نفلی. م.

(۳/۱۵۵) این را از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده، که گفت: فقیهی کم روزه دارتر از عبدالله بن مسعود ندیدیم، به او گفته شد: چرا روزه نمی‌گیری؟ پاسخ داد: من نماز را از روزه ترجیح داده و انتخاب می‌کنم، و وقتی روزه بگیرم در نماز ضعیف می‌گردم.

رغبت سالم مولای حذیفه به نماز

حاکم (۳/۲۲۵) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: شبی بعد از نماز عشاء در آمدن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تأخیر نمودم، بعد آمدم، وی به من گفت: «کجا بودی؟» گفتم: قرائت یکی از اصحاب را در مسجد گوش می‌نمودیم، که مثل صدایش و قرائتش از هیچ یکی از یاران نشنیده‌ام، آن گاه برخاست و من هم همراهش برخاستم، و به وی گوش فرا داد و بعد از آن به من نگاه کرد و گفت: «این سالم مولای ابو حذیفه است!! ستایش خدایی راست که در اتم مثل این را گردانیده است»^۱. حاکم که ذهبی همراهش موافقه نموده می‌گوید: به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند.

رغبت ابوموسی و ابوهریره رضی الله عنهما به نماز

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۹) از مسروق روایت نموده، گفت: در سفری با ابوموسی اشعری رضی الله عنه بودیم، و شب را به بستان مزروعی پناه بردیم، آن جا پیاده شدیم و ابوموسی شب به نماز برخاست - و حسن صوت و حسن قرائتش را متذکر شده - و افزوده: و بر هر چیزی مرور می‌نمود، آن را می‌گفت^۲، بعد از آن گفت: «اللهم انت السلام، ومنك السلام، وانت المؤمن تحب المؤمن، وانت المهيمن وتحب المهيمن، وانت الصادق تحب الصادق». ترجمه: «بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، و تو مومن هستی و مؤمن را دوست می‌داری، و تو حفظ کننده هستی و حفظ کننده را دوست می‌داری، و تو صادق هستی و صادق را دوست می‌داری».

۱- صحیح. ابن ماجه (۱۳۳۸) آلبانی آن را در صحیح ابن ماجه (۱۱۰۰) صحیح می‌داند. همچنین حاکم (۳/۲۲۵).

۲- این چنین در اصل و الحلیه آمده است، شاید مراد این باشد که: وقتی به آیت تسبیح مرور می‌نمود تسبیح می‌گفت و وقتی به آیت سؤال می‌گذشت سؤال می‌نمود چنانکه در حدیث حذیفه رضی الله عنه گذشت. م.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابوعثمان نهدی روایت نموده گفت: هفت شب نزد ابوهیره رضی الله عنه مهمان بودم، او و خادمش و همسرش شب را در سه نوبت قیام می نمودند.

رغبت و علاقمندی ابوظلحه انصاری و مردی از انصار به نماز

مالک از عبدالله بن ابی بکر روایت نموده که: ابوظلحه انصاری رضی الله عنه در بستانش نماز می خواند، آن گاه پرنده‌ای^۱ پرواز نمود، و به گردش پرداخت و در طلب راه خارج شدن بود ولی راهی نمی یافت، این حالت خوشش آمد و ساعتی آن را با چشمش دنبال و پیگیری نمود، بعد از آن به نماز خود برگشت، و نمی دانست که چقدر نماز گزارده است، آن گاه گفت: من در این عالم مورد آزمایش قرار گرفته‌ام، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، و آن چه را در نمازش به وی رسیده بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر نمود، و گفت: ای رسول خدا، آن باغ صدقه باشد، و جایی که می خواهی قرارش بده^۲. این چنین در الترغیب (۱/۳۱۶) آمده، و گفته: عبدالله بن ابی بکر این قصه را درک ننموده است. و مالک هم چنین از عبدالله بن ابی بکر روایت نموده که: مردی از انصار در بستانش در قف - وادی است از وادی‌های مدینه - در وقت خرما نماز می گزارد، و خرما با میوه اش طوق برداشته بود، وی به سوی آن نگاه نمود، و آنچه را از میوه های آن دید خوشش آمد، باز به سوی نمازش برگشت و نمی دانست که چقدر خوانده است، آن گاه من به وسیله این مال مورد آزمایش قرار گرفته‌ام، و نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه - که در آن روز خلیفه بود - آمد، و آن را برایش یادآور شد و گفت: آن باغ صدقه باشد، و در راه خیر قرارش بده، و عثمان بن عفان آن را به پنجاه هزار فروخت، و آن مال «پنجاه» نامیده شد^۳. این چنین در الاوجز (۱/۳۱۵) آمده است.

رغبت ابن زبیر و عدی بن حاتم به نماز

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۵) از اسماء رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: ابن زبیر قیام کننده شب و روزه دار روز بود، و کبوتر مسجد نامیده می شد. و ابن عساکر از عدی بن

۱- در نص: «دبسی» آمده، و هدف از آن پرنده‌ای کوچک، یا کبوتر نر است.

۲- ضعیف. مالک در کتاب نماز (۶۹) شماره (۲۱۴) ابن عبدالبر می گوید که این حدیثی است که آن را جز از این وجه نمی دانم و منقطع است.

۳- مالک در کتاب نماز (۷۰) شماره (۲۱۵).

حاتم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر گاه وقت نماز فرا می‌رسید، من آمادگی لازم را برای آن داشته‌ام، و هنگامی که وقتش نیامده من به سویش پر از شوق و سرور بوده‌ام. این چنین در الکنز (۷/۸۰) آمده، و این را ابن المبارک، چنان که در الاصابه (۲/۴۶۸) آمده، روایت کرده است.

بنای مسجد

حدیث ابوهریره و طلق بن علی درباره بنای مسجد نبوی

احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: آنان خشت را برای بنای مسجد حمل می‌نمودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراهشان بود، می‌گوید: در حالی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روبرو شدم، که خشتی را بر شکم خود گذاشته و حمل می‌نمود، گمان نمودم که برای وی سنگین است و باعث تکلیفش گردیده است، بنابراین گفتم: ای رسول خدا، آن را به من بده، فرمود: «ای ابوهریره تکه دیگری را بگیر، چون زندگی غیر از زندگی آخرت نیست»^۱. هیشمی (۲/۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند^۲. و احمد و طبرانی از طلق بن علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: مسجد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنا نمودم، وی می‌گفت: «یمامی را به گل نزدیک کن^۳ چون او از همه‌تان در بهم زدن گل خوبتر است و از همه‌تان بازوهای محکم‌تر و قوی‌تر دارد»^۴. هیشمی (۲/۹) می‌گوید: این را احمد و طبرانی در الکبیر روایت نموده‌اند، و رجال آن موثق‌اند. و نزد احمد هم چنین از وی روایت است که گفت: در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، که یارانش مسجد را بنا می‌نمودند، می‌گوید: گویا که از عمل آنان خوشش نیامد، می‌افزاید: پس بیلچه را گرفتم و گل را با آن بهم زدم، می‌گوید: گویا که از بیل گرفتن و کارم خوشش آمد،

۱- سند آن صحیح است. احمد (۲/۳۸۱) به شماره (۸۹۳۱).

۲- اگر هدف در اینجا بنای مسجد نبوی در مدینه باشد، آن هم در ابتدای کار، درست و صحیح این است که ابوهریره در آن حضور نداشته، چون وی سال هفتم هجری، به مدینه هجرت نموده است، ولی اگر هدف کارهای بعدی بالای مسجد، یا بنای مسجد دیگری بوده باشد، در آن صورت اشکالی وجود ندارد، چون در نص، برخلاف عنوان، که از طرف محققین بالای کتاب وضع شده، تصریح به چشم نمی‌خورد، که تاکید بر بودن مسجد نبوی نماید. واللہ اعلم. م.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از یارانش را امر می‌کند، که طلق بن علی یمامی را به گل نزدیک سازد.

۴- حسن. طبرانی (۸/۴۰۲) ابن حبان (۱۱۲۲).

بنابراین فرمود: «حنفی^۱ را در کار گل بگذارید، چون وی از شما در کار گل استوارتر است»^۲. هیشمی (۲/۹) می‌گوید: در این ایوب بن عتبه آمده، و در مورد ثقه بودنش اختلاف شده است.

کوشش و تلاش همسر عبدالله بن ابی اوفی در بنای مسجد نبوی

بزار از ابن ابی اوفی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که همسرش وفات نمود، می‌گفت: وی را حمل نمایید، و در حملش علاقمندی نشان دهید: چون وی و کنیزهایش از شب هنگام، سنگ مسجدی را حمل می‌نمودند که بر اساس تقوا بنا شده است، و ما در روز دو سنگ دو سنگ حمل می‌نمودیم. هیشمی (۲/۱۰) می‌گوید: در این ابومالک نخعی آمده، و ضعیف می‌باشد.

رغبت پیامبر صلی الله علیه و آله بر این که مسجدش چون سایه بان موسی علیه السلام باشد

طبرانی در الکبیر از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: انصار به من گفتند: تا چه وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این شاخه‌های درخت خرما نماز می‌گزارد؟! بنابراین دینارهایی را برایش جمع نمودند، و آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده به او گفتند: این مسجد را اصلاح می‌نماییم و تزینش می‌کنیم، فرمود: «من از برادرم موسی علیه السلام روی گردانی ندارم، سایه بانی باشد چون سایه بان موسی». هیشمی (۱/۱۶) می‌گوید: در این عیسی بن سنان آمده، احمد و دیگران او را ضعیف دانسته‌اند، عجلی، ابن حبان و ابن خراش در روایتش وی را ثقه دانسته‌اند. و نزد بیهقی در الدلائل از وی روایت است که: انصار مالی را جمع نمود، آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده گفتند: ای رسول خدا، با این مال مسجد را بنا نما، و تزینش بده، تا چه وقت زیر این شاخه‌های درخت خرما نماز می‌گزاریم؟! رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «من از برادرم موسی روی گردانی ندارم، سایه بانی باشد چون سایه بان موسی»^۳. و بیهقی همچنان از حسن درباره چگونگی عریش یا سایه بان موسی علیه السلام روایت نموده، که گفت: «وقتی دستش را بلند می‌نمود به

۱- نسبت به سوی بنی حنیف است، که طلق از آنان بود.

۲- ضعیف. طبرانی (۴۰۲/۸) ابن عدی (۳۴۵/۱) در آن روایت ایوب از عتبه است که ضعیف است.

۳- ضعیف. بیهقی در الدلائل (۵۴۲/۲) ابن کثیر در البداية (۲۱۱/۳) می‌گوید: این حدیثی است

که از این وجه غریب است.

سقف سایه بان می‌رسید». و از ابن شهاب روایت است که: ستون‌های مسجد در زمان پیامبر خدا ﷺ تنه‌هایی از درخت خرما بود، و سقفش شاخه‌های درخت خرما و برگ‌های خرما بود، و بر سقف گل زیادی وجود نداشت، و وقتی باران می‌شد، مسجد از گل پر می‌گردید، و به صورت سایه بانی بود^۱.

سجده پیامبر ﷺ در آب و گل در مسجدش

در صحیح در [باب] ليله القدر آمده: «در خواب دیدم، که در آب و گل سجده می‌کنم، بنابراین کسی که با رسول خدا اعتکاف نموده بود برگردد»، بعد ما برگشتیم^۲ و در آسمان پاره‌ای ابر را هم نمی‌دیدیم، آن گاه ابری آمد و بارید تا این که از سقف مسجد جاری شد - و سقف آن از شاخه خرما بود - و برای نماز اقامت گفته شد، من رسول خدا ﷺ را دیدم که در آب و گل سجده می‌نمود، تا جایی که اثر گل را در پیشانی‌اش دیدم^۳. این چنین در وفاء الوفاء (۱/۲۴۲) آمده است.

قبول نکردن پیامبر ﷺ که مسجدش بر اساس معماری شام بنیان گذاشته شود

ابن زباله از خالد بن معدان روایت نموده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد عبدالله بن رواحه و ابودرداء رضی الله عنهما بیرون رفت، در حالی که همراه آنان چوب نی بود و مسجد را به وسیله آن متر می‌نمودند، پرسید: «چه می‌کنید؟» گفتند: می‌خواهیم مسجد رسول خدا ﷺ را بر اساس معماری شام بنیاد نهیم، و مخارج آن بر انصار تقسیم می‌شود، فرمود: «آن را به من بدهید»، آن گاه نی را از آنان گرفت، و به طرف درب رفت و آن را بیرون انداخت، و فرمود: «نه هرگز اینطور نیست، گیاهی، چوب‌هایی و سایه بانی چون سایه بان موسی باشد، این کار نزدیک‌تر از آن است»، گفته شد: سایه بان موسی چیست؟ پاسخ داد: «وقتی برمی‌خاست سرش به سقف می‌خورد»^۴. این چنین در وفاء الوفاء (۱/۲۴۱) آمده است.

۱- ضعیف. بیهقی در الدلائل (۲/ ۵۴۲) از حسن بصورت مرسل. ابن کثیر در البداية (۳/ ۲۱۱) مرسل است.

۲- گوینده در اینجا: ابوسعید خدری است.

۳- بخاری (۶۶۹۱) از ابوسعید.

۴- ضعیف مرسل است. خالد بن معدان از تابعین است و برای وی شنیدن از معاذ ثابت نشده است.

توسعه مسجد نبوی در زمان عمر و عثمان رضی الله عنهما

احمد از نافع روایت نموده است که: عمر رضی الله عنه از استوانه تا مقصوره^۱ به مسجد افزود، و عمر گفت: اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی شنیدم که می گفت: «لازم است که بر مسجدمان بیفزاییم» نمی افزودم. و بخاری و ابوداود از نافع روایت نموده اند که، عبدالله - یعنی ابن عمر رضی الله عنهما - به او خبر داد که: مسجد در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خشت خام آماده شده بود، و سقفش شاخه های درخت خرما بود، و پایه هایش هم چوب های خرما بود، و ابوبکر رضی الله عنه چیزی در آن نیفزود، عمر رضی الله عنه بر آن افزود، و آن را بر همان بنیادش که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با خشت و شاخه های خرما بنیاد گذاشت، و پایه هایش را هم از چوب ساخت، بعد از آن عثمان رضی الله عنه آن را تغییر داد، و در آن توسعه و افزایش زیادی آورد، و دیوارهایش را با سنگ های منقوش و گچ تعمیر نمود، و پایه هایش را نیز از سنگ های منقوش درست نمود، و سقفش را از درخت ساج آماده ساخت.^۲

ابوداود همچنان - که بر آن سکوت اختیار نموده - از عطیه از ابن عمر روایت نموده است، که گفت: ستون های مسجد نبوی صلی الله علیه و آله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از تنه های درخت خرما بود، و بالایش از شاخه های درخت خرما سایه شده بود، بعد این ها در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه کهنه و پوسیده شد، و ابوبکر باز آن را از تنه های درخت خرما و شاخه های خرما تعمیر نمود، و باز این ها در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه پوسیده شدند، و او آن را با خشت پخته تعمیر نمود، که تاکنون ثابت است.^۳

و در صحیح مسلم از محمود بن لبید روایت است که: عثمان بن عفان خواست مسجد را بسازد، ولی مردم آن را نپسندیدند، و مناسب دیدند که آن را بر همان حالتش بگذارد، وی گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گوید: «کسی که برای خدا مسجدی بسازد، خداوند برای وی در جنت مثل آن را بنا می کند».^۴

۱- اطاق کوچکی بود برای خطیب در زمان بنی امیه، و هدف اینجا جای آن است.

۲- بخاری (۴۴۶) احمد (۱۲/ ۱۳۰) ابوداود (۴۵۱).

۳- ضعیف. ابوداود (۴۵۲۰) آلبنی آن را در ضعیف ابوداود، ضعیف دانسته است.

۴- مسلم (۵۳۳) در کتاب مساجد.

و یحیی از مطلب بن عبدالله بن حنطب روایت نموده، که گفت: هنگامی که عثمان بن عفان در سال بیست و چهارم عهده دار خلافت گردید، مردم با او صحبت نمودند، تا مسجدشان را توسعه بدهد، و از تنگ بودن آن در روز جمعه به او شکایت بردند، حتی که آنان در میدان نماز می‌گزاردند، آن گاه عثمان در این مورد با اهل رأی و اصحاب رسول خدا ﷺ مشورت نمود و آنان اتفاق نمودند، که آن را منهدم سازد و بر آن بیفزاید، وی نماز ظهر را برای مردم امامت نمود و بعد به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم من می‌خواهم مسجد رسول خدا ﷺ را منهدم سازم، و بر آن بیفزایم، و گواهی می‌دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «کسی که برای خداوند مسجدی بسازد، خداوند برایش خانه‌ای در جنت می‌سازد». در این امر من سلفی دارم و امامی دارم، که از من در این عمل سبقت نموده و قبل از من گذشته، عمر بن خطاب، وی بر این افزوده بود و بنایش نموده بود، و من با اهل رأی اصحاب رسول خدا ﷺ مشورت نمودم، و ایشان بر منهدم ساختن و بنا و توسعه آن اتفاق نمودند، و مردم آن را در آن روز نیکو پنداشتند و برایش دعا کردند، وی هنگامی که صبح نمود، کارگران را فراخواند و خودش نیز در آن شریک شد، وی مردی بود که همیشه روزه می‌گرفت، و از در شب نماز می‌گزارد، و از مسجد بیرون نمی‌رفت، و امر نمود تا گچ الک شده در بطن نخل آماده شود، ابتدای کار وی در ماه ربیع الاول سال بیست و نهم شروع گردید، و وقتی که مهتاب محرم سال سی‌ام داخل گردید از آن فارغ شد، به این صورت مدت کارش ده ماه بود. این چنین در وفاء الوفاء (۳۵۶/۱/۳۵۵) آمده است.

خط کشیدن پیامبر ﷺ برای قبیله جهینه در مدینه برای مسجد

طبرانی در الأوسط والکبیر از جابر بن اسامه جهنی رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: با رسول خدا ﷺ و یارانش در بازار روبرو شدم و گفتم: رسول خدا ﷺ کجا می‌خواهد برود؟ گفتند: می‌خواهد برای قومت خطی برای مسجد بکشد، می‌افزاید: آدمم که وی برای آنان مسجدی را خط کشیده، و در قبله آن چوبی را نصب نموده و آن را قبله قرار داده^۱. هیشمی (۲/۱۵) می‌گوید: در این معاویه بن عبدالله بن حبیب

۱- ضعیف. طبرانی (۱/۱۸۹/۲) الأوسط (۲/۲۸۴/۲) (۹۲۹۶) از دو راه. آلبنی در الضعیفة (۱/۶۴۶)

آمده، و کسی را نیافتم که سرگذشت وی را نوشته باشد. ابونعیم این را از جابر بن اسامه جهنی همانند آن را روایت کرده است. چنانکه در الکنز (۴/۲۶۲) آمده است. و باوردی از اسامه جهنی همانند آن را روایت نموده است، چنانکه در الکنز (۴/۲۶۳) آمده است.

نامه عمر به امیران شهرها تا مسجد بنا نمایند

ابن عساکر از عثمان به عطاء روایت نموده است، که گفت: هنگامی که عمر بن خطاب شهرها را فتح نمود، برای ابوموسی اشعری رضی الله عنه که والی بصره بود نوشت، تا یک مسجد جامع بسازد، و یک مسجد هم برای قبایل بنا کند، و وقتی روز جمعه فرا رسید، به مسجد جامع بپیوندند، و در جمعه حاضر شوند، و برای سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که والی کوفه بود مثل آن را نوشت، و برای عمرو بن عاص رضی الله عنه که والی مصر بود همانند آن را تحریر نمود، و برای امیران لشکرها نوشت که در قریه‌ها جای گزین نشوند و در شهرها سکونت اختیار نمایند، و در هر شهر یک مسجد بسازند، و قبایل مسجد بسازند، چنانکه اهل کوفه، بصره و اهل مصر ساخته‌اند^۱، و مردم به امر عمر و سفارش وی متمسک بودند. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است.

تنظیف و پاک نمودن مساجد

امر پیامبر صلی الله علیه و آله به بنای مساجد در خانه‌ها و پاک نمودن آن‌ها

احمد از عروه بن زبیر و او از بعضی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور می‌داد، تا در منزل‌هایمان مسجد بسازیم، و آن را خوب و نیکو آماده سازیم و پاکش نماییم^۲. هیشمی (۲/۱۱) می‌گوید: این را احمد روایت نموده است، و اسناد آن صحیح است. و نزد ابوداود، و ترمذی و ابن ماجه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنای مساجد در منزل‌ها دستور داد، و امر نمود که پاک شوند و صاف نگه داشته شوند^۳. این چنین در المشکوه (ص ۶۱) آمده است.

۱- ممکن درست چنین باشد: و قبایل مساجدی برای غیر نماز جمعه بسازند.

۲- صحیح. احمد (۵/۳۷۱).

۳- صحیح. ابوداود (۴۵۵) ترمذی (۵۹۴).

پیامبر ﷺ و دیدن زنی در جنت که مسجد را پاک می نمود، البته بعد از وفات آن زن

طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که: زنی بود آشغال را از مسجد جمع می کرد، وی وفات یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله از دفنش با خبر نشد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی کسی از شما می میرد مرا خبر کنید»، و بر وی^۱ نماز خواند و گفت: «من وی را در جنت دیدم در حالی که وی اشغال را از مسجد بر می دارد»^۲. هیشمی (۲/۱۰) می گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده است، و در تراجم النساء گفته: زنی که خاشاک و آشغال را از مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می نمود، زنی بود کوتاه و سیاه، و بعد از این کلام اسنادی را از انس رضی الله عنه ذکر نموده، و گفته: ... و حدیث را متذکر شده، و رجال اسناد انس رجال صحیح اند، و در اسناد ابن عباس عبدالعزیز بن فائد آمده، که مجهول می باشد، و گفته شده: در آن فائد بن عمر آمده، و این قول اشتباه است.

عمر رضی الله عنه و خوشبوی نمودن مسجد نبوی توسط دود مشک

ابویعلی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: عمر رضی الله عنه هر جمعه مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را توسط دود خوشبویی می نمود^۳. هیشمی (۲/۱۱) می گوید: در این عبدالله بن عمر العمری آمده، احمد و غیرش او را ثقه دانسته اند، و در حجت آوردن وی اختلاف شده است.

پیاده رفتن به مسجدها

قصه انصاری که از خانه دورش به سوی مسجد شتاب می نمود

احمد، مسلم، دارمی، ابوعوانه، ابن خزیمه و ابن حبان از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: مردی بود، که خانه اش نسبت به همه از مسجد دورتر بود، ولی نماز جماعت را از دست نمی داد، به وی گفته شد: چرا خری نمی خری که در تاریکی و شدت گرما سوار شوی، گفت: دوست ندارم که منزلم در پهلوی مسجد باشد، من

۱- یعنی سر قبرش رفته بر وی نماز جنازه اداء نمود، چنانکه در بخاری (۱/۶۵) آمده است. م.

۲- سند آن ضعیف است. طبرانی (۲۳۹/۱۱) در سند آن عبدالعزیز بن فائد است که مجهول است.

۳- ضعیف. ابویعلی (۱۹۱).

می‌خواهم که پیاده آمدنم به مسجد و برگشتنم به خانه‌ام برایم نوشته شود!! آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند آن را برایت جمع نموده است»^۱.

و نزد طیالسی، مسلم و ابن ماجه از وی روایت است که گفت: مردی بود از انصار، که خانه‌اش دورترین خانه در مدینه بود، و نماز را با پیامبر خدا ﷺ از دست نمی‌داد، این حالتش مرا ناراحت کرد و به او گفتم: ای فلان، چرا خری نمی‌خری که تو را از گرما و جانوران زمین ننگه دارد، گفت: به خدا سوگند، دوست ندارم که خانه‌ام به خانه محمد ﷺ متصل باشد، این حرف وی برای من گران تمام شد، و نزد پیامبر خدا ﷺ آمده و به او خبر دادم، وی او را طلب نمود، و آن شخص مثل گفته قبلی‌اش را به رسول خدا ﷺ نیزگفت، و متذکر شد که وی در قبال آن خواهان اجر و پاداش است، آن گاه پیامبر ﷺ به او گفت: «برای تو آنچه است که نیت پاداش آن را نموده‌ای»^۲.

این را همچنان ابوداود و حمیدی به معنای آن روایت کرده‌اند، و در روایت حمیدی آمده: «برای وی در هر قدمی که به سوی مسجد بر می‌دارد درجه‌ای است»^۳. این چنین در الکنز (۴/۲۴۴) آمده است.

نزدیک گام گذاردن پیامبر ﷺ در رفتنش به سوی مسجد

طبرانی از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: با پیامبر ﷺ راه می‌رفتم، و می‌خواستیم به نماز برویم، وی گام‌ها را نزدیک می‌گذاشت، و فرمود: «ایا می‌دانید که چرا گام‌ها را نزدیک می‌گذارم؟» گفتم: خدا و پیامبرش داناتراند، گفت: «بنده تا وقتی در طلب نماز باشد، در نماز می‌باشد»^۴. هیشمی (۲/۳۲) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و در روایت دیگری نزد وی مده است: «این را به خاطری نمودم، تا گام‌هایم در طلب نماز افزون باشد»، و در آن ضحاک بن نبراس آمده، و ضعیف می‌باشد، و آن را موقوف برزید بن ثابت روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند.

۱- مسلم (۶۶۳) ابوداود (۵۵۷).

۲- مسلم (۶۶۳) ابوداود (۵۵۷).

۳- حمیدی در مسند خویش (۳۷۶).

۴- ضعیف. طبرانی (۱۱۷/۵) نگا: المجمع (۳۲/۲).

انس بن مالک رضی الله عنه و نزدیک گذاشتن گام‌ها در سیر به سوی مسجد

طبرانی از الکبیر از ثابت روایت نموده است، که گفت: با انس بن مالک رضی الله عنه در زاویه^۱ راه می‌رفتم، که ناگهان صدای اذان را شنید، بعد از آن گام‌ها را نزدیک گذاشت، تا این که داخل مسجد شدیم، بعد از آن گفت: ای ثابت می‌دانی، که چرا با تو چنین راه رفتیم؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناتراند، گفت: تا عدد گام‌ها در طلب نماز زیاد شود. هیشمی (۲/۳۲) می‌گوید: این را انس از زیدبن ثابت روایت نموده است، واللّٰه اعلم، و در آن ضحاک بن نبراس آمده، که ضعیف می‌باشد.

شتاب ابن مسعود به سوی نماز

طبرانی در الکبیر از مردی از طییء از پدرش روایت نموده است که: ابن مسعود رضی الله عنه به سوی مسجد بیرون رفت، و در حرکتش شتاب نمود، به او گفته شد: آیا این را در حالی انجام می‌دهی که خودت از آن نهی می‌کنی؟ گفت: هدفم دریافت لبه نماز بود: تکبیر اولی^۲. در این راوی است که وی نام برده نشده، چنانکه می‌بینی. و نزد وی همچنان از سلمه بن کهیل روایت است که: ابن مسعود به سوی نماز شتاب نمود، به او گفته شد [چرا؟] پاسخ داد: آیا مستحق‌ترین چیزی که به سوی آن شتاب کنید نماز نیست؟^۳ و سلمه از ابن مسعود نشنیده، چنانکه هیشمی (۲/۳۲) گفته.

نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شتاب به سوی نماز

طبرانی در الأوسط از ابوقتاده رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: در حالی که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌گزاردیم، ناگهان غوغا و فریاد درهم و برهم مردانی را در عقبش شنید، هنگامی که نمازش را تمام نمود، پرسید: «شما را چه شده است؟» گفتند: به سوی نماز شتاب نمودیم، فرمود: «اینطور مکنید، هر یک از شما آنچه را بخواند که درک نموده، و آنچه را از نزدش فوت شده قضایی بیاورد»^۴. و رجال آن رجال صحیح‌اند، و این حدیث به این لفظ متفق علیه است: «آنچه از شما فوت شده، آن را تمام نمایید»، چنانکه هیشمی (۲/۳۱) گفته است.

۱- اسم موضعی است در بصره.

۲- ضعیف. طبرانی (۲۵۴/۹، ۲۵۵) در آن یک ناشناخته است.

۳- ضعیف. طبرانی (۲۷۲/۹) و سند آن منقطع است.

۴- بخاری (۹۰۸) از ابوهیرة به مانند آن.

مساجد چرا بنا شده‌اند و در آن چه می‌کردند

انکار اصحاب بر اعرابی که در مسجد بول نمود و موقف پیامبر ﷺ در مقابلش مسلم (۱/۱۳۸) - لفظ هم از وی است - و طحاوی (۱/۸) از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که ما در مسجد با رسول خدا ﷺ بودیم، ناگهان بادیه نشینی آمد، و در مسجد مشغول بول کردن شد، اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: باز ایست، باز ایست، می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بولش را قطع نکنید، بگذاریدش»، بنابراین وی را ترک نمودند، تا این که بول نمود، بعد از آن رسول خدا ﷺ وی را طلب نموده گفت: «این مسجدها برای چیزی از این بول و ادرار سزاوار نیست، این‌ها فقط برای ذکر خدا، نماز و قرائت قرآن‌اند» - یا چنان که رسول خدا ﷺ گفت:، می‌گوید: و مردی را از قوم امر نمود، و او دلوی از آب را آورد و بر آن ریخت^۱.

قصه پیامبر ﷺ با آنانی که نشستند و در مسجد ذکر خداوند را می‌نمودند

مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: معاویه رضی الله عنه به سوی حلقه‌ای در مسجد بیرون رفت و گفت: چه شما را نشانیده است؟ گفتند: نشستیم خداوند را یاد می‌کنیم، گفت: شما را به خدا سوگند، آیا شما فقط به خاطر ذکر نشستید! گفتند: بلی فقط به خاطر ذکر نشستیم، گفت: من شما را به سبب تهمت‌ی سوگند ندادم، هیچ کس نزد رسول خدا ﷺ منزلت مرا نداشت، که از من کمتر از وی حدیث روایت کند^۲، رسول خدا ﷺ بر حلقه‌ای از یارانش وارد شد و گفت: «چه شما را نشانیده است؟» گفتند: نشستیم، خداوند را یاد می‌کنیم، و او را بر هدایت‌مان به اسلام و احسان و منتش بر ما می‌ستاییم، گفت: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، که شما فقط به خاطر ذکر نشستید؟» گفتند: به خدا سوگند، که فقط به خاطر ذکر نشستیم، فرمود: «من شما را به سبب هیچ تهمت‌ی بر شما سوگند ندادم، ولی جبریل نزد آمد و به من خبر داد، که خداوند به شما بر ملائک افتخار می‌کند»^۳. این چنین

۱- مسلم (۲۸۵) در الطهارة.

۲- یعنی کسانی که چون من نزد رسول خدا ﷺ در منزل خوبی قرار داشتند، از وی احادیث زیادی روایت می‌کنند، و من در ضمن داشتن آن درجه و منزلت از همه‌شان کمتر حدیث روایت می‌کنم. م.

۳- مسلم (۲۷۰۱) ترمذی (۳۳۸۰) احمد (۹۲/۴) نسائی (۲۴۶/۸).

در ریاض الصالحین (ص ۵۱۶) آمده، و این را هم چنین ترمذی و نسائی، چنانکه در جمع الفوائد (۲/۱۲۹) آمده، روایت کرده‌اند.

قصه پیامبر ﷺ با سه تن و نشستنش نزد اصحاب قرآن

بخاری و مسلم از ابوواقد حارث بن عوف رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در مسجد نشسته بود، و مردم همراهش بودند، ناگهان سه تن پیش آمدند، دو تن از آنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و یکی شان رفت، آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادند، بعد یکی از آنان جایی را در حلقه دید و در آن نشست، و دومی در عقب آنان نشست، و سمی برگشت و رفت، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ گردید، گفت: «آیا شما را از این سه تن خبر ندهم؟ یکی از آنان به سوی خدا روی آورد و خداوند جایش داد، و دیگری حیا نمود و خداوند نیز از وی حیا کرد، و دیگرشان اعراض نمود، خداوند از وی اعراض کرد»^۱. این چنین در ریاض الصالحین (ص ۵۱۵) آمده است. و این را همچنان مالک و ترمذی، چنانکه در جمع الفوائد (۱/۲۱) آمده، روایت کرده‌اند. و ابن منده، از ابوالقمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه‌هایی بودیم و صحبت می‌نمودیم، که ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی از حجره‌هایش نزد ما بیرون آمدند، و به سوی حلقه‌ها نظر نمود، و بعد از آن نزد اصحاب قرآن نشست و گفت: «به این مجلس مأمور شده‌ام». این چنین در الاصابه (۴/۱۶۰) آمده است. و این را ابن عبدالبر در الاستیعاب (۴/۱۶۴) روایت نموده است. این را هم چنین ابوعمروالدانی در طبقات القراء، چنانکه در الكنز (۱/۲۱۹) آمده، روایت کرده است.

قول علی رضی الله عنه درباره خوانندگان قرآن

طبرانی از الأوسط از کلیب بن شهاب روایت شده است، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کسانی که در مسجد قرآن را می‌خواندند و تعلیمش می‌دادند، آواز و غوغایی را شنید و گفت: خوشی باد به این‌ها!! اینان محبوب‌ترین مردمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. این چنین در المجمع (۷/۱۶۶) آمده است. و ابن منیع این را همانند آن، چنان که در الكنز (۱/۲۱۸) آمده، روایت کرده است. و نزد بزار، چنانکه در المجمع (۷/۱۶۲) آمده، از کلیب همچنان روایت است که گفت: علی رضی الله عنه در مسجد

بود - گمان می‌کنم که گفت: مسجد کوفه -، آن گاه صدای شدیدی را شنید و گفت: اینان کیستند؟ پاسخ داد: قومی‌اند، که قرآن می‌خوانند یا قرآن می‌آموزند، گفت: اینان محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بودند. هیثمی (۷/۱۶۶) می‌گوید: و در اسناد طبرانی حفص بن سلیمان غاضری آمده، و متروک می‌باشد، و احمد او را در روایتی ثقه دانسته و در غیر آن ضعیفش دانسته، و در اسناد بزار اسحاق بن ابراهیم ثقفی آمده، که ضعیف می‌باشد.

قصه ابوهریره رضی الله عنه با اهل بازار

طبرانی از الأوسط به اسناد حسن از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: وی بر بازار مدینه عبور نمود، و در آن ایستاد و گفت: ای اهل بازار، چقدر عاجز هستید؟ گفتند: چرا ای ابوهریره؟ پاسخ داد: میراث رسول خدا ﷺ تقسیم می‌شود و شما اینجا هستید!! آیا نمی‌روید که سهم‌تان را از آن بگیرید؟ گفتند: در کجاست؟ فرمود: در مسجد، آن گاه به سرعت بیرون رفتند، و ابوهریره برای‌شان ایستاد تا این که برگشتند، آن گاه به آنان گفت: شما را چه شده؟ گفتند: ای ابوهریره به مسجد رفتیم و در آن داخل شدیم، ولی در آن چیزی را ندیدیم که تقسیم شود!! ابوهریره به آنان گفت: داخل شدیم، ولی در آن چیزی را ندیدیم که تقسیم شود!! ابوهریره به آنان گفت: در مسجد هیچکسی را ندیدید؟ گفتند: بلی، قومی را دیدیم که نماز می‌گزارند، و قومی را دیدیم که قرآن می‌خواند، و قومی را دیدیم که حلال و حرام را یاد می‌نمود، ابوهریره به آنان گفت: وای بر شما!! همان میراث محمد ﷺ است^۱. این چنین در الترغیب (۱/۶۶) آمده است.

ستایش عمر رضی الله عنه از اهل مجالس در مساجد

مروزی و ابن ابی شیبه از ابن معاویه کنندی روایت نموده‌اند، که گفت: از شام^۲ نزد عمر رضی الله عنه آمدم، وی از من در مورد مردم پرسید و گفت: ممکن است مردی چون شتر گریزی داخل مسجد شود، اگر مجلس قومش را دید و کسانی را دید که ایشان را می‌شناسد، نزدشان بنشیند، گفتم: نخیر، آنجا مجلس‌های مختلف است، می‌نشینند و

۱- حسن. منذری در الترغیب و هیثمی در المجمع (۱/۱۲۴) و آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۸۳) حسن دانسته‌اند.

۲- سرزمین شام. م.

خیر را می‌آموزند و یادش می‌کنند، گفت: تا وقتی همینطور باشید، به خیر و سلامتی می‌باشید. این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است.

حرکت پیامبر ﷺ از مسجد با یارانش به سوی یهود

بخاری، مسلم و ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که ما روزی در مسجد قرار داشتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شد و گفت: «به سوی یهود حرکت کنید»، بعداً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اسلام بیاورید، سلامت می‌مانید»، گفتند: ابلاغ نمودی، گفت: «همان را می‌خواهم، اسلام بیاورید، سلامت می‌مانید»، گفتند: ابلاغ نمودی، فرمود: «همان را می‌خواهم»، باز آن را برای سومین بار گفت: بعد از آن فرمود: «بدانید که زمین از خدا و رسول وی است، و من می‌خواهم شما را از این زمین بیرون کنم، و کسی که از شما در مالش چیزی می‌یابد باید آن را بفروشد^۱، وگرنه بدانید که زمین از خدا و پیامبرش است»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۲/۴۴) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گذاشتن سعد بن معاذ در مسجد هنگامی که در روز خندق مجروح گردید

بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: سعد رضی الله عنه در روز خندق مجروح گردید، وی را مردی از قریش که به او حبان بن عرقه گفته می‌شد، به تیر زد، و تیر وی در شاهرگ^۳ او اصابت نموده بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او خیمه در مسجد برپا نمودم تا او را از نزدیک عیادت کند. هنگامی که از خندق برگشت سلاح را گذاشت و غسل نمود، آنگاه جبرئیل در حالی نزدش آمد که از سرش غبار می‌ریخت وی گفت سلاح را گذاشتی، به خدا سوگند من آن را نگذاشته‌ام و به سوی آنان بر. فرمود به کدام سو؟ وی به سوی بنی قریظه اشاره نمود. آن گاه پیامبر نزد آنان رفت و آنان تابع حکم پیامبر شدند: پیامبر داوری را در بین آنان به سعد محول گردانید. سعد گفت من درباره آنان چنین حکم می‌کنم که جنگ جویان آنان کشته شوند و زنان و اولادشان کنیز و برده گرفته شوند، و اموالشان تقسیم گردد، هشام می‌گوید: پدرم برایم از

۱- کسی که در مالش چیزی را می‌یابد، و توانایی حمل آن را ندارد، باید به فروشش برساند.

۲- بخاری (۳/۱۶۷) مسلم (۱/۷۶۵) ابوداود (۳۰۰۳) احمد (۲/۴۵۱).

۳- رگی است در ذراع که رگ چهار اندام نیز می‌گویند، و در عربی برایش اکحل گفته می‌شود. م.

عایشه رضی الله عنها خبر داد که سعد گفت: بار خدایا، تو می‌دانی که جهاد علیه هیچکسی در راه تو برایم محبوب‌تر، از جهاد علیه قومی که پیامبرت را تکذیب و اخراج نموده‌اند نیست. بار خدایا، من گمان می‌کنم که تو جنگ را در میان ما و ایشان تمام نموده‌ای، و اگر از جنگ قریش چیزی باقی مانده باشد، مرا برای آنان باقی بگذار تا با ایشان در راه تو جهاد کنم، و اگر جنگ را تمام نموده باشی، این زخم را بترکان و مرگم را در آن بگردان، آن گاه وسط زخمش ترکید -، و در مسجد آنان خیمه‌ای بود از بنی غفار - ناگهان دیدند که به طرفشان خون در جریان است، آنان گفتند: ای اهل خیمه، این چیست که از طرف شما به سوی ما می‌آید؟ ناگهان دیده شد که خون از زخم سعد در جریان است، و او بر اثر آن درگذشت^۱. این چنین در جمع الفوائد (۲/۵۲) آمده است.

خواب اهل صفه و ابوذری و بعضی اصحاب در مسجد

ابن سعد در الطبقات (۲/۲۰) از یزید بن عبدالله بن قسیط روایت نموده است، که گفت: اصحاب صفه گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند که منزلی برای خود نداشتند، و در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد می‌خوابیدند و در سایه آن زندگی می‌کردند، و غیر آن مأوی نداشتند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را وقتی که نان شب فرا می‌رسید دعوت می‌نمود، و ایشان را بر اصحاب خود تقسیم می‌کرد، و گروهی از آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نان شب را صرف می‌نمودند، تا اینکه خداوند غنا و فراخی آورد. و احمد از اسماء - یعنی دختر یزید^۲ - روایت نموده که: ابوذری رضی الله عنه خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌نمود، و وقتی که از خدمت وی فارغ می‌شد، به مسجد می‌رفت، و همان مسجد خانه‌اش بود که در آن تکیه می‌داد، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل گردید، و ابوذری بر زمین در مسجد افتاده یافت، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاهای وی را تکان داد، تا اینکه نشست، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «آیا تو را در خواب نمی‌بینم؟» ابوذری گفت: ای رسول خدا پس در کجا بخوابم؟ و آیا من خانه‌ای غیر این دارم؟ و حدیث را در امر خلافت متذکر شده^۳. هیشمی (۲/۲۲) می‌گوید: این را احمد روایت

۱- بخاری (۴۶۳) و (۴۱۲۲) و مسلم (۱۷۶۹).

۲- در المجمع و اصل: دختر زید آمده، که تصحیف است.

۳- ضعیف. احمد (۴۵۷/۱۶) نگا: المجمع (۲/۲۲).

نموده، و طبرانی بعضی آن را در الکبیر روایت کرده است، و در آن شهر بن حوشب آمده، و درباره وی کلام است، و ثقه نیز دانسته شده. و نزد طبرانی در الأوسط از ابوذر روایت است که: وی خدمت پیامبر ﷺ را می نمود، و وقتی از خدمتش فارغ می شد، به مسجد آمده در آن می خوابید. در این روایت نیز شهر آمده، چنانکه هیشمی گفته است، و قصه های ابوذر و غیر وی از اصحاب در بخش خواب در مسجد در مهمانی مهمانان گذشت.

و بیهقی و ابن عساکر از حسن روایت نموده اند که: وی در مورد خواب چاشت در مسجد پرسیده شد، پاسخ داد: عثمان بن عفان رضی الله عنه را وقتی که خلیفه بود، دیدم که در وقت چاشت در مسجد می خوابید. این چنین در الکنز (۴/۲۶۱) آمده است. و ابن ابی شیبہ از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: ما در حالی که جوان بودیم در زمان رسول خدا ﷺ در مسجد می خوابیدیم. و نزد وی هم چنین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: ما نماز جماعت را می خواندیم و باز بر می گشتیم و در وقت چاشت می خوابیدیم. این چنین در الکنز (۴/۲۶۱) آمده است. و ابن سعد (۳/۲۹۴) از زهری روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: وقتی که یکی از شما در مسجد طولانی نشست، ایرادی ندارد که پهلویش را بر زمین بگذارد، چون این پسندیده است تا او در نشستنش خسته نشود. و عبدالرزاق از خلید ابواسحاق روایت نموده، که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما را از خواب در مسجد پرسیدم، گفت: اگر برای نماز و طواف بخوابی اشکالی ندارد. این چنین در الکنز (۴/۲۶۱) آمده است.

پناه بردن پیامبر ﷺ به مسجد در وقت شدت باد و کسوف

ابن ابی الدنيا از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ وقتی شبی دارای باد شدید می بود، پناه گاهش مسجد بود، تا اینکه باد آرام می شد، و وقتی در آسمان چیزی از کسوف آفتاب یا مهتاب رخ می داد، پناه بردن وی به محل نماز بود. این چنین در الکنز (۴/۲۸۹) آمده، و گفته: سند آن حسن است. و ابونعیم در الحلیه (۳/۳۱۲) از عطاء روایت نموده که: یعلی بن امیه رضی الله عنه که از اصحاب بود، ساعتی در مسجد می نشست و بدان نیت اعتکاف می نمود.

پیامبر ﷺ و جابجا کردن وفد ثقیف در مسجد

طبرانی در الکبیر از عطیه بن سفیان بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده است که گفت: وفد ثقیف در رمضان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و او برای ایشان قبه‌ای در مسجد برپا داشت، هنگامی که اسلام آوردند، همراه وی روزه گرفتند. هیثمی (۲/۲۸) می‌گوید: در این محمد بن اسحاق آمده، وی مدلس است، و این را به صورت عنعنه روایت کرده است. و نزد احمد از عثمان بن ابی عاص رضی الله عنه روایت است که: وفد ثقیف نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و او ایشان را در مسجد جای داد، تا در قلب‌هایشان نرمش و رقت پیدا گردد^۱. و حدیث را، چنانکه در داستان اسلام آوردن ثقیف در باب دعوت به سوی خدا و پیامبرش، گذشت، متذکر شده است.

اعمال پیامبر ﷺ و اصحابش در مسجد به غیر از عبادت و ذکر

طبرانی در الکبیر از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در حالی که در مسجد بودیم گوشت بریان خوردم، پس نماز برپا شد، و همینقدر دست‌هایمان را در سنگریزه‌ها پاک نمودیم. هیثمی (۲/۲۱) می‌گوید: در این ابن لهیعه آمده، و درباره‌اش سخن است. و نزد احمد از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که: برای پیامبر صلی الله علیه و آله شربت خرما در مسجد فضیخ آورده شد، و او آن را نوشید، و آن به این سبب [مسجد فضیخ]^۲ نامیده شد^۳.

و نزد ابویعلی از وی روایت است که برای پیامبر صلی الله علیه و آله کوزه‌ای از شربت خرمای نارسیده آورده شد، و او در مسجد فضیخ قرار داشت و آن را نوشید، و به این سبب آن مسجد فضیخ نامیده شد. هیثمی می‌گوید: در ابن عبدالله بن نافع آمده، که بخاری، ابوحاتم و نسائی ضعیفش دانسته‌اند، و ابن معین گفته: حدیثش نوشته می‌شود.

و قصه‌های تقسیم طعام و مال در باب انفاق اموال گذشت و قصه بیعت عثمان رضی الله عنه در مسجد در باب بیعت، بیعت ابوبکر رضی الله عنه در مسجد در باب اجتماع کلمه، قصه دعوت

۱- ضعیف. احمد (۲۱۸/۴).

۲- «فضیخ» شربت خرما را گویند. م.

۳- ضعیف. احمد (۵۸۴۴) ابویعلی (۵۷۳۳) و در سند آن عبدالله بن نافع است که بخاری و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند چنانکه مولف نیز نقل نموده.

ضمَام رضی الله عنه و اسلامش در مسجد، قصه اسلام کعب بن زهیر، رضی الله عنه و سروردن قصیده معروفش در مسجد در باب دعوت به سوی خداوند و پیامبرش، نشستن اصحاب شوری برای مشورت در مسجد در باب اجتماع کلمه، نشستن اصحاب همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در صبحگاهان در مسجد در باب انفاق مال، نشستن عمر رضی الله عنه در مسجد برای ضرورت مردم بعد از نمازها در خوف بر گسترش دنیا و گریه ابوبکر و اصحاب بر فراق پیامبر صلی الله علیه و آله در باب جنگ زدن و متعلق بودن به دوستی خدا و دوستی پیامبرش همه در ماقبل گذشتند.

چیزهایی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش در مسجدها بد می بردند

پیامبر صلی الله علیه و آله و بد دانستن احتباء^۱ در مسجد

احمد از مولای ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که من با ابوسعید بودم و او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ناگهان داخل مسجد شدیم، و متوجه شدیم که مردی در وسط مسجد بر سرین نشسته و هر دو زانوهایش را به سینه اش چسبانیده و انگشتان دستهایش را یکی در دیگری داخل نموده است، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی وی اشاره نمود، ولی آن مرد به اشاره رسول خدا صلی الله علیه و آله پی نبرد، و به سوی ابوسعید نگاه کرد و گفت: «اگر یکی از شما در مسجد بود، انگشتان خود را در دیگرش داخل نکنند، چون داخل نمودن انگشتان در یکدیگر از شیطان است، و هر یکی از شما تا وقتی در مسجد باشد، در نماز می باشد، تا اینکه از آن خارج شود»^۲. هیشمی (۲/۲۵) می گوید: اسناد آن حسن است.

بد دانستن پیامبر صلی الله علیه و آله از داخل شدن کسی در مسجد که سیر یا پیاز خورده باشد

طبرانی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیبر را فتح نمود، مردم در طلب سیر افتادند و به خوردن آن شروع نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از این سبزی بدبود خورده باشد به مسجد ما نزدیک نشود»^۳. هیشمی (۲/۱۷) می گوید: این را طبرانی در الأوسط از روایت ابوالقاسم مولای

۱- احتباء: نشستن بر سرین، و هر دو ساق را با دست و غیره به سینه چسبانیدن. م.

۲- حسن. احمد (۳/۴۲، ۴۳) ابن ابی شیبة (۲/۷۵).

۳- سند آن ضعیف است. طبرانی (۲/۲۸، ۴/۱۰۶) و ابن ابی شیبة (۲/۷۵).

ابوبکر روایت کرده است، و کسی را نیافتم که وی را ذکر نموده باشد، و بقیه رجال آن، ثقه دانسته شده‌اند. مسلم، نسائی و ابن ماجه از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: عمر روز جمعه (برای مردم) سخنرانی می‌نمود، و در سخنرانی‌اش گفت: بعد از این، شما ای مردم، دو سبزی را می‌خورید، که هر دو را بدبو می‌پندارم: پیاز و سیر، من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، که وقتی بوی آن دو را از مردی استشمام می‌نمود، امر می‌نمود و آن مرد به بقیع بیرون کرده می‌شد، کسی که آن دو را می‌خورد باید با پختن بوی‌شان را از بین ببرد^۱. این چنین در الترغیب (۱/۱۸۸) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و بد دانستن بلغم انداختن در مسجد

بخاری و مسلم و ابوداود - لفظ از ابوداود است - از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی سخنرانی می‌کرد، ناگهان بلغمی^۲ را در قبله مسجد دید، آن گاه بر مردم خشمگین شد و آن را خراشید، می‌افزاید: و می‌پندارمش که گفت: و زعفرانی را خواست و آن را بدان مالید، و گفت: «وقتی که یکی از شما نماز می‌گزارد، خداوند در پیش رویش می‌باشد، بنابراین در پیش رویش تف نیندازید»^۳. و نزد ابن خزیمه در صحیحش از حدیث ابوسعید روایت است که: بعد از آن با خشم به طرف مردم روی گردانیده گفت: «آیا یکی از شما دوست دارد، که مردی همراهش روبرو شود و بر رویش تف نماید؟ هر یکی از شما وقتی به نماز بر می‌خیزد، با پروردگارش روبرو می‌شود و ملک هم از طرف راستش است، بنابراین به طرف پیش رویش و طرف راستش تف ننماید»^۴. این چنین در الترغیب (۱/۱۶۳) آمده است. و عبدالرزاق از ابوهیره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مسجد از بلغم و آب بینی منقبض می‌شود، چنانکه پاره گوشت یا پوست در آتش منقبض می‌گردد^۵. این چنین در الكنز (۴/۲۶۰) آمده است.

۱- مسلم (۲۵۶۷).

۲- در نص: «نخامه» استعمال شده، که آب بینی و خلط سینه و بلغم را افاده می‌کند. م.

۳- بخاری (۴۱۱) مسلم (۵۴۷).

۴- احمد (۶۵/۳) ابوخزیمه و ابوداود (۴۸۰) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده.

آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است: صحیح الترغیب (۲۸۲).

۵- گفته شده: هدف اهل مسجد است، که عبارتند از ملائک.

بد دانستن پیامبر ﷺ و اصحابش از برهنه نمودن شمشیر در مسجد

بغوی، ابن سکن، طبرانی و غیر ایشان از جابر روایت نموده‌اند که: بنه جهنی رضی الله عنه به او خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قومی را دید - و در لفظی آمده: بر قومی عبور نمود - که در مسجد حضور داشتند و شمشیر برهنه‌ای را در میان هم دست به دست می‌گردانیدند، آن گاه فرمود: «خداوند کسی را که این عمل را بکند لعنت نماید، آیا از این نهی ننموده‌ام - و در لفظی آمده: آیا شما را نهی ننموده‌ام -؟ وقتی که یکی از شما شمشیر را از نیام بیرون آورد، و وقتی خواست آن را به رفیقش بدهد، باید آن را داخل نیام نماید و بعد آن را به او بدهد»^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۶۲) آمده است.

و عبدالرزاق از سلیمان بن موسی روایت نموده، که گفت: جابر بن عبدالله رضی الله عنه از برهنه نمودن شمشیر در مسجد پرسیده شد، گفت: ما این را بد می‌دانستیم، مردی تیرها را در مسجد صدقه می‌داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد، که با آن‌ها در مسجد در صورتی عبور نماید، که پیکان‌هایشان را محکم گرفته باشد^۲.

این چنین در الکنز (۴/۲۶۳) آمده است. و طبرانی در الأوسط از محمد بن عبیدالله روایت نموده، که گفت: در مسجد نزد ابوسعید خدری رضی الله عنه بودیم، آن گاه مردی تیری را واژگون نمود، ابوسعید گفت: آیا این نمی‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از واژگون نمودن و دور گرداندن سلاح در مسجد نهی نموده است. هیشمی (۲/۲۶) می‌گوید: در این ابوالبلاد آمده، و ابو حاتم وی را ضعیف دانسته است.

کراهیت و بد دانستن پیامبر ﷺ و یارانش از تلاش و طلب گمشده در مسجد

مسلم، نسائی و ابن ماجه از بریده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: مردی در مسجد گمشده‌اش را طلب نمود، و گفت: کی به‌سوی شتر سرخ فرا می‌خواند؟^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- ضعیف. هیشمی در المجمع (۷/ ۲۹۱) می‌گوید: آن را احمد و طبرانی در الکبیر و الاوسط روایت کرده‌اند و در سند آن ابن لهیعة است که در وی لین (سستی) و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. همچنین به مانند آن را از ابی بکره روایت کرده و آن را به احمد و طبرانی ارجاع داده که در سند آن مبارک بن فضاله است که ثقة است اما تدلیس می‌کند و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

۲- صحیح. هیشمی به مانند آن را به احمد و بزار ارجاع داده و گفته است: رجال آن ثقة هستند. (۷/ ۲۹۱).

۳- هدفش اینست که: هرکس آن را دریافت صاحبش را به‌سوی آن رهنمایی کند.

فرمود: «آن را نیایی، مسجدها برای آن ساخته شده‌اند، که برای آن اساس گذاری گردیده‌اند»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۱۶۷) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابن سیرین یا غیر وی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه مردی را شنید که گمشده‌اش را در مسجد طلب می‌کند، پس وی را خاموش گردانید و سرزنش نمود، و گفت: ما از این باز داشته شده‌ایم. و ابن سیرین از ابن مسعود نشنیده است. این چنین در الترغیب (۱/۱۶۷) آمده است. و عبدالرزاق از ابن سیرین روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه مردی را شنید که گم شده‌اش را در مسجد طلب می‌نماید، آن گاه بر وی خشمگین شد، آن مرد گفت: ای ابوالمنذر تو بددهان نبودی، پاسخ داد: ما به این مأمور شده‌ایم. این چنین در الکنز (۴/۲۶۰) آمده است.

عمر رضی الله عنه و بد دانستن بلند نمودن صدای آواز و فریاد و بلند خواندن شعر در مسجد

بخاری و بیهقی از سائب بن یزید روایت نموده‌اند که گفت: در مسجد خواب بودم، و مردی با سنگریزه مرا زد، ناگهان متوجه شدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه است، گفت: برو و این دو مرد را نزدم بیاور و آن دو را نزدش آوردم، گفت: شما کی هستید؟ پاسخ دادند: از اهل طائف، گفت: اگر از اهل این شهر می‌بودید، سخت تنبیه‌تان می‌کردم!! صداهایتان را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند می‌کنید؟^۲

و نزد ابراهیم بن سعد در نسخه‌اش و ابن المبارک از سعید بن ابراهیم از پدرش روایت است که گفت: عمر بن خطاب صدای مردی را در مسجد شنید و گفت: آیا می‌دانی که تو در کجا هستی؟ آیا می‌دانی که تو در کجا هستی؟ و آن صدا را بد دید. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹-۲۶۰) آمده است. عبدالرزاق، ابن ابی شیبه و بیهقی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که: وقتی عمر به مسجد می‌رفت، در مسجد صدا می‌نمود: زنه‌ار که آواز و فریاد برپا کنید! و در لفظی آمده: با صدای بلندش فریاد می‌نمود: از لغو در مسجد اجتناب کنید. و نزد عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از وی روایت است که: عمر رضی الله عنه از آواز و فریاد کشیدن در مسجد نهی نموده، و گفته بود: در این مسجد ما، صداها بلند نمی‌شوند. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است. و مالک و بیهقی از سالم روایت

۱- مسلم (۵۶۹).

۲- بخاری (۴۷۰).

نموده‌اند که: عمر بن الخطاب در پهلوی مسجد صحنی ساخت، و آن را بطیحاء نام گذاشت، و می‌گفت: کسی که می‌خواهد آواز و فریاد برپا کند، یا شعر بخواند و یا صدایی را بلند کند، باید به این صحن برود. این چنین در الکنز (۴/۲۵۹) آمده است. و عبدالرزاق از طارق بن شهاب روایت نموده، که گفت: مردی به خاطر کاری نزد عمر بن خطاب آورده شد، وی فرمود: از مسجد بیرونش کنید و بعد بزیندش. این چنین در الکنز (۴/۲۶۰) آمده است.

ابن مسعود رضی الله عنه و بد دانستن پشت گردانیدن به قبله مسجد

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی قومی را دید که پشت‌هایشان را، در میان اذان فجر و اقامت، به قبله مسجد گردانیده‌اند، گفت: در میان ملائک و نمازشان حائل نشوید. هیشمی (۲/۲۳) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

حابس طائی و بد دانستن نماز گزاردن در قسمت مقدم مسجد در وقت سحر

احمد و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن عامر الهانی روایت نموده‌اند که گفت: حابس بن سعد طائی رضی الله عنه در وقت سحر داخل مسجد گردید - وی پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نموده بود - و مردم را دید که در قسمت مقدم مسجد نماز می‌گزارند، گفت: ریاکارانند، سوگند به پروردگار کعبه، بترسانیدشان، کسی که ایشان را بترساند، به درستی که خدا و پیامبرش را اطاعت نموده است، آن گاه مردم سوی آنان آمدند و اخراجشان نمودند، آن گاه وی فرمود: ملائک در وقت سحر در پیش مسجد نماز می‌گزارند^۱. هیشمی (۲/۱۶) می‌گوید: در این عبدالله بن عامر الهانی آمده، کسی را نیافتم که وی را ذکر نموده باشد، و این را همچنان ابن عساکر و ابونعیم، چنانکه در الکنز (۴/۲۶۲) آمده، روایت نموده‌اند، و ابن سعد (۷/۴۳۱) نیز مثل این را روایت کرده است.

ابن مسعود و بد دانستن نماز در عقب هر ستون در مسجد

طبرانی از مره همدانی روایت نموده، که گفت: با خود گفتم، که در عقب هر ستون مسجد کوفه دو رکعت نماز بگزارم، در حالی که نماز می‌خواندم، متوجه ابن مسعود رضی الله عنه در مسجد شدم، و نزدش آمدم تا وی را از امر خود خبر بدهم، فردی از من سبقت نمود، و او را از آنچه من می‌نمودم خبر داد، ابن مسعود گفت: اگر بداند، که خداوند

۱- احمد (۴/۱۰۵، ۱۰۹) از ناووط در (المسند) اسناد آن را تا حابس صحیح دانسته است.

جل و عز نزد نزدیک‌ترین ستون هست، از آن تا اینکه نمازش را تمام نکند پیش نمی‌رود. هیشمی (۲/۱۶) می‌گوید: در این عطاء بن سائب آمده، که مختلط شده بود.

اهتمام و توجه پیامبر ﷺ و اصحابش به اذان

پیامبر ﷺ و پذیرفتن ناقوس و بوق جهت اعلام برای نماز قبل از رهنمون شدن به اذان

ابوداود از ابوعمیر بن انس از یکی از عموهایش از انصار روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ به نماز اهتمام و توجه نمود، و فکر می‌کرد که چگونه مردم را برای آن جمع نماید، به او گفته شد: پرچمی را در وقت حاضر شدن نماز نصب کن، وقت آن را ببینند همدیگر را خبر می‌نمایند، ولی این خوشش نیامد، می‌افزاید: برایش بوق - زیاد می‌گوید: بوق یهود - یاد شد، آن هم خوشش نیامد، و گفت: «آن از کار یهود است»، می‌گوید: برایش ناقوس یاد شد، فرمود: «آن از امرنصاری است»، در این موقع عبدالله بن زید رضی الله عنه در حالی برگشت، که بر اثر اندوه رسول خدا ﷺ اندوهگین و پریشان بود، و اذان در خوابش به وی نشان داده شد^۱... و حدیث را متذکر شده.

و ابوالشیخ از عبدالله بن زید روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در مورد خبر نمودن به نماز توجه و فکر نمود، و هنگامی وقت نماز فرا می‌رسید، مردی بلند کمره می‌شد، و با دستش اشاره می‌نمود، به این صورت کسی که وی را می‌دید می‌آمد، و کسی که وی را نمی‌دید نماز خبر نمی‌شد، در این مورد خیلی‌ها اندوهگین و فکرمند شدند، آن گاه بعضی از مردم به او گفتند: ای رسول خدا، ای کاش به ناقوس امر کنی! پیامبر خدا ﷺ فرمود: «فعل نصاری؟ نخیر»، گفتند: ای کاش به بوق امر کنی و در آن دمیده شود، گفت: «فعل یهود؟ نخیر»، بعد به خانواده‌ام برگشتم، و نظر به آنچه از توجه و اندوه رسول خدا ﷺ در آن حالتش دیده بودم، اندوهگین و پریشان بودم، تا اینکه در ساعت‌های قبل از فجر شب به خواب کوتاه و سبکی فرو رفتم، و مردی را دیدم که دو جامه سبز بر تن دارد، و من در میان خواب و بیداری قرار داشتم، آنگاه در سطح مسجد ایستاد و دو انگشتش را در گوش‌هایش فرو کرد و صدا نمود.

۱- صحیح. ابوداود (۴۹۸) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

و نزد وی همچنان از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی نماز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر می‌شد، مردی در راه به شتاب می‌رفت و صدا می‌نمود: «الصلاة، الصلاة»، و این بر مردم گران تمام شد و گفتند: ای کاش ناقوس بگیریم... و حدیث را متذکر شده. چنانکه در الکنز (۲۶۵ ۴/۲۶۳) آمده است.

صدا نمودن: الصلاة جامعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رهنمون شدن به اذان

ابن سعد (۱/۲۴۶) از نافع بن جبیر و عروه و زید بن اسلام و سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این که به اذان مأمور شود، منادی پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم صدا می‌نمود: «الصلاة جامعه»، «نماز جماعت در حال قیام است»، و مردم جمع می‌شدند، و هنگامی که قبله به سوی کعبه گردید، به اذان امر شد، و مسأله اذان رسول خدا صلی الله علیه و آله را فکرمند و پریشان ساخته بود، و آنان چیزهایی را به او می‌گفتند، که به وسیله مردم را به نماز جمع نمایند، برخی از آنان گفتند: بوق، و برخی دیگر گفتند: ناقوس... و حدیث را متذکر شده، در آخر آن آمده: گفتند: و بهاذان اجازه داد، و برای امری که پیش می‌آمد همان روش قبلی برای مردم باقی ماند: «الصلاة جامعه»، و آنان برای پاسخ بدان حاضر می‌شدند و از آن آگاه می‌گردیدند، بنابراین وقتی که خبر فتح خوانده می‌شد، یا به امری مأمور می‌گردیدند، به این صورت صدا می‌شد: «الصلاة جامعه»، اگر چه در غیر وقت نماز می‌بود.

اذان سعد قرظ برای پیامبر صلی الله علیه و آله در قبا

طبرانی در الکبیر از سعد قرظ رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله در هر ساعتی که به قبا تشریف می‌آورد، بلال رضی الله عنه اذان می‌داد، تا مردم را آگاه نمایند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است، و آنان نزدش جمع می‌شدند، روزی تشریف آورد، و بلال همراهش نبود، آن گاه زنگی‌ها به سوی یکدیگر نگاه نمودند، در این فرصت سعد رضی الله عنه به روی تنه درخت خرمایی رفت و اذان داد، بعد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «چه تو را واداشت که اذان بدهی ای سعد؟» پاسخ داد: «پدر و مادرم فدایت، تو را در میان تعداد اندکی از مردم دیدم، و بلال را هم همراهت ندیدم، و زنگی‌ها را دیدم که به سوی یکدیگر نگاه می‌نمودند، و این کار را از تو می‌طلبیدند، بنابراین از آنان بر تو ترسیدم و اذان دادم،

فرمود: «به حق رسیدی، ای سعد، وقتی بلال را همراهم ندیدی اذان بده»، و سعد سه بار در حیات رسول خدا ﷺ اذان داد^۱. هیشمی (۱/۳۳۶) می‌گوید: در این عبدالرحمن بن سعد بن عمار آمده، که ضعیف می‌باشد.

اقوال بعضی اصحاب درباره اذان و مؤذنین

بیهقی در شعب الایمان از ابوالوقاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سهام مؤذنین روز قیامت نزد خداوند چون سهم‌های مجاهدین است، و مؤذن در میان اذان و اقامت چون غلطیده در خونس در راه خداست، می‌افزاید: و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر مؤذن می‌بودم، نگرانی این را نداشتم که حج، عمره و جهاد نکرده‌ام! می‌گوید: و عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: اگر مؤذن می‌بودم، امرم مکمل شده بود، و دیگر نگرانی نداشتم که برای قیام لیل نه ایستاده‌ام و روز را روزه نمی‌گرفتم، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «بار خدایا، مؤذنین را مغفرت فرما، بار خدایا، مؤذنین را مغفرت فرما»، گفتم: ای رسول خدا، ما را گذاشتی، در حالی که ما برای پخش اذان شجاعانه شمشیر می‌زنیم!! گفت: «نه، اینطور نیست، ای عمر، زمانی فراخواهد رسید که مردم اذان را برای ضعیفان خود می‌گذارند، و آن‌ها گوشت‌هایی‌اند که خداوند بر آتش حرام‌شان گردانیده است: گوشت‌های مؤذنین»، می‌گوید: و عایشه رضی الله عنها برای آنان گفت: این آیه درباره [مؤذنین] است:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳].

ترجمه: «و کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که مردم را به سوی خدا دعوت نمود، و خود کار نیکو انجام داد و گفت: من فرمانبرداران هستم».

عایشه افزود: وی مؤذن است، وقتی بگوید: «حی علی الصلاة» (:«شتاب کنید به سوی نماز»، «به سوی خداوند دعوت نموده است، و وقتی نماز بگزارد، عمل صالح و نیک انجام داده است، و وقتی بگوید: «اشهد أن لا اله الا الله»، «شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست»، وی از مسلمانان است. این چنین در الكنز (۴/۲۶۵)

۱- ضعیف. طبرانی (۱۶ / ۴۰ / ۴۱) عبدالرحمن بن سعد چنانکه در المجمع (۱ / ۳۳۶) آمده است ضعیف است.

آمده است. و ابوالشیخ این را از رصافی در کتاب الاذان به مثل این روایت کرده است، چنانکه در الکنز (۴/۲۶۶) آمده است.

و در نزد ابن زنجویه از ابومعشر روایت است که گفت: به من خبر رسیده که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: اگر مؤذن می‌بودم، نگرانی نداشتم که حج نمی‌نمودم و عمره نمی‌کردم، مگر حج واجب، و اگر ملائک [به زمین] پائین می‌آمدند، هیچ کس اذان را از آنان نمی‌توانست بگیرد. این چنین در الکنز (۴/۲۶۵) آمده است. عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، ابن سعد و بیهقی از قیس بن ابی حازم روایت نموده‌اند که گفت: نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمدیم، فرمود: مؤذنهائیان چه کسانی هستند؟ پاسخ دادیم: غلام‌ها و بردگان آزاد، گفت: این برای شما عیب بزرگی است، اگر توانایی اذان را در ضمن عهده دار بودن خلافت می‌داشتم حتماً اذان می‌دادم. این چنین در الکنز (۴/۲۶۵) آمده است. و طبرانی در الأوسط از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب نمودم که حسن و حسین را مؤذن بگرداند پشیمان هستم. هیشمی (۱/۳۲۶) می‌گوید: در این حارث آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: دوست ندارم که مؤذنین شما کورهایتان باشند، و افزود: و نه قاریان تان. هیشمی (۲/۲) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

قول ابن عمر برای مردی که در اذانش خوش آوازی می‌نمود و بر آن اجر می‌گرفت

طبرانی در الکبیر از یحیی البکاء روایت نموده است، که گفت: مردی به ابن عمر رضی الله عنهما گفت: من تو را به خاطر خدا دوست دارم، ابن عمر پاسخ داد: ولی من تو را به خاطر خدا دوست ندارم، پرسید: چرا؟ گفت: تو در اذانت خوش آوازی می‌کنی و برای آن اجر می‌گیری. هیشمی (۲/۳) می‌گوید: در این یحیی البکاء آمده، احمد، ابوزرعه، ابوحاتم و ابوداود وی را ضعیف دانسته‌اند، و یحیی بن سعید القطان وی را ثقه دانسته، و محمد بن سعید می‌گوید: ان شاء الله ثقه بود.

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر به جنگ با قبایلی که اذان در آن‌ها شنیده نمی‌شود ابن عساکر از خالد بن سعید و او از پدرش روایت نموده است، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن سعید بن عاص رضی الله عنه را به سوی یمن فرستاد، و گفت: «اگر بر قریه‌ای عبور

نمودی، و اذان نشنیدی آنان را اسیر و برده ساز»^۱، پس وی بر بنی زبید عبور نمود، و اذانی نشنید، بنابراین آنان را اسیر و برده گرفت، آن گاه عمرو بن معدیکرب آمد، و با او صحبت نمود، و خالد آنان را به وی بخشید. این چنین در الکنز (۲/۲۹۸) آمده است. و بیهقی^۲ از طلحه بن عبدالله^۳ بن عبدالرحمن بن ابی بکر روایت نموده است، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه هنگامی امیرانش را در جنگ ارتداد می فرستاد، به آنان دستور داد: وقتی منزلی را فرا گرفتید و محاصره نمودید، اگر از آن اذانی را (برای نماز) شنیدید، دست باز دارید، تا ایشان را پیرسید که: چه انتقادی دارید، و اگر اذانی را نشنیدید، از هر سو بر آنان هجوم آورید، بکشید، بسوزانید، و در قتل و جرح مبالغه کنید، و در شما سستی به سبب مرگ پیامبرتان صلی الله علیه و آله دیده نشود. و نزد عبدالرزاق از زهری روایت است که گفت: هنگامی که ابوبکر صدیق به جنگ اهل ارتداد فرستاد گفت: شب را سپری کنید، و هر جایی که در آن اذان را شنیدید، از آن دست باز دارید، چون اذان شعار ایمان است. این چنین در الکنز (۳/۱۴۱) آمده است.

انتظار پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش برای نماز روش پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره

ابوداود از علی رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: وقتی نماز در مسجد برپا می شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را اندک می دید، می نشست و نماز را اقامه نمی کرد، و وقتی آنان را جماعتی می دید، نماز می گزارد^۴. و نزد ابن ابی شیبه از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله تا وقتی صدای کفشی را می شنید انتظار می کشید. این چنین در الکنز (۴/۲۴۶ ۲۴۷) آمده است.

اصحاب و انتظار نماز تا اینکه نصف شب گذشت

ابن ابی شیبه - که رجال وی ثقه‌اند - از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتشی را آماده ساخت، تا اینکه نصف شب گذشته یا نصف شب رسید، بعد از آن به سوی نماز بیرون گردید و گفت: «مردم نماز گزارند و برگشتند و شما انتظار

۱- در اصل والکنز: «فاصبهم» آمده، و آن تصحیف است.

۲- در سنن خود (۸/ ۱۷۸).

۳- در اصل و الکنز: عبیدالله آمده، و تصحیف می باشد.

۴- ضعیف. ابوداود (۵۴۵) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

نماز را می‌کشید، و شما تا وقتی که انتظار آن را بکشید در نماز می‌باشید»^۱. و همچنان نزد وی و ابن جریر از جابر رضی الله عنه به مانند آن روایت است. این چنین در الکنز (۴/۱۹۳) آمده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای کسی که بعد از مغرب و بعد از ظهر نشست و انتظار نماز دوم را می‌کشید

ابن جریر از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز مغرب را خواند، و تعدادی که خواست برگشت و تعدادی که خواست باقی ماند، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون شد و گفت: «پروردگارتان دروازه‌ای از دروازه‌های آسمان را گشوده است، و به شما بر ملائک افتخار می‌کند، می‌گوید: بندگانش فریضه‌ای را ادا نموده‌اند، و دیگری را انتظار می‌کشند»^۲. این چنین در الکنز (۴/۲۴۵) آمده است.

و این را ابن ماجه از ابن عمر رضی الله عنهما همانند آن روایت کرده است، و راویان آن ثقه‌اند، چنانکه در الترغیب (۱/۲۴۶) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابوامامه ثقفی روایت نموده، که گفت: معاویه رضی الله عنه وقتی که نماز ظهر را ادا نمود بیرون گردید، و گفت: در جاهای خویش باشید تا نزدتان باز آییم، بعد نزد ما در حالی وارد شد که ردایی را بر تن نموده بود، هنگامی که نماز عصر را خواند، گفت: آیا برای‌تان چیزی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده بود خبر ندهم؟ پاسخ دادیم: بلی، گفت: آنان نماز نخستین^۳ را با وی گزاردند و بعد از آن نشستند، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزدشان بیرون رفت و گفت: «تا حال از جای‌تان حرکت ننموده‌اید؟» گفتند: خیر، گفت: «اگر پروردگارتان را می‌دیدید، دروازه‌ای از آسمان را گشوده، و مجلس‌تان را برای ملائکه‌اش نشان داده است، و بر شما افتخار می‌کند، و شما انتظار نماز را می‌کشید»^۴. این چنین در المجمع (۲/۳۸) آمده است.

۱- ابن ابی شیبة (۱/ ۴۴۰).

۲- صحیح. ابن ماجه (۸۰۱) آلبانی آن را در الصحیحة (۶۵۳) صحیح دانسته است.

۳- یعنی: نماز ظهر.

۴- ضعیف. هیشمی (۲/ ۳۸) آن را به بزار ارجاع داده است و طبرانی از طریق ابی امیة از مردی از عمویش روایت کرده است. و گفته است: ابوامیة ثقفی را نیافتیم. می‌گوییم: طبرانی آن را در الکبیر (۳۶۹/۱۹) روایت کرده است.

قول پیامبر ﷺ برای کسی که انتظار نماز عشاء را تا نصف شب کشیده است
 بخاری از انس رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ شبی نماز عشاء را تا نصف شب به تأخیر افکند، بعد از آن وقتی نماز را خواند رویش را گردانیده گفت: «مردم نماز گزارند و خوابیدند، شما از وقتی که در انتظار نماز بوده‌اند در نمازید»^۱. و نزد وی هم چنین از ابوهریره رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است که: «هر یکی از شما تا وقتی که به خاطر نماز نشسته باشد در نماز است، و ملائک می‌گویند: بار خدایا، او را بیمارز، بار خدایا، رحمش نما، این حالت تا وقتی ادامه می‌یابد که از جای نمازش بر نخیزد یا بی‌وضو نشود»^۲. و در روایتی نزد مسلم و ابوداود آمده، که گفت: «بنده تا وقتی در جای نمازش در انتظار نماز باشد در نماز است، و ملائک می‌گویند: بار خدایا، او را بیمارز، بار خدایا، رحمش نما، تا این که برگردد یا بی‌وضو شود»، گفته شد: چگونه بی‌وضو می‌شود؟ پاسخ داد^۳: به آهستگی یا فشار بادش را دفع نماید^۴. این چنین در الترغیب (۱/۲۴۵) آمده است.

ترغیب پیامبر ﷺ به انتظار نماز

ابن حبان در صحیحش از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم به سبب آن خطاها را محو می‌کند و گناهان را از میان بر می‌دارد؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، فرمود: «کامل و درست نمودن وضو در حالت ناگوار، کثرت گام برداشتن به سوی مسجدها و انتظار نماز بعد از نماز، این است سنگرداری تان»^۵. این چنین در الترغیب (۱/۲۴۷) آمده است.

قول ابوهریره درباره آمادگی در زمان پیامبر ﷺ

۱- بخاری (۶۶۱).

۲- بخاری (۶۴۷).

۳- پاسخ دهنده ابوهریره است.

۴- مسلم (۶۴۹) ابوداود (۴۷۱) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۵- سند آن ضعیف است. ابن حبان (۱۰۳۹) در سند آن شرحبیل بن سعد است که صدوق است و در پایان دچار اختلاط گردید. نگا: التقریب (۱/ ۳۴۸) آلبنی می‌گوید: صحیح لغیره است. نگا:

صحیح الترغیب (۱۹۳) (۳۱۲) (۴۴۷).

حاکم - گفته: صحیح الاسناد است - از داود بن صالح روایت نموده، که گفت: ابوسلمه به من گفت: ای برادرزاده‌ام، می‌دانی این آیت درباره چه نازل شد:

﴿أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ [آل عمران: ۲۰۰].

ترجمه: «صبر کنید و ثابت قدم باشید و خود را آماده سازید».

پاسخ دادم: نخیر، گفت: از ابوهریره رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی نبود که در آن از مرزها حراست و پاسبانی صورت بگیرد^۱، ولكن انتظار نماز بعد از نماز بود^۲. این چنین التریغیب (۱/۲۵۱) آمده است.

قول انس درباره نزول این آیت: تتجافی جنوبهم عن المضاجع

ترمذی - که آن را صحیح دانسته - از انس رضی الله عنه روایت نموده که: این آیت:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ [السجدة: ۱۶].

ترجمه: «پهلوهایشان را خوابگاهها جدا می‌شوند».

درباره انتظار نازل شده، که با آن نماز عشاء گفته می‌شود^۳. این چنین در التریغیب (۱/۲۴۶) آمده است.

تأکید بر جماعت و اهتمام و توجه به آن

توجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جماعت و اجازه ندادنش برای کور به ترك آن

احمد، ابوداود، ابن ماجه، ابن خزیمه در صحیحش و حاکم از عمرو بن ام مکتوم رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، من کور هستم، منزلم دور است و راهنمایی هم دارم که همراهم سازگاری نمی‌کند، آیا به من اجازه می‌دهی که در

۱- در نص: «رباط» استعمال شده، و هدف از آن آمادگی در مرزهای اسلامی و حراست از آن برای جهاد است، یا به عبارت دیگر «سنگر رفتن» یا «سنگرداری» م.

۲- حاکم (۳۰۱/۲) آن را روایت کرده و صحیح دانسته است اما در آن مصعب بن ثابت است که ذهبی در الکاشف می‌گوید: به علت اشتباهاتش لین (سست) است. آلبانی آن را در ضعیف التریغیب (۲۴۰) ضعیف دانسته است.

۳- صحیح. ترمذی (۳۱۹۶) و آلبانی آن را در صحیح التریغیب (۵۸۹) صحیح دانسته است.

خانه‌ام نماز بخوانم؟ پرسید: «آیا اذان را می‌شنوی؟» پاسخ داد: آری، فرمود: «اجازه‌ای برایت نمی‌یابم»^۱.

و در روایتی نزد احمد از وی روایت است که: رسول خدا ﷺ در مسجد آمد و در قوم قلتی را احساس نمود، فرمود: «من اراده می‌نمایم که برای مردم امامی تعیین کنم، بعد از آن بیرون روم، و بر هر انسانی دست یافتم که از نماز تخلف نموده و در خانه‌اش نشسته است، خانه‌اش را بر وی آتش بزنم»، آنگاه ابن ام مکتوم گفت: ای رسول خدا در میان من و مسجد نخلستان و درخت هاست، و هر ساعت به راهنمایی دست نمی‌یابم، آیا برایم گنجایش دارد که در خانه‌ام نماز بگزارم؟ گفت: «آیا اقامت را می‌شنوی؟» پاسخ داد: آری، گفت: «پس به طرف آن بیا»^۲. این چنین در الترغیب (۱/۲۳۸) آمده است.

قول عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل درباره جماعت

مسلم، ابوداود، نسائی و ابن ماجه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی که دوست دارد، فردا با خداوند، مسلمان روبرو شود، باید بر این نمازها، در همان جایی که برای آن‌ها اذان گفته^۳ می‌شود محافظت نماید، چون خداوند تعالی برای نبی‌تان سنن هدایت را مشروع گردانیده است، و این‌ها از سنن هدایت‌اند، و اگر شما در خانه‌هایتان نماز بگذارید، چنانکه این متخلف در خانه‌اش نماز می‌گزارد، سنت نبی‌تان را ترک نموده‌اید، و اگر سنت نبی‌تان را ترک نمودید گمراه می‌شوید، و هر مردی که خود را پاک سازد، و پاکی را نیکو دارد، و بعد به سوی مسجد از این مسجدها روی بیاورد، خداوند به او در هر گامی که بر می‌دارد نیکی‌ای می‌نویسد، و درجه‌ای بدان بلندش می‌کند، و بدیی را به سبب آن از وی محو می‌کند، و ما خود را چنان دریافتیم، که جز منافق معلوم النفاق، از جماعت تخلف نمی‌ورزید، و مردی در حالی به جماعت آورده می‌شد، که بر شانه‌های دو تن دیگر تکیه می‌داد و آنان وی را می‌آوردند، تا اینکه

۱- صحیح. ابن ماجه (۷۹۲) احمد (۴۲۳/۳) ابن خزیمه (۱۴۸۰) ابوداود (۵۵۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح. احمد (۴۲۳/۳) نگا: صحیح الترغیب (۴۲۹) الارواء (۴۸۷).

۳- یعنی: در مساجد، که برای نمازها اذان گفته می‌شود و نماز با جماعت خوانده می‌شود، و مراد از سنن هدایت هم جماعت است نه خود نمازها. م.

در صف ایستاد کرده می‌شد، و در روایتی آمده: ما خود را در حال یدریافتیم، که از نماز جز منافقی که نفاقش دانسته شده بود یا مریض تخلف نمی‌ورزید، حتی که مردی در میان دو مرد دیگر راه می‌رفت، و به نماز می‌آمد، و گفت: رسول خدا ﷺ سنن هدایت را به ما تعلیم داده است، و از سنن هدایت نماز در مسجدی است که در آن اذان داده می‌شود.^۱ این چنین در الترغیب (۱/۲۲۴) آمده است.

و این را هم چنین عبدالرزاق و ضیاء در المختارة به طول آن، چنانکه در الکنز (۴/۱۸۱) آمده، روایت کرده‌اند. و این را طیالبسی (ص ۴۰) هم چنین به مانند آن روایت نموده، و افزوده است: و من هر یک از شما را چنان می‌یابم، که مسجدی در خانه‌اش دارد، و در آن نماز می‌گزارد، و اگر در خانه‌هایتان نماز بگذارید و مسجدهایتان را ترک کنید، سنت نبی‌تان را ترک نموده‌اید.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: کسی که دوست دارد، نزد خداوند ﷻ در امان باشد، باید به این نمازهای پنجگانه، در همان جاهایی که برای آن‌ها صدا می‌شود، بیاید، چون این‌ها از سنن هدایت‌اند، و از چیزهایی‌اند که نبی‌تان برای‌تان سنت گذاشته است، و نگوید: من در خانه‌ام جای نماز گزاردن دارم، و در آنجا نماز می‌گزارم، چون اگر شما این را انجام دهید، سنت نبی‌تان را ترک نموده‌اید، و اگر سنت نبی‌تان را ترک کنید گمراه می‌شوید.

بدگمانی اصحاب در مورد کسی که جماعت را در فجر و عشاء ترک می‌نمود

طبرانی و ابن خزیمه در صحیحش از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: ما وقتی مردی را در فجر و عشاء گم می‌نمودیم، درباره‌اش بدگمان می‌شدیم.^۲ این چنین در الترغیب (۱/۲۳۲) آمده است. و سعیدبن منصور از ابن عمر مانند این را، چنانکه در الکنز (۴/۲۴۴) آمده، روایت نموده است، و بزار این را، چنانکه در المجمع (۲/۴۰) آمده، روایت کرده، و صاحب المجمع گفته: رجال طبرانی مؤثق‌اند.

قول عمر درباره کسی که قیام لیل از جماعت فجر او را باز داشت

۱- مسلم (۶۵۴) ابوداود (۵۵۰) ابن ماجه (۷۷۷) احمد (۳۸۲/۱، ۴۱۵) نسائی (۱۰۸/۲).

۲- صحیح. طبرانی (۲۷/۱۲) نگا: المجمع (۴۰/۲) و صحیح الترغیب (۴۰۷).

مالک از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه سلیمان بن ابی حثمه را در نماز صبح نیافت، و عمر رضی الله عنه صبحگاهان به سوی بازار رفت - و مسکن سلیمان بین مسجد و بازار بود - عمر رضی الله عنه از کنار شفاء مادر سلیمان رضی الله عنها عبور نمود، و به او گفت: سلیمان را در [نماز] صبح ندیدم، به او پاسخ داد: وی شب را در نماز سپری نمود، و بعد خواب بر او غلبه نمود، عمر رضی الله عنه گفت: اینکه در نماز صبح در جماعت حاضر شوم، برایم از اینکه شبی را قیام کنم محبوبتر است. این چنین در الترغیب (۱/۲۳۵) آمده است. و نزد عبدالرزاق از ابن ابی ملیکه روایت است که گفت: شفاء - یکی از زنان بنی عدی بن کعب - در رمضان نزد عمر رضی الله عنه آمد، عمر گفت: چرا ابو حثمه - شوهر آن زن - را در نماز صبح حاضر ندیدم؟ پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین، شب را در تلاش و کوشش پیگیر سپری نمود، و دیگر سست و تنبل شد که بیرون آید، بنابراین صبح را خواند و خوابید، عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، اگر به آن حاضر می شد، برایم از کوشش شبش محبوبتر بود. و نزد وی همچنان از شفاء بنت عبدالله روایت است که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در خانام نزدم وارد گردید، و دو مرد را نزد خواب یافت، پرسید: حال این دو که با ما در نماز حاضر نشدند چطور است؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، همراه مردم نماز گزاردند - و آن در رمضان بود -، بعد آنقدر نماز خواندند که صبح نمودند، و نماز صبح را گزاردند و خوابیدند، عمر رضی الله عنه گفت: اینکه صبح را در جماعت بخوانم، برایم از اینکه شبی را تا صبح نماز بگزارم، محبوبتر است. این چنین در کنز العمال (۴/۲۴۳) آمده است.

قول ابو دراء درباره جماعت و عملکرد ابن عمر وقتی نماز عشاء به جماعت از دستش رفت

بخاری از ام الدرداء روایت نموده، که گفت: ابودرداء در حالی نزدم وارد شد، که خشمگین بود، پرسیدم: چه تو را خشمگین ساخته است؟ گفت: به خدا سوگند، از امر خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نمی بینم، مگر اینکه آنان یک جای نماز می گزارند^۱. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۳) از نافع روایت نموده که: وقتی نماز عشاء از نزد ابن عمر رضی الله عنه از جماعت فوت می شد، بقیه شبش را زنده می داشت، و بشر بن موسی

گفته: شبش را زنده می‌داشت. این را طبرانی نیز روایت کرده است. و نزد بیهقی روایت است: وقتی نماز جماعت از نزدش فوت می‌شد، تا نماز دیگر نماز می‌گزارد. چنان که در الاصابه (۲/۳۴۹) آمده است.

بیرون شدن حارث بن حسان برای نماز فجر در شب عروسی اش و قولش به کسی که عتابش نمود

طبرانی در الکبیر به اسناد حسن از عنبسه بن ازهر روایت نموده، که گفت: حارث بن حسان رضی الله عنه - که از اصحاب بود - ازدواج نمود، و مردی وقتی در آن زمان ازدواج می‌نمود، روزهایی در پرده می‌نشست و برای نماز بامداد بیرون نمی‌گردید، بنابراین به وی گفته شد: آیا در حالی بیرون می‌آیی، که امشب با همسرت همبستر شده‌ای؟ گفت: به خدا سوگند، زنی که مرا از نماز بامداد در جماعت بازدارد، بدون تدید زن بدیست. این چنین در مجمع الزوائد (۲/۴۱) آمده است.

برابر نمودن و ترتیب صف‌ها توجه و اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به برابر نمودن صف‌های اصحابش در نماز

ابن خزیمه در صحیحش از براء بن عازب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در به سمت صف می‌آمد، و سینه‌ها و شانه‌های مردم را برابر می‌نمود و می‌گفت: «نابرابر و مختلف نشوید که قلب‌هایتان مختلف می‌شود، خداوند و ملائک بر صف اول درود می‌فرستند»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۲۸۲) آمده است. و نزد ابوداود به اسناد حسن از براء روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک سمت صف به ناحیه دیگرش می‌رفت و بر سینه‌ها و شانه‌هایمان دست می‌کشید و می‌گفت: «مختلف نشوید»... و مانند آن را متذکر شده^۲، این چنین در الترغیب (۱/۲۸۹) آمده است. مسلم و ائمه چهارگانه به غیر از ترمذی از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش ما آمد و گفت: «آیا چنان صف نمی‌بندید، که ملائک نزد پروردگارشان صف می‌بندند؟» گفتیم: ای رسول خدا، ملائک چگونه نزد پروردگارشان صف

۱- صحیح. ابن خزیمه (۱۵۵۶، ۱۵۵۷).

۲- صحیح. ابوداود (۶۶۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

می‌بندند؟ فرمود: «صف‌های اول را تمام می‌کنند و در صف به هم می‌چسبند و ملحق می‌شوند»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۲۸۳) آمده است.

و نزد ابوداود و ابن ماجه از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردیم، به سوی‌مان اشاره نمود که بنشینیم و نشستیم، فرمود: «چه شما را باز می‌دارد، که چون ملائک صف بندید»... و مانند آن را ذکر نموده^۲. چنانکه در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است.

و مالک و ائمه شش گانه به جز بخاری^۳ از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله صف‌های ما را طوری برابر می‌نمود، انگار که تیرها را برابر می‌نماید، تا اینکه دریافت که ما آن را از وی آموختیم، بعد از آن روزی بیرون آمد و ایستاد و نزدیک بود تکبیر بگوید، آن گاه مردی را دید که سینه‌اش را از صف بیرون کشیده است، فرمود: «بندگان خدا، یا صف‌هایتان را برابر کنید، یا اینکه خداوند در چهره‌هایتان دگرگونی می‌آورد»^۴.

و در روایتی نزد ابوداود و ابن حبان در صحیحش آمده، که گفت: آن گاه من هر مرد را دیدم که شانه‌اش را به شانه رفیقش و زانویش را به زانوی رفیقش و قوزک پایش را به قوزک پای وی می‌چسباند^۵. این چنین در الترغیب (۱/۲۸۹) آمده است.

دستور عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم به برابر نمودن صف‌ها قبل از تکبیر

مالک، عبدالرزاق و بیهقی از نافع روایت نموده‌اند که: عمر رضی الله عنه به برابر نمودن صف‌ها امر می‌نمود، و وقتی نزدش می‌آمدند که برابر شده است تکبیر می‌گفت^۶.

و نزد عبدالرزاق از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه به برابری صف‌ها امر می‌نمود و می‌گفت: ای فلان جلو بیا، ای فلان جلو بیا، و می‌پندارمش که گفت: قومی همیشه تأخیر می‌کنند تا اینکه خداوند مؤخرشان دارد. و نزد وی همچنان از او

۱- مسلم (۴۳۰) ابوداود (۶۶۱) احمد (۱۰۱ / ۵) ابن ماجه (۹۹۲) ابن خزیمه (۱۵۲۴).

۲- صحیح. ابوداود (۶۶۱) ابن ماجه (۹۹۲) نگا: حدیث سابق.

۳- در اصل «و بخاری هم روایت نموده» آمده، که سهو است.

۴- بخاری (۷۱۷) مسلم (۴۳۶).

۵- صحیح. ابوداود (۲۶۶۲) بخاری (۷۲۵) از انس به مانند آن.

۶- صحیح. مالک در موطا (۱ / ۱۵۸) به شماره (۴۴) (۳۶۱).

روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه را دیدم وقتی برای نماز جلو می ایستاد، به شانه‌ها و قدم‌ها نگاه می کرد. این چنین در الکنز (۴/۲۵۴ ۲۵۵) آمده است. عبد بن حمید، ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابونضره روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی به نماز می ایستاد می گفت: برابر شوید، ای فلان جلو بیا، ای فلان عقب رو، صف‌هایتان را درست نمایید، خداوند برای‌تان روش ملائکه را می خواهد، بعد از آن تلاوت می نمود:

﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿۱۶۵﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿۱۶۶﴾﴾ [الصافات: ۱۶۵-۱۶۶].

ترجمه: «و ما صف زدگانیم، و ما تسبیح گویندگانیم».

این چنین در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است. و عبدالرزاق و بیهقی از ابوسهیل بن مالک و او از پدرش روایت نموده‌اند که گفت: با عثمان بن عفان رضی الله عنه بودم، که نماز برپا شد و من همراهش صحبت می نمودم که برایم چیزی معاش مقرر کند، و تا آن وقت با وی صحبت نمودم و او سنگ ریزه‌ها را با کفش‌هایش برابر می نمود، که مردانی نزدش آمدند که آنان را به برابر نمودن صف‌ها مؤظف گردانیده بود، به او خبر دادند که صف‌ها برابر شده‌اند، آن گاه گفت: در صف برابر شو، و بعد از آن تکبیر گفت^۱.

این چنین در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است. و ابن ابی شیبه از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برابر شوید، قلب‌هایتان برابر می شود، و با هم بچسبید بر یک دیگر مهربان می شوید. این چنین در الکنز (۴/۲۵۵) آمده است.

قول ابن مسعود درباره برابر نمودن صف‌ها

احمد از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما خود را چنان دریافتیم، که تا مکمل شدن صف‌هایمان نماز برپا نمی شد^۲. هیشمی (۲/۹۰) می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: خدا و ملائک بر کسانی که در نمازشان در صف‌های پیش می روند - یعنی صف اول - رحمت و درود می فرستند^۳. در این مردیست که از وی، چنان که هیشمی (۲/۹۲) گفته، نام برده نشده است.

۱- صحیح. مالک (۳۶۲).

۲- صحیح. احمد (۴۱۹/۱) احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

۳- ضعیف. طبرانی (۲۶۰/۱۹) در سند آن ناشناخته وجود دارد. نگا: المجمع (۲/۹۲).

قول پیامبر ﷺ و قول ابن عباس درباره صف اول

طبرانی در الکبیر از عبدالعزیز بن رفیع روایت نموده، که گفت: عامر بن مسعود قریشی در روزهای خلافت ابن زبیر در مکه نزد مقام در صف اول برایم مزاحمت نمود، می‌گوید: به او گفتم: آیا گفته می‌شد که در صف اول خیر است؟ آن گاه برایم حدیث بیان نموده گفت: آری، به خدا سوگند، رسول خدا ﷺ گفته است: «اگر مردم آنچه را در صف اول است بدانند، جز به قرعه یا سهم در آن صف ره نمی‌یابند»^۱. هیشمی (۲/۹۲) می‌گوید: رجال آن تفهاند، مگر اینکه در صحابی بودن عامر اختلاف شده است. و طبرانی در الأوسط و الکبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: بر صف اول ملازمت نمایید، و در صف اول به طرف راست آن ملازمت کنید، و زنه‌ار که در بین ستون‌ها صف ببینید^۲. هیشمی (۲/۹۲) می‌گوید: در این اسماعیل بن مسلم مکی آمده، و ضعیف می‌باشد.

قول پیامبر ﷺ: در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نیستند

حاکم در المستدرک (۳/۳۰۳) از قیس بن عباد روایت نموده، که گفت: در مدینه حاضر شدم، هنگامی که نماز برپا شد، جلو رفتم و در صف اول ایستادم، آن گاه عمر بن خطاب رضی الله عنه بیرون آمد، و صف‌ها را جدا کرد و بعد از آن جلو رفت، و مردی با او بیرون آمد، که گندمگون بود و ریش نازک و اندکی داشت و به چهره‌های قوم نگاه کرد، هنگامی که مرا دید، عقبم راند و در جایم ایستاد، این عمل برای من خیلی گران تمام شد، هنگامی که برگشت به سوی من متلفت شده گفت: بدت نیاید و غمگینت نسازد، آیا آن بر تو گران تمام شد؟ من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نیستند»، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: ابی بن کعب رضی الله عنه. حاکم که ذهبی با وی موافقت کرده است می‌گوید: این حدیثی است، که حکم آن را به تنهایی از قتاده روایت نموده، و صحیح الاسناد می‌باشد. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۵۲) به سند دیگری از قیس روایت کرده که گفت: در حالی که من در مسجد

۱- طبرانی در الکبیر و ابن ابی شیبة (۳۷۹/۱) ابن عدی (۱۲۶۸/۳) نگا: المجمع (۲/۹۲).

۲- ضعیف. طبرانی (۳۵۷/۱۱) در سند آن اسماعیل بن مسلم مکی است که ضعیف است: المجمع (۲/۹۲).

۳- صحیح. حاکم (۳/۳۰۳).

مدینه در صف اول نماز می‌خواندم، ناگهان مردی از عقبم آمد و مرا کشید و از جایم دور نمود و در جایم ایستاد، هنگامی که سلام گردانید به سویم ملتفت شد، متوجه شدم که ابی بن کعب است، گفت: ای جوان، خداوند به تو بدی نرساند، این عهدیست از پیامبر ﷺ برای ما... و حدیث را متذکر شد.

مشغول شدن امام به کارها و حوائج مسلمانان بعد از اقامت

مشغولیت پیامبر ﷺ به این کار

عبدالرزاق از اسامه بن عمیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نماز برپا می‌شد، و مردی با پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کاری که داشت صحبت می‌نمود، و در میان او و قبله می‌ایستاد، و خیلی می‌ماند و با وی صحبت می‌کرد، بسا اوقات بعضی قوم را دیدم که از طول قیام پیامبر صلی الله علیه و آله خواب رفتند^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۳۴) آمده است. این را همچنان عبدالرزاق و ابوالشیخ در الاذان از انس رضی الله عنه به مثل آن روایت کرده‌اند. چنانکه در الکنز (۴/۲۷۳) آمده است. و نزد ابن عساکر از انس روایت است که: نماز در وقت عشاء برپا می‌شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله با مردی می‌ایستاد، و با وی صحبت می‌نمود، تا حدی که گروه‌هایی از صحابه به خواب می‌رفتند، و بعد از آن به نماز بر می‌خاستند. این چنین در الکنز (۴/۲۷۳) آمده است.

و ابوالشیخ در الاذان از عروه روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه مؤذن اقامت می‌گفت: و خاموش می‌شد، در کاری صحبت می‌نمود و آن را برآورده می‌ساخت. می‌افزاید: و انس بن مالک فرمود: وی چوبی داشت که آن را به دست می‌گرفت. این چنین در الکنز (۴/۲۷۳) آمده است. و بخاری در الادب المفرد (ص ۴۳) از انس روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله رحیم و مهربان بود، هر کسی نزدش می‌آمد به او وعده می‌داد، و وعده‌اش را اگر نزدش می‌بود وفا می‌کرد، برای نماز اقامت گفته شد، و اعرابی نزدش آمد و از جامه‌اش گرفته گفت: اندکی از کارم مانده است، و می‌ترسم که آن را فراموش کنم، سپس همراهش برخاست، تا اینکه از کار وی فارغ گردید، آن گاه برگشت و نماز گزارد.

۱- حسن. بخاری در ادب المفرد (۲۷۸) آلبانی آن را حسن دانسته است. نکا: الصحیحة (۲۰۹۴).

مشغولیت عمر و عثمان رضی الله عنهما به این کار

ابوربیع زهرانی از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: نماز برپا می‌شد، و مردی نزد عمر رضی الله عنه می‌آمد و با او صحبت می‌نمود، حتی که بسا اوقات بعضی از ما از طول قیام می‌نشستیم. این چنین در الکنز (۴/۲۳۰) آمده است. و ابن حبان از موسی بن طلحه روایت نموده، که گفت: از عثمان بن عفان رضی الله عنه که بر منبر قرار داشت، و مؤذن برای نماز اقامت می‌گفت، شنیدم که اخبار و نرخ‌های مردم را می‌پرسید. این چنین در الکنز (۴/۲۳۴) آمده است. و ابن سعد (۳/۵۹) این را از موسی به مثل آن روایت کرده است، و در برابر نمودن صف‌ها به روایت از ابوسهیل بن مالک و او از پدرش گذشت که گفت: با عثمان بن عفان رضی الله عنه بودم، که نماز برپا شد و من با او صحبت می‌نمودم... الحدیث.

امامت و اقتداء در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش رضی الله عنهم

قول ابوسفیان در اطاعت اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که آنان را دید نماز می‌گزارند ابن ابی شیبه از عکرمه روایت نموده، و حدیث را به طول آن در صلح حدیبیه و فتح مکه ذکر نموده، و در آن آمده، به وی گفت: «ای ابوسفیان، اسلام بیاور سلامت می‌مانی»، آن گاه ابوسفیان رضی الله عنه اسلام آورد، و عباس رضی الله عنه وی را به منزل خود برد، هنگامی که صبح نمودند مردم برای وضو گرفتن برخاستند، ابوسفیان گفت: ای ابوالفضل مردم را چه شده است؟ به چیزی دستور داده شده‌اند؟ گفت: نه خیر، بلکه آنها برای نماز برخاسته‌اند، آن گاه عباس به وی امر نمود و او وضو گرفت، بعد از آن او را با خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل نماز گردید تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند، بعد از آن رکوع نمود، مردم هم رکوع نمودند، بعد بلند شد و آنان نیز بلند شدند، ابوسفیان گفت: فرمانبرداری قوم پراکنده‌ای را که از اینجا و آنجا جمع شده باشند مثل امروز ندیده بودم، نه فارسیان مانند عزتمند مانند این‌ها برای بزرگ خود فرمانبردارانند و نه هم گروه‌های روم، ابوسفیان افزود: ای ابوالفضل پادشاهی برادر زاده ات بزرگ شده است، عباس به او گفت: این پادشاهی نیست بلکه نبوت است. این چنین در الکنز (۵/۳۰۰) آمده است، و طبرانی در الصغیر و الکبیر از میمونه رضی الله عنها این را روایت نموده، و میمونه حدیث را در غزوه فتح متذکر شده و در آن آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای وضوء برخاست، و مسلمانان آب وضوی وی را می‌گرفتند و بر روهایشان می‌مالیدند، ابوسفیان

گفت: ای ابوالفضل، پادشاهی برادرزاده ات بزرگ شده است، عباس رضی الله عنه گفت: پادشاهی نیست بلکه نبوت است و به خاطر نبوت است که به وی این قدر دلباخته‌اند^۱. هیشمی (۶/۱۶۴) می‌گوید: در این یحیی بن سلیمان بن نضله آمده و وی ضعیف می‌باشد.

و این کثیر در البدایه (۴/۲۹۱) می‌گوید: و عروه ذکر نموده که: ابوسفیان وقتی همان شبی را که نزد عباس بود صبح نمود، و مردم را دید که به نماز روی می‌آورند و برای طهارت پراکنده می‌شوند، ترسید و به عباس گفت: این‌ها چه می‌کنند؟ پاسخ داد: آنان اذان را شنیده‌اند، و برای نماز پراکنده می‌شوند، و هنگامی که نماز حاضر گردید و اینان را دید که به رکوع وی رکوع می‌کنند و به سجده‌اش سجده می‌کنند گفت: ای عباس به هر چه ایشان را امر کند انجام می‌دهند؟ گفت: آری، به خدا سوگند، اگر ایشان را به ترک طعام و نوشیدنی امر کند، اطاعتش می‌کنند.

نماز مسلمانان در عقب ابوبکر به امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در رغبت و علاقمندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز در حدیث عایشه رضی الله عنها نزد احمد و غیر او گذشت که: بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا برای مردم نماز بدهد، و ابوبکر مرد رقیق و نازکی بود، پس گفت: ای عمر، برای مردم نماز بده، پاسخ داد: تو به این مستحق‌تری، بنابراین آن روزها را برای مردم نماز داد. و در حدیث وی نزد بخاری آمده: فرمود: «ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بدهد»، به او گفته شد: ابوبکر مردیست زود اندوهگین شونده و نازل دل، وقتی در مقام تو بایستد، نمی‌تواند برای مردم نماز بدهد، باز حرفش را تکرار نمود، و آن را برایش تکرار کردند، بار سوم سخنش را تکرار نموده گفت: «شما چون صاحبان یوسف هستید!^۲ ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بدهد».

و احمد از عبدالله بن زمعه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت و شدید گردید، من با تنی چند از مسلمانان نزدش بودم، بلال رضی الله عنه برای نماز فراخواند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی را امر کنید که نماز بدهد»، می‌گوید: آن گاه بیرون رفتم و با عمر رضی الله عنه در میان مردم روبرو گردیدم، و ابوبکر رضی الله عنه غایب بود،

۱- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۲۳/۴۳۳، ۴۳۵) در سند آن یحیی بن سلیمان بن نضله ضعیف است: المجمع (۶/۱۶۴).

۲- خطاب به همسرانش است.

گفتم: ای عمر برخیز و برای مردم نماز بده، می‌گوید: وی برخاست، و هنگامی عمر تکبیر گفت، پیامبر خدا ﷺ صدایش را شنید - عمر مردی بود دارای آواز بلند - رسول خدا ﷺ گفت: «ابوبکر کجاست؟ خدا و مسلمانان از این ابا دارند!! خدا و مسلمانان از این ابا دارند!!» می‌گوید: بعد دنبال ابوبکر فرستاد و او آمد، البته بعد از این که عمر آن نماز را برای مردم امامت نموده بود، وی برای مردم نماز داد، عبدالله بن زمعه می‌گوید: عمر به من گفت: وای بر تو!! ای ابن زمعه چه کردی؟ به خدا سوگند، وقتی مرا امر نمودی چنان پنداشتم که رسول خدا ﷺ بدان امرم نموده است! اگر چنان نمی‌بود نماز نمی‌دادم، می‌گوید: پاسخ دادم: به خدا سوگند، رسول خدا ﷺ امرم ننموده بود، ولی وقتی ابوبکر را ندیدم، تو را مستحق‌ترین کسانی دیدم که به نماز حاضر شده بودند.^۱

این چنین این را ابوداود، چنانکه در البدایه (۵/۲۳۲) آمده، روایت کرده است. می‌گویم: این چنین این را حاکم (۳/۶۴۱) روایت نموده، و گفته: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم این را روایت ننموده‌اند. و نزد ابوداود، چنانکه در البدایه (۵/۲۳۲) آمده، در این حدیث چنین آمده که گفت: وقتی پیامبر ﷺ صدای عمر را شنید، ابن زمعه می‌گوید: پیامبر ﷺ بیرون شد، تا اینکه سرش را از حجره‌اش بیرون نمود و بعد از آن گفت: «نه، نه، برای مردم جز این ابی قحافه نماز ندهد». و این را به خشم و قهر می‌گفت.^۲ و در بخش اصحاب و مقدم ساختن ابوبکر ﷺ در خلافت قول ابو عبیده ﷺ گذشت: من در پیش روی مردی پیش نمی‌شوم، که رسول خدا ﷺ وی را امر نموده بود تا برای امامت کند، و او تا وفات وی ما را امامت نمود، و قول علی و زبیر رضی الله عنهما نیز گذشت: ما ابوبکر را مستحق‌ترین مردم به آن، بعد از رسول خدا ﷺ می‌بینیم، وی رفیق غار و دوم دو تن است، و ما شرف بزرگی وی را می‌دانیم، او را رسول خدا ﷺ به نماز دادن به مردم در وقتی امر نموده بود که خودش زنده بود.

قول عمر و علی رضی الله عنهما درباره امامت ابوبکر رضی الله عنه

۱- صحیح. احمد (۴/۳۲۲) ابوداود (۴۱۶۰) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح. ابوداود (۴۴۶۱) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

نسائی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نمود انصار گفتند: از ما هم امیری باشد و از شما هم امیری، آن گاه عمر رضی الله عنه نزدشان آمد و گفت: آیا نمی دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را امر نمود تا برای مردم نماز بدهد؟ برای کدام یک از شما نفسش به طیب خاطر اجازه می دهد که از ابوبکر جلو بیفتد؟ گفتند: به خدا پناه می بریم که بر ابوبکر پیش شویم^۱. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۰۶) آمده است، و در منتخب الكنز (۴/۳۵۴) از علی رضی الله عنه ذکر نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را امر نمود که برای مردم نماز بدهد و من حاضر بودم، نه غایب بودم و نه هم مریضی داشتم، بنابراین برای دنیای من، به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله به دین من راضی گردید، راضی شدیم.

قول سلمان فارسی رضی الله عنه درباره امامت عرب

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۹) از ابوالبلای کندی روایت نموده، که گفت: سلمان رضی الله عنه با سیزده سوار - یا دوازده سوار - از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله تشریف آورد، هنگامی که نماز حاضر گردید، گفتند: ای ابو عبدالله جلو برو، گفت: ما نه امامتتان می کنیم و نه زنهایتان را نکاح می نماییم، خداوند تعالی ما را توسط شما هدایت نموده است، می گوید: آن گاه مردی از قوم جلو رفت و چهار رکعت نماز گزارد، وقتی سلام داد، سلمان گفت: ما را به چهار رکعت چه، نصف چهار رکعت برای من کفایت می کرد، ما به رخصت نیازمندتریم^۲، عبدالرزاق می گوید: یعنی در سفر، و طبرانی این را در الکبیر روایت کرده، و ابولیلی را ابن معین، چنانکه هیثمی (۲/۱۵۶) می گوید، ضعیف دانسته است.

اقتدای اصحاب رضی الله عنهم به غلامان

عبدالرزاق از ابوقتاده رضی الله عنه روایت نموده که: ابوسعید غلام بنی اسید رضی الله عنه طعمی ساخت، بعد از آن ابوذر، حذیفه و ابن مسعود رضی الله عنهم را دعوت نمود، نماز حاضر شد، ابوذر پیش شد تا برای شان نماز بدهد، حذیفه به او گفت: در عقب صاحب خانه است، و او

۱- حسن. نسائی (۲/۷۴، ۷۵) آلبانی آن را حسن دانسته است و اصل حدیث در بخاری (۳۶۶۸) از حدیث عایشه بطور مفصل آمده است.

۲- ضعیف. ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۹) و طبرانی در الکبیر. ابولیلی چنانکه در المجمع (۲/۱۵۶) آمده است، ضعیف است.

به امامت مستحق تر است، ابوذر به او گفت: همینطور است ای ابن مسعود؟ پاسخ داد: آری، آن گاه ابوذر به عقب برگشت، ابوسعید می گوید: در حالی که من غلام بودم پیشم نمودند و امامتشان کردم. و نزد وی همچنان از نافع روایت است که گفت: نماز در مسجدی در گوشه مدینه برپا شد، و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آنجا زمینی داشت، و امام آن مسجد غلام بود، و ابن عمر به نماز حاضر گردید، غلام گفت: پیش شو و نماز بده، ابن عمر گفت: تو مستحق تری که در مسجدت نماز بگزاری، و غلام نماز داد. این چنین در الکنز (۴/۲۴۶) آمده است. و بزار از عبدالله بن حنظله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در منزل قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه بودیم، و تعدادی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراهمان بودند، به او گفتیم: پیش شو، گفت: این کار را نمی کنم، عبدالله بن حنظله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مردی به جای بالای اتاقش، به قسمت مقدم پشت سواریش و اینکه در خانه اش امامت کند مستحق تر است». آن گاه یکی از غلامانش را امر نمود و وی پیش شد و نماز داد^۱. طبرانی این را در الأوسط و الکبیر روایت نموده است، هیثمی (۲/۶۵) می گوید: در این اسحاق بن بحیی بن طلحه آمده، و احمد و ابن معین و بخاری وی را ضعیف دانسته اند، و یعقوب بن شیبه و ابن حبان وی را ثقه دانسته اند.

نماز ابن مسعود در عقب ابو موسی رضی الله عنهما در خانه اش

احمد از علقمه روایت نموده که: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نزد ابوموسای اشعری رضی الله عنه به منزلش آمد، وقت خواندن نماز فرارسید، آن گاه ابوموسی گفت: ای ابو عبدالرحمن جلو برو، چون تو مسن تر و عالم تری، گفت: بلکه تو پیش می شوی، چون ما در منزل و مسجدت نزدت آمده ایم، لذا تو مستحق تری، می گوید: آن گاه ابوموسی پیش شد و کفش هایش را کشید، هنگامی که سلام داد، ابن مسعود به او گفت: از کشیدن آنها چه هدف داشتی؟ آیا تو در وادی مقدس هستی؟^۲ هیثمی (۲/۶۶) می گوید: این را احمد روایت نموده، و در آن مردیست که از وی نام برده نشده است، و طبرانی آن را به شکل متصل و به رجال ثقه روایت نموده است. طبرانی آن را از ابراهیم هم به اختصار روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح اند، چنانکه هیثمی گفته، و در حدیث وی آمده:

۱- ضعیف. چنانکه هیثمی (۲/۶۵) می گوید. به روایت طبرانی در الأوسط و الکبیر.

۲- ضعیف. احمد (۱/۴۶۱).

عبدالله به او گفت: ابوموسی، تو می‌دانی که پیش شدن صاحب خانه از سنت است، ولی ابوموسی ابا ورزید، حتی که غلام یکی‌شان پیش شد.

نماز فرات بن حیان در مسجدش عقب حنظله بن ربیع نظر به امر پیامبر ﷺ به آن

طبرانی در الکبیر از قیس بن زهیر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با حنظله بن ربیع رضی الله عنه به طرف مسجد فرات بن حیان رضی الله عنه رفتم، وقت نماز فرارسید، فرات به او گفت: جلو برو، حنظله گفت: از تو پیش نمی‌شوم، چون تو از من مسن‌تری، قبل از من هجرت کرده‌ای و مسجد مسجدتان است، فرات گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که درباره تو چیزی می‌گفت، و ابدأ از تو پیش نمی‌شوم، گفت: آیا روزی که در غزوه طائف نزدش آمدم و مرا به عنوان جاسوس فرستاد نزدش حاضر بودی؟ گفت: آری، بعد حنظله جلو رفت و برای‌شان نماز خواند، فرات گفت: ای بنی عجل من این را به سببی پیش نمودم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وی را به عنوان جاسوس به طائف فرستاد، بعد وی برگشت و آن خبر را به او رسانید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «راست گفتمی، به منزلت برگرد، که تو امشب را بیدار سپری نمودی»، هنگامی که برگشت به ما گفت: «به این اقتدا کنید»^۱. هیشمی (۲/۶۵) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند، این را همچنان ابویعلی، بغوی و ابن عساکر از قیس به مانند آن، چنانکه در الکنز (۷/۲۸) آمده، روایت کرده‌اند.

امیر مکه و جانشین ساختن ابن ابزی برای ادای نماز به مردم و ستایش عمر رضی الله عنه از عملکردش

ابویعلی در مسندش از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: با عمر بن خطاب رضی الله عنه به سوی مکه رفتیم، امیر مکه نافع بن علقمه رضی الله عنه از ما استقبال نمود، عمر رضی الله عنه گفت: کی را بر اهل مکه جانشین تعیین نمودی؟ گفت: عبدالرحمن بن ابزی را. گفت: به سوی یک تن از غلامان روی آوردی، و در جایی او را جانشین ساختی که در آنجا کسانی از قریش و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور دارند؟ گفت: آری، او را قاری‌تر از همه‌شان به کتاب خدا یافتیم، و مکه سرزمینی است که همه مردم بدانجا حاضر

۱- طبرانی (۱۸/۳۲۲، ۳۲۳) نگا: المجمع (۲/۶۵).

می‌شوند، بنابراین خواستم کتاب خداوند را از مردی بشنوند، که قرائت نیکو دارد، عمر گفت: امر نیکویی را در نظر گرفته‌ای، عبدالرحمن بن ابزی از کسانی است که خداوند وی را به وسیله قرآن ارج بخشیده است.^۱ این چنین در منتخب الکنز (۵/۲۱۶) آمده است.

مسور و عقب کشیدن امامی که کلامش به درستی فهمیده نمی‌شد و رضایت عمر رضی الله عنه به آن

عبدالرزاق و بیهقی از عبید بن عمیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: جماعتی در جایی از اطراف مکه و در حج جمع شدند، وقت نماز فرارسید، و مردی از آل ابوسائب مخزومی رضی الله عنه که سخنش درست فهمیده نمی‌شد جلو رفت آن گاه مسور بن مخزومه رضی الله عنه وی را به عقب کشید و دیگری را پیش نمود، و این خبر به عمر بن خطاب رضی الله عنه رسید، ولی او وی را تا اینکه به مدینه نیامد عتابش ننمود، و وقتی که به مدینه آمد، وی را مورد بازخواست قرار داد، مسور پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین، به من فرصت بده، آن مرد سخنش به درستی فهمیده نمی‌شد، و در حج بود، ترسیدم که بعضی حاجیان قرائتش را بشنوند، و از همان قرائت وی با فراگیری اش پیروی نمایند، گفت: آیا همانجا رفتی؟^۲ گفت: آری، فرمود: به صواب رسیدی. این چنین در الکنز (۴/۲۴۶) آمده است.

قول طلحه بن عبیدالله برای جماعتی که برای‌شان نماز داد: آیا از نمازم راضی شدید

طبرانی از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت نموده که وی برای قومی نماز داد، هنگامی که برگشت گفت: من فراموش نمودم، که قبل از جلو رفتنم با شما مشورت کنم، آیا از نمازم راضی شدید؟ گفتند: آری، و چه کسی از آن بدش می‌آید، ای ناصر و حواری رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «هر گاه مردی قومی را در حالی امامت کند، که آنان وی را بد ببرند، نمازش از گوش‌هایش تجاوز نمی‌کند»^۳. هیشمی (۲/۶۸) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر به روایت سلیمان بن

۱- صحیح. ابویعلی (۲۱۱) و اصل حدیث را مسلم در کتاب المسافرین (۹۸/۶) روایت کرده است.

۲- یعنی: اراده ات همین بود.

۳- سند آن ضعیف است. طبرانی (۱۱۵/۱) در سند آن سلیمان به ایوب طلحی است که صدوقی است که اشتباه می‌کند و پدر و پدرزرگش مجهول هستند اما حدیث دارای شواهدی است که بر

ایوب طلحی روایت کرده است، و درباره آن ابوزرعه گفته: عامه احادیثش تأیید نمی‌شود، و صاحب میزان گفته: منکرهایی دارد، و ثقه هم دانسته شده.

مخالفت انس با عمر بن عبدالعزیز و مخالفت ابو ایوب با مروان در نماز

احمد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: وی با عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مخالفت می‌نمود، عمر رضی الله عنه به او گفت: چه تو را به این وا می‌دارد؟ پاسخ داد: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نمازی می‌گزارد، و هر وقت بدان موافقت کنی همراهت نماز می‌گزارم، و هرگاه از آن مخالفت نمایی، نماز می‌گزارم و به خانواده‌ام بر می‌گردم^۱. هیشمی (۲/۶۸) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی از ابویوب رضی الله عنه روایت نموده، که وی با مروان بن حکم در نمازش مخالفت می‌نمود، مروان به او گفت: چه تو را به این وا می‌دارد؟ گفت: من رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که نمازی می‌گزارد، اگر با وی موافقت کنی، همراهت موافقت می‌کنم، و اگر با وی مخالف نمودی، نماز می‌گزارم و به خانواده‌ام بر می‌گردم. هیشمی (۲/۶۸) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت کرده، و رجال آن ثقه‌اند.

قول ابو هریره، انس و عدی درباره نماز صحابه در عقب پیامبر صلی الله علیه و آله

احمد از ابوجابر الوالدی روایت نموده، که گفت: به ابوهریره رضی الله عنه گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله اینطور برای تان نماز می‌داد؟ گفت: چه را از نمازم بد و ناآشنا دیدید؟ گفتم: خواستم از آن پیرسم، گفت: آری، و کوتاه‌تر از این. راوی می‌گوید: و قیام وی به اندازه‌ای بود که مؤذن از مناره پایین می‌آمد و به صف می‌رسید^۲. هیشمی (۲/۷۱) می‌گوید: این را احمد روایت کرده است. و در روایتی نزد وی آمده: ابوهریره را دیدم، که نمازی را خواند و آن را کوتاه به جای آورد. این را احمد روایت نموده، و ابویعلی روایت اول را روایت کرده است، و رجال آن دو ثقه‌اند. و احمد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازی می‌خواندیم، که اگر یکی از شما آن را امروز بخواند، آن را بر

اساس آن آلبانی این حدیث را در صحیح الترغیب (۴۸۴) و دارای شواهدی در آنجاست: (۴۸۵)،

(۴۸۷) نگا: المجمع (۲/ ۶۸).

۱- صحیح. احمد (۳/ ۱۴۶).

۲- صحیح. احمد (۲/ ۳۳۶، ۳۳۷).

وی عیب می‌گیرید. هیشمی (۲/۷۱) می‌گوید: آن را احمد روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت نموده که: وی به‌سوی مجلس ایشان بیرون رفت و نماز برپا شد، آن گاه امام‌شان جلو رفت و نشستن نماز را طولانی نمود، هنگامی که برگشت عدی بن حاتم گفت: کسی که از شما ما را امامت نمود، باید رکوع و سجده را تمام کند، چون در عقب وی خرد، بزرگ، مریض، مسافر و حاجتمند می‌باشد، آن گاه هنگامی که نماز حاضر گردید، عدی بن حاتم جلو رفت و رکوع و سجده را تمام نمود و نماز را کوتاه و مختصر نمود، وقتی برگشت گفت: اینطور در عقب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌گزاردیم^۱. هیشمی (۲/۷۳) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر به طول آن روایت نموده، و این حدیث نزد امام احمد به اختصار آمد، و رجال هر دو حدیث ثقه‌اند.

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش در نماز

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز

ابویعلی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده است: که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواب می‌رفت بعد بلال رضی الله عنه با اذان صدایش می‌نمود، بر می‌خاست و غسل می‌نمود، و من آب را می‌دیدم که بر گونه و مویش می‌ریخت، بعد از آن بیرون می‌شد و نماز می‌گزارد، و گریه‌اش را می‌شنیدم... و حدیث را متذکر شده^۲. هیشمی (۲/۸۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن حبان در صحیحش از عبیدبن عمیر روایت نموده که: وی به عایشه گفت: ما را از عجیب‌ترین چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیده‌ای خبر بده، می‌گوید: خاموش شد و بعد از آن گفت: در شبی از شب‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ای عایشه بگذار تا که امشب برای پروردگارم عبادت کنم»، گفتیم: به خدا سوگند، من نزدیکی تو را دوست می‌دارم و چیزی را دوست می‌دارم که خوست می‌سازد، می‌گوید: آن گاه برخاست و خود را پاک نمود، و بعد از آن برخاست و به نماز گزاردن پرداخت، می‌گوید: آنقدر گریست که آغوشش تر گردید، می‌افزاید: و نشسته بود و آنقدر گریست که ریشش تر شد، می‌گوید: بعد از آن گریه نمود، حتی که زمین تر گردید، آن گاه بلال

۱- صحیح. طبرانی (۹۳/۱۷، ۹۴) رجال آن همه ثقه هستند: هیشمی (۲/۷۳).

۲- صحیح. ابویعلی (۴۷۰۹) نگا: المجمع (۲/۸۹).

آمد و به نماز خبرش نمود، هنگامی وی را دید گریه می‌کند، گفت: ای رسول خدا، در حالی گریه می‌کنی که خداوند گناه گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده شاکر نباشم؟! امشب بر من آیتی نازل شده، و وای بر کسی که آن را بخواند، و در آن تفکر نکند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۰]. همه آیه.

ترجمه: «به راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین...»^۱.

این چنین در التریغیب (۳/۳۲) آمده است. و ابوداود از مطرف و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نماز می‌خواند، و در سینه‌اش از گریه صدایی چون صدای آسیاب بود. و نزد نسائی آمده: و در سینه‌اش صدایی چون صدای دیگ در حال جوش و غلیان داشت، یعنی گریه می‌نمود^۲. این چنین در التریغیب (۱/۳۱۵) آمده. و این را همچنان ترمذی در الشمائل روایت کرده، حافظ (۲/۱۴۱) می‌گوید: اسناد آن قویست، و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم آن را صحیح دانسته‌اند.

گریه عمر رضی الله عنه در نماز

عبدالرزاق، سعیدبن منصور، ابن ابی شیبه، ابن سعد و بیهقی از عبدالله بن شداد بن هاد روایت نموده‌اند که گفت: صدای گریه عمر رضی الله عنه را در حالی شنیدم که در آخر صفاها در نماز صبح قرار داشتیم، و او سوره یوسف را می‌خواند، تا اینکه بدینجا رسید:

﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ [یوسف: ۸۶].

ترجمه: «من فقط غم و اندوه خود را برای خداوند بیان می‌کنم».

این چنین در منتخب الكنز (۴/۳۸۷) آمده است. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۵۲) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: عقب عمر نماز خواندم، و صدای ناله‌اش را از پشت سه صف شنیدم.

خشوع و خضوع در نماز

خشوع ابوبکر و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما

۱- صحیح. ابن حبان (۶۲۰) نکا: الصحیحة (۶۸) صحیح التریغیب (۱۴۶۸).

۲- صحیح. احمد (۴/۲۵، ۵۶) ابوداود (۹۰۴) نسائی (۴/۱۳) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

احمد در الزهد از سهل بن سعد روایت نموده، که گفت: ابوبکر رضی الله عنه در نمازش به سویی ملتفت نمی‌شد. این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۴۷) آمده است. ابن سعد و ابن ابی شیبہ از مجاهد از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی در نماز چنان می‌ایستاد انگار که چوب باشد، و ابوبکر رضی الله عنه نیز همینطور می‌ایستاد، مجاهد می‌گوید: این خشوع در نماز است. این چنین در منتخب النز (۴/۳۶۰) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۳۵) به اسناد صحیح، چنانکه در الاصابه (۲/۳۱۰) آمده، از مجاهد روایت نموده، که گفت: عبدالله بن زبیر وقتی به نماز بر می‌خاست چون چوب می‌بود، و گفته می‌شد که: آن از خشوع در نماز است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۵) از ابن المنکدر روایت نموده، که گفت: اگر ابن زبیر را در حال نماز گزاردن می‌دید، می‌گفتی: شاخه درختی است که باد تکانش می‌دهد، منجیق اینجا و آنجا می‌افتاد ولی پروایش را نمی‌کرد. و نزد وی همچنان از عطاء روایت است که گفت: ابن زبیر وقتی نماز می‌خواند، چون استخوان ثابت و استوار می‌بود. طبرانی این را در الکبیر به مانند آن روایت نموده، و هیشمی (۲/۱۳۶) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

خشوع ابن عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما در نماز

ابن سعد (۴/۱۵۴) از زیدبن عبدالله الشیبانی روایت نموده، که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما را وقتی به سوی نماز می‌رفت دیدم، آنقدر به نرمی راه می‌رفت، که اگر مورچه‌ای با او می‌رفت او از آن مورچه سبقت نمی‌گرفت. و ابن سعد (۴/۱۵۷) از واسع به حبان روایت نموده، که گفت: ابن عمر دوست می‌داشت، که همه چیزش وقتی نماز می‌خواند، روبروی قبله باشد، حتی که انگشت بزرگش را روبروی قبله می‌گردانید. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۴) از طاووس روایت نموده، که گفت: نماز گزار را به حالت ابن عمر ندیدم، که روی، کف‌های دست و قدم‌هایش را آنقدر جدی به طرف قبله بگرداند. و نزد وی همچنان از ابوبرده روایت است که گفت: در پهلوی ابن عمر نماز خواندم، از وی هنگامی که سجده نمود شنیدم که می‌گفت: (اللهم اجعلک احب شیء الی، و اخشی شیء عندی)، ترجمه: «بار خدایا تو را محبوبترین چیز نزد من می‌گردانم، و همچنان نظر به هر چیزی از تو زیادت‌تر می‌ترسم»، و از وی شنیدم که در سجده‌اش می‌گفت: «رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین»، ترجمه: «پروردگارا، با در

نظر داشت نعمتی که بر من نموده‌ای، هرگز مددکار مجرمان نخواهم بود»، و گفت: از وقتی اسلام آورده‌ام، هرگاه نمازی گزارده‌ام، امیدوارم که کفاره باشد.

و طبرانی در الکبیر از اعمش روایت نموده، که گفت: وقتی عبدالله رضی الله عنه نماز می‌گزارد، چون جامه انداخته شده می‌بود. هیشمی (۲/۱۳۶) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند، و اعمش ابن مسعود را درک نموده است.

بانگ ابوبکر رضی الله عنه بر همسرش ام رومان به سبب حرکتش در نماز

ابن عدی، و ابونعیم در الحلیه (۹/۳۰۴) و ابن عساکر از ام رومان روایت نموده‌اند که گفت: ابوبکر رضی الله عنه مرا دید که در نماز حرکت می‌کنم، آن گاه بر من بانگ برآورد، و نزدیک بود که از نمازم منصرف شوم، بعد از آن گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «وقتی یکی از شما به نماز برخاست، باید دست‌ها و پاهایش را آرام بگیرد، و چون یهود این سو و آن سو حرکت نکنند، چون آرام‌گیری دست و پا از کامل نمودن و اتمام کردن نماز است»^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۳۰) آمده است.

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله به سنت‌های مؤکد

قول عایشه رضی الله عنها درباره سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

مسلم از عبدالله بن شقیق روایت نموده، که گفت: عایشه رضی الله عنها (را از نماز نفل و تطوع^۲ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم، گفت: قبل از ظهر چهار رکعت در خانه‌ام می‌گزارد، بعد از آن بیرون می‌رفت و برای مردم نماز می‌داد، بعد از آن برمی‌گشت و دو رکعت نماز در خانه‌ام می‌خواند. و برای مردم نماز مغرب را امامت می‌نمود، و باز به خانه‌ام بر می‌گشت و دو رکعت نماز می‌گزارد. و نماز عشاء را برای‌شان می‌داد، و بعد از آن به خانه‌ام داخل می‌گردید و دو رکعت نماز می‌خواند. و در هنگام شب نه رکعت می‌خواند که وتر هم شامل وقت بود، در هنگام شب گاهی خیلی طولانی ایستاده نماز می‌خواند،

۱- موضوع. ابونعیم در حلیه (۳۰۴/۹) ابن عساکر در تاریخ دمشق (۱۶/۵۶/۱) آفت آن حکم بن عبدالله است که همان ایلی است. وی همانگونه که ابوحاتم و دیگران می‌گویند کذاب است. احمد می‌گوید: احدیش همه دروغین است. معاویه بن یحیی الطرابلسی هم صدوق است که دارای اوهام است. نکا: الضعیفة (۲۶۹۱) و ضعیف الجامع (۶۱۴).

۲- هدف از تطوع نمازهای سنت و نفلیست. م.

و گاهی در شب خیلی و به صورت طولانی نشسته نماز می‌گزارد، وقتی که ایستاده قرائت می‌کرد، رکوع و سجده هم ایستاده می‌نمود^۱، و وقتی که نشسته قرائت می‌نمود، رکوع و سجده هم، نشسته می‌نمود، و وقتی فجر طلوع می‌کرد، دو رکعت نماز می‌خواند و بعد از آن بیرون می‌رفت و برای مردم نماز فجر را امامت می‌کرد^۲. مسلم این را به تنهایی روایت نموده است. این چنین در صفة الصفوه (۱/۷۵) آمده است، و ابوداود و ترمذی بعضی آن را، چنان که در جمع الفوائد (۱/۱۱۰) آمده، روایت کرده‌اند.

شدت اهتمام و توجه پیامبر ﷺ به دو رکعت قبل از نماز صبح

بخاری و مسلم و غیر ایشان از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: آنقدر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت صبح را محافظت می‌نمود دیگر نوافل را نمی‌نمود. و در روایتی نزد ابن خزیمه آمده: عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آن چنان که به‌سوی دو رکعت فجر، شتابان و به سرعت می‌دیدم، به‌سوی هیچ چیز دیگری از خیر و غنیمت نمی‌دیدم^۳. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۱) آمده است.

و بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت قبل از بامداد را ترک ننموده و نمی‌گذاشت^۴.

و ابوداود (۲/۲۵۹) از بلال رضی الله عنه روایت نموده که: وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، تا وی را برای نماز بامداد خبر کند، ولی عایشه رضی الله عنها بلال را به کاری که از وی خواست مشغول گردانید، تا اینکه سپیده صبح دمید، و صبح خوب روشن شد، آن گاه بلال برخاست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای نماز خبر نمود، و چند بار این کار را تکرار نمود، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نشد، هنگامی که بیرون شد برای مردم نماز داد، و بلال به او خبر داد، که عایشه وی را به کاری که از وی خواست مشغول ساخت، تا این که صبح خیلی روشن شد، و در عین حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیرون رفتن به سویش تأخیر نمود، فرمود: «من دو رکعت نماز فجر را می‌خواندم»، گفت: ای رسول خدا، تو خیلی وقت‌ها

۱- یعنی از حالت ایستادن به رکوع و سجده می‌رفت. م.

۲- مسلم (۷۳۰) ترمذی (بخشی از آن) (۴۲۶).

۳- بخاری (۱۱۶۳) مسلم (۴۲۴).

۴- بخاری (۱۱۸۲).

صبح را روشن نموده برآمدی، فرمود: «اگر بیشتر از آنچه صبح نمودم صبح را روشن تر می‌نمودم، باز هم آن دو رکعت را می‌خواندم، و آن را، بجا، درست و خوب می‌خواندم»^۱. اسناد آن، چنانکه نووی در ریاض الصالحین (ص ۴۱۶) گفته، حسن است.

شدت توجه و اهتمام پیامبر ﷺ به چهار رکعت نماز قبل از فریضه ظهر

ابن ماجه از قابوس و او از پدرش روایت نموده، که گفت: پدرم نزد عایشه رفت که: کدام نماز رسول خدا ﷺ نزدش محبوب تر بود تا برای آن مواظبت نماید؟ گفت: چهار رکعت قبل از ظهر می‌خواند، قیام را در آن‌ها طولانی می‌نمود و رکوع و سجده‌شان را نیز نیکو انجام می‌داد^۲. قابوس فرزند ابوظبیر است، ثقة دانسته شده، و ترمذی و ابن خزیمه و حاکم از وی روایت را صحیح دانسته‌اند. اما شخص ارسال شده نزد عایشه مبهم است. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۴) آمده است. احمد و ترمذی از عبدالله بن سائب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ بعد از زوال آفتاب و قبل از ظهر چهار رکعت می‌خواند، و فرمود: «این ساعتی است که دروازه‌های آسمان در آن باز می‌شود، و دوست دارم که عمل صالحی در آن از من بلند شود»^۳. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و غریب است. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۴) آمده است.

و ترمذی (ص ۵۷) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ قبل از ظهر چهار رکعت می‌خواند و بعد از آن دو رکعت. و هم چنان از عایشه رضی الله عنها - و آن را حسن دانسته - روایت نموده که: پیامبر ﷺ وقتی چهار رکعت را قبل از ظهر نمی‌خواند، آن‌ها را بعد از ظهر به جای می‌آورد^۴.

و طبرانی در الکبیر والأوسط از ابویوب رضی الله عنه روایت نموده که: هنگامی رسول خدا ﷺ نزد من پایین آمد، دیدمش که بر چهار رکعت قبل از شهر مداومت می‌نمود، و فرمود:

۱- صحیح. ابوداود (۱۲۵۷) آلبانی آن را در صحیح ابوداود (۱۱۲۰) صحیح دانسته است.

۲- سند آن ضعیف است. ابن ماجه (۱۱۵۶) در سند آن قابوس بن ابی ظبیر است که ضعیف است:

التقریب (۱۷/۲) آلبانی آن را در ضعیف ابن ماجه (۲۳۹) ضعیف دانسته.

۳- حسن. احمد (۴۱۱/۳) ترمذی (۴۷۸) و گفته است: حسن غریب است. آلبانی آن را در صحیح

الترمذی (۳۹۶) حسن دانسته است. و در صحیح الترغیب (۵۸۶) صحیح دانسته است. همچنین

طبرانی (۲۰۳/۴).

۴- حسن. ترمذی (۴۲۶) و آلبانی آن را حسن دانسته است.

«وقتی آفتاب زوال نماید، دروازه‌های آسمان باز می‌شود، و هیچ دروازه‌ای از آن‌ها تا اینکه نماز ظهر خوانده نشود بسته نمی‌شود، و من دوست دارم، که در آن ساعت برایم خیر بلند شود»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۴) و در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است.

نماز پیامبر ﷺ قبل از عصر و بعد از مغرب

ترمذی (ص ۵۸) - که آن را حسن دانسته - از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ قبل از عصر چهار رکعت نماز می‌خواند، و در میان آن‌ها به سلام بر ملائک مقرب و مسلمانان و مؤمنانی که از آنان پیروی نموده‌اند فاصله می‌آورد^۲. و ابوداود از علی روایت نموده که: پیامبر ﷺ قبل از عصر دو رکعت نماز می‌خواند^۳. اسناد آن، چنانکه در الریاض (ص ۴۱۹) آمده، صحیح است، این را ابویعلی و طبرانی در الکبیر والأوسط از میمونه رضی الله عنها به مثل حدیث علی روایت نموده‌اند. چنان که در المجمع (۲/۲۲۱) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: پیامبر ﷺ بعد از مغرب دو رکعت نماز می‌خواند، و قرائت را در آن‌ها طولانی می‌نمود، تا اندازه‌ای که اهل مسجد پراکنده می‌شدند^۴. هیشمی (۲/۲۳۰) می‌گوید: در این یحیی بن عبدالحمید حمانی آمده، و ضعیف می‌باشد.

اهتمام و توجه اصحاب پیامبر ﷺ به سنت‌های مؤکد

اهتمام و توجه عمر رضی الله عنه به سنت قبل از صبح و قبل از ظهر

ابن ابی شیبه از سعیدبن جبیر روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه درباره دو رکعت قبل از فجر گفت: آن دو از شتران سرخ رنگ برایم محبوب‌تراند. این چنین در الکنز (۴/۲۰۱) آمده است. و ابن جریر از عبدالرحمن بن عبدالله روایت نموده که: وی نزد عمر بن خطاب در حالی وارد شد، که وی قبل از ظهر نماز می‌خواند، گفت: این چه نماز

۱- سند آن ضعیف است. طبرانی در الکبیر (۴/ ۲۰۰ - ۲۰۳) هیشمی درباره‌ی وی سخنی نگفته

است. آلبانی در صحیح الترغیب (۵۸۵) می‌گوید: حسن لغیره است.

۲- حسن. ترمذی (۴۲۹) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۳- حسن. ابوداود (۱۲۷۲) آلبانی آن به جز لفظ به جز لفظ «چهار کلمه» حسن دانسته است.

۴- ضعیف. طبرانی (۱۲/ ۱۲، ۱۳) در سند آن یحیی بن حمید الحمانی است که ضعیف است:

المجمع (۲/ ۲۳۰).

است؟ پاسخ داد: این از نماز شب به حساب می‌آید. و نزد ابن ابی شیبه از عبدالله بن عتبه روایت است که گفت: با عمر در خانه‌اش چهار رکعت قبل از ظهر خواند. این چنین در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است.

اهتمام و توجه علی و ابن مسعود رضی الله عنهما به سنت قبل از ظهر

ابن ابی شیبه از حذیفه بن اسید روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه را دیدم که وقتی آفتاب زوال می‌نمود، چهار رکعت طولانی به جای می‌آورد، از این امر پرسیدمش، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که این را می‌خواند... و مانند حدیث ابویوب رضی الله عنه را ذکر نموده. این چنین در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است. و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن یزید روایت نموده، که گفت: متصل‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برایم حدیث بیان نمود که: وی چون آفتاب زوال می‌نمود، بر می‌خواست و چهار رکعت نماز می‌خواند، و در آن‌ها دو سوره از مئین^۱ می‌خواند، و وقتی مؤذن‌ها ندا بر می‌آوردند، جامه‌هایش را بر خود محکم می‌نمود، و باز برای نماز بیرون می‌رفت^۲. هیشمی (۲/۲۲۱) می‌گوید: در این راوی است که از وی نام برده نشده است. و نزد وی همچنان از اسود و مره و مسروق روایت است که گفتند: عبدالله گفت: چیزی از نماز روز به نماز شب برابر نمی‌آید، مگر چهار رکعت قبل از ظهر، و فضیلت آن‌ها بر نماز روز چون فضیلت نماز جماعت بر نماز فرد است. هیشمی (۲/۲۲۱) می‌گوید: در این بشیربن ولید کندی است، گروهی وی را ثقه دانسته‌اند، ولی باز هم درباره‌اش کلامی هست، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. منذری در ترغیبش (۱/۳۶۵) می‌گوید: این حدیث موقوف است، ولی باکی در آن نیست. ابن جریر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: چیزی از نماز روز را به نماز شب برابر نمی‌کردند، مگر چهار رکعت قبل از ظهر را، و آنان بر این باورند که آن چهار رکعت ارزش نماز شب را دارند. این چنین در الکنز (۴/۱۷۹) آمده است.

اهتمام و توجه براء و ابن عمر به سنت قبل از ظهر

۱- یعنی از سوره‌هایی که دارای صد آیه و یا زیاده از آن هستند. م.
 ۲- ضعیف. طبرانی (۲۸۷/۹) در سند آن یک مجهول است: المجمع (۲/۲۲۱).

ابن جریر از براء رضی الله عنه روایت نموده که: وی قبل از ظهر چهار رکعت نماز می‌خواند و از ابن عمر رضی الله عنهما مثل آن روایت شده است. چنانکه در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است، و همچنان از ابن عمر روایت نموده است که: چون آفتاب زوال می‌نمود، وی به مسجد می‌آمد و دوازده رکعت قبل از ظهر می‌خواند و بعد از آن می‌نشست. و از نافع روایت است که عمر قبل از ظهر هشت رکعت نماز می‌خواند، و بعد از آن چهار رکعت نماز می‌گزارد. این چنین در الکنز (۴/۱۸۹) آمده است.

اهتمام و توجه علی رضی الله عنه به سنت قبل از عصر و توجه وی وابن عمر به سنت بین مغرب و عشاء

ابن نجار از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سه چیز وصیت نموده است، که تا زنده‌ام آن‌ها را نمی‌گذارم: اینکه قبل از عصر چهار رکعت بخوانم. و من آن‌ها را تا اینکه زنده هستم ترک نخواهم نمود^۱. و نزد ابن جریر از وی روایت است که گفت: خداوند کسی را که قبل از عصر چهار رکعت بخواند رحم نماید. این چنین در الکنز (۴/۱۹۱) آمده است. و ابن ابی شیبہ از ابوفاخته و او از علی رضی الله عنه روایت نموده که وی ذکر نمود: در میان مغرب و عشاء نماز غفلت است، علی گفت: در غفلت واقع شده‌اید^۲. این چنین در الکنز (۴/۱۹۲) آمده است. و ابن زنجویه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: کسی که بعد از مغرب چهار رکعت نماز بخواند، چون کسی می‌باشد که از یک جنگ به جنگ دیگری برود. این چنین در الکنز (۴/۱۹۳) آمده است.

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش به نماز تهجد

قول عایشه درباره توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قیام لیل

ابوداود و ابن خزیمه از عبدالله ابن ابی قیس روایت نموده‌اند که گفت: عایشه رضی الله عنها گفت: قیام لیل را مگذار، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نمی‌گذاشت، و وقتی مریض یا کسل می‌شد نشسته نماز می‌خواند^۳. این چنین در الترغیب (۱/۴۰۱) آمده است.

۱- حسن. به مانند آن قبلا گذشت.

۲- یعنی این نماز را ترک نموده‌اید.

۳- صحیح. ابوداود (۱۳۰۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است. همچنین احمد (۶/۲۴۹).

قول جابر درباره فرضیت قیام لیل و باز نزول رخصت

بزار از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: قیام لیل بر ما فرض گردید:

﴿يَتَأْتِيهَا الْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾﴾ [المزمل: ۱-۲].

ترجمه: «ای در جامه پیچیده. شب را (به نماز) به استثنای اندک آن، قیام کن». بنابراین برخاستیم و ایستادیم، حتی که قدم‌هایمان ورم نمود، آن گاه خداوند تبارک و تعالی رخصت و اجازه نازل فرمود:

﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضٌ ﴿٢٠﴾﴾ [المزمل: ۲۰]. تا آخر سوره.

ترجمه: «خداوند دانست که از شما مریض‌هایی خواهد بود»^۱.

هیثمی (۲/۲۵۱) می‌گوید: در این علی بن زید آمده، و درباره‌اش سخن است، و ثقه هم دانسته شده.

سوال سعید بن هشام از عایشه درباره وتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاسخش

امام احمد در مسندش از سعید بن هشام روایت نموده که: وی همسرش را طلاق داد، بعد از آن به طرف مدینه رفت تا اموال غیر منقولش را که در آنجا داشت بفروشد، و آن را برای خریداری اسب و سلاح اختصاص بدهد، و بعد از آن تا مردن با روم بجنگد، وی با گروهی از قومش روبرو شد، و به وی گفتند که یک گروه شش نفری از قومش این را در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده نمودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا در من برای‌تان اقتدای نیکو نیست؟» و آنان را از آن بازداشت، آن گاه سعید ایشان را بر برگردانیدن همسرش شاهد گرفت، بعد از آن به‌سوی ما برگشت و به ما گفت، که وی نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفت و او را از وتر پرسید، گفت: آیا تو را به عالم‌ترین اهل زمین به وتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه نسازم؟ گفت: اری، فرمود: نزد عایشه رضی الله عنها برو، و باز نزدم برگرد، و مرا از پاسخی که به تو داده است خبر بده، می‌گوید: نزد حکیم بن افلح آمدم، و از او خواستم که با من نزد عایشه بیاید، گفت: من به وی نزدیک نمی‌شوم، من وی را از این باز داشتم که درباره این دو گروه^۲ چیزی بگوید، ولی او ابا ورزید و ادامه داد،

۱- ضعیف. بزار. در سند آن علی بن زید است که ضعیف است: المجمع (۲/۲۵۱).

۲- گروه علی و گروه معاویه.

[سعید می گوید] من وی را سوگند دادم^۱، بنابراین با من آمد، و نزد وی داخل شدیم، گفت: حکیم است، و او را شناخت، حکیم گفت: بلی، می افزاید: عایشه باز پرسید: این همراهت کیست؟ گفت: سعیدبن هشام، عایشه پرسید: هشام کیست؟ پاسخ داد: ابن عامر، می افزاید: آن گاه برای وی دعای رحمت نمود و گفت: عامر شخص نیکویی بود، گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از اخلاق رسول خدا ﷺ خبر بده گفت آیا قرآن نمی خوانی گفتم بلی می خوانم. گفت: اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود. خواستم برخیزم، آن گاه قیام پیامبر خدا ﷺ به یادم آمد، گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از قیام پیامبر خدا ﷺ خبر بده؟ گفت: آیا این سوره را نمی خوانی: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الْكَافِرُ﴾؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند قیام لیل را در اول این سوره فرض گردانید، و رسول خدا ﷺ و یارانش یک سال قیام نمودند، حتی که قدم هایشان ورم نمود، و خداوند خاتمه سوره را دوازده ماه در آسمان نگه داشت، بعد از آن خداوند تخفیف را در آخر این سوره نازل فرمود، بنا بر آن، قیام شب پس از فرضیت نفل گردید. باز خواستم برخیزم، آن گاه وتر رسول خدا ﷺ به یادم آمد، و گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از وتر رسول خدا ﷺ خبر بده؟ گفت: ما برایش مسواک و آب وضویش را آماده می ساختیم، و خداوند او را وقتی که می خواست در شب بیدار می نمود، و او مسواک می نمود و باز وضو می کرد، و بعد از آن هشت رکعت نماز می خواند، که در آن ها جز در رکعت هشتم نمی نشست، بعد می نشست و پروردگارش [تبارک] و تعالی را یاد می نمود، و دعا می کرد، و باز بر می خاست و سلام نمی داد، بعد می ایستاد تا نهم را بخواند، باز می نشست و خداوند واحد را ذکر می نمود، و بعد از آن وی را دعا می کرد و باز سلام می داد که ما می شنیدیم، آن گاه بعد از سلام دادنش دو رکعت نماز دیگر را نشسته می خواند، و مجموع آن ها، ای پسر، یازده رکعت می گردید، و هنگامی که رسول خدا ﷺ مسن گردید و چاق شدند، به هفت رکعت وتر نمود، و بعد از آن دو رکعت دیگر را پس از سلام دادنش نشسته خواند، و این ها در مجموع، ای پسر، نه رکعت بود، و رسول خدا ﷺ وقتی نمازی را می خواند، دوست می داشت که بر آن مداومت نماید، و او را وقتی از قیام شب، خوابی، دردی یا مرضی مشغول می داشت، از طرف روز دوازده رکعت نماز می گزارد، و رسول خدا ﷺ را بیاد ندارم که همه قرآن را در یک شب تا صبح خوانده

۱- یعنی حکیم را سوگند دادم که باید همراه من برود. م.

باشد، و ماهی را کاملاً بدون رمضان روزه گرفته باشد. بعد نزد ابن عباس آمدم، و حدیث وی را برایش بیان نمودم، گفت: راست گفته، اما اگر من نزدش رفت و آمد می‌داشتم، نزدش می‌رفتم تا از خودش می‌شنیدم^۱.^۲ مسلم این را در صحیحش به مثل آن روایت کرده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۴۳۵) آمده است.

قول ابن عباس درباره وتر اصحاب هنگامی که سوره مزمل نازل شد

ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت نموده، که گفت: هنگامی که اول مزمل نازل شد، مانند قیامشان در ماه رمضان قیام می‌نمودند، و در میان اول و آخر آن یک سال فاصله بود. این چنین در الکنز (۴/۲۸۱) آمده است.

تهجد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

ابن ابی شیبه از یحیی بن سعید از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده که: وی در اول شب وتر می‌خواند، و وقتی برای نماز بر می‌خواست دو رکعت نماز می‌گزارد. این چنین در الکنز (۴/۲۷۸) آمده است. مالک و بیهقی از اسلم روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در طول شب همانقدر که خدا می‌خواست، نماز می‌گزارد، چون نصف شب می‌شد، خانواده‌اش را برای نماز بیدار می‌نمود، و بعد از آن به آنها می‌گفت: نماز، و این آیه را تلاوت می‌نمود:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾ [طه: ۱۳۲].

ترجمه: «خانواده ات را به نماز امر کن... عاقبت از آن پرهیزگاران است».

این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۸۰) آمده است. و طبرانی - که رجالش ثقه‌اند -، چنانکه همیشه (۹/۷۳) گفته، از حسن روایت نموده که: عثمان بن ابی العاص با یکی از همسران عمر بن خطاب ازدواج نمود، و گفت: به خدا سوگند، او را به سبب علاقمندی به مال و فرزند نکاح نمودم، فقط خواستم مرا از شب عمر خبر دهد، و از وی پرسید که: نماز عمر در شب چگونه بود؟ پاسخ داد: وی نماز عشاء را می‌خواند، بعد از آن امر می‌نمود تا نزد سرش ظرفی را پر از آب نموده بگذاریم و سر آن را بپوشانیم، و در طول شب بیدار می‌شد، و دست‌هایش را در آب می‌گذاشت و بدان روی و دستش را

۱- چنان می‌نماید که این حدیث بعد از واقعه جمل بوده است.

۲- مسلم (۷۴۶) احمد (۵۳/۶).

می‌نشست و بعد از آن خداوند را، آنقدر که خدا می‌خواست، یاد می‌نمود، بعد از آن چندین بار پی در پی بیدار میشد، تا اینکه بر همان ساعتی می‌رسید، که در آن برای نمازش بر می‌خواست. ابن بریده گفت: چه کسی این را برای تو بیان داشت؟ پاسخ داد: این را دختر عثمان بن ابی العاص برایم بیان نمود، گفت: ثقه است. و ابن سعد از سعید بن المسیب روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب نماز را در دل شب - یعنی در وسط شب - دوست می‌داشت. این چنین در الکنز (۴/۲۷۹) آمده است.

تهجد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۳) به سند جید، چنانکه در الاصابه (۱/۳۴۹) آمده، از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: وی شب را به نماز زنده می‌داشت، و بعد از آن می‌گفت: از نافع در سحر داخل شده‌ایم؟ پاسخ می‌داد: نخیر، باز نماز را شروع می‌نمود، و بعد از آن می‌گفت: ای نافع، در سحر داخل شده‌ایم؟ می‌گفت: آری، آن گاه می‌نشست و آمرزش می‌خواست و دعا می‌نمود تا اینکه صبح می‌شد. طبرانی مثل این را روایت نموده، رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر اسد بن موسی که ثقه است. و ابونعیم همچنان (۱/۳۰۴) از محمد روایت نموده، که گفت: ابن عمر هر بار که در شب بیدار می‌شد نماز می‌گزارد، و نزد وی همچنان از ابوغالب روایت است که گفت: ابن عمر در مکه نزد ما پایین می‌آمد، و در هنگام شب تهجد می‌خواند، و شبی نزدیکی‌های صبح به من گفت: ای ابوغالب آیا بلند نمی‌شوی تا نماز بخوانی؟ اگر چه ثلث قرآن را بخوانی، گفتم: صبح نزدیک شده، ثلث قرآن را چگونه بخوانم؟ گفت: سوره اخلاص ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ معادل ثلث قرآن است.

تهجد ابن مسعود و سلمان رضی الله عنهما

طبرانی از علقمه بن قیس روایت نموده، که گفت: شبی با عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما خوابیدم، وی در اول شب قیام نمود^۱، بعد از آن برخاست، و مثل قرائت امام در مسجد قبيله‌اش قرائت می‌نمود، به ترتیل می‌خواند و تکرار نمی‌کرد، کسانی که در اطرافش بودند می‌شنیدند، و صدایش را نیز تکرار نمی‌نمود، تا اینکه از تاریکی آخر شب، جز مانند فاصله میان اذان مغرب و عودت از آن باقی نماند، بعد از آن وی وتر خواند.

۱- این چنین در اصل آمده، و ممکن درست «خواب نمود» باشد.

هیثمی (۲/۲۶۶) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند. و طبرانی از طارق بن شهاب روایت نموده که: وی نزد سلمان رضی الله عنه خوابید، تا ببیند که تلاش وی چگونه است، می‌گوید: سلمان در آخر شب به نماز ایستاد، و گویی طارق آنچه را گمان می‌نمود ندید، و آن را برای وی متذکر گردید، سلمان گفت: بر نمازهای پنجگانه مداومت و توجه داشته باشید، چون این‌ها کفاره این گناهانند، البته در صورتی که مرتکب قتل نشود، و وقتی مردم شب نمایند بر سه حالت می‌باشند: کسی از آنان چنان می‌باشد، که او را نفع می‌باشد و نه ضرر، و کسی از آنان چنان می‌باشد که برای او ضرر می‌باشد و نه نفع، و کسی از آنان چنان می‌باشد، که برای او نه نفع می‌باشد و نه ضرر، مردی که تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت می‌شمرد، و بر می‌خیزد و تا صبح نماز می‌گزارد، این همان کسی است، که برایش نفع است و نه ضرر، و مردی که غفلت مردم و تاریکی شب را غنیمت می‌شمرد و دست به گناه می‌زند، این همان کسی است، که برایش ضرر است و نه نفع و مردی که نماز عشاء را می‌گزارد و می‌خوابد، این همان کسی است، که نه برایش نفع است و نه ضرر، و زنه‌ار که به شتاب روی!! میانه روی اختیار نما و مداومت کن. منذری در ترغیب خود (۱/۴۰۱) گفته: این را طبرانی در الکبیر، به صورت موقوف، به اسنادی که در آن باکی نیست، روایت نموده، و گروهی هم این را به صورت مرفوع روایت کرده‌اند

اهتمام و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش به نوافل در میان طلوع آفتاب و زوال آن

حدیث ام هانی و عایشه درباره نماز چاشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بخاری و مسلم از ام هانی - فاخته بنت ابی طالب رضی الله عنها - روایت نموده‌اند که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال فتح رفتم، و ملاحظه نمودم که غسل می‌کند، هنگامی که از غسلش فارغ گردید، هشت رکعت نماز خواند البته در آن وقت چاشت بود^۱. این چنین در الرياض (ص ۴۲۴) آمده است. و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده،

که گفت: رسول خدا ﷺ نماز چاشت^۱ را چهار رکعت می‌خواند، و مقداری که خدا می‌خواست اضافه می‌نمود^۲. این چنین در الریاض آمده است.

حدیث انس و عبدالله بن ابی اوفی درباره نماز چاشت پیامبر ﷺ

طبرانی در الأوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که نماز چاشت را شش رکعت می‌خواند، و آن‌ها را دیگر ترک ننمودم^۳. هیشمی (۲/۳۳۷) می‌گوید: در این سعدبن مسلم اموی آمده، و بخاری و ابن معین و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و ابن حبان در ثقه‌ها ذکرش نموده، و گفته: خطا می‌کند. این چنین طبرانی در الکبیر والأوسط به اسناد حسن، چنانکه هیشمی (۲/۲۳۸) گفته، از ام‌هانی روایت نموده که: پیامبر ﷺ روز فتح نزد وی آمد، و نماز چاشت را شش رکعت خواند. و بزار از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت نموده که: وی نماز چاشت را دو رکعت خواند، آن‌گاه همسرش به او گفت: دو رکعت خواند؟ پاسخ داد: رسول خدا ﷺ هنگامی که به فتح بشارت داده شد، و هم چنین وقتی که به بریده شدن سر ابوجهل بشارت داده شد، دو رکعت نماز چاشت را خواند. هیشمی (۲/۲۳۸) می‌گوید: این را بزار روایت کرده است، و طبرانی در الکبیر بعضی آن را روایت نموده، و در آن شعثناء آمده، و من کسی را نیافتم که او را ثقه دانسته باشد، و نه هم کسی را که جرحش نموده باشد. و ابن‌ماجه فقط نماز را وقتی که به سر ابوجهل بشارت داده شد روایت نموده است.

حدیث ابن عباس از ام‌هانی درباره نماز چاشت پیامبر ﷺ

طبرانی در الکبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: این آیه را مرور می‌نمودم، و نمی‌دانستم که این چیست، قول خداوند:

﴿بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ [ص: ۱۸].

ترجمه: «در وقت عشاء و برآمدن آفتاب».

۱- یعنی: صلاه الضحی. م.

۲- مسلم (۷۱۷).

۳- ضعیف. طبرانی در الأوسط در سند آن سعد بن مسلم الاموی است که ضعیف است: المجمع (۲)

تا اینکه ام هانی دختر ابوطالب به من گفت که: رسول خدا ﷺ نزد وی آمد، و کاسه‌ای آب وضو خواست، انگار که من اثر خمیر را در آن می‌بینم، وضو نمود، و نماز چاشت [یا اشراق] را به جای آورد و گفت: «ای ام هانی این نماز اشراق است»^۱. هیشمی (۲/۲۳۸) می‌گوید: در این حجاج بن نصیر آمده، و ابن المدینی و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و ابن معین و ابن حبان ثقه‌اش دانسته‌اند، و ابن حدیث در صحیح آمده، ولی به غیر سیاق وی.

تشویق و ترغیب پیامبر ﷺ به نماز اشراق و بیان نمودن فضیلت آن

ابویعلی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ لشکری را فرستاد، آنان غنیمت بزرگی به دست آوردند، و به سرعت برگشتند، مردی گفت: ای رسول خدا، لشکری را ندیدیم که از این‌ها زودتر و سریع‌تر عودت نموده باشد، و غنیمت بزرگ‌تر به دست آورده باشد، فرمود: «ای شما را به زود برگردنده‌تر و به دست آوردنده غنیمت بزرگ‌تر از این‌ها خبر ندهم، مردی که وضو نمود، وضو را نیکو و تمام کرد، و باز به‌سوی مسجدی روی آورد، و نماز بامداد را در آن به جای آورد، و بعد از آن نماز اشراق را در عقبش گزارد، این مرد به سرعت‌تر برگشته و غنیمت بزرگ‌تر به دست آورده است»^۲. منذری در الترغیب (۱/۴۲۸) می‌گوید: این را ابویعلی روایت نموده، و رجال اسناد وی رجال صحیح‌اند، و بزار و ابن حبان در صحیحش هم این را روایت نموده‌اند، و بزار در روایتش بیان نموده که: آن مرد ابوبکر رضی الله عنه بود. و ابن حدیث را ترمذی در بخش الدعوات در جامعش از عمر رضی الله عنه روایت کرده است. و ابن را همچنان احمد به روایت ابن لهیعه روایت نموده، و طبرانی به اسناد جید آن را از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، چنانکه در الترغیب (۱/۴۲۷) آمده، روایت نموده است.

نماز اشراق علی، ابن عباس و سعد رضی الله عنه

طبرانی در جزئی که برای افراد عطاء نام تخصیص داده است، از عطاء ابومحمد روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه را دیدم که نماز چاشت را در مسجد می‌خواند. این چنین در الکنز (۴/۲۸۱) آمده است. و ابن جریر از عکرمة روایت نموده، که گفت: ابن

۱- ضعیف. طبرانی در الکبیر. در سند آن حجاج بن نصر است که ضعیف است. نگا: المجمع (۲/۲۳۸).

۲- صحیح. ابویعلی (۶۴۷۳، ۶۵۵۹) ابن حبان (۲۵۳۵) نگا: صحیح الترغیب (۶۶۹).

عباس رضی اللہ عنہ نماز چاشت را روزی می‌خواند و ده روز دیگر ترک می‌نمود. این چنین در الکنز (۴/۲۸۲) آمده است. و ابن جریر از عایشه بنت سعد^۱ روایت نموده، که گفت: سعد رضی اللہ عنہ نماز چاشت را هشت رکعت می‌خواند. این چنین در الکنز (۴/۲۸۳) آمده است.

اهتمام و توجه به نفل‌ها در میان ظهر و عصر

طبرانی در الکبیر از شعبی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی اللہ عنہ نماز چاشت را نمی‌خواند، و در میان ظهر و عصر و هم چنان یک نوبت و بخش طولانی از شب نماز می‌خواند^۲. هیشمی (۲/۲۵۸) می‌گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۴) از نافع از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت نموده که: وی بین ظهر تا عصر را زنده می‌داشت^۳.

اهتمام و توجه به نفل‌ها میان مغرب و عشاء نماز پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در میان مغرب و عشاء و همچنان نماز عمار رضی اللہ عنہ نسائی به اسناد جید از حذیفه رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم آمد، و همراهش مغرب را خواندم، بعد از آن وی تا به عشاء نماز گزارد^۴. این چنین در الترغیب (۱/۳۶۹) آمده است. و طبرانی در هر سه کتابش^۵ از محمدبن عماربن یاسر روایت نموده، که گفت: عماربن یاسر رضی اللہ عنہ را دیدم که بعد از مغرب شش رکعت نماز می‌خواند، و گفت: دوستم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را دیدم که بعد از مغرب شش رکعت نماز می‌خواند، و فرمود: «کسی که بعد از مغرب شش رکعت نماز بخواند، گناهانش بخشیده می‌شود، هر چند که همانند کف بحر باشد»^۶. طبرانی

۱- یعنی: دختر سعدبن ابی وقاص.

۲- ضعیف منقطع. طبرانی (۱۷۶/۹) و شعبی از ابن مسعود نشنیده است. همچنین در سند آن یک ناشناخته است چنانکه هیشمی (۲/۲۵۸). ذکر کرده است.

۳- یعنی: عبادت می‌نمود و نماز می‌گزارد. م.

۴- آلبانی آن را صحیح دانسته است. منذری آن را در الترغیب با سند جید به نسائی ارجاع داده است. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۵۹۰) صحیح دانسته است.

۵- یعنی در المعجم الکبیر والمعجم الأوسط والمعجم الصغیر. م.

۶- ضعیف. ابونعیم در تاریخ اصبهان (۲/۲۲۳) نگا: العلل المتناهیه (۱/۴۵۷) و الضعیفة (۴۶۷) و ضعیف الترغیب (۳۳۳).

می‌گوید: این را صالح بن قطن بخاری به تنهایی روایت نموده، و منذری در ترغیبش (۱/۳۶۸) می‌گوید: درباره صالح اکنون در ذهنم نه جرحی می‌آید و نه تعدیلی.

نماز ابن مسعود و ابن عباس در میان مغرب و عشاء

طبرانی در الکبیر از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده، که گفت: در یک ساعتی هرگاه که نزد ابن مسعود رضی الله عنه می‌آمدم، او را می‌یافتم که نماز می‌گزارد، ما بین مغرب و عشاء، بنا بر این عبدالله را پرسیده گفتم: در یک ساعتی هر گاهی که نزدت آمدم، تو را دریافتم که نماز می‌گزاری، گفت: این ساعت غفلت است. هیشمی (۲/۲۳۰) می‌گوید: در این لیث بن ابی سلیم آمده، و درباره‌اش سخن است. و نزد وی همچنان از اسودبن یزید روایت است که گفت: عبدالله بن مسعود فرمود: چه ساعت نیکویی است وقت غفلت^۱ - یعنی نماز در میان مغرب و عشاء - هیشمی (۲/۲۳۰) می‌گوید: در این جابر جعفی آمده، و درباره‌اش کلام زیادی است. و ابن زنجویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: ملائک اطراف کسانی را که در میان مغرب و عشاء نماز می‌گزارند احاطه می‌کنند، و این نماز باز گردندگان به‌سوی حق و توبه کنندگان است. ابن چنین در الکنز (۴/۱۹۳) آمده است.

اهتمام و توجه به نفل‌ها در وقت داخل شدن به منزل و بیرون شدن از آن

ابن المبارک در الزهد به سند صحیح از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: مردی با همسر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه ازدواج نمود، و او را از عملکرد ابن رواحه پرسید، پاسخ داد: وی چون می‌خواست از خانه‌اش بیرون برود دو رکعت نماز می‌خواند، و وقتی به خانه‌اش بر میگشت، دو رکعت نماز می‌گزارد، و آن را ترک نمی‌نمود. ابن چنین در الاصابه (۲/۳۰۶) آمده است.

نماز تراویح ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز تراویح

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به قیام رمضان ترغیب می‌نمود، بدون اینکه ایشان را به انجام آن مأمور سازد، و می‌گفت: «کسی که در رمضان با ایمان و نیت اجر و ثواب قیام نماید، گناهان گذشته‌اش بخشیده

۱- ضعیف. طبرانی (۲۸۸/۹) در سند آن لیث بن ابی سلیم ضعیف است. نکا: المجمع (۲/۲۳۰).

می‌شود»^۱. این چنین در ریاض آمده، و آن را در جمع الفوائد از ائمه شش گانه ذکر نموده و افزوده است: بعد پیامبر ﷺ درگذشت و مسئله در زمان خلافت ابوبکر ﷺ و ابتدای خلافت عمر ﷺ بدین منوال بود.

ابی بن کعب و امامت تراویح برای مردم در زمان پیامبر ﷺ و در زمان عمر ﷺ
ابوداود به اسناد ضعیف از ابوهریره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در رمضان در حالی نزد مردم بیرون رفت، که آنان در یک گوشه مسجد نماز می‌گزاردند، آن گاه گفت: «اینان کیستند؟» به او گفته شد: اینان مردمانی‌اند، که قرآن حفظ ندارند، و ابی بن کعب برای‌شان نماز می‌دهد، و آنان در عقب وی نماز می‌گزارند، فرمود: «به حق رسیده‌اند، و کار نیکویی انجام داده‌اند»^۲.

این چنین در جمع الفوائد آمده است. مالک، بخاری، ابن خزیمه و غیر ایشان از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت نموده‌اند که گفت: با عمر بن خطاب ﷺ شبی در رمضان به سوی مسجد بیرون رفتم، ناگهان متوجه شدیم، که مردی پراکنده و متفرق‌اند، مردی برای خودش نماز می‌خواند، و گروهی از عقبش همان نماز روی را می‌گزارند، آن گاه عمر گفت: من بر این باور هستم که اگر اینان را بر یک قاری جمع نمایم بهتر و افضل خواهد بود، بعد از آن تصمیم گرفت و ایشان را بر ابی بن کعب جمع نمود. باز شب دیگری با وی بیرون رفتم و مردم در عقب قاری خویش نماز می‌گزاردند، عمر گفت: بدعت نیکویی است این!! آنچه از آن می‌خواهید، از آنچه برایش قیام می‌کند بهتر است - هدفش آخر شب است^۳ - و مردم در اول شب قیام می‌نمودند^۴.

این چنین در الکنز و جمع الفوائد آمده است. و ابن سعد (۵/۵۹) از نوفل بن ایاس هذلی روایت نموده، که گفت: ما در زمان عمر بن خطاب به صورت پراکنده و متفرق در

۱- مسلم (۷۵۹) و بخش مرفوع آن را بخاری (۴/۲۱۷، ۲۱۸) و مسلم (۷۶۰) و ابوداود (۱۳۷۱) و ترمذی (۸۰۸) و نسائی (۳/۲۰۱) و احمد (۲/۲۸۱) از ابوهریره روایت کرده‌اند.

۲- ضعیف. ابوداود (۱۳۷۷) ابن عبدالبر در التمهید (۸/۱۱۱).

۳- یعنی: اگر شما همین قیام را از طرف اخیر شب می‌نمودید برای‌تان در ثواب بهتر بود، و حالا که نماز می‌خوانید و می‌خواهید، اجرش نظر به آخر شب کمتر است. م.

۴- بخاری (۲۰۱۰) و مالک در موطا (۱/۱۱۴/۳).

مسجد در رمضان اینجا و آنجا می‌ایستادیم^۱، و مردم به‌سوی خوش صداترشان میل می‌نمودند، آن گاه عمر گفت: آیا اینان را نمی‌بینم که قرآن را به خوش آوازی گرفته‌اند؟ به خدا سوگند، اگر بتوانم این را تغییر خواهم داد، می‌گویم: جز سه شب درنگ ننموده بود، که ابی بن کعب را امر نمود، و او برای‌شان امامت کرد، بعد از آن در آخر صفاها ایستاد و گفت: اگر این بدعت باشد، به درستی که بدعت نیکویی است.

عمر و روشن نمودن مساجد تا در آن‌ها تراویح خوانده شود و دعای علی به این سبب برایش

ابن شاهین از ابواسحاق همدانی روایت نموده، که گفت: علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در نخستین شب رمضان بیرون رفت: [و دید] که چراغ‌ها روشن است و می‌درخشد و کتاب خداوند تلاوت می‌شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایی بیاورد، چنانکه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی. این چنین در الکنز (۴/۲۸۴) آمده است.

و خطیب این را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساکر از اسماعیل بن زیاد به معنای آن به اختصار، روایت کرده‌اند. چنانکه در منتخب الکنز (۴/۳۸۷) آمده است.

ابی، تمیم داری و سلیمان بن حثمه و امامت مردم در تراویح

فریابی و بیهقی از عروه روایت نموده‌اند که: عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را بر قیام ماه رمضان جمع نمود: مردان را بر ابی بن کعب رضی الله عنه و زنان را بر سلیمان بن ابی حثمه. این چنین در الکنز (۴/۲۸۳) آمده است. و ابن سعد (۵/۲۶) از عمر بن عبدالله عنسی روایت نموده که: ابی بن کعب و تمیم داری رضی الله عنهما در مقام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ایستادند، و برای مردان نماز می‌دادند، و سلیمان بن ابی حثمه با زنان در صفا^۲ مسجد می‌ایستاد، چون زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه فرا رسید، مردان و زنان را بر یک قاری جمع نمود، بر سلیمان بن ابی حثمه، وی زنان را امر می‌نمود و نگه داشته می‌شدند، تا اینکه مردان می‌رفتند، آن گاه رها می‌گردیدند. و بیهقی از عرفجه روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه مردم را به قیام ماه رمضان امر می‌نمود، و برای مردان امامی می‌گردانید

۱- البته برای نماز. م.

۲- جایی که عمر رضی الله عنه بیرون از مسجد بناء نموده بود.

و برای زنان امامی، عرفجه می‌گوید: و من امام زنان بودم. این چنین در الكنز (۴/۲۸۴) آمده است.

ابی و امامت نمودن به زنانش در نماز تراویح در خانه اش

ابویعلی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابن بن کعب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چیزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست ای ابی؟» گفت: زنانی در منزلم گفتند: نمی‌توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو نماز می‌گزاریم، افزود: بنابراین برای‌شان هشت رکعت نماز خواندم و وتر هم به جای آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله بدان رضایت نشان داد و چیزی نگفت^۱. هیشمی (۲/۷۴) می‌گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن در الأوسط روایت نموده‌اند، و اسناد آن حسن است.

نماز توبه

ابن خزیمه در صحیحش از عبدالله بن بریده و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح نمود، و بلال رضی الله عنه را فراخواند و گفت: «ای بلال به چه چیز از من به سوی جنت سبقت نمودی؟ من دیشب داخل جنت شدم، و صدای حرکتت را در پیش رویم شنیدم»، گفت: ای رسول خدا، هرگاه گناهی نمودم^۲، دو رکعت نماز خواندم، و هرگاه برایم بی‌وضویی پیش آمده، وضو نموده‌ام، و دو رکعت نماز گزارده‌ام^۳. این چنین در الترغیب (۱/۴۳۷) آمده است.

نماز حاجت

نماز انس رضی الله عنه به خاطر حاجت و برطرف شدن حاجتش

ابن سعد (۷/۲۱) از ثمامه بن عبدالله روایت نموده، که گفت: باغبان انس رضی الله عنه در تابستان نزدش آمد، و از بی‌آبی شکایت نمود، آن گاه انس آب خواست و وضو نمود و

۱- هیشمی آن را حسن دانسته است. ابویعلی (۱۸۰) هیشمی (۷۴/۲) آن را به ابویعلی ارجاع داده است و به مانند آن در الأوسط و گفته: سند آن حسن است.

۲- منذری گفته: و در روایتی آمده: هرگاه اذان دادم. و ممکن این صحیح باشد.

۳- صحیح. ابن خزیمه (۱۲۰۹) احمد (۳۵۴/۵) (۳۶۰) حاکم (۳۱۳/۱) (۲۸۵/۳).

نماز گزارد، بعد از آن گفت: آیا چیزی را می‌بینی؟ گفت: نه چیزی را می‌بینم، می‌افزاید: باز داخل شد و نماز گزارد، و بار سوم - یا چهارم - گفت: ببین، پاسخ داد: ابری را به اندازه بال پرنده می‌بینم، می‌گوید: باز شروع به نماز گزاردن و دعا نمود، تا اینکه همان دهقان نزدش آمد و گفت: آسمان را ابر فرا گرفت و بارید، انس گفت: اسبی را که بشرین شغاف فرستاده سوار شو، و ببین که باران به کجا رسیده است؟ می‌گوید: آن را سوار گردید و دید، می‌افزاید: و دریافت که باران از قصرهای مسیرین و قصر غضبان تجاوز نموده است.

نماز پیامبر ﷺ به خاطر شفای علی و شفای علی به آن

ابن ابی عاصم، ابن جریر - که صحیحش دانسته -، طبرانی در الأوسط و ابن شاهین در السنه از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: دچار دردی شدم، و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، و مرا در کنار خویش قرار داد، و به نماز خواندن شروع کرد، و گوشه جامه‌اش را بر روی من انداخت، بعد از آن گفت: «ای پسر ابوطالب تندست شدی و تو مشکلی نداری، از خداوند هر چه برای خود خواسته‌ام، مثل آن را برای تو هم خواسته‌ام، و از خداوند هر چه خواستم آن را به من داده است، مگر اینکه به من گفته شد: بعد از تو دیگر نبی نیست»، (آن گاه برخاستم) و انگار که هیچ مریض نشده بودم. این چنین در المنتخب (۵/۴۳) آمده است.

قبول شدن دعای صحابی جلیل القدر ابومعلق وقتی که دزدی خواست او را به قتل برساند

ابن ابی الدنیا در کتاب مجابی الدعوة از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابومعلق نامیده می‌شد، و تاجر بود، با مال خودش و دیگران تجارت می‌نمود، وی فردی عابد و پرهیزگار بود، باری بیرون رفت و دزدی که سلاح بر تن داشت با او روبرو گردید و گفت: متاعت را بگذار که می‌کشمت، گفت: اگر مال می‌خواهی در خدمتت است، گفت: جز خونت را نمی‌خواهم، ابومعلق گفت: پس بگذار نماز بخوانم، گفت: آنقدری که می‌خواهی بخوان. آن گاه وضو ساخت و بعد از آن دو رکعت نماز گزارد، و چنین دعا نمود: «یا ودود یا ذالعرش المجید، یا فعلا لما یرید، اسالك بعزتک التي لا ترام، وملکک الذي لا یضام، وبنورك الذي ملأ ارکان عرشک آن تکفیني شر هذا اللص، یا مغیث اغثنی». ترجمه: «ای ودود، و ای

صاحب عرش بزرگ، ای کننده آنچه بخواهد، تو را به بزرگی و عزتت که قصد کرده نمی‌شود، و به پادشاهیت که مزاحمت کرده نمی‌شود، و به نورت که اطراف عرشت را پر نموده، سوال می‌کنم که شر این دزد را از من دفع کنی، ای فریادرس به فریادم برس». این را سه بار گفت، ناگهان متوجه شد سوارکاری که حربه‌ای در دست دارد، حربه‌اش را تا برابر هر دو گوشش بلند کرده است، وی دزد را زد و به قتل رسانید، و آن گاه به سوی تاجر آمد، تاجر پرسید: تو کیستی؟ که خداوند توسط تو به فریادم رسید، گفت: من ملکی از اهل آسمان چهارم هستم، هنگامی که دعا نمودی، صدای دروازه‌های آسمان را شنیدم، باز برای دومین بار دعا نمودی، آن گاه ضجه‌ای را از اهل آسمان شنیدم، باز سومین بار دعا نمودی، آن گاه گفته شد: دعای مصیبت زده است، و من از خداوند خواستم که قتل آن را به عهده من بسپارد، بعد از آن همان ملک گفت: مزده بادا برایت و بدان، که کسی وضو بکند، و چهار رکعت نماز بگذارد، و به این دعاء دعاء نماید، دعایش قبول و پاسخ داده می‌شود، خواه در مصیبت باشد یا بدون مصیبت». ابوموسی این را در کتاب الوظائف، به صورت کاملش روایت نموده. این چنین در الاصابه (۴/۱۸۲) آمده است.

باب سیزدهم:

رغبت و علاقمندی اصحاب به علم و ترغیبشان به آن

چگونه پیامبر ﷺ و یارانش به علم الهی رغبت و علاقمندی داشتند و به سوی آن ترغیب می نمودند، و آن چه را در آن ایمان و عمل وجود داشت می آموختند و به دیگر آموزش می دادند، و در سفر حضر و در سختی و آسانی به آن مشغول بودند، و چگونه به تعلیم مهمانان تازه وارد به مدینه منوره، بر صاحب آن هزار هزار درود و سلام تقدیم باد، توجه و عنایت می نمودند، و چگونه علم و جهاد و کسب را با هم جمع می کردند، و افراد را به سرزمین ها برای نشر علم می فرستادند، و چگونه در به دست آوردن و تحصیل اوصافی که باعث قبول علم گردد اهتمام و توجه می کردند.

ترغیب پیامبر ﷺ به علم

خوش آمدگویی پیامبر ﷺ به صفوان بن عسال که به طلب علم آمده بود

احمد، طبرانی به اسناد جید - لفظ هم از وی است، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که گفته: صحیح الاسناد می باشد - از صفوان بن عسال مرادی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: نزد پیامبر ﷺ در حالی آمدم که در مسجد بر جامه سرخش تکیه نموده بود، به او گفتم: ای رسول خدا! من در طلب علم آمده ام، فرمود: «مرحبا به طالب علم، طالب عمل را ملائک، از فرط محبتشان به آنچه وی طلب می کند، با بالهایشان احاطه می کنند، و بعد از آن یکی بالای دیگری سوار می شوند، تا اینکه به آسمان دنیا می رسند»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۵۹) آمده است.

۱ - حسن. احمد و طبرانی (۸/ ۵۴) (۱۳۴۷) که لفظ از آن اوست و ترمذی (۳۵۳۵) و ابن حبان و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۱/ ۳۲) و طیالسی. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۷۱) و صحیح الترمذی، صحیح دانسته است.

آمدن قبیصه نزد پیامبر ﷺ برای طلب علم و قول پیامبر ﷺ برایش

احمد از قبیصه بن مخارق رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، پرسید: «چه تو را آورده است؟» گفتم: سَنَم بزرگ شده و استخوانم نازک گردیده، بنابراین نزد تو آمدم، تا چیزی به من بیاموزی که خداوند به وسیله آن به من نفع رساند، گفت: «به هر سنگ، درخت و کلوخی که مرور نموده‌ای، برایت مغفرت خواسته‌اند. ای قبیصه وقتی نماز صبح را خواندی سه بار بگو: «سبحان الله العظیم» و بحمد، از کوری، جذام و فلج عافیت می‌یابی، ای قبیصه بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِمَّا عِنْدَكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ»، «بار خدایا، من از تو از آنچه نزدت هست می‌خواهم، و از فضلت بر من فرو ریز، و از رحمتت بر من فرو ریز، و از برکتت بر من نازل فرما»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۱/۲۱) آمده است، منذری و هیثمی می‌گویند، در آن مردی است که از وی نام برده نشده است.

خبر پیامبر ﷺ که طلب علم گناهان را از بین می‌برد

ترمذی به اختصار و طبرانی در الکبیر - و لفظ از طبرانی است - از سخیره رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: دو مرد از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی عبور نمودند، که وی ذکر می‌نمود، در همان حال به آنها گفت: «بنشینید که شما بر خیر هستید»، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و یارانش از نزدش پراکنده و متفرق شدند، آن دو تن برخاسته گفتند: ای رسول خدا، تو به ما گفتی: «بنشینید که شما بر خیر هستید»، آیا این برای ما خاص است، یا برای عموم مردم است؟ فرمود: «هر بنده‌ای که طلب علم نماید، همان طلب علمش کفاره آنچه گذشته است، می‌باشد»^۲. این چنین در الترغیب (۱/۶۰) آمده است.

۱- ضعیف. احمد (۴/ ۱۱۲) (۵/ ۶۰) در سند آن یک مجهول است چنانکه منذری و هیثمی گفته‌اند. نگا: ضعیف الترغیب (۷۱).

۲- موضوع. طبرانی (۷/ ۱۶۴) ترمذی (۲۶۸۴) و آن را ضعیف دانسته. آلبانی آن را موضوع دانسته است: ضعیف الترغیب (۵۱) نگا: المجمع (۱/ ۱۲۳).

قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت عالم بر عابد

ترمذی از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا ﷺ دو مرد یاد شد: یکی‌شان عابد بود و دیگری عالم، رسول خدا ﷺ فرمود: «فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت من بر ادنای شماست»، بعد از آن پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند، ملائک و اهل آسمان‌ها حتی مورچه در سوراخش و حتی ماهی بر معلم و آموزاننده خیر برای مردم دعای رحمت می‌کنند»^۱. دارمی این را از مکحول به صورت مرسل روایت نموده، بر ادنای شماست»، بعد از آن آیه را تلاوت نمود:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

ترجمه: «از الله تعالی فقط بندگان عالمش می‌ترسند».

و حدیث را تا آخرش ذکر نموده است.^۲

و دارمی هم چنین از حسن به شکل مرسل روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ﷺ از دو مرد که در بنی اسرائیل بودند و یکی‌شان عالم بود و نماز فرض را می‌خواند، و بعد از آن می‌نشست و برای مردم خیر یاد می‌داد، و دیگری روز را روزه می‌گرفت، و شب را قیام می‌نمود، پرسیده شد که کدام‌شان بهتر است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «فضیلت همین عالمی که نماز فرض را می‌خواند، و بعد از آن می‌نشیند و به مردم خیر یاد می‌دهد، بر همان عابدی که روز را روزه می‌گیرد و شب را قیام می‌کند، چون فضیلت من بر کمترین شما است»^۳. این چنین در المشکوه (۲۸ - ۲۶) آمده است.

ترغیب پیامبر ﷺ به طلب علم

مسلم از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در حالی بیرون رفت، که ما در صفا بودیم، فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که هر بامداد به بطحان یا عقیق^۴ برود، و دو شتر کوهان دار را بدون گناه و قطع صله رحمی بیاورد؟» پاسخ دادیم: ای رسول خدا، همه ما این را دوست داریم، گفت: «آیا یکی از شما

۱- صحیح. ترمذی (۲۶۸۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- ضعیف. دارمی در المقدمة (۲۸۹) بطور مرسل.

۳- ضعیف. دارمی در المقدمة از حسن بطور مرسل.

۴- بطحان و عقیق دو وادی در مدینه‌اند.

صبحگاهان به مسجد نمی‌رود، تا دو آیه از کتاب خدا را یاد بدهد یا بخواند، این برای او از دو شتر بهتر است، و اگر سه آیه شد از سه شتر برایش بهتر است، و چهار آیه برایش از چهار شتر بهتر است، و هر قدر که بالا برود، به همان اندازه از شترها برایش بهتر است.^۱ این چنین در المشکوه (ص ۱۷۵) آمده است، و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۴۱) روایت نموده، و در روایت وی آمده: «پیاموزد یا بخواند».

قول پیامبر ﷺ برای مرد پیشه‌گری که از برادرش که طلب علم می‌نمود شکایت کرد

ترمذی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو برادر بودند، یکی پیشه‌گر بود و کار می‌نمود، و دیگری ملازمت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را میکرد، و از وی می‌آموخت، پیشه‌گر از برادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ممکن است تو به سبب وی رزق داده شوی»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۱/۲۰) آمده، و ابن عبدالبر این را در جامع بین العلم (۱/۵۹) به معنای آن روایت کرده است، و حاکم آن را در المستدرک (۱/۹۴) روایت نموده، و به شرط مسلم صحیحش دانسته، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

ترغیب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علم

ترغیب علی به علم و حدیث کمیل بن زیاد از وی در این باره

لالکائی از ابوظفیل روایت نموده، که گفت: علی رضی الله عنه می‌گفت: نزدیک‌ترین و مستحق‌ترین مردم به انبیاء عالم‌ترین‌شان به آنچه است که انبیاء آورده‌اند، بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾ [آل عمران: ۶۸].

ترجمه: «سزاوارترین مردم به ابراهیم آنهایی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر...».

۱- مسلم (۸۰۳).

۲- صحیح. ترمذی (۲۳۴۵) حاکم (۱/۹۴) آلبنی آن را صحیح دانسته است. نووی می‌گوید: اسناد آن به شرط مسلم است.

یعنی محمد ﷺ و کسانی که از وی پیروی نموده‌اند، بنابراین تغییر نخورید، دوست و ولی محمد ﷺ کسی است که از خدا اطاعت نماید، و دشمن محمد ﷺ کسی است که از خدا نافرمانی کند، هر چند که قرابتش نزدیک باشد. این چنین در الکنز (۱/۹۶) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۷۹) از کمیل بن زیاد روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه دستم را گرفت و به گوشه‌ای از صحرا بیرون برد، هنگامی که به صحرا بیرون رفتیم، نشست و نفس کشید و گفت: ای کمیل بن زیاد، قلب‌ها ظرف‌هایی‌اند، و بهترین آنها فراگیرنده‌ترین آنهاست، آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن: مردم سه گونه‌اند: عالم ربانی، متعلم بر راه نجات و رذیل و بی‌بند و بار و دنباله‌رو برای هر فریاد کننده، که با هر باد تغییر می‌خورند، و از نور علم روشنایی حاصل نکرده‌اند و به رکن و جایگاه محکمی پناه نبرده‌اند. علم بهتر از مال است، علم تو را حراست می‌کند، مال را تو حراست می‌کنی، علم به عمل زیاد و افزون می‌شود، مال را مصرف کم می‌نماید، و محبت عالم جزء دین است که به آن پاداش داده می‌شود، علم برای عالم در زندگی اش طاعت به بار می‌آورد، و بعد از مرگش، از وی یاد نیکو به جا می‌گذارد، ولی ساخته شده مال به زوال مال از بین می‌رود، خزانه کنندگان مال، در حال زندگی‌شان در زمره مردگان‌اند، و علما تا وقتی دهر باقی است باقی‌اند، جسدهایشان مفقود است، ولی چهره‌هایشان در قلب‌های مردم جایگزین است. هاه! اینجا - و با دست خود به سینه‌اش اشاره نمود - علم است، کاش برای آن حمل کنندگانی را دریابیم؟! آری، حمل کننده‌ای برای آن یافتیم که به سرعت و ذکاوت فرایش می‌گیرد، اما بر آن امین نیست، بلکه دین را به عنوان وسیله برای حصول دنیا به کار می‌اندازد، با دلایل خداوند در مقابل کتابش مقابله می‌کند، و با نعمت‌هایش در برابر بندگانش مقابله می‌نماید، یا کسی را دریافتیم که برای اهل حق منقاد است، ولی بصیرتی در احیای این علم ندارد، و با نخستین عارضه شبه شک در قلبش ظاهر می‌شود، نه این در کار است و نه آن، یا کسی را دریافتیم که غرق در لذت‌ها و تابع شهوت‌هاست، یا کسی را دریافتیم که حریص جمع‌آوری مال و ذخیره نمودن آن است، این دو تن هم از داعیان دین نیستند، شبیه‌ترین چیز را به این دو حیوانات چرنده‌اند، همینطور علم با مرگ حاملین آن می‌میرد، بار خدایا، نه، این چنین نیست، زمین از وجود قیام کننده‌ای به دلایل در راه خدا خالی نمی‌باشد، تا دلایل و حجت‌های خداوند باطل نشوند، آنان کسانی‌اند که در

عدد اندک‌اند، و نزد خداوند از قدر و منزلت بزرگ برخوردارند، توسط اینان خداوند از حجت‌های خود دفاع می‌کند، تا اینکه آن را به امثال خویش ادا نمایند، و آن را در قلب‌های مشابیهان خود بکارند، علم اینان را به حقیقت امر رسانیده است، بنابراین آنچه را مسرفین مشکل می‌دانند نزد اینان آسان است، و از آنچه جاهلان وحشت دارند اینان به آن انس و خو گرفته‌اند، اینان دنیا را با بدن‌هایی همراهی می‌کنند، که ارواح آن‌ها به منظر اعلیٰ معلق است، اینان خلیفه‌های خداوند در سرزمینش و دعوتگران به‌سوی دین وی‌اند، هاه، هاه!! چقدر مشتاقم به رؤیت آنان، و برای خودم و تو از خداوند مغفرت می‌طلبم، اگر خواسته باشی برخیز. و این را هم چنین ابن انباری در المصاحف، مرهبی در العلم، نصر در الحجة و ابن عساکر چنانکه در الكنز (۵۹/۳۱) آمده، به مانند آن با اختلاف اندک در الفاظ و زیادت‌هایی روایت کرده‌اند، و ابن عبدالبر در کتابش جامع بیان العمل (۲/۱۱۲) بخشی از آن را روایت نموده است، و بعد از آن گفته: این حدیث نزد اهل علم مشهور است، و به اسناد، به سبب شهرت آن نزدشان، ضرورتی ندارد.

ترغیب معاذ بن جبل رضی الله عنه به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۹) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: علم بیاموزید، چون آموختن آن ترس خداوند تعالی، طلبش عبادت، تکرارش تسبیح، بحث و جستجو از آن جهاد، تعلیمش به کسی که نمی‌داند صدقه و بذل آن برای اهلیش سبب قربت است، چون علم نشانه‌های حلال و حرام، منار) راه‌های (اهل جنت، همراه و انیس در وحشت، همراه در تنهایی و بیگانگی، صحبت کننده در خلوت، رهنما در خوشی و مصیبت، سلاح بر دشمنان و صفت نیکو نزد دوستان است، خداوند تعالی به آن اقوامی را بلند می‌کند، و آنان را در خیر رهبر و امام می‌گرداند، آثارشان اقتباس می‌شود، و به عملکردهایشان اقتدا می‌گردد، و نظر ایشان نظر نهایی می‌باشد که بدان چنگ زده می‌شود، ملائک به دوستی این‌ها رغبت دارند، و به با بالهایشان آن را مسح می‌کند، هر تر و خشک برای‌شان مغفرت می‌طلبد، حتی ماهی‌های بحر و خزندگان آن، و درنگان خشکی و حیوانات آن، چون علم زندگی قلب‌ها از جهل و چراغ بینایی از تاریکی هاست، (بنده) به علم به منزلت برگزیدگان می‌رسد، و درجه بلندی را در دنیا و آخرت به دست می‌آورد، تفکر در علم برابر است با روزه، و خواندنش برابر است با

قیام^۱، توسط آن صله رحمی‌ها صورت می‌گیرد، و حلال از حرام دانسته می‌شود، (و علم) امام عمل و عمل پیرو و تابع آن است، نیک بختان بدان الهام شده، و بدبختان از آن محروم می‌گردند.^۲

ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۵۵) از معاذ به شکل مرفوع به مثل آن روایت نموده، و بعد گفته: حدیث خیلی نیکوست، ولی از اسناد قوی برخوردار نیست، و آن را از طرق مختلفی به شکل موقوف روایت نموده‌ایم، بعد بعضی اسنادهای موقوف را متذکر شده، و بعد از آن گفته: حدیث را بر همان حالتش^۳ موقوف بر معاذ ذکر نموده است. و منذری در الترغیب (۱/۵۸) می‌گوید: این چنین گفته، و رفع آن خیلی غریب است.

ترغیب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به علم

ابن عبدالبر در جامع بین العلم (۱/۲۹) از هارون بن رباب روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه می‌گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شو یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو، چون در میان این دو جاهل است یا جاهلان، و ملائک بال‌هایش را برای مردی که صبحگاهان در طلب علم بیرون می‌شود، به سبب رضایت از آنچه او انجام می‌دهد، هموار می‌کند. و ابن عبدالبر در جامعش (۱/۲۹) از زید روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: صبحگاهان عالم بیرون شو یا متعلم، و در میان این دو امعه بیرون مشو. ابویوسف می‌گوید: اهل علم گفته‌اند: امعه اهل رأی را گویند.^۴

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: ای مردم علم را قبل از اینکه قبض شود به دست بیاورید، و قبض آن از میان رفتن اهلش است، و به علم چنگ زنید چون هیچ یک از شما نمی‌داند که به آنچه نزدش است چه وقت نیازمندی پیدا می‌شود، و به علم چنگ زنید و از غور و گنجکاوی بیش از حد و تعمق دست

۱- هدف از قیام، قیام اللیل و نماز شب می‌باشد. م.

۲- موضوع است. ابونعیم در الحلیة (۱/ ۲۳۹) ابن عبدالبر در جامع (۱/ ۵۵). آلبانی می‌گوید: موضوع است: ضعیف الترغیب. موسی القرشی همان بلقاوی است که کذاب است و شیخش نیز متروک است.

۳- چنانکه گذشت.

۴- در النهایه می‌گوید: امعه کسی است که از خودرأی و نظری ندارد، و از هر کس با پیروی از نظر وی متابعت می‌کند.

بردارید و برحذر باشید، و به امر قدیم^۱ دست یازید، چون قومی خواهد آمد که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و سپس آن را پشت سرشان می‌اندازند^۲. هیشمی (۱/۱۲۶) می‌گوید: ابوقلابه از ابن مسعود نشنیده است. و عبدالرزاق بخشی از آن را از ایوب از ابوقلابه از ابن مسعود، چنانکه در جامع ابن عبدالبر (۱/۸۷) آمده، روایت کرده است، ابن عبدالبر هم چنین آن را در جامعش از طریق شقیق از ابن مسعود روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامعش (۱/۱۰۰) از ابوالاحوص روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: انسان عالم تولد نمی‌شود، علم به وسیله تعلم اندوخته می‌شود^۳. و طبرانی در الکبیر از عبدالله روایت نموده، که گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شود یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو، اگر چنان ننمودی، عالمان را دوست داشته باش و بدشان مبر^۴. هیشمی (۱/۱۲۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که عبدالملک بن عمیر ابن مسعود را درک نکرده است.

ترغیب ابو درداء رضی الله عنه به علم

ابن عبدالبر در جامعش (۱/۲۸) از حمید و او از حسن روایت نموده که: ابودرداء رضی الله عنه گفت: عالم باش یا متعلم یا دوست دار یا پیرو باش، و پنجم مباش که هلاک می‌گرددی. می‌گوید: به حسن گفتم: پنجم کیست؟ گفت: متبذع. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۳) از ضحاک روایت نموده، که گفت: ابودرداء گفت: ای اهل دمشق، شما برادران در دین هستید، و همسایه‌ها در منزل و مددکاران بر دشمنان، چه شما را از مودت و دوستی ام باز می‌دارد؟ تکلیف من بر غیر از شماسست، چرا من شما را در حالی می‌بینم که علمای تان از دنیا می‌روند و جاهلان تان نمی‌آموزند؟ و شما را می‌بینم که به چیزی روی آورده‌اید که برای تان تضمین شده است^۵، و چیزی را ترک نموده‌اید که بدان امر شده‌اید؟ آگاه باشید، قومی ساختمان‌های شامخی ساختند، زیاد جمع نمودند و

۱- امری که اصحاب بر آن بودند.

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۱۷۰/۹) مشکل آن انقطاع میان ابی قلابه و ابن مسعود است: المجمع (۱/۱۲۶).

۳- ابن عبدالبر (۱۰۰/۱) سند آن صحیح است.

۴- سند آن ضعیف است. طبرانی (۱۵۰/۹) مشکل آن انقطاع بین ملک بن عمیر و ابن مسعود است زیرا او ابن مسعود را درک نکرده است. نگا: المجمع (۱/۱۲۲).

۵- یعنی: رزق.

آرزوهایشان دراز شد، ولی قبرها ساختمان‌هایشان شد، و آرزوهایشان به غرور مبدل شد و فرا آورده‌ها و دست آورده‌هایشان نابود شد، آگاه باشید، بیاموزید و بیاموزانید، چون عالم و متعلم در اجر برابراند، و در مردم بعد از آن خبری نیست.

و نزد وی همچنان (۱/۲۲۲) از حسان روایت است که گفت: ابودرداء به اهل دمشق گفت: آیا بر این که از نان گندم سال به سال سیر شدید راضی گردیدید؟ در مجالس‌تان ذکر خداوند نمی‌شود، چرا علمای‌تان می‌روند و جهالتان نمی‌آموزند؟ اگر علمای‌تان بخواهند زیاد می‌شوند، و اگر جاهلان علم را جستجو کنند در می‌یابند، رزق و منافع را با ادای فرایض و احکامی که بر شما لازم گردانیده شده به دست آورید^۱، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر امتی که هلاک گردیده است، به سبب پیروی خواهشاتش و پاک دانستن و تزکیه نمودن خودش هلاک گردیده است. و نزد وی (۱/۲۱۳) از معاویه بن قره از پدرش از ابودرداء روایت است که گفت: قبل از اینکه علم برداشته شود بیاموزید، برداشته شدن علم رفتن علما است، عالم و متعلم در اجر و پاداش برابراند، و مردم دو نوع‌اند: عالم یا متعلم، و در میان این دو خیر نیست. و ابن عبدالبر در جامعش (۱/۳۲) از عبدالرحمن ابن مسعود فزاری روایت نموده، که ابودرداء گفت: هر کسی که صبحگاهان به مسجد برای آموختن یا یاد دادن خیری برود، برایش اجر و پاداش مجاهدی نوشته می‌شود که با غنیمت برمی‌گردد. و نزد وی همچنان (۱/۳۱) از ابن ابی هذیل روایت است که گفت: ابودرداء فرمود: کسی که رفتن بامداد و شامگاه برای علم را جهاد ندارند، عقل و رأیش ناقص شده است. و نزد وی همچنان (۱/۱۰۰) از رجاء بن حیوه از ابودرداء روایت است که گفت: علم منوط به آموختن است.

ترغیب ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما به علم

بزار از ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما روایت نموده، که گفتند: مسئله‌ای را که مردی می‌آموزد، نزد من از هزار رکعت نفل محبوب‌تر است. و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی مرگ به سراغ طالب علم بیاید، و او بر همان حالت باشد شهید درگذشته است»^۲. منذری در الترغیب (۱/۶۱) می‌گوید: این را بزار و طبرانی در الأوسط روایت

۱- که از جمله آن‌ها طلب علم است.

۲- بسیار ضعیف. بزار و العقیلی در الضعفاء (۳۵/۴) و خطیب (۲۴۷/۹) و ابن عبدالبر (۱/۲۵، ۳۱) البانی می‌گوید: بسیار ضعیف است: ضعیف الترغیب (۵۳).

نموده‌اند، مگر اینکه طبرانی گفته: برایش از هزار رکعت بهتر است. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۲۵) از آن دو به مانند آن، به زیادت تطوع یا نفل، روایت کرده است، و در موقوف از آن دو افزوده است: و مسئله‌ای از علم را که یاد می‌دهد - بدان عمل شود یا عمل نشود - نزد ما از صد رکعت نفل محبوب‌تر است.

ترغیب ابن عباس رضی الله عنهما به علم

ابن زنجویه از علی ازدی روایت نموده، که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما را از جهاد پرسیدم گفت: آیا تو را به چیزی دلالت نکنم که برایت از جهاد بهتر است؟ به مسجدی می‌آیی و در آن قرآن و فقه دین می‌آموزی - یا گفت: سنت را - این چنین در الکنز (۵/۲۳۰) آمده است. و نزد ابن عبدالبر در جامع بین العلم (۱/۶۲) از علی ازدی روایت است که گفت: ابن عباس را از جهاد پرسیدم، گفت: آیا تو را به چیزی که برایت از جهاد بهتر است دلالت نکنم؟ مسجدی بنا کن، که در آن قرآن، سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فقه دین تعلیم داده شود. و نزد وی همچنان (ص ۱۲۴) از ابن عباس روایت است که گفت: برای معلم خیر همه چیز مغفرت می‌خواهد، حتی ماهی در بحر.

ترغیب صفوان بن عسال رضی الله عنه به علم

طبرانی در الأوسط از زرّین حبیش روایت نموده، که گفت: صبحگاهان نزد صفوان بن عسال مرادی رضی الله عنه رفتم، گفت: چه تو را در این صبحگاهان آورده است ای زرّ؟ پاسخ دادم: در طلب و جستجوی علم برآمده‌ام، گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شود یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو^۱. هیشمی (۱/۱۲۲) می‌گوید: در این حفص بن سلیمان آمده، احمد وی را ثقه دانسته و حماعت زیادی ضعیفش دانسته‌اند. و نزد وی همچنان در الکبیر از صفوان روایت است که گفت: کسی که از خانه‌اش در طلب علم بر آید، ملائک بال‌هایش را برای متعلم و عالم می‌گستراند. هیشمی (۱/۱۲۳) می‌گوید: در این عبدالکریم بن ابی المخارق آمده، و ضعیف می‌باشد.

رغبت و علاقمندی اصحاب پیامبر ﷺ به علم

قول معاذ ﷺ هنگام وفاتش درباره علاقمندی اش به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۹) از معاذ بن جبل ﷺ روایت نموده که: وقتی مرگ به سراغ وی آمد، گفت: ببینید که صبح نموده ایم؟ کسی آمد و گفت: صبح نشده است، باز فرمود: ببینید که صبح نموده ایم؟ کسی آمد و گفت: صبح نشده است، تا اینکه در آن جریان کسی آمد و گفت: حالا صبح نمودی، گفت: به خداوند از شبی پناه می برم که صبح آن به سوی آتش باشد، مرحبا به مرگ، مرحبا به زیارت کننده ای که بعد از غیابت آمده، دوستی که در حال فقر و تنگدستی آمده، بار خدایا، من از تو می ترسیدم، اما امروز به تو امید دارم، بار خدایا، تو می دانی که من دنیا را و طول بقا را در آن به خاطر جاری بودن نهرها و نشاندن درختها دوست نداشتم، ولی آن را به خاطر تشنگی در وقت گرمای روز و تحمل ساعت های سخت و مزاحمت علما آن هم در جمع زیادی در حلقه های ذکر^۱ دوست داشتم. ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۵۱) بدون اسناد ذکر نموده است.

رغبت و علاقمندی ابو درداء ﷺ به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۲) از ابودرداء ﷺ روایت نموده، که گفت: اگر سه خصلت نمی بود، دوست می داشتم که در دنیا باقی نمانم، پرسیدم: آن ها کدام اند؟ گفت: اگر گذاشتن رویم به سجده برای خالقم نمی بود، گذشت و رفت و آمد شب و روز نمی بود، که تقدیم و پیشکشی است، برای زندگی ام^۲ و تشنگی نصف روز و هم نشینی اقوامی که چنان سخنی به زبان می آورند، که میوه بیرون آورده می شود... و حدیث را ذکر نموده است.

رغبت و علاقمندی ابن عباس رضی الله عنهما به طلب علم

حاکم در المستدرک (۱/۱۰۶) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات نمود، به مردی از انصار گفتیم: بیا که اصحاب رسول خدا ﷺ را سؤال کنیم، چون آنان امروز زیاداند، گفت: شگفتا به تو ای ابن عباس!! آیا مردم را چنان می پنداری که با وجود این همه اصحاب رسول خدا ﷺ در میان شان به تو

۱- یعنی: علم.

۲- یعنی: در آخرت.

محتاج و نیازمند شوند؟! می‌افزاید: آن گاه وی را ترک نمودم، و به پرسیدن از یاران رسول خدا ﷺ شروع کردم، و اگر حدیثی از مردی به من می‌رسید، به دروازه‌اش می‌آمدم و او در وقت چاشت خواب می‌بود. آنگاه چادرم را نزدیک دروازه‌اش پهن کردم، و باد بالایم خاک می‌انداخت، بعد وی بیرون می‌گردید، و مرا می‌دید و می‌گفت: ای فرزند عموی رسول خدا ﷺ چه تو را آورده است؟! چرا کسی نزد من روان نکردی که نزدت می‌آمدم؟! پاسخ می‌دادم: نخیر، من مستحق ترم که نزدت بیایم، می‌گوید: و او را از حدیث می‌پرسیدم، همان مرد انصاری هنوز زنده بود، و می‌دید که مردم در اطرافم جمع شده‌اند و سوالم می‌نمایند، وی می‌گفت: این جوان از من عاقل‌تر بود!!^۱

حاکم که ذهبی با او موافقت نموده، می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری صحیح است، و این را هم چنین دارمی و حارث در مسندهایشان از ابن عباس به مثل آن، چنانکه در الاصابه (۲/۳۳۱) آمده، روایت کرده‌اند، و طبرانی نیز آن را روایت نموده است آن، چنانکه هیشمی (۹/۲۷۷) گفته، رجال صحیح‌اند، و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۸۵) و ابن سعد در طبقاتش (۴/۱۸۲) به مثل آن روایت نموده‌اند. و بزار از ابن عباس روایت نموده، که گفت: هنگامی که مدائن فتح گردید، مردم به‌سوی دنیا روی آوردند، و من به‌سوی عمر رضی الله عنه روی آوردم. به این صورت اکثر احادیث وی از عمر رضی الله عنه بود. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

رغبت و علاقمندی ابوهریره رضی الله عنه به علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۱) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا از این غنایم نمی‌خواهی، که یارانت از آن می‌خواهند؟» گفتم: از تو می‌خواهم، به من از چیزی بیاموزی که خداوند به تو آموزش داده است، می‌گوید: لباس راه راهی را که بر پشتم داشتم کشیدم، و آن را در میان خودم و او پهن کردم، انگار که من به شپش نگاه می‌کنم که روی آن جامه راه می‌رود، وی رضی الله عنه با من صحبت نمود، و صحبتش را فرا گرفتم، فرمود: «آن را جمع کن و بر خودت بیچان». بعد از آن حرفی را هم از آنچه برایم بیان داشته بود، فراموش نکردم.^۲

۱- صحیح. حاکم (۳۶۳) و آن را صحیح دانسه و ذهبی تأییدش نموده است. نگا: المجمع (۹/۲۷۷).

۲- صحیح. ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۱) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (۲۹/۱۸۷) و اصل آن در صحیح است. نگا: سیر اعلام النبلاء (۴/۱۸۵).

و نزد بخاری (۱/۳۱۶) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: می‌گویند: ابوهریره رضی الله عنه زیاد حدیث روایت می‌کند!! موعده نزد خداست!! و می‌گویند: مهاجرین و انصار را چه شده که مثل احادیث وی حدیث بیان نمی‌نمایند؟! برادران مهاجرم را خریدوفروش در بازارها مشغول می‌داشت، و برادران انصارم را کاروبارشان و من مرد مسکینی بودم که فقط به پُری شکمم ملازمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌نمودم، بنابراین وقتی که آنان غایب می‌شدند حاضر می‌بودم، و هنگامی فراموش می‌نمودند، فرا می‌گرفتم، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی گفت: «هر یک از شما تا تمام نمودن این مقاله‌ام اگر جامه‌اش را پهن نماید، و باز آن را به سینه‌اش جمع کند، چیزی از مقاله‌ام را ابداً فراموش نمی‌کند»، من جامه راهی را که داشتم، و غیر آن دیگر جامه‌ای هم بر تن نداشتم، پهن کردم، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقاله‌اش را تمام نمود، بعد آن را در سینه‌ام جمع نمودم، سوگند به ذاتی که او را به حق مبعوث نموده، چیزی از آن مقاله‌اش را تا امروز فراموش ننموده‌ام. به خدا سوگند، اگر دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود، ابداً چیزی از حدیث را برای‌تان بیان نمی‌نمودم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْمَائِنَةِ وَاللَّهُدَىٰ﴾ تا به این قول خداوند
﴿الرَّحِيمِ﴾ [البقرة: ۱۵۹-۱۶۰].

ترجمه: «آنانی که آن‌چه را ما از دلایل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم می‌پوشانند...
مهربان»^۱.

و بخاری همچنان از ابوهریره روایت نموده، که گفت: مردم می‌گفتند: ابوهریره زیادت نموده است!! من به سیری شکمم ملازمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌نمودم، آن هم هنگامی که نان را نمی‌خوردم و ابریشم را نمی‌پوشیدم و فلان مرد و فلان زن خدمتم نمی‌نمود، و شکمم را از گرسنگی بر سنگریزه‌ها می‌چسبانیدم، و قرائت آیه‌ای را که خودم می‌دانستم از مردی می‌پرسیدم تا مرا با خود ببرد و طعامم بدهد، و بهترین مردم برای مسکینان جعفرین ابی طالب بود، وی ما را با خود می‌برد و آنچه در خانه‌اش می‌بود به ما می‌داد، حتی مشکیزه‌ای^۲ را که در آن چیزی نمی‌بود برای ما

۱- بخاری (۱۱۹) (۳۶۴۸).

۲- مشکیزه یا خیک، ظرفی است که در آن روغن یا عسل نگه می‌دارند.

بیرون می نمود، و ما آن را پاره می ساختیم و آنچه را در آن می بود می لیسیدیم^۱. این چنین در الترغیب (۵/۱۷۵) آمده است.

حقیقت علم و آنچه مطلقاً بر آن اسم علم اطلاق می شود

آنچه از پیامبر ﷺ درباره حقیقت علم روایت شده است

بخاری و مسلم از ابوموسی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال هدایت و علمی که خداوند مرا بدان مبعوث نموده، چون باران زیادی است که به زمینی رسیده باشد، و پاره‌ای از آن زمین خوب بوده و آب را پذیرفته و علف و گیاه زیاده رویانیده باشد، و پاره‌ای از آن سخت و بی گیاه بوده و آب را نگه داشته باشد، و خداوند توسط آن به مردم نفع رساند، که از آن می نوشند و می نوشانند و زراعت می کنند، و بخش دیگری از آن زمین که باران رسیده زمین است هموار و وسیع، که نه آبی را نگه می دارد و نه علف و گیاهی می رویاند، این مثال کسی است که در دین خدا عالم و فقیه شده، و آنچه خداوند مرا بدان مبعوث نموده به او نفع رسانیده، و آموخته و آموزش داده است، و مثال کسی است که به آن سربلند نموده و هدایت خداوند را که بدان ارسال شده ام نپذیرفته است». این چنین در المشکوه (ص ۲۰) آمده است. و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر نبی را که خداوند در امتش قبل از من مبعوث نموده، از امتش برای وی حواریون و یارانی بوده، که به سنت وی چنگ می زده اند و به امرش اقتدا می نموده اند، باز بعد از آنان جانشین‌هایی می یابند، که آنچه را می گویند بدان عمل نمی کنند، و آنچه را انجام می دهند که بدان مأمور نیستند، بنابراین کسی که با دستش با آنان جهاد کند مؤمن است، و کسی که با زبانش با ایشان جهاد کند مؤمن است، و کسی که با قلبش با ایشان جهاد کند مؤمن است، و گذشته از اینها از ایمان به اندازه دانه خردل هم موجود نیست»^۲. این چنین در المشکوه (ص ۲۱) آمده است.

ابوداود و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علم سه چیز است: آیه محکم یا سنت قایم یا فریضه عادل، و چیزی که سوای

۱- بخاری (۳۷۰۸).

۲- مسلم (۵۰).

این‌ها باشد اضافه است»^۱. این چنین در المشکوه (ص ۲۷) آمده است. و ابن عبدالبر در جامع بنی العلم (۲/۲۳) مانند این را روایت کرده است، و نزد وی هم چنین (۲/۲۴) از عمرو بن عوف رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است: «در میان شما دو امر را گذاشته‌ام، تا وقتی به آن‌ها چنگ زنی هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت نبی‌اش»^۲.

و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۲۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله داخل مسجد گردید، و جماعتی از مردم را نزد مردی دید، فرمود: «این چیست؟» گفتند: ای رسول خدا، مردی است علامه، پرسید: «علامه چیست؟» پاسخ دادند: عالم‌ترین مردم به نسب‌های عرب، عالم‌ترین مردم به عربی، عالم‌ترین مردم به شعر و عالم‌ترین مردم به آنچه عرب‌ها در آن اختلاف نموده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این علمی است که نفع نمی‌رساند و جهلی است که ضرر نمی‌رساند»^۳.

قول ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما درباره حقیقت علم

ابن عبدالبر در جامعش (۲/۲۴) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمل سه چیز است: کتاب ناطق، سنت گذشته و نمی‌دانم^۴. و نزد وی همچنان (۲/۲۶) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: علم فقط کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله است، و کسی که بعد از آن چیزی را به رأی خود بگوید، نمی‌دانم که آیا آن را در حسناتش می‌یابد یا در گناهانش.

و ابن عساکر به سند حسن از مجاهد روایت نموده، که گفت: در حالی که ما یاران ابن عباس رضی الله عنهما نشسته بودیم: عطاء، طاووس و عکرمه، ناگهان مردی آمد، و ابن عباس ایستاده بود و نماز می‌گزارد، آن مرد گفت: فتوا دهنده‌ای هست؟ گفتم: بپرس، گفت: من هرگاه که بول کنم، بعد از آن آب جهنده بیرون می‌آید^۵، گفتیم: همان آبی

۱- صحیح. ابوداود (۲۸۸۵) ابن ماجه (۵۴).

۲- صحیح. حاکم (۱/۱۹۳) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. ابن عبدالبر در الجامع (۳/۲۴) و مالک در موطا (۲/۸۹۹/۳).

۳- ضعیف. ابن عبدالبر در الجامع (۲/۲۳) نکا: الضعیفة (۳۸۷۲) و ضعیف الجامع (۳۷۲۵).

۴- موقوف آن صحیح و مرفوع آن ضعیف است. ابن عبدالبر در جامع (۲/۲۴) دیلمی (۲/۳۰۳).

نکا: الضعیفة (۳۹۴۱) و ضعیف الجامع (۳۸۷۰).

۵- یعنی: آب منی.

که از آن فرزند به وجود می‌آید؟ گفت: آری، گفتیم: بنابراین بر تو غسل لازم است، آن مرد استرجاع گویان^۱ برگشت ابن عباس در نمازش عجله نمود، و هنگامی که سلام گردانید گفت: ای عکرمه، آن مرد را نزد من حاضر کن، وی آن مرد را نزدش آورد، آن گاه رویش را به سوی ما گردانید و گفت: آیا آنچه این مرد را به آن فتوا دادید از کتاب خدا بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: از سنت رسول خدا ﷺ بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: از اصحاب رسول خدا ﷺ بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: پس از کی بود؟ پاسخ دادیم: از رأی خودمان، فرمود: به این سبب است که رسول خدا ﷺ می‌گوید: «یک فقیه از هزار عابد بر شیطان شدیدتر است»، بعد از آن به سوی آن مرد روی خود را گردانید و گفت: وقتی آن آب از تو بیرون می‌شود شهوتی را در قلبت می‌یابی؟ گفت: نخیر، گفت: آیا سستی را در جسدت احساس می‌کنی؟ گفت: نخیر، فرمود: این فقط یک سردی است و وضو از آن برای کافی است^۲. این چنین در کنزالعمال (۵/۱۱۸) آمده است.

انکار و تشدید بر کسی که به علم دیگری غیر آنچه پیامبر ﷺ آورده اشتغال ورزد

انکار و ناخوشایندی پیامبر ﷺ بر قومی که این عمل را نمودند

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۴۰) از عمرو بن یحیی بن جعد روایت نموده، که گفت: کتابی که در استخوان شانه نوشته شده بود برای پیامبر ﷺ آورده شد، وی فرمود: «برای یک قومی همینقدر حماقت - یا گمراهی - کافی است، که از آنچه نبی‌شان برای آنان آورده، به نبیی غیر نبی‌شان یا کتابی غیر کتاب‌شان میل نموده و روی آورند»، آن گاه خداوند ﷻ نازل فرمود:

﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى﴾ [العنکبوت: ۵۱].

۱- می‌گفت: انالله وانا اليه راجعون. م.

۲- بسیار ضعیف. ترمذی (۲۶۸۱) و گفته است: حسن و صحیح است. ابن ماجه (۲۲۲) و طبرانی (۷۸/۱) و بخاری در تاریخ خود (۳۰۸/۱) ابن عساکر (۳۳۹/۵) آلبنی در ضعیف الترغیب (۶۶) می‌گوید: بسیار ضعیف است.

ترجمه: «آیا این برای‌شان کفایت نکرد، که ما قرآن را برایت نازل نمودیم و برای آنان تلاوت می‌شود»^۱.

انکار عمر رضی الله عنه به کسی که کتاب دانیال را نوشته بود و قصه‌اش در این باره با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابویعلی از خالد بن عرفطه روایت نموده، که گفت: نزد عمر رضی الله عنه نشسته بودم، که مردی از عبدالقیس آورده شد، و مسکن وی در شوش^۲ بود، عمر به او گفت: تو فلان بن فلان عبدی هستی؟ گفت: آری، آن گاه وی را با عصایی که داشت مورد ضرب قرار داد، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین من چه کرده‌ام؟ عمر به او گفت: بنشین، وی نشست و عمر برایش تلاوت نمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾﴾ [یوسف: ۱-۳].

ترجمه: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این آیات کتاب روشن است. ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم، تا شما بدانید. ما با وحی نمودن همین قرآن برای تو بهترین و نیکوترین قصه‌ها را بیان می‌کنیم، و تو قبل از این از بی‌خبران بودی».

و آن را سه بار برایش خواند و سه بار او را زد، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین من چه کرده‌ام؟ گفت: تو کسی هستی که کتاب دانیال را رونویسی نموده‌ای، گفت: امرت را به من بگو از آن پیروی می‌کنم، فرمود: برو آن را با آب گرم و پشم سفید محو گردان، بعد نه خودت آن را بخوان و نه هم برای کسی بخوانش، اگر به من خبر رسید که تو آن را خوانده‌ای یا برای کسی از مردم خوانده‌ای به شدت شکنجه ات خواهم نمود. بعد از آن به او گفت: بنشین، و او پیش رویش نشست، عمر گفت: من رفتم و کتابی را از اهل کتاب در پوستی رونویس نمودم، و بعد آن را آوردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: «ای عمر این که در دستت است چیست؟» پاسخ دادم: ای رسول خدا، کتابی

۱- ضعیف. طبری در تفسیرش (۲۱۲۰۰) ابوداود در المراسیل و ابن منذر و ابن ابی حاتم چنانکه در درالمنثور (۱۶۱/۵) آمده که مرسل است.

۲- شهری است در اهواز.

است که آن را رونویس نموده‌ام، تا علمی بر علم‌مان بیفزاییم، آن گاه رسول خدا ﷺ خشم گرفت، تا این که گونه‌هایش سرخ گردید، بعد صدا شد: (الصلاه جامعه)، انصار گفت: نبی‌تان خشمگین شده است، سلاح بردارید، سلاح بردارید، بعد آمدند و در اطراف منبر رسول خدا ﷺ حلقه زدند، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای مردم، به من جوامع سخن و خاتمه‌های آن داده شده، و برایم خیلی اختصار گردیده است، من آن را سفید و پاک برای‌تان آورده‌ام، پس متحیر نشوید، و در حیرت افتادگان شما را به غرور و فریب نیندازند»، عمر گفت: آن گاه من برخاستم و گفتم: به خدا به عنوان پروردگار، به اسلام به عنوان دین و به تو به عنوان رسول راضی شدم، بعد از آن پیامبر خدا ﷺ پایین آمد. هیشمی (۱/۱۸۲) می‌گوید: در این عبدالرحمن بن اسحاق واسطی آمده، احمد و گروهی وی را ضعیف دانسته‌اند. این را همچنان ابن المنذر، ابن ابی حاتم، عقیلی، نصرالمقدسی و سعیدبن منصور، چنانکه در الکنز (۱/۹۴) آمده، روایت کرده‌اند. و این را عبدالرزاق و غیر وی از ابراهیم نخعی به اختصار، بخش تنها موقوف آن را، چنانکه در الکنز آمده، روایت نموده‌اند.

روایت جابر درباره انکار پیامبر ﷺ بر عمر به سبب رونویسی بعضی چیزها از تورات

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۴۲) از طریق ابن ابی شیبه به اسناد وی به جابر رضی الله عنه روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه کتابی را نزد پیامبر ﷺ آورد که از بعضی کتاب‌ها به دست آورده بود، و گفت: ای رسول خدا: من کتاب خوبی از نزد بعض اهل کتاب به دست آورده‌ام، می‌گوید: رسول خدا ﷺ خشمگین شد و گفت: «ای ابن خطاب آیا در این حیرت قرار دارید؟ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من آن را برای‌تان سفید و پاک آورده‌ام، از چیزی آنان را نپرسید، تا [نشود] آنان حق را برای‌تان بیان کنند و شما آن را تکذیب کنید، یا باطل را برای‌تان بیان نمایند و آن را تصدیق نمایید، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر موسی زنده می‌بود، چاره‌ای جز پیروی من نداشت»^۱. این را همچنان احمد، ابویعلی و بزار از جابر به مانند آن^۱ روایت

۱- ضعیف. ابویعلی در مسند کبیر چنانکه هیشمی در المقصد العلی (۵۹) نام برده و ابن حجر در المطالب العالیة (ح/ ۲۸، ۲۹) (۳۸۷۴) و آن را به ابویعلی ارجاع داده است. عبدالرزاق در مصنف

کرده‌اند. هیشمی (۱/۱۷۴) می‌گوید: در این مجالدبن سعید آمده، احمد و یحیی بن سعید و غیر ایشان وی را ضعیف دانسته‌اند. و احمد و طبرانی این را از عبدالله بن ثابت روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، من کنار یکی از برادرانم از بنی قریظه عبور نمودم، و او جوامعی از تورات را برایم نوشت، آیا آن را برایت عرضه نکنم؟ می‌گوید: آن گاه روی پیامبر ﷺ تغییر نمود، عبدالله - یعنی ابن ثابت - می‌گوید: گفتم: آیا آنچه را در روی رسول خدا ﷺ است نمی‌بینی؟ آن گاه عمر گفت: به خداوند به عنوان پروردگار، به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان رسول راضی شدیم، می‌افزاید: پس آن حالت از پیامبر خدا ﷺ زایل گردید، و فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی در میان شما پیدا گردد، و باز شما وی را پیروی نمایید و مرا ترک کنید، باز هم گمراه شده‌اید، شما از میان امت‌ها سهم و نصیب من هستید، و من از میان انبیا سهم و نصیب شما هستم»^۲. هیشمی می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر اینکه در آن جابر جعفی آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی این را در الکبیر از ابودردائی به مثل آن، چنان که در المجمع آمده، روایت نموده است.

انکار عمر رضی الله عنه بر مردی که به او گفت: کتابی به دست آورده‌ام که در آن سخن شگفت آور است

نصر المقدسی از میمون بن مهران روایت نموده، که گفت: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، ما هنگامی که مدائن را فتح نمودیم، از آنجا کتابی به دست آوردم که در آن سخن شگفت آور است، فرمود: آیا از کتاب خداست؟ گفتم^۳: نخیر، آن گاه دره را طلب نمود و به زدن وی پرداخت، و این تلاوت نمود:

خود (۱۰۱۶۳) نگا: الدر المنثور (۵/ ۱۶۱) المجمع (۱/ ۱۸۲) و بعضی از آن دارای شواهد است. نگا: الصحیحة (۱۴۸۳).

۱- سند آن ضعیف است. احمد (۳/ ۳۸۷) ابن عبدالبر در الجامع (۲/ ۴۲) در سند آن مجالد بن سعید ضعیف است. نگا: المجمع (۱/ ۱۷۴).

۲- سند آن ضعیف است. احمد (۳/ ۴۷۰) در سند آن جابر جعفی است که ضعیف است: المجمع.

۳- این چنین در اصل آمده، ولی ظاهر «گفت» است.

﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۱۳۰﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۱-۱۳].

ترجمه: «این آیات کتاب روشن است. ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم... و تو قبل از این از بی خبران بودی».

بعد از آن گفت: «کسانی که قبل از شما بودند، به سببی هلاک شدند، که به آنچه علمای شان و اُسقف‌هایشان نوشته بودند روی آوردند، و تورات و انجیل را گذاشتند تا اینکه کهنه شدند و علمی که در آن‌ها بود از میان رفت». این چنین در الکنز (۱/۹۵) آمده است.

انکار ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما از سؤال نمودن اهل کتاب

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۴۰) از حرith بن ظهیر روایت نموده، که گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما فرمود: اهل کتاب را از چیزی سؤال نکنید، چون آنان شما را هرگز هدایت نمی‌کنند، به خاطر این که خودشان گمراه شده‌اند. چون می‌شود که شما در آن صورت حقی را تکذیب و باطلی را تصدیق نمایید. عبدالرزاق این را همچنان از حرith به مانند آن روایت کرده است، و از قاسم بن عبدالرحمن از عبدالله روایت نموده، و در این حدیث افزوده: وی گفت: اگر مجبور هستید از ایشان پرسید، پس ببینید آنچه با کتاب خدا موافقت نمود آن را بگیرید، و آنچه با کتاب خدا مخالفت نمود، آن را بگذارید. این را ابن عبدالبر در جامعش (۲۹/۴۲) گفته است. و طبرانی آن را در الکبیر به مثل سیاق اول روایت نموده، و رجال آن موثق‌اند، چنان که هیشمی (۱/۱۹۲) گفته است. و ابن عبدالبر در جامعش (۲/۴۲) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: چگونه از اهل کتاب از چیزی سؤال می‌کنید، در حالی که کتاب‌تان که خداوند آن را بر نبی اش نازل فرموده در میان‌تان است، و آن تازه‌ترین کتاب‌ها از نگاه زمانی به پروردگارش است، جوان و شاداب است و پیر نشده؟! آیا خداوند در کتابش برای‌تان خبر نداده است، که آنان کتاب خدا را تغییر داده‌اند، و کتاب را با دست‌های خویش نوشته و گفته‌اند: این از نزد خداوند است، تا آن را به بهای اندک بفروشند؟! آیا علمی که برای‌تان آمده شما را از سؤال نمودن ایشان باز نمی‌دارد؟! به خدا سوگند، مردی از آنان را ندیده‌ایم، که هرگز شما را از آنچه خداوند برای‌تان نازل فرموده است بپرسد!! و نزد ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت است که گفت: اهل

کتاب را از کتاب‌هایشان می‌پرسید، در حالی که کتاب خداوند نزدتان هست، کتابی که از نگاه زمانی نزدیک‌ترین کتاب‌ها به خداست و آن را تر و شاداب می‌خوانید و کهنه و پیر نشده است. این چنین در جامع ابن عبدالبر آمده است.

تأثیر پذیری از علم خداوند تعالی و پیامبرش ﷺ

تأثیر پذیری ابوهریره و معاویه از حدیث پیامبر ﷺ

ترمذی (۲/۶۱) از ابوعثمان ولید بن ابی الولید المدنی روایت نموده که: عقبه بن مسلم برایش حدیث بیان داشت که: شفی اصبحی برایش حدیث بیان نمود: وی داخل مدینه شد، و ناگهان با مردی برخورد کرد که مردم نزد وی جمع شده بودند، پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پس به وی نزدیک شدم، تا این که در پیش رویش نشستم، وی برای مردم حدیث بیان می‌نمود، هنگامی که خاموش گردید، و خلوت شد، به او گفتم: تو را به حق سؤال می‌کنم، و به حق می‌پرسم که حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر بده، [البته حدیثی را] که از وی شنیده‌ای، دانسته‌ای و فهمیده‌ای، ابوهریره گفت: همینطور می‌کنم، حدیثی را برایت بیان می‌کنم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برایم بیان داشته است، و من آن را دانسته و فهمیده‌ام، بعد از آن ابوهریره نفس عمیقی کشید، و ما اندکی درنگ نمودیم و او به حال آمد و گفت: حدیثی را برایت بیان می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حالی برایم بیان داشت که من و او در این خانه بودیم، و غیر از من و او دیگر هیچکسی نبود، باز ابوهریره نفس عمیقی، و این بار شدیدتر کشید، و بعد از آن به حال آمد و روی خود را پاک کرد و گفت: بیان می‌کنم، حدیثی را برایت بیان می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حالی برایم بیان داشت که من و او در این خانه بودیم و غیر از من و او دیگر هیچ کسی نبود، باز ابوهریره نفس عمیق و شدیدی کشید و به رویش بر زمین افتاد، و من برای مدت طولانی او را به خود تکیه دادم، باز به هوش آمد، و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم بیان داشت: «وقتی روز قیامت می‌شود، خداوند تعالی نزد بندگان پایین می‌آید، تا در میان آنان فیصله نماید، و هر امتی بر زانو نشسته است، نخستین کسی که فرا خوانده می‌شود، مردی است که قرآن را حفظ کرده است، و مردی که در راه خدا کشته شده. و مردی که حال زیادی جمع کرده است. آن گاه خداوند به قاری می‌گوید: آیا به تو

آنچه را برای رسولم نازل نمودم نیاموختم؟ می‌گوید: آری، ای پروردگار، می‌گوید: پس با آنچه آموختی چه عمل نمودی؟ می‌گوید: ساعت‌های روز و شب به آن قیام می‌نمودم، خداوند به او می‌گوید: دروغ گفتی، و ملائک به او می‌گویند: دروغ گفتی، و خداوند به او می‌گوید: بلکه خواستی به تو گفته شود: فلان قاری است، و آن هم گفته شد. و صاحب مال آورده می‌شود، خداوند به او می‌گوید: آیا برایت فراوانی و فراخی در نعمت نیاوردم، تا حدی که نگذاشتم به کسی محتاج شوی؟ می‌گوید: آری، ای پروردگار، می‌گوید: پس در آنچه برایت دادم چه عمل نمودی؟ می‌گوید: صله رحمی می‌نمودم و صدقه می‌دادم، خداوند به او می‌گوید: دروغ گفتی، و ملائک می‌گویند: دروغ گفتی، و خداوند می‌فرماید: بلکه خواستی به تو گفته شود: فلان سخاوتمند است، و آن هم گفته شد. و کسی که در راه خدا کشته شده بود آورده می‌شود، خداوند به او می‌گوید: چرا کشته شدی؟ پاسخ می‌دهد: به جهاد در راهت مأمور شدم، بنابراین جنگیدم تا اینکه کشته شدم، خداوند به او می‌گوید: دروغ گفتی، و ملائک به او می‌گویند: دروغ گفتی، و خداوند می‌فرماید: بلکه خواستی گفته شود: فلانی شجاع است، و آن هم گفته شد»، بعد از آن رسول خدا ﷺ به زانوهام زد و گفت: «ای ابوهریره، این سه گروه نخستین خلق خداوند، که آتش بر آنان در روز قیامت افروخته می‌شود».

ولید ابوعثمان مدنی می‌گوید: عقبه به من خبر داد، که شفی کسی بود که نزد معاویه رضی الله عنه داخل گردید، و این حدیث را برای او بیان کرد. ابوعثمان می‌گوید: و علاء بن ابی حکیم که صاحب شمشیر معاویه بود به من خبر داد و افزود: مردی نزدش وارد گردید، و این حدیث را از ابوهریره به وی خبر داد، معاویه گفت: با این‌ها اینطور شده است، پس با مردمی که باقی مانده چطور خواهد شد؟! بعد از آن معاویه به شدت و سختی گریست، به حدی که گمان نمودیم وی هلاک می‌شود، و گفتیم: این مرد برایمان شر آورده است، سپس معاویه به هوش آمد، و رویش را پاک نموده گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَطِلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

ترجمه: «کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طلب باشند، اعمالشان را در این جهان بی‌کم و کاست به آن‌ها می‌دهیم. (ولی) آن‌ها در آخرت جز آتش سهمی نخواهند داشت و آن چه در دنیا انجام دادند برباد می‌رود، و اعمالشان باطل می‌گردد»^۱.
 ترمذی می‌گوید: ای حدیث حسن و غریب است، و منذری در الترغیب (۱/۲۸) می‌گوید: ابن خزیمه این را در صحیحش به مانند آن روایت نموده، و جز در یک حرف یا دو حرف اختلاف نکرده است، و ابن حبان در صحیحش آن را به لفظ ترمذی روایت کرده است.

گریه ابن عمر به خاطر شنیدن حدیثی از ابن عمر و از پیامبر ﷺ
 احمد - که روایانش راویان صحیح‌اند - از ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف روایت نموده، که گفت: عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما در مروه با هم روبرو شدند و صحبت نمودند، بعد از آن عبدالله بن عمرو رفت و عبدالله بن عمر در حالی باقی ماند که می‌گریست، مردی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن چه تو را می‌گریاند؟ گفت: این - یعنی عبدالله بن عمرو - می‌گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که می‌گفت: «کسی که در قلبش به اندازه یک دانه (خردل) از کبر باشد، خداوند وی را بر رویش در آتش می‌اندازد»^۲.
 این چنین در الترغیب (۳۴۵۴) آمده است.

گریه ابن رواحه و حسان وقتی که این آیه نازل شد: والشعراء يتبعهم الغاؤون
 حاکم (۳/۴۸۸) از ابوالحسن مولای بنی نوفل روایت نموده که: عبدالله بن رواحه و حسان بن ثابت رضی الله عنهما هنگامی که (طسم الشعراء) نازل شد، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و او برای‌شان تلاوت نمود:

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾. ترجمه: «شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند». در این حال آن دو می‌گریستند، تا اینکه به اینجا رسید ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. ترجمه: «و عمل‌های نیکو کردند»، فرمود: «شما هستید» ﴿وَدَّكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾. ترجمه: «و خداوند

۱- صحیح. ترمذی (۲۳۸۲) و گفته: حسن غریب است و به مانند آن: ابن خزیمه. اصل آن در صحیح مسلم است. نکا: صحیح الترغیب (۲۲).

۲- صحیح. احمد (۲/۱۶۶، ۲۱۵۲)، نکا: المجمع (۱/۹۸) و صحیح الترغیب (۲۹۰۹).

را زیاد یاد نمودند»، فرمود: «شما هستید». ﴿وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلُمْتُمْ﴾ [الشعراء: ۲۲۴-۲۲۷]. ترجمه: «و انتقام گرفتند بعد از آن که بر ایشان ستم شد»، گفت: «شما هستید»^۱.

گریه اهل یمن هنگامی که قرآن را در زمان ابوبکر رضی الله عنه شنیدند

ابونعیم در الحلیه (۳۴ / ۱) از ابوصالح روایت نموده، که گفت: هنگامی که اهل یمن در زمان ابوبکر رضی الله عنه آمدند و قرآن را شنیدند به گریستن پرداختند، ابوبکر گفت: ما هم همین طور بودیم، ولی بعد از آن قلبها سخت شدند. ابونعیم درباره معنای «قست القلوب»، قلبها سخت شدند. می گوید: به معرفت خداوند تعالی قوی و مطمئن گردید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۴) آمده است.

تهدید بر عالمی که آموزش نمی دهد و بر جاهلی که نمی آموزد

ابن راهویه، بخاری در الوحدان، ابن اسکن، ابن منده، طبرانی، ابونعیم، ابن عساکر، باوردی و ابن مردویه از ابزای خزاعی رضی الله عنه پدر عبدالرحمن روایت نموده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی سخنرانی ایراد فرمود، و از گروههایی از مسلمانان ستایش به عمل آورد، و بعد از آن گفت: «چه شده است قومهایی را که به همسایگان خود یاد نمی دهند و آنان را دانا نمی نمایند و تیزهوش نمی سازند، و نه آنان را امر می نمایند و نه نهی شان می کنند؟ و چه شده است قومهایی را که از همسایگان شان نمی آموزند و تفقه حاصل نمی کنند و تیز هوشی به دست نمی آورند؟ به خدا سوگند، باید قومهایی همسایگان شان را تعلیم بدهند، تیزهوش شان بسازند و تفقه برای شان بیاموزاند و امرشان بکنند و نهی شان نمایند، و باید هر قوم از همسایگان شان بیاموزد، تیزهوشی حاصل کند و تفقه به دست آورد، یا اینکه در دار دنیا عذاب را برای شان تعجیل می کنم». بعد از آن پایین آمد و داخل خانه اش گردید. آن گاه قومی گفت: چه فکر می کنی، هدفش از اینها کی بود؟ گفتند: می پنداری که هدفش اشعری ها بود، چون آنان قومی اند فقیه و از اهل آبها و بادیه نشینان، همسایگان خشک و بی علم دارند، این حرف به اشعری ها رسید، آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا قومی را به خیر یاد نمودی، و ما را به شر یاد کردی، گناه ما چیست؟ فرمود: «باید هر قوم همسایگانش را بیاموزاند به آنان یاد دهند، تیزهوش شان بسازد، امرشان کند و

۱- ضعیف. حاکم (۳/ ۴۸۸) سند آن مرسل است. ابوالحسن مقبول است اما متابعه نشده است.

نهی‌شان نمایند، و باید هر قوم از همسایگان‌شان بیاموزد، تیزهوشی و فهم حاصل نماید و تفقه به دست آورد، یا این که عقوبت را در دار دنیا برای‌شان تعجیل خواهم نمود»، گفتند: ای رسول خدا، آیا غیر از خودمان را بفهمانیم و تیزهوش گردانیم؟ باز سخنش را تکرار کرد، و آنان هم قول‌شان را اعاده نمودند که: آیا غیر از خودمان را بفهمانیم و تیزهوش گردانیم؟ رسول خدا ﷺ باز هم همان حرف قبلی را گفت، گفتند: پس یک سال به ما مهلت بده، و او ایشان را یک سال مهلت داد، تا به آنان مسایل دینی را یاد دهند، به آنان آموزش دهند و تیزهوش و زکی‌شان سازند، بعد از آن رسول خدا ﷺ قرائت فرمود:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹].

ترجمه: «لعنت کرده شد کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم این به سبب آن بود که نافرمانی کردند و از حد در می‌گذشتند، یکدیگر را از عمل زشتی که انجام می‌دادند، منع نمی‌کردند، به درستی آنچه می‌نمودند، کار بد و زشتی بود». ابن سکن می‌گوید: غیر از وی^۱ دیگری این حدیث را روایت ننموده است^۲، و اسناد آن صالح است. این چنین در الکنز (۲/۱۳۹) آمده است.

کسی که اراده علم و ایمان را نماید خداوند به او می‌دهد

اقوال معاذ رضی الله عنه در این باره برای کسی که هنگام مرگش بر وی گریست

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۴) از عبدالله بن سلمه روایت نموده، که گفت: مردی نزد معاذ رضی الله عنه آمد، و به گریه نمودن پرداخت، معاذ پرسید: چه تو را می‌گریاند؟ پاسخ داد: به خدا سوگند، به سبب قرابتی در میان خودم و تو گریه نمی‌کنم، و نه هم به سبب دنیایی که از تو به دست می‌آوردم، ولی از تو علم حاصل می‌نمودم، و می‌ترسم که دیگر قطع شده باشد، گفت: گریه مکن، چون کسی که اراده علم و ایمان را نماید، خداوند

۱- یعنی: ابزای خزاعی.

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر. در سند آن بکیر بن مسعود است که ضعیف است. نگا: مجمع الزوائد

تعالی به او می‌دهد، چنان که به ابراهیم علیه السلام داد، و در آن روز نه علمی بود و نه ایمانی^۱. و نزد ابن عساکر و سیف، چنان که در الکنز (۷/۸۷) آمده، از حارث بن عمیره روایت است که گفت: هنگامی که مرگ معاذ فرا رسید، کسانی که در اطرافش بودند، گریه نمودند، پرسید: چه شما را می‌گریاند؟ پاسخ دادند: بر همان علمی گریه می‌کنیم، که از ما در اثنای مرگت قطع می‌شود، گفت: علم و ایمان تا روز قیامت در جاهای خویش هستند، و کسی که آن‌ها را طلب نماید، آنها را می‌یابد: قرآن و سنت، همه سخن‌ها را بر قرآن عرضه دارید، ولی آن را بر چیزی از سخن‌ها عرضه نکنید، و علم را از نزد عمر، عثمان و علی جستجو و طلب نمایید، اگر آنان را از دست دادید، آن را نزد چهار تن طلب کنید: عویمر^۲، ابن مسعود، سلمان و ابن سلام که یهودی بود و اسلام آورد رضی الله عنه، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «وی دهمین تن در جنت است»^۳، و از لغزش و خطای عالم بترسید، حق را هرکسی که آورد بگیری، و باطل را بر هر کسی که آورد رد نمایید، ولو که آورنده آن هر کسی باشد.

و حاکم (۴/۴۶۶) از یزید بن عمیره روایت نموده، که گفت: هنگامی که معاذ بن جبل به همان مریضی اش که در آن درگذشت مبتلا گردید، گاهی اوقات بیهوش می‌شد و احياناً به هوش می‌آمد، و یکبار چنان بیهوش شد که گمان نمودیم قبض روح گردید، بعد از آن باز به هوش آمد، و من در مقابلش قرار داشتم و گریه می‌کردم، پرسید: چه تو را می‌گریاند؟ گفتم: به خدا سوگند، بر دنیایی که از تو به دست می‌آوردم گریه نمی‌کنم، و نه هم بر نسبی که در میان من و تو موجود است، ولی بر علم و حکمی^۴ که از تو می‌شنوم و می‌رود گریه می‌نمایم، گفت: گریه مکن، چون علم و ایمان در جاهای خویش هستند، کسی که آن‌ها را طلب نماید، می‌یابد شان، و آن را از جایی بخواه که ابراهیم علیه الصلاه والسلام خواست، وی را خداوند تعالی، در حای که نمی‌دانست، سؤال نمود، و تلاوت کرد:

۱- صحیح. حاکم (۸۴۴۰) و آن را بر اساس شرط شیخین صحیح دانسته است.

۲- وی ابودرداء است.

۳- صحیح. حاکم (۴۱۶/۳) ترمذی (۳۸۰۴) بخاری در تاریخ الصغیر (۷۳/۱) ابن حجر در الاصابة

(۱۰۹/۶) ترمذی می‌گوید: حسن غریب است. ترمذی آن را در صحیح الترمذی (۶۲۳۱) صحیح

دانسته است.

۴- یعنی: علم و فقه و قضاوت به عدل.

﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ﴾ [الصافات: ۹۹]

ترجمه: «من به طرف پروردگارم روانه‌ام، و او هدایت‌م خواهد نمود».

و آن را بعد از من نزد چهار تن طلب نما و اگر آن را نزد یکی‌شان هم نیافتی، از اعیان مردم بپرس: عبدالله بن مسعود، عبدالله بن سلام، سلمان و عویمر ابودرداء، و از کجی حکیم و حکم منافق بر حذر باش، می‌گوید: گفتیم: من چگونه می‌توانم کجی حکیم را بدانم؟ گفت: کلمه گمراهی را شیطان بر زبان مردی می‌اندازد، که او خود حامل آن نیست، و نه آن از وی توقع برده می‌شود، و منافق گاهی حق می‌گوید، علم را ازهر جایی که برایت آمد بگیر، چون حق از نوری برخوردار است، و از امور مشکل برحذر باش. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.^۱

و نزد ابن عساکر همچنان از عمرو بن میمون روایت است که گفت: معاذبن جبل در حالی تشریف آورد، که ما در یمن حضور داشتیم، و فرمود: ای اهل یمن، اسلام بیاورید در امان می‌باشید، من فرستاده رسول خدا ﷺ به سوی شما هستم. عمرو می‌گوید: از همان جا محبتی نسبت به او در قلبم جای گرفت، و از او تا اینکه درگذشت جدا نشدم، هنگامی که مرگش فرارسید گریستم، معاذ گفت: علم و ایمان تا روز قیامت هر دو ثابت‌اند... و حدیث را ذکر نموده، چنان که در الکنز (۷/۸۷) آمده است.

آموختن ایمان، علم و عمل با هم

اقوال ابن عمر، جندب بن عبدالله و علی رضی الله عنهما در این باره

طبرانی در الأوسط از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: برهه‌ای از زندگی خود را چنان سپری نمودم، که هر یکی از ما ایمان برایش قبل از قرآن نصیب می‌شد، و سوره‌ای بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد، و او حلال و حرام آن را و آنچه را لازم می‌بود نزد آن توقف کند فرا می‌گرفت، چنان که شما قرآن را می‌آموزید، بعد از آن مردانی را دیدم، که برای یکی از آنان قرآن قبل از ایمان نصیب می‌شد، و از فاتحة الكتاب تا آخر کتاب می‌خواند و نمی‌دانست که به چه امرش می‌کند و از چه نهی‌ش می‌نماید، و چه

لازم است که باید نزد آن توقف نماید، و آن را چون خرمایی نامرغوب می‌پاشد و پراکنده می‌کند. هیشمی (۱/۱۶۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

وابن ماجه^۱ (ص ۱۱) از جندب بن عبدالله^{رضی الله عنه} روایت نموده، که گفت: ما با پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} در حالی بودیم که جوانان نورسی بودیم، و ایمان را قبل از آموختن قرآن فرا گرفتیم، بعد از آن قرآن را آموختیم، و با خواندن آن به ایمان ما افزودیم. عسکری و ابن مردویه - که سند آن حسن است - از علی^{رضی الله عنه} روایت نموده‌اند که گفت: وقتی سوره‌ای در زمان رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} یا آیه‌ای یا زیادتز از آن نازل می‌شد، ایمان مؤمنان و خشوع‌شان افزایش می‌یافت، و آنان را نهی می‌نمود و باز می‌ایستادند. این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است.

چگونه اصحاب آیات را می‌آموختند و تا آموختن عمل به آن از آن‌ها پیش نمی‌رفتند

احمد (۵/۴۱۰) از ابوعبدالرحمن سلمی روایت نموده، که گفت: فردی از اصحاب رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} که به ما قرائت قرآن را یاد می‌داد برای ما بیان داشت که: آنان از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} ده آیه می‌آموختند، و تا اینکه علم و عمل هر دو را آموختیم. هیشمی (۱/۱۶۵) می‌گوید: در این عطاء بن سائب آمده، وی در آخر عمرش مختلط شده بود. و ابن ابی شیبه این را از ابوعبدالرحمن سلمی به مانند آن، چنان که در الکنز (۱/۲۳۲) آمده، روایت نموده است. و ابن سعد (۶/۱۷۲) از ابوعبدالرحمن مانند آن را روایت نموده، و افزوده است: بنابراین ما قرآن و عمل به آن را می‌آموختیم، و بعد از ما قرآن را قومی به میراث خواهند برد، که آن را چون آب می‌نوشند و از گلویشان تجاوز نمی‌کند، بلکه از اینجا تجاوز نمی‌کند - و دستش را بر حلق گذاشت - و ابن عساکر از ابن مسعود^{رضی الله عنه} روایت نموده، که گفت: ما وقتی که ده آیه قرآن را از پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌آموختیم، ده آیه بعدی آن را نمی‌آموختیم، تا اینکه آن چه را در آن می‌بود نمی‌دانستیم، برای شریک گفته شد: از عمل؟ گفت: آری^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است.

۱- صحیح. ابن ماجه (۶۱).

۲- صحیح. بیهقی (۳/۱۹۱).

فرا گرفتن علم به اندازه‌ای که انسان در امور دین خود به آن محتاج است

قول سلمان رضی الله عنه برای مرد عبسی در این باره

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۹) از حفص بن عمر سعدی از عمویش روایت نموده، که گفت: سلمان برای حذیفه رضی الله عنه گفت: ای برادر بنی عبس، علم زیاد ست و عمر اندک، بنابراین از علم همان قدر را بگیر، که در امر دینت به آن نیازمند هستی، و ما سوای آن را بگذار و بدان خود را مشغول مساز. و نزد وی همچنان (۱/۱۸۸) از ابوالبختری روایت است که گفت: مردی از بنی عبس سلمان را همراهی نمود، می‌گوید: وی از دجله آبی نوشید، سلمان به او گفت: برگرد و دوباره بنوش، گفت: سیراب شده‌ام، سلمان گفت: درباره این نوشیدنت چه فکر می‌کنی، آیا از دجله چیزی را کم نموده است؟ گفت: یک نوشیدنی من از آن چه کم می‌کند؟! فرمود: علم هم چنین است و کم نمی‌شود، بنابراین از علم چیزی را بگیر که تو را نفع می‌رساند^۱.

قول ابن عمر رضی الله عنهما برای مردی که برایش نامه نوشت و او را از علم پرسید

ابن عساکر از محمدبن ابی قیله روایت نموده که: مردی برای ابن عمر رضی الله عنهما نوشت، و او را از علم پرسید، ابن عمر به او نوشت: تو برایم نوشته‌ای و مرا از علم می‌پرسید، علم بزرگتر از آن است که آن را برایت بنویسم، ولی اگر توانستی با خداوند در حالی روبرو شو، که زبانت در مورد ناموس مسلمانان بند باشد، از خون‌هایشان پشت سبک، از مال‌هایشان شکم لاغر و ملازم جماعت‌شان باشی. این چنین در الکنز (۵/۲۳۰) آمده است.

تعلیم دین، اسلام و فرائض

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم دادن دین به ابو رفاعه

مسلم (۱/۲۸۷) از ابورفاعه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم که سخنرانی می‌کرد، می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، مرد بیگانه‌ای آمده و از دینش سؤال می‌کند، و نمی‌داند که دینش چیست؟ می‌افزاید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سومی من متوجه شد، و خطبه‌اش را ترک نمود و نزد آمد، آن گاه صدلی آورده شد

۱- ضعیف. ابونعیم (۱/۱۷۷) هیثمی (۱۰/۳۲۴) می‌گوید: در آن حجاج بن فروج است که ابن حبان او را تضعیف کرده است با اینکه ضعف وی بسیار است. بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

که، گمان می‌کنم، پایه‌هایش از آهن بود، می‌گوید: رسول خدا ﷺ بر آن نشست، و شروع به آموزش دادن چیزی به من نمود که خداوند به او آموزش داده بود، باز به‌سوی خطبه‌اش عودت نمود و آخرش را تمام کرد.^۱

بخاری این را در الادب (ص ۱۷۱) به مثل آن روایت نموده، و نسائی آن را در الزینه، چنانکه در ذخائر الاموارث آمده، روایت کرده است، و طبرانی و ابونعیم آن را، چنانکه در کنز العمال (۵/۲۴۲) آمده است، روایت نموده‌اند.

پیامبر ﷺ و تعلیم دین برای اعرابی، فروه بن مسیک و وفد بهراء

ابن جریر از جریر روایت نموده، که گفت: اعرابی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: اسلام را به من بیاموز، فرمود: «گواهی می‌دهی که معبود بر حقی جز خداوند نیست، و محمد بنده و رسول اوست، نماز را برپا می‌داری، زکات را می‌دهی، رمضان را روزه می‌گیری، حج خانه را به جای می‌آوری، برای مردم آنچه را دوست می‌داری که برای خودت دوست می‌داری و برای‌شان آنچه را بد می‌بری که برای خودت بد می‌بری»^۲. این چنین در الکنز (۱/۷۰) آمده است. و ابن سعد (۱/۳۲۷) از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت روایت نموده، که گفت: فروه بن مسیک مرادی رضی الله عنه نزد پیامبر خدا ﷺ در حالی آمد که از پادشاهان کنده جدا شده بود و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول کرده بود، وی نزد سعد بن عباده رضی الله عنه پایین آمد، و قرآن و فرائض اسلام و شرائع آن را می‌آموخت... و حدیث را ذکر نموده. و هم چنین (۱/۳۳۱) از ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: وفد بهراء از یمن که سیزده تن بودند آمدند، و شترهایشان را حرکت می‌دادند تا این که به دروازه مقداد بن عمرو رضی الله عنه در بنی جدیله رسیدند، آن گاه مقداد به طرف‌شان بیرون آمد و به آنها خوش آمد گفت و در جایی از منزل پایین‌شان ساخت، بعد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، اسلام آوردند، فرائض را آموختند و روزهایی اقامت کردند، بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت خداحافظی آمدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله برای‌شان اعطای جوایز را امر نمود و به‌سوی اهل خود برگشتند.

۱- مسلم (۸۷۶) احمد (۸۰/۵).

۲- ضعیف. ابن جریر طبری و طبرانی در الکبیر. در سند آن حجاج بن أرطاة ضعیف است. نگا" مجمع الزوائد (۳/۴۲).

ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و تعلیم دین

عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، ابن جریر و رسته در ایمان از ابن سیرین روایت نموده‌اند که گفت: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به مردم اسلام را می‌آموختند به این صورت که: خداوند را عبادت می‌کنی، به وی چیزی را شریک نمی‌آوری، نمازی را که خداوند بر تو فرض گردانیده در وقتش ادا می‌کنی، زیرا تقصیر در آن هلاکت و بربادیت، زکات را در حالی که روان و نفست به آن پاک و صاف می‌باشد می‌پردازی، رمضان را روزه می‌گیری و از کسی که متولی امر می‌شود می‌شنوی و اطاعت می‌کنی. این چنین در الکنز (۱/۶۹) آمده است.

بیهقی و اصبهانی در الحجه از حسن روایت نموده‌اند که گفت: اعرابی نزد عمر رضی الله عنهما آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین دین را به من بیاموز، گفت: گواهی می‌دهی که معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد رسول خدا، نماز را برپا می‌داری، زکات را ادا می‌کنی، حج بیت را انجام می‌دهی و رمضان را روزه می‌گیری، کار علنی و آشکار را انجام ده، و از سرو پنهان برحذر باش، و از هر چیزی که شرم آور است نیز بر حذر باش، تو اگر با خدا روبرو شدی بگو: عمر مرا به این امر نموده است. این را هم چنین ابن عدی، بیهقی و لالکائی از حسن روایت نموده‌اند که گفت: اعرابی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، دین را به من بیاموز... و مثل آن را ذکر نموده است، و در آخر آن افزوده: بعد از آن فرمود: ای بنده خدا، به این عمل کن، و وقتی با خداوند روبرو شدی، هر چه خواستی بگو. بیهقی می‌گوید: بخاری گفته است: این مرسل است، چون حسن عمر را درک نموده بود. این چنین در الکنز (۱/۷۰) آمده است.

و ابن عساکر این را از حسن روایت نموده، که گفت: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من مردی هستم از اهل بادیه، و کارهایی دارم، بنابراین مرا به امری توصیه کن، که برایم قابل اعتماد باشد و بدان برسم، گفت: بدان و دستت را به من نشان بده، و او دستش را به وی داد، عمر گفت: خداوند را عبادت می‌کنی و به وی چیزی را شریک نمی‌آوری، نماز را برپا می‌کنی، زکات فرض شده را ادا می‌نمایی، حج می‌کنیم و عمره به جای می‌آوری و اطاعت می‌نمایی، آن چه علنی و آشکار است به آن عمل کن و از پوشیده و سر برحذر باش، به هر چیزی که وقتی یاد شد و پخش و نشر گردید حیا نمودی و رسوایت نساخت چنگ زن، و از هر چیزی که وقتی یاد شد و پخش و نشر گردید حیایت آمد و رسوایت ساخت برحذر باش، آن مرد گفت: ای

امیرالمؤمنین، به این‌ها عمل می‌کنم، و وقتی با پروردگرم روبرو شدم می‌گویم: عمر بن خطاب از آن‌ها برایم خبر داد، فرمود: به آن‌ها عمل کن، و وقتی با پروردگارت روبرو شدی هر چه خواستی بگو. این چنین در الکنز (۸/۲۰۸) آمده است.

تعلیم نماز

پیامبر ﷺ و تعلیم نماز به یارانش

طبرانی در الکبیر و بزار از ابو مالک اشجعی و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مردی اسلام می‌آورد، نخستین چیزی که به ما یاد می‌داد نماز بود - یا گفت: به او می‌آموخت نماز بود - هیثمی (۱/۲۹۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

و ابونعیم از حکم بن عمیر روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما می‌آموخت: «وقتی که به‌سوی نماز ایستادید تکبیر بگویید، و دست‌هایتان را بلند کنید، و از گوش‌هایتان بالا ننمایید، و بگویید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»، «بار خدایا تو پاک و قابل ستایش هستی، اسمت مبارک است، و عظمت و جلالت از منزلت و مرتبه بلند برخوردار است، و معبودی قابل پرستش غیر از تو نیست»^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۱۷) آمده است.

پیامبر ﷺ، ابوبکر، عمر و ابن مسعود رضی الله عنهم و تعلیم تشهد

مسدد و طحاوی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: ابوبکر رضی الله عنه تشهد^۲ را بر روی منبر به ما می‌آموخت، مثل اینکه معلم اطفال را در مکتب آموزش می‌دهد. این چنین در الکنز (۴/۲۱۷) آمده است، دارقطنی - که آن را حسن دانسته - از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه از دستم گرفت و تشهد را به من آموخت، و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست وی را گرفته و تشهد را به او یاد داده بود: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الْمُبَارَكَاتُ لِلَّهِ». ترجمه: «عبادات قولی برای

۱- ضعیف. طبرانی. هیثمی در مجمع می‌گوید: در سند آن یحیی بن یعلی الاسلمی است که ضعیف است.

۲- یعنی: التحیات را. م.

خداست، هم چنان عبادات فعلی و مالی با برکت خاصه خداست»^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۱۷) آمده است. مالک، شافعی، طحاوی، عبدالرزاق و غیر ایشان از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت نموده‌اند که: وی از عمر بن خطاب در حالی شنید که بر منبر قرار داشت و به مردم تشهد را یاد می‌داد و می‌گفت: بگوئید: التحیات لله... و آن را ذکر نموده^۲.

و نزد ابن ابی شیبیه از ابن عباس روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ تشهد را به ما می‌آموخت، مثل این که سوره‌ای از قرآن را به ما بیاموزد^۳.

و نزد وی هم چنان از ابن مسعود رضی الله عنه به لفظ وی روایت است. و زد وی همچنان از ابن مسعود روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ تشهد را به من در حالی آموزش داد که کف دستم در میان کف‌های دستش بود، چنان که سوره‌ای از قرآن را به من یاد می‌دهد... و تشهد را ذکر نموده است. و نزد عسکری در الامثال از وی روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فواتح سخنان - یا جوامع سخنان را با فواتح آن به ما آموزش می‌داد - و بعد از آن برای ما خطبه نماز و خطبه حاجت را آموزش داد، و بعد از آن تشهد را ذکر نموده است. و نزد ابن نجار از اسود روایت است که گفت: عبدالله به ما تشهد را یاد می‌داد، مثل این که سوره‌ای از قرآن را به ما آموزش دهد، و در آن بر ما الف و واو را عیب می‌گرفت. این چنین در کنز العمال (۴/۲۱۸ ۲۱۹) آمده است.

حذیفه و تعلیم نماز به کسی که آن را درست ادا نمی‌نمود

عبدالرزاق، ابن ابی شیبیه، بخاری و نسائی از زید بن وهب روایت نموده‌اند که گفت: حذیفه رضی الله عنه وارد مسجد گردید، ناگهان متوجه شد که مردی نماز می‌گزارد و رکوع و سجده را تمام نمی‌کند، هنگامی که از نماز منصرف شد حذیفه به او گفت: از چه وقت تا حال همین طور نماز می‌خوانی؟ گفت: از چهل سال به این طرف، حذیفه فرمود: از چهل سال به این طواف نماز نگزارده‌ای، و اگر بمیری و نمازت همین طور باشد، بر غیر فطرتی مرده‌ای که محمد صلی الله علیه و آله بر آن فطرت بود، بعد از آن به تعلیم دادنش پرداخت، و

۱- دارقطنی (۳۵۲/۱).

۲- حسن. مالک (۹۰/۱) (۵۳/۱) شافعی در الرسالة (۷۳۸) نصب الرایة (۴۲۲/۱).

۳- مسلم (۴۰۳) ابن ابی شیبیه (۶۰/۱).

گفت: انسان نماز را به تخفیف می‌خواند ولی رکوع و سجده را تمام می‌کند^۱. این چنین در الکنز (۴/۲۳۰) آمده است.

تعلیم اذکار و دعاها

پیامبر ﷺ و تعلیم اذکار و دعاها برای علی

ابن نجار از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده که، پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «به تو پنج هزار گوسفند بدهم، یا این که پنج کلمه به تو بیاموزم که در آنها صلاح دین و دنیایت است؟» عرض کردم: ای رسول خدا، پنج هزار گوسفند زیاد است، ولی به من بیاموز، فرمود: «بگو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، وَوَسِّعْ لِي خَلْقِي، وَطِيبْ لِي كَسْبِي، وَقِنِّي بِمَا رَزَقْتَنِي، وَلَا تَذْهَبْ قَلْبِي إِلَى شَيْءٍ صَرَفْتَهُ عَنِّي»، «بار خدایا، گناهم را برایم بیامرز، اخلاقم را برایم وسیع بگردان، کسبم را برایم خوب و نیکو بگردان، به آنچه برایم رزق داده‌ای قناعتم ده و قلبم را به‌سوی چیزی مبر، که آن را از من منصرف گردانیده‌ای». این چنین در الکنز (۱/۳۰۵) آمده است.

علی و تعلیم اذکار و دعاها به عبدالله بن جعفر

نسائی و ابونعیم از عبدالله بن جعفر روایت نموده‌اند که وی به دخترانش این کلمات را یاد می‌داد، و به آنها ایشان را امر می‌نمود، و متذکر می‌شد که وی آنها را از علی فرا گرفته است، و علی گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را وقتی امری به مشکل و سختی می‌انداخت آنها را می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَهُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».. ترجمه: «هیچ معبودی بر حق، جز خداوند حلیم و کریم وجود ندارد، و او پاک است، پروردگار عالمیان و پروردگار عرض بزرگ مبارک است، و ستایش خاص برای الله است که پروردگار عالمیان است»^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۹۸) آمده است. و خرائطی در مکارم الاخلاق - که سند آن حسن است - از عبدالله بن جعفر روایت نموده، که گفت: علی به من گفت: ای برادرزاده‌ام، من کلماتی را به تو می‌آموزم، که آنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، کسی که آنها را در

۱- بخاری (۷۹۱) نسائی (۵۸/۴) ابن حبان (۱۸۹۴).

۲- صحیح. احمد (۹۱/۱)، ۹۴) نسائی در الکبری (۱۱۴/۵) به مانند آن و ابونعیم در الحلیة (۷/۲۳۰).

وقت وفاتش بگوید داخل جنت می شود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ - سه بار - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - سه بار - تبار الذي بيده الملك يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير». ترجمه: «هیچ معبود بر حق، جز خداوند حلیم و کریم نیست، ستایش خاص برای پروردگار عالمیان است، مبارک است ذاتی که به دست وی پادشاهی است، ذاتی که زنده می کند و می میراند و بر همه چیز قادر است»^۱. این چنین در الکنز (۸/۱۱۱) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم بعضی اذکار و دعاها به بعضی اصحابش

طبرانی از سعد بن جناده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من از نخستین کسانی بودم، که از اهل طائف نزد پیامبر ﷺ آمدم، از بالای طائف از بلندترین نقطه آن صبحگاهان بیرون آمدم، و در وقت عصر به منی رسیدم، آن گاه بالای کوه رفتم، باز پایین گردیدم و نزد پیامبر ﷺ آمدم و اسلام آوردم، وی به من ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿إِذَا زُلْزِلَتْ﴾ را آموخت، و این کلمات را به من یاد داد: «سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اكبر». ترجمه: «خداوند پاک و منزّه است، ثنا و ستایش خاص برای اوست، و معبودی جز او وجود ندارد و خداوند بزرگتر است»، و فرمود: «اینها باقیات صالحات اند»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۸۶) آمده است. و عبدالله بن احمد در زوائدش از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی که صبح می نمودیم به ما آموزش می داد و می گفت: «أَصْبَحْنَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَدِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَمِلَّةِ أَبِينَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». ترجمه: «بر فطرت اسلام صبح نمودیم و بر کلمه اخلاص و سنت نبی مان محمد و ملت ابراهیم که مایل به حق بود و از مشرکان نبود»، و وقتی شب فرا می رسید مثل این را انجام می داد^۳. این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است. و ابن جریر از سعد رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ این کلمات را چنان به مایاد می داد، که نویسنده به اطفال نوشتن را یاد می دهد: «اللَّهُمَّ اني اعوذبك

۱- صحیح. خرائطی در مکارم الاخلاق (۱۰۳۵). (۱۰۴۴).

۲- ضعیف. طبرانی (۶۲/۱۶) در سند آن حسن بن ابوالحسن العوفی است که ضعیف است. نگا: المجمع (۱۶۶/۷).

۳- صحیح. عبدالله بن احمد (۴۰۶/۳) نگا: المجمع (۹۷/۱۰).

من البخل، واعوذبك من الجبن، واعوذبك أن ارد الى اردل العمر، واعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بخل پناه می‌برم، و به تو از جبن و ترس پناه می‌برم، و به تو از این که به خوارترین درجه عمر رد شویم پناه می‌برم، و به تو از فتنة دنیا و عذاب قبر پناه می‌برم»^۱. این چنین در الكنز (۱/۳۰۷) آمده است.

و ابونعیم از عبدالله بن حارث بن نوفل و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز بر مرده را به آنان یاد داد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا، وَأَلْفَ بَيْنِ قُلُوبِنَا، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ، فَاغْفِرْ لَنَا وَوَلَهُ». ترجمه: «بار خدایا، برای برادران و خواهران ما بیامر، و در میان ما صبح عنایت فرما، و در میان قلب‌هایمان الفت ایجاد کن. بار خدایا، این بنده ات فلان بن فلان است، و ما جز خیر نمی‌دانیم، و تو به وی از ما عالم‌تری، پس برای ما و برای او بیامر» (، من - که خردترین قوم بودم - گفتم: اگر خیر ندانم؟ گفت: «جز چیزی را که می‌دانی مگو»^۲. این چنین در الكنز (۸/۱۱۴) آمده است. طبرانی در الدعاء و دیلمی - که سندش حسن است - از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی رمضان می‌آمد، این کلمات را به ما می‌آموخت: «اللَّهُمَّ سلمني لرمضان، وسلم رمضان لي، وسلمه لي متقبلا»، ترجمه: «بار خدایا، مرا برای رمضان سالم بگردان و رمضان را برای من سالم گردان و آن را به حفاظت و سلامت از من قبول فرما». این چنین در الكنز (۴/۳۲۳) آمده است.

علی و تعلیم درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

طبرانی در الأوسط، ابونعیم در عوالی و سعیدبن منصور از سلامه کنندی روایت نموده‌اند که گفت: عل رضی الله عنه درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم می‌آموخت و می‌گفت: «اللَّهُمَّ داحي المدحوات، وباريء المسموكات، وجبار القلوب على فطرتها شقيها وسعيدها، اجعل شرائف صلواتك، ونوامي بركاتك، ورافة تحننك على محمد عبدك ورسولك، الخاتم لما سبق، والفتاح لما اغلق، والمعلن الحق بالحق، والدماغ لجيشات

۱- بخاری (۶۳۹۰) و مسلم از انس.

۲- حسن. طبرانی در الكبير (۳/۲۳۸) و الاوسط (۶/۹۷).

الاباطیل، كما حمل فاضطلع بامرك بطاعتك، مستوفزاً في مرضاتك غير نكل عن قدم، ولا وهن في عزم، واعيا لوحيك، حافظا لعهدك، ما ضيا على نفاذ امرك حتى اورى قبسالقابس، به هديت القلوب بعد خوضات الفتن والاثم، (و ابهج) موضحات الاعلام، ومنيرات الاسلام، ونائرات الاحكام، فهو امينك المأمون، وخازن علمك المخزون، و شهيدك يوم الدين، وبعيثك نعمته، ورسولك بالحق (رحمة)، اللّهُمَّ افسح له مفسحا في عدنك، واجزه مضاعفات الخير من فضلك، مهنتا غير مكدرات، من فوز ثوابك المعلول وجزيل عطائك المخزون، اللّهُمَّ اعل على) بناء (الناس بناءه، واکرم مثواه ليدك ونزله، واتمم له نوره، واجزه من ابتعائك له مقبول الشهادة ومرضي المقالة، ذا منطق عدل وكلام فصل وحجة وبرهان عظيم». ترجمه: «بار خدایا، ای گسترنده زمین، و آفریننده آسمان‌ها، و گرداننده دل‌ها بر فطرت‌شان، اعم از بدبخت و نیکبخت آن‌ها، خوب‌ترین درو‌دها و رحمت‌های خویش را با پرفیض‌ترین برکت‌ها و پر لطف‌ترین مهربانیت بر محمد نازل گردان، محمدی که بنده و رسول توست، و خاتم پیامبران است، محمدی که گشاینده مغلقات، آشکار کننده حق توسط حق، از بین برنده و ریشه کن کننده موج‌های باطل‌هاست، چنان که وقتی مسؤولیت رسالت به دوشش گذاشته شد، با قوت تمام به امر تو توأم با طاعتت اقدام نمود، و در کسب رضای تو سعی و تلاش نمود، و از هیچ گونه اقدام خیری عقب نرفت و نترسید، و در عزم و اراده‌اش هیچ گونه سستی راه نیافت، وی فراگیرنده وصیت و حافظ و نگهدارنده عهدت بود، و بر اجرای امرت در حرکت بود، حتی که چراغ روشن را بر فراراه روندگان و ره نوردان به‌سوی هدایت روشن گردانید و بر افروخت، و قلب‌ها توسط وی پس از فرو رفتن در گودال‌های فتنه و گناه هدایت و رهنمون گردید، وی نشانه‌های واضح را بر نور و درخشان ساخت، و فانوس‌های اسلام را روشن گردانید، وی نشانه‌های واضح را بر نور و درخشان ساخت، و احکام اسلام را تازه و خرم ساخت، بنابراین او امانت دار مطمئن و معتمد توست، و خزانه دار علم ذخیره شده توست و شاهد و گواه تو در روز قیامت است، و کسی است که وی را به حیث نعمت مبعوث گردانیده‌ای، و او به حق رسول رحمت توست، بار خدایا، برای وی جای فراخی در جنت عدن خویش نصیب گردان، و برایش چندین برابر پاداش خیر از فضل خود عطا فرما، پاداش و خیری که گوارا باشد، نه مکدر، البته از دست یابی به ثواب مکررت، و از عطای افزون ذخیره شده ات، بار خدایا، بر بنای مردم، بنای وی را بلند گردان، و جایگاه و مهمانیش را نزدت گرمی دار، و نورش را برایش کامل گردان، و پاداش مبعوث شدنش را از طرف خود برایش بده، شهادت وی مقبول و گفتارش رضایت بخش بود، و از

سخن متعادل و روشن و کلام قاطع و فیصله کن و حجت و دلیل بزرگ برخوردار بود». این چنین در الکنز (۱/۲۱۴) آمده است.^۱ ابن کثیر در تفسیر ود (۳/۵۰۹) می‌گوید: این کلام علی رضی الله عنه مشهور است، و ابن قتیبه در مشکل الحدیث درباره این حدیث سخن گفته است، و هم چنین ابوالحسین احمد بن فارس کفوی در رساله‌ای که درباره فضیلت درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته، درباره این حدیث چیزی گفته است، ولی در اسنادش نظری هست، و حافظ ابوالقاسم طبرانی هم این اثر را روایت کرده است.

تعلیم مهمانان تازه وارد به مدینه طیبه

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش در مورد تعلیم وفد عبدالقیس

امام احمد (۴/۲۰۶) از شهاب بن عباد روایت نموده که: وی از یکی از اعضای وفد عبدالقیس شنید که می‌گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، و خوشی‌شان به آمدن ما افزون گردید، هنگامی که نزد قوم رسیدیم، برای ما جای گشودند و نشستیم، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما خوش آمد گفت، و برای ما دعا نمود و بعد از آن به سوی ما نگریست و گفت: «سید و زعیم‌تان کیست؟» همه به سوی من‌ذربن عائذ اشاره نمودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا همین روی شکسته؟» و آن نخستین روزی بود که این اسم بر وی گذاشته شد، البته به خاطر ضربه سم خری که در رویش بود، گفتیم: آری، ای رسول خدا، وی از قوم عقب مانده بود، و شترهای قوم را بست و بارها و متاع‌شان را جمع نمود، باز کیسه‌اش را بیرون نمود، و لباس‌های سفر را از تن کشید و لباس‌های نیکویش را بر تن نمود، بعد به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی آمد، که وی پایش را دراز نموده و تکیه زده بود، هنگامی که الاشج «روی شکسته» به وی نزدیک گردید، قوم برایش جای گشودند و گفتند: اینجا ای اشج، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و خود را برابر نمود و پایش را جمع کرد و گفت: «اینجا ای اشج»، وی در طرف راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر نشست و او را خوش آمد گفت و با او مهربانی نمود، بعد از آن او را از سرزمینش پرسید، و برایش قریه‌های صفا، مشقر و غیره قریه‌های هجر را نام برد، منذر گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، تو به آسمان قریه‌های ما از ما عالم‌تری!! فرمود: «من به سرزمین‌تان قدم گذاشته‌ام و در آن

۱- ضعیف. طبرانی در الاوسط در سند آن سلامة بن سنان است که روایتش از علی مرسل است اما بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

برایم وسعت آورده شده است»، می‌گوید: بعد از آن به‌سوی انصار متوجه شد و گفت: ای گروه انصار، برادران‌تان را عزت کنید، چون آنان در اسلام شبیه شما هستند، و در موی و پوست مشابه‌ترین مردم به شما، به رضایت و بدون اکراه و بدون هلاک شدن، اسلام آورده‌اند، نه چون قومی که از اسلام آوردن انکار نمودند و کشته شدند».

هنگامی که (صبح نمودند) پیامبر ﷺ فرمود: «عزت و مهمان‌نوازی برادران‌تان را برای‌تان چگونه یافتید؟» گفتند: آنان را برادران نیکویی یافتیم، فرش‌هایمان را نرم نمودند، طعام‌مان را نیکو ساختند و شب و روز را در تعلیم کتاب پروردگاران و سنت نبی‌مان برای ما سپری نمودند. آن عمل پیامبر را ﷺ خوش آمد، و از آن خوشحال شد، بعد از آن فرد، فرد ما را از نزدیک ملاحظه نمود و چیزهایی را که یاد گرفته بودیم، و به ما آموزش داده شده بود از ما پرسید، کسی از ما التحیات، ام‌الکتاب یک سوره و دو سوره، یک سنت و دو سنت را آموخته بود... و حدیث را به طول آن متذکر شده^۱. منذری در الترغیب (۴/۱۵۲) می‌گوید: این حدیث را به طولش احمد به اسناد صحیح روایت نموده، و هیشمی (۸/۱۷۸) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

و عبدالرزاق از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، فرمود: «وفد عبدالقیس نزدتان آمد»، و ما چیزی را نمی‌دیدیم، بعد ساعتی درنگ نمودیم، ناگهان متوجه شدیم که آمدند، برای پیامبر ﷺ سلام دادند، و پیامبر ﷺ به آنان گفت: «ایا چیزی از خرمای‌تان همراه‌تان هست - یا گفت: از توشه‌تان -؟» گفتند: آری، بعد امر نمود و پارچه‌ای چرمی پهن گردید، و آنان خرماهای باقیمانده را که همراه‌شان بود روی آن ریختند، بعد پیامبر ﷺ یارانش را جمع نمود، و گفت: «این خرما را برنی می‌نامید و این را این چیز، و این را این چیز» - اشاره به رنگ‌های خرما - گفتند: آری، بعد از آن هر یک از آنان را به مردی از مسلمانان سپرد، و دستور داد که وی را نزد خود مهمان نگه دارد و به او قرائت و نماز یاد دهد، و آنان یک هفته درنگ نمودند، باز ایشان را طلب نمود و دریافت که نزدیک شده بیاموزند و بفهمند، و آنان را به دیگران سپردند^۲، و ایشان را یک هفته دیگر گذاشت، باز طلب‌شان نمود و دریافت که خوانده‌اند و فهمیده‌اند، آنان گفتند: ای رسول خدا، به‌سوی سرزمین

۱- احمد (۴/۲۰۶). هیشمی (۸/۱۷۸) می‌گوید: رجالش ثقه هستند.

۲- این چنین در اصل آمده، و در منصف عبدالرزاق آمده: «به غیر آنان» یعنی کسان اولی.

خویش مشتاق شده‌ایم، و خداوند خیر را به ما آموخته و ما را فهمانیده است، فرمود: «به‌سوی سرزمین تان برگردید»، [با خود] گفتند: اگر پیامبر خدا ﷺ را از نوشیدنی پرسیم که در سرزمین مان می‌نوشیم... و حدیث را در نهی از نبیذ ساختن در دباء، نفیر و حنتم^۱، ذکر نموده^۲. این چنین در الکنز (۳/۱۱۳) آمده است.

فرا گرفتن علم در سفر

پیامبر ﷺ و تعلیم امور دین در سفرش در حجة الوداع

احمد از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ نه سال در مدینه بدون انجام حج درنگ نمود، بعد از آن در میان مردم اعلان نمود که: رسول خدا ﷺ امسال به حج می‌رود، می‌افزاید: آن گاه تعداد زیادی از مردم در مدینه فرود آمدند و همه‌شان می‌خواستند به رسول خدا ﷺ اقتدا نمایند و چون عملکرد وی عمل کنند، و پیامبر خدا ﷺ آن گاه که پنج روز از ذی القعدة باقی مانده بود بیرون گردید، و ما هم همراهش بیرون شدیم، تا این که به ذی الحلیفه رسید، در آنجا اسماء بنت عمیس به سبب به دنیا آوردن محمدبن ابی بکر دوره نفاس خود را شروع کرد، بنابراین کسی را نزد رسول خدا ﷺ فرستاد که: چه بکنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «غسل بکن، بعد از آن تکه‌ای را محکم بر فرجت ببند و باز تلبیه بگو». بعد از آن رسول خدا ﷺ بیرون گردید، تا اینکه شترش او را به بیدای رسانید، و در آنجا به توحید تلبیه گفت: «لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك». ترجمه: «به خدمت ایستاده‌ام، خداوندا به خدمت ایستاده‌ام، به خدمت ایستاده‌ام هیچ شریکی برایت نیست، به خدمت ایستاده‌ام، ستایش، نعمت و پادشاهی از آن توست و شریکی برایت نیست»، و مردم همه تلبیه گفتند - و مردم ذالمعارج - و سخن مثل آن را اضافه می‌نمودند و

۱- «دباء» کدو را گفته می‌شود و مراد در اینجا ظرفی است که از کدو درست کرده می‌شد. «نفیر» ظرفی را گویند که از بیخ درخت خرما درست کرده شود. «حنتم» کوزه گلی را گویند که به خاطر طول مکث سبز شده باشد یا رنگ شده باشد.

۲- سند آن ضعیف است. عبدالرزاق (۱۶۹۳۰) حاکم (۲۰۴/۴) آلبانی آن را در الصحیحة ذیل حدیث شمار (۱۸۴۴) ضعیف دانسته. همچنین بخاری در ادب المفرد (۱۱۹۸) به مانند آن که سند آن ضعیف است. نگا: ضعیف الادب (۱۶۲).

پیامبر می شنید ولی به آنها چیزی نگفت، آن گاه نظر نمودم، و تا جایی که چشمم کار می نمود در پیش روی رسول خدا ﷺ سوار و پیاده قرار داشت، و از عقبش همچنان، و از طرف راستش مثل آن و از طرف چپش مثل آن. جابر می گوید: و رسول خدا ﷺ در میان ما بود و قرآن برایش نازل می شد و تأویلش را هم می دانست، و عملی را که او انجام داد ما نیز انجام دادیم... و حدیث را متذکر شده^۱، چنانکه در البدایه (۵/۱۴۶) آمده است. و تعلیم پیامبر ﷺ برای شان در سفر حج در خطبه هایش در حج خواهد آمد، و بعضی چیزهایی که به این باب تعلق داشت در بخش تعلیم در جهاد گذشت.

قصه جابر غاضری در مورد طلب علم در سفر پیامبر ﷺ

ابونعیم از جابر بن ازرق غاضری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با سواری و متاع نزد رسول خدا ﷺ آمدم، و بطور مداوم در پهلویش حرکت می نمودم تا این که رسیدیم و در کنار چادری از پوست پایین آمد و در آن داخل گردید، و بر دروازه اش بیشتر از سی مرد که همراه شان تازیانه بود ایستادند، من نزدیک شدم، ناگهان متوجه شدم که مردی دفعم می کند، گفتم: اگر دفعم نمودی دفعتم می کنم، و اگر مرا زدی می زنمت!! گفت: ای شرت ترین مردان!! گفتم: به خدا سوگند، تو از من شرتی، گفت: چگونه؟ گفتم: من از اطراف یمن آمده ام، تا از پیامبر ﷺ بشنوم، و برگردم و برای کسانی که در عقبم قرار دارند بیان نمایم و تو باز می داری؟ گفت: راست گفتمی، به خدا سوگند، من از تو شرت ترم، باز پیامبر ﷺ سوار شد، و مردم نزد عقبه در منی اطرافش جمع گردیدند، و نزد وی زیاد شدند و از وی سؤال می کردند، و از کثرت آنان کسی نمی توانست به وی برسد، آن گاه مردی که مویش را کوتاه نموده بود نزدش آمد و گفت: ای رسول خدا، برایم دعای رحمت کن، پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند به کسانی که سرهایشان را تراشیده اند رحمت کند»، باز گفت: برایم دعای رحمت کن، فرمود: «خداوند به کسانی که سرهایشان را تراشیده اند رحمت کند»، وی سه بار گفت، و بعد از آن حرکت نمود و سرش را تراشید، و من دیگر هر مردی را که می دیدم سرش را تراشیده بود^۲. این چنین در الکنز (۳/۴۹) آمده است، و این را ابن منده روایت نموده و

۱- صحیح. احمد (۳۲/۳) ابن ماجه (۳۰۷۴) نسائی (۹۴/۵) اصل حدیث نزد مسلم در کتاب الحج است.

۲- این البته بعد از فراغت از حج است، که در آن وقت تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر سنت است، ولی تراشیدن آن بهتر می باشد، اما در غیر آن گذاشتن موی و تراشیدن آن هیچ اشکالی ندارد. م.

گفته: غریب است، جز به این اسناد شناخته نمی‌شود، چنانکه الاصابه (۱/۲۱۱) آمده است.

تفسیر ابن جریر درباره این قول خداوند تعالی: و ما کان المؤمنون لینفروا کافه
ابن جریر (۱۱/۵۱) بعد از این که اقوال مختلف را در تفسیر این قول خداوند تعالی:
﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً﴾ الایه، ذکر میکند: درباره این قول خداوند
﴿لَيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوْا اِلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۲۲]. ترجمه: «تا که در
دین تفقه و علم حاصل کنند، و وقتی به طرف قوم‌شان بازگشتند آنان را بیم دهند».

بهترین و راجح‌ترین قول‌ها به صواب قول کسی است که گفت: تا طایفه‌ای که بسیج شده تفقه حاصل کند، البته از خلال مشاهده و دیدن نصرت خداوند برای اهل دینش و برای یاران پیامبرش، بر ضد دشمنانش و کافران، این گروه با دیدن و مشاهده عملی، حقیقت علم و جایگاه اسلام را می‌داند، و پیروزی و غلبه‌اش را بر ادیان دیگر درک می‌کند، امری که اگر کسی آن را نمی‌دانست حالا بعد از شرکت عملی می‌داند، و باید قوم‌شان را بیم دهنده، یعنی آنان را پس از دیدن و مشاهده عملی حالات کفار و اهل شرک کسانی که مسلمانان بر آنها پیروزی حاصل کردند، در وقت برگشت به سوی‌شان بترسانند، که اینان هم اگر محتاط نباشند، ممکن است همان غضب و قهر خداوند که بر اهل شرک نازل گردید، و این گروه شاهدش بودند، بر این قوم نیز نازل گردد، و این عمل را گروه شرکت کننده در جهاد در وقت برگشت خود از جنگ به سوی قوم‌شان انجام دهد، تا باشد قوم آنان بترسند، می‌افزاید: ممکن است قوم آنان، وقتی آنان مشاهدات عملی خویش را برای‌شان بیان کنند و آنان را بترسانند، بر اثر این بترسند و به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند، البته از ترس این که بر سرشان همان چیزی نازل شود، که بر سر کسانی که خبرشان را شنیدند، نازل شده بود.

جمع نمودن بین جهاد و علم

قول ابوسعید رضی الله عنه در مورد اینکه اصحاب هم جنگ می‌نمودند و هم علم می‌آموختند

ابن ابی خيثمه و این عساکر از ابوسعید رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: ما به جهاد می‌رفتیم و یک تن و دو تن را برای حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذاشتیم، بعد از جنگ

می‌آمدیم، و آنان حدیث رسول خدا ﷺ را برای ما بیان می‌نمودند، بعد ما آن را بیان نموده می‌گفتیم: رسول خدا ﷺ گفته است. این چنین در الکنز (۵/۲۴۰) آمده است.

جمع نمودن بین کسب و علم

حدیث انس رضی الله عنه درباره جمع نمودن اصحاب بین کسب و علم

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۲۳) از ثابت بنانی روایت نموده، که گفت: انس بن مالک هفتاد تن مردان انصار را ذکر نمود، که وقتی شب فرا می‌رسید، به محل درس وی در مدینه روی می‌آوردند، و در آنجا شب را سپری می‌نمودند و قرآن می‌خواندند، و وقتی صبح می‌کردند کسی که قوت و زور می‌داشت هیزم فراهم می‌آورد و آب شیرین می‌آورد^۱ و کسانی که دارنده می‌بودند، گوسفند می‌گرفتند و آن را آماده می‌کردند و صبحگاهان در حجره‌های رسول خدا ﷺ آویزان می‌بود، هنگامی که خیب رضی الله عنه به قتل رسید، رسول خدا ﷺ آنان را فرستاد، و در میان آنان دایی من حرام بن ملحان رضی الله عنه هم بود، ایشان به قریه‌ای از بنی سلیم رسیدند، آنجا حرام به امیرشان گفت: آیا به اینان خبر ندهم که ایشان هدف ما نیستند و به این صورت راه ما را رها نمایند و به طرف مطلوب برویم؟ گفتند: آری، بنابراین نزد ایشان آمد و آن حرف را به آنان گفت، ولی مردی با نیزه‌ای از روبرویش آمد و به قتلش رسانید، هنگامی که حرام اثر نیزه را در جوفش احساس نمود گفت: الله اکبر، سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدم، آن گاه آنان را محاصره نمودند و خبر دهنده‌ای هم از ایشان باقی نماند، من پیامبر خدا ﷺ را ندیدم که چون حزن و اندوهش بر آنان، بر سریه دیگری اندوهگین شده باشد، پیامبر خدا ﷺ را دیدم که هرگاه نماز بامداد را می‌خواند دست‌هایش را بلند می‌نمود و بر آنان دعا می‌کرد^۲.

و نزد ابن سعد (۳/۵۱۴) از ثابت بن انس روایت است که گفت: مردمانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: مردانی را با ما بفرست که به ما قرآن و سنت را یاد دهند، آن گاه هفتاد مرد از انصار را به سوی ایشان فرستاد، که به آنان قاریان گفته می‌شد، و در میان آنها دایی من حرام نیز حضور داشت، آنان قرآن می‌خواندند، از طرف شب

۱- و از این طریق امرار معاش می‌نمود. م.

۲- ابونعیم در الحلیه (۱/۱۲۳) طبرانی در الصغیر (۱/۳۲۴).

درس می‌خواندند و می‌آموختند، و از طرف روز آب می‌آوردند و در مسجد می‌گذاشتند، و هیزم فراهم می‌آوردند و آن را به فروش می‌رسانیدند، و توسط آن برای اهل صفه و فقیران طعام می‌خریدند، پیامبر ﷺ ایشان را به سوی آنان روان نمود، آنان به ایشان متعرض شدند و قبل از این که به جای مطلوب برسند همه‌شان را به قتل رسانیدند، آنان گفتند: بار خدای، از سوی ما برای نبی ات برسان که ما با تو ملاقات نمودیم، از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی. می‌گوید: و مردی نزد حرام - دایی انس از عقبش آمد و او را به نیزه زد و نیزه‌اش را در وی فرو برد، حرام گفت: کامیاب شدم، سوگند به پروردگار کعبه!! رسول خدا ﷺ برای برادرانش گفت: «برادرانتان به قتل رسیدند، و ایشان گفتند: بار خدایا، از سوی ما برای نبی ات برسان که ما با تو ملاقت نمودیم، از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی»^۱.

نوبت گذاشتن عمر رضی الله عنه و همسایه انصاری اش در طلب علم

بخاری (۱/۱۹) از ابن عباس رضی الله عنهما از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من و همسایه انصاری ام در بنی امیه بن زید که در عوالی مدینه قرار داشت بودیم، و من و او حضور یافتن نزد رسول خدا ﷺ را نوبت می‌گذاشتیم، روزی وی پایین می‌آمد و روزی من، وقتی من حضور می‌یافتم، خبر همان روز را از وحی وغیره برای او می‌آوردم، و وقتی او حضور می‌یافت، مثل این عمل را انجام می‌داد، [باری] همان رفیق انصاری ام در روز نوبتش پایین گردید، و دروازه‌ام را به شدت کوبید و گفت: وی خانه است؟ من ترسیدم و به سوی بیرون دویدم، گفت: امر عظیم و بزرگی اتفاق افتاده است... (می‌گوید): آن گاه نزد حفصه وارد شدم که گریه می‌کند، گفتم: آیا رسول خدا ﷺ شما را طلاق داده است؟ پاسخ داد: نمی‌دانم، بعد از آن نزد پیامبر رضی الله عنه داخل شدم و در حالی که ایستاده بودم گفتم: آیا زنان را طلاق داده‌ای؟ گفت: «نخیر»، گفتم: «الله اکبر»^۲.

قول براء: همه ما از پیامبر خدا رضی الله عنه حدیث نشنیده‌ایم

حاکم در المستدرک (۱/۱۲۷) از براء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: همه ما از رسول خدا رضی الله عنه حدیث نشنیده‌ایم، ما کشتزار و کارهای دیگری داشتیم، ولی مردم در آن روز

۱- مسلم (۱۷۷) در کتاب المساجد و در کتاب الامارة (۱۴۷).

۲- بخاری (۵۱۹۱) ترمذی (۳۳۱۸) احمد (۳۳/۱) از ابن عمر.

دروغ نمی‌گفتند، و به این صورت حاضر برای غائب حدیث بیان می‌نمود^۱. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با وی موافقت نموده است. این را هم چنین حاکم در معرفة علوم الحدیث (ص ۱۴) از براء روایت کرده که گفت: همه حدیث را از رسول خدا ﷺ نشنیده‌ایم، اصحاب ما برای ما حدیث بیان می‌نمودند و ما به چرانیدن شتران مشغول بودیم^۲، این چنین این را احمد روایت نموده، و رجال آن، چنانکه هیشمی (۱/۱۵۴) گفته، رجال صحیح‌اند. و ابونعیم به معنای این را، چنانکه در الكنز (۵/۲۳۸) آمده، روایت کرده است.

قول طلحه بن عبیدالله: ما در دو طرف روز نزد پیامبر خدا ﷺ می‌آمدیم

حاکم در المستدرک (۳/۵۱۲) از ابوانس مالک بن ابی عامر (الاصبحی)^۳ روایت نموده، که گفت: نزد طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه بودیم، که مردی نزدش آمد و گفت: ای ابومحمد، به خدا سوگند، نمی‌دانیم: این یمانی به رسول خدا ﷺ عالم‌تر است یا شما؟! بر رسول خدا ﷺ سخن دروغی بافته که وی نگفته است - هدفش ابن هریره رضی الله عنه بود - طلحه گفت: به خدا سوگند، شک نداریم که وی از رسول خدا ﷺ چیزی را شنیده که ما نشنیده‌ایم، و چیزی را دانسته که ما ندانسته‌ایم، ما قوم توانگر بودیم و خانه‌ها و خانواده‌ها داشتیم، در دو طرف روز نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدیم و باز عودت میکردیم، و ابوهریره آدم مسکینی بود که نه مال داشت، نه خانواده و نه هم فرزند، و دستش با دست پیامبر رضی الله عنه بود، و با وی هر جایی که دور می‌نمود دور می‌کرد، و شک نداریم که وی چیزی را دانسته که ما ندانسته‌ایم و چیزی را شنیده که ما نشنیده‌ایم، و هیچکس از ما وی را متهم نساخته که وی بر رسول خدا ﷺ دروغی بافته که وی نگفته است^۴. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح‌اند، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند.

۱- صحیح. حاکم (۱/۱۲۷) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده است.

۲- صحیح. احمد (۴/۲۸۳) نگا: المجمع (۱/۱۵۴).

۳- وی جد امام مالک بن انس است.

۴- صحیح. حاکم (۳/۵۱۲).

آموختن دین قبل از کسب

ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در این بازار ما به جز از کسی که در دین تفقه حاصل نموده باشد دیگر کسی حق خرید و فروش را ندارد^۱. این چنین در الکنز (۲/۲۱۸) آمده است.

آموزش دادن شخص خانواده‌اش را

قول علی در تفسیر این آیه: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا

حاکم که به شرط بخاری و مسلم آن را صحیح دانسته از علی رضی الله عنه درباره این قول خداوند تعالی:

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: ۶].

ترجمه: «نفس‌های خویشان و خانواده‌هایتان را از آتش ننگه دارید».

روایت نموده که فرمود: (خودتان) و خانواده‌تان را خیر بیاموزید^۲. این چنین در الترغیب (۱/۸۵) آمده است. و طبری این را در تفسیرش (۲۸/۱۰۷) به این لفظ روایت نموده است: تعلیم‌شان بدهید و تأدیب‌شان کنید.

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تعلیم خانواده

بخاری در الادب (۳۳) از مالک بن حویرث رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی آمدم که همه جوان و هم سن بودیم، و نزدش بیست شب اقامت نمودیم، وی گمان نمود که ما به خانواده‌هایمان اشتها پیدا نموده‌ایم، و ما را از کسانی که در خانواده‌هایمان گذاشته‌ایم پرسید و ما خبرش دادیم - وی رفیق و مهربان بود - فرمود: «به‌سوی خانواده‌هایتان برگردید و تعلیم‌شان دهید و امرشان کنید، و نماز بگذارید، چنان که مرا دیدید نماز می‌گزارم، وقتی که نماز حاضر شد، باید یکی‌تان برای‌تان اذان بدهد و بزرگ‌تان امامت‌تان نماید»^۳.

۱- حسن. ترمذی (۴۸۷) و گفته: حسن غریب است. آلبانی آن را در صحیح ترمذی حسن دانسته است.

۲- صحیح موقوف. حاکم (۴۹۴/۲) و آن را صحیح دانسته است. نگا: صحیح الترغیب (۱۱۹).

۳- بخاری (۷۲۴۶) و همچنین در ادب المفرد (۲۱۳) مسلم (۶۷۴) در کتاب المساجد. و دارمی (۵۸۶/۱) نسائی (۹/۲) نگا: الارواء (۳۱۳).

آموختن زبان دشمنان و غیره برای ضرورت دینی

دستور پیامبر ﷺ به زید در مورد آموختن زبان یهود

ابویعلی و ابن عساکر از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در وقت تشریف آوری پیامبر ﷺ به مدینه من نزدش آورده شدم، و گفتند: ای رسول خدا، این بچه از بنی نجار است، و از آنچه بر تو نازل شده هفده سوره را خوانده است، و من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت نمودم و آن خوشش آمد و گفت: «ای زید نوشتن یهود را به من بیاموز، چون من به خدا سوگند، بر یهود در نوشته‌ام مطمئن نیستم»^۱، بنابراین من آن را آموختم، نیم ماه بر من نگذشته بود، که آن را به خوبی و مهارت فرا گرفتم، بعد از آن، من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای آنان می‌نوشت می‌نوشتم، و نامه‌شان را برای وی وقتی برایش می‌نوشتند می‌خواندم^۲، و هم چنین نزد آن دو و ابن ابی داود از زید روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «آیا سریانی را خوب یاد داری، چون برایم نامه‌هایی می‌آید؟» گفتم: نخیر، گفت: «آن را بیاموز» و من آن را در مدت هفده روز آموختم^۳.

و نزد ابن ابی داود و ابن عساکر هم چنان از زید روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «برایم نامه‌هایی می‌آید، دوست ندارم آن‌ها را هر کس بخواند، آیا می‌توانی نوشته عبرانی - یا گفت: سریانی - را بیاموزی پاسخ دادم، آری، و آن را در مدت هفده شب آموختم. این چنین در منتخب الكنز (۵/۱۸۵) آمده است. و ابن سعد (۴/۱۷۴) این را از زید به مانند آن روایت کرده است.

ابن زبیر و فهمیدن زبان غلام هایش

حاکم در المستدرک (۳/۵۴۹) و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳۴) از عمر بن قیس روایت نموده‌اند که گفت: ابن زبیر رضی الله عنه صد غلام داشت، هر یکی از آن غلام‌ها به زبان ویژه‌ای صحبت می‌نمود، و ابن زبیر با هر یکی از ایشان به زبان خودش صحبت

۱- یعنی: بر یهود اعتماد ندارم که مکتوب‌هایم را به عبرانی نوشته کنند.

۲- حسن. احمد (۵/۱۸۶) بیهقی (۱۰/۱۲۷).

۳- صحیح. احمد (۵/۱۸۲) (۲۱۴۷۹) و به مانند آن ترمذی (۵/۲۷) و گفته است: حسن و صحیح

است. بیهقی (۶/۲۱۱) آلبانی می‌گوید: حسن و صحیح است.

می‌کرد، من چون به وی در کار دنیایش نظر می‌نمودم می‌گفتم: این مردی است که خدا را یک لحظه هم نخواست است، و وقتی به وی در امر آخرتش نگاه می‌نمودم می‌گفتم: این مردی است که دنیا را یک لحظه هم نخواست است.

دستور عمر رضی الله عنه در مورد آموختن علم نجوم و نسب‌ها

ابن عبدالبر در العلم از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از این نجوم چیزی را بیاموزید، که به آن در تاریکی خشکی و بحر رهنمون شوید و بعد از آن دست بازدارید^۱. و نزد هناد از وی روایت است که گفت: از نجوم همانقدر بیاموزید که به آن رهنمون شوید، و از نسب‌ها همان قدر بیاموزید که به آن صلّه رحمی نمایید. این چنین در الکنز (۵/۲۳۴) آمده‌است.

دستور علی به ابو الأسود دؤلی جهت گذاشتن قاعده رفع و نصب و جر برای قرآن بیهقی، ابن عساکر و ابن نجار از صعصعه بن صوحان روایت نموده‌اند که گفت: صحرانشین نزد علی ابی ابی طالب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین این حرف را چگونه می‌خوانی: «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطُونَ». ترجمه: «آن را فقط گام زندگان می‌خورند»، و هر کس، به خدا سوگند، گام می‌زند، آن گاه علی تبسم نمود و گفت:

﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾ [الحاقة: ۳۷].

ترجمه: «آن را فقط خطاکاران می‌خورند».

گفت: راست گفتمی، ای امیرالمؤمنین، خداوند چنان نیست که بنده‌اش را [به آتش دوزخ] بسپارد، بعد از آن علی به سوی ابوالاسود دؤلی ملتفت شد و گفت: کل عجم‌ها به دین داخل شده‌اند، بنابراین برای مردم چیزی وضع کن، که با مراجعه به آن به اصلاح زبان‌هایشان اقدام کنند، و برای وی رفع و نصب و جر را رسم نمود. این چنین در الکنز (۵/۲۳۷) آمده است.

امام و گذاشتن مردی از اصحابش برای تعلیم

حاکم (۳/۲۷۰) از عروه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که به سوی حنین بیرون گردید، معاذبن جبل رضی الله عنه را بر اهل مکه امیر گذاشته بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- صحیح. ابن ابی شیبة (۵/ ۲۴۰).

امرش نموده بود که به مردم قرآن بیاموزد، و در دین آگاهشان سازد، بعد از آن رسول خدا ﷺ به سوی مدینه آمد، و معاذبن جبل را بر اهل مکه به جای گذاشت. و ابن سعد (۴/۱۶۴) این را از مجاهد روایت کرده که: رسول خدا ﷺ معاذبن جبل را وقتی که به سوی حنین حرکت نمود در مکه به جای گذاشت، و او برای اهل مکه فقه می‌آموخت و قرآن تعلیم می‌داد.

آیا امام مردی از اصحابش را از بیرون شدن در راه خدا به سبب علم باز می‌دارد؟

عمر رضی الله عنه و نگه داشتن زید بن ثابت در مدینه برای تعلیم مردم

ابن سعد (۴/۱۷۴) از قاسم روایت نموده، که گفت: عمر زیدبن ثابت را در هر سفری که می‌نمود جانشین خود تعیین می‌کرد، مردم را در شهرها پراکنده می‌ساخت و در کارها و امور مهم می‌فرستاد، و بعضی افراد نامزد شده از وی طلب می‌گردیدند، به او گفته می‌شد: زیدبن ثابت، می‌گفت: از مکان و جای زید غافل نشده‌ام، ولی اهل شهر و سرزمین محتاج زیداند، البته در آنچه برای‌شان رخ می‌دهد و نزد وی می‌یابند، چیزی که نزد غیرش نمی‌یابند. و نزد وی (۴/۱۷۶) هم چنان از سالم بن عبدالله روایت است که گفت: روزی که زیدبن ثابت رضی الله عنه در گذشت با ابن عمر رضی الله عنهما بودیم، گفتیم: عالم مردم امروز درگذشت، ابن عمر گفت: خداوند او را امروز رحم نماید، وی عالم مردم و دانشمند آنان در خلافت عمر بود، عمر ایشان را در شهرها و سرزمین‌ها پراکنده و متفرق گردانید، ونهی‌شان نمود که به رأی خود فتوا دهند، و زیدبن ثابت در مدینه نشست، و برای اهل مدینه و غیر ایشان از واردین فتوا می‌داد.

تعلیم زید به مردم در خلافت عثمان، و قول عمر در بیرون شدن معاذ به سوی شام

نزد ابن انباری از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است که: وی نزد عثمان رضی الله عنه قرائت خواند، می‌گوید: به من گفت: تو در این صورت مرا از نظر به امور مردم مشغول می‌سازی، نزد زید بن ثابت برو، چون وی برای این کار وقت کافی دارد، و نزدش قرائت بخوان، چون قرائت من و او یکی است، و در میان من و او در آن اختلافی نیست. این چنین در منتخب الکنز (۵/۱۸۴) آمده است، و در (۲/۲۳۰) آنچه ابن سعد از کعب رضی الله عنه روایت نموده گذشت که گفت: عمر بن خطاب می‌گفت: معاذ به طرف شام بیرون گشت و رفتن وی به مدینه و اهل آن در فقه و فتوایی که وی برای‌شان می‌داد

خلل وارد نمود، و من با ابوبکر رضی الله عنه صحبت نموده بودم که او را به خاطر نیازمندی مردم به وی نگه دارد، ولی او این را از من قبول نکرد و گفت: مردی طرفی را انتخاب نموده، و شهادت را می‌طلبد، بنابراین من وی را نگه نمی‌دارم... و حدیث را متذکر شده است.

فرستادن اصحاب به سوی شهرها و سرزمین‌ها برای تعلیم

پیامبر صلی الله علیه و آله و روان نمودن جماعتی از اصحابش به سوی عضل و قاره

حاکم (۳/۲۲۲) از عاصم بن عمر (بن قتاده) روایت نموده که: مردمانی از عضل و قاره - دو قبیله‌اند از جدیله^۱ - بعد از احد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: در سرزمین ما علاقمندی به اسلام وجود دارد، بنابراین تنی چند از یارانت را با ما بفرست، که به ما قرآن بیاموزد و اسلام را به ما بفهمانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله شش تن از یارانش را با آنان فرستاده که از جمله آنان مرثدبن ابی مرثد غنوی هم پیمان حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه نیز بود و امارت‌شان را به عهده داشت... و قصه اصحاب رجیع را به اختصار ذکر نموده است.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستادن علی و ابوعبیده به سوی یمن

ابن جریر از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردمانی از یمن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: کسی را به سوی ما بفرست که دین را به ما بیاموزد، و سنت‌ها را به ما تعلیم بدهد و در میان ما به کتاب خدا حکم نما پیامبر گفت ای علی بسوی اهل یمن حرکت کن دین را به آنان بیاموز، سنت‌ها را به آنان تعلیم بده و به کنایه در میان نشان فیصله و حکم نما». گفتم: اهل یمن قومی جاهل و نادان‌اند، در قضا چیزهایی را برایم می‌آورند که من به آن آگاهی نمی‌یابم، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر سینه‌ام زد و گفت: «برو خداوند قلبت را هدایت خواهد نمود و زیانت را ثابت خواهد گردانید»، بعد تا همین ساعت در قضاوت میان دو تن شک نموده‌ام.^۳ این چنین در منتخب الكنز (۵/۳۷)

۱- صحیح آن است که: عضل و قاره دو قبیله از بنی هون بن خزیمه‌اند، و این یک قبیله مضرى است، امام جدیله قبیله‌ای یمنی است.

۲- حاکم (۲۲۲/۳).

۳- صحیح. احمد (۱/۸۳) (۱/۱۱، ۱۴۹) ابن ماجه (۲۳۱۰) حاکم (۳/۱۳۵) ابوداود (۳۵۸۲) ترمذی (۱۳۳۱) که دارای شواهدی می‌باشد. نکا: البدایة والنهایة (۵/۱۱۲).

آمده است. و حاکم در المستدرک (۳/۲۶۷) از انس رضی الله عنه روایت نموده که: اهل یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: همراه ما مردی بفرست که به ما قرآن میاموزاد، وی دست ابوعبیده رضی الله عنه را گرفت و او را با ایشان فرستاد و گفت: «این امین این امت است»^۱. حاکم می‌گوید: به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را با ذکر قرآن روایت نکرده‌اند، و ذهبی با او موافقت نموده، و گفته: مسلم آن را بدون ذکر قرآن روایت نموده است. ابن سعد (۳/۲۹۹) این را از انس به مانند آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: اهل یمن از وی خواستند تا با آنان مردی را بفرستد که به آنان سنت و اسلام را یاد دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و فرستادن عمر و بن حزم، ابو موسی و معاذ به سوی یمن

ابن ابی حاتم از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و او از پدرش روایت نموده، که گفت: این نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ماست، که برای عمرو بن حزم رضی الله عنه در وقت فرستادنش به سوی یمن نوشته بود، و او اهل یمن را فقه در دین یاد می‌داد، سنت را به آنان تعلیم می‌داد و صدقاتشان را می‌گرفت، برای این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی وی نامه و عهدی نوشت و امرش نموده کتابت فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا کتاب من الله و رسوله، یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود، عهد من محمد رسول الله لعمر بن حزم حین بعثه الی الیمن، امره بتقوی الله فی امره کله فان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون». ترجمه: «به نام خداوند بخشاینده و مهربان. این نامه‌ای است از طرف خدا و پیامبرش، ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمان‌ها وفا نمایید، عهدی است از محمد رسول خدا برای عمرو بن حزم، هنگامی که او را به سوی یمن فرستاد، او را به تقوی و ترس خدا در همه امرش امر نمود، چون خداوند با کسانی است که تقوی پیشه نموده، و نیکوکاراند»^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۳) آمده است. و ابونعیم در الحلیه

۱- صحیح. حاکم (۲۶۷/۳) مسلم (۲۴۱۹).

۲- کتاب عمرو بن حزم مشهور است و بصورت مختصر و کامل روایت شده است. ابن حبان (۶۵۲۵) حاکم (۱/۳۹۵/۱۴۴۷) مزی در التهذیب (۲۵۱۲) نسائی (۵۷/۸ - ۵۹) ملک (۱/۱۸۴۹) بیهقی (۳۲۰/۷) شافی در مسند (۱۵۸۵) دارمی (۱۸۸، ۱۸۹) دارقطنی (۱/۱۲۲) و نسائی و دیگران. همچنین هم بصورت مرفوع و هم موقوف روایت شده که مرفوع آن بر محور سلیمان بن

(۱/۰۲۵۶) از ابوموسی روایت نموده که: رسول خدا ﷺ معاذ و ابوموسی رضی الله عنهما را به سوی یمن فرستاد و دستورشان داد، برای مردم قرآن بیاموزانند.

پیامبر ﷺ و فرستادن عمار به سوی قبیله‌ای از قیس

بزار و طبرانی در الکبیر از عمار بن یاسر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ مرا به سوی قبیله‌ای از قیس فرستاد، که به آنها شرایع اسلام را بیاموزیم، ناگهان آنان را قومی یافتم که چون شتران وحشی، متکبر بودند، کار و مشکلی جز گوسفند یا شتر نداشتند، بعد دوباره به سوی رسول خدا ﷺ برگشتم، گفت: «ای عمار چه کردی؟» آن گاه برایش قصه قوم را بازگو نمودم، و غفلتی را که در میان‌شان وجود داشت به او خبر دادم، فرمود: «ای عمار، آیا تو را به عجیب‌تر از آنان خبر ندهم، قومی که آنچه را آنان از آن جاهل‌اند دانستند، و باز چون غفلت آنان غافل شدند»^۱. این چنین در الترغیب (۱/۹۱) آمده است.

عمر و فرستادن عمار و ابن مسعود به سوی کوفه و فرستادن عمران به سوی بصره

ابن سعد (۶/۷) از حارثه بن مضرب روایت نموده، که گفت: من نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه را برای اهل کوفه خواندم: «اما بعد فانی بعثت الیکم عمارا امیرا و عبدالله معلما و وزیرا، وهما من النجباء من اصحاب رسول الله ﷺ، فاسمعوا لهما و اقتدوا بهما، وانی قد آثرتکم بعبدالله علی نفسی اثره». ترجمه: «اما بعد: من عمار را به عنوان امیر و عبدالله را به عنوان معلم و وزیر به سوی شما فرستادم، و این دو تن از نجبای اصحاب رسول خدا ﷺ اند، از آن دو بشنوید و به ایشان اقتدا کنید، و من با ترجیح دادن شما بر خودم عبدالله را به سوی‌تان فرستادم، در حالی که خودم به وی نیاز داشتم»^۲.

ارقم می‌چرخد که ضعیف است و علل دیگری هم دارد. اما مرسل آن صحیح است. نگا: ارواء

الغلیل (۱۲۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است. ابن حزم نیز آن را روایت کرده است.

۱- بسیار ضعیف. بزار و طبرانی در الکبیر. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۰۷) ضعیف دانسته

است. می‌گوییم: عباد بن احمد العزرمی، دارقطنی درباره اش می‌گوید: متروک است. نگا: مجمع

الزوائد (۱/۱۸۵).

۲- طبرانی در الکبیر (۱۹/۸۶).

و ابن سعد (۷/۱۰) از ابوالاسود دؤلی روایت نموده، که گفت: بصره آمدم، و در آنجا عمران بن حصین ابونجید رضی الله عنه را یافتم، وی را عمر بن خطاب رضی الله عنه فرستاده بود، و به اهل بصره فقه یاد می‌داد.

عمر و فرستادن معاذ، عباده و ابودرداء به‌سوی شام

ابن سعد (۴/۱۷۲) و حاکم از محمد بن کعب القرظی روایت نموده‌اند که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پنج تن از انصار قرآن را حفظ نموده بودند: معاذ بن جبل، عباده بن صامت، ابی بن کعب، ابویوب و ابودرداء رضی الله عنه در زمان عمر بن خطاب یزید بن ابی سفیان رضی الله عنه به او نوشت، اهل شام زیاد شده، خشن گردیده و شهرها را پر نموده‌اند، به کسی نیازمندند که به آنان قرآن بیاموزد، و دین را به آنان تعلیم بدهد، بنابراین ای امیرالمؤمنین مرا به مردانی یاری رسان که ایشان را تعلیم دهند، آن گاه عمر همان پنج تن را خواست و به آنان گفت: برادران‌تان از اهل شام، از من مدد خواسته‌اند، تا کسانی را به سوی‌شان بفرستم که قرآن به آنان بیاموزند، و دین را به آنان تعلیم بدهند، پس مرا - خداوند رحمتان کند - به سه تن از میان خود کمک و یاری رسانید، اگر خواسته باشید قرعه اندازی کنید، و اگر سه تن از شما تصمیم بیرون شدن دارند، باید بیرون شوند، پاسخ دادند: ما قرعه اندازی نمی‌کنیم، این مرد بزرگ سالی است - برای ابویوب - و اما این مریض است - اشاره به ابی بن کعب -، آن گاه معاذ بن جبل، عباده و ابودرداء بیرون شدند، عمر گفت: از حمص شروع کنید: شما در آنجا مردمان را به انواع مختلف می‌بینید، کسی از آن‌ها به سرعت فرا می‌گیرد، و وقتی آن را دیدید، طائفه‌ی از مردم را به سویش حواله کنید، و هنگامی که از آنان راضی گردیدید^۱ باید یکی از شما در آنجا اقامت گزیند، و یکی دیگران به‌سوی دمشق برود و دیگری به‌سوی فلسطین برود. بعد آنان به حمص آمدند، و در آنجا اقامت گزیدند تا این که از مردم راضی گردیدند، آن گاه عباده در آنجا اقامت گزید، ابودرداء به‌سوی دمشق رفت و معاذ به‌سوی فلسطین، بعد معاذ در طاعون عمواس درگذشت، و عباده به فلسطین رفت و در آنجا وفات نمود و ابودرداء تا مرگش در دمشق بود. این چنین در الکنز (۱/۲۸۱) آمده است. و بخاری این را در التاریخ الصغیر (ص ۲۲) از محمد بن کعب به سیاق مذکور به اختصار روایت کرده است.

۱- یعنی: از علم و آموختن‌شان راضی شدید و دانستید که به قدر کافی آموخته‌اند. م.

سفر در طلب علم

سفر جابر به سوی شام و مصر تا دو حدیثی را که از پیامبر ﷺ بود بشنود

احمد و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت نموده‌اند که: وی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه شنید که می‌گوید: حدیثی از مردی به من رسید، که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، آن گاه شتری خریدم و خود را آماده سفر ساختم، و یک ماه به سوی وی حرکت نمودم تا این که به شام رسیدم، ناگهان متوجه شدم که عبدالله بن انیس است، به دروازه بان گفتم: به او بگو: جابر بر دروازه است، گفت: ابن عبدالله؟ پاسخ دادم: آری، آن گاه در حالی بیرون گردید که بر جامه‌اش پای می‌گذاشت، و با من روبروسی نمود و من نیز با او روبروسی کردم و گفتم: حدیثی از تو به من رسیده، که تو آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره قصاص شنیده‌ای، پس ترسیدم که قبل از اینکه آن را بشنوم تو بمیری یا من بمیرم، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «خداوند مردم را روز قیامت - یا گفت: بندگان را - برهنه، ختنه نشده و بهم حشر می‌کند. راوی می‌گوید: پرسیدم: بهم چه معنی می‌دهد؟ گفت: چیزی همراهشان نمی‌باشد، بعد با صدایی فریادشان می‌کند، که دور آن را چون کسی که قریب و نزدیک است می‌شنود: من دیان^۱ هستم، من مالک هستم، برای هیچ یک از اهل آتش لازم نیست که داخل آتش شود، در حالی که برگردن یکی از اهل جنت حق داشته باشد تا این که آن را از وی برایش بگیرم، و برای هیچ یک از اهل جنت لازم نیست که داخل جنت شود، در حالی که از یکی از اهل آتش بر وی حقی باشد، تا اینکه آن را از وی بگیرم، حتی اگر سیلی هم باشد». می‌گوید: گفتیم: این چگونه ممکن می‌باشد، در حالی که ما برهنه، ختنه نشده و بی چیز می‌یابیم؟ گفت: «نیک‌ها و بدی‌ها^۲». هیشمی (۱/۱۳۳) می‌گوید: و عبدالله بن محمد ضعیف است. بخاری این را در الادب المفرد و ابویعلی در مسندش، چنانکه حافظ در الفتح (۱/۱۲۷) گفته، روایت نموده‌اند. و ابن عبدالبر این را

۱- از نام‌های خدای تعالی، قاضی، حاکم، حسابگر، پدش دهنده به نیک‌ها یا به بدی. م.

۲- یعنی: قصاص از نیک‌ها و بدی‌ها می‌باشد.

۳- صحیح. احمد (۵/۳) ابن ابی العاصم در السنة (۵۱۴) و حاکم (۲/۴۴۷۳/۵۷۴، ۵۷۵) و ذهبی با وی در تصحیح آن موافقت کرده است. آلبانی آن را در تحقیق السنه ابن ابی العاصم و صحیح الادب المفرد (۷۴۶) صحیح دانسته است. نکا: الصحیحة (۱۶۰).

در جامع بیان العلم (۱/۹۳) به طول آن روایت کرده است. و حاکم این را در المستدرک (۴/۵۷۴) از طریق عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر به طول آن روایت نموده، و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی گفته: صحیح است. حافظ می‌گوید: این حدیث طریق دیگری هم دارد، طبرانی آن را در مسند شامی‌ها روایت نموده، و تمام در فوائدها از طریق حجاج بن دینار از محمد بن منکدر از جابر روایت نموده، که گفت: حدیثی از پیامبر ﷺ درباره قصاص به من رسید، و صاحب حدیث در مصر بود، آن گاه شتری خریدم و حرکت نمودم تا این که وارد مصر شدم، و به منزل آن مرد روی آوردم... و مانند آن را متذکر شده و اسنادش صالح است. حدیث فوق طریق سومی نیز دارد، که خطیب آن را در الرحله از طریق ابوالجارود عنسی از جابر روایت نموده، که گفت: حدیثی درباره قصاص به من رسید... و حدیث را مثل آن متذکر شده و در اسنادش ضعف است.

و طبرانی در الأوسط از مسلم بن مخلد روایت نموده، که گفت: در حالی که من والی مصر بودم، ناگهان نگهبان آمد و گفت: اعرابی سوار بر شتری در جلوی دروازه است و اجازه می‌خواهد، گفتم: تو کیستی؟ گفت: جابر بن عبدالله انصاری، می‌گوید: من خود را به وی ظاهر نموده گفتم: نزدت پایین بیایم یا بلند می‌شوی؟ گفت: نه پایین شو و نه بالا می‌آیم، حدیثی به من رسید، که تو آن را از رسول خدا درباره ستر مومن روایت می‌کنی آمده‌ام که آنرا بشنوم، گفتم: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «کسی که عورتی را بر مؤمنی پنهان دارد، گویی که زنده به گور شده‌ای از زنده نموده باشد»، آن گاه شترش را زد و برگشت^۱. هیثمی می‌گوید: در این ابوسنان قسمی آمده، ابن حبان وی را ثقة دانسته، و ابن خراش هم او را در روایتی ثقة دانسته است، ولی احمد، بخاری و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته‌اند. و احمد از عبدالملک بن عمیر از منیب از عمویش روایت نموده، که گفت: برای مردی از اصحاب پیامبر ﷺ از مردی از اصحاب پیامبر ﷺ خبر رسید که وی از پیامبر ﷺ حدیث بیان می‌کند، که وی گفت: «کسی که برادر مسلمانش را در دنیا بپوشاند، خداوند وی

۱- سند آن ضعیف است. و صحیح لغیره است. طبرانی در الأوسط از روایت سنان القسملی که بخاری و احمد و یحیی بن معین چنانکه هیثمی (۱/۱۴۳) می‌گوید وی را ضعیف دانسته‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۲۳۳۷) صحیح لغیره دانسته است.

را در روز قیامت می پوشاند»، به این سبب که طرف وی در حالی که در مصر بود سفر نمود و او را از حدیث پرسید، گفت: آری، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گوید: «کسی که در دنیا برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند وی را روز قیامت می پوشاند»^۱، می گوید: گفت: و من هم آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام. هیشمی (۱/۱۳۴) می گوید: و این منیب اگر ابن عبدالله باشد، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و اگر غیر وی باشد من کسی را ندیده‌ام که او را یاد نموده باشد.

سفر ابو ایوب به مصر تا حدیثی را از عقبه بن عامر بشنود

ابن جریج می گوید: ابویوب رضی الله عنه به سوی عقبه بن عامر که در مصر تشریف داشت سفر نمود، و گفت: من تو را از امری می پرسم، که کسی از اصحاب رسول خدا ﷺ که در آن حضور داشت جز من و تو باقی نمانده است، از پیامبر خدا ﷺ چگونه شنیدی که درباره ستر مسلمان صحبت می نمود؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گوید: «کسی که عورت مسلمانی را در دنیا بپوشاند، خداوند عز وجل روز قیامت وی را می پوشاند». آن گاه دوباره به مدینه برگشت، و هنوز پالان شترش را پایین نیاورده بود که این حدیث را بیان داشت^۲. احمد هم این را همین طور به شکل منقطع الاسناد روایت کرده است، گفته هیشمی خاتمه یافت. من می گویم: و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۱/۹۳) می گوید: و سفیان بن عیینه از ابن جریج روایت نموده، که گفت: از شیخی از اهل مدینه - سفیان می گوید: وی ابوسعید کور است - شنیدم که برای عطاء حدیث بیان می نمود که: ابویوب به سوی عقبه بن عامر مسافرت نمود، و هنگامی که به مصر آمد، برای عقبه خبر دادند، و او به سوی بیرون رفت... و به معنای آنچه را احمد ذکر نمود، ذکر کرده است، و در آخر آن آمده، بعد ابویوب به سوی سواریش آمد، و سوار آن گردید، و به سوی مدینه برگشت و پالانش را نگرفت.

۱- صحیح. احمد (۲۹۶/۲) حاکم (۳۸۳/۴) نگا: المجمع (۱۳۴/۱) می گویم: اما دارای شواهدی است.
 ۲- صحیح لغیره. احمد (۱۵۹/۴) نگا: المجمع (۱۳۴/۱) و این اگر چه منقطع است اما دارای شواهدی است که برخی از آنها را اینجا شاهدیم و همچنین ابن ماجه (۲۵۴۶) از ابن عباس به مانند آن. در سند آن محمد بن عثمان بن صفوان الحمی است که ضعیف است: التقریب (۱۹۰/۲).

سفر عقبه بن عامر به سوی مسلمه بن مخلد و سفر صحابی دیگری به سوی فضاله بن عبید

طبرانی از مکحول روایت نموده که: عقبه بن عامر نزد مسلمه بن مخلد آمد، و در میان او و دربان درگیری پیدا شد، بنابراین آن مسلمه صدایش را شنید و به وی اجازه داد، عقبه گفت: من به زیارت تو نیآمده‌ام، بلکه به خاطر ضرورت و کاری نزدت آمده‌ام، آیا روزی را به یاد داری که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که بدیی را از برادرش دانست و آن را پوشانید، خداوند روز قیامت بر وی می‌پوشاند؟». گفت: آری، افزود: من به خاطر این آمده‌ام^۱. هیشمی (۱/۱۳۴) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر این چنین روایت نموده است، و در الأوسط از محمد بن سیرین روایت نموده، که گفت: عقبه بن عامر بیرون گردید... و آن را به اختصار ذکر کرده، و رجال الکبیر رجال صحیح‌اند. و ابوداود از طریق عبدالله بن بریده روایت نموده که: مردی از اصحاب به خاطر حدیثی به سوی فضاله بن عبید رضی الله عنه که در مصر قرار داشت سفر نمود. این چنین در فتح الباری (۱/۱۲۸) آمده است. و دارمی (ص ۵۵) از طریق عبدالله مثل این را روایت نموده، و بعد از این قولش که وی در مصر قرار داشت افزوده: او در حالی نزدش رسید، که وی یکی از شترانش را علف می‌داد، گفت: خوش آمدی، صحابی گفت: من به زیارت تو نیآمده‌ام، ولی من و تو حدیثی را از رسول خدا ﷺ شنیدیم، امیدواریم که علمی از آن نزدت باشد، گفت: آن کدام است؟ پاسخ داد: این و این^۲.

سفر عبیدالله بن عدی به سوی علی و قول ابن مسعود درباره سفر در طلب علم
خطیب از عبیدالله بن عدی روایت نموده، که گفت: حدیثی به من رسید که نزد علی بود، و ترسیدم که اگر بمیرد آن را نزد غیر از وی نیابم، آن گاه سفر نمودم تا اینکه نزد وی به عراق آمدم. این چنین در الفتح (۱/۱۲۸) آمده است. ابن عساکر این را از عبیدالله به مثل آن، چنانکه کنز العمال (۵/۲۳۹) آمده، روایت کرده است، و افزوده: بعد من وی را از همان حدیث پرسیدم، و او آن را برایم بیان داشت و از من

۱- صحیح لغیره. طبرانی (۱۷/۳۴۹ / ۴۴۰) احمد (۴/۱۰۴) منذری می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند و به مانند آن هیشمی (۱/۱۳۴) می‌گوید. آلبنانی آن را در صحیح الترغیب (۲۳۳۶) صحیح لغیره دانسته است.

۲- دارمی در المقدمة (۵۷۱).

عهد گرفت که آن را برای هیچ کس خبر ندهم، دوست دارم، که اگر او این کار را نمی‌نمود، من آن را برای تان بیان می‌داشتم. و قول ابن مسعود رضی الله عنه خواهد آمد که: اگر کسی را عالم‌تر از خود به کتاب خدا بدانم حتماً به سویش سفر می‌کنم^۱. این را بخاری روایت نموده است. و نزد ابن عساکر روایت است: اگر کسی را بشناسم که شتر می‌تواند مرا نزدش برساند، و او به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده عالم‌تر باشد، حتماً به سویش سفر می‌کنم تا علمی بر علمم بیفزایم.

گرفتن علم از اهل آن و از اشخاص معتمد، و چگونگی حال علم وقتی که نزد غیر اهلش باشد

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و روان نمودن ابوثعلبه نزد ابو عبیده تا از وی بیاموزد و ستایشش از وی
ابن عساکر از ابوثعلبه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روبرو شده گفتم: ای پیامبر خدا، مرا به کسی بسپار و حواله کن که بتواند خوب تعلیم دهد، بنابراین مرا به ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه حواله نمود، و بعد از آن گفت: «تو را به مردی حواله نمودم، که تعلیم و ادب را نیکو می‌دارد»^۲. این چنین در الکنز (۷/۹۵) آمده است. این را طبرانی از ابوثعلبه به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: آن گاه آمدم و دریافتم که او و بشیر بن سعد ابونعمان رضی الله عنه با هم صحبت می‌نمودند، هنگامی که مرا دیدند خاموش شدند، گفتم: ای ابو عبیده به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این طور برایم صحبت ننموده است، گفت: بنشین تا برایت حدیث بیان کنیم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «در میان شما نبوت است، بعد از آن خلافت بر منهج نبوت می‌باشد و بعد از آن پادشاهی و جبر می‌باشد»^۳. هیشمی (۵/۱۸۹) می‌گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده، و مرد مجهولی نیز است.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از علائم قیامت طلب نمودن علم از نزد غیر اهلش است
ابن عساکر و ابن نجار از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، چه وقت امر به معروف و نهی از منکر ترک می‌شود؟ گفت: «وقتی که در میان شما

۱- بخاری (۵۰۰۲).

۲- ابن عساکر (۷/۱۶۴).

۳- سند آن ضعیف است. طبرانی. در آن یک مجهول است (۷۳/۲).

آنچه ظاهر شود که قبل از شما در میان بنی اسرائیل ظاهر شده بود»، گفتیم: و آن چیست ای رسول خدا؟ گفت: «وقتی که دروغ در برگزیده‌های شما ظاهر شود، و فاحشه در شیرهای تان، و پادشاهی به دست خرده‌های تان بیفتد و فقه نزد ناکس و فرومایه‌هایتان باشد»^۱. این چنین در الکنز (۲/۱۳۹) آمده است. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (۱/۱۵۷) از انس به مانند آن روایت کرده است. و در روایت وی آمده: «وفقه نزد ردیل‌هایتان باشد». و در لفظ دیگری نزد وی از انس روایت است: «و علم نزد ردیل‌هایتان باشد». و نزد وی هم چنان از ابوامیه جمحی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از علایم قیامت پرسیده شد، فرمود: «از علایم آن این است که علم از نزد خرده‌ها جستجو شود». و طبرانی این را از ابوامیه به مثل آن روایت کرده است. هیشمی (۱/۱۳۵) می‌گوید: در این ابن لهیعه آمده، و ضعیف می‌باشد.

اقوال عمر و ابن مسعود درباره گرفتن علم از بزرگان

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۵۸) از هلال وزان (از عبدالله بن عکیم) روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه می‌گفت: آگاه باشید، که صادق‌ترین گفته، گفته خداست، و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است، و بدترین کارها نوآوری در دین است، آگاه باشید، مردم تا وقتی که علم از بزرگان‌شان به‌سوی آنها بیاید به خیر می‌باشند. و نزد وی هم چنین از بلال بن یحیی روایت است که عمر بن خطاب گفت: من دانستم صلاح مردم چه وقت است، و فسادشان چه وقت است، وقتی که فقه از طرف خرد بیاید، بزرگ از وی نافرمانی می‌کند، و وقتی که فقه از طرف بزرگ بیاید خرد وی را پیروی می‌نماید و هر دو هدایت می‌شوند. و طبرانی در الکبیر و الأوسط از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم همیشه صالح و متمسک می‌باشند، تا وقتی که علم برای‌شان از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و از بزرگان‌شان بیاید، و وقتی که از خرده‌هایشان برای‌شان بیاید هلاک شده‌اند. هیشمی (۱/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند. و ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۱۵۹) از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: مردم تا وقتی که علم را از بزرگان‌شان بگیرند به خیر می‌باشند، و وقتی آن را از خرده‌ها و شیرهای‌شان بگیرند

۱- صحیح. ابن ماجه (۴۰۱۵) در الزوائد آمده: سند آن صحیح است و رجال آن ثقه هستند. احمد (۱۸۷/۳) احمد آن را در الفتح به ابن ابی خيثمة ارجاع داده است.

هلاک می‌گردند و نزد وی همچنین از او روایت است که گفت: شما تا وقتی که علم در بزرگان‌تان باشد. بخیر می‌باشید. و وقتی که علم در خرده‌هایتان باشد، خرد بزرگ را نادان و بی‌خرد می‌انگارد.

زنهار و ترسانیدن معاویه و عمر رضی الله عنهما از گرفتن علم از غیر اهل آن

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۱۹۴) از معاویه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بدترین گمراهی، [گمراهی] مردی است که قرآن را می‌خواند و آن را نمی‌داند و در آن تفقه حاصل نمی‌کند، بعد آن را به طفل و غلام و زن و کنیز یاد می‌دهند، و آن‌ها به آن با اهل عمل مجادله می‌کنند. و هم چنین از ابوحازم روایت نموده، که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: من بر این امت، از مومنی که ایمانش وی را باز می‌دارد، و از فاسقی که فسقش آشکار است نمی‌ترسم، ولی بر آن از مردی می‌ترسم که قرآن را خواند تا اینکه آن را به زبان تیز و فصیح فرا گرفت، و بعد آن را به غیر تأویل آن تأویل نمود.

وصیت عقبه بن عامر برای اولادش تا حدیث را جز از ثقه قبول نکنند

طبرانی در الکبیر از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده که: وقتی وفات وی فرا رسید، گفت: ای پسرانم من شما را از سه چیز نهی می‌کنم و آن را مراعات کنید: حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جز از ثقه قبول نکنید، قرض نگیرید، اگر چه عبا پوشیدید و شعر ننویسید، که قلب‌هایتان را به آن از قرآن مشغول می‌سازد. هیشمی (۱/۱۴۰) می‌گوید: در اسناد آن ابن‌لهیعه آمده، و این احتمال ضعیفش را پدید می‌آورد.

خطبه عمر رضی الله عنه در جایبه درباره گرفتن علم از علمای اصحاب

طبرانی در الأوسط از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه در جایبه برای مردم صحبت نمود و گفت: ای مردم، کسی که خواست از قرآن بپرسد، باید نزد ابی بن کعب بیاید، و کسی که خواست از فرائض سؤال نماید، باید نزد زید بن ثابت بیاید، و کسی که خواست از فقه سؤال نماید، باید نزد معاذ بن جبل بیاید، و کسی که مال می‌خواست، باید نزد من بیاید، چون خداوند مرا برای آن والی و تقسیم‌کننده گردانیده است. هیشمی (۱۳۵۱) می‌گوید: در این سلیمان بن داود بن حصین آمده، و کسی را ندیدیم که وی را ذکر نموده باشد.

خوش آمد گویی و بشارت دادن برای طالب علم

خوش آمد گویی پیامبر ﷺ برای صفوان بن عسال مرادی

طبرانی و احمد از صفوان بن عسال مرادی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی آمدم، که در مسجد بر جامه راه راه سرخش تکیه نموده بود، به او گفتم: ای رسول خدا، من در طلب علم آمده‌ام، فرمود: «مرحبا به طالب علم»^۱ ... و حدیث را چنانکه در اول باب گذشت ذکر نموده است.

خوش آمد گویی ابوسعید خدری رضی الله عنه برای طالب علم

ترمذی از ابوهارون روایت نموده، که گفت: ما نزد ابوسعید رضی الله عنه می‌آمدیم وی می‌گفت: مرحبا به کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره‌شان توصیه نموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «مردم پیرو شماوند، و مردانی از گوشه‌ها و اقلیم‌های زمین نزدتان می‌آیند و در دین تفقه حاصل می‌کنند، وقتی که نزدتان آمدند، با آنان معامله نیکو انجام دهید»^۲. و نزد وی همچنان از ابوهارون از ابوسعید به شکل مرفوع روایت است که گفت: «مردانی از طرف مشرق نزد شما می‌آیند و می‌آموزند، وقتی که آنان نزدتان آمدند، با ایشان معامله نیکو انجام دهید»، می‌افزاید: وقتی که ابوسعید ما را می‌دید می‌گفت: مرحبا به سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله^۳ این را ابن ماجه (ص ۳۷) از وی از ابوسعید به معنای آن به اختصار روایت کرده است.

و حاکم (۱/۸۸) همچنان از طریق ابونضره از ابوسعید این را به اختصار روایت کرده است، و حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده، و گفته: علتی ندارد. و ابن جریر و ابن عساکر این را به سیاق اول که نزد ترمذی آمده روایت کرده‌اند، و ابن عساکر افزوده: «و به ایشان آنچه را بیاموزید که خداوند به شما آموخته است» و در لفظی آمده: «قومی از گوشه‌های زمین نزدتان خواهند آمد، و شما را از

۱- حسن. طبرانی (۵۴/۸).

۲- ضعیف. ترمذی (۲۶۵۰) آلبانی آن را ضعیف می‌داند. همچنین ابن ماجه (۲۴۹) می‌گوید: در سند حدیث ابوهارون العبیدی که همان عماره بن جوین است وجود دارد که شعبه و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند.

۳- موضوع. ابن ماجه (۲۴۸) آلبانی می‌گوید: موضوع است. نگا: الضعیفة (۳۳۴۹) من می‌گویم: در سند آن اسماعیل بن مسلم المکی ضعیف است.

دین خواهند پرسید، وقتی که آنان نزدتان آمدند، برای‌شان جای فراخ کنید، و با آنان معامله نیکو نمایید و به آنها یاد دهید»، و در لفظی نزد ابن عساکر آمده: «به ایشان بیاموزید، و بعد از آن بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید، نزدیک شوید». چنانکه در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است.

و ابن نجار از ابوسعید روایت نموده که: وقتی نو واردان نزدش می‌آمدند، می‌گفت: مرحبا به سفارش‌های رسول خدا ﷺ، رسول خدا ﷺ ما را امر نموده است، در مجالس برای‌شان جا باز کنیم و حدیث برای‌شان بگوییم، چون شما جانشین‌ها و محدثین بعد از ما، و از آنچه برای تازه وارد می‌گفت: این بود: وقتی تو چیزی را نفهمیدی، از من بخواهی تا آن را به تو بفهمانم، چون برای من اگر تو در حالی برخیزی که آن را فهمیده باشی محبوب‌تر از آن است که بر خیزی و آن را نفهمیده باشی. این چنین در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است.

خوش آمد گویی ابو هریره رضی الله عنه به طلاب علم

ابن ماجه (ص ۳۷) از اسماعیل روایت نموده، که گفت: جهت عیادت حسن^۱ نزدش رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، وی پاهایش را جمع نمود، و بعد از آن گفت: نزد ابوهریره جهت عیادتش رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، وی پاهایش را جمع نمود و بعد از آن گفت: نزد رسول خدا ﷺ رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، و او بر پهلویش خوابیده بود، هنگامی که ما را دید پاهایش را جمع نمود، و بعد از آن گفت: «بعد از من قوم‌هایی نزدتان می‌آیند و علم می‌طلبند، برای آنان خوش آمد بگویید، به آن‌ها سلام بدهید و به آنها بیاموزید»، گفت: به خدا سوگند، ما اقوامی را درک نمودیم، که نه به ما خوش آمد گفتند، نه به ما سلام دادند و نه به ما آموزش دادند، بلکه وقتی ما نزدشان می‌رفتیم همراه ما غلظت و خشونت می‌نمودند.

تبسم ابودرداء در حدیث بیان نمودنش برای مردم

احمد و طبرانی در الکبیر از ام‌درداء روایت نموده‌اند که گفت: ابودرداء رضی الله عنه هر حدیثی را که بیان می‌نمود در آن تبسم می‌کرد، به او گفتم: من می‌ترسم که مردم ترا احق پندارند، گفت: رسول خدا ﷺ هر حدیثی را که بیان می‌نمود، در آن تبسم

می‌کرد^۱. هیشمی (۱/۱۳۱) می‌گوید: در این حبیب بن عمرو آمده، دارقطنی می‌گوید: مجهول است.

مجالس تعلیم و همنشینی علما

ترغیب پیامبر ﷺ به مجالس علم و نشستن اصحابش به شکل حلقه‌ای در اطرافش

ابویعلی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: گفته شد: ای رسول خدا، کدام یک از همنشینان ما بهتراند؟ گفت: «کسی که رؤیت وی شما را به یاد خدا بیندازد، و منطقش بر علم شما بیفزاید و عملش آخرت را به یادتان بیاورد»^۲. منذری (۱/۷۶) می‌گوید: راویان آن را راویان صحیح‌اند، مگر مبارک بن حسان. و بزار از قره رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می‌نشست، اصحابش نزد وی به صورت حلقه می‌نشستند^۳، در این سعد بن سلام آمده و احمد وی را دروغگو خوانده است.

مجالس اصحاب بعد از نماز صبح

از یزید رقاشی روایت است که گفت: انس رضی الله عنه از چیزهایی که در وقت بیان حدیث به ما می‌گفت: این بود: به خدا سوگند، این آنطور نیست که تو اصحابت انجام می‌دهید - یعنی یکی از شما می‌نشیند و اطراف وی جمع می‌شوند و او صحبت می‌ناید - آنان^۴ وقتی که نماز بامداد را ادا می‌نمودند، به صورت حلقه حلقه می‌نشستند و قرآن می‌خواندن و فرائض و سنن را می‌آموختند^۵. و یزید رقاشی ضعیف است. این چنین در مجمع الزوائد (۱/۱۳۲) آمده است.

۱- ضعیف. احمد (۵/ ۱۹۸) طبرانی در الکبیر. در سند آن حبیب بن عمرو است که دارقطنی درباره‌ی وی می‌گوید: مجهول است. نگا: المجمع (۱/ ۱۳۱).

۲- ضعیف. ابویعلی (۳۴۳۷) منذری می‌گوید: راویان آن راویان صحیح‌اند مگر مبارک بن حسان. و البانی آن را در ضعیف الترغیب (۷۹) ضعیف دانسته است. نگا: المجمع (۱۰/ ۲۶۶).

۳- موضوع. به روایت بزار و در آن سعید بن سلام است که احمد وی را دروغگو دانسته است. المجمع (۱/ ۱۳۲).

۴- اصحاب.

۵- ضعیف. در سند آن یزید الرقاشی ضعیف است: المجمع (۱/ ۱۳۲).

نشستن پیامبر ﷺ در مجلسی که مشتمل بر فقرای اصحابش بود

بیهقی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در میان گروهی از مهاجرین قرار داشتم و با آنان نشسته بودم، و بعضی از آنان خود را با دیگری از برهنگی می پوشانیدند، و یکی از قاری های ما برای ما تلاوت می کرد، و ما به کتاب خدا گوش فرا می دادیم، آن گاه رسول خدا ﷺ گفت: «ستایش خدایی راست، که از امتم کسانی را قرار داده که من به ننگ داشتن نفسم با آن ها مأمور شده ام»، می گوید: آن گاه حلقه مدور شد و روهایشان اشکار گردید، می افزاید: و رسول خدا ﷺ یکی از آنان را غیر از من نشناخت، پیامبر ﷺ فرمود: «ای گروه های فقیر مهاجرین شما را به نور در روز قیامت بشارت و مژده می دهم، نصف روز قبل از اغنیا داخل می شوید، و آن پانصد سال است»^۱. این چنین در البدایه (۶/۵۷) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۳۴۲) طویل تر از آن روایت نموده است.

پیامبر ﷺ و ترجیح دادن نشستن در مجلس علم بر نشستن در مجلس ذکر

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۵۰) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده است که: رسول خدا ﷺ بر دو مسجدش مرور نمود، در یکی از مجلس ها خداوند را دعا می نمودند و به سوی آن تضرع می کردند. و در دیگری فقه می آموختند و آموزش می دادند، رسول خدا ﷺ فرمود: «هر دو مجلس خیراند، و یکی از آنان از دیگری فضیلت دارد. این ها خداوند را دعا می کنند و به سویی تضرع می نمایند، اگر بخواهد به آنها می دهد، و اگر بخواهد به آنها نمی دهد، اما اینان می آموزند و جاهل را آموزش می دهند، و بی شک که من هم معلم برانگیخته شده ام»^۲. (بعد از آن آمد و با آنان نشست). دارمی این را به مثل آن روایت کرده است.

۱- ضعیف. ابوداود (۳۶۶۶) بیهقی در الدلائل (۵/ ۳۵۱) ابونعیم (۱/ ۴۲) احمد به مانند آن (۳/

۹۶) آلبانی همه ی آن را جز جمله ی دخول بهشت ضعیف دانسته است.

۲- ضعیف. ابن عبدالبر در الجامع (۱/ ۵) ابن مبارک در زهد (۱/ ۵۰) دارمی (۳۴۹) در سند آن

عبدالرحمن بن زیاد بن انعم آفریقی است که در حفظ خود ضعیف است اما مردی صالح بوده

است. نگا: التهذیب (۶/ ۱۷۳) تقریب (۱/ ۴۸۰).

نشستن ابو موسی و عمر رضی الله عنهما یک شب در مجلس علم

عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از ابوبکر بن ابی موسی روایت نموده‌اند که: ابوموسی رضی الله عنه بعد از عشاء نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد، عمر به او گفت: چه تو را آورده است؟ گفت: آمده‌ام با تو صحبت کنم، پرسید: در این ساعت؟ گفت: مسأله فقیهی است، و عمر نشست و خیلی طولانی صحبت کردند، بعد از آن ابوموسی گفت: نماز ای امیرالمومنین، گفت: ما در نماز هستیم. این چنین در الکنز (۵/۲۲۸) آمده است.

قصه جندب بجلی با ابی کعب در طلب علم

ابن سعد (۳/۵۰۱) از جندب بن عبدالله بجلی روایت نموده، که گفت: در طلب علم مدینه آمدم، و داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم، ناگهان دیدم که مردم حلقه‌هایی تشکیل داده‌اند و صحبت می‌کنند، من از حلقه‌ها عبور نمودم، تا این که به حلقه‌ای آمدم، که در آن مرد رنگ پریده‌ای بود، و دو جامه بر تن داشت، گویی که از سفر آمده باشد، می‌گوید: از وی شنیدم که می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه، زمامداران ولایت‌ها هلاک شدند، و بر آنان باکی هم ندارم - می‌پندارم که این را مکرراً گفت - می‌گوید: نزدش نشستیم، و همان قدری که برایش مقدر شده بود صحبت نمود و بعد از آن برخاست، می‌افزاید: بعد از این که برخاست از وی پرسیدم، گفتم: این کیست؟ گفتند: سید مسلمانان ابی بن کعب رضی الله عنه، می‌گوید: بعد وی را دنبال نمودم، تا این که به منزلش آمدم، متوجه شدم که منزل کهنه و حال بدی دارد، او را مردی زاهد و گوشه‌گیر یافتم و تمام امور و کارهایش با هم مشابهت داشت، به او سلام دادم، وی جواب سلام را داد و بعد از آن پرسید، تو از کجا هستی؟ گفتم: از اهل عراق گفت: از من به کثرت سؤال نمودند، هنگامی که این را گفت، خشمگین شدم، می‌افزاید: آن گاه بر زانوهایم نشستم و دست‌هایم را این طور - برابر رویش بلند نمود - بلند نمودم و رویم را به سوی قبله گردانیدم، می‌افزاید: گفتم: بار خدایا، از آنان به تو شکوه می‌کنیم، ما در طلب علم مال مصرف می‌کنیم، بدن‌هایمان را در تکلیف و مشقت می‌اندازیم، و سواری‌هایمان را به راه می‌اندازیم، و وقتی همراه‌شان روبرو گردیدیم، برای‌مان ترش روی می‌کنند و به ما می‌گویند، می‌افزاید: آن گاه ابی گریست و شروع به راضی ساختن من نمود و می‌گفت: وای بر تو، من آنجا نرفتم من آنجا نرفتم^۱، می‌گوید: بعد از

۱- یعنی هدفم آنچه نبود که تو برداشت نمودی. م.

آن گفت: بار خدایا، من به تو تعهد می‌سپارم که اگر مرا تا روز جمعه باقی گذاشتی، آنچه را از پیامبر ﷺ شنیده‌ام بیان می‌کنم، و در آن از ملامت ملامتگر نمی‌ترسم، می‌گوید: هنگامی که آن را گفت، از نزدش برگشتم و انتظار جمعه را می‌کشیدم، وقتی روز پنج شنبه فرا رسید برای بعضی کارهایم بیرون شدم، ناگهان متوجه شدم که کوچه‌ها مملو از مردم‌اند، به هر کوچه‌ای که می‌رفتم و نگاه می‌نمودم مردم در آن با من روبرو می‌شدند، می‌گوید: گفتم: مردم را چه شده است و چه می‌کنند؟ گفتند: تو را بیگانه می‌پنداریم، می‌گوید: پاسخ دادم: آری، گفتند: سید مسلمانان ابی بن کعب مرده است، جذب می‌گوید: بعد با ابوموسی در عراق روبرو شدم، و حدیث و صحبت ابی را برایش نقل نمودم، گفت: واحسرتا، کاش باقی می‌ماند تا گفته‌اش به دست ما می‌رسید.

حدیث بیان نمودن عمران بن حصین در مسجد بصره

ابن سعد (۴/۲۹۱) از هلال بن یساف روایت نموده، که گفت: بصره آمدم و داخل مسجد شدم، ناگهان با شیخ سر سفید و ریش سفیدی برخورددم، که بر ستونی در حلقه‌ای تکیه نموده بود و برای آن‌ها حدیث بیان می‌نمود، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عمران بن حصین رضی الله عنه.

تجمع مردم بر دروازه ابن عباس و یاد دادن همه مسائل علم به آنان

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۰) از ابوصالح روایت نموده، که گفت: از ابن عباس رضی الله عنه مجلسی را دیدم، که اگر همه قریش به آن فخر کنند، برای‌شان مایه فخر است، مردم را دیدم که جمع شدند، به حدّی که راه‌ها برای‌شان ضیق و تنگ گردید، و هیچ کس قادر نبود که بیاید یا رود، می‌گوید: نزد وی رفتم، و از وجود آنان بر دروازه‌اش روی را خبر دادم، به من گفت: برایم اب وضو بگذار، می‌افزاید: وضو نمود و نشست و گفت: بیرون شو و به آنان بگو: کسی که می‌خواهد از قرآن و حروف آن چیزی مربوط به آن بپرسد باید داخل شود، می‌گوید: بیرون شدم و آنان را خبر دادم، و داخل شدند تا حدّی که خانه و اتاق را پر نمودند و هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند یا زیاده از آن برای‌شان افزود، بعد از آن گفت: برادران‌تان [منتظرند]، و آنان بیرون رفتند. باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می‌خواهد از تفسیر قرآن و تأویل آن بپرسد داخل شود، می‌گوید: بیرون رفتم و به آنها خبر دادم، و آنان داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند، و از هر چیزی که وی

را پرسیدند به آن‌ها جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند برای‌شان افزود یا زیادتر از آن، بعد از آن گفت: برادران‌تان [منتظرند]، و آنان بیرون آمدند، باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می‌خواهد از حلال و حرام و فقه بپرسد باید داخل شود، بیرون رفتم به آنان گفتم: می‌افزاید: آنان داخل آمدند تا جایی که خانه و اتاق را پر نمودند، و هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند برای‌شان افزود، بعد از آن گفت: برادران‌تان [منتظرند]، و آنان بیرون رفتند، باز گفت: بیرون برو و بگو: هر کسی که می‌خواهد از فرائض و چیزی که مشابه آن باشد بپرسد باید داخل شود، می‌گوید: بیرون رفتم و آنان را خبر دادم، و داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند، و هر چیزی را که از وی پرسیدند، به آنان خبر داد، و مثل آن چه را از وی پرسیده بودند برای‌شان افزود، باز گفت: برادران‌تان [منتظراند] و آنان بیرون شدند. باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می‌خواهد از عربی، شعر و غریب‌الکلام بپرسد باید داخل شود، می‌گوید: داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند و از هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان خبر داد، و مثل آن چه را از وی پرسیده بودند، برای‌شان افزود. ابوصالح می‌گوید: اگر همه قریش به آن فخر کنند، به درستی که مایه فخر است، من مثل این را برای هیچ یکی از مردم ندیدم. حاکم (۳/۵۳۸) مثل این را روایت کرده است.

ستایش ابن مسعود از مجالس علم

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نیکی مجلسی است، مجلسی که در آن حکم یاد می‌شود. اسناد آن، چنان که هیثمی (۱/۱۶۷) گفته، حسن است. ابن‌عبدالبر این را در جامع‌العلم (۱/۵۰) به این لفظ روایت نموده است: نیکو مجلسی است، مجلسی که حکمت در آن پخش می‌شود، و رحمت از آن تمنی می‌گردد. و طبرانی در الکبیر از عبدالله بن مسعود روایت نموده، که وی می‌گفت: پرهیزگاران سادات‌اند، فقها رهبران‌اند و همنشینی‌شان زیادت است. هیثمی (۱/۱۲۶) می‌گوید: این را در حدیث طولی ذکر نموده، و رجال آن‌ها اند.

قول ابو جحیفه و ابو درداء در این باره

ابن‌عبدالبر در جامعش (۱/۱۲۶) از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفته می‌شد: با بزرگان همنشینی داشته باش، با علما دوستی نما و با حکما مخالطت داشته

باش. و نزوی (۱/۱۲۷) از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: از دانایی مرد این است که رفتن، داخل شدن و بیرون شدنش با اهل علم باشد. ابونعیم این را در الحلیه (۱/۲۱۱) از ابودرداء به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: و مجلسش.

احترام و تعظیم مجلس علم

خشم سهل بن سعد ساعدی بر کسی که در مجلس وی به چیز دیگری خود را مشغول گردانید

طبرانی در الکبیر از ابوحازم از سهل رضی الله عنه روایت نوده که: وی در مجلس قومه بود، و برای‌شان از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث بیان می‌نمود، و آنان یکی به‌سوی دیگری متوجه می‌شدند، و با هم صحبت می‌کردند، آن‌گاه وی خشمگین شد و گفت: اینها را نگاه کن، من برای‌شان از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنچه چشم‌هایم دیده و گوش‌هایم شنیده صحبت می‌کنم، و اینان با خود مشغول‌اند!! به خدا سوگند از بین شما خارج خواهم شد و ابدأً به طرف شما رجوع نخواهم کرد. به او گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم و در راه خدا جهاد می‌کنم، گفتم: جهاد بر تو لازم نیست، و خود را بر اسب نمی‌توانی محکم بگیری، و نمی‌توانی با شمشیر بزنی، و نمی‌توانی با نیزه بزنی، گفت: ای ابوحازم، می‌روم و در صف می‌باشم، و تیر نامعلومی یا سنگی به سراغم می‌آید، و خداوند برائیم شهادت نصیب می‌گرداند. هیشمی (۱/۱۵۵) می‌گوید: در این عبدالحمید بن سلیمان آمده، و ضعیف می‌باشد.

آداب علما و طلاب

نیکویی منطق و صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله با جوانی که از وی خواست به وی اجازه زنا بدهد

احمد و طبرانی از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: جوانی از قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا به من اجازه زنا بده، آن‌گاه قوم به سویش روی آورده و توییخش نموده گفتند: باز ایست، باز ایست، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «نزدیک شو»، به وی نزدیک گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا آن را برای مادرت دوست می‌داری؟» گفت: نه، به خدا سوگند، خداوند مرا فدایت گرداند، فرمود: «مردم هم این را برای مادران خویش دوست نمی‌دارند»، گفت: «آیا آن را برای دخترت دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، به

خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «مردم هم آن را برای دختران خود دوست نمی‌دارند»، فرمود: «آیا آن را برای خواهرت دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «مردم هم آن را برای خواهران‌شان دوست نمی‌دارند»، گفت: «آیا آن را برای عمه ات دوست می‌داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای عمه‌هایشان دوست نمی‌دارند»، گفت: «آیا آن را برای خاله ات دوست می‌داری» گفت: نخیر، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای خاله‌هایشان دوست نمی‌دارند»، راوی می‌گوید: آن گاه پیامبر ﷺ دستش را بر وی گذاشت و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ، وَطَهِّرْ قَلْبَهُ، وَحَصِّنْ فَرْجَهُ»، «بار خدایا، گناهش را ببخش، قلبش را پاک کن و فرجش را نگه دار»، می‌گوید: و بعد از آن، آن جوان به‌سوی چیزی نگاه نمی‌نمود^۱. هیشمی (۱/۱۲۹) می‌گوید: این را احمد و طبرانی در الکبیر روایت نموده‌اند، و رجال آن رجال صحیح‌اند.

سه بار حرف زدن پیامبر ﷺ تا از وی دانسته شود

طبرانی در الکبیر از ابوامامه روایت نموده که: پیامبر ﷺ وقتی صحبت می‌نمود، سه بار حرف می‌زد تا از وی فهمیده شود^۲. اسناد آن، چنان که هیشمی (۱/۱۲۹) می‌گوید، حسن است.

دستور عایشه ؓ برای ابن ابی السائب به التزام سه امر در تعلیمش

احمد از شعبی روایت نموده، که گفت: عایشه برای ابن ابی السائب داستان سرای اهل مدینه گفت: در سه چیز یا از من پیروی نما، یا با تو می‌جنگم، گفت: آن‌ها چه‌اند، بلکه من از تو متابعت می‌کنم ای امالمؤمنین، گفت: از سجع در دعا اجتناب کن، چون رسول خدا ﷺ و اصحابش این را انجام نمی‌دادند، و در هر جمعه برای مردم یک بار وعظ نما، اگر از آن هم ابا ورزیدی سه بار، و مردم را از این کتاب خسته مکن، و تو را چنان نیابم که در حالی نزد قومی بیایی که آنان در صحبتی از صحبت‌هایشان قرار داشته باشند و

۱- صحیح. احمد (۲۵۶/۵) طبرانی (۸/۱۹۰، ۲۱۵) نگا: الصحیحة (۳۷۰).

۲- حسن. احمد (۳/۲۲۱) از انس. و طبرانی (۸/۳۴۲) و هیشمی آن را حسن دانسته است.

تو صحبت‌شان قطع نمایی، بلکه آنان را بگذار، وقتی که تو را به آن تشویق نمودند و بدان امرت کردند، آن گاه برای‌شان صحبت کن^۱. هیشمی (۱/۱۹۱) می‌گوید: احمد این را روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، و ابویعلی مانند آن را روایت کرده است.

ادب ابن مسعود در تعلیم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۰۵) از شقیق بن سلمه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نزد ما آمد و گفت: من از مجلس شما با خبر می‌شوم، ولی مرا از آمدن به سوی تان، جز کراهیت خستگی‌تان باز نمی‌دارد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب خوف از به زحمت افتادن ما (وقات) وعظ مراعات می‌نمود^۲. و نزد طبرانی در الکبیر از اعمش روایت است که ابن مسعود بر مردی عبور نمود، که برای قومی وعظ می‌نمود، گفت: ای وعظ کننده، مردم را ناامید مساز. و رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر اینکه اعمش ابن مسعود را درک ننموده است، چنانکه هیشمی (۱/۱۹۱) گفته است.

وصف علی رضی الله عنه از فقیه حقیقی

ابن ضریس و ابونعیم در الحلیه (۱/۷۷) و ابن عساکر و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: آیا شما را از فقیه واقعی و حقیقی خبر ندهم؟ کسی که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد، و به آنان در معاصی خداوند تعالی اجازه و رخصت ندهد، و از مکر خدا در امان‌شان نسازد، و قرآن را با روی آوردن به غیرش کنار نگذارد و ترک نکند، و در عبادتی که در آن تفقه نباشد خیری نیست، و در فقهی که در آن فهم نباشد، خیری نیست - و در لفظی آمده: که در آن تقوا نباشد -، و در قرائتی که در آن تدبر و تفکر نباشد خیری نیست. این چنین در کنز العمال (۵۹/۲۳۱) آمده است. و ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۲/۴۴) به شکل مرفوع به مثل آن روایت کرده، و بعد از آن گفته: این حدیث جز از این طریق مرفوع نقل نشده است، و اکثرشان آن را بر علی موقوف می‌دانند.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای معاذ و ابوموسی وقتی که ایشان را به سوی یمن اعزام داشت

طبرانی در الأوسط از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذبن جبل و ابوموسی رضی الله عنهما را به سوی یمن فرستاد و گفت: «با هم همکاری نمایید

۱- صحیح. احمد (۲۱۷/۶) نگا: المجمع (۱/۱۹۱).

۲- بخاری (۷۰) مسلم (۲۷۲۱).

و از یک دیگر اطاعت کنید، و بشارت بدهید و متنفر نسازید»، معاذ سخنرانی ایراد نمود، و آنان را به سوی اسلام و تفقه و قرآن تشویق نمود و گفت: شما را به اهل جنت و اهل آتش خبر می‌دهم: وقتی مردی به خیر یاد شود وی از اهل جنت است، و وقتی به شر یاد شود از اهل آتش است^۱. هیشمی (۱/۱۶۶) می‌گوید: رجال آن موثق‌اند.

قول ابوسعید درباره مجالس اصحاب و قول ابن عمر درباره عالم حق

حاکم (۱/۹۴) از ابوسعید رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وقتی می‌نشستند حدیث‌شان فقه می‌بود، مگر این که مردی سوره‌ای می‌خواند، یا مردی را به خواندن سوره‌ای امر می‌نمودند. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۶) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: انسان در علم در جای شایسته، آن وقت قرار می‌گیرد، که به کسی مافوقش است حسد نوزد، و کسی را که مادونش است تحقیر ننماید، و به علم پول طلب نکند.

قول عمر رضی الله عنه درباره آداب عالم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۳۵) از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: علم را بیاموزید، و به مردم بیاموزانید، و برای آن وقار و آرامش را فرا گیرید، و برای کسی که از وی آموخته‌اید و برای کسی که یاد داده‌اید تواضع پیشه نمایید، و علمای سرکش نباشید، و جهل‌تان از علم‌تان افزون نباشد. احمد این را در الزهد و بیهقی و ابن ابی شیبه و غیر ایشان، چنانکه در الكنز (۵/۲۲۸) آمده، روایت کرده‌اند، و در نقل وی آمده: علم‌تان بر جهل‌تان.

قول علی رضی الله عنه درباره آداب متعلم

مرهبی و ابن عبدالبر در العلم از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از حقوق عالم این است که از وی به کثرت سؤال نکنی، در جواب کنجکاوی نکنی، وقتی روی

۱- طبرانی در الاوسط و دارمی (۲۲) نگا: المجمع (۶۶/۱) می‌گویم: در سند آن عمر بن ابی خلیفه است که مقبول است: التقریب (۵۴/۲) التهذیب (۷/۴۴۳) از یاد بن مخراق. می‌گوید: از عبدالله بن عمر چنین ذکر شده است. زیاد چنانکه در التقریب (۱/۲۷۰) آمده ثقه است اما او به شنیدن از ابن عمر اشاره نکرده است: التهذیب (۳/۳۸۳).

گردانید بر وی اصرار نمایی، وقتی سست و مانده شد از جامه‌اش نگیری، با دستت به سویش اشاره نکنی، با چشمت به طرفش چشمک زده اشاره نمایی، در مجلسش پرسان و سؤال نکنی، در طلب خطا و لغزشش نباشی و اگر خطا نمود، منتظر برگشتش باش و برگشتش را قبول کن، و این که نگویی: فلان خلاف قولت را گفت، رازش را افشا نکنی، کسی را نزدش غیبت نمایی، او را در حضور و غیابش حفاظت کنی، قوم را به طور عموم سلام بدهی و او را به تحیه خاص بگردانی، در پیش رویش بنشین، اگر کار و حاجتی داشت، به خدمت وی از قوم سبقت جویی و از طول صحبت وی خسته نشوی، چون وی مثل درخت خرماست، منتظر باشی که چه وقت از آن برایت منفعت می‌رسد، و عالم به منزله روزه دار مجاهد در راه خداست، وقتی عالم بمیرد، در اسلام شکاف و درزی ایجاد می‌شود، که تا روز قیامت بند نمی‌گردد، طالب علم را هفتاد هزار از مقربین آسمان مشایعت می‌کنند. این چنین در الکنز (۲۴۲۵)، و المنتخب (۴/۷۳) آمده است. و خطیب این را در الجامع از علی به معنای آن به اختصار، چنان که در الکنز (۵/۲۲۹) آمده، روایت کرده است.

ادب ثابت بنانی با استادش انس

ابویعلی^۱ از جمیله‌ام ولد انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ثابت وقتی نزد انس می‌آمد، انس می‌گفت: ای غلام برایم خوشبویی بیاور که دستهایم را بمالم، چون این ام ثابت تا دستهایم را نبوسد راضی نمی‌شود. هیشمی (۱/۱۳۰) می‌گوید: ندیدم که کسی زندگی جمیله را نوشته باشد.

ادب ابن عباس با عمر رضی الله عنه و هیبتش از وی

ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۱۲) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: دو سال درنگ نمودم و می‌خواستم از عمر بن خطاب رضی الله عنه حدیثی را بپرسم، ولی هیبتش مرا از آن باز می‌داشت، تا این که در حج یا عمره‌ای در اراک که در بطن مر ظهران است برای حاجتش عقب ایستاد، هنگامی که آمد و با او خلوت نمودم گفتم: ای امیر المومنین از ابتدای دو سال است که می‌خواهم تو را از حدیثی بپرسم، ولی هیبت مرا از آن باز می‌دارد، گفت: این طور مکن، وقتی خواستی سؤال بکنی بپرس، اگر از آن

۱- ضعیف. ابویعلی (۲۴۹۳) نگا: المجمع (۱/ ۳۰).

نزدم علمی باشد برایت خبر می‌دهم، در غیر آن می‌گویم: نمی‌دانم، در آن صورت کسی را می‌پرسی که می‌داند، گفتم: آن دو زنی که خداوند آنان را یاد نموده که آن دو بر رسول خدا ﷺ با هم همدستی نموده بودند چه کسانی هستند؟ گفت: عایشه، حفصه^۱... و حدیث را به طول آن ذکر نموده است.

هیبت سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

وی همچنان از سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: به سعد بن مالک^۲ گفتم: می‌خواهم از تو درباره چیزی سؤال بکنم، ولی از تو هیبت دارم، گفت: ای برادر زاده‌ام، از من هیبت نداشته باش، وقتی دانستی نزد من عمل هست مرا از آن بپرس، می‌گوید: گفتم: قول رسول خدا ﷺ برای علی رضی الله عنه در غزوه تبوک وقتی او را جانشین خود باقی گذاشت، سعد گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای علی آیا راضی نمی‌شوی که برای من به منزله هارون به موسی باشی»^۳. ابن سعد (۳/۲۴) این را از سعید به مثل آن با زیادت‌هایی روایت کرده است.

قول جبیر بن مطعم در سوالی: من نمی‌دانم

ابن سعد از عثمان بن عبدالله بن موهب روایت نموده، که گفت: جبیر بن مطعم بر آبی مرور نمود، و او را از فریضه‌ای پرسیدند، گفت: من نمی‌دانم، ولی کسی را با من بفرستید، تا برای‌تان از آن سؤال نمایم، پس کسی را با وی فرستادند و او نزد عمر آمد و از وی پرسید، عمر گفت: کسی که دوست دارد فقیه و عالم باشد، باید چون عمل جبیر بن مطعم عمل کند، از چیزی که نمی‌دانست پرسیده شد، پاسخ داد: خداوند دانانتر است. ابن چین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

ادب ابن عمر رضی الله عنهما در تعلیمش

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۵۲) از مجاهد روایت نموده، که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما از میراثی از اولاد صلیبی پرسیده شد، گفت: نمی‌دانم، به او گفته شد: چه تو را باز می‌دارد که جوابش را بدهی؟ گفت: ابن عمر از چیزی پرسیده شد، گفت: نمی‌دانم. و نزد ابن

۱- مسلم (۲۴۷۹) و به مانند آن نزد بخاری (۵۸۴۳).

۲- وی سعد بن ابی وقاص می‌باشد.

۳- صحیح. احمد (۱/۱۷۳) طبرانی (۵/۲۳۰).

سعد (۴/۱۴۴) از عروه روایت است که گفت: ابن عمر از چیزی که نمی‌دانست پرسیده شد، گفت: من به آن علم ندارم، هنگامی که آن مرد روی گردانید به نفس خودش گفت: ابن عمر از چیزی که بدان علم نداشت پرسیده شد، گفت: من به آن علم ندارم.^۱ و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۵۴) از عقبه بن مسلم روایت نموده، که گفت: سی و چهار ماه همراهی و مصاحبت ابن عمر را نمودم، در بیشتر سوالهایی که از وی می‌شد، می‌گفت: نمی‌دانم، بعد از آن به من ملتفت شده می‌گفت: آیا می‌دانی که اینان چه می‌خواهند؟ می‌خواهند پشت‌های ما را پلی به سوی جهنم سازند. و ابن سعد (۴/۱۶۸) از نافع روایت نموده که: مردی از ابن عمر مسئله‌ای را پرسید، ابن عمر سرش را فرود آورد، و به او پاسخ نداد، حتی مردم گمان نمودند، که وی مساله او را نشنیده است، می‌گوید: آن مرد به او گفت: - خداوند تو را رحم کند آیا مسئله‌ام را نشنیدی؟ گفت: بلی، ولی شما چنان می‌پندارید، که خداوند ما را از آنچه شما می‌پرسید، سؤال نمی‌کند، بگذارمان - خداوند تو را رحم کند -، تا در مسئله ات فکر و غور کنیم، اگر برای آن جوابی نزدمان بود خوب، در غیر آن برایت می‌گوییم که ما بدان علم نداریم.

اقوال ابن مسعود، علی و ابن عباس درباره قول عالم: نمی‌دانم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۵۱) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ای مردم کسی که از علمی پرسیده شد، و آن را می‌دانست، باید آن را بگوید، و کسی که نزدش علم نبود، باید بگوید: خدا داناتر است، چون این از علم است، که برای آنچه نمی‌داند بگوید: خدا داناتر است، خداوند تبارک و تعالی به نبی اش گفته:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ (ص: ۸۶).

ترجمه: «بگو از شما بر تبلیغ حق هیچ مزدی نمی‌طلبم و از تکلیف‌کنندگان نیستم»^۲. و سعد بن نصر از عبدالله بن بشیر روایت نموده که: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از مسئله‌ای پرسیده شد، گفت: من بدان علم ندارم، بعد از آن گفت: آه از سردی اش بر جگر، از آنچه نمی‌دانستم پرسیده شدم، و گفتم: نمی‌دانم.^۳ این چنین در الكنز

۱- دارمی (۱۷۹).

۲- صحیح. ترمذی (۳۲۵۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- دارمی (۱۷۷).

(۵/۲۴۱) آمده است. و دارمی این را از ابوالبختری و زاذان از علی، به اختصار تا همان قول خودش، روایت کرده است، چنانکه در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است، و ابوداود در تصنیف خود برای حدیث مالک، از یحیی بن سعید روایت نموده، که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: وقتی که عالم (لاعلم)، «نمی دانم»، را ترک نمود، کلام و مقاله اش مصیبت زده شده است. و از مالک روایت است که گفت: ابن عباس می گفت: وقتی عالم (لاادری) «خبر ندارم» را ترک کند کلام و مقاله اش مصیبت زده شده است. این چنین در جامع بیان العلم (۲/۵۴) آمده است.

ادب عمر، علی و عثمان رضی الله عنهم در تعلیم

ابن سمعانی از مکحول روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه برای مردم صحبت می نمود و حدیث بیان می کرد، وقتی آنان را می دید صداهایشان را بلند می کنند و خسته شده اند، آنان را به بوستانی می برد^۱. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۳۱) از عبدالله بن مصعب روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب فرمود: در مهرهای زنان بر چهل اوقیه زیادت نکنید، اگرچه دختر ذی الغصه - یعنی قیس بن حصین حارثی - باشد، اگر کسی زیادت کند، زیادتش را در بیت المال می اندازم، آن گاه زنی از صف زنان، که قامتی بلند و بینی پهنی داشت برخاست و گفت: این حق تو نیست، پرسید: چرا؟ گفت: به علت این که خداوند تعالی می گوید:

﴿وَعَاتِبْتُمُ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [انساء: ۲۰].

ترجمه: «و برای یکی آنان اگر مال زیادی هم داده باشید، از آن هیچ چیزی مگیرید».

عمر گفت: زنی به صواب رسید و مردی خطا نمود^۲.

و ابن عبدالبر در جامعش از محمد بن کعب قرظی روایت نموده، که گفت: مردی از علی رضی الله عنه مسئله ای را پرسید، و او درباره چیزی گفت، آن مرد گفت: امیرالمؤمنین، این طور نیست، ولی این طور و این طور است، علی رضی الله عنه گفت: به صواب رسیدی و خطا نمودم:

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۷۶].

۱- یعنی: سخن را در نهال شانی و اشباه آن تغییر می داد تا رفع خستگی آنان شود. واللّه اعلم. م.
 ۲- سند آن ضعیف است. ابن عبدالبر درالجامع (۱/ ۱۳۱) بیهقی (۷/ ۲۳۳) در سند آن مجالد بن سعید است که ضعیف است. هیثمی می گوید: منقطع است زیرا از روایت شعبی از عمر است...

ترجمه: «و بالای هر صاحب علم عالمی است».

و ابن جریر این را به لفظ آن روایت نموده است، چنانکه در الکنز (۵/۲۴۱) آمده. و خطیب در راویان مالک از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما در مسئله‌ای منازعه می نمودند، تا جایی که بیننده به سوی ایشان می گفت: ابدأ با هم موافقت نخواهند کرد، ولی قبل از جدا شدن برسد بهتر و نیکوتر آن موافقت می نمودند. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

حاضر نشدن يك نفر در مجلس علم برای این که جماعتی علم حاصل کنند

قصه عقبه بن عامر با قومش هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند

ابن عساکر از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با دوازده سوار آمدم، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمدم، یارانم گفتند: آیا کسی برای ما شترهایمان را می چراند، تا ما برویم و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علم بیاموزیم، و وقتی او رفت و ما عودت نمودیم آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم، به او یاد دهیم؟ آن گاه من روزهایی آن عمل را انجام دادم، باز فکر نمودم و با خود گفتم: ممکن است من زیانمند باشم!! یارانم آنچه را می شنوند که من نمی شنوم، و چیزی را فرا می گیرند، که من از نبی خدا صلی الله علیه و آله فرا نمی گیرم، بنابراین روزی حاضر شدم، و از مردی شنیدم که می گوید: نبی خدا صلی الله علیه و آله گفت: «کسی که وضوی کامل نماید، از گناهش چون طفل نوزاد پاک می گردد»، من از آن به تعجب افتادم، عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: چگونه، اگر سخن اول را می شنیدی متعجب تر می بودی؟ گفتم: آن را برایم اعاده کن - خداوند مرا فدایت گرداند -، گفت: رسول خدا فرمود: «کسی در حالی بمیرد که به خدا شریک نمی آورد، خداوند برایش دروازه‌های جنت را باز می کند، و از هر کدامش که بخواهد داخل می شود، و جنت هشت دروازه دارد»، بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون گردید، و من روبرویش نشستم، او رویش را از من گردانید، و این عمل را چندین بار انجام داد، وقتی که بار چهارم بود، گفتم: ای نبی خدا - پدر و مادرم فدایت - چرا رویت را از من می گردانی؟ آن گاه رویش را به سویم گردانید و گفت: «آیا یکی برایت محبوب تر است یا دوازده؟»

هنگامی که این حالت را دیدم به سوی یارانم برگشتم^۱. این چنین در الكنز (۱/۷۷) آمده، و ابونعیم در الحلیه (۹/۳۰۷) مثل آن را روایت نموده است.

قصه عثمان بن ابی العاص همراه قومش هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمدند

طبرانی از عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در وفد ثقیف هنگامی که نزد رسول خدا ﷺ آمدند من هم آمدم، ما لباس‌های خوب خویش را نزد دروازه پیامبر ﷺ بر تن نمودیم، و گفتند: چه کسی سواری‌های ما را برای ما حفاظت می‌کند؟ همه قوم رفتن نزد پیامبر ﷺ را دوست داشتند و تخلف و بازماندن از وی برای‌شان ناخوشایند بود، عثمان می‌گوید: من که خردترین ایشان بودم گفتم: اگر خواسته باشید سواری‌هایتان را به این شرط نگه می‌دارم، که وقتی بیرون شدید سواریم را برای من نیز نگه دارید، گفتند: این حق تو باشد، و آنان نزدش داخل شدند، و باز بیرون گردیده گفتند: با ما حرکت کن، گفتم: کجا؟ گفتند: به سوی اهلت، گفتم: از خانواده‌ام بیرون شدم، تا اینکه به دروازه پیامبر ﷺ رسیدم، و حالا همینطور بدون داخل شدن نزدش برگردم، و شما هم تعهدی به من سپرده‌اید که خود می‌دانید؟! گفتند: پس عجله کن، ما همه سؤال‌ها را از وی نموده‌ایم و دیگر نیازی برای سؤال کردن خود نیست، آن گاه داخل شدم و گفتم: ای رسول خدا، ای رسول خدا، به خداوند دعا کن که مرا در دین فقیه گرداند و علم نصیبم نماید، گفت: «چه گفتی؟» گفته‌ام را برایش اعاده نمودم، فرمود: «مرا از چیزی سؤال نمودی، که هیچ یک از یارانم مرا از آن نپرسیده‌اند، برو تو بر آنان امیر هستی و همچنان بر کسانی از قومت که نزدت می‌آیند...» و حدیث را متذکر شده^۲. هیشمی (۹/۳۷۱) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر حکیم بن حکیم بن عباد که ثقه دانسته شده، و در روایت دیگری به اختصار آمده، و در آن گفته: آن گاه نزد رسول خدا ﷺ وارد شدم، و از وی مصحفی^۳ را که در نزدش بود خواستم و او آن را به من داد.

۱- ضعیف. ابن عساکر و ابونعیم (۳۰۷/۹) طبرانی (۳۳۷/۱۷) در سند آن القاسم ابو عبدالرحمن

است که متروک است: المجمع (۲۳/۱).

۲- صحیح. طبرانی (۴۰/۹) هیشمی (۳۷۰/۹).

۳- صحیفه‌ای را که در آن آیاتی از قرآن بود.

فراگیری و تکرار علم، سوال‌هایی که لازم است و سوال‌هایی که لازم نیست

اصحاب و تکرار علم در مجلس پیامبر ﷺ و سوال‌هایشان از وی

ابویعلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ما با نبی خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، - و شاید گفته باشد: تعداد ما شصت مرد بود - و برای ما حدیثی را بیان می‌نمود، سپس برای کارش داخل می‌شد، و ما آن را در میان خویش تکرار می‌کردیم، این را و باز این را، و در حالی بر می‌خاستیم که گویی در قلب‌های ما کاشته شده باشد^۱. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: در این یزید رقاشی آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از ابوموسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی نماز فجر را می‌گزارد، نزدیک او می‌شدیم، کسی از ما قرآن را از او می‌پرسید، و کسی از ما فرائض را از او می‌پرسید و کسی از ما تعبیر خواب را از او می‌پرسید^۲. هیشمی (۱/۱۵۹) می‌گوید: در این محمدبن عمر رومی آمده، ابوداود و ابوزرعه وی را ضعیف دانسته‌اند، و ابن حبان ثقه‌اش دانسته.

قول فضاله بن عبید برای یارانش در این باره

طبرانی در الکبیر از فضاله بن عبید رضی الله عنه روایت نموده است، زمانی که اصحابش نزد وی می‌آمدند می‌گفت: درس بخوانید و بشارت بدهید و زیادت نمایید - خداوند برای شما خیر بیفزاید، و شما را دوست داشته باشد و کسی که شما را دوست می‌دارد دوست بدارد - مسائل را بر ما عرضه کنید، چون اجر آخر آن مثل اجر اول آنست، و کلام‌تان را با استغفار همراه سازید. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

سخنان ابوسعید، علی، ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهم درباره تکرار علم

طبرانی در الأوسط از ابونضره روایت نموده، که گفت: به ابوسعید رضی الله عنه گفتم: برای ما بنویس، گفت: برای‌تان نمی‌نویسم و هرگز آن را قرآن نمی‌گردانم، ولی از ما چنانکه از نبی خدا گرفتیم بگیرید، ابوسعید می‌گفت: حدیث بیان کنید، زیرا برخی از حدیث برخی دیگر را به یاد می‌آورد. هیشمی (۱/۱۶۱) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و

۱- ضعیف. ابویعلی (۴۰۹۱) در سند آن یزید الرقاشی ضعیف است: المجمع (۱/۱۶۱).

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر و بیهقی در السنن (۲۵۵/۵) در آن محمد بن عمر الرومی است که ابوداود و دیگران ضعیفش دانسته‌اند: المجمع (۱/۱۵۹).

حاکم (۱/۹۴) و ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۱۱) این را از ابوسعید روایت نموده‌اند که گفت: حدیث را تکرار کنید، چون تکرار حدیث، حدیث را تازه نگه می‌دارد. و حاکم (۱/۹۵) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: حدیث را تکرار نمایید، اگر چنین نکنید کهنه می‌شود. ابن ابی شیبه هم این را از علی رضی الله عنه چنانکه در جامع العلم (۱/۱۰۱) آمده، روایت نموده، و در اولش افزوده: یک دیگر را زیارت کنید، و در روایتش آمده: (علم تان) کهنه می‌شود. و حاکم (۱/۹۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: حدیث را تکرار نمایید، چون ذکر حدیث حیاتش است. و نزد ابن عبدالبر در العلم (۱/۲۲) از ابن مسعود روایت است که گفت: درس خواندن نماز است. و نزد وی (۱/۲۴) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: تکرار و یاد علم در برخی از شب، از زنده داری آن برایم محبوب‌تر است.

عمر و پرسیدن سه مسئله از علی و خوشحالی‌ش به پاسخ وی

طبرانی در الأوسط از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: ای ابوالحسن بسا اوقات حاضر بوده‌ای و ما غائب بوده‌ایم، و بسا اوقات حاضر بوده‌ایم و غائب بوده‌ای، سه مسئله را از تو می‌پرسم، آیا درباره آن‌ها علم داری؟ علی گفت: آن‌ها کدام‌اند؟ گفت: مردی، مردی را دوست می‌دارد، در حالی که خیری را از وی ندیده است، و مردی، مردی را بد می‌برد، در حالی که شری را از وی ندیده است، گفت: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ارواح در هوا لشکرهای بسیج شده‌اند، و با هم روبرو می‌شوند و نزدیک می‌گردند، آنانی که از ایشان باهم تعارف حاصل نمودند نزدیک می‌شوند، و آنانی که یکدیگر را نشناختند با هم اختلاف می‌کنند»، گفت: یکی، و افزود: مردی حدیثی را بیان می‌کند و ناگهان آن را فراموش می‌نماید، و ناگهان آن را به یاد می‌آورد، علی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: «هر قلبی برای خود ابری چون ابر مهتاب دارد، در حالی که مهتاب روشنی می‌دهد ناگهان ابری جلویش را می‌گیرد و تاریک می‌شود، و ناگهان از او دور می‌گردد و روشن می‌شود، و در حالی که مرد حدیث را بیان می‌کند، ناگهان همان ابر جلویش را می‌گیرد و فراموش می‌نماید، و وقتی از وی دور می‌شود به یاد می‌آورد»، عمر گفت: دو، گفت: و مردی خواب می‌بیند بعضی از آن‌ها راست می‌باشد، و برخی‌شان دروغ،

گفت: آری، از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می‌گفت: «هر بنده و کنیز^۱ که می‌خواهد، و در خواب فرو می‌رود، روحش به عرش برده می‌شود، روح شخصی که نزد عرش بیدار می‌شود، خوابش راست می‌آید، و روح شخصی که به عرش نرسیده بیدار می‌شود، خوابش دروغ می‌آید»، عمر گفت: سه چیز بود که در طلب آن‌ها بودم، ستایش خدایی راست که قبل از مرگ آن‌ها را به دست آوردم^۲. هیشمی (۱/۱۶۲) می‌گوید: در این ازهر بن عبدالله آمده، عقیلی گفته: حدیث وی از ابن عجلان غیر محفوظ است، و این حدیث از حدیث اسرائیل از ابواسحاق از حارث از علی به شکل موقوف دانسته و شناخته می‌شود، و بقیه رجال آن ثقة دانسته شده‌اند.

سؤال عمر رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد اختلاف این امت

سعید بن منصور، بیهقی و خطیب در الجامع از ابراهیم تیمی روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی خلوت اختیار نمود، و با خودش صحبت می‌کرد، در این موقع کسی را نزد ابن عباس رضی الله عنهما فرستاد و گفت: این امت چگونه اختلاف می‌کند، در حالی که کتابش یکی است، نبی اش یکی است و قبله‌اش یکی است؟ ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، قرآن بر ما نازل گردید، ما آن را خواندیم و دانستیم که در مورد چه نازل شده است، بعد از ما اقوامی می‌آیند، قرآن را می‌خوانند و نمی‌دانند که در مورد چه نازل شده است، بنابراین برای هر قومی درباره آن رأی می‌باشد، و وقتی هر قومی در آن رأی پیدا نمود اختلاف می‌کنند، وقتی اختلاف نمودند، با هم می‌جنگند، عمر وی را توبیخ نمود و بر وی بانگ برآورد، و ابن عباس برگشت، باز وی را بعد از این که آنچه را او گفته بود درک نمود و درست یافت طلب نمود، می‌گوید: باز وی را بعد از این که آنچه را او گفته بود درک نمود و درست یافت طلب نمود، می‌گوید: بعد از آن گفت: آری، دوباره بگو. این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است.

۱- یعنی بنده و کنیز خداوند سبحان الله که تمام انسانان را شامل می‌شود نه غلام و کنیز انسان‌ها، و هدف از آن مرد و زن می‌باشد. م.

۲- ضعیف. حاکم (۴/۲۴۰، ۴۲۰) بغدادی (۱۸/۲۰۶) ابن عساکر (۳/۴۰۷) در سند آن ازهر بن عبدالله است که صدوق است و در مورد وی سخنانی در مورد ناصبی بودنش گفته شده. نگا: التهذیب (۱/۲۰۴) التقریب (۱/۵۲) المیزان (۱/۱۷۳، ۱/۳۳۹).

سؤال عمر رضی الله عنه از اصحابش درباره معنای آیه‌ای و تعجب او از جواب ابن عباس
عبد بن حمید و ابن المنذر از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: عمر بن
خطاب فرمود: امشب آیه‌ای را خواندم که خوابم نبرد:

﴿أَيُّدٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ﴾ [البقرة: ۲۶۶].

ترجمه: «آیا دوست دارد یکی از شما که باشد برایش باغی از درختان خرما و انگور». هدف از این چیست؟ برخی از قوم گفتند: خدا داناتر است؟ گفت: من می‌دانم که خدا داناتر است، ولی برای علتی پرسیدم، که اگر نزد یکی از شما علمی باشد و در آن باره چیزی شنیده باشد، آنچه را شنیده خبر بدهد، آنان سکوت اختیار نمودند، مرا دید که آهسته صحبت می‌نمایم، گفت: ای برادرزاده‌ام بگو، و خود را حقیر مشمار، گفتم: هدف و مطلوب آن عمل است، گفت: چگونه هدف آن عمل است؟ گفتم: چیزی بود که در قلبم انداخته شد و آن را گفتم، آن گاه وی مرا ترک نمود، و خودش شروع به تفسیر آن نمود، راست گفتمی ای برادرزاده‌ام، هدف آن عمل است، ابن آدم وقتی سنش بزرگ شود و عیالش زیاد گردد، خیلی‌ها به باغ نیازمند می‌باشد، و ابن آدم روز قیامت خیلی‌ها به عملش نیازمند می‌باشد، راست گفتمی، ای برادرزاده‌ام^۱. این را همچنان ابن المبارک و ابن جریر و ابن ابی حاتم و حاکم به معنای آن به اختصار روایت کرده‌اند، چنانکه در الکنز (۱/۲۳۴) آمده، و حاکم (۳/۵۴۲) آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

سؤال عمر رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنهما درباره آنچه از سوره نصر او را به دشواری
افکنده بود

سعید بن منصور، ابن سعد، ابویعلی، ابن جریر، ابن المنذر، طبرانی، ابن مردویه، ابن نعیم و بیهقی هر دو در الدلائل از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت: عمر مرا با شیخ‌های بدر داخل می‌نمود، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: چرا این جوان را با ما داخل می‌کنی، در حالی که ما پسرانی مثل وی داریم؟ گفت: وی از کسانی است که می‌دانید و روزی ایشان را دعوت نمود و مرا هم فراخواند، و در آن روز دانستم مرا فقط به خاطری فراخوانده است که چیزی از من به شما نشان دهد، گفت: درباره قول خداوند متعال چه می‌گویید:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱].

ترجمه: «وقتی که نصرت خدا و فتح فرا رسید».

تا این که سوره را ختم نمود، بعضی از ایشان گفتند: خداوند متعال به ما امر نموده است، وقتی که نصرت خدا آمد و فتح نصیب ما شد، وی را بستاییم، و از وی طلب مغفرت نماییم، و برخی دیگر گفتند: نمی‌دانیم، بعضی دیگر هم چیزی نگفتند: آن گاه به من گفت: ای ابن عباس، تو هم همینطور می‌گویی؟ گفتم: نخیر، گفت: پس چه می‌گویی؟ گفتم: هدف از آن اخل رسول خداست، که خداوند بدین وسیله به او خبر داد، وقتی نصرت خدا بیاید و فتح نصیب گردد و مردم را ببینی، و فتح هم فتح مکه است، همان نشانه مرگ تو است، بنابراین:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾

ترجمه: «پروردگارت را به پاکی یاد کن، و از وی آمرزش بخواه، که او پذیرنده توبه است».

عمر گفت: من هم همان را می‌دانم که تو می‌دانی. این چنین در الكنز (۱/۲۷۶) آمده است. و ابونعیم آن را در الحلیه (۱/۳۱۷) به مثل آن روایت کرده است. و حاکم (۳/۵۳۹) آن را از ابن عباس روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه مرا با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌نمود، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: آیا از وی سؤال می‌کنی... و مثل آن را به اختصار ذکر نموده، و باز گفته است: این حدیث به شرط شیخین صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت کرده است.

مذاکره و گفت و شنود عمر و ابن عباس رضی الله عنهما درباره آیه‌ای و در مورد علی رضی الله عنه

زبیر بن بکار در الموفقیات از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره قول خداوند صلی الله علیه و آله پرسیدم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبُدُّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱].

ترجمه: «ای مؤمنان از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای‌تان آشکار شود شما را غمگین سازد».

گفت: مردانی از مهاجرین بودند، که در نسب‌هایشان چیزی بود، بنابراین روزی گفتند: به خدا سوگند، دوست داریم، که خداوند درباره نسب ما قرآن نازل کند، آن گاه خداوند آنچه را نازل نمود، که تلاوت نمودی، بعد از آن به من گفت: این صاحب‌تان -

یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام - اگر متولی [خلافت] شود زهد پیشه کند، ولی از عجب وی به نفس خودش می‌ترسم که وی را ببرد، گفتم: ای امیرالمؤمنین، صاحب ما کسی است که قسم به خدا خودت او را دانسته‌ای!! چه می‌گویی: وی نه تغییر نموده و نه تبدیلی در خود آورده و نه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روزهای صحبتش خشمگین ساخته است؟ گفت: و نه دختر ابوجهل که وی می‌خواست او را بالای فاطمه خواستگاری نماید؟^۱ گفتم: خداوند درباره معصیت آدم علیه السلام گفته:

﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

ترجمه: «و برایش عزمی نیافتیم».

صاحب ما نیز خشمگین ساختن رسول خدا صلی الله علیه و آله را اراده نموده بود، ولیکن خیال و اندیشه‌هایی هستند که هیچ کس توانایی دفع آنان را از نفس خود ندارد، و بسا اوقات این امر از فقیه در دین خدا و عالم به امر خدا نیز سر می‌زند، ولی وقتی بر آن تنبیه شود بر می‌گردد و رجوع می‌کند، گفت: ای ابن عباس: کسی گمان کند، که وی وارد بحرهای شما می‌شود و در آن همراهان فرو می‌رود، و به قعر و ژرفنای آن می‌رسد، بدون تردید یک عمل ناشدنی را پنداشته است. این چنین در المنتخب (۵/۲۲۹) آمده است.

سؤال ابن عمر از عایشه در مورد حدیثی که ابوهریره آن را درباره جنازه‌ها روایت می‌کرد

مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده که وی از پدرش حدیث بیان نمود که وی نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نشسته بود، که ناگهان خواب^۲ - صاحب المقصوره - ظاهر شد و گفت: ای عبدالله بن عمر، آیا آن چه را ابوهریره می‌گوید نمی‌شنوی!! می‌گوید: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که می‌گفت: «کسی که با جنازه‌ای از خانه صاحب جنازه بیرون شود و بر وی نماز بگزارد و تا دفن شدنش دنبالش کند، برایش دو

۱- علی رضی الله عنه دختر ابوجهل را خواستگاری نمود، و از این فاطمه رضی الله عنها خبر شد، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: قومت می‌پندارند که تو برای دخترانت خشمگین نمی‌شوی، و علی دختر ابوجهل را نکاح می‌کند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و گفت: «فاطمه پاره‌ای از من است، و من بد می‌برم که برایش بدی برسد، به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک مرد جمع نمی‌شوند»، بنابراین علی خواستگاری وی را گذاشت. به نقل از بخاری.

۲- مدنی است، و گفته شده که از اصحاب است، و از ابوهریره و عایشه روایت نموده است.

قیراط اجرا می‌باشد، هر قیراط مثل احد، و کسی که بر وی نماز بگزارد و باز برگردد، برایش اجری مثل احد می‌باشد»، آن گاه ابن عمر خواب را نزد عایشه رضی الله عنها فرستاد، که وی را از قول ابوهریره پرسد و باز برگشته او را از قول عایشه باخبر سازد، ابن عمر قبضه‌ای از سنگ ریزه‌های مسجد را گرفت، و آن را در دستش پهلوی می‌داد، تا این که برگشت، و گفت: عایشه فرمود: ابوهریره راست گفته است، آن گاه ابن عمر سنگ ریزه‌هایی را که در دستش بود بر زمین زد، و بعد از آن گفت: به درستی ما در قیراط‌های زیادی تقصیر نمودیم^۱. این چنین در الترغیب (۵/۳۰۲) آمده است. و حاکم (۳/۵۱۰) این را از ولید بن عبدالرحمن به سیاق دیگری به معنای آن روایت نموده، و افزوده است: ابوهریره گفت: ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخت کاری مصروف و مشغول نگه نمی‌داشت و نه خرید و فروش در بازارها، من فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلمه‌ای را طلب می‌نمودم، که به من می‌آموخت، یا خوردنی را که به من می‌خوراند، ابن عمر گفت: ای ابوهریره، تو از ما ملتزم‌تر با رسول خدا بودی، و عالم‌تر به حدیث وی هستی^۲. و به این سیاق این را ابن سعد (۴/۳۳۲) از ولید روایت نموده، مگر این که وی قول ابن عمر را ذکر ننموده است. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.

قول ابن عباس درباره قلت و کمی سؤال‌های اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

طبرانی در الکبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: قومی را بهتر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم، وی را به جز از سیزده مسئله تا وفات نمودنش دیگر سؤال نمودند، و همه آن‌ها در قرآن است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾،

«تو را از ماه حرام می‌پرسند»،

و ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾،

«تو را از شراب و قمار می‌پرسند»،

و ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى﴾،

۱- مسلم در جنایز (۵۶) و بخاری به مانند آن. ابن حبان (۳۰۷۹).

۲- صحیح. حاکم (۵۱۰/۳) احمد (۲/۲).

«تو را از یتیمان می پرسند»،

و ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾،

«تو را از حیض می پرسند»،

و ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾،

«تو را از مال غنیمت می پرسند»،

و ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ﴾،

«تو را می پرسند که چه نفقه کنند».

و جز از آنچه که به نفعشان بود نمی پرسیدند، گفت: نخستین کسی که در خانه طواف نموده، ملائک است، و در میان حجر تا رکن یمانی قبرهایی از قبور انبیاست، و نبیی را چون قومش اذیت می نمود، از میان آنان بیرون می شد، و در آنجا خداوند را عبادت می کرد تا این که می مرد^۱. هیشمی (۱/۱۵۸) می گوید: در این عطاء بن سائب آمده، و ثقه می باشد، ولی مختلط شده بود و بقیه رجال آن رجال ثقه اند. بزار هم این را، چنانکه در الاتقان آمده، روایت نموده است.

سؤال زنان انصار از دین و سؤال ام سلمه از پیامبر ﷺ درباره احتلام

ابن عبدالبر در العلم (۱/۸۸) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: چه زنان نیکو و خوبی اند زنان انصار، حیا آنان را باز نمی داشت که از دین بپرسند و در آن تفقه حاصل نمایند^۲.

و احمد از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: من مجاور و نزدیک ام سلمه رضی الله عنها، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، ام سلیم گفت: ای رسول خدا، چه فکر می کنی وقتی زن در خواب ببیند که شوهرش با وی جماع و مقاربت نمود آیا غسل می کند؟ او سلیم گفت: دست هایت در خاک ای ام سلیم!! زنان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسوا نمودی، ام سلیم گفت: خداوند از حق حیا نمی کند، و بر ما لازم است که پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنچه برای مان اشکال ایجاد می کند بپرسیم، چون این پرسیدن از کور بودن مان در آن مورد بهتر است، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دست هایت در خاک، ای ام سلیم، وقتی آب را

۱- ضعیف. طبرانی. در سند آن عطاء بن سائب ضعیف است. نگا: المجمع (۱/۳۵۸).

۲- ابن عبدالبر در الجامع (۱/۸۸) مسلم (۳۳۲).

بیابد^۱ بر وی غسل لازم است»، ام سلمه گفت: ای رسول خدا، آیا زن آب دارد؟ پیامبر ﷺ گفت: «پس چگونه پسرش مشابه وی می‌آید؟ آنان امثال مردان‌اند»^۲. هیثمی (۱/۱۶۵) می‌گوید: این حدیث در صحیح به اختصار آمده، و در اسناد احمد در میان ام سلیم و اسحاق انقطاع است.

آن چه از کثرت سؤال ناشی می‌شد، و انکار ابن مسعود در آن مورد

بزار از سعد رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردم گاهی درباره چیزی که حلال بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌نمودند و به سبب اصرار ورزیدن‌شان در سؤال آن چیز حرام می‌شد^۳. هیثمی (۱/۱۵۸) می‌گوید: در این قیس بن ربیع آمده، شعبه و سفیان ثقه‌اش دانسته‌اند، و احمد و یحیی بن معین و غیرشان ضعیف دانسته‌اند. و بزار از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آیه لعان بر اثر کثرت سؤال نازل گردید. هیثمی می‌گوید: و رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی از وی بسیار سؤال نمودند، وی گفت: ای حاربن قیس - یعنی حارث بن قیس - چه فکر می‌کنی هدف از سؤال‌هایشان چیست؟ گفت: تا آن را بدانند و باز ترکش کنند، گفت: راست گفתי، سوگند به ذاتی که معبودی جز وی نیست^۴. هیثمی گفته: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

انکار اصحاب از سؤال درباره آنچه واقع نشده

ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۴۳) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت ای مردم از آنچه واقع نشده و نیست سؤال نکنید، چون عمر کسی را که از چیزی سؤال می‌نمود که واقع نشده بود و نبود لعنت می‌نمود. و نزد وی (۲/۱۴۲) هم چنان از طاووس روایت است که گفت: برای هیچ کسی حلال نیست، از چیزی سؤال کند که واقع

۱- یعنی: اگر انزال شود و آب منی از وی خارج شود. م.

۲- سند آن ضعیف است. احمد (۳۰۶/۶) سند آن بین ام سلیم و اسحق منقطع است اما اصل حدیث در صحیحین است: بخاری (۱۳۰) مسلم (۳۱۲) در کتاب حیض.

۳- ضعیف. بزار. در سند آن قیس بن ربیع است که احمد و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند: المجمع (۱۵۸/۱).

۴- المجمع (۱۵۸/۱).

نشده و نیست، خداوند تبارک و تعالی درباره آن چه شدنی است فیصله نموده است.^۱ و هم چنین (۲/۱۴۲) از خارجه بن زید بن ثابت و او از پدرش رضی الله عنه روایت نموده که: وی نظرش را در مورد چیزی که از وی پرسیده می‌شد نمی‌گفت: تا این که می‌پرسید: این واقع شده یا خیر؟ اگر واقع نشده بود، درباره‌اش چیزی نمی‌گفت: و اگر واقع شده بود، درباره‌اش سخن می‌گفت. می‌گوید: و چون از مسئله‌ای پرسیده می‌شد می‌گفت: آیا واقع شده؟ به وی گفته می‌شد: ای ابوسعید واقع نشده، ولی ما آن را پیش بینی می‌کنیم، می‌گفت: بگذاریدش. اگر واقع شده بود، به آن‌ها خبر می‌داد. و از مسروق روایت است که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه را از مسئله‌ای پرسیدم، گفت: آیا این تا به حال اتفاق افتاده؟ گفتم: نخیر، گفت: تا پیدا شدنش راحت‌تر بگذار. و ابن سعد (۳/۵۰۰) این را از مسروق روایت نموده، و افزوده است: گفت: راحت‌تر بگذار تا پیدا شود، و چون به وجود آمد درباره رأی‌مان برایت کوشش و اجتهاد می‌کنیم. و ابن سعد (۳/۲۵۶) از عامر روایت نموده، که گفت: عمار رضی الله عنه از مسئله‌ای پرسیده شد و گفت: آیا این تاکنون اتفاق افتاده؟ گفتند: نخیر، گفت: پس ما را، تا اتفاق بیفتد و به وجود آید، بگذارید و وقتی به وجود آمد، برای شما بیان می‌کنیم.

آموختن قرآن و تعلیم و قرائت آن برای قوم

پیامبر صلی الله علیه و آله و ترغیب مردی به آموختن قرآن که از خریدن و فایده نمودن خود برایش حکایت کرد

طبرانی از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، سهم بنی فلان را خریدم و در آن اینقدر و اینقدر فایده نمودم، گفت: «آیا تو را به آن چه که از آن فایده بیشتری دارد خبر ندهم؟» گفت: آیا پیدا می‌شود؟ گفت: «مردی که ده آیت را بیاموزد»، آن مرد رفت و ده آیت را آموخت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خبرش داد.^۲ هیشمی (۷/۱۶۵) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر و الأوسط روایت نموده است و رجال آن رجال صحیح‌اند.

۱- دارمی (۱۲۱).

۲- صحیح. طبرانی (۳۱۱/۸) نگا: المجمع (۷/۱۶۵).

پیامبر ﷺ و تعلیم دادن فضیلت سوره فاتحه برای ابی بن کعب

بیهقی از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را از سوره‌ای آگاه نسازم که مثل آن نه در تورات نازل شده، نه در انجیل، نه در زبور و نه هم در قرآن؟» گفتم: آری، گفت: «من امیدوارم که قبل از بیرون رفتن از آن را فرا بگیری»، بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و من هم با او برخاستم، و شروع به صحبت نمود، دستم در دستش بود، و من از ترس این که قبل از خبر دادن آن به من بیرون رود، شروع به تأخیر نمودن کردم، هنگامی که به در نزدیک شدم گفتم: ای رسول خدا، سوره‌ای که به من وعده نمودی؟ گفت: «وقتی که به نماز ایستادی چگونه می‌خوانی؟» من فاتحه‌الکتاب را خواندم، فرمود: «این است، این است، و این سبع مثانی است، که خداوند تعالی گفته است:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷].

ترجمه: «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم».

و این همان است که به من داده شده است^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۲۰) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم اهل صفة

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۴۲) روایت نموده، که گفت: روزی ابوبطلحه در حالی آمد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد بود، و به اصحاب صفة قرائت می‌آموخت، و پاره سنگی بر شکمش بود، که بدان کمرش را از گرسنگی استوار نگه می‌داشت^۲.

ابوموسی و قرائت قرآن برای قومی و گوش دادن پیامبر ﷺ برایش

ابویعلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابوموسی رضی الله عنه در خانه‌اش نشست، و تعدادی از مردم نزدش جمع شدند، وی شروع نمود و قرآن را برای آنان تلاوت می‌کرد، آن گاه مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا خبر شگفت انگیزی را از ابوموسی به تو نرسانم، در خانه‌ای نشسته و مردمانی نزدش جمع شده‌اند، و او برای‌شان قرآن تلاوت می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا می‌توانی مرا در جایی

۱- صحیح. احمد (۱۵۸/۴) ابن خزیمه (۵۰۰) نگا: الصحیحة (۲/۵۸۲).

۲- ابونعیم (۳۴۲/۱) طبرانی (۱۱۴/۲۵).

بنشانی که هیچ کسی از ایشان مرا نبیند؟» گفت: آری، می‌افزاید: آن گاه رسول خدا ﷺ بیرون گردید، می‌گوید: و آن مرد وی را در جایی نشانید، که هیچ کسی از ایشان او را نمی‌دید، و قرائت ابوموسی را شنید، فرمود: «وی بر نیی از نی‌های آل داود قرائت می‌کند»^۱. هیشمی (۹/۳۶۰) می‌گوید: این را ابویعلی روایت نموده، و اسناد آن حسن است. و ابن عساکر این را به مثل آن، چنانکه در الکنز (۷/۹۴) آمده، روایت کرده است.

ابوموسی و تعلیم قرآن در جامع بصره

ابن سعد (۴/۱۶۲) از انس به مالک روایت نموده، که گفت: اشعری مرا نزد عمر رضی الله عنه فرستاد، عمر گفت: اشعری را چگونه ترک نمودی؟ به او گفتم: وی را در حالی ترک نمودم، که به مردم قرآن می‌آموخت گفت: وی عاقل و زیرک است، ولی این سخن را به گوشش نرسان. بعد از آن به من گفت: اعراب را چگونه ترک نمودی؟ گفتم: اشعری‌ها را؟ گفت: نخیر، بلکه اهل بصره را، گفتم: آنان اگر این را بنشوند، برای‌شان گران تمام می‌شود، گفت: پس این را به آنان نرسان، آنان اعراب‌اند، مگر این که خداوند مردی را جهاد در راه خدا نصیب گرداند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۶) از ابورجاء عطاردی روایت نموده، که گفت: ابوموسی اشعری در این مسجد، مسجد بصره دور ما می‌گشت، و در حلقه ما می‌نشست، و انگار که من به سویش در میان دو جامه سفید نگاه می‌کنم، و او به من قرآن می‌آموزد، و این سوره را از وی فرا گرفتم:

﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ ﴿١﴾ [العلق: ۱].

ترجمه: «بخوان به نام پروردگارت، ذاتیکه آفریده است».

ابورجاء گفت: این نخستین سوره‌ای بود که بر محمد رسول خدا ﷺ نازل شد.

علی و حفظ قرآن بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابونعیم در الحلیه (۱/۶۷) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ درگذشت، قسم خوردم - یا سوگند یاد نمودم - که چادرم را از پشتم تا

۱- یعنی: بر لهجه‌های آل داود رضی الله عنه قرآن می‌خواند. م.

۲- حسن لغیره. ابویعلی (۴۰۹۶) ابن حجر آن را در مطالب العالیة (۴۳۶) ذکر کرده است. بوصیری آن را به علت ضعف یزید الرقاشی ضعیف دانسته و هیشمی آن را حسن دانسته است. می‌گوییم: این حدیث شاهی از حدیث ابوموسی دارد و اصل آن در صحیحین و المطالب (۴۰۳۷) می‌باشد.

جمع نمودن و حفظ کردن آنچه در میان دو لوح است نگذارم، بنابراین تا حفظ قرآن چادرم را از پشتم نگذاشتم.

ابن عمر و فراگیری سوره بقره در چهار سال

ابن سعد (۴/۱۲۱) از میمون روایت نموده که: ابن عمر رضی الله عنهما سوره بقره را در چهار سال فرا گرفت.

سلمان و قرائت سوره یوسف در مسجد مدائن

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۳) از عبید بن ابی الجعد از مردی از اشجع روایت نموده، که گفت: مردم در مدائن شنیدند، که سلمان رضی الله عنه در مسجد است، بنابراین نزدش آمدند، و به سوی رجوع نمودند حتی که در حدود یک هزار نفر جمع گردید، می‌گوید: آن گاه وی برخاست، و شروع نموده گفت:

بنشینید، بنشینید، هنگامی که نشستند، سوره یوسف را تلاوت کرد، آنان پراکنده شدند و رفتند حتی که در حدود صد تن باقی ماند، در این فرصت وی خشمگین شد و گفت: سخن آراسته به دروغ را می‌خواستید!! من که کتاب خدا را برای تان خواندم رفتید!!

ابن مسعود و تعلیم قرآن و ترغیبش به آن برگردد و قرآن بیاموزد

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی آیه‌ای را به مردی تعلیم می‌داد و می‌خواند، و بعد از آن می‌گفت: این از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده بهتر است - یا از آنچه بر روی زمین است -، و این سخن را در همه قرآن می‌گفت. و در روایتی آمده: ابن مسعود وقتی صبح می‌نمود، مردم در منزلش نزد وی می‌آمدند، می‌گفت: در جاهایتان باشید، بعد از آن کنارشان عبور می‌نمود و به آنان قرآن را می‌آموخت، و می‌گفت: ای فلان در کدام سوره هستی؟ و او برایش خبر می‌داد که در کدام آیت است، و او همان آیتی را شروع می‌نمود، که دنبال آن قرار داشت، و باز می‌گفت: آن را فراگیر، که برایت از آنچه در میان آسمان و زمین است، بهتر است، و آن مرد در مورد همان آیت بر این باور می‌شد، که در قرآن از آن بهتر نیست، باز کنار دیگری عبور می‌نمود، و در مورد آیتی [که می‌خواند] برایش مثل قولی قبلی را می‌گفت، تا این که آن را به همه‌شان می‌گفت. هیشمی (۷/۱۶۷) می‌گوید: همه‌اش را طبرانی روایت نموده، و رجال همه‌اش ثقه‌اند. و بزار از ابن مسعود روایت نموده، که وی می‌گفت: به این قرآن چنگ زنید، چون قرآن مهمانی خداست، و کسی از شما که

توانست چیزی از مهمانی خدا بگیرد، باید این کار را انجام دهد، به دلیل این که علم منوط به فرا گرفتن است. هیشمی (۱/۱۲۹) می‌گوید: بزار این را در حدیث طویلی روایت نموده، و رجال آن ثقة دانسته شده‌اند. و نزد ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود روایت است که گفت: این قرآن مهمانی خداست، کسی که از شما توانست چیزی از آن را بیاموزد، باید این کار را انجام بدهد، چون خالی‌ترین خانه‌ها از خیر خانه‌ای است، که در آن از کتاب خدا چیزی نیست، و خانه‌ای که در آن از کتاب خدا چیزی نیست، چون خانه خراب است که آباد کننده‌ای ندارد، و شیطان از خانه‌ای که در آن سوره بقره شنیده می‌شود بیرون می‌گردد.

دستور عمر رضی الله عنه برای مردی که از نزد دروازه‌اش برگردد و قرآن بیاموزد

ابن ابی شیبه از حسن^۱ روایت نموده، که گفت: مردی بود که به کثرت به درب عمر می‌آمد، عمر رضی الله عنه به او گفت: برو و کتاب خدا را بیاموز، آن مرد رفت، و عمر مدتی وی را ندید، تا این که بار دیگر با وی روبرو گردید، و گویی که می‌خواست با این برخورد حضرت عمر را سرزنش کند گفت: در کتاب خدا چیزی را یافتم، که از درب عمر مرا بی‌نیاز گردانید. این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است.

چه اندازه‌ای از قرآن برای هر مسلمان لازم است که فراگیرد

عبدالرزاق از عمر روایت نموده، که گفت: برای هر مرد مسلمان لازم است که شش سوره را فراگیرد: دو سوره برای نماز صبح، دو سوره برای مغرب و دو سوره برای نماز عشاء. این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است. و حاکم و بیهقی از مسوربن مخرمه روایت نموده‌اند که وی از عمر بن خطاب شنید که می‌گفت: سوره بقره، سوره نساء، سوره مائده، سوره حج، و سوره نور را فراگیرید، چون در این‌ها فرائض است. و نزد ابوعبید از حارثه بن مضرب روایت است که گفت: عمر به ما نوشت که سوره‌های نساء، احزاب و نور را فراگیرید. و هم چنان نزد وی و سعیدبن منصور و ابوالشیخ و بیهقی از عمر روایت است که گفت: سوره توبه را بیاموزید، و سوره نور را به زنان‌تان یاد دهید، و به آنان زیورات نقره بپوشانید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۴) آمده است.

۱- ابن ابی شیبه (۲۳۶/۷) حسن بصری از عمر نشنیده است.

کسی که قرآن برایش مشقت آورد و گران تمام شود چه بکند

عبدالغافر بن سلامه حمصی در تاریخش از ابوریحانه رضی الله عنه یار پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، و به او از فراموش کردن قرآن و مشقتش شکایت بردم، گفت: «آن چه را توانایی اش را نداری به دوش مکش، و زیاد سجده نما»^۱. عمیره می‌گوید: ابوریحانه به عسقلان آمد، و خیلی زیاد سجده می‌نمود. این چنین در الاصابه (۲/۱۵۶) آمده است.

ترجیح اشتغال به قرآن

حاکم (۱/۱۰۲) از قرظه بن کعب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به قصد عراق بیرون شدیم، عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز همراهان تا صرار^۲ تشریف آورد، در آنجا وضو نمود و گفت: آیا می‌دانید که چرا همراهان تا بدینجا آمدم؟ گفتند: آری، ما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و تو همراهان پیاده آمدی، گفت: شما به سوی اهل قریه‌ای^۳ می‌روید، که قرآن خواندنشان چون صدای زنبور عسل است، با آنان از احادیث شروع نکنید زیرا که مشغولتان می‌سازند، فقط قرآن را به آنان یاد دهید، و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را کم نمایید، حرکت کنید و من هم شریکتان هستم، هنگامی که قرظه آمد، گفتند: برایمان حدیث بیان نما، گفت: ابن خطاب ما را نهی نموده است^۴. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، و طرقی دارد که جمع می‌شود، و به آنها تذکر می‌شود، و قرظه بن کعب انصاری، صحابی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، و سایر راویان آن را، بخاری و مسلم نیز حجت گرفته‌اند. ذهبی هم با او موافقت نموده، و گفته: صحیح است، و طرقی دارد. ابن عبدالبر هم آن را در جامع العلم (۲/۱۲۰) از قرظه مثل آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: آنان را با احادیث بند نیندازید، که مشغولشان می‌سازید، قرآن را نیکو سازید، و در روایت دیگری نزد وی آمده: بعد از آن به ما گفت: آیا می‌دانید که چرا با شما بیرون شدم؟ گفتیم: خواستی ما را مشایعت

۱- هیشمی (۲/۲۵۰) آن را به طبرانی در الکبیر از روایت ابراهیم بن محمد بن عرق الحمصی ارجاع داده است. ذهبی درباره‌ی وی می‌گوید: مورد اعتماد نیست.

۲- جاه قدیمی است در سه میلی مدینه بر سر راه عراق، و گفته شده که نام جایی است.

۳- عراق.

۴- حاکم (۱/۱۰۲) آن را صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده.

کنی و عزت‌مان نمایی، گفت: در ضمن آن کاری هست که به خاطر آن بیرون آمده‌ام، شما به سرزمینی می‌روید که اهل آن صدایی دارند... و حدیث را به مثل آن ذکر نموده. و ابن سعد (۶/۷) این را به سیاق ابن عبدالبر روایت نموده، مگر این که در روایت وی آمده، قرآن را تنها سازید.

سختگیری بر کسی که از متشابه قرآن سؤال نماید

سزا دیدن شیخ از طرف عمر به خاطر سؤالش از متشابه قرآن

دارمی، ابن عبدالحکم و ابن عساکر از مولای ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که: صبیغ عراقی از چیزهایی از قرآن در میان لشکر مسلمانان می‌پرسید تا اینکه به مصر آمد، آن گاه عمرو بن عاص وی را نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه فرستاد، هنگامی که فرستاده عمرو نامه را برایش آورد و او آن را خواند، گفت: آن مرد کجاست؟ پاسخ داد: در اقامت گاه، عمر گفت: ببین، اگر رفته باشد، از طرفم سزای دردناکی به تو خواهد رسید، بعد نزدش آمد و عمر به او گفت: از چه می‌پرسی؟ و او برایش بیان داشت، آن گاه عمر از من شاخه درخت خرما خواست، و او را به آن مورد ضرب قرار داد حتی که پشتش را مجروح گردانید، باز وی را رها نمود تا اینکه تندرست شد باز دوباره زدش او را رها کرد تا اینکه خوب شد باز وی را طلب نمود، تا وی را شلاق زند، صبیغ گفت: ای امیرالمؤمنین، اگر قتل‌م را می‌خواهی، به درستی و خوبی مرا بکش، و اگر می‌خواهی مرا تداوی نمایی، به خدا سوگند، که درست شده‌ام، آن گاه به او اجازه داد که به سرزمینش برگردد، و به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت، که هیچ کسی از مسلمانان با وی مجالست ننماید، این امر بر آن مرد گران تمام شد، و ابوموسی به عمر نوشت که عادتش خوب شده است، آن گاه نوشت که برای مردم در مجالست با وی اجازه بده^۱.

و هم چنان نزد دارمی و ابن الانباری و غیر ایشان از سلیمان بن یسار روایت است که مردی از بنی تمیم که برایش صبیغ بن عسل گفته می‌شد، به مدینه آمد و نزدش کتاب‌هایی بود، و از متشابه قرآن سؤال می‌نمود، این خبر به عمر رسید، وی کسی را دنبالش روان نمود، در حالی که برایش چوب‌های خوشه خرما را آماده ساخته بود، هنگامی که نزدش وارد گردید، گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: من عبدالله صبیغ هستم،

عمر گفت: و من عبدالله عمر هستم، و به سویی اشاره نمود، و او را با همان چوب‌های خوشه خرما می‌زد و تا آن وقت وی را زد که او را زخمی ساخت، و خون از رویش می‌ریخت، گفت: ای امیرالمؤمنین، این برایت کافی است، به خدا سوگند، آنچه در سرم میافتم رفت^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است. این را هم چنان خطیب و ابن عساکر از طریق انس و سائب بن یزید و ابوعثمان نهدی به شکل طولانی و مختصر روایت نموده‌اند، و در روایت ابوعثمان آمده: عمر به ما نوشت، همراهش مجالست نمایید، افزود: اگر می‌آمد و ما صد تن می‌بودیم پراکنده می‌شدیم. دارقطنی این را در الافراد به سند ضعیف از سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: صبیغ تمیمی نزد عمر آمد و او را از الذاریات پرسید... الحدیث. و ابن الانباری این را از وجه دیگری از سائب بن یزید از عمر به سند صحیح روایت نموده، و در آن آمده: صبیغ برای همیشه در قوم خود آدم خوار و پستی باقی ماند، در حالی که قبل از آن در میان آنان سید و بزرگ بود. این را اسماعیلی در گردآوری حدیث یحیی بن سعید از این وجه روایت نموده، چنانکه در الاصابه (۲/۱۹۸) آمده است.

آنچه میان عمر و مردمانی که از مصر آمده بودند در این باره اتفاق افتاد

ابن جریر از حسن روایت نموده که: مردمانی با عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما در مصر روبرو شدند، و گفتند: چیزهایی را از کتاب خدا می‌بینیم، که امر نموده تا بدان عمل شود، ولی (بدان) عمل نمی‌شود، و اراده نموده‌ایم در این مورد با امیرالمؤمنین ملاقات نماییم، بنابراین وی آمد و آنان نیز همراهش آمدند، وی با عمر روبرو گردید، و گفت: ای امیرالمؤمنین، مردمانی در مصر با من روبرو شدند و گفتند: ما چیزهایی را از کتاب خدا می‌بینیم که امر نموده که بدان عمل شود، ولی بدان عمل نمی‌شود، و خواستند در این مورد با خودت ملاقات نمایند، گفت: آنان را برایم جمع نما، و او ایشان را برایش جمع نمود، آن گاه وی از پایین‌ترین مردشان شروع نمود و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، و به حق اسلام که بر توست، آیا همه قرآن را خوانده‌ای؟ گفت: آری، پرسید: آیا آن را در نفست حساب کرده‌ای؟ گفت: نخیر، گفت: آیا آن را در چشمت حساب نموده‌ای گفت نخیر. گفت آیا آنرا در لفظت حساب نموده‌ای و آیا آن را در فعلت و عملت تطبیق کرده‌ای؟ بعد از آن از همه آنان پرسید، تا این که به آخر ایشان رسید،

گفت: عمر را مادرش گم کند! آیا وی را مکلف می‌سازید، که مردم را بر کتاب خدا قایم نگه دارد؟ پروردگاران می‌داند که از ما گناہانی خواهد بود، و تلاوت فرمود:

﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱].

ترجمه: «آیا شما از گناہان بزرگی که از آن نهی شده‌اید، اجتناب کنید گناہان صغیره شما را می‌بخشیم و شما را در مقام گرامی و نیکو داخل می‌گردانیم».

آیا اهل مدینه دانسته‌اند، که برای چه آمده‌اید؟ گفتند: نخیر، گفت: اگر می‌دانستند، برای تان وعظ می‌نمودم. این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است.

کراهیت گرفتن مزد بر تعلیم قرآن و آموختن آن

قول پیامبر ﷺ برای عبادۀ و ابی در این باره

طبرانی، حاکم و بیهقی از عبادۀ بن صامت رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مشغول می‌بود، و وقتی مردی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مهاجر می‌شد، او را به دست یکی از ما می‌سپرد که قرآن را به او تعلیم بدهد، در این راستا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مردی را به من سپرد، وی همراهم در خانه می‌بود، و من نان شب را نیز به او در خانه می‌دادم، و به او قرآن را می‌آموختم، او به‌سوی خانواده‌اش برگشت، و چنان دید که بر گردنش حقی است، لذا به من کمانی اهد نمود، که چوب و ساخت بهتر از آن دیگر ندیده بودم، نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده گفتم: چه می‌بینی ای رسول خدا؟ گفت: «شعله آتشی در میان شانه هایت، اگر آن را آویختی، یا گفت: به گردن انداختی»^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۳۱) آمده است. حاکم (۳/۳۵۶) بعد از این که آن را روایت نموده می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

و عبدبن حمید از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت نموده که: وی به مردی سوره‌ای از قرآن را یاد داد، و او برای وی جامه‌ای، یا پیراهنی فرستاد، او آن را برای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ذکر نمود، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «تو اگر آن را بگیری، جامه‌ای از آتش بر خودت پوشانیده

شده است». در الکنز (۱/۲۳۱) می‌گوید: راویان آن ثقه‌اند. این را هم چنان ابن ماجه، رویانی، بیهقی - و آن را ضعیف دانسته - و سعید بن منصور از وی روایت نموده‌اند که گفت: به مردی قرآن یاد دادم، و او به من کمانی اهدا نمود... و مثل آن را متذکر شده، چنان که در الکنز (۱/۲۳۰) آمده است. و بغوی و ابن عساکر از طفیل بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه به من قرآن یاد داد، و من به او کمانی اهدا نمودم، وی صبحگاهان در حالی که آن را بر گردن آویخته بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ابی بن کعب این کمان را به تو داده است؟ گفت: طفیل بن عمرو دوسی، قرآن را به او آموختم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «قطعه‌ای از جهنم بدان آویزان شده است»، گفت: ای رسول خدا، ما از طعام ایشان می‌خوریم، فرمود: «طعامی که برای غیر از خودت ساخته شده باشد و در آن حاضر شوی، و از آن بخوری باکی نیست، ولی اگر از آنچه برایت ساخته شده باشد بخوری، از حصه ات [از دین] خورده‌ای»^۱، بغوی می‌گوید: حدیث غریب است. این چنین در الکنز (۱/۲۳۱) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط به مثل آن روایت نموده، و در آن عبدالله بن سلیمان بن عمیر آمده، و من کسی را نیافتم که زندگی نامه وی را درج نموده باشد، و گمان نمی‌کنم که طفیل را درک نموده باشد، این را هیشمی (۴/۹۵) گفته است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله برای عوف بن مالک و برای مردی از یارانش در این باره

طبرانی در الکبیر از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: مردی با وی بود، و او به وی قرآن آموخت، بعد آن مرد به وی کمانی اهدا نمود، و او آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله یاد نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عوف آیا می‌خواهی با خداوند در حالی روبرو شوی و ملاقات نمایی که در بین شانه هایت شعله‌ای از آتش باشد»^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است. هیشمی در المجمع (۴/۹۶) آن را طویلتر از این از وی روایت نموده، و گفته است: در این محمد بن اسماعیل بن عیاش آمده، که ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از مثنی بن وائل روایت نموده، که گفت: نزد عبدالله بن بسر رضی الله عنه^۳

۱- ضعیف. ابن عساکر (۶۲/۷) نگا: المجمع (۴/۹۵).

۲- ضعیف. طبرانی (۵۳/۱۸) در سند آن محمد بن اسماعیل بن عیاش است که ضعیف است. نگا: المجمع (۴/۹۶).

۳- در اصل «بشر» آمده، که خطاست.

آمد، وی بر سرم دست کشید، و من دست هایم را بر بازویش گذاشت، آن گاه مردی وی را از اجر معلم پرسید، گفت: مردی در حال یزید پیامبر خدا ﷺ وارد شد، که کمانی را بر گردن آویخته بود، پیامبر از آن کمان خوشش آمد و گفت: «کمانت چقدر نیکو و خوب است!! آن را خریدهای؟» گفت: نخیر، آن را مردی به من اهدا نموده که به پسرش قرآن را یاد دادم، فرمود: «آیا دوست می داری که خداوند کمانی از آتش بر گردنت آویزد؟» گفت: نخیر، فرمود: «پس مستردش کنید»^۱. هیشمی (۴/۹۶) می گوید: مثنی و پسرش را ابن ابی حاتم ذکر نموده، و هیچ یک از آنان را جرح نموده، و بقیه رجال آن ثقه اند.

عمر و بد دیدن گرفتن اجر بر قرآن

ابوعبید و غیر وی از اسیرین عمرو روایت نموده اند که گفت: به عمر بن خطاب ﷺ خبر رسید، که سعد ﷺ گفته: کسی که قرآن را آموخت، او را شامل دو هزار می کنم^۲، عمر گفت: اف، اف، آیا بر کتاب خداوند ﷻ پاداش داده می شود؟! این چنین در الکنز (۱/۲۲۸) آمده است. و ابوعبید از سعد بن ابراهیم روایت نموده که: عمر بن خطاب به یکی از والی هایش نوشت: به مردم به خاطر یاد گرفتن قرآن معاش بده، وی در جواب نوشت: تو به من نوشته ای که به مردم به خاطر یاد گرفتن قرآن معاش بده، در این حال کسی آن را فرا می گیرد، که علاقمندی جز مانند علاقمندی سرباز ندارد، آن گاه به او نوشت: پس برای مردم به دوستی و همنشینی معاش و پول بده. این چنین در الکنز (۱/۲۲۹) آمده است. و خطیب در الجامع از مجاهد روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب فرمود: ای اهل علم و قرآن، از علم و قرآن پول نگیرید، که زانیان از شما در دخول به جنت سبقت می گیرند. این چنین در الکنز (۱/۲۲۹) آمده است.

خوف اختلاف هنگام ظاهر شدن قرآن در میان مردم

ترس و خوف ابن عباس و قصه اش با عمر در این باره

حاکم (۳/۵۴۰) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: نزد عمر بن خطاب ﷺ نشسته بودم، که ناگهان نامه ای به دستش رسید: عده ای از اهل کوفه قرآن را اینطور و

۱- طبرانی در الکبیر. نکا: المجمع (۴/۹۶) آنجا که می گوید: المثنی و پدرش را ابوحاتم ذکر کرده است اما هیچکدام را تخریح نکرده است. بقیه رجال آن ثقه هستند.

۲- یعنی معاشش را دو هزار می سازم.

اینطور خوانده‌اند، وی ﷺ تکبیر گفت، گفتم: اختلاف نمودند، گفت: افا چه تو را آگاه کرد؟ می‌گوید: و خشمگین شد، بعد من به منزل آمدم، می‌افزاید: بعد از آن کسی را دنبال فرستاد، و من از وی معذرت خواستم گفت: تو را سوگند می‌دهم که نزد بیایی، آن گاه نزدش آمدم، گفت: چیزی گفته بودی، گفتم از خداوند مغفرت می‌خواهم، و بعد از آن به چیزی بر نمی‌گردم، گفت: تو را سوگند می‌دهم، که آنچه را گفته بودی برایم تکرار نمایی، گفتم: گفتمی: برایم نوشته شده: قرآن اینطور و اینطور خوانده شده، گفتم: اختلاف نموده‌اند، پرسید: از چه دانستی؟ گفتم: تلاوت نمودم:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ﴾

تا این که به اینجا رسیدم ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ [البقرة: ۲۰۵].

ترجمه: «و بعضی از مردمان کسی است که سخن او تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد، و خدا را بر آنچه در دلش است گواه می‌گرداند... و خداوند فساد را دوست نمی‌دارد».

و وقتی این عمل را نمودند، صاحب قرآن صبر نمی‌کند، باز خواندم:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ وَجَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۲۰۶﴾﴾

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۲۰۷﴾﴾

[البقرة: ۲۰۶-۲۰۷].

ترجمه: «و وقتی به او گفته شود از خدا بترس، تکبر و لجاجت او را به گناه می‌کشاند، آتش دوزخ برایش کافی است، و چه بد جایگاهی است. و بعضی از مردمان کسی است که نفس خود را برای طلب رضای خدا می‌فروشد، والله بر بندگان بسیار مهربان است».

گفت: راست گفتمی، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

قصه دیگری از ابن عباس در مورد خوفش از این امر

نزد وی هم چنان از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت است که گفت: در حالی که ابن عباس همراه عمر بود، و او دستش را گرفته بود، عمر گفت: قرآن را می‌بینم که در میان مردم ظاهر شده است، گفتم ای امیرالمؤمنین من این را دوست ندارم می‌گوید دستش را از دست من کشید و گفت: چرا؟ گفتم: چون آنان هر زمانی که خواندند تتبع می‌کنند، و وقتی تتبع نمایند اختلاف می‌کنند، و وقتی اختلاف کردند گردن

یکدیگر را می‌زنند، می‌گویند: از من کنار گرفته نشست و ترکم نمود، و روزی از وی جدا باقی ماندم، که جز خدا آن را نمی‌دانست، بعد از آن فرستاده‌اش در وقت ظهر نزد آمد و گفت: نزد امیرالمومنین حاضر شو، من نزدش آمدم، گفت: چگونه گفتی؟ من گفته‌ام را تکرار نمودم، عمر رضی الله عنه گفت: من این امر را از مردم پوشیده نگه می‌داشتم.

نصیحت‌ها و مواعظ اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای قاریان قرآن

اندرز و موعظه عمر بن الخطاب رضی الله عنه

ابن زنجویه از کنانه عدوی روایت نموده است، که گفت: عمر بن خطاب برای امیران ارتش نوشت که فهرست همه حافظان قرآن را برایم بفرستید، تا برای آن‌ها در اعطای معاش جایگاه خوبی را در نظر بگیرم، و آنان را به سوی بخش‌های مختلف ارسال نمایم تا به مردم قرآن یاد دهند. اشعری رضی الله عنه به او نوشت: تعداد حافظان قرآن نزد من به سیصد و چند مرد رسیده است، آن گاه عمر به آنان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، من عبدالله عمر الى عبدالله بن قيس ومن معه من حملة القرآن. سلام عليكم، اما بعد: فلان هذا القرآن كائن لكم اجرا وكائن لكم شرفا وذخرا، فاتبعوه ولا يتبعنكم، فانه من اتبعه القرآن زخ في قفاه حتى يقذفه في النار، ومن تبع القرآن ورد به القرآن جنات الفردوس، فليكونن لكم شافعاً آن استطعتم ولا يكونن بكم ما حلا، فانه من شفع له القرآن دخل الجنة، ومن محل به القرآن دخل اسناد. واعلموا أن هذا القرآن ينابيع الهدى. وزهرة العلم، وهو احدث الكتب عهدا بالرحمن، به يفتح الله اعيناً عمياً وأذانا صماً وقلوباً غلغفا. واعلموا أن العبد اذا قام من الليل فتسوك وتوضا ثم كبر وقرا وضع الملك فاه على فيه ويقول: اتل اتل فقد طبت وطاب لك، وأن توضا ولم يستك حفظ عليه ولم بعد ذلك. الا وأن قراءة القرآن مع الصلاة كنز مكنون وخير موضوع، فاستكثروا منه ما استطعتم، فان الصلاة نور، والزكاة برهان، والصبر ضياء والصوم جنة، والقرآن حجة لكم او عليكم، فاکرموا القرآن ولا تهينوه، فان الله مكرم من اكرمه ومهين من اهانه، واعلموا انه من تلاه وحفظه وعمل به واتبع ما فيه كانت له عندالله دعوة مستجابة، أن شاء اجلها له في الدنيا الا كان له ذخرا في الآخرة واعلموا انما عندالله خير وابقى للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون». ترجمه: «به نام

خداود بخشاینده و مهربان، از طرف بنده خدا عمر برای عبدالله بن قیس و کسانی که از حافظان قرآن با وی‌اند، سلام بر شما باد، اما بعد: این قرآن برای تان مایه اجر، شرف و ذخیره است، از آن پیروی کنید و او شما را دنبال نکند، چون کسی را که قرآن دنبال نماید، او را از عقبش می‌راند تا در آتش اندازدش، و کسی که از قرآن پیروی کند، قرآن وی را وارد جنت‌های فردوس می‌سازد، باید قرآن برای شما، اگر توانستید، شفاعت کننده باشد، و نباید با شما خصم و مجادله کننده باشد، چون برای کسی که قرآن شفاعت نماید، وارد جنت می‌شود، و با کسی قرآن مجادله نماید داخل آتش می‌گردد. و بدانید که این قرآن چشمه‌های هدایت و روشنی علم است، و او نگاه زمانی نزدیک‌ترین کتاب‌ها به رحمان است، توسط همین قرآن است که خداوند چشم‌های کور، گوش‌های کر و قلب‌های بسته را باز می‌کند. و بدانید که بنده وقتی از طرف شب برخیزد، مسواک نماید، وضو کند و بعد از آن تکبیر بگوید و بخواند، فرشته دماغش را بر دهن وی می‌گذارد، و می‌گوید: تلاوت کن، تلاوت کن، خودت خوب هستی و برایت خوبی است، و اگر وضو نماید و مسواک نکند، از وی حفاظت می‌نماید، ولی چنین معامله نمی‌کند. آگاه باشید، که قرائت قرآن با نماز گنجی پوشیده و خیری رها شده است، بنابراین هر قدر که می‌توانید آن را زیاد تلاوت نمایید. زیرا نماز نور است، زکات دلیل و برهان است، صبر روشنی است، روزه سپر است و قرآن یا برای تان حجت است، یا بر خلاف تان، قرآن را عزت نمایید، و خوارش مسازید، چون خداوند عزت دهنده کسی است که آن را عزت نماید، و ذلیل کننده کسی است که آن را اهانت کند، و بدانید که کسی آن را تلاوت نماید. و حفظش کند، و بدان عمل نماید و از آن چه در آن است پیروی کند بررسی وی نزد خداوند دعای مستجاب می‌باشد اگر بخواهم آنرا در دنیا به زودی به او می‌دهد. در غیر این صورت در آخرت برایش ذخیره می‌باشد، و بدانید که آنچه نزد خداست بهتر است و باقی مدنی است، البته برای آنانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگانشان توکل می‌کنند». این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است.

اندرز و موعظه ابوموسی اشعری رضی الله عنه

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۷) از ابوکنانه از ابوموسی روایت نموده که: وی آنانی را که قرآن را حفظ نموده بودند جمع کرد، و متوجه شد که تعدادشان به سیصد تن می‌رسد، وی عظمت و بزرگی قرآن را بیان داشته و گفت: این قرآن برای تان اجرهم می‌باشد و گناه هم می‌باشد قرآن را پیروی کنید و قرآن شما را دنبال نکند، چون کسی که قرآن را پیروی نماید، وی را در باغچه جنت پایین می‌نماید، و کسی را که قرآن دنبال نماید، او را از عقبش می‌راند و در آتش می‌اندازد. و نزد وی همچنان از ابواسود دیلی (از

پدرش) روایت است که گفت: ابوموسی قاریان را جمع نمود، و گفت: جز حافظ قرآن را برای ورود نزدم اجازه ندهید، می‌گوید: در حدود سیصد تن نزدش وارد شدیم، وی برای ما وعظ نمود و گفت: شما قاریان اهل این سرزمین اید، چنین نشود که درازی زمان روی شما اثر بگذارد، و قلب‌هایتان سخت گردد، چنان که قلب‌های اهل کتاب سخت شده بود، بعد از آن گفت: برای ما سوره‌ای نازل شد، که آن را در درازی و تشدید به برائت تشبیه می‌دادیم، من آیه را از آن حفظ نمودم: اگر برای فرزند آدم، دو وادی از طلا باشد، در طلب وادی سومی در ضمن آن‌ها می‌باشد، و شکم ابن آدم را جز خاک چیزی نمی‌تواند پُر کند^۱، سوره دیگری نازل شد، که ما آن را به مسبحات^۲ تشبیه می‌دادیم، اولش چنین بود: سبح لله، من آیه‌ای را از آن حفظ نمودم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۲].

ترجمه: «ای مؤمنان! آنچه را به آن عمل نمی‌کنید چرا می‌گویید؟».

«فَتُكْتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ، ثُمَّ تُسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳. «شهادتی بر

گردن‌هایتان نوشته می‌شود، و باز از آن در روز قیامت پرسیده می‌شوید»^۴.

اندرز و موعظه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: مردمانی از اهل کوفه نزدش آمدند، او به آن‌ها سلام داد و به ترس خدا دستورشان داد، و ارشاد فرمود که در قرآن اختلاف نکنند، و در آن منازعه نمایند، چون قرآن مختلف نمی‌شود و فراموش نمی‌گردد، و نظر به کثرت تداول و داد و گرفت نابود نمی‌شود، آیا نمی‌بینید که حدود و فرائض شریعت اسلام و امر خداوند در آن یکی است؟ و اگر یکی از دو آیت به چیزی امر می‌کرد و دیگری از آن نهی می‌نمود، در آن صورت اختلاف بود، ولی قرآن همه آن را جمع نموده است، و من امیدوارم فقه و علمی در میان شما فراهم آمده باشد، که از بهترین فقه و علم موجود در میان مردم باشد، و اگر احدی را بدانم که وی به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده عالم‌تر است، و شتر می‌تواند مرا به او برساند، حتماً به سویش حرکت

۱- این از منسوخ قرآن است.

۲- یعنی سوره‌هایی که شروعشان به «سبح لله» و یا لفظ مشابه به آن شده است.

۳- این جزء دوم آیت نیز از قرآن منسوخ است.

۴- صحیح. دارمی (۳۳۲۸) به مانند آن.

می‌کنم، تا علمی بر علمم بیفزایم، من دانستم که قرآن در هر سال یکبار برای رسول خدا ﷺ عرضه می‌شد، و در سالی که وفات نمود، دوبار به او عرضه گردید، من وقتی که برای او می‌خواندم، برایم خبر می‌داد که نیکو می‌خوانم، کسی که به قرائت من بخواند، باید از آن روی نگرداند و آن را ترک نکند، و کسی که بر هر یکی از این لهجه‌ها خواند، باید از آن اعراض نکند و آن را رها نکند، چون کسی که از حرفی از آن انکار نماید، از همه‌اش انکار نموده است. این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است. و امام احمد (۱/۴۵۰) این را از مردی از همدان از اصحاب عبدالله روایت نموده است، که گفت: هنگامی که عبدالله خواست به مدینه بیاید، یارانش را جمع نمود و گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که امروز دین، فقه و علم به قرآن در میان شما، در بهترین حالتی قرار داشته باشد، که در میان لشکر مسلمانان متصور است... و حدیث را به طول آن ذکر نموده، و در روایت وی آمده: این قرآن نه مختلف می‌شود، و نه بر اثر کثرت تداول و داد و گرفت کهنه و حقیر می‌گردد^۱. این را طبرانی نیز روایت کرده است. هیشمی (۷/۱۵۳) می‌گوید: در این کسی آمده، که از وی نام برده نشده، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۰) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: برای حامل قرآن شایسته است، که به شبش در حالی که مردمان در خواب‌اند، و به روزش در حالی که مردمان می‌خورند، و به اندوهش در حالی که مردمان خوش می‌شوند، و به گریه‌اش در حالی که مردم می‌خندند، و به خاموشی‌اش در حالی که مردم با همدیگر مزاح و صحبت می‌کنند، و به خشوعش در حالی که مردم تکبر می‌نمایند شناخته شود، و برای حامل قرآن شایسته است که گریان و اندوهگین با حکمت و بردبار عالم و خاموش باشد و بررسی حامل قرآن شایسته نیست که خشک و غافل، فریاد کننده و غوغاگر و زود غضب شونده باشد. و نزد وی هم چنان از وی روایت است که گفت: اگر توانستی که طرف صحبت و مخاطب باشی، وقتی از خداوند شنیدی که می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، گوشت را بدان فرابده، چون وی یا به خیری امر می‌کند و یا از شری منع می‌نماید.

۱- ضعیف. احمد (۱/۴۰۵) در سند آن ناشناخته‌هایی هستند. نکا: المجمع (۷/۱۵۳).

اشتغال به احادیث رسول خدا ﷺ و آنچه برای مشغول به آن لازم است

سؤال اعرابی از پیامبر ﷺ درباره قیامت، در حالی که پیامبر ﷺ صحبت می نمود

بخاری (۱/۱۴) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر ﷺ در مجلسی برای مردم صحبت می نمود، اعرابی نزدش آمد و گفت: قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ به صحبت خود ادامه داد، بعضی قوم گفتند: گفته وی را شنید، و آن را بد دید، برخی دیگر گفتند: بلکه نشنیده است، تا این که صحبتش را تمام نمود، آن گاه گفت: «کجاست؟» - می پندارمش^۱ «سؤال کننده از قیامت» - پاسخ داد: اینجا هستم ای رسول خدا، فرمود: «وقتی که امانت ضایع شد، آن گاه منتظر قیامت باش»، پرسید: ضایع شدن آن چگونه است؟ فرمود: «وقتی که کار به غیر اهلس سپرده شد، آن گاه منتظر قیامت باش»^۲.

وابصه و تبلیغ حدیث پیامبر ﷺ در راستای عمل نمودن به امر پیامبر ﷺ در خطبه حجه الوداع

بزار از وابصه روایت نموده که: وی در رقه در مسجد بزرگ روز عید فطر، و عید اضحی می ایستاد و می گفت: من نزد رسول خدا ﷺ در حجة الوداع حاضر بودم، که وی برای مردم صحبت می نمود، وی فرمود: «ای مردم، کدام ماه حرام تر است؟» گفتند: همین ماه، گفت: «ای مردم، کدام شهر حرام تر است؟» گفتند: این شهر، گفت: «خون های شما، اموالتان و ناموس هایتان بر شما چون حرمت امروزتان در همین ماهتان در همین شهرتان، تا روزی که با پروردگارتان ملاقات می کنید حرام است، آیا ابلاغ نمودم؟» مردم گفتند: آری، آن گاه دست هایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «بار خدایا! گواه باش». بعد از آن فرمود: «ای مردم، باید حاضر شما به غایبتان برساند». نزدیک شوید: تا برایتان چنان که رسول خدا ﷺ برایمان گفته است برسائیم^۳.

۱- راوی در اینجا شک نموده که پیامبر ﷺ آیا بعد از لفظ «کجاست» لفظ «سؤال کننده از قیامت» را هم افزوده است یا خیر. م.

۲- بخاری (۵۹).

۳- صحیح. طبرانی در الاوسط (۲۶۶/۴) هیثمی (۱۳۹/۱) می گوید: رجال آن ثقه هستند.

هیثمی (۱/۱۳۹) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

دستور ابوامامه به یارانش تا از وی برسانند

طبرانی از مکحول روایت نموده، که گفت: من و ابن ابی زکریا و سلیمان بن حبیب نزد ابوامامه در حمص وارد شدیم، به او سلام دادیم، گفت: این مجلس تان، از تبلیغ خدا برای تان و برهانش بر شماست، رسول خدا ﷺ ابلاغ نموده است، شما هم ابلاغ نمایید. و در روایتی از سلیم بن عامر روایت است که گفت: ما نزد ابوامامه می‌نشستیم، و از رسول خدا ﷺ احادیث زیادی برای مان بیان می‌نمود، و وقتی خاموش می‌شد، می‌گفت: آیا دانستید؟ چنانکه برای تان ابلاغ شد، همانطور ابلاغ کنید^۱. هیثمی (۱/۱۴۰) می‌گوید: این دو روایت را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و اسناد آن‌ها حسن است.

دعای پیامبر ﷺ برای کسانی که احادیثش را روایت می‌کنند و به مردم می‌آموزند

طبرانی در الأوسط از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول ﷺ فرمود: «بار خدایا، خلیفه هایم را رحم کن»، گفتیم: ای رسول خدا، خلیفه هایت کیستند؟ گفت: «آنانی که بعد از من می‌آیند، احادیثم را روایت می‌کنند و آن را به مردم می‌آموزند»^۲. این چنین در الترغیب (۱/۷۴) آمده است، و این را همچنان ابن نجار و خطیب در شرف اصحاب الحدیث و غیر ایشان، چنان که در الكنز - (۵/۲۴۰) آمده، روایت کرده‌اند.

حدیث بیان نمودن ابوهریره در مسجد نبوی قبل از نماز جمعه

حاکم (۳/۵۱۲) از عاصم بن محمد از پدرش روایت نموده، که گفت: ابوهریره رضی الله عنه را دیدم که روز جمعه بیرون می‌آمد، و از شاهین‌های منبر در حالی که ایستاده بود

۱- حسن. طبرانی در الکبیر (۱۶۰/۸) هیثمی آن را حسن دانسته است (۱/۱۴۰).

۲- موضوع (دروغین). طبرانی در الاوسط. منذری به ضعیف بودن آن اشاره نموده و آلبانی در ضعیف الترغیب (۷۴) می‌گوید: موضوع است. نگا: الضعیفة (۸۵۴) ضعیف الجامع (۱۱۷۱) المجموع (۱/۱۲۶) نصب الرایة (۱/۳۴۸). در سند آن حمید بن عیسی الهاشمی است که دارقطنی درباره اش می‌گوید: کذاب است!.

می‌گرفت و می‌گفت: ابوالقاسم رسول خدا ﷺ که صادق و تصدیق کرده شده است برای ما حدیث بیان کرد، آن گاه ابوهیره حدیث بیان می‌نمود، و وقتی صدای باز شدن دروازه مقصوره را برای بیرون شدن امام به نماز می‌شنید می‌نشست^۱. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

خودداری عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم از روایت حدیث

احمد، ابن عدی، عقیلی و ابونعیم در المعرفة از اسلام روایت نموده‌اند که گفت: ما وقتی به عمر رضی الله عنه می‌گفتیم: از رسول خدا ﷺ برای ما حدیث بیان کن، می‌گفت: از این می‌ترسم که حرفی زیاد نمایم یا حرفی کم کنم، رسول خدا ﷺ گفته است: «کسی که به قصد و عمدی بر من دروغ بندد در آتش است»^۲. این چنین در الکنز (۵/۲۳۹) آمده است. و ابن سعد و ابن عساکر از عبدالرحمن بن حاطب روایت نموده‌اند که گفت: هیچ کسی از اصحاب رسول خدا ﷺ را ندیدم، که در حدیث بیان نمودن از عثمان رضی الله عنه تمام‌تر و نیکوتر حدیث روایت کند، مگر این که وی از حدیث بیان نمودن می‌ترسید. این چنین در المنتخب (۵/۹) آمده است. و نزد احمد، ابویعلی و بزار از عثمان روایت است که می‌گفت: مرا از حدیث بیان نمودن از رسول خدا ﷺ این باز نمی‌دارد، که از خوب فرا گرفتگان اصحابش نباشم، ولی من گواهی می‌دهم که از وی شنیدم می‌گفت: «کسی که بر من چیزی را بگوید که نگفته‌ام، باید جایگاهش را در آتش ببیند». و در روایت دیگری نزد ایشان از وی به شکل مرفوع آمده: «کسی که بر من دروغ گوید باید خانه‌ای در آتش بگیرد»^۳. هیثمی (۱/۱۴۳) می‌گوید: این حدیثی است، که رجالش رجال صحیح‌اند، و در طریق اول عبدالرحمن بن ابی زناد آمده، که ضعیف می‌باشد، و [نزد بعضی] ثقه دانسته شده. بخاری و مسلم و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: وقتی برای شما از رسول خدا ﷺ حدیث بیان می‌کنم، این

۱- ضعیف. حاکم (۳/۵۱۲) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته. ذهبی می‌گوید: در آن انقطاع وجود دارد.

۲- ضعیف. احمد و ابن عدی. در سند آن دحین بن ثابت است که هیثمی (۱/۱۴۲) درباره اش می‌گوید: ضعیف است و چیزی نیست.

۳- صحیح. احمد (۱/۶۵).

که از آسمان بیفتم برایم محبوب‌تر است، از این که آنچه را بگویم که وی نگفته است، و وقتی که در میان خود و شما برای تان صحبت نمودم جنگ فریب است.^۱ این چنین در الکنز (۵/۲۴۰) آمده است.

خوف و خودداری ابن مسعود رضی الله عنه از روایت حدیث

حاکم (۳/۳۱۴) از عمرو بن میمون روایت نموده، که گفت: عبدالله رضی الله عنه چنان بود، که سالی بر او می‌گذشت ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث بیان نمی‌نمود، روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی بیان داشت، و دشواری و سختی بر او مستولی گردید، و عرق از پیشانی‌اش شروع به ریختن نمود، و می‌گفت: مثل این، یا نزدیک به این.^۲ حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با اوموافقت نموده است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۷۹) از مسروق از عبدالله روایت نموده، که وی روزی حدیثی را بیان نمود و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، بعد از آن لرزید، و لباس‌هایش نیز لرزید، و گفت: مثل این، یا شبه این. ابن سعد (۳/۱۵۶) این را از عمرو به معنای آن، و از مسروق به مثل آن روایت کرده است.

قول ابودرداء، انس و ابن عمر رضی الله عنهم در روایت حدیث شان: مثل این یا شبه این

طبرانی در الکبیر و رجالش هم تفهاند از ابوداریس خولانی روایت نموده، که گفت ابودرداء را دیدم وقتی از بیان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فارغ می‌شد می‌گفت: این یا مثل این یا به شکل این. این چنین در مجمع الزوائد (۱/۱۴۱) آمده است.^۳ و ابن عبدالبر این را در الجامع (۱/۷۸) از ربیع بن زید روایت نموده که: ابودرداء رضی الله عنه چنان بود... و مثل آن را ذکر نموده، و در حدیثش آمده: بار خدایا، اگر این نبود، به شکل این بود. این را ابویعلی، رویانی و ابن عساکر از ابودرداء به مثل آن، چنانکه در الکنز (۵/۲۴۲) آمده، روایت نموده‌اند.

۱- نگا: بخاری (۳۶۱۱) مسلم (۱۰۶۶).

۲- صحیح. حاکم (۳/۳۱۴) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

۳- صحیح. دارمی (۲۶۸) طبرانی در الکبیر. هیثمی (۱/۱۴۱) می‌گوید: رجال آن ثقة هستند.

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۷۹) از محمد بن سیرین روایت نموده، که گفت: انس بن مالک رضی الله عنه چنان بود، که وقتی حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان می نمود، و از آن فارغ می گردید، می گفت: یا چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت. این را هم چنان احمد، ابویعلی، و حاکم از ابن سیرین روایت نموده اند که گفت: انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم حدیث بیان می نمود، و وقتی حدیث بیان می داشت... و مثل آن را ذکر نموده، چنان که در الکنز (۵/۲۴۰) آمده است.

ابن سعد (۴/۱۴۴) از ابوجعفر محمد بن علی روایت نموده، که گفت: هیچ یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عبدالله بن عمر، در این که وقتی چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشنود، و در آن زیادت و نقصان نماید و اینطور و آنطور نکند، بر حذرتر نبود. و نزد وی (۴/۱۴۵) هم چنان از شعبی روایت است که گفت: یک سال با ابی عمر مجالست نمودم، ولی از وی نشنیدم که حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان کند.

اعتماد عمران بن حصین در حفظ حدیث و روایتش

طبرانی در الکبیر از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی شنیدم، و آن‌ها را حفظ نمودم، و از بیان آن‌ها فقط این مرا باز می دارد، که یارانم در آن‌ها با من مخالفت می کنند. هیشمی می گوید: رجال آن ثقه دانسته شده اند. و نزد احمد از مطرف روایت است که گفت: عمران بن حصین به من گفت: ای مطرف، به خدا سوگند، می دانم که اگر بخواهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو روز پی در پی حدیث بیان کنم، حدیثی را مکرر نمی کنم، باز مرا از این عمل این پدیده سست ساخت و بدان بدبینم گردانید، که مردانی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا بعضی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم، چنان که من حاضر بودم حاضر بودند، و چنان که من شنیدم شنیدند، ولی احادیثی را بیان می کند که برایشان مشتبه شده است، و احیاناً می گفت: اگر من برای تان حدیث بیان نمودم که از نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که این چنین و آن چنان می گوید، می دانم که راست گفته ام، و احیاناً سوگند یاد نموده می گفت: از نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که این چنین و آن چنان می گوید. هیشمی (۱/۱۴۱) می گوید: در این ابوهارون غنوی آمده، و من کسی را نیافتم که زندگی نامه وی را نوشته باشد.

ترس و هراس صهیب از اینکه بگوید: رسول خدا ﷺ گفت ابن سعد (۳/۲۲۹) و ابن عساکر از سلیمان بن ابی عبدالله روایت نموده‌اند که گفت: از صهیب رضی الله عنه شنیدم که گفت: به خدا سوگند، به قصد برای‌تان حدیث بیان نمی‌کنم، که بگویم: رسول خدا ﷺ گفت، ولی بیایید، از غزاهایش از آن‌چه شاهدش بودم و دیدم برای‌تان حکایت کنم، اما اینکه بگویم: رسول خدا ﷺ گفت: نخیر. این چنین در المنتخب (۵/۲۰۳) آمده است.

وائله بن اسقع و روایت نمودن احادیث به معنی

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۷۹) از مکحول روایت نموده، که گفت: من و ابوالاظهر نزد وائله بن اسقع رضی الله عنه وارد شدیم، و گفتیم: ای ابوالاسقع، برای‌مان حدیثی را بیان کن، که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده باشی، نه در آن وهمی باشد، نه زیادتی و نه هم نقصانی، گفت: آیا هیچ یکی از شما امشب چیزی از قرآن تلاوت نموده است؟ گفتیم: آری، ولی ما آن را دقیق حفظ نداریم، حتی که واو و الف را در آن اضافه می‌کنیم، گفت: این قرآن، از ابتدای فلان وقت تا حال در میان‌تان است، و در حفظ آن هم تقصیر نمی‌کنید و باز هم شما، می‌پندارید که زیادت و نقصان می‌نمایید، پس در مورد احادیثی که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ایم، چه فکر می‌کنید، بسا اوقات که ما آن را فقط یکبار از وی شنیده‌ایم، همین برای‌تان کافی است، که حدیث را به معنی برای‌تان بیان کنم.^۱

انکار عمر رضی الله عنه بر کسی از اصحاب که زیاد حدیث روایت می‌نمود

ابن عساکر از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت نموده، که گفت: به خدا سوگند، عمر بن خطاب رضی الله عنه قبل از این که وفات نماید، دنبال اصحاب رسول خدا ﷺ فرستاد، و ایشان را از بخش‌های مختلف [سرزمین خلافت اسلامی] جمع آوری نمود: عبدالله بن حذافه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر رضی الله عنه، و گفت: این همه احادیثی که از رسول خدا ﷺ در سرزمین خلافت پخش نموده‌اید چیست؟ گفتند: ما را باز می‌دارید؟ گفت: نخیر، نزدم اقامت گزینید، نخیر، به خدا سوگند، از من تا زنده هستم جدا نمی‌شوید، ما داناتریم، می‌گیریم و بر شما رد می‌کنیم، و تا این که درگذشت از وی

۱- ابن عبدالبر در جامع (۱/ ۷۹) و طبرانی در الکبیر (۵۴/ ۲۲).

جدا نشدند. این چنین در الکنز (۵/۲۳۹) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط از ابراهیم بن عبدالرحمن روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب نزد ابن مسعود، ابومسعود انصاری و ابودرداء رضی الله عنهما فرستاد و گفت: این احادیثی که به کثرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنید چیست؟ و آنان را در مدینه، تا این که به شهادت رسید ننگه داشت، هیشمی (۱/۱۴۹) می‌گوید: این یک اثر منقطع است، و ابراهیم در سال بیستم تولد شد، و از زندگی عمر جز سه سال را درک نموده است. و ابن سعد (۴/۱۵۳) از ابراهیم مثل این را روایت نموده، و ابودر را به عوض ابومسعود ذکر کرده است.

خودداری زید بن ارقم از روایت حدیث هنگامی که مسن گردید

ابن عساکر از ابن ابی اوفی روایت نموده، که گفت: وقتی که نزد زید بن ارقم رضی الله عنه می‌آمدیم، می‌گفتیم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایمان حدیث بیان کن، می‌گفت: مسن شدیم و فراموش نمودیم، و حدیث بیان داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت است. این چنین در الکنز (۵/۲۳۹) آمده است.

اعتنا به عمل زیادتر از اعتنا به علم

قول معاذ، ابودرداء و انس رضی الله عنهم در این باره

ابن عدی و خطیب از معاذ رضی الله عنه و ابن عساکر از ابودرداء به شکل مرفوع روایت نموده‌اند که: «آن چه می‌خواهید بیاموزید بیاموزید، ولی هرگز خداوند برایتان نفعی نخواهد رسانید، تا این که بدان چه می‌دانید عمل نکنید»^۱. و در نزد ابوالحسن بن اخرم مدینی در امالی اش از انس رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است: «از علم آنچه می‌خواهید بیاموزید، ولی به خدا سوگند، به همه علم تا این که عمل نکنید اجر و پاداش داده نمی‌شود»^۲. این چنین در جامع الصغیر آمده است. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۶) از مکحول از عبدالرحمن بن غنم روایت نموده، که گفت: ده تن از اصحاب

۱- ضعیف. ابن عدی و خطیب از معاذ و ابن عساکر از ابودرداء. نکا: الضعیفة (۳۴۰۷) و ضعیف الجامع (۲۴۵۳).

۲- ضعیف. ابوالحسن الاصرم المدینی در امالی خود از انس. نکا: الضعیفة (۳۴۰۷) و ضعیف الجامع (۴۵۵).

رسول خدا ﷺ برایم حدیث بیان نموده گفتند: ما در مسجد قبا علم می‌آموختیم، وقتی رسول خدا ﷺ نزدما بیرون می‌شد، می‌گفت: «بیاموزید»، و مثل آن را ذکر نموده.

قول پیامبر ﷺ برای مردی در این باره و قول عمر ؓ

خطیب در الجامع از علی ؓ روایت نموده، که گفت: مردی گفت: ای رسول خدا، حجت جهل را چه از من دور می‌کند؟ گفت: «علم»، پرسید: حجت علم را چه از من نفی می‌نماید؟ فرمود: «عمل»^۱. در این عبدالله بن خراش آمده، و ضعیف می‌باشد، این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است. و ابن ابی شیبه از عمر ؓ روایت نموده، که گفت: کتاب خدا را بیاموزید، به آن شناخته می‌شوید، و به آن عمل کنید از اهل آن می‌باشید. این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است.

اقوال علی ؓ در این باره

احمد در الزهد، ابو عبید، دینوری در الغریب و ابن عساکر از علی ؓ روایت نموده‌اند که گفت: علم را بیاموزید، به آن شناخته می‌شوید، به آن عمل کنید از اهلس می‌باشید، بعد از شما زمانی خواهد آمد، که نود درصد حق انکار می‌شود، و در آن جز هر فرد گمنام و گوشه گیر کامیاب نمی‌شود، تردید نیست که آنان امامان هدایت، و چراغ‌های علم‌اند، و کسانی نیستند که به شتاب و عجله فواحش را پخش و گسترش دهند. این چنین در الکنز (۵/۲۲۹) آمده است. و ابن عبدالبر (۲/۷) از علی متذکر شده، که وی گفت: ای حاملان، قرآن، به آن عمل کنید، چون عالم کسی است که دانست و بعد از آن عمل نمود، و علمش با عملش موافقت کرد، و اقوامی خواهند آمد، که حامل علم‌اند، اما عملشان از حلق‌هایشان تجاوز نمی‌کند، پنهانی‌هایشان یا آشکارشان مخالفت می‌کند، و عمل‌شان مخالف علم‌شان می‌باشد، حلقه وار می‌نشینند و در مقابل همدیگر افتخار می‌نمایند، حتی که مردی بر همنشینش خشمگین می‌شود، که نزد غیر از وی بنشینند، و او را بگذارد، اینان کسانی‌اند، که اعمال‌شان از همان مجالس‌شان به سوی خداوند ﷻ بلند نمی‌شود^۲. دارقطنی این را در الجامع و ابن عساکر و نرسی از علی مثل این را روایت نموده‌اند. چنان که در الکنز (۵/۲۳۳) آمده است.

۱- ضعیف. خطیب در الجامع. در سند آن عبدالله بن خراش است که ضعیف است: الکنز (۵/۲۲۹).

۲- ابن عبدالبر در الجامع (۲/۷) دارمی (۳۸۲).

ترغیب ابن مسعود به جمع نمودن علم و عمل

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ای مردم بیاموزید، و کسی که دانست باید عمل نماید. هیشمی (۱/۱۶۴) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند، مگر این که ابوعبیده از پدرش شنیده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۳۱) از علقمه از عبدالله به مثل آن روایت نموده است. و از عبدالله بن عکیم روایت است که گفت: از ابن مسعود در همین مسجد شنیدم که صحبت را با سوگند شروع می‌نمود، و می‌گفت: با هر یکی از شما پروردگارش سبحانه و تعالی چنان خلوت می‌کند، که یکی از شما با مهتاب در شب چهاردهم خلوت می‌کند، می‌گوید: ای ابن آدم، چه تو را در مقابل من فریفته و مغرور ساخت؟ ای ابن آدم، به رسولان چه پاسخ دادی؟ ای ابن آدم چه عمل نمودی؟ در چه مورد آموختی و تعلیم نمودی؟. و از عدی بن عدی روایت است که گفت: ابن مسعود گفت: وای بر کسی که نمی‌داند، اگر خداوند خواسته بود، دانا می‌شد!! وای بر کسی که می‌داند و باز عمل نمی‌کند، هفت بار. و ابن عبدالبر این را در العلم (۲/۲) از عبدالله بن عکیم از ابن مسعود به مثل آن چه گذشت روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۶) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: همه مردم قول و گفتار خود را نیکو نموده‌اند، کسی که فعلش موافق قولش باشد، همان کسی است که سهم خود را به دست آورده است، و کسی که قولش مخالف عملش باشد، فقط نفس خودش را هلاک می‌کند. و نزد وی (۲/۱۰) هم چنان از وی روایت است که گفت: هر کسی که با اتکا به خداوند استغنا پیشه نماید، مردم به وی محتاج می‌شوند، و هر کسی به آنچه خداوند به او یاد داده عمل نماید، مردم به آن چه نزدش هست محتاج می‌شوند. و ابن عساکر نیز حدیث اول را مثل آن، چنان که در الکنز (۵/۲۴۳) آمده، روایت نموده است.

خوف ابودرداء از اینکه روز قیامت به او گفته شود: در آنچه آموختی چه عمل نمودی؟

بیهقی از لقمان ابن عامر روایت نموده، که گفت: ابودرداء رضی الله عنه می‌گفت: من از پروردگارم، روز قیامت از این می‌ترسم که مرا در حضور مخلوق فراخواند و به من بگوید: ای عویمر، بگویم: لیک، پروردگارم، بگوید: آنچه را که آموختی چه عمل نمودی؟^۱.

۱- ضعیف. طبرانی (۱۸۲/۹) در سند آن شریک بن عبدالله ضعیف است. نکا: المجمع (۱۰/۳۴۷) و الضعیفة (۴۱۵۷) و ضعیف الجامع (۴۲۸۸).

این چنین در الترغیب (۱/۹۰) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۴) از لقمان مثل این را روایت کرده است. و نزد وی هم چنان از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که گفت: سخت‌ترین چیزی که از آن می‌ترسم، این است که در روز قیامت به من گفته شود: ای عویمر، آموختی یا جاهل بودی؟ اگر بگویم: آموختم و دانستم، هر آیه‌ای که امر می‌کند یا نهی می‌نماید از فریضه‌اش می‌پرسد: آیت امر کننده می‌پرسد: آیا تمثیل و عملی نمودی؟ و نهی کننده می‌پرسد: آیا خود را بازداشتی؟ و از علمی که نفع نمی‌رساند و نفسی که سیر نمی‌شود و دعایی که شنیده نمی‌شود به خداوند پناه می‌برم، و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۳) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: انسان تا عالم نباشد، متقی و پرهیزگار نمی‌باشد، و به علم تا این که عمل ننماید هرگز زیبا نمی‌باشد. و نزد وی (۱/۲۱۱) هم چنان از وی مثل قول ابن مسعود از طریق عدی روایت است. و نزد وی (۱/۲۲۳) از وی روایت است که گفت: بدترین مردم در منزلت نزد خداوند عز وجل در روز قیامت عالمی است که از علمش نفع برده نمی‌شود.

ترغیب معاذ و انس به جمع نمودن میان علم و عمل

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۳) از معاذ رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: بنده در روز قیامت قبل از این که از جایش حرکت کند، از چهار چیز پرسیده شود: از جسدش که آن را در چه به کار انداخت، از عمرش که آن را در چه گذرانید، از مالش که آن را از کجا کسب نمود و در چه مصرفش نمود و از علمش که چگونه بدان عمل کرد^۱. و نزد وی (۲/۶) هم چنین از معاذ روایت است که گفت: هر چه می‌خواهید بیاموزید، ولی تا عمل نکنید خداوند به آن علم هرگز برای‌تان اجر و پاداش نمی‌دهد. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۲۳۶) از معاذ به مثل آن روایت نموده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۶) از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آنچه می‌خواهید بیاموزید، بیاموزید، ولی خداوند بر علم تا این که به آن عمل نکنید به شما اجر و پاداش نمی‌دهد، اهتمام و توجه علما فهم و عمل به علم است، و اهتمام و توجه بی‌خردان روایت است.

۱- صحیح. ابن عبدالبر در جامع العلم (۳/۲) ابونعیم (۱/۲۳۶) دارمی (۵۳۹).

پیروی سنت، اقتدای سلف و انکار بر بدعت

ترغیب ابی بن کعب رضی الله عنه در این باره

لالکائی در السنه از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: باید بر راه و بر سنت قرار داشته باشید، چون در روی زمین بنده‌ای نیست که بر راه و سنت قرار داشته باشد، و خداوند را یاد نماید و چشم‌هایش از ترس خدا اشک بریزد، بعد خداوند وی را تعذیب نماید، و در روی زمین هر بنده‌ای که بر راه و سنت قرار داشته باشد و خداوند را در نفس خود یاد نماید و موی بر پوستش از ترس خداوند برخیزد، گناهان وی را خداوند سبحانه آنطور دور می‌کند و می‌ریزند که درختی برگ‌هایش بر سرش خشک شده باشد، و ناگهان باد شدیدی بر آن بوزد و برگ‌هایش از آن بیفتد، و به درستی که میانه روی بر راه خدا و سنت، از اجتهاد بر خلاف راه خدا و سنت بهتر است. بنابراین متوجه باشید که عمل تان، اگر مجاهدانه و پیشگامانه باشد، یا اقتصادی و میانه روی، براساس روش انبیا و سنت ایشان است^۱. این چنین در الکنز (۱/۹۷) آمده است، و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۳) مثل این را روایت کرده است.

ترغیب عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۸۷) از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامی که به مدینه آمد برای ایراد خطبه به پا شد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم! سنت‌ها برای شما نهاده شده و مشخص گشته‌اند، و فرایض بر گردن شما فرض گردیده‌اند، و بر امر روشن و واضحی گذاشته شده‌اید، مگر این که خودتان مردم را به طرف راست و چپ گمراه سازید. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۸۱) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: وی در روز پنج شنبه بر می‌خاست و می‌گفت: فقط دو چیز است: روش و کلام، بهترین کلام - صادق‌ترین کلام - کلام خداست، و بهترین روش روش و سنت محمد صلی الله علیه و آله است، و بدترین امور نوآوری‌های دینی است، آگاه باشید که هر نوآوری دینی بدعت است، آگاه باشید امر در نظرتان طولانی جلوه نکند و قلب‌هایتان سخت نگردد، و امید و آرزو شما را مشغول نگرداند، چون همه چیزهایی که آمدنی‌اند قریب‌اند، و آنچه آمدنی نیست دور است. و حاکم

۱- صحیح. لالکائی در شرح اصول اعتقاد به شماره (۱۰) و ابونعیم (۱/۱۵۳).

(۱/۱۰۳) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: میانه روی در سنت از اجتهاد در بدعت بهتر است. حاکم می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است، طبرانی هم این را در الکبیر، چنانکه در المجمع (۱/۱۷۳) آمده، روایت نموده است.

ترغیب عمران بن حصین رضی الله عنه در این باره

احمد^۱ از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: قرآن نازل گردید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنت‌هایی را به‌جا گذاشت، بعد از آن گفت: از ما پیروی کنید به خدا سوگند، اگر چنین ننمایید، گمراه می‌شوید. هیشمی (۱/۱۷۳) می‌گوید: در این علی بن زیدبن جدعان آمده، و ضعیف می‌باشد، و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۲/۱۹۱) از عمران بن حصین روایت نموده است، که وی به مردی گفت: تو شخص احمقی هستی!! آیا این را در کتاب خدا دیده‌ای که ظهر چهار رکعت است، و قرائت در آن به جهر خوانده نمی‌شود؟ بعد نماز را برای او و زکات و مانند این را برشمرد، سپس گفت: آیا در کتاب خدا مفسری^۲ می‌یابی؟ کتاب خدا این را مبهم گذاشته، و سنت آن را تفسیر و تشریح می‌کند.

ترغیب ابن مسعود رضی الله عنه در مورد پیروی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۹۷) از ابن مسعود روایت نموده است، که گفت: کسی که از شما می‌خواهد پیروی نماید، باید از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کند، چون آنان در این مدت از پاک‌ترین و خوب‌ترین قلب‌ها برخوردار بودند، و از عمیق‌ترین علم بهره‌مند بودند، و خیلی کم تکلف و مستقیم کردار بودند و حالت‌شان خیلی خوب بود، قومی بودند، که خداوند ایشان را به صحبت نبی‌اش و اقامه دینش برگزید، فضیلت آنان را برای‌شان بدانید، در آثارشان از آنان پیروی کنید، چون آنان بر هدایت راست و مستقیم قرار داشتند. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۵) به معنای آن را از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، چنانکه در بخش صفت اصحاب کرام گذشت.

۱- ضعیف. مسند احمد (۴/۴۴۵) هیشمی (۴/۴۴۵) می‌گوید: در سند آن علی بن زید بن جدعان است که ضعیف است.

۲- یعنی بیانی برای تعداد رکعات نماز و مقدار زکات و غیره. م.

حذیفه و ترغیب قاریان در مورد اتخاذ روش کسانی که قبل از ایشان بودند
ابن عبدالبر در العلم (۲/۹۷) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت: ای گروه قاریان از خدا بترسید، و روش کسانی را اتخاذ نمایید که قبل از شما بودند. به جانم سوگند، اگر آنان را پیروی کنید، سبقت طولانی نموده‌اید، و اگر آنان را به طرف راست و چپ گذاشتید، دچار گمراهی دور و درازی گردیده‌اید. این را ابن ابی شیبه و ابن عساکر از حذیفه به مثل آن، چنانکه در الکنز (۵/۲۳۳) آمده، روایت کرده‌اند.

قول سعد بن ابی وقاص به پسرش: ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‌شود
طبرانی^۱ در الکبیر از مصعب بن سعد روایت نموده، که گفت: پدرم وقتی که در مسجد نماز می‌گزارد، آن را مختصر می‌نمود رکوع و سجده را کامل ادا می‌کرد، و وقتی در خانه نماز می‌گزارد، رکوع، سجده و نماز همه را طولانی می‌نمود، گفتم: ای پدرم، وقتی در مسجد نماز بگزاری، کوتاه می‌گزاری، و وقتی در خانه نماز بگزاری، طولانی می‌گزاری؟ گفت: ای پسر، ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‌شود. هیثمی (۱/۱۸۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

قول ابن مسعود: پیروی کنید و بدعت ایجاد ننمایید، و قولش درباره حب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

طبرانی در الکبیر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیروی نمایید، و بدعت ایجاد نکنید، چون این عمل از طرف شما انجام شده است.^۲ هیثمی (۱/۱۸۱) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۸۷) از وی روایت است که گفت: دوست داشتن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و شناخت فضیلت ایشان از سنت است.

نهی علی رضی الله عنه از اقتدا به اشخاص

ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۱۴) از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شما را از پیروی مردان برحذر می‌دارم. چون مردی به عمل اهل جنت عمل می‌کند، باز نظر به علم خداوند درباره وی بر می‌گردد، و عمل اهل آتش را انجام می‌دهد، و در حالی می‌میرد

۱- صحیح. طبرانی در الکبیر (۱/۱۴۳) نگا: المجمع (۱/۱۸۲).

۲- یعنی: شما در دین روش و طریق جدیدی مسازید، چون دین، قبل از شما تکمیل شده و حدود و طرق آن قبلاً تعیین گردیده است.م.

که از اهل آتش می‌باشد، و مردی عمل اهل آتش را انجام می‌دهد، و نظر به علم خداوند (درباره‌اش) بر می‌گردد، و عمل اهل جنت را انجام می‌دهد، و در حالی می‌میرد که از اهل جنت می‌باشد، اگر به طور حتم باید این عمل را انجام دهید، به مردگان [اقتدا] کنید و نه به زندگان.

انکار ابن مسعود بر گروهی که خلاف نموده و در ذکر تغییرات آوردند

ابونعیم در الحلیه (۴/۳۸۱) از ابوالبختری روایت نموده است، که گفت: مردی به عبدالله بن مسعود خبر داد، که قومی بعد از مغرب در مسجد می‌نشینند، و در میان‌شان مردی است که می‌گوید: خداوند را اینقدر و اینقدر به بزرگی یاد کنید^۱، و خداوند را اینقدر و اینقدر به پاکی یاد نمایید^۲، و خداوند را اینقدر و اینقدر ستایش نمایید^۳، عبدالله پرسید: و آنان می‌گویند؟ گفت: آری، فرمود: وقتی ایشان را دیدی که چنین نمودند، نزد من بیا و مرا از مجلس‌شان خبر کن، بعد وی در حالی نزدشان آمد که کلاه بلندی^۴ بر سر داشت، نزدشان نشست، هنگامی که آنچه را می‌گفتند شنید، برخاست - وی مرد خشمناکی بود - و گفت: من عبدالله بن مسعود هستم، سوگند به خدایی که جز وی معبودی نیست، بدعتی را از روی ظلم آورده‌اید، یا این که در علم از اصحاب محمد ﷺ فضیلت حاصل نموده‌اید، معضد گفت: واللّه که نه بدعتی را از روی ظلم آورده‌ایم و نه در علم از اصحاب محمد ﷺ فضیلت حاصل نموده ایم، آن گاه عمرو بن عتبّه گفت: ای ابو عبدالرحمن، از خداوند مغفرت و آمرزش می‌خواهیم، گفت: بر راه قرار داشته باشید، و آن را محکم بگیرید، به خدا سوگند، اگر چنین نمایید، سبقت طولانی حاصل نموده‌اید، و اگر به راست و چپ دست درازی نمودید، دچار گمراهی دور و درازی خواهید شد. این را هم چنان از طریق ابوزعراء روایت نموده، که گفت: مسیب بن نجبه نزد عبدالله آمد و گفت: من قومی را در مسجد پشت سر گذاشتم... و مثل آن را ذکر نموده. و طبرانی این را در الکبیر از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: به عبدالله بن مسعود خبر رسید که قومی در میان مغرب و عشاء

۱- الله اکبر بگویند. م.

۲- سبحان الله بگویند. م.

۳- الحمد لله بگویند. م.

۴- در نص «برنس» استعمال شده، و آن کلاه بلندی است که عابدین در صدر اسلام بر سر می‌نهادند. م.

می‌نشینند.... و مانند آن را متذکر شده، مگر این که در روایت وی آمده: وی گفت: بدعتی را از روی ظلم آورده‌اید، در غیر آن ما اصحاب محمد ﷺ گمراه شده‌ایم!! آن گاه عمرو بن عتبه بن فرقد گفت: ای ابومسعود از خداوند مغفرت و آموزش می‌خواهم، و به سویش توبه می‌کنم، آن گاه دستور داد که متفرق و پراکنده شوند. می‌گوید: و ابن مسعود دو حلقه را در مسجد کوفه دید، و در میان‌شان ایستاد و گفت: کدام‌تان قبل از دیگران بود؟ یکی‌شان گفت: ما، آن گاه به دیگری گفت: به سوی آن برخیزید، و آنان را در یک حلقه گردانید. هیشمی (۱/۱۸۱) می‌گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و در آن عطاء بن سائب آمده، وی ثقه می‌باشد، ولی مختلط گردیده بود، و در بعضی طرق طبرانی که صحیح است به صورت مختصر آمده: عبدالله بن مسعود در حالی که سرش را پوشانیده بود آمد و گفت: کسی که مرا شناخت، شناخت، و کسی که مرا شناخت، من عبدالله بن مسعود هستم، شما از محمد ﷺ و اصحابش با هدایت تردید، یا این که به دم گمراهی چنگ زده و خود را آویزان می‌کنید.

و طبرانی هم چنان در الکبیر از عمرو بن سلمه روایت نموده، که گفت: ما بر دروازه ابن مسعود ﷺ در بین مغرب و عشاء نشسته بودیم، آن گاه ابوموسی ﷺ آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن به نزد ما بیا، آن گاه ابن مسعود بیرون گردید و گفت: ابوموسی! چه تو را در این ساعت آورده است؟ گفت: به خدا سوگند، من کاری را دیدم که از آن وحشت ده شدم و ترسیدم، آن کار خیری است، ولی علی رغم خیر بودنش مرا ترسانده است، قومی در مسجد نشستند، و مردی می‌گوید: اینقدر و اینقدر سبحان الله بگوئید، و اینقدر و اینقدر الحمد لله بگوئید، می‌گوید: آن گاه عبدالله حرکت نمود و ما هم با او حرکت نمودیم، تا این که نزدشان آمد و گفت: چه قدر به سرعت گمراه شدید، در حالی که اصحاب رسول خدا ﷺ زنده‌اند، همسرانش جوان‌اند و لباس‌ها و ظرف‌هایش تغییر نخورده‌اند، گناهان‌تان را حساب کنید، من از طرف خداوند برای‌تان ضمانت می‌کنم، که نیکی‌هایتان را حساب نماید^۱. هیشمی (۱/۱۸۱) می‌گوید: در این مجالد بن سعید آمده، نسائی ثقه‌اش دانسته، و بخاری و احمد بن حنبل و یحیی ضعیفش دانسته‌اند.

۱- سند آن ضعیف است. طبرانی (۱۲۷/۹) هیشمی می‌گوید: در سند آن مجالد بن سعید است که نسائی او را ثقه دانسته و بخاری و احمد و یحیی وی را ضعیف دانسته‌اند.

قول ابن زبیر به پسرش هنگامی که با گروهی نشست که خدا را یاد می نمودند و می لرزیدند

ابونعیم در الحلیه (۳/۱۶۷) از عامر بن عبدالله بن زبیر روایت نموده، که گفت: نزد پدرم آمدم، گفت: کجا بودی؟ گفتم: اقوامی را یافتم، که از آنان بهتر ندیده‌ام، خداوند تعالی را یاد می کنند، آن گاه بعضی از ایشان از ترس خداوند تعالی می لرزد حتی که بیهوش می گردد، بنابراین همراهشان نشستم، گفت: بعد از این با ایشان منشین، و ملاحظه نمود، که آن سخن بر من اثری نگذاشت، آن گاه گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که قرآن تلاوت می نمود، و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را هم دیدم که قرآن تلاوت می کردند ولی این حالت برای شان عائد نمی گردید، آیا تو ایشان را از ابوبکر و عمر برای خداوند تعالی خاشع تر می بینی؟! آن گاه متوجه شدم که مسئله همینطور است، و ترکشان نمودم^۱.

انکار صله بن حارث و ابن مسعود بر کسی که در مسجد ایستاده قصه نماید

طبرانی در الکبیر از ابوصالح سعید بن عبدالرحمن بن عنز تحبیبی روایت نموده، که: وی برای مردم در حال ایستاده قصه می گفت، صله بن حارث غفاری رضی الله عنه - وی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است - به او گفت: به خدا سوگند، ما عهد نبی مان را ترک ننموده ایم، رحم‌هایمان را قطع نکرده ایم، که تو و یارانت در میان ما ایستاده‌اید^۲. هیشمی (۱/۱۸۹) می گوید: اسناد آن حسن است. این را هم چنان بخاری، بغوی، محمد بن ربیع جیزی و ابن سکن روایت نموده‌اند، و ابن سکن می گوید: غیر این حدیث از صله دیگر حدیثی نیست. این چنین در الاصابه (۲/۱۹۳) آمده است. و طبرانی از عمرو بن زراره روایت نموده، که گفت: عبدالله - یعنی ابن مسعود - رضی الله عنه کنار من در حالی ایستاد که قصه می گفتم، و گفت: ای عمرو بدعت و گمراهی را ایجاد نموده‌ای، یا این که تو از محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش با هدایت تری؟ آن گاه من ایشان را دیدم، که از نزد من پراکنده شدند، و دیدم که هیچ کسی نزد من باقی نماند. هیشمی (۱/۱۸۹) می گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و دو اسناد دارد، که رجال یکی از آنها رجال صحیح‌اند.

۱- ضعیف. ابونعیم (۳/ ۱۶۷) در سند آن عبدالله بن مصعب بن ثابت ضعیف است. نگا: المجمع (۲۲۰/۱۰).

۲- هیشمی آن را حسن دانسته است. طبرانی در الکبیر (۸/ ۷۴) نگا: المجمع (۱/ ۱۸۹).

احتراز و خودداری از پیروی رأی بدون اصل

سخنان عمر رضی الله عنه در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۳۴) از ابن شهاب روایت نموده است که: عمر بن خطاب رضی الله عنه در حالی که بر منبر قرار داشت فرمود: ای مردم، فقط رأی رسول خدا صلی الله علیه و آله درست بود، چون خداوند به او نشان می داد و از ما فقط گمان و تکلف است^۱ و نزد وی (۲/۱۳۵) از صدقه بن ابی عبدالله روایت است که عمر بن خطاب می گفت: اصحاب رأی دشمنان سنن اند، حفظ سنت آنان را خسته ساخته است، به این اساس سنت از نزدشان رفته است، و آن را حفظ ندارند، لذا وقتی سؤال شدند، حیا نمودند که بگویند: نمی دانیم، و با سنتها با رأی شان به معارضه برخاستند، بنابراین من شما را از آن بر حذر می سازم. و نزد وی (۲/۱۳۶) هم چنان از عمر روایت است که گفت: سنت آنست که خدا و رسولش ترسیم نموده و به جای گذاشته باشند، خطای رأی را برای امت سنت مگردانید. و حدیث اول را ابن ابی حاتم و بیهقی نیز از عمر به مثل آن روایت کرده اند، چنان که در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است، و بیهقی افزوده:

﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

ترجمه: «و به درستی که و هم در شناخت حقیقت چیزی نفع نمی رساند».

و ابن المنذر از عمرو بن دینار روایت نموده، که مردی به عمر گفت: به آنچه خداوند برایت نشان می دهد حکم کن^۲، گفت: باز ایست، این ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله است. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

قول ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما در این باره

طبرانی از شعبی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه گفت: شما را از چه رأی داری؟ چه رأی داری؟ بر حذر می دارم، چون کسانی که قبل از شما بودند، به سبب همین چه رأی داری؟ چه رأی داری؟ هلاک شده اند، و چیزی را به چیزی قیاس

۱- ضعیف منقطع. ابن عبدالبر در الجامع (۱۳۴/۲) ابوداود (۳۵۸۶) آلبانی می گوید: منقطع است.

۲- یعنی بدانچه حکم نما، که خداوند برایت نشان میدهد و الهام می کند، چون تو از طرف خداوند رهبری و هدایت می شوی، ولی عمر گفته اش را رد نمود، و گفت: این کار ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و ما ملزم هستیم که طبق احکام الهی و سنت نبوی حکم نماییم، نه از دل خود. م.

نکنید، که قدم بعد از ثباتش می‌لغزد، و وقتی یکی از شما از آنچه نمی‌داند پرسیده شد، باید بگوید: خدا داناتر است، چون این ثلث علم است.^۱ هیشمی (۱/۱۸۰) می‌گوید: و شعبی از ابن مسعود نشنیده است، و در این جابر جعفی آمده، و ضعیف می‌باشد. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: هیچ سالی نیست، مگر این که سال بعدش از آن شترتر است و سالی از سال دیگر بهتر نمی‌باشد، و نه نسلی از نسل دیگر بهتر می‌باشد، و فقط در آن‌ها رفتن علمای‌تان و برگزیدگان‌تان مضر است. و اقوامی می‌آیند که امور را به رأی خویش قیاس می‌کنند، اینجاست که اسلام منهدم می‌شود و درز بر می‌دارد.^۲ هیشمی (۱/۱۸۰) می‌گوید: در این مجالد بن سعید آمده، وی مختلط شده بود. ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۳۵) مثل این را روایت کرده است. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۳۶) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ملاک و معیار کتاب خدا و سنت رسولش است، کسی که بعد از آن از رأی خود بگوید، نمی‌داند که آن را در نیکی‌هایش می‌یابد یا در بدی‌هایش، و ابن عبدالبر در العلم (۲/۳۳) از عطاء و او از پدرش روایت نموده، که گفت: یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از چیزی پرسیده شد، گفت: من از پروردگارم حیاء می‌کنم، که در امت محمد به رأی خودم بگویم.

اجتهاد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

قول معاذ برای پیامبر صلی الله علیه و آله: به رأی خود اجتهاد می‌کنم، و کوتاهی نمی‌کنم

ابوداود، ترمذی و دارمی از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وی را به سوی یمن فرستاد گفت: «وقتی قضاوتی برایت پیش بیاید چگونه فیصله و قضاوت می‌کنی؟» گفت: به کتاب خدا فیصله می‌نمایم، فرمود: «اگر در کتاب خدا نیافتی؟» گفت: به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «اگر در سنت رسول خدا نیافتی؟» گفت: به رأی خود اجتهاد می‌کنم و تقصیری نمی‌نمایم، می‌گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سینه‌اش زد و گفت: «ستایش خدایی راست، که رسول رسول خدا را به آنچه در آن

۱- ضعیف منقطع. ابن عبدالبر در الجامع (۱۳۵ / ۲) طبرانی در الکبیر (۱۰۵ / ۹) شعبی از ابن مسعود نشنیده همچنین در آن جابر الجعفی است که ضعیف است. نگا: المجمع (۱ / ۱۸۰).
 ۲- ضعیف. طبرانی (۱۰۵ / ۹) در سند آن مجالد بن سعید است که ضعیف است. مجمع: (۱ / ۲۸۹).

رسول خدا راضی می‌شود موفق گردانید.^۱ این چنین در المشکوه (ص ۳۱۶) آمده است.

هیبت و ترس ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آنچه نمی‌دانستند

ابن سعد و ابن عبدالبر در العلم از محمد بن سیرین روایت نموده‌اند، که گفت: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کسی از ابوبکر رضی الله عنه در آنچه نمی‌دانست پرترس و هراسان‌تر نبود، و بعد از ابوبکر هیچ کسی از عمر در آنچه نمی‌دانست پرترس و هراسان‌تر نبود، برای ابوبکر قضیه‌ای پیش آمد، و اصلی برای آن در کتاب خداوند تعالی و اثری در سنت نیافت، آن گاه گفت: به رأی خودم اجتهاد می‌کنم، اگر صواب و درست آمد، از خداوند است، و اگر خطا آمد از من است، و از خداوند مغفرت می‌خواهم.^۲ این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

نامه عمر رضی الله عنه برای شریح در این باره

ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۶) از شعبی از شریح روایت نموده، که عمر رضی الله عنه به او نوشت: وقتی امری نزدت آمد، در مورد آن به آنچه در کتاب خداست حکم کن، و اگر چیزی نزدت آمد، که در کتاب خدا نیست، به آنچه رسول خدا سنت به‌جا گذاشته فیصله نما، و اگر آنچه نزدت آمد، که نه در کتاب خداست و نه هم پیامبر صلی الله علیه و آله در آن سنتی به‌جا گذاشته، در باره آن به آنچه فیصله نما که مردم بر آن اجماع نموده‌اند، و اگر آنچه نزدت آمد، که نه در کتاب خداست و نه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن سنتی از خود به‌جا گذاشته و نه هم هیچکسی درباره‌اش صحبت نموده، آن گاه به هر یک از دو امر که خواستی اقدام کن. و در روایت دیگری نزدش آمده: اگر خواستی که به رأی خودت در آن اجتهاد کنی، پیش شو، و اگر خواستی خود را عقب بکشی، عقب بکش، و من عقب کشیدن را برایت خیر می‌پندارم.^۳

۱- آلبانی آن را ضعیف دانسته است. ترمذی (۱۳۲۷) ابوداود (۳۵۹۲) احمد (۵/ ۲۴۲، ۲۳۶) و ۲۳۰ (۲۳۰) دارمی (۱/ ۶۰) بسیاری از ائمه آن را صحیح دانسته‌اند چنانکه ابن قیم در «اعلام الموقعین» ذکر کرده است. شیخ آلبانی آن را در جاهای زیادی از کتاب‌های خود ضعیف دانسته است. نگا: الضعيفه.

۲- ضعیف. دارمی به مانند آن (۲۹۴۲) سند آن منقطع است.

۳- ضعیف. احمد (۱۶۷) سند آن منقطع است.

قول ابن مسعود رضی الله عنه درباره اجتهاد به رأی

ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۷) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اگر کسی قضاوتی به او واگذار شد، باید به آنچه در کتاب خداست فیصله و قضاوت کند، و اگر چیزی نزدش آمد که در کتاب خدا نیست، باید به آنچه فیصله نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان فیصله نموده، و اگر امری نزدش آمد، که نه در کتاب خدا بود و نه پیامبرش صلی الله علیه و آله در مورد آن فیصله‌ای نموده بود، باید به آنچه فیصله کند، که صالحان به آن فیصله نموده‌اند، و اگر امری نزدش آمد، که نه در کتاب خدا بود، نه پیامبرش در مورد آن فیصله کرده بود و نه صالحان در آن مورد فیصله‌ای داشتند، باید به رأی خود اجتهاد کند، و باید اقرار کند و حیا ننماید. و در روایت دیگری نزد وی آمده: باید به رأی خود اجتهاد کند، و نگوید: من چنین می‌بینم و می‌ترسم، چون حلال آشکار است و حرام آشکار است، و در میان این امور مشتبه است، بنابراین آنچه شما را به شک می‌اندازد، آن را بگذارید و به آن چه عمل نمایید که شما را به شک نمی‌اندازد.

اجتهاد ابن عباس و ابی رضی الله عنهما

ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۷) از عبدالله بن ابی یزید روایت نموده است، که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما وقتی از چیزی پرسیده می‌شد، اگر [جواب آن] در کتاب خدا می‌بود همان را می‌گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‌بود، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بود آن را می‌گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‌بود، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نمی‌بود، و از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌بود آن را می‌گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‌بود، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نمی‌بود و از ابوبکر و عمر هم نمی‌بود، به رأی خود اجتهاد می‌نمود. و نزد وی هم چنان از ابن عباس روایت است که گفت: وقتی حجت و دلیل از علی رضی الله عنه برای مامی آمد، از آن عدول نمی‌نمودیم. و ابن سعد (۴/۱۸۱) حدیث اول را به معنای آن روایت کرده است. و ابن عبدالبر در العلم (۲/۵۸) از مسروق روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب رضی الله عنه را از چیزی پرسیدم، گفت: آیا این اتفاق افتاده است؟ گفتم: نخیر، گفت: راحتمان بگذار، وقتی که اتفاق افتاد، در آن به رأی خود برایت اجتهاد می‌کنیم.

احتیاط در فتوا و چه کسی از اصحاب فتوا می‌داد

قول عبدالرحمن بن ابی لیلی درباره احتیاط اصحاب در فتوا

ابن عبدالبر در الجامع (۲/۱۶۳) از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: یک صدو بیست تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را درک نمودم - گمان می‌کنم گفت: در مسجد -، هر یکی از آنان که محدث بود، دوست می‌داشت که برادرش حدیث بیان نمودن را از طرف وی به عهده بگیرد، و هر یکی از آنان که مفتی بود، دوست می‌داشت که برادرش فتوا دادن را از طرف وی به عهده بگیرد. و ابن سعد (۶/۱۱۰) این را از عبدالرحمن به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: از انصار.

قول ابن مسعود، حذیفه و عمر درباره احتیاط در فتوی

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده: که گفت: کسی که مردم را در هر آنچه از وی فتوا بخواهند فتوا بدهد دیوانه است. و این چنین این را از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده است. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود مانند این را روایت کرده، و رجال آن ثقة دانسته شده‌اند، چنانکه هیثمی (۱/۱۸۳) گفته است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۶) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای مردم یکی از این سه تن فتوا می‌دهد: مردی که ناسخ و منسوخ قرآن را می‌داند، امیری که گزیری نمی‌یابد و احمقی که خود را به تکلیف می‌اندازد. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۶) از ابن سیرین روایت نموده، که گفت: عمر برای ابومسعود - عقبه بن عمر رضی الله عنه - گفت: آیا به من خبر نرسیده که برای مردم فتوا می‌دهی؟ گرم آن را هم برای کسی بسپار که سردش را به عهده گرفته است^۱. و در روایت دیگری (۲/۱۴۳) افزوده است: تو امیر نیستی^۲.

احتیاط زید بن ارقم و براء در ارائه پاسخ به سؤال و فعلی از این قبیل

ابن عبدالبر در جامع العلم (۲/۱۶۶) از ابوالمنهال روایت نموده، که گفت: زید بن ارقم و براء بن عازب رضی الله عنه را از مبادله پول پرسیدم، هر باری که یکی‌شان را می‌پرسیدم می‌گفت: از دیگری بی‌رس، چون وی از من بهتر و عالم تر است... و حدیث

۱- ضمیر به فتوا راجع است، و هدف این است که آن را برای امیر بگذار.

۲- ضعیف. دارمی (۱۷۰) سند آن منقطع است.

را درمبادله پول^۱ ذکر نموده است. و ابن عساکر از ابو حصین روایت نموده، که گفت: هر یکی‌شان در مسئله‌ای فتوا می‌دهد که اگر برای عمر بن خطاب رضی الله عنه پیش می‌شد، برای آن اهل بدر را جمع می‌نمود. این چنین در الکنز (۵/۲۴۱) آمده است.

فتوای ابوبکر، عمر، عثمان علی و عبدالرحمن رضی الله عنهم برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن سعد (۴/۱۵۱) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده که: از وی پرسیدند چه کسی برای مردم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتوا می‌داد؟ گفت: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فتوا می‌دادند، اما غیر آنان را نمی‌دانم، و نزد وی همچنان از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتوا می‌دادند. و نزد وی (۴/۱۵۷) از فضیل بن ابی عبدالله (از عبدالله) بن دینار از پدرش روایت است که گفت: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از کسانی بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون ابوبکر و عمر و عثمان به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود فتوا می‌داد. و ابن عساکر این را از عبدالله بندینار اسلمی از پدرش به مثل آن، چنانکه دارالمنتخب (۵/۷۷) آمده، روایت کرده است.

قول ابوموسی درباره ابن مسعود: وقتی این عالم بزرگ در میان تان هست از من

مپرسید

ابن سعد (۴/۱۶۰) از ابوعطیه همدانی روایت نموده، که گفت: من نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نشسته بودم، که مردی نزدش آمد و او را از مسئله‌ای پرسید، گفت: آیا از آن کسی را غیر از من پرسیده‌ای؟ پاسخ داد: آری، ابوموسی رضی الله عنه را پرسیدم، و قول وی را برایش حکایت کرد و عبدالله با وی مخالفت نمود، بعد از آن برخاست و [ابوموسی] گفت: وقتی این عالم بزرگ در میان تان هست مرا از چیزی مپرسید. و نزد وی هم چنان از ابوعمر و شیبانی روایت است که گفت: ابوموسی اشعری گفت: مادامی که این عالم بزرگ در میان تان هست - یعنی ابن مسعود - از من مپرسید. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۲۹) از ابوعطیه و عامر از ابوموسی قولش را به مثل این روایت کرده است.

چه کسی برای مردم در زمان پیامبر ﷺ و خلفای راشدین فتوا می داد
ابن سعد (۴/۱۶۷) از سهل بن ابی خیثمه روایت نموده، که گفت: کسانی که در
زمان پیامبر خدا ﷺ فتوا می دادند، سه تن از مهاجرین بودند و سه تن از انصار: عمر،
عثمان، علی، ابی بن کعب، معاذبن جبل و زیدبن ثابت رضی الله عنهم. و در نزد وی هم چنان
(۴/۱۶۸) از مسروق روایت است که گفت: اصحاب فتوا از یاران پیامبر خدا ﷺ اینان
بودند: علی، ابن مسعود، زید، ابی بن کعب و ابوموسای اشعری، و ابن سعد (۴/۱۷۵) از
قییصه بن ذؤیب بن حله روایت نموده، که گفت: زیدبن ثابت در مدینه در قضا، فتوا،
قرائت و فرائض در زمان عمر، عثمان، وقت اقامت علی در مدینه، و پنج سال بعد از آن،
تا این که معاویه در سال چهل خلافت را به عهده گرفت، رئیس بود، و همینطور در
مقام خود باقی بود، تا اینکه زید در سال چهل و پنجم درگذشت.

و ابن سعد (۴/۱۸۱) از عطاء بن یسار روایت نموده که: عمر و عثمان رضی الله عنهما ابن
عباس رضی الله عنهما را فرا می خواندند، و با اهل بدر مشوره می داد، و در زمان عمر و عثمان تا
روزی که درگذشت فتوا می داد. و ابن سعد (۴/۱۸۷) از زیادبن میناء روایت نموده، که
گفت: ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، ابوهیره، عبدالله بن عمروبن العاص، جابرین
عبدالله، رافع بن خدیج، سلمه بن اکوع، ابوواقد لیثی و عبدالله بن بحینه و امثال اینها از
اصحاب رسول خدا ﷺ در مدینه فتوا می دادند و از رسول خدا ﷺ از ابتدای وفات
عثمان تا درگذشت خودشان حدیث بیان می کردند، و کسانی که از جمله اینان فتوا به آنان
محول گردید: ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، ابوهیره، و جابرین عبدالله بودند.
و ابن سعد (۴/۱۸۹) از قاسم^۱ روایت نموده، که گفت: عایشه رضی الله عنها در خلافت ابوبکر،
عمر و عثمان و از آن به بعد تا این که درگذشت فتوا می داد، خداوند رحمتش کند، و
من ملازمش بودم و او به من احسان و نیکویی می نمود... و حدیث را ذکر نموده.

علوم اصحاب النبی ﷺ قول ابوذر درباره وسعت علم اصحاب

احمد از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ ما را در حالی ترک نمود،
که اگر پرنده‌ای بال‌هایش را در آسمان حرکت می داد، دربارن آن علمی به ما یاد داده
بودند. هیشمی (۸/۲۶۳) می گوید: این را احمد و طبرانی روایت نموده‌اند، و طبرانی

۱- وی قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق (برادرزاده عایشه) است.

افزوده: پیامبر ﷺ فرمود: «هر چیزی که به جنت نزدیک می‌گرداند و از آتش دور می‌سازد برای تان بیان گردیده است»^۱. و رجال طبرانی رجال صحیح‌اند، غیر محمد بن عبدالله بن یزیدمقزی و او ثقه می‌باشد، در اسناد احمد کسی آمده، که از وی نام برده نشده. طبرانی این را از ابودرداء به مثل حدیث ابوذر که نزد احمد آمده، روایت نموده است. هیشمی (۸/۱۲۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. ابن سعد (۴/۱۷۰) از ابوذر مثل آن را روایت نموده است.

قول عمرو بن عاص درباره آنچه از پیامبر ﷺ فرا گرفت، و قول عایشه درباره علم ابوبکر صدیق

احمد از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار مثل آموختم^۲. هیشمی (۸/۲۶۴) می‌گوید: اسنادش حسن است. بغوی، ابن عساکر و غیر ایشان از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند، و عایشه حدیث را ذکر نموده، و در آن آمده: در هر نقطه‌ای که اختلاف می‌نمودند، پدرم به حل و فصل آن اقدام می‌نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا دفن شود؟ نزد هیچ کسی علمی درباره آن نیافتیم، آن گاه ابوبکر رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «هر نبی که وفات نموده، در همان جای خوابش که در آن مرده دفن گردیده است»^۳، می‌افزاید: و در مورد میراثش اختلاف کردند، و نزد هیچ کسی درباره آن علم نیافتند، آن گاه ابوبکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «از ما گروه انبیا میراث برده نمی‌شود، آن چه از خود به جای گذاشتیم صدقه است»^۴. این چنین در منتخب الکنز (۴/۳۴۶) آمده است.

قول ابن مسعود و حذیفه درباره علم عمر

طبرانی از ابووائل روایت نموده، که گفت: عبدالله رضی الله عنه گفت: اگر علم عمر رضی الله عنه در یک پله ترازو گذاشته شود و علم اهل زمین در پله دیگر، علم وی از علم ایشان

۱- ضعیف. احمد (۵/۱۶۲) در سند آن یک نفر نام برده نشده. نکا: المجمع (۸/۲۶۳).

۲- حسن. احمد (۴/۲۰۳) هیشمی (۸/۲۶۴) آن را حسن دانسته است.

۳- صحیح.

۴- صحیح. طبرانی (۱/۱۰۴۶) و به مانند آن بخاری (۳۰۹۴) و مسلم در کتاب الجهاد (۱۷۵۷) و

ابوداؤد (۲۹۶۳) و ترمذی (۱۶۱۰) احمد (۱/۴۸) و نسائی (۷/۱۳۵) و حمیدی (۲۲).

سنگین تر خواهد شد. و کعب می گوید: اعمش گفت: من این را نپذیرفتم و نزد ابراهیم^۱ آمده آن را برایش یادآورد شدم، گفت: چه چیز آن را انکار نمودی؟ به خدا سوگند، عبدالله بهتر از آن را گفته، گفته است: می پندارم که از ده جزء علم نه جزء آن روزی که عمر رحلت نمود رفت^۲. هیشمی (۹/۶۹) می گوید: طبرانی آن را به چند اسناد روایت نموده، و رجال این اسناد رجال صحیح اند، غیر اسد بن موسی که ثقه است. ابن سعد (۴/۱۵۳) هم مانند این را روایت نموده است. و طبرانی در حدیث طویلی در وفات عمر از عبدالله - یعنی ابن مسعود - روایت نموده، که گفت: عمر عالم ترین ما به خدا، خواننده ترین ما به کتاب خدا و فقیه ترین ما در دین خدا بود. این چنین در مجمع الزوائد (۹/۶۹) آمده است. و ابن سعد (۴/۱۵۳) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: انگار که علم مردم در وقت موجودیت عمر در سوراخی پنهان بود. و نزد وی هم چنان از مردی از اهل مدینه روایت است که گفت: نزد عمر بن خطاب حاضر شدم، و دریافتم که فقها نزدش چون اطفال بودند، و او در فقه و علمش بر آنان برتری و بلندی داشت.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی: وی از همه اصحابم زیادتر علم دارد، و قول علی درباره علمش به قرآن

طبرانی از ابواسحاق روایت نموده که: علی رضی الله عنه هنگامی که با فاطمه رضی الله عنها ازدواج نمود، فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مرا در حالی به همسری وی دادی، که به ضعف بینایی مبتلاست و شکم بزرگی دارد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را در حالی به نکاحش درآوردم، که او از همه اصحابم اول اسلام آورده، و از همه شان زیادتر علم دارد و در میان شان از بردباری بزرگی برخوردار است»^۳. هیشمی (۹/۱۰۲) می گوید: این حدیث مرسل صحیح الاسناد است. و طبرانی و احمد این را از معقل بن یسار روایت نموده اند... و حدیث را [هیشمی] متذکر شده و در آن آمده: «آیا راضی نمی شوی؛ که تو را به نکاح کسی درآوردم که از همه امتم سابق تر اسلام آورده، و از همه شان زیادتر علم دارد، و در میان شان از بردباری بزرگی بهره مند است». هیشمی (۹/۱۰۱) می گوید:

۱ وی ابراهیم نخعی از کبار تابعین است.

۲- صحیح. طبرانی (۱۶۳/۹) نگا: المجمع (۶۹/۹).

۳- ضعیف. طبرانی (۹۴/۱) که مرسل است. نگا: مجمع الزوائد (۱۰۲/۹).

در این خالد بن طهمان^۱ آمده، ابوحاتم و غیر وی ثقفاش دانسته‌اند، و بقیه رجالش ثقفاند. و ابن سعد (۴/۱۵۴) از علی روایت نموده، که گفت: به خدا سوگند، هر آیه‌ای که نازل شده، من دانسته‌ام که در چه نازل شده، در کجا نازل شده و برای کی نازل شده است، پروردگارم به من قلب عقل‌مند و زبان فصیح و روان بخشیده است. و نزد وی (۴/۱۵۶) هم چنان از یحیی بن سعید از سعید بن مسیب روایت است که گفت: عمر از معضله‌ای که در آن ابوالحسن نمی‌بود به خدا پناه می‌جست.

علم عبدالله بن مسعود

ابن سعد (۴/۱۵۹) از مسروق روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: هر سوره‌ای که نازل شده، من می‌دانم که در چه مورد نازل گردیده است، و اگر بدانم کسی از من به کتاب خدا عالم‌تر است، و شتر یا سواری‌ها نزدش می‌رسند حتماً نزدش می‌روم. و نزد وی هم چنان از مسروق روایت است که گفت: با اصحاب محمد ﷺ مجالست نمودم، و آنان را چون حوض آب یافتم، بعضی از آن حوض‌ها مردی را سیراب می‌نمود، حوضی دو تن را سیراب می‌نمود، حوضی ده تن را سیراب می‌نمود و حوضی صد تن را سیراب می‌نمود و چنان حوضی هم بود که اگر اهل زمین در آن وارد می‌شدند، برای‌شان کفایت می‌نمود، و عبدالله بن مسعود را مثل همین حوض یافتم. و ابن سعد (۴/۱۶۱) از زید بن وهب روایت نموده، که گفت: عبدالله روزی در حالی آمد که عمر نشسته بود، هنگامی که عمر وی را دید می‌آید، گفت: وی کیسه‌ای است که از فقه پر شده است - و گاهی اعمش گفته: از علم - . و از اسد بن وداعه روایت است که عمر ابن مسعود را یاد نمود و گفت: وی کیسه‌ای است که از علم پر شده، او را در ضمن با این که به اونیا داشتم او را به اهل قادسیه محول ساختم.

قول علی درباره علم ابن مسعود، ابوموسی، عمار، حذیفه، سلمان و درباره علم خودش

ابن سعد (۴/۱۶۲) از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: نزد علی ﷺ آمدم و از او در مورد اصحاب محمد ﷺ پرسیدیم، گفت: از کدام شان؟ می‌گوید: گفتیم: از عبدالله

۱- خالد بن طهمان: ابن حجر درباره‌ی وی می‌گوید: صدوق است و به تشیع متهم است سپس دچار اختلاط گردید (التقریب: ۱/ ۲۵۹).

بن مسعود رضی الله عنه برای ما صحبت کن، گفت: قرآن و سنت را آموخت، بعد از آن باز ایستاد و پیش رفت، و دانستن آن دو به عنوان همه علم و دانش کافی است، می گوید: گفتیم: از ابوموسی رضی الله عنه برای ما صحبت کن، گفت: در علم رنگ کرده شد و باز از آن بیرون گردید، می افزاید: گفتیم: از عمار بن یاسر برای ما صحبت کن، گفت: مومن فراموش کار است، و وقتی به او تذکر داده شود، به یاد می آورد، می گوید: گفتیم: از حذیفه رضی الله عنه برای ما صحبت کن، گفت: علمی را فرا گرفت، و از قیام بدان عاجز آمد، می گوید: گفتیم: از سلمان برای ما صحبت نما، گفت: علم اول و علم آخر را درک نمود^۱، بحرست که قعرش ناپیداست، و از جمله اهل بیت ماست، می گوید: گفتیم: ای امیرالمومنین ما را از نفس خودت خبر بده، گفت: این را اراده نمودید! وقتی می پرسیدم، به من داده می شد^۲. و وقتی خاموش می شدم، به تعلیمم شروع می شد^۳.

قول ابن مسعود درباره معاذ بن جبل

ابن سعد (۴/۱۶۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: معاذ بن جبل رضی الله عنه امت فرمانبردار برای خدا و مایل به حق بود و از مشرکان نبود، گفتیم^۴ ابو عبدالرحمن اشتباه کرده است، خداوند تعالی اینطور گفته است.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰].

ترجمه: «ابراهیم امتی فرمانبردار برای خدا و مایل از ادیان باطل به دین حق بود و از مشرکین نبود».

او آن را باز برایم تکرار نمود و گفت: معاذ بن جبل امت فرمانبردار برای خدا و مایل به حق بود و از مشرکان نبود، آن گاه دانستم که وی این حرف را به قصد می گوید و خاموش گردیدم، گفت: آیا می دانی که که امت چیست؟ و فرمانبردار^۵ کیست؟ گفتیم:

۱- علم اول: علم کتب سابقه، و علم آخر: عمل قرآن کریم است.

۲- یعنی: وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدم، برای پاسخ می داد، و اگر خاموش می بودم، او به تعلیمم شروع می نمود.

۳- هیثمی (۱۵۸/۹) طبرانی آن را از دو راه روایت کرده است که در یکی از آن دو حبان بن علی است که مورد اختلاف است و بقیه ی رجال آن رجال صحیح اند.

۴- گوینده فروه بن نوفل اشجعی است.

۵- «قانت».

خدا داناتر است، گفت: امت کسی است که به مردم خیر می‌آموزد، و فرمانبردار کسی است که فرمانبردار خدا و رسولش باشد، و معاذ این چنین بود، به مردم خیر می‌آموخت و فرمانبردار خدا و رسولش بود^۱.

اقوال مسروق درباره علم صحابه

ابن سعد (۴/۱۶۷) از مسروق^۲ روایت نموده، که گفت: با اصحاب رسول خدا ﷺ مجالست و همنشینی نمودم، دانستم که علمشان به شش تن می‌رسد: به عمر، علی، عبدالله، معاذ، ابودرداء و زیدبن ثابت رضی الله عنهم، با این شش تن نیز همنشینی نمودم و علمشان را درک کردم که به علی و عبدالله رضی الله عنهما می‌رسد. و ابن سعد (۴/۱۷۶) از مسروق روایت نموده، که گفت: به مدینه آمدم، و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم، ناگهان متوجه شدم که زیدبن ثابت از راسخین در علم است.

علم عبدالله بن عباس

ابن سعد (۴/۱۸۱) از مسروق روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: اگر ابن عباس سن و سال‌های ما را درک می‌نمود، علم هیچ مردی از ما به ده یک علم وی نمی‌رسید. و نضر در این حدیث افزوده است: ابن عباس چه نیکو مفسر قران است. و ابن سعد (۴/۱۸۱) از مجاهد روایت نموده که: ابن عباس را به خاطر کثرت علمش بحر می‌گفتند. و ابن سعد (۴/۱۸۱) از لیث بن ابی سلیم روایت نموده، که گفت: به طاووس گفتم: ملازمت این بچه را نمودی - هدفش ابن عباس است - و بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک نمودی؟! گفت: من هفتاد تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، که وقتی در چیزی اختلاف و مجادله می‌نمودند، به قول ابن عباس بر می‌گشتند، و آن را می‌پذیرفتند. و ابن سعد (۴/۱۸۳) از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: کسی را حاضر فهم‌تر، عقلمندتر، عالم‌تر و بردبارتر از ابن عباس ندیدم، و عمر بن خطاب را دیدم که وی را برای معضلات فرا می‌خواند و بعد از آن می‌گفت: نزدت هست، معضله‌ای برایت آمده، و باز از قول وی نمی‌گذشت، و در اطرافش اهل بدر از مهاجرین و انصار حاضر می‌بودند. و ابن اسعد

۱- صحیح. طبرانی (۳۴/۲۰) هیثمی (۳۱۱/۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند به جز حجاج بن ابراهیم که ثقه است.

۲- وی مسروق بن اجدع همدانی است، و از شاگردان بزرگ ابن مسعود می‌باشد.

(۴/۱۸۵) از ابوالزناد روایت نموده که: عمر بن خطاب نزد ابن عباس جهت عیادتش که تب داشت داخل گردید، عمر گفت: مرضت به ما خلل وارد نموده، به آن هم خدا کمک کننده است!! و ابن سعد (۴/۱۸۵) از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای ابن عباس فهم، تیزهوشی و علم داده شده است، من عمر بن خطاب را نمی دیدم که کسی را از وی پیش نماید.

ابن سعد (۴/۱۸۵) از محمد بن ابی کعب روایت نموده، که گفت: از ابی بن کعب رضی الله عنه - آن گاه که ابن عباس رضی الله عنهما نزدش نشسته بود و بعد برخاست - شنیدم که گفت: این عالم بزرگ این امت می باشد، به او عقل و فهم داده شده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش دعا نموده، که فقه در دین نصیبش گردد. و ابن سعد (۴/۱۸۵) از طاووس روایت نموده، که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما در علم از مردم چنان بلند و مرتفع شده بود، که خرمای رسا بر کوتاه و کوچک بلند می شود. و حاکم (۳/۵۳۶) از ابیوائل روایت نموده، که گفت: من و یک همراهم با ابن عباس که امیر حج بود حج به جای آوردیم، وی سوره نور را می خواند و تفسیرش می نمود، همراهم گفت: یا سبحان الله!! از سر این مرد چه بیرون می شود؟ اگر ترک این را بشنود اسلام می آورد. حاکم می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت ننموده اند، و در روایت دیگری نزدش آمده: من می گفتم: کلام هیچ مردی را مثل این ندیده ام و نه شنیده ام، اگر فارس و روم این را بشنوند اسلام می آورند!! و ابن سعد (۴/۱۸۴) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: روزی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد شدم، او مرا از مسئله ای پرسید، که آن را یعلی بن امیه از یمن برایش نوشته بود، و آن را برایش پاسخ دادم، عمر گفت: شهادت می دهم که تو از خانه نبوت حرف می زنی. و ابن سعد (۴/۱۸۲) از عطاء روایت نموده، که گفت: مردمانی نزد ابن عباس برای [آموختن] شعر می آمدند، مردمانی برای [آموختن علم] نسبها می آمدند، مردمانی برای روزهای عرب و وقایع آن می آمدند، هر صنف و گروه آنچه را می خواست به او عرضه می نمود.

ابن سعد (۴/۱۸۳) از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت نموده، که گفت: ابن عباس در چند خصلت از مردم سبقت داشت: به علمی که کسی از وی در آن سبقت نداشت، به فقیهی که در آن به رأیش ضرورت می شد و به بردباری و عطا و کرم، و هیچ کسی را ندیدم که در آن چه از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود از وی عالم تر باشد،

و هیچ کسی را ندیدم که از وی به قضاوت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم داناتر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که در رأی و نظر از وی فقیه‌تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به شعر و عربی عالم‌تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به تفسیر قرآن، حساب و فریضه‌ای داناتر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به آنچه گذشته عالم‌تر بوده باشد، و نه کسی را دیدم که در رأی و نظریه‌ای که ضرورت می‌شد از او روشن‌تر و منورتر بوده باشد، وی یک روز تمام می‌نشست، و در آن فقط صحبت و بیان از فقه فی بود و روزی از تفسیر، روزی از مغازی، روزی از شعر و روزی هم از تاریخ و وقایع عرب صحبت می‌نمود، و من هرگز عالمی را ندیدم که نزدش نشستند مگر اینکه به ریش گردن نهاده است و هرگز سؤال کننده‌ای را ندیدم که از وی سؤال نموده باشد، مگر این که نزدش علمی دریافت است.

و ابن سعد (۴/۱۸۶) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: من ملازمت بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از مهاجرین و انصار را می‌نمودم، و آنان را از مغازی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و آنچه از قرآن در آن باره نازل شده بود می‌پرسیدم، و نزد هر یکی‌شان که می‌آمدم، از آمدنم به سبب قرابت و نزدیکی ام به رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشحالی می‌نمود، روزی ابی بن کعب - وی از راسخین در علم بود - را از آنچه از قرآن در مدینه نازل شده بود می‌پرسیدم، وی گفت: بیست و هفت سوره در مدینه نازل شده، و سایر آن‌ها در مکه نازل شده‌اند.

و ابن سعد (۴/۱۸۶) از عکرمه روایت نموده، که گفت: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما را شنیدم که می‌گفت: ابن عباس عالم‌ترین ما به آنچه است که گذشته، و فقیه‌ترین ما در آنچه است که پیش می‌آید و درباره‌اش چیزی منقول نمی‌باشد، عکرمه می‌گوید: این قول وی را برای ابن عباس خبر دادم، گفت: وی از علم بهره‌مند است، او رسول خدا صلی الله علیه و آله را از حلال و حرام سؤال می‌نمود.

ابن سعد (۴/۱۸۴) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: وی در شب‌های حج به سوی ابن عباس نگریست، و دید که همراهش حلقه‌هایی است و از مناسک پرسیده می‌شود، گفت: او عالم‌ترین فرد به مناسک در میان آنانی است که باقی مانده‌اند.

آنچه هنگام مرگ ابن عباس گفته شد

ابن سعد (۴/۱۸۶) از یعقوب بن زید از پدرش روایت نموده، که گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه وقتی که خبر مرگ ابن عباس رضی الله عنه به او رسید، در حالی که یک دستش را در دست دیگر زد شنیدم که می‌گفت: عالم‌ترین و بردبارترین مردم در گذشت، و به مرگ وی این امت را مصیبتی رسید که دیگر کم نمی‌شود!! و ابن سعد (۴/۱۸۷) از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابن عباس درگذشت، رافع بن خدیج رضی الله عنه گفت: امروز کسی درگذشت که مردمان مشرق و مغرب در علم به وی نیازمند بودند!! و ابن سعد (۴/۱۸۳) از ابوکلثوم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابن عباس دفن گردید، ابن حنفیه گفت: امروز ربانی این امت درگذشت.

علم ابن عمر، عباد، شداد بن اوس و ابوسعید

ابن سعد (۴/۱۸۷) از عمرو بن دینار روایت نموده، که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما از فقهای جوان به شمار می‌رفت. و ابن سعد (۴/۱۸۸) از خالد بن معدان روایت نموده، که گفت: از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شام هیچ کسی باقی نمانده بود، که از عباد بن صامت و شداد بن اوس رضی الله عنه ثقه تر، فقیه‌تر و رضایت بخش‌تر می‌بود. و ابن سعد (۴/۱۸۸) از حنظله بن ابی سفیان از شیخ‌های وی روایت نموده، که گفتند: هیچ یک از جوانان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه فقیه‌تر نبود.

علم ابوهریره رضی الله عنه

حاکم (۳/۵۱۰) از ابوزعزعه کاتب مروان بن حاکم روایت نموده که: مروان ابوهریره رضی الله عنه را طلب نمود، و مرا در عقب تخت نشانید، و به سؤال نمودن از وی شروع نمود و من می‌نوشتم، و وقتی که یک سال تمام گذشت باز وی را طلب نمود، پشت پرده نشاندش و شروع به پرسیدن وی از همان چیزها نمود، آن گاه وی نه زیاد نمود، نه کم، نه پیش و نه هم پس. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی گفته: صحیح است.

علم ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها

ابن سعد (۴/۱۸۹) از ابو موسی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر چیزی که شک می‌نمودند، از عایشه رضی الله عنها می‌پرسیدند، و نزد وی درباره آن علم می‌یافتند. و ابن سعد (۴/۱۸۹) از قبیصه بن ذؤیب روایت نموده، که گفت: عایشه رضی الله عنها

عالم‌ترین مردم بود، بزرگان صحابه رسول خدا ﷺ از وی می‌پرسیدند، و نزد وی هم چنان از ابوسلمه روایت است که گفت: هیچ کسی را عالم‌تر به سنت‌های رسول خدا ﷺ، فقیه‌تر در رأی و نظری که به آن ضرورت می‌شد، عالم‌تر به آیتی که درباره چه نازل شده و عالم‌تر به میراث از عایشه رضی الله عنها ندیدم. و ابن سعد (۴/۱۸۹) از مسروق روایت نموده، که به او گفته شد: آیا عایشه رضی الله عنها علم میراث را نیکو می‌دانست؟ گفت: آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من شیخ‌ها و بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ را دیدم که او را از علم میراث سؤال می‌نمودند. این را طبرانی به لفظ وی روایت نموده، و اسنادش حسن است، چنانکه هیثمی (۹/۲۴۲) گفته است. ابن سعد (۴/۱۸۹) از محمدبن لبید روایت نموده، که گفت: ازواج پیامبر رضی الله عنهم از احادیث پیامبر رضی الله عنهم به پیمانانه زیادی حفظ می‌نمودند، ولی نه چون عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما، و عایشه در عهد عمر و عثمان تا این که درگذشت، خدا رحمتش کند، فتوا می‌داد، و بزرگان اصحاب رسول خدا رضی الله عنهم چون عمر و عثمان بعد از رسول خدا رضی الله عنه نزد وی می‌فرستادند، و او را از سنن می‌پرسیدند.

و طبرانی از معاویه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: سوگند به خدا هیچ خطیبی را هرگز بلیغ‌تر، فصیح‌تر و تیزفهم‌تر از عایشه ندیدم. هیثمی (۹/۲۴۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد وی هم چنان از عروه روایت است که گفت: زنی را عالم‌تر به طب، فقه، و شعر از عایشه ندیدم. اسناد آن، چنانکه هیثمی (۹/۲۴۲) ذکر نموده، حسن است. بزار - لفظ هم از وی است - احمد، طبرانی در الأوسط و الکبیر از عروه روایت نموده‌اند که گفت: به عایشه گفتم: من در امر تو فکر می‌کنم، و تعجب می‌نمایم، تو را از فقیه‌ترین مردم می‌یابم، [و با خود] گفتم^۱: چه بازش می‌دارد، همسر رسول خدا رضی الله عنه و دختر ابوبکر است!! و تو را عالم به تاریخ وقایع عرب، نسب‌های آنان و اشعارشان می‌یابم، [و با خود] گفتم: چه بازش می‌دارد، پدرش علامه قریش است!! ولی تعجب می‌کنم که تو عالم به طب یافتی، این از کجا آمده است؟ آن گاه وی از دستم گرفت و گفت: ای عریه^۲ مریضی‌های رسول خدا رضی الله عنه زیاد شد، و اطبای عرب و عجم برای او

۱- در اصل «گفت» آمده، ولی ظاهر «گفتم» است، و روایت احمد (۶/۶۷) نیز این را تأیید می‌کند، که به لفظ «می‌گویم»، آمده.

۲- تصغیر «عروه» است و او خواهرزاده‌اش می‌شد.

[هر قسم دوا] می فرستادند، و من آن را آموختم. و در روایت احمد آمده: من او را در مریضی هایش معالجه نمودم، و از همانجا فرا گرفتم^۱. هیشمی (۹/۲۴۲) می گوید: در این عبدالله بن معاویه زبیری آمده، ابوحاتم گفته: حدیثش راست است، ولی در وی ضعفی وجود دارد، و بقیه رجال احمد و طبرانی در الکبیر ثقه اند.

علمای ربانی و علمای سوء قول ابن مسعود به یارانش در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۲۶) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی به یارانش گفت: سرچشمه های علم، چراغ های هدایت، ملازم خانه ها، چراغ های شب، دارای دل های تازه و لباس های کهنه باشید، تا در آسمان شناخته شوید، و بر اهل زمین پنهان بمانید. ابونعیم این را در الحلیه (۱/۷۷) از علی رضی الله عنه به معنای آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: و به آن در زمین یاد شوید، در بدل این قولش: و بر اهل زمین پنهان بمانید.

قول ابن عباس درباره علمای ربانی

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۵) از وهب بن منبه روایت نموده، که گفت: به ابن عباس رضی الله عنه خبر داده شد، که قومی کنار در بنی سهم مخاصمه و مجادله می کنند - گمان می کنم که گفت: درباره قدر وی به طرف آنان برخاست، و عصایش را به عکرمه داد، و یکدستش را بر وی گذاشت و دیگری را بر طاووس، هنگامی که نزد آنان رسید، برایش جای گشودند و خوش آمد گفتند، ولی وی نشست، و به آنان گفت: نسب هایتان را برایم بیان کنید تا شما را بشناسم، آنان نسب هایشان را برای وی بیان نمودند - یا تعدادی از آنان نسب های خود را بیان داشتند - آن گاه فرمود: آیا نمی دانید که برای خداوند تعالی بندگان هست، که ترس وی آنان را بدون گنگی و لکنت زبان خاموش گردانیده است، و آنان عالم اند، و از فصاحت و روان بودن زبان و نجابت بهره منداند، به روزهای خداوند ﷻ عالم اند، ولی آنان وقتی عظمت و بزرگی خداوند ﷻ را به یاد می آورند، به سبب آن عقل هایشان بی فکر می شود، و قلب هایشان می شکند، و زبان هایشان قطع می گردد، حتی وقتی از آن حالت به هوش می آیند،

۱- ضعیف. احمد (۶۷/۱۶) بطور مختصر. هیشمی (۹/۲۴۲) می گوید: در سند آن عبدالله بن معاویه الزبیری است که ابوحاتم درباره وی می گوید: مستقیم الحدیث است و در وی ضعفی وجود دارد...

به‌سوی خداوند ﷻ به اعمال پاک شتاب می‌نمایند، خویشتن را مقصر می‌شمارند، در حالی که تیز هوش و قوی‌اند، و خود را با ظالمان و خطاکاران می‌شمارند، در حالی که آنان نیکوکار و پاک‌اند، ولی آنان زیاد را برایش^۱ زیاد نمی‌دانند، و به کم برایش راضی نمی‌گردند، و به سبب اعمال بر خداوند نمی‌نازند، آنان را هر جایی که بیایی، اندوهگین و در ترس و هراس و خوف‌اند. می‌گوید: بعد از نزد ایشان برگشت، و به مجلسش عودت نمود.

اقوال ابن مسعود و ابن عباس درباره علمای سوء

ابن عساکر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: اگر اهل علم، علم را نگه دارند و نزد اهلش بگذارند، آقایان اهل زمان‌شان می‌باشند، ولی آن را نزد اهل دنیا گذاشته‌اند، تا از دنیای‌شان چیزی به دست آورند، و به این اساس نزد آنان ذلیل و خوار گردیده‌اند، از نبی‌تان ﷺ شنیدم که می‌گوید: «کسی که همه قصدها را یک قصد بگرداند - قصد آخرت - خداوند کفایت سایر قصدها را برای او می‌کند، و کسی که قصدهای مختلف در احوال دنیا در سرپروراند او را کفایت نمی‌کند و فرقی ندارد که در کدام وادی هلاک گردد»^۲. این چنین در الکنز (۵/۲۴۳) آمده است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (۱/۱۸۷) از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (۱/۱۸۸) از سفیان بن عیینه روایت نموده، که گفت: از ابن عباس به ما خبر رسید که وی گفت: اگر حاملین علم آن را به حقش و آن طوری که لازم است بگیرند، خداوند و ملائکه و صالحان ایشان را دوست می‌دارند، و مردم از آنان هیبت پیدا می‌کنند، ولی به آن دنیا را طلب نموده‌اند، بنابراین خداوند بدشان دیده و نزد مردم نیز خوار گردیده‌اند. و عبدالرزاق از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی گفت: وقتی فتنه‌ای شما را فرا گیرد، که در آن خرد بزرگ شود و بزرگ پیر شود، راه و روش [چون سنت و دین] مورد استفاده قرار گیرد حال‌تان چگونه خواهد بود، که اگر آن راه و روش روزی تغییر داده شود، گفته می‌شود: این منکر است، گفته شد: این چه وقت می‌باشد؟ گفت: وقتی امین‌هایتان کم شوند، امیران‌تان زیاد گردند، فقیه‌هایتان کم

۱- برای خداوند تعالی. م.

۲- حسن. ابن ماجه (۲۵۷) آلبنی آن را حسن دانسته: صحیح الجامع (۶۱۸۹) و صحیح الترغیب

(۳۱۷۱). همچنین حاکم (۲/۴، ۴۴۳، ۳۲۸).

شوند، قاریان تان زیاد گردند، آموزش غیر دینی صورت پذیرد و به عمل آخرت دنیا طلب و جستجو گردد.^۱ این چنین در الترغیب (۱/۸۲) آمده است. ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۸۸) به معنای این را روایت کرده است، و در روایت وی آمده: و سنت نو پیدایی ایجاد می‌گردد، و مردم به آن عمل می‌کنند، وقتی چیزی از آن تغییر داده شود، گفته می‌شود: سنت تغییر داده شد، و افزوده: و فقهایتان کم گردند و امیران تان ذخیره نمایند.

اقوال ابوذر، کعب و علی در مورد طلب علم برای دنیا

ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۸۷) از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: باید بدانید، این احادیثی که بدان رضای خداوند تعالی طلب می‌شود، هر کس آن را برای طلب متاع دنیا - یا گفت: فقط به خاطر طلب متاع دنیا - بیاموزد، ابداً بوی خوش جنت را استشمام نمی‌کند. و نزد وی (۲/۶) هم چنان از ابومعن روایت است که گفت: عمر به کعب گفت: چه چیز علم را از قلب‌های علما بعد از این که آن را حفظ نموده‌اند و فراگرفته‌اند می‌برد؟ گفت: طمع و درخواست نیازمندی‌ها از مردم می‌بردش. و عبدالرزاق از علی رضی الله عنه روایت نموده که: وی فتنه‌هایی را ذکر نمود، که در آخر الزمان می‌باشد، عمر به او گفت: ای علی این چه وقت می‌باشد؟ گفت: وقتی فقه برای غیر دین آموخته شود، و علم برای غیر عمل آموخته شود و دنیا به علم آخرت طلب گردد. این چنین در الترغیب (۱/۸۲) آمده است.

هراس عمر در قبال امت از علمای سوء

ابن عبدالبر در العلم (۲/۱۹۴) از عمر روایت نموده، که گفت: بر شما از دو مرد می‌ترسم: مردی که قرآن را بر غیر تأویلش تأویل می‌کند، و مردی که در پادشاهی با برادرش مسابقه می‌نماید^۲ ابن ابی شیبه جزء اول این را، چنان که در الکنز (۵/۲۳۳) آمده، روایت کرده است. ابن سعد و ابویعلی از حسن روایت نموده‌اند که گفت: وقتی که وفد بصره نزد عمر آمد، احنف بن قیس در میان‌شان بود، وی وفد را مرخص نمود، و احنف را برای یک سال نزدش نگه داشت، بعد از آن گفت: آیا می‌دانی چرا تو را نگه داشتیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را از هر منافق سخنور برحذر داشته است، و من ترسیدم

۱- صحیح عبدالرزاق و ابن عبدالبر (۱/۱۸۸) دارمی (۱۸۵) نگا: صحیح الترغیب (۱۱۱).

۲- یعنی: می‌خواهد آن را با تک روی و دیکتاتوری کامل در اختیار خود داشته باشد، و دست برادر مسلمانش را از شریک بودن در قدرت باز دارد.

که از آنان باشی، و ان شاء الله از آنان نیستی^۱. و بیهقی و ابن نجار از ابو عثمان نه‌دی روایت نموده‌اند که گفت: از عمر بن خطاب شنیدم که بر منبر می‌گوید: شما را از منافق عالم بر حذر می‌دارم، گفتند: منافق چگونه عالم می‌باشد؟ پاسخ داد: به حق صحبت می‌کند و به منکر عمل می‌نماید. و نزد جعفر فریابی، ابویعلی، نصر و ابن عساکر از عمر روایت است که گفت: ما صحبت می‌نمودیم، که این امت را هر منافق زبان باز هلاک می‌کند. این چنین در الکنز (۵/۲۳۲) آمده است، و نزد مسدد و جعفر فریابی از ابو عثمان نه‌دی روایت است که گفت: از عمر بن خطاب که بر منبر قرار داشت شنیدم که می‌گفت: عمده‌ترین چیزی که از آن بر این امت می‌ترسم، منافق عالم است، گفتند: ای امیر المؤمنین منافق چگونه عالم می‌باشد؟ گفت: عالم در زبان و جاهل در قلب و عمل. این چنین در الکنز (۵/۲۳۳) آمده است.

هشدار حذیفه و ابن مسعود به علما در مورد دروازه‌های امیران

ابن عبدالبر در العلم (۱/۱۶۷) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شما را از جایگاه‌های فتنه‌ها بر حذر می‌دارم، گفته شد: ای ابو عبدالله، جایگاه‌های فتنه‌ها چیست؟ گفت: دروازه‌های امیران، یکی از شما نزد امیر وارد می‌شود، و او را در دروغ تصدیق می‌کند، و برایش چیزی می‌گوید که در وی نیست. و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: بر دروازه‌های سلاطین، فتنه‌ها مثل شتران خوابیده‌اند، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنچه شما از دنیای ایشان به دست می‌آوردید، مثل آن را آنان از دین شما می‌برند - گفت: یا دو چند آن را -.

رفتن علم و فراموش شدنش قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «این وقتی است که علم برداشته می‌شود» و معنای آن

حاکم (۱/۹۹) از عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به سوی آسمان نگریست و گفت: «این وقتی است که علم برداشته می‌شود»، آن گاه مردی از انصار که به او ابن لبید گفته می‌شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا چگونه عمل برداشته می‌شود، در حالی که در کتاب ثبت گردیده، و قلب‌ها آن را فرا گرفته‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من تو را از فقیه‌ترین اهل مدینه می‌پنداشتم»،

۱- صحیح. احمد (۲۲/۱) هیشمی (۱/۱۸۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

بعد از آن گمراهی یهود و نصاری را در ضمن موجودیت کتاب خدا در دستشان یاد نمود، می گوید: بعد با شداد بن اوس رضی الله عنه روبرو شدم، و حدیث عوف بن مالک را برایش بیان داشتیم، گفت: عوف راست گفته، آیا تو را از اول آن که برداشته می شود خبر ندهم؟ گفتم: آری، خبر بده، گفت: خشوع، حتی که خاشعی را نمی بینی^۱، حاکم می گوید: این صحیح است، و بخاری و مسلم همه راویان آن را حجت گرفته اند، ذهبی نیز همینطور گفته است. بزار و طبرانی در الکبیر از عوف مثل این را روایت کرده اند، چنان که در مجمع الزوائد (۱/۲۰۰) آمده است. و ابن عبدالبر این را در العلم (۱/۱۵۲) مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: آن گاه مردی از انصار که به او زیاد بن لبید گفته می شد به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا، در حالی از نزد ما برداشته می شود، که در میان ما کتاب خداست، و ما آن را به پسران و زنان خود می آموزیم!! و در روایت وی آمده: بعد از آن شداد گفت: آیا می دانی بلند شدن و برداشته شدن علم چیست؟ می گوید: گفتم: نخیر، نمی دانم، گفت: رفتن طرفهای آنست، و می دانی کدام علم برداشته می شود؟ می گوید: گفتم: نخیر نمی دانم، گفت: خشوع، حتی که خاشعی دیده نمی شود^۲. حاکم نیز این را به روایت ابودرداء و ابن لبید رضی الله عنهما روایت نموده، و طبرانی در الکبیر از صفوان بن عسال و وحشی بن حرب رضی الله عنهما به معنای آن روایت نموده، چنان که در المجمع آمده است. و در روایت ابودرداء آمده: تورات و انجیل نزد یهود و نصارا هست، چه نفعی به آنها رسانده است؟. و در روایت وحشی آمده: به آن سربلند نمی کنند. و در روایت ابن لبید آمده: از آن هیچ نفع نمی برند.

قول ابن مسعود و ابن عباس درباره رفتن علم و قول ابن عباس وقتی که زید در گذشت

طبرانی در الکبیر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نمود، که گفت: می دانید که اسلام چگونه کم می شود؟ گفتند: چنان که رنگ لباس کم شود، و چنان که چربی چهارپایان کم می شود و چنانکه در هم از طول پنهان ماندن ناقص و کم می شود. گفت: کم شدن اسلام هم همینطور است، و بزرگتر از این مرگ - یا رفتن - علما است. هیثمی (۱/۲۰۲) می گوید: و رجال آن ثقه دانسته شده اند. و طبرانی در الکبیر

۱- صحیح. حاکم (۱/۹۹) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. نگا: مجمع (۱/۲۰۰).

۲- صحیح. نگا: مجمع (۱/۲۰۰).

از سعید بن مسیب روایت نموده، که گفت: در جنازه زید بن ثابت رضی الله عنه حاضر بودم، هنگامی که در قبرش دفن گردید، ابن عباس رضی الله عنه گفت: ای مردم، کسی که دوست دارد بداند، رفتن علم چگونه است، رفتن علم اینطور است، به خدا سوگند، امروز علم زیادی رفت. هیشمی (۱/۲۰۲) می‌گوید: در این علی بن زید بن جدعان آمده، و در وی ضعف می‌باشد. و نزد ابن سعد (۴/۱۷۷) از عمار بن ابی عمار روایت است که گفت: هنگامی که زید بن ثابت درگذشت، نزد ابن عباس در سایه قصر نشستیم، گفت: رفتن علم اینطور است، امروز علم زیادی دفن گردید. و نزد وی هم چنان از ابن عباس روایت است که گفت: علم اینطور می‌رود، - و با دستش به سوی قبر وی اشاره نمود -، مردی که چیزی را می‌داند می‌میرد، و غیرش آن را نمی‌داند، به این صورت آنچه با وی می‌باشد می‌رود. و نزد احمد در حدیثی از وی روایت است که گفت: آیا می‌دانید که رفتن علم چگونه است؟ گفت: رفتن علم رفتن علما از زمین است. این چنین در المجمع (۱/۲۰۲) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۱) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: من می‌پندارم، مردی که علمی را آموخته است به سبب گناهی که مرتکب می‌شود فراموش می‌نماید. و طبرانی این را در الکبیر روایت نموده، و رجال آن ثقه دانسته شده‌اند، مگر این که قاسم از جدش شنیده است، چنان که هیشمی (۱/۱۹۹) و منذری در الترغیب (۱/۹۲) گفته‌اند. و ابن ابی شیبه از قاسم روایت نموده، که گفت: عبدالله فرمود: آفت علم فراموشی است. این چنین در جامع العلم (۱/۱۰۸) آمده.

تبلیغ علم اگر چه به آن عمل نشود و پناه جستن از علمی که نفع نمی‌رساند

قول حدیفه درباره تبلیغ علم

بیهقی و ابن عساکر از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده که گفت: حدیفه رضی الله عنه برای ما گفت: این علم به عهده ما گذاشته شده است، و ما آن را برای شما ادا می‌کنیم، اگر چه به آن عمل نمی‌نمودیم. این چنین در الکنز (۷/۲۴) آمده است.

پناه جستن پیامبر صلی الله علیه و آله از علمی که نفع نمی‌رساند

حاکم (۱/۱۰۴) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا می‌نمود و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْإِرْبَعِ: مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَقَلْبٍ لَا يَحْشَعُ وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از چهار چیز پناه می‌برم: از

علمی که نفع نمی‌رساند، قلبی که خشوع نمی‌نماید، نفسی که سیر نمی‌گردد و دعایی که شنیده نمی‌شود»^۱. حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند، و ذهبی می‌گوید: صحیح است، این را هم چنان وی به روایت از انس رضی الله عنه روایت نموده، و آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است.^۲

۱- صحیح. حاکم (۱۰۴/۱) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده.

۲- صحیح. نگا: صحیح الجامع (۱۲۹۵).

باب چهاردهم:

رغبت اصحاب به ذکر و ترغیبشان به آن

رغبت و علاقمندی پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ به ذکر خوانند تبارک و تعالی، مداومتشان به آن در صبح و شام، شب و روز، سفر و اقامت چگونه بود؟ و تشویق و ترغیبشان به آن، و اینکه ذکرهایشان چگونه بود؟

باب رغبت اصحاب به ذکر و ترغیبشان به آن

ترغیب پیامبر ﷺ به ذکر خداوند تبارک و تعالی: قول پیامبر ﷺ: باید هر یکی از شما زبان ذاکر اتخاذ نماید

ابونعیم در الحلیه (۱/۱۸۲) از ثوبان رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: در یک مسیر با رسول خدا ﷺ در حرکت بودیم، ما همراهش بودیم که ناگهان مهاجرین گفتند: اگر بدانیم کدام مال بهتر است خوب می‌شود، چون درباره طلا و نقره آنچه نازل شده که می‌دانیم، آن گاه عمر رضی الله عنه گفت: اگر خواسته باشید، از رسول خدا ﷺ درباره این برای‌تان می‌پرسم، گفتند: آری، آن گاه به‌سوی رسول خدا ﷺ به راه افتاد، و من نیز سوار بر شترم به دنبالش رفتم، وی گفت: ای رسول خدا ﷺ، هنگامی که درباره طلا و نقره آنچه نازل گردیده است نازل گردید، مهاجرین گفتند: اگر حالا بدانیم که کدام مال بهتر است خوب می‌شود، چون درباره طلا و نقره آن حرف‌ها نازل گردیده است. فرمود: «باید هر یکی از شما زبان ذاکر، قلب شاکر و زن مؤمن که وی را در ایمانش کمک کند بگیرد». و در روایت دیگری از وی نزد او آمده: «و زنی که به آخرت برایش کمک کند»^۱.

۱- صحیح. ابن ماجه (۱۸۵۶) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

این را احمد ترمذی - و حسن دانسته - و ابن ماجه از ثوبان به معنای آن روایت نموده‌اند و عبدالرزاق آن را از علی رضی الله عنه درباره این قول خداوند تعالی روایت نموده:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ أَلْذَهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾ [التوبة: ۳۴].

ترجمه: «آنانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند...».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هلاکت باد برای طلا هلاکت باد برای نقره»، آن را سه بار گفت، می‌گوید: این امر بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گران تمام شد و گفتند: پس کدام مال را بگیریم و عمر رضی الله عنه گفت^۱... حدیث را به مثل آن به اختصار ذکر نموده و چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۵۱) آمده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «مفردون» سبقت نمودند، و معنای آن

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه مکه حرکت می‌نمود، بر کوهی مرور نمود که به آن جمدان گفته می‌شد، فرمود: «حرکت کنید، این جمدان است، مفردون سبقت نمودند»، گفتند: ای رسول خدا، مفردون کیستند؟ گفت: «کسانی که خداوند را به کثرت یاد می‌کنند»^۲. و نزد ترمذی آمده: ای رسول خدا مفردون کیستند؟ گفت: «مداومت کنندگان به ذکر خدا، ذکر بارهای سنگین را از آنان دور می‌سازد، و روز قیامت سبک بار می‌آیند»^۳. این چنین در الترغیب (۳/۵۹) آمده است. و طبرانی این را ابودرداء رضی الله عنه به سیاق ترمذی، چنانکه در المجمع (۱۰/۷۵) آمده، روایت نموده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله: کسی که دوست دارد در باغ‌های جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید

طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می‌پیمودیم ناگهان گفت: «سابقان کجایند؟» گفتند: عده‌ای از مردم رفته‌اند، و عده‌ای از مردم بازمانده‌اند، گفت: «سابقانی که به ذکر خدا مداومت می‌کنند کجایند؟»

۱- صحیح. احمد (۵/ ۳۶۶) از حدیث علی. احمد (۵/ ۲۸۲) و مترمذی (۳۰۹۴) و ابن ماجه (۱۸۵۶) به مانند آن از ثوبان. آلبانی در الصحیحة (۲۲۷۶) آن را صحیح دانسته است.

۲- مسلم (۲۶۷۶).

۳- ضعیف. ترمذی (۳۵۹۶) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

کسی که دوست دارد در باغهای جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید»^۱. هیشمی (۱۰/۷۵) می‌گوید: در این موسی بن عبیده آمده، و ضعیف می‌باشد.

خبر دادن پیامبر ﷺ: بهترین بندگان خدا آنانی‌اند که خدا را زیاد یاد می‌کنند
 ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده که: از رسول خدا ﷺ پرسیده شد: کدام بندگان نزد خداوند روز قیامت بهترین درجه را دارند؟ گفت: «آنانی که خداوند را به کثرت یاد می‌کنند»، می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، از رزمنده فی سبیل الله هم؟ گفت: «اگر با شمشیرش در میان کافران و مشرکان آنقدر بزند، که شمشیرش بشکند و پر خون شود، باز هم آنانی که خداوند را به کثرت یاد می‌کنند از وی درجه‌ای بهتر دارند»^۲. ترمذی می‌گوید: حدیث غریب است، بیهقی نیز آن را به اختصار روایت نموده. این چنین در الترغیب (۳/۵۶) آمده است.

ذکر خداوند تعالی نجات بخش‌ترین اعمال از آتش و بزرگ‌ترین آن‌ها در پاداش است

طبرانی در الصغیر و الأوسط از جابر رضی الله عنه که وی آن را به پیامبر ﷺ مرفوع گردانیده، روایت نموده که رسول ﷺ فرمود: «هیچ عمل فرزند آدم برایش نجات بخش‌تر از عذاب، از ذکر خداوند تعالی نیست»، گفته شد: و نه جهاد در راه خدا؟ گفت: «و نه جهاد در راه خدا، مگر در صورتی که با شمشیرش آن قدر بزند که قطع گردد»^۳. منذری (۳/۵۶) و هیشمی (۱۰/۷۳) می‌گویند: رجال آن دو رجال صحیح‌اند، و طبرانی آن را از معاذ بن جبل رضی الله عنه مثل آن، چنان که در المجمع (۱۰/۷۳) آمده، روایت نموده است، و احمد از معاذ بن انس از رسول خدا ﷺ روایت نموده، که مردی از وی پرسید و گفت: کدام جهاد بزرگترین پاداش را در بر دارد؟ گفت: «جهاد آنانی که ذکر خداوند تبارک و تعالی را بیشتر می‌گویند»، پرسید: کدام صالحان پاداش بزرگتر دارند؟ گفت: «آنانی که خداوند تبارک و تعالی را به کثرت یاد می‌کنند»، بعد از آن نماز، زکات، حج و

۱- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۱۹۷/۲۰) در سند آن موسی بن عبیده ضعیف است. المجمع (۷۵/۱۰).
 ۲- ضعیف. ترمذی (۳۳۶۷) و گفته است: این حدیثی است غریب و آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۸۹۸) به دلیل ضعف دراج، ضعیف دانسته است.
 ۳- صحیح. طبرانی در الصغیر و الأوسط. هیشمی (۷۴/۱۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۴۹۷) و صحیح الجامع (۵۶۴۴) صحیح دانسته است.

صدقه را یادآور شد، در هر بار پیامبر ﷺ می‌گفت: «انانی که خداوند تبارک و تعالی را به کثرت یاد می‌کنند»، آن گاه ابوبکر به عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوحفص، ذکر کنندگان همه خیر را بردند!! رسول خدا ﷺ فرمود: «آری»^۱. هیشمی (۱۰/۷۴) می‌گوید: این را احمد و طبرانی روایت نموده‌اند، مگر این که طبرانی گفته: وی را پرسید و گفت: کدام مجاهدین پاداش بزرگتر دارند؟ و در آن زبان بن فائد آمده، و ضعیف می‌باشد، و از طرف بعضی ثقة دانسته شده، و هم چنان ابن لهیعه آمده، و بقیه رجال احمد ثقة‌اند.

قول پیامبر ﷺ: زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد

ترمذی از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت نموده که: مردی گفت: ای رسول خدا، شرائع اسلام (برمن) زیاد شده است، بنابراین مرا از چیزی خبر بده که بدان چنگ بزنم، فرمود: «زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد»^۲. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و غریب است، حاکم نیز این را روایت نموده، و گفته صحیح الاسناد است، و هم چنین این را ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش، چنان که در الترغیب (۳/۵۴) آمده، روایت کرده‌اند. و نزد طبرانی از مالک بن یخامر روایت است که: معاذبن جبل به آنان گفت: آخرین کلامی، که از رسول خدا ﷺ شنیدم و از وی جدا شدم این بود که گفتم: کدام اعمال نزد خداوند محبوب‌تر است؟ گفت: «در حالی بمیری که زبانت از ذکر خداوند تازه و تر باشد»^۳. هیشمی (۱۰/۷۴) می‌گوید: این را طبرانی به اسنادهایی روایت نموده، و در این طریق خالدبن یزید بن عبدالرحمن بن ابی مالک آمده، گروهی وی را ضعیف دانسته‌اند، و ابوذرعه دمشقی و غیرش وی را ثقة دانسته‌اند، و بقیه رجال آن ثقة‌اند، بزار این را از غیر طریق وی روایت نموده، مگر این که وی گفته: مرا از بهترین اعمال و نزدیک‌ترین آن به سوی خدا خبر بده، و اسناد آن حسن است. ابن ابی الدنيا و

۱- ضعیف. احمد (۴۳۸/۳) در سند آن زبان بن فائد و ابن لهیعه هستند که ضعیف‌اند. نگا: المجمع (۷۴/۱۰).

۲- صحیح. ترمذی (۳۳۸۶) و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه (۳۷۹۲) احمد (۴/۱۹۰) آلبانی آن را در صحیح الجامع (۷۷۰۰) و صحیح الترغیب (۱۴۹۱) صحیح دانسته است.

۳- صحیح. طبرانی و ابن حبان (۸۱۸) در سند آن یزید بن عبدالرحمن بن ابی مالک است که گروهی وی را ضعیف دانسته و گروهی دیگر وی را ثقة دانسته‌اند. نگا: المجمع (۷۴/۱۰). آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است. صحیح الترغیب (۱۴۹۲).

ابن حبان در صحیحش این را، چنان که در الترغیب (۳/۵۵) آمده، روایت کرده‌اند، و ابن نجار آن را، چنان که در الكنز (۱/۲۰۸) آمده، روایت نموده است.

ترغیب اصحاب پیامبر ﷺ به ذکر

ترغیب عمر، عثمان و ابن مسعود رضی الله عنهم به ذکر

ابن ابی الدنیا از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خودتان را به ذکر مردم مشغول نسازید، چون این بلاست، ولی به ذکر خدا دست یازید. و هم چنین نزد وی و احمد در الزهد و نزد هناد از عمر روایت است که گفت: به ذکر خدا چنگ زنید چون این عمل شفا است، و از ذکر مردم بر حذر باشید چون این عمل بیماریست. این چنین در الكنز (۱/۲۰۷) آمده است. و ابن المبارک در الزهد از عثمان رضی الله عنه روایت نموده که گفت: اگر قلب‌های ما پاک شود، از ذکر خدا خسته نمی‌شود. این چنین در الكنز (۱/۲۱۸) آمده است. و بیهقی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ذکر خداوند عز وجل را زیاد نمایند، و بر تو باکی نیست، که کسی را همراهی نکنی جز آن را که تو را بر ذکر خداوند اعانت نماید. این چنین در الكنز (۱/۲۰۸) آمده است.

ترغیب سلمان و ابودرداء رضی الله عنهما به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۰۴) از سلمان رضی الله عنه روایت نموده است، که گفت: اگر مردی شب را در بخشش کنیزان سفید سپری نماید، و فرد دیگر شب در تلاوت کتاب خداوند عز وجل و ذکر خداوند تعالی سپری نماید، [شبی دومی از شب اولی در اجر بهتر است]، - سلیمان می‌گوید: انگار وی بر این باور است، که کسی ذکر می‌نماید بهتر است - و احمد از حبیب بن عبید روایت نموده، که مردی نزد ابودرداء رضی الله عنه آمد و به او گفت: به من وصیت نما، به او گفت: خداوند عز وجل را در خوشی یاد کن در سختی یادت می‌کند، و وقتی بر چیزی از دنیا دست یافتی بنگر که فرجامش به کدام سوست. این چنین در صفه الصفوه (۱/۲۵۸) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: آیا شما را از بهترین اعمال تان، محبوب‌ترین آن نزد پادشاه‌تان و پر نموترین آن در درجه‌هایتان خبر ندهم؟ از این که با دشمن‌تان غزا کنید و گردن‌های شما را بزنند و گردن‌هایشان را بزنید بهتر است، از دادن درهم‌ها و دینارها هم بهتر است، گفتند: ای ابودرداء آن چیست؟ گفت: ذکر خداوند، و ذکر خداوند بزرگتر است. و

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: کسانی که زبان هایشان به ذکر خداوند سُبْحَانَكَ تر و تازه است، هر یکی شان در حالی وارد جنت می شود که می خندد.

ترغیب معاذ و ابن عمرو رضی الله عنهما به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابن آدم، عملی انجام نداده است، که برایش از ذکر خدا بیشتر نجات دهنده تر از عذاب خدا باشد، گفتند: ای ابوعبدالرحمن، و نه جهاد فی سبیل الله؟ گفت: نخیر، مگر در صورتی که با شمشیرش آنقدر بزند، که قطع شود، چون خداوند تعالی در کتابش می گوید:

﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنکبوت: ۴۵].

ترجمه: «و ذکر خداوند بزرگ تر است»^۱.

و ابن ابی شیبه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: ذکر خداوند در بامداد و شامگاه از شکستن شمشیرها در راه خدا و دادن مال به کثرت بهتر و افضل است. این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است.

رغبت و علاقمندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ذکر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بهتر دانستن ذکر خداوند بر آزادسازی بردگان

ابویعلی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اینکه با قومی بنشینم که خداوند را پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب ذکر می کنند، برایم محبوب تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم، که خون بها [و ارزش] هر مرد از آنان دوازده هزار باشد، و این که با قومی بنشینم که خداوند را پس از نماز عصر تا غروب آفتاب ذکر می نمایند، برایم محبوب تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم، که دیه هر مرد از آنان دوازده هزار باشد»^۲. هیشمی (۱۰/۱۰۵) می گوید: در این ابوعائذ محتسب آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته و غیر وی ضعیفش دانسته اند. و نزد احمد و ابویعلی از انس به شکل مرفوع روایت است: «کسی که عصر

۱- هیشمی آن را به طبرانی در الصغیر ارجاع داده است و گفته است: رجال آن رجال صحیح اند.

۲- ضعیف. ابویعلی و نسائی در عمل الیوم و اللیلة (۱/۱۹۲) در سند آن محتسب ابوعائذ است که تنها ابن حبان وی را ثقه دانسته است و دیگران ضعیفش دانسته اند. نکا: المجمع (۱۰/۱۰۵).

را بخواند و بعد از آن بنشیند و تا غروب ذکر بگوید، از کسی که هشت تن از پسران اسماعیل را آزاد نماید بهتر است». و در روایتی نزد ابویعلی آمده: «این که با قومی بنشینم که خداوند را از بامداد تا طلوع آفتاب ذکر می‌کنند، برایم از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده محبوب‌تر است»^۱. هیشمی (۱۰/۱۰۵) می‌گوید: در روایت ابویعلی یزید رقاشی آمده، که جمهور وی را ضعیف دانسته‌اند، و از طرف بعضی ثقه دانسته شده، و در روایت احمد یزید رقاشی را یاد ننموده است.

پیامبر ﷺ و بهتر دانستن ذکر از فرستادن مجاهدین بر اسبان نیکو و از آزادسازی غلامان

طبرانی در الکبیر و الأوسط به اسنادهای ضعیف از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ فرمود: «اینکه در نماز صبح حاضر باشم، و بعد از آن بنشینم و خداوند ﷻ را تا طلوع آفتاب یاد نمایم، برایم خوبتر از آن است که مجاهدین را بر اسبهای نیکو سوار نموده تا طلوع آفتاب در راه خدا بفرستم». این چنین در مجمع الزوائد (۱۰/۱۰۵) آمده است. و بزار از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه روایت نموده، که رسول خدا ﷺ گفت: «اینکه از نماز بامداد تا طلوع آفتاب بنشینم، برایم محبوب‌تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۰۶) می‌گوید: این را بزار و طبرانی روایت نموده‌اند، مگر این که طبرانی گفته: «اینکه نماز بامداد را بخوانم و خداوند تعالی را ذکر نمایم تا آفتاب طلوع کند، برایم از حمله سوار بر اسب در راه خدا تا طلوع آفتاب محبوب‌تر است». در اسناد آنها محمد بن ابی حمید آمده، و ضعیف می‌باشد.

پیامبر ﷺ و بهتر دانستن تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر از آنچه در دنیاست
مسلم^۳ و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:
«اینکه بگوییم: «سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اکبر» برایم از آنچه آفتاب

۱- ضعیف. طبرانی (۱۳۷/۶) هیشمی می‌گوید: در سند آن محمد بن ابی حمید است که ضعیف است: (۱۰۵/۱۰).

۲- ضعیف. بزار و طبرانی. در سند آن محمد بن ابی حمید ضعیف است. المجمع (۱۰/۱۰۶).

۳- مسلم (۲۶۹۵).

بر آن طلوع نموده، محبوب‌تر است». این چنین در الترغیب (۳/۸۴) آمده است. و احمد از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده که، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «اینکه بنشینم و تا طلوع آفتاب خداوند را ذکر نمایم، به بزرگی یادش کنم، تسبیحش بگویم و تهلیلش بگویم، برایم از این که دو برده از پسران اسماعیل رها سازم محبوب‌تر است، و بعد از نماز عصر تا اینکه آفتاب غروب کند، برایم محبوب‌تر از آنست که چهار برده را از پسران اسماعیل رها سازم»^۱. و در روایتی آمده: «اینکه خداوند را تا طلوع آفتاب ذکر نمایم، الله اکبر بگویم، لا اله الا الله بگویم و سبحان الله بگویم، برایم محبوب‌تر از آن است که چهارتن از پسران اسماعیل را رها سازم، و اینکه خداوند را از نماز عصر تا غایب شدن آفتاب ذکر نمایم، برایم محبوب‌تر از آنست که اینقدر و اینقدر از پسران اسماعیل را آزاد نمایم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۰۴) می‌گوید: همه این‌ها را احمد روایت نموده، و طبرانی هم به مثل روایت دوم روایت نموده، و اسنادهای آن حسن است.

رغبت و علاقمندی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به ذکر

رغبت و علاقمندی ابن مسعود رضی الله عنه به ذکر

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند عز و جل را از روز تا شب ذکر نمایم، برایم محبوب‌تر از آن است که از روز تا شب به اسب‌های نیکو [مردم را] سوار نموده و [در راه خدا] بفرستم. هیشمی (۱۰/۷۵) می‌گوید: این را طبرانی از طریق قاسم از جدش ابن مسعود روایت نموده، ولی او از وی نشنیده است. و نزد طبرانی از ابوعبیده بن عبدالله بن مسعود روایت است، که گفت: برای عبدالله بن مسعود دشوار بود که بدون ذکر خداوند صحبت نماید. هیشمی (۲/۲۱۹) می‌گوید: و ابوعبیده از پدرش نشنیده، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند. در روایتی نزد وی آمده: بر وی دشوار تمام می‌شد که سخن متکلمی را بعد از طلوع فجر تا خواندن نماز صبح بشنود. و نزد وی هم چنین در این مورد از عطاء روایت است که گفت: ابن مسعود نزد قومی بیرون رفت، که بعد از صبح صحبت می‌نمودند، آنان را از صحبت نهی نمود و گفت:

۱- حسن. احمد (۲۵۵/۵).

۲- حسن. احمد و طبرانی. نکا: المجمع (۱۰/۱۰۴).

شما برای نماز آمده اید، یا نماز بگزارید، یا خاموش باشید. هیثمی (۲/۲۱۹) می گوید: و عطاء از ابن مسعود نشنیده، ولی بقیه رجال آن ثقه اند.

رغبت و علاقمندی ابودرداء و معاذ رضی الله عنهما به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند را صدبار به بزرگی یاد کنم^۱، برایم محبوبتر از آنست که صد دینار صدقه نمایم. و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۵) از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند را از صبحگاهان تا شب ذکر نمایم، برایم محبوبتر از آنست که بر اسبهای خوب از صبحگاهان تا شامگاه در راه خدا نفر سوار نمایم.

رغبت و علاقمندی انس، ابوموسی و ابن عمر رضی الله عنهما به ذکر

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۵۹) از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای ابوموسی با وی همراه بودیم، وی مردم را شنید که با فصاحت صحبت می نمودند، پس گفت: ای انس چرا اینطور می شنوم؟ بیا تا پروردگاران را یاد نمایم، چون یکی از اینان نزدیک است پوست را با زبانش بدرد... و حدیث را چنان که در ایمان به آخرت گذشت ذکر نموده. و طبرانی از معاذبن عبدالله بن رافع روایت نموده، که گفت: در مجلسی بودم، که در آن عبدالله بن عمر و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن ابی عمیره رضی الله عنهم حاضر بودند، ابن ابی عمیره گفت: از معاذبن جبل شنیدم که می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «دو کلمه ای هست، که برای یکی از آنان به رسیدن به عرش بازدارنده ای وجود ندارد، و دیگری مابین آسمان، و زمین را پر می کند: «لا إله إلا الله، والله أكبر»، آن گاه ابن عمر برای ابن ابی عمیره گفت: تو از وی شنیدی که این را می گوید؟ گفت: آری، سپس عبدالله بن عمر گریست، تا این که ریشش از اشک هایش تر گردید، و گفت: این دو کلمه ای اند که دوستشان داریم و با آنها الفت داریم^۲. منذری در الترغیب (۳/۹۴) می گوید: راویان وی تا معاذبن عبدالله ثقه اند، بهجز ابن لهیعه، و این حدیثش شواهدی هم دارد، و هیثمی (۱۰/۸۶) می گوید:

۱- الله اکبر بگوییم. م.

۲- ضعیف. طبرانی (۱۶۰ / ۲۰) و معاذ بن عبدالله بن رافع شناخته شده نیست. ابن لهیعه نیز ضعیف است. نکا: ضعیف الترغیب (۹۴۹).

معاذبن عبدالله را نشناختم، و ابن لهیعه حدیثش حسن است، و بقیه رجال آن ثقه‌اند. و ابن سعد (۷/۲۲) از جریری روایت نموده، که گفت: انس بن مالک از ذات عرق احرام بست، می‌گوید: از وی تا این که حلال نشد، نشنیدیم که به جز از ذکر خدا حرف زده باشد، می‌گوید: وی به او گفت: ای برادرزاده‌ام احرام اینطور است.

مجالس ذکر خداوند تبارک و تعالی فضیلت اهل مجالس ذکر در روز قیامت

احمد، ابویعلی، ابن حبان در صحیحش، بیهقی و غیر ایشان از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند سبحانه و تعالی روز قیامت می‌گوید: اهل جمع خواهند دانست که اهل سخاوت چه کسانی‌اند»، گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل سخاوت چه کسانی‌اند؟ گفت: «اهل مجالس ذکر»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۶۳) آمده است. هیثمی (۱۰/۷۶) می‌گوید: احمد این را به دو اسناد روایت نموده، یکی از آنان حسن است، و ابویعلی نیز این را روایت کرده است.

قصه لشکری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده بود و ترجیح دادن اهل ذکر بر آنان

ابن زنجویه و ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری را به سوی نجد فرستاد، آنان غنیمت‌های زیادی به دست آوردند و به شتاب برگشتند، آن گاه مردی از آنانی که بیرون نشده بود گفت: لشکری را ندیدم، که از این لشکر شتاب‌تر برگشته باشد و غنیمت بهتری به دست آورده باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «آیا شما را به قومی دلالت نکنم، که غنیمت بهتری دارند، و شتاب‌تر بر می‌گردند؟ قومی که در نماز صبح حاضر شدند، بعد از آن در جاهایشان نشستند و به ذکر خداوند مشغول گردیدند، تا این که آفتاب طلوع نمود، اینان در برگشت به شتاب تراند، و از غنیمت بهتری برخوردارند». و در لفظی آمده: «اقوامی‌اند که نماز صبح را می‌گزارند، و باز در جاهای خویش می‌نشینند و خداوند را ذکر می‌نمایند تا این که آفتاب طلوع می‌کند، باز دو رکعت نماز می‌گزارند و بعد از آن به سوی خانواده‌های خویش بر می‌گردند، اینان در برگشت تیزتراند، و از آنان غنیمت بزرگتر دارند»^۲. ترمذی می‌گوید: غریب است، و جز از

۱- ضعیف. احمد (۷۶/۳) ابن حبان (۸۱۳) در سند آن دراج ابوالسمح از ابوالهیثم روایت کرده که وی در روایت از او داری مناکیر است. ضعیف الترغیب (۹۱۴).

۲- ضعیف. ترمذی (۳۵۶۱) در آن ابوابراهیم المدینی است که ضعیف است. آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

این وجه نمی‌دانیمش، و در آن حماد بن ابی حمید آمده که ضعیف می‌باشد. این چنین در الکنز (۱/۲۹۸) آمده است. و بزار این را از ابوهریره رضی الله عنه به معنای آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا ما لشکری را ندیده‌ایم. هیشمی (۱۰/۱۰۷) می‌گوید: در این حمید مولای ابن علقمه آمده، و ضعیف می‌باشد.

نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اهل ذکر بعد از نزول: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ﴾

طبرانی از عبدالرحمن بن سهل بن حنیف رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: این آیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی نازل گردید، که در یکی از خانه‌هایش تشریف داشت:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعِشْيَةِ﴾ [الکهف: ۲۸].

ترجمه: «و نفس خود را با آنان که پروردگان خود را در صبح و شام یاد می‌کنند نگه دار...».

آن گاه در طلب و جستجوی ایشان بیرون گردید، قومی را دریافت که خداوند تعالی را ذکر می‌نمودند، برخی از آنان موی‌شان پراکنده و ژولیده بود و پوست‌شان سخت و بعضی‌شان یک لباس داشت، هنگامی که ایشان را دید همراه‌شان نشست و گفت: «ستایش خدایی راست، که در امتم کسانی را گردانیده که مرا امر نموده تا نفس خودم را با ایشان نگه دارم»^۱. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۳/۸۱) آمده است.

نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مجلسی که ابن رواحه هم حضور داشت و قول وی برای‌شان

طبرانی در الصغیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد عبدالله بن رواحه رضی الله عنه، که برای اصحابش ذکر تلقین می‌نمود مرور کرد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما گروهی هستید که خداوند امرم نموده تا نفس خودم را با شما نگه دارم»، بعد از آن این آیت را تلاوت نمود:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعِشْيَةِ﴾ تا به این قول

خداوند ﴿وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الکهف: ۲۸].

۱- صحیح. طبری در تفسیر خود (۲۳۵/۱۵) سند آن صحیح است. همچنین طبرانی. هیشمی می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

ترجمه: «و نفس خود را با آنان که پروردگار خود را در صبح و شام یاد می‌کنند نگه دار... کارش اسراف و هلاک نمودن است».

همین تعدادی که با شما اینجا می‌نشینند، به همین تعداد ملائک همراهشان می‌نشینند، اگر خداوند تعالی را تسبیح بگویند آنان نیز تسبیح می‌گویند، و اگر خداوند تعالی را ستایش نمایند آنان هم ستایش می‌کنند، و اگر خداوند را به بزرگی یاد کنند، آنان نیز به بزرگی یاد می‌نمایند، باز به سوی پروردگار جل ثناؤه بلند می‌شوند و - در حالی که او از ایشان عالم‌تر است - می‌گویند: ای پروردگار ما، بندگان تو را تسبیح گفتند ما هم تسبیح گفتیم، و تو را به بزرگی یاد نمودند و ما هم به بزرگی یاد کردیم، و تو را ستایش نمودند ما هم ستایش نمودیم، آن گاه پروردگاران می‌گویند: ای ملائکه‌ام، من شما را گواه می‌گیرم که آنان را بخشیدم، می‌گویند: در میان آنان فلان و فلان خطاکار است، می‌گویند: آنان قومی‌اند که همنشین‌شان به سبب‌شان بدبخت نمی‌گردد». هیشمی (۱۰/۷۶) می‌گوید: درین محمد بن حماد کوفی آمده، و ضعیف است.

نشستن پیامبر ﷺ با جماعتی که سلمان در میان‌شان بود و قولش برای آنان

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۴۲) از ثابت بنانی روایت نموده: که گفت: سلمان رضی الله عنه در گروهی بود که خداوند عز وجل را ذکر می‌نمودند، می‌گوید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مرور نمود و آنان باز ایستادند، فرمود: «چه می‌گفتید؟» گفتیم: ای رسول خدا، خداوند را ذکر می‌کنیم، فرمود: «بگویند، چون من رحمت را دیدم که بر شما نازل می‌شود، بنابراین خواستم در آن با شما شریک شوم»، بعد از آن گفت: «ستایش خداوندی راست، که در امتم کسانی را گردانیده که من مأمور شده‌ام که نفس خود را با ایشان نگه دارم».

نشستن پیامبر ﷺ در مجلس دیگر و قولش برای اهل آن: در باغچه جنت بچرید

ابن ابی الدنیا، ابویعلی، بزار، طبرانی، حاکم - و آن را صحیح دانسته - و بیهقی از جابر رضی الله عنه روایت نموده‌اند، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بیرون شده گفت: «ای مردم، خداوند گروه‌هایی از ملائک دارد، که می‌گردند و بر مجالس ذکر در زمین توقف می‌نمایند، پس در باغچه جنت بچرید»، گفتند: باغچه جنت کجاست؟ گفت: «مجالس ذکر، بامداد یا شامگاه به ذکر خداوند بپردازید، و او را در نفس‌هایتان به یاد آورید، کسی که دوست دارد منزلتش را نزد خداوند بداند، باید ببیند که منزلت خداوند نزدش

چگونه است، چون خداوند برای بنده نزدش همان منزلتی را قایل می‌شود که بنده آن را برای وی در نفسش قایل شده است»^۱. منذر در الترغیب (۳/۶۵) می‌گوید: در همه اسنادهای آن عمر مولای غفره آمد، و بیان حال وی خواهد آمد، ولی بقیه اسنادهای آنان ثقه و مشهوراند، و به آنان حجت گرفته شده، و حدیث حسن است. هیشمی (۱۰/۷۷) می‌گوید: درین عمر بن عبدالله مولای غفره آمده، زیاده از یک تن وی را ثقه دانسته، و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و طبرانی در الصغیر از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که نماز صبح رامی‌گزارد، تا طلوع آفتاب می‌نشست و خداوند را ذکر می‌نمود^۲. هیشمی (۱۰/۱۰۷) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، و این در صحیح بدون قولش؛ خداوند را ذکر می‌نمود، آمده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره غنیمت مجالس ذکر و قول ابن مسعود در این باره

احمد و طبرانی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، غنیمت مجالس ذکر چنیست؟ فرمود: «غنیمت مجالس ذکر جنت است، جنت»^۳. و اسناد احمد، چنان که هیشمی (۱۰/۷۸) و منذری (۳/۵۶) گفته‌اند، حسن است. و ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مجالس ذکر زنده کننده علم‌اند، و برای قلبها خشوع پدید می‌آورند. این چنین در الکنز (۱/۲۰۸) آمده.

کفاره مجلس قول پیامبر صلی الله علیه و آله: کفاره مجلس سبحانک اللهم و بحمدک است

ابن ابی الدنیا، نسائی - لفظ از هر دوی‌شان است -، حاکم و بیهقی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که در مجلس می‌نشست یا نماز می‌گزارد کلماتی را به زبان می‌آورد، عایشه وی را از آن کلمات پرسید: فرمود: «اگر صحبت خیر نموده باشد آن کلمات بر صحبت‌های وی تا روز قیامت مهر می‌باشد، و اگر به شر صحبت نموده باشد، آن کلمات برایش کفاره می‌باشد: «سبحانک اللهم»

۱- ضعیف. ابن ابی الدنیا و ابویعلی و بزار و طبرانی و حاکم (۴۹۵/۱) و آن را صحیح دانسته است.

ذهبی در ادامه‌ی سخن حاکم می‌گوید: «عمر ضعیف است» همچنین ابن حجر در التقریب. نگا:

الضعیفه (۶۲۰۵) ضعیف الترغیب (۹۱۸) و المجمع (۷۷/۱۰).

۲- مسلم (۶۷۰) طبرانی در الصغیر. نگا: المجمع (۱۷/۱۰).

۳- حسن لغیره. احمد (۱۷۷/۲) هیشمی آن را حسن دانسته است. (۷۸/۱۰) همچنین منذری (۳/

۹۵). آلبانی در صحیح الترغیب (۱۵۰۷) می‌گوید: حسن لغیره است.

و بحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك»، «بار خدایا! تو پاک هستی، و ثنا و ستایش برای توست، معودی جز تو نیست، از تو آموزش می‌طلبم و به سویت توبه می‌نمایم»^۱.

و نزد ابوداود از ابوبرزه اسلمی رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان کارش وقتی که می‌خواست از مجلس برخیزد می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»، ترجمه: «بار خدایا تو پاک هستی، و ثنا و ستایش برای توست، شهادت می‌دهم که معبودی جز تو نیست، از تو مغفرت می‌خواهم و به‌سوی تو توبه می‌کنم»، آن گاه مردی گفت: ای رسول خدا تو قولی را می‌گویی، که درگذشته نمی‌گفتی، فرمود: «کفارہ آنچه است که در مجلس می‌باشد»^۲. این را هم چنان نسائی روایت نموده - لفظ از وی است - و حاکم هم روایت کرده - و صحیحش دانسته - و طبرانی هم در هر سه کتابش مختصراً به اسناد جید از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت کرده، و مثل حدیث ابوبرزه را متذکر شده، و بعد از این قولش «وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» افزوده: «عملت سوءاً وظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت»، ترجمه: «عمل بد نمودم و بر نفسم ظلم کردم، پس برایم بیامرز، چون گناهان را جز تو دیگر کسی نمی‌بخشد». می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، این کلمات را نو پیدا نموده‌ای، گفت: «آری، جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد این‌ها کفارہ‌های مجلس‌اند»^۳. این چنین در الترغیب (۳/۷۲) آمده است.

ترغیب پیامبر صلی الله علیه و آله و ترغیب ابن عمرو به دعای کفارہ مجلس

طبرانی در الصغیر و الأوسط از زبیر بن عوام رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، ما وقتی از نزد تو بر می‌خیزیم، در مورد مسائل جاهلیت صحبت می‌کنیم، فرمود: «وقتی که در مجالسی نشستید که از آن بر نفس‌های خویش می‌ترسیدید، هنگام برخاستن‌تان بگویید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، نَسْتَغْفِرُكَ

۱- صحیح. ابن ابی الدنيا و نسائی در عمل الیوم و اللیلة و حاکم و بیهقی. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۱۸) صحیح دانسته است.

۲- صحیح. ابوداود (۴۸۵۹) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۱۷) صحیح دانسته است.

۳- ضعیف. حاکم (۱/۵۳۷) و نسائی و لفظ حدیث از اوست و طبرانی در کبیر و اوسط و صغیر. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۲۰) ضعیف دانسته است.

ونتوب اليك»، «بار خدايا! تو پاک هستی، و حمد و ثنا برای توست، شهادت می‌دهم که معبودی جز تو نیست، از تو مغفرت می‌طلبیم و به‌سوی تو توبه می‌کنیم»، آنچه در آن مجلس‌ها مرتکب شده‌اید از شما دور و محو می‌شود»^۱. هیثمی (۱۰/۱۴۲) می‌گوید: در این کسی آمده که نشناختمش. و ابوداود و ابن حبان در صحیحش از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت نموده‌اند که وی گفت: کلماتی هست که اگر کسی آن را هنگام برخاستنش سه بار در مجلس حق یا مجلس باطل بگوید، توسط آن برایش کفاره می‌شود، و اگر آن را در مجلس خیر یا مجلس ذکر بگوید: خداوند به سبب آن برایش مهر می‌زند، چنان که با مهر بر صحیفه مهر زده می‌شود: «سبحانک اللهم...»^۲ و مثل حدیث عایشه را ذکر نموده. این چنین در الترغیب (۳/۷۲) آمده است.

تلاوت قرآن عظیم

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابوذر در مورد تلاوت قرآن

ابن حبان در حدیث طویلی از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا وصیتم کن، گفت: «تقوای خداوند را پیشه کن، چون تقوا رأس همه کارهاست»، گفتم: ای رسول خدا برایم بیفزای: فرمود: «قرآن تلاوت نما، چون تلاوت قرآن برایت در زمین نور است و در آسمان ذخیره»^۳. این چنین در الترغیب (۳/۸) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خواندن بخشی از قرآن در هر شب

طیالسی، احمد، ابن جریر، طبرانی و ابونعیم از اوس بن حذیفه ثقفی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: دروفد ثقیف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم، احلافی‌ها نزد مغیره بن شعبه پایین آمدند، و مالکی‌ها را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبه‌اش پایین نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از عشاء نزد ما می‌آمد و برای ما صحبت می‌نمود، حتی که از طول قیام بر قدم‌هایش دم راستی می‌نمود، و اکثر صحبت‌هایش برای ما در شکایت از قریش

۱- ضعیف. طبرانی در الصغیر و الاوسط. هیثمی (۱۴۲/۱۰) می‌گوید: در آن کسی را نشناختم.

۲- صحیح. ابوداود (۴۸۵۷) آلبانی آن را جز گفته‌ی «سه بار» صحیح دانسته است.

۳- بسیار ضعیف. ابن حبان (۵۲۲) در سند آن ابراهیم بن هشام الغسانی است که ابن حبان وی را ثقه دانسته و ابوحاتم و ابوزرعة وی را ضعیف دانسته‌اند. آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

می‌بود، می‌گفت: «در مکه مستضعف بودیم، هنگامی که به مدینه آمدیم از قوم حق خود را گرفتیم، و نوبت جنگ گاهی به ضررمان بود و گاهی به نفع ما». وی شبی از همان وقتی که نزدمان می‌آمد تأخیر نمود، بعد از آن نزد ما تشریف آورد، گفتیم: ای رسول خدا، امشب از همان وقتی که در آن نزدمان می‌آمدی تأخیر نمودی؟ فرمود: «بخشی از قرآن را که تلاوت می‌نمودم وقتش فرا رسید، بنابراین نخواستم قبل از خواندن آن بیرون بیایم - یا گفت: تا تمامش نکنم -». هنگامی که صبح نمودیم، اصحاب رسول خدا ﷺ را از بخش‌های قرآن پرسیدیم که آن را چگونه تقسیم‌بندی می‌کنند؟ گفتند: سه و پنج و هفت و نه و ده و یازده و سیزده و حزب مفصل^۱.^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۳۲) آمده است. و ابودرداء (۲/۳۱۰) از اوس بن حذیفه مثل این را به شکل طولانی روایت نموده، و در روایت وی آمده: «خوب ندانستم قبل از اتمام آن بیایم». و ابن ابی داود در المصاحف از مغیره بن شعبه روایت نموده که گفت مردی برای ورود نزد رسول خدا ﷺ در حالیکه در میان مکه و مدینه قرار داشت اجازه خواست، پیامبر ﷺ فرمود: «امشب وظیفه‌ام از قرآن از نزدم فوت شده است، و من چیزی را بر آن ترجیح نمی‌دهم». این چنین در الکنز (۱/۲۲۶) آمده است.

رغبت و علاقمندی عمر رضی الله عنه به تلاوت قرآن و درخواستش از ابوموسی برای تلاوت و گوش فرادانش به آن

ابونعیم در الحلیه (۱۰/۲۵۸) از ابوسلمه روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه به ابوموسی رضی الله عنه می‌گفت: پروردگاران سبحانک را به یادمان بیاور، سپس وی قرائت می‌نمود. و ابن سعد (۴/۱۰۹) از ابوسلمه مانند این را روایت کرده است. و از حبیب بن ابی مرزوق روایت است که گفت: به ما خبر رسیده که عمر بن خطاب بسا اوقات به اموسی اشعری می‌گفت: پروردگاران را به یادمان بیاور، و ابوموسی برایش تلاوت می‌نمود، و وی در تلاوت قرآن صدای نیکویی داشت. و از ابونضره روایت است که عمر به ابوموسی گفت: ما را به سوی پروردگاران تشویق و ترغیب کن، و او قرائت نمود، گفتند: نماز، عمر گفت: آیا در نماز نیستیم. و ابن ابی داود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت

۱- سوره‌های مفصل از حجرات تا سوره الناس‌اند.

۲- ضعیف. احمد (۹/۴) طبرانی (۱/۱۰۹) و ابوداود. آلبانی آن را در ضعیف ابی داوود (۲۴۶) و ضعیف ابن ماجه ضعیف دانسته است.

نموده، که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی که داخل خانه می‌شد، قرآن شریف را باز می‌نمود و تلاوت می‌کرد. این چنین در الکنز (۱/۲۲۴) آمده است.

رغبت عثمان بن عفان رضی الله عنه به تلاوت قرآن

احمد در الزهد و ابن عساکر از عثمان رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: دوست دارم در هر روز و شبی که بر من می‌گذرد به کتاب خدا نگاه کنم - یعنی از روی قرآن تلاوت نمایم - این چنین در الکنز (۱/۲۲۵) آمده است. و نزد هر دوی‌شان هم چنان از عثمان روایت است که گفت: اگر قلب‌هایتان پاک شود از کلام خداوند تبارک و تعالی سیر نمی‌شوید. این چنین در الکنز (۱/۰۲۱۸) آمده است. و نزد بیهقی در الاسماء الصفات (ص ۱۸۲) از حسن روایت است که گفت: امیرالمؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه فرمود: اگر قلب‌هایمان پاک شود، از کلام پروردگاران سیر نمی‌شویم، و من بد می‌بینم روزی بر من بگذرد که به قرآن نگاه نکنم. و قبل از این که عثمان رضی الله عنه وفات نماید، قرآن شریفش را از کثرت نظر کردن به آن پاره ساخته بود.

رغبت و علاقمندی ابن مسعود، ابن عمر و عکرمه بن ابی جهل به تلاوت قرآن

ابن ابی داود در المصاحف از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: همیشه به قرآن نگاه کنید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۶) آمده است. و ابن سعد (۴/۱۷۰) از حبیب بن شعیب روایت نموده، که گفت: به نافع گفته شد: ابن عمر رضی الله عنه در منزلش چه می‌کرد. گفت: توانایی آن را ندارند وضو برای هر نماز و تلاوت قرآن در میان آن. و حاکم (۳/۲۴۳) از ابن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: عکرمه بن ابی جهل قرآن را می‌گرفت و بر رویش می‌گذاشت و می‌گریست و می‌گفت: کلام پروردگارم، کتاب پروردگارم. ذهبی می‌گوید: مرسل است. و ابن ابی داود از ابن عمر روایت نموده، که گفت: کسی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرستد، برایش ده نیکی نوشته میشود، و افزود: وقتی که یکی از شما از بازار به منزلش برگشت، باید قرآن را باز نماید و تلاوت کند، چون برایش در هر حرف ده نیکی است. و نزد وی هم چنان در روایت دیگری از عبدالله بن عمر روایت است: خداوند برایش در هر حرف ده نیکی خواهد نوشت، من نمی‌گویم: [الم] ولی می‌گویم: الف ده، لام ده و میم ده. در اسناد هر دوی‌شان ثویر مولای جعد بن هبیره آمده، چنان که در الکنز (۱/۲۱۹) آمده است.

قرائت سوره‌هایی از قرآن در شب و روز و سفر و اقامت

وصیت پیامبر ﷺ برای عقبه بن عامر جهنی تا هر شب سوره اخلاص و معوذتین را تلاوت نماید

ابن عساکر از عقبه بن عامر جهنی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با پیامبر ﷺ روبرو شدم، به من گفت: «ای عقبه با کسی که با تو قطع رابطه کرده است صلّه رحمی کن، و با کسی که محرومت ساخته و نداد بده و از کسی که بر تو ظلم نمود درگذر». باز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمودم، به من فرمود: «ای عقبه آیا سوره‌هایی را به تو یاد ندهم که خداوند مثل آنها را نه در تورات نازل نموده و نه در زبور و نه در انجیل و نه در قرآن، هر شبی که به آنها می‌آید^۱، در همان شب تلاوت‌شان کن: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝۱، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝۱﴾، و از ابتدایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آنها مأمور نموده، هر شبی که بر من گذشته من آنها را تلاوت نموده‌ام، و بر من واجب است که آنها را ترک نکنم، به علت این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آنها دستور داده است^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۲۳) آمده است. و نسائی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به بستر خود می‌رفت، کف‌های دستش را جمع می‌نمود و با خواندن قل هو الله احد و قل اعوذ برب فلق در آنها می‌دمید، بعد از آنها هر جای جسدش را که می‌توانست مسح می‌نمود، با آنها از سر و روی و بخش‌های پیش روی جسدش روع می‌کرد، و این عمل را سه بار انجام می‌داد^۳. و نزد ابن نجار از عایشه روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بستر خود جای می‌گرفت، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝۱﴾ و معوذتین را در کف‌های دستش می‌دمید، و با آن روی، بازوها، سینه و جایهایی از جسدش را که دست‌هایش رسید مسح می‌نمود، عایشه می‌گوید: هنگامی که مریضی اش شدید گردید، مرا دستور می‌داد تا آن را به وی انجام دهم. این چنین در الکنز (۸/۶۸) آمده است، و در جمع الفوائد (۲/۲۵۹) آن را به

۱- ممکن است درست «بر تو» باشد.

۲- صحیح لغیره: احمد (۱۵۸/۴) و حاکم و ابن عساکر و ابن ابی الدنیا در مکارم الاخلاق (ص ۱۹۵)، (۲۰) آلبانی آن را در (صحیح الترغیب) صحیح لغیره دانسته است.

۳- صحیح. نسائی در عمل الیوم و اللیلة و بخاری (۲۵۰۱۸).

امام‌های شش گانه به استثنای نسائی، به معنای حدیث ابن نجار نسبت داده، مگر این که وی گفته: المعوذات ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.

آنچه پیامبر ﷺ قبل از خواب می‌خواند

ترمذی از جابر رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ تا این که الم تنزیل^۱ و تبارک الذین بیده الملك را تلاوت می‌نمود استراحت نمی‌کرد^۲. طاووس می‌گوید: این دو هفتاد یکی از سوره‌های دیگر قرآن فضیلت دارند. این چنین در جمع الفوائد (۲/۷۶) آمده است. و ترمذی و ابو‌اود از عرباض بن ساریه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ مسبحات^۳ را وقتی که پهلو می‌زد قبل از این که بخوابد می‌خواند، و فرمود: «در این‌ها آیه‌ای هست که از هزار آیت افضل است»^۴. و در ترمذی از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ تا این که الزمر و بنی اسرائیل (اسراء)^۵ را نمی‌خواند به خواب نمی‌رفت. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۰) آمده است. و نزد ترمذی هم چنان (۲/۱۷۶) از فروه بن نوفل رضی الله عنه روایت است که وی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا چیزی را به من بیاموز که وقتی به بسترم جای گرفتم آن را بگویم، فرمود: «﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را تلاوت کن، چون آن برائت از شرک است»^۶.

قول ابن مسعود در قرائت سوره ملک و قول عمر درباره قرائت سوره‌های بقره، آل عمران و نساء

حاکم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در قبر نزد انسان [فرشته‌های عذاب] می‌آیند، از طرف پاهایش پیش می‌آیند، پا می‌گوید: برای شما از طرف من راهی نیست وی سوره ملک را می‌خواند باز از طرف سینه - یا گفت شکمش

۱- سوره سجده.

۲- صحیح. ترمذی (۳۴۰۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۵۸۵).

۳- سوره‌هایی را که با «سبح» شروع می‌شوند. م.

۴- ضعیف. ترمذی (۳۴۰۶).

۵- صحیح. ترمذی (۳۴۰۵) آلبانی آن را صحیح دانسته است. همچنین ترمذی (۲۹۲۰) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (۶۴۱).

۶- صحیح. ترمذی (۳۴۰۳) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

- پیش می‌آیند، می‌گوید: برای شما از طرف من راهی نیست، وی در من سوره ملک را می‌خواند، باز از طرف سرش می‌آیند، می‌گوید: برای شما از طرف من راهی نیست، وی در من سوره ملک را می‌خواند، بنابر این سوره باز دارنده است و از عذاب قبر باز می‌دارد، و این در تورات هم سوره ملک است، کسی که آن را در شب بخواند، عمل زیادی انجام داده و نیکویی کرده است.^۱ حاکم می‌گوید: صحیح الاسناد است، و این حدیث در نسائی به اختصار آمده است: کسی که «تبارک الذی بیده الملک» را هر شب بخواند، خداوند وی را به سبب آن از عذاب قبر باز می‌دارد، و ما آن را در زمان رسول خدا ﷺ باز دارنده می‌نامیدیم، و این در کتاب خداوند ﷻ سوره‌ای است که کسی آن را در هر شب بخواند عمل زیادی انجام داده و نیکویی کرده است.^۲ این چنین در الترغیب (۳/۳۸) آمده است. و بیهقی این را در کتاب عذاب القبر از عبدالله بن مسعود به طول آن چنانکه در الکبیر (۱/۲۲۳) آمده، روایت نموده است. و ابو عبید و سعید بن منصور و عبد بن حمید و بیهقی در شعب الایمان از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی که سوره بقره، آل عمران و نساء را در یک شب بخواند از جمله فرمانبرداران نوشته می‌شود. این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم دادن جبیر بن مطعم که سوره‌های پنجگانه اخیر قرآن را بخواند

ابوعلی از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: «ای جبیر آیا دوست داری که وقتی در سفر بیرون شدی در میان یارانت از بهترین شکل و زیاده‌ترین توشه برخوردار باشی؟» گفتم: آری، پدر و مادرم فدایت، گفت: «پس این سوره‌های پنجگانه را بخوان: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾^۱، و ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۲، و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۳، و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۴، و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْتَائِسِ﴾^۵ و هر سوره را به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ آغاز کن، و قرائت را به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ خاتمه بخش». جبیر می‌گوید: من غنی بودم و مال زیادی داشتم، وقتی به سفر رفتم از همه‌شان پایین‌تر می‌پوشیدم و توشه کمتر برمی‌داشتم،

۱- صحیح. حاکم (۳۸۳۹).

۲- حسن. نکا: صحیح الترغیب (۱۴۷۵).

ولی از وقتی که رسول خدا ﷺ این سوره‌ها را به من یاد داد، و این‌ها را خواندم، همیشه در سفر تا بازگشتم از همه‌شان شکل و هیئت نیکو و توشه زیاد داشته‌ام^۱.
هیثمی (۱۰/۱۳۴) می‌گوید: در این کسانی است که من آن‌ها را نشناختم.

پیامبر ﷺ و آموزش سوره اخلاص و معوذتین به عبدالله بن خبیب که در صبح و شب بخواند

ابوداود، ترمذی و نسائی به اسنادهای صحیح از عبدالله بن خبیب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: در یک شب بارانی و تاریکی شدید در طلب پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتم تا برای‌مان نماز بدهد، وی را دریافتیم، گفت: «بگو» من چیزی نگفتم، باز گفت: «بگو» چیزی نگفتم، باز گفت: «بگو»، گفتم: ای رسول خدا چه بگویم؟ گفت: «﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾﴾ و معوذتین را وقتی که غروب نمودی و وقتی صبح نمودی سه بار بگو، عوض همه چیز برایت کفایت می‌کند»^۲. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن و صحیح است. این چنین در اذکار نووی (ص ۹۶) آمده است.

قول علی درباره قرائت سوره اخلاص بعد از نماز صبح

سعیدبن منصور و ابن ضریس از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: کسی که قل هو الله احد را ده بار در عقب نماز بامداد بخواند، همان روز مرتکب گناهی نمی‌شود، اگر چه شیطان تلاش و کوشش نماید. این چنین در الکنز (۱/۲۲۳) آمده است.

قرائت آیاتی از قرآن در شب و روز و در سفر و اقامت

قول پیامبر ﷺ و قول علی درباره قرائت آیت الکرسی

بیهقی در شعب الایمان از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر چوب‌های این منبر قرار داشت شنیدم که می‌گفت: «کسی که آیت الکرسی را در عقب هر نماز بخواند، وی را از داخل شدن جنت جز مرگ باز نمی‌دارد، کسی که آن را هنگام قرار گرفتن در جای خوابش بخواند، خداوند او را، منزلش را، منزل همسایه‌اش

۱- ضعیف. ابویعلی و در آن کسانی هستند که هیثمی آنان را نشناخته (۱۰/۱۳۴).

۲- حسن. ترمذی (۳۵۷۵) و آلبانی آن را حسن دانسته است.

را و اهل منزل‌های اطرافش را در امان می‌دارد»^۱. بیهقی می‌گوید: اسنادش ضعیف است. این چنین در الکنز (۱/۲۲۱) آمده است. ابوعبید در فضائلش، ابن ابی شیبہ، دارمی و غیر ایشان از علی روایت نموده‌اند که گفت: فکر نمی‌کنم، کسی در اسلام تولد شده باشد یا صاحب عقل گردیده باشد و قل از خواندن این آیت بخوابد: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. و کاش بدانید که این چیست؟! این چیزی است که برای پیامبرتان از کنزی از زیر عرش داده شده، و برای احدی قبل از نبی‌تان داده نشده بود، و من هرگز شبی قبل از سه بار خواندن و آن نخواستیدم، آن را در دو رکعت بعد از نماز خفتن، در وترم و هنگامی که در بستر خوابم قرار می‌گیرد می‌خوانم. این چنین در الکنز (۱/۲۲۱) آمده است.

قول علی، عثمان و ابن مسعود درباره قرائت آیاتی از سوره بقره و آل عمران دارمی، مسدد، محمدبن نصر، ابن الضریس و ابن مردویه از علی روایت نموده‌اند که گفت: هیچ عاقلی را نمی‌دیدم که قبل از قرائت آیات آخر سوره بقره بخوابد، چون آنها از گنجی از زیر عرش‌اند^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و دارمی از عثمان رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که آخر آل عمران را در شب بخواند، برای او پاداش قیام یک شب نوشته می‌شود. این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و طبرانی از شعبی روایت نموده، که گفت: عبدالله بن مسعود فرمود: کسی که ده آیت از سوره بقره را در خانه‌ای بخواند، شیطان تا صبح نمودنش در آن خانه داخل نمی‌شود: چهار آیت از اولش، آیه‌الکرسی، دو آیت بعد از آن و آخرش. هیشمی (۱۰/۱۱۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که شعبی از ابن مسعود نشنیده است.

قصه ابی بن کعب با یک جن درباره آیه‌الکرسی

نسائی، حاکم، طبرانی، ابونعیم و بیهقی هر دو در الدلائل، سعیدبن منصور و غیر ایشان از ابی ابن کعب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی مکانی داشت برای خشک کردن خرما و در آن جا خرما بود، وی همیشه از آن خبر می‌گرفت و بدان رسیدگی می‌نمود،

۱- صحیح لغیره. بیهقی در شعب الایمان و سند آن را ضعیف دانسته است. اما حدیث دارای شواهد است. نگا: الصحیحة (۹۷۲) و صحیح الجامع (۶۴۶۴).

۲- دارمی (۳۳۸۴).

وی دریافت که خرما کم می‌شود، شبی از آن حراست به عمل آورد، ناگهان به حیوانی شبیه به بچه بالغ برخورد، می‌گوید: سلام دادم، جواب سلام را داد، گفتم: تو چیستی؟ جن هستی یا انس؟ گفت: جن، گفتم: دستت را به من بده، دستش را به من داد، ناگهان متوجه شدم که دستش مثل دست سگ است و مویش هم موی سگ، گفتم: جن همینطور آفریده شده است، گفت: جن‌ها می‌دانند که در میان‌شان کسی قوی‌تر از من نیست، گفتم: چه تو را به این عملت واداشت؟ گفت: به ما خبر رسیده که تو مردی هستی که صدقه را دوست می‌داری، بنابراین خواستیم از طعمات حصه‌ای داشته باشیم، گفتم: چه ما را از شما در امان می‌دارد؟ گفت: این آیه، آیه الکرسی که در سوره بقره است، کسی که آن را در هنگام شب بگوید تا صبح از ما در امان می‌باشد، و کسی که وقتی صبح می‌کند آن را بگوید تا هنگام شب از ما در امان نگه داشته می‌شود. هنگامی که ابی‌صبح نمود، نزد رسول خدا ﷺ رفت و به او مسئله را خبر داد، فرمود: «خبیث راست گفته است»^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و هیشمی (۱۰/۱۱۸) می‌گوید: طبرانی این را روایت نموده، و رجال آن ثقة‌اند.

قصه عبدالله بن بسر همراه گروهی از جن و آنچه بر آنان از قرآن تلاوت نمود

طبرانی از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از حمص بیرون رفتم، و در منطقه‌ای شب فرا رسید، آن گاه از اهل زمین نزد من حاضر شدند، و من این آیت را از سوره اعراف تلاوت نمودم:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ [الاعراف: ۵۴]. تا آخر آیت.

ترجمه: «پروردگارتان الله است، ذاتی که آسمانها و زمین را آفریده است».

آن گاه با یکدیگر گفتند: حالا حراستش کنید تا صبح نماید، هنگامی که صبح نمودم سواریم را سوار شدم. هیشمی (۱۰/۱۳۳) می‌گوید: در این مسیب بن واضح آمده، بیشتر از یک تن وی ارثقه دانسته، و گروهی ضعیفش دانسته‌اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

۱- صحیح. نسائی و ابن حبان (۸۴) طبرانی و بیهقی در الدلائل (۷/ ۱۰۹) آلبانی آن را صحیح دانسته است. هیشمی می‌گوید: رجال آن ثقة هستند. و حاکم (۱/ ۵۶۲).

۲- یعنی: جن.

وصیت علاء بن لجلاج برای پسرانش که وقتی در قبر داخلش نمودند چه عملی انجام دهند

ابن عساکر از علاء بن لجلاج روایت نموده که وی به پسرانش گفت: وقتی که مرا در قبرم داخل نمودید، در لحد بگذاریم، و بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» و خاک را به آهستگی بر من بریزد، و نزد سرم اول سوره بقره و آخرش را بخوانید، چون من ابن عمر رضی الله عنهما را دیدم که این را مستحب می دانست. این چنین در الکنز (۸/۱۱۹) آمده است.

قول علی رضی الله عنه درباره ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ﴾ و قرائت آیه الکرسی از طرف ابن عوف در چهارگوش خانه اش

ابن زنجویه در ترغیبش از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که خوش دارد به پیمانۀ کافی و پر برایش اندازه گردد، باید این ایت را سه مرتبه بخواند:

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الصافات: ۱۸۰]. تا آخرش:

ترجمه: «پروردگار تو پاک و صاحب عزت است از آنچه توصیف می کنند».

این چنین در الکنز (۱/۲۲۲) آمده است. و ابوعلی از عبدالله بن عبیدبن عمیر روایت نموده، که گفت: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه وقتی که داخل منزلش می گردید، در چهار گوش آن آیه الکرسی را می خواند. هیشمی (۱۰/۱۲۸) می گوید: رجال آن ثقة اند، مگر اینکه عبدالله از ابن عوف نشنیده است.

ذکر کلمه طیبه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: نیکبخت ترین مردم به شفاعت من کسی هست که از صمیم قلبش لا اله الا الله گفته باشد

بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، نیکبخت ترین مردم به شفاعتت در روز قیامت کیست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوهریره من هم گمان نموده بودم که هیچ کس مرا پیش از تو از این حدیث، نخواهد پرسید، آن هم به سبب حرصی که از تو درباره حدیث می دیدم، نیکبخت ترین مردم به شفاعت من روز

قیامت کسی است که از صمیم قلبش - یا نفسش - لا اله الا الله گفته باشد^۱. این چنین در الترغیب (۳/۷۲) آمده است. و نزد طبرانی در الأوسط از زیدبن ارقم به شکل مرفوع روایت است: «کسی که به اخلاص لا اله الا الله گفت داخل جنت می‌شود»، گفته شد: اخلاص آن چیست؟ گفت: «این که او را از محارم خدا باز دارد»^۲. این چنین در الترغیب (۳/۷۴) آمده است.

خبر دادن خداوند تبارک و تعالی به موسی عليه السلام درباره فضیلت «لا اله الا الله»
 نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم - و آن را صحیح هم دانسته - از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که وی گفت: «موسی عليه السلام گفت: ای پروردگارم، چیزی به من بیاموز که تو را به آن یاد کنم و به آن دعایت نمایم، فرمود: بگو: لا اله الا الله، گفت: ای پروردگارم، همه بندگان این را می‌گویند، گفت: بگو: لا اله الا الله، گفت: چیزی می‌خواهم که مرا به آن خاص گردانی، گفت: ای موسی اگر آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفتگانه در یک پله باشند و لا اله الا الله در پله دیگر، پله لا اله الا الله بر آن‌ها ثقیل‌تر می‌شود»^۳. این چنین در الترغیب (۳/۷۵) آمده است. و ابویعلی از ابوسعید مثل این را روایت نموده است، و در روایت وی آمده: «اگر آسمان‌های هفتگانه و موجودات آن‌ها غیر از من و زمین‌های هفتگانه در یک پله باشند و لا اله الا الله در پله دیگر، پله لا اله الا الله بر آن‌ها سنگینی می‌کند». هیثمی (۱۰/۸۲) می‌گوید: رجال آن ثقة دانسته شده‌اند، و در ایشان ضعف هم هست.

۱- بخاری (۹۹).

۲- موضوع. طبرانی در الکبیر (۵۰۷۴) در آن هیثم بن جمار است که احمد و ابن معین و ابوزرعة وی را ضعیف دانسته‌اند. همچنین در آن نفع الدارمی است که متروک است. همچنین در سند آن محمد بن عبدالرحمن بن عزوان است که حدیث ساز (وضاع) است. آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۲۲) موضوع دانسته است.

۳- ضعیف. ابن حبان (۲۳۲۴) حاکم (۱/۵۲۸) و آن را صحیح دانسته است. ارنووط در تخریج شرح السنة (۵/۵۵) و آلبانی در ضعیف الترغیب (۸۲۳) آن را ضعیف دانسته است.

خبر دادن پیامبر در مورد وصیت برادرش نوح علیهما السلام به پسرش

بزار از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از وصیت نوح علیه السلام به پسرش خبر ندهم؟» گفتند، آری، فرمود: «نوح برای پسرش وصیت نموده گفت: ای پسر من تو را به دو چیز توصیه می‌کنم و از دو چیز نهی می‌نمایم: تو را به گفتن: لا إله إلا الله سفارش می‌کنم، چون اگر این در پله‌ای گذاشته شود و آسمان‌ها و زمین در پله دیگر گذاشته شوند از آن‌ها ثقیل می‌شود، و اگر آسمان‌ها و زمین حلقه و زنجیر باشند این کلمه آنها را شکسته و به خدا خواهد رسید، و به گفتن: «سبحان الله العظیم و بحمده» تو را توصیه می‌کنم، چون این عبادت خلق است و توسط این به آنها رزق داده می‌شود، و تو را از دو چیز باز می‌دارم: از شرک و کبر، چون این دو از خداوند بازمی‌دارد». می‌گوید گفته شد: ای رسول خدا، آیا این از کبر است که مردی طعامی آماده سازد، و جماعتی نزد وی حاضر شوند یا لباس نظیف بر تن نماید؟ گفت: «نیست - یعنی کبر نیست - کبر آنست که مخلوق را احق بدانی و مردم را تحقیر نمایی»^۱. هیثمی (۱۰/۸۴) می‌گوید: در این محمد بن اسحاق آمده، و او مدلس و ثقة است، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و حاکم این را از عبدالله مانند آن روایت نموده، و گفته: صحیح الاسناد است، چنانکه در الترغیب (۳/۷۷) آمده است، و در روایت وی آمده: «اگر آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن هاست حلقه‌ای باشند، و لا إله إلا الله بر آن دو گذاشته شود هر دوی‌شان را می‌شکند.

مژده پیامبر صلی الله علیه و آله به مغفرت برای آن عده از اصحابش که در مجلسی با وی کلمه شهادت را به زبان آوردند

احمد - به اسناد حسن -، طبرانی و غیر ایشان از یعلی بن شداد روایت نموده‌اند، که گفت: پدرم - شداد بن اوس رضی الله عنهما - در حالی برایم حدیث بیان نمود، که عباد بن صامت رضی الله عنهما حاضر بود و تصدیقش می‌نمود، پدرم گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم فرمود: «آیا در میان‌تان بیگانه هست؟» - یعنی اهل کتاب -، گفتیم: خیر، ای رسول خدا، آن گاه به بستن در امر نمود و گفت: «دست‌هایتان را بلند کنید و بگویید: لا اله

۱- صحیح. احمد (۲/۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۵) حاکم (۱/۴۸، ۴۹) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است آلبنی آن را صحیح دانسته است (۵۳۰).

الا الله»، آن گاه دست‌هایمان را ساعتی بلند نمودیم، باز گفت: «ستایش خدا راست، بار خدایا تو مرا به این کلمه مبعوث نمودی، و به آن امرم کردی، و بر آن برایم جنت را وعده دادی و تو ذاتی هستی که در وعده تخلف نمی‌کنی»، بعد از آن فرمود: «مژده بادا برای تان، خداوند برای تان بخشید»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۷۵) آمده است. هیشمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و در آن راشد بن داود آمده، که بیشتر از یک تن وی را ثقه دانسته‌اند، و در وی ضعف است، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند.

قول پیامبر ﷺ درباره «لا إله إلا الله» که این بهترین نیکی‌هاست

احمد از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا وصیتم کن، فرمود: «وقتی عمل بدی انجام دادی از عقبش کار نیکو کن آن را محو می‌سازد»، می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، آیا لا إله إلا الله از جمله حسنات و نیکی‌هاست؟ گفت: «این بهترین نیکی‌هاست»^۲. هیشمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند، مگر این که شمر بن عطیه آن را از شیخ‌های خود به نقل از ابوذر بیان نموده و نام هیچ یک از آن شیخ‌ها را نگرفته است.

قول عمر و علی رضی الله عنهما درباره «لا إله إلا الله» که این کلمه تقواست

ابن خسرو از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده، که وی ایشان را در حالی دید که تهلیل و تکبیر می‌گفتند: فرمود: این است، این است سوگند به پروردگار کعبه، به او گفته شد: این چیست؟ فرمود: کلمه تقوی، و آنان به این مستحق‌تر و اهلش بودند^۳. این چنین در الکنز (۱/۲۰۷) آمده است. و عبدالرزاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و حاکم و بیهقی در الاسماء والصفات از علی رضی الله عنه درباره این قول خداوند:

۱- ضعیف. احمد (۱۲۴/۴) بزار (۱۰) طبرانی. آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۲۴).

۲- آلبانی آن را صحیح دانسته است. احمد (۱۶۹/۵) از طریق شمر بن عطیه از شیوخش که آنان را نام نبرده است. هیشمی به این موضوع اشاره کرده (۸۱/۱۰) اما آلبانی می‌گوید: ولی آنان جمع هستند که بدین ترتیب این ضعف با تعداد آنها رفع می‌شود. از سوی دیگر در الحلیة (۴/۲۱۷) شاهی برای این حدیث ثابت شده است. نگا: الصحیحة (۱۳۷۳) و صحیح الترغیب (۳۱۵/۸).

۳- احمد (۶۳/۱). روایان آن ثقه هستند جز اینکه سعید بن ابی عروبه دچار اختلاط گردید و راوی از وی یعنی عبدالوهاب الخفاف مشخص نیست پیش از اختلاط از وی روایت کرده است یا پس از آن. البته آثار دیگری از صحابه به این معنا روایت شده است.

﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى﴾ [الفتح: ۲۶].

ترجمه: «و لازم گردانید برای شان کلمه تقوی را».

روایت نموده‌اند که گفت: این لا إله إلا الله است. و نزد ابن جریر و غیرش از وی به مثل آن روایت است، و افزود: والله اکبر. این چنین در الكنز (۱/۲۶۵) آمده است.

اذکار تسبیح، تحمید، تهلیل، تکبیر و حوقله^۱

فرموده پیامبر ﷺ در مورد این اذکار که همین‌ها چیزهای باقیماندنی و نیکواند^۲ حمد، ابویعلی، نسائی - لفظ از وی است -، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «باقیات صالحات را زیاد بگویند»، گفته شد: ای رسول خدا آن‌ها کدامند؟ فرمود: «تکبیر، تهلیل، تسبیح، الحمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله»^۳. این چنین در الترغیب (۳/۹۱) آمده، و هیشمی (۱۰/۸۷) در مورد روایت احمد و ابویعلی گفته: اسناد هر دویشان حسن است.

خبر دادن پیامبر ﷺ که این اذکار وقایه از آتش‌اند

نسائی - و لفظ هم از وی است -، حاکم و بیهقی از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول خدا ﷺ گفت: «سپرهایتان را بگیرید»، گفتند: ای رسول خدا آیا دشمنی آمده است؟ گفت: «نخیر بلکه سپرتان را در مقابل آتش بگیرید، بگویند: «سبحان الله والحمد لله والاله الا الله والله اکبر» این‌ها روز قیامت از پیش روی و عقب‌تان می‌آیند و

۱- یعنی: «سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله الله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله».

۲- الباقیات الصالحات.

۳- ضعیف. احمد (۷۵/۳) و ابویعلی و نسائی و ابن حبان و حاکم. حاکم آن را صحیح دانسته است. این حدیث از روایت دراج از ابی الهیثم است که روایت او از وی ضعیف است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۴۶) ضعیف دانسته است.

این‌ها باقیات صالحات‌اند»^۱. حاکم می‌گوید: به شرط مسلم صحیح است، و در روایتی آمده و طبرزنی این را در الأوسط از انس رضی الله عنه روایت نموده و در روایتی آمده: «منجیات» «نجات دهندگانند» به تقدیم نون بر جیم^۲، هم چنان این را طبرانی در الأوسط روایت نموده، و افزوده است: «ولا حول ولا قوة الا بالله»، و در الصغیر آن را از حدیث ابوهریره روایت کرده، و هر دو لفظ را یکجا ذکر نموده و گفته: (منجیات و مجنبات)، و سندش جید و قوی است. این چنین در الترغیب (۳/۹۲) آمده: «این‌ها از پیش روی‌اند، این‌ها نجات دهنده‌اند، این‌ها از عقبانند و این‌ها باقیات صالحات‌اند». و در این روایت کثیر بن سلیم آمده، و ضعیف می‌باشد، چنانکه هیشمی (۱۰/۸۹) گفته است.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله که ثواب این اذکار چون کوه احد بزرگ است

ابن ابی الدنیا، نسائی، طبرانی و بزار از عمران - یعنی ابن حصین رضی الله عنه - روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا یکی از شما نمی‌تواند هر روز عملی به اندازه کوه احد انجام دهد؟» گفتند: ای رسول خدا، کی می‌تواند هر روز عملی مثل احد انجام دهد؟ فرمود: «همه‌تان آن را می‌توانید؟» گفتند: ای رسول خدا چگونه؟ گفت: «سبحان الله بزرگ‌تر از احد است، الحمدلله بزرگ‌تر از احد است، لا إله إلا الله بزرگ‌تر از احد است، والله اکبر بزرگ‌تر از احد»^۳. هیشمی (۱۰/۹۱) می‌گوید: این را طبرانی و بزار روایت نموده‌اند، و رجال هر دو رجال صحیح‌اند، و منذری در الترغیب (۳/۹۴) می‌گوید: این را ابن ابی الدنیا، نسائی، طبرانی و بزار همه‌شان از حسن از عمران روایت نموده‌اند، و حسن از عمران نشنیده، و بعضی گفته: بلکه شنیده، و رجال‌شان رجال صحیح‌اند، مگر شیخ نسائی عمرو بن منصور، ولی ثقة است.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از نهال بهشتی و دستورش برای چریدن در بوستان‌ها

۱- آلبانی آن را حسن دانسته است. حاکم (۱/ ۵۴۱) و آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است. همچنین نسائی. بیهقی و طبرانی از ابوهریره و انس. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۶۷) حسن دانسته است.

۲- چون در قبل «مجنبات» آمده، که «پیشروی» را افاده می‌کند. م.

۳- ضعیف. ابن ابی الدنیا و نسائی و طبرانی و بزار. هیشمی می‌گوید: رجال آن دو - یعنی طبرانی و بزار - رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۵۱) ضعیف دانسته است.

ابن ماجه - به اسناد حسن و لفظ هم از وی است - و حاکم - که گفته: صحیح الاسناد است - از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند، که پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد وی در حالی عبور نمود که نهالی را می‌نشانید، گفت: «ای ابوهریره چه می‌نشانی؟» گفتم: نهال، گفت: «ایا تو را به نهالی بهتر از این برای نشانیدن دلالت نکنم؟» «سبحان الله، والحمدلله، ولا اله الا الله، والله اکبر»، در مقابل هر یکی از این‌ها برایت در جنت یک درخت نشانیده می‌شود^۱. این چنین در الترغیب (۳/۸۴) آمده است. و ترمذی از ابوهریره روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی که بر بوستانهای بهشت عبور نمودید بچرید»، گفتم: ای رسول خدا، باچه جنت چیست؟ گفت: «مساجد»، گفتم: چریدن چیست؟ فرمود: «سبحان الله، والحمدلله، ولا اله الا الله، والله اکبر». ترمذی می‌گوید: حدیث غریب است^۲، و منذری در الترغیب (۳/۹۷) گفته: این حدیث علی الرغم غریب بودنش حسن الاسناد است.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از چند کلمه ذکر که خطاها را دور می‌سازند

احمد از انس رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه‌ای را گرفت و آن را تکان داد ولی چیزی نریخت، باز تکانش داد ولی چیزی نریخت، باز تکانش داد و این بار برگ‌هایش ریخت، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سبحان الله والحمدلله والا اله الا الله والله اکبر»، گناهان را چنان می‌ریزند که درخت برگش را می‌ریزد^۳. در الترغیب (۳/۹۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. ترمذی این را به معنای آن روایت کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم ذکر به یک اعرابی

مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: کلامی به من بیاموز که بگویمش، گفت: «بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَثِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ

۱- صحیح. ابن ماجه (۳۸۰۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- ضعیف. ترمذی (۳۵۰۹) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۷۷ و ۹۵۵) از ابن عباس و ابوهریره ضعیف دانسته است.

۳- حسن. احمد (۱۵۲/۳) آلبانی آن در صحیح الترغیب (۱۵۷۰) حسن دانسته است.

الحکیم». گفت: این‌ها برای پروردگارم‌اند، برای خودم چیست؟ گفت: «بگو: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي»، «بار خدایا برایم بیامرز، رحم‌نما، هدایت‌کن و رزق‌عنایت‌فرما»، و به روایت از ابومالک اشجعی افزوده: «و عافیتم بده»، و در روایتی گفته: «این‌ها برای دنیا و آخرت را جمع می‌کنند». و نزد ابن ابی‌الدنیا از ابن ابی‌اوفی رضی الله عنه روایت است که گفت: اعرابی گفت: ای رسول خدا من کوشش نمودم که قرآن را حفظ کنم ولی نتوانستم، پس به من چیزی بیاموز که در ثواب معادل قرآن باشد، فرمود: «بگو: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، وی آن را گرفت، و با انگشتانش شمرد و افزود: ای رسول خدا این برای پروردگارم است، برای خودم چیست؟ گفت: «مِی‌گویی: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي - و می‌پندارمش گفت - واهدنی»، و اعرابی رفت. آنگاه رسول خدا فرمود اعرابی در حالی رفت که دست‌هایش را از خیر پُر نمود^۱. بیهقی این را به اختصار روایت نموده، و افزوده است: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، و اسناد آن جید است. این چنین در الترغیب (۳/۹۰) آمده است. ابوداود این را به شکل کامل روایت نموده.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر در مورد محبوب‌ترین کلام نزد خداوند

مسلم و نسائی از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را از محبوب‌ترین کلام نزد خداوند باخبر نسازم؟» گفتم: آری، ای رسول خدا، مرا از محبوب‌ترین کلام نزد خداوند باخبر ساز، فرمود: «محبوب‌ترین کلام نزد خداوند: سُبْحَانَ اللَّهِ و بحمده است». این را ترمذی هم روایت نموده، مگر این که وی گفته: «سُبْحَانَ رَبِّي وَبِحَمْدِهِ»^۲ و افزوده: حدیث حسن و صحیح است. و در روایتی نزد مسلم آمده: که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد: کدام کلام بهتر است؟ گفت: «آن چه را خداوند برای ملائکه‌اش - یا برای بندگانش - برگزیده است، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ».

۱- مسلم (۲۶۹۶).

۲- حسن. ابن ابی‌الدنیا و ابن حبان (۱۸۱۰) همچنین احمد و ابوداود و نسائی و ابن‌خزیمه و حاکم. نگا: الاوراء (۱۲/۲ - ۱۳/۳) و صحیح الترغیب (۱۵۶۱).

۳- مسلم (۲۷۳۱).

خبر دادن پیامبر ﷺ در مورد ثواب بزرگ تهلیل

حاکم - و آن را صحیح دانسته - به روایت از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از پدرش از جدش ﷺ روایت نموده، و لفظ آن چنین است: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که لا إله إلا الله بگوید داخل جنت شده است - یا جنت برایش واجب شده -، و کسی که سبحان الله و بحمد صدبار بگوید، برایش یک صدویست و چهار هزار نیکی نوشته می‌شود». گفتند: ای رسول خدا، بنابراین هیچ کسی از ما هلاک نمی‌شود، گفت: «چنین نیست، یکی از شما آن چنان نیکی می‌آورد، که اگر بر کوهی گذاشته شود، از آن سنگین می‌گردد، باز نعمت‌ها می‌آیند، و آن نیکی‌ها در مقابل این نعمت‌ها می‌روند، آن گاه خداوند به رحمت خود مهربانی می‌کند»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۸۱) آمده است. مسلم، ترمذی - و آن را صحیح دانسته - و نسائی از سعد ﷺ روایت نموده‌اند که گفت: نزد رسول خدا ﷺ بودیم، فرمود: «آیا یکی از شما از این عاجز می‌آید که هر روز هزار نیکی کسب نماید؟» آن گاه یکی از همنشینانش از وی پرسید: چگونه یکی از ما هزار نیکی کسب می‌کند؟ گفت: «صد تسبیح می‌گویند، و برایش به سبب آن هزار نیکی نوشته می‌شود، یا از وی هزار خطا محو می‌گردد»^۲. در الترغیب (۳/۸۳) می‌گوید: روایت مسلم همین طور است، اما ترمذی و نسائی گفته‌اند: «و [از وی هزار خطا] محو می‌گردد»، بدون الف^۳، والله اعلم. این را هم چنان ابن ابی شیبیه، احمد، عبدبن حمید، ابن حبان و ابونعیم، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۱) آمده، روایت کرده‌اند.

خبر دادن پیامبر ﷺ در مورد اجر بزرگ حوقله

۱- ضعیف. حاکم (۴/۲۵۱) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۳۸) گفته است: از این تصحیح اطمینان به دست نمی‌آید زیرا میان اسحاق و شیخ حاکم جمعی از راویان هستند که آنان را نشناختم و احتمال دارد در نام آنان تحریف و اشتباه نوشتاری رخ داده باشد و این باعث شده هویت آنان بر ما پنهان بماند. از اینان می‌توان به محمد بن یونس یمامی اشاره کرد که می‌ترسم همان (محمد بن یونس الکردیمی سامی) باشد که به وضع و ساختن حدیث متهم است و امکان دارد (السامی) اشتباها (الیمامی) نوشته شده باشد. والله العم.

۲- مسلم (۲۶۹۸).

۳- یعنی در روایت مسلم «او تحط» آمده و در روایت ترمذی و نسائی «و تحط». م.

حاکم - و آن را صحیح دانسته - از قیس بن سعد بن عباده روایت نموده است که: پدرش رضی الله عنه وی را برای پیامبر صلی الله علیه و آله جهت خدمت سپرد، می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی نزد آمد که دو رکعت نماز گزارده بودم، آن گاه مرا با پایش زد و گفت: «آیا تو را به دروازه‌ای از دروازه‌های جنت دلالت نکنم؟» گفتم: آری، گفت: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۰۴) آمده است. ابن ماجه، ابن ابی الدنيا و ابن حبان در صحیحش از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: من به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفتم، به من گفت: «ای ابوذر، آیا تو را به کنزی از کنزهای جنت دلالت نکنم؟» گفتم: بلی، گفت: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲. این چنین در الترغیب (۳/۱۰۵) آمده است. و طبرانی از عبدالله بن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: ابویوب انصاری به من گفت: آیا کلمه‌ای را به تو نیاموزم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من یاد داده است؟ گفتم: بلی، ای عمو، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که نزد من پایین آمد فرمود: «ای ابویوب آیا کلمه‌ای از کنز جنت به تو یاد ندهم؟» گفتم: بلی، ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، گفت: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ را زیاد بگو»^۳. هیشمی (۱۰/۹۸) می گوید: این را طبرانی در الکبیر و الأوسط به دو اسناد روایت کرده، و رجال یکی از آنها ثقه‌اند.

قول ابراهیم علیه السلام درباره حوقله

احمد - به اسناد حسن -، ابن ابی الدنيا و ابن حبان در صحیحش از ابویوب انصاری روایت نموده‌اند: شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، از نزد ابراهیم علیه الصلاة والسلام عبور نمود، ابراهیم علیه السلام گفت: ای جبرائیل همراهت کیست؟ گفت: این محمد صلی الله علیه و آله، است، ابراهیم علیه الصلاة والسلام به او گفت: ای محمد امتت را امر کن که در جنت زیاد نهال بکارند، چون خاکش خوب و زمینش وسیع است،

۱- صحیح. حاکم (۴/۲۹۰) احمد (۵/۱۵۷) و ترمذی. نکا: الصحیحة (۱۵۲۸) و صحیح الترغیب (۱۵۸۲).

۲- صحیح. ابن ماجه (۲۸۲۵) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۵۸۵) صحیح دانسته است.

۳- صحیح. طبرانی در الکبیر (۴/۱۳۲) هیشمی (۱۰/۹۸) می گوید: طبرانی آن را در الکبیر و الاوسط روایت کرده که رجال یکی از دو سند ثقه‌اند.

گفت: «نهال جنت چیست؟» فرمود: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۰۵) آمده است. این را هم چنان طبرانی روایت نموده، و در روایتی آمده: «برایم سلام داد، و خوش آمد گفت و فرمود: امت را امر کن». هیشمی (۱۰/۹۷) می‌گوید: رجال احمد رجال صحیح‌اند. غیر عبدالله بن عمر که ثقة است.

قول ابن عباس درباره فضیلت حوقله و قول عمران درباره فضیلت حمد

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۲۲) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: کسی که بگوید: «بسم الله» خداوند را یاد نموده است، و کسی که بگوید: «الحمد لله»، شکر خداوند را بجا آورده است، و کسی که بگوید: «الله اکبر»، خداوند را به بزرگی یاد کرده است، و کسی که بگوید: «لا إله إلا الله»، خداوند را به وحدانیت یاد نموده است و کسی که بگوید: «لا حول ولا قوة الا بالله» به درستی که اسلام آورده و تسلیم شده، و در عوض آن برایش جمال و کنزی در جنت است. و احمد از مطرف روایت نموده، که گفت: عمران رضی الله عنه به من گفت: من امروز برای تو حدیث بیان می‌کنم، ممکن است خداوند به آن بعد از این روز به تو نفع رساند، بدان که برگزیدگان و نیکان بندگان خدا روز قیامت حمد گویان‌اند^۲. هیشمی (۱۰/۹۵) می‌گوید: این را احمد به شکل موقوف روایت نموده، و آن شبه مرفوع است، و رجالش رجال صحیح‌اند.

قول علی رضی الله عنه درباره معنای حمد و تسبیح

ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه گفت: «سبحان الله والا اله الا الله» را دانستیم، الحمد لله چیست؟ علی رضی الله عنه گفت: کلمه‌ای است، که خداوند آن را برای نفس خود اختیار نموده، و دوست می‌دارد که گفته شود. و نزد عسکری در الامثال از ابوظبیان روایت است که: ابن الکواء از علی در مورد سبحان الله پرسید، گفت: کلمه‌ای است، که خداوند آن را برای نفسش اختیار نموده، و نسبت

۱- صحیح لغیره. احمد (۵/ ۴۱۸) ابن ابی الدنيا و ابن حیان و منذری آن را حسن دانسته است. هیشمی (۱۰/ ۹۷) می‌گوید: رجال احمد به جز عبد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر که ثقة است رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۵۸۳) صحیح لغیره دانسته است.

۲- صحیح. احمد (۴/ ۴۳۴) به صورت موقوف: المجمع (۱۰/ ۹۵).

نمودن پاکی به خداوند از بدی است. و ابوالحسن البکالی از وی به مانند این راه، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۰) آمده، روایت نموده است.

تخفیف عمر در مورد مردی که در وقت زده شدن تسبیح می گفت

بیهقی در شعب الایمان از عمر رضی الله عنه روایت نموده که: وی به زدن دو مرد دستور داد، یکی از آنان می گفت: «بسم الله»، و دومی می گفت: «سبحان الله»، عمر رضی الله عنه گفت: وای بر تو، بر تسبیح گوینده تخفیف بیاور، چون تسبیح جز در قلب مؤمن استقرار پیدا نمی کند. این چنین در الکنز (۱/۲۱۰) آمده است.

قول ابن مسعود درباره معنای: الیه یصعد الکلم الطیب

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که وی می گفت: وقتی که حدیثی برای تان بیان نمودم، تصدیق آن را از کتاب خداوند تبارک و تعالی برای تان می آورم، بنده مسلمان وقتی که بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَتَبَارَكَ اللَّهُ» ملکی آن را قبض می کند، و زیر بالش قرار می دهد، بعد با آن بلند می شود، و بر هر گروه ملائکی که عبور نماید، برای گوینده آن مغفرت می خواهند، تا اینکه با آن در مقابل و پیش روی خداوند رحمن تبارک و تعالی می آید، بعد از آن عبدالله تلاوت نمود:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰].

ترجمه: «کلام پاک به طرف خداوند بالا می رود و عمل نیکو آن را بلند می گرداند». هیشمی (۱۰/۹۰) می گوید: در این مسعودی آمده، وی ثقة است ولی مختلط شده بود، اما بقیه رجال آن ثقة اند. حاکم این را روایت نموده، و گفته: صحیح الاسناد است، و در روایت وی آمده: تا اینکه با آن پیش روی رحمن می شتابد. منذری در ترغیبش (۳/۹۳) می گوید: این چنین در نسخه من آمده «یحیاً»، «می شتابد» - به حای مهمله و تشدید یا -، طبرانی هم این را روایت نموده، و گفته: «حتی یحییء»، «تا این که می آید»، به جیم و ممکن این درست باشد.

انتخاب اذکار جامع از میان ذکرهای زیاد دیگر

پیامبر ﷺ و آموختن ذکر جامع به جویریة

امامان ششگانه به استثنای بخاری از جویریة رضی الله عنها روایت نموده‌اند که: پیامبر ﷺ از نزد وی بیرون گردید، باز در حالی عودت نمود که چاشت را سپری نموده بود، و او همینطور نشسته بود، گفت: «تا حال بر همان حالتی هستی که من ترک نمودم؟» پاسخ داد: آری، پیامبر ﷺ فرمود: «بعد از تو چهار کلمه را سه بار گفتم، اگر آن‌ها با آنچه تو امروز گفته‌ای وزن کرده شوند، از آن‌ها سنگین می‌شوند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عدد خلقه، ورضاء نفسه، وزنة عرشه، ومداد كلماته»، «نسبت پاکی است خدا را و ستایش است برای او، به عدد خلقش، به رضای نفسش، به وزن عرشش، و به تعداد کلماتش». و در روایتی نزد مسلم آمده: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رِضًا نَفْسِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ زِينَةَ عَرْشِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ». نسائی در آخرش افزوده: «والحمد لله كذلك». و در روایتی باز هم نزد وی آمده: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، عَدَدَ خَلْقِهِ، وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِينَةَ عَرْشِهِ، وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۹۸) آمده است.

پیامبر ﷺ و آموزش یک ذکر جامع به یک زن

ابوداود، ترمذی - و آن را حسن دانسته، - نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد زنی وارد گردید، و در پیش روی وی هسته‌های خرما - یا سنگریزه - بود، و با آن تسبیح می‌گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «تو را از آنچه خبر می‌دهم که برایت از این آسانتر - یا بهتر - است»، فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ فِي السَّمَاءِ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ فِي الْأَرْضِ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا هُوَ

۱- مسلم (۲۷۲۶) احمد (۴۳۰ / ۶) ترمذی (۳۵۵۵) طبرانی (۸۱ / ۱۰).

حسن است و لفظش چنین است: «آیا تو را از چیزی خبر ندهم، که وقتی آن را بگویی، و بعد شب و روز زحمت بکشی و بدان نرسی؟» گفتیم: آری، گفت: می‌گوید: «الحمد لله» آن را به اختصار ذکر نموده، و گفته: «و مثل آن تسبیح می‌گویی و مثل آن تکبیر می‌گویی»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۹۹) آمده است. طبرانی این را هم چنان به اسناد دیگری روایت نموده، و در آن گفته: «آیا تو را به چیزی دلالت نکنم که از ذکر شب و روز بزرگتر است؟ می‌گویی: الحمد لله» و آن را به اختصار ذکر نموده. و در روایتی آمده: «و به مثل آن‌ها خداوند را تسبیح می‌گویی»، بعد از آن گفت: «این‌ها را بیاموز و برای آنانی که بعد از تو می‌آیند بیاموز». در این لیث بن ابی سلیم آمده، وی چنان که هیشمی (۱۰/۹۳) گفته، مدلس می‌باشد.

پیامبر ﷺ و آموزش ذکر جامعی به ابودرداء

طبرانی و بزار از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی مرا دید که لب‌هایم را حرکت می‌دادم، گفت: «ای ابودرداء چه می‌گویی؟» گفتیم: خداوند را یاد می‌کنم، گفت: «آیا چیزی را به تو نیاموزانم که از ذکر شب با روز و ذکر روز با شب بهتر است؟» گفتیم: آری، گفت: «سبحان الله عدد ما خلق، سبحان الله عدد کل شیء، سبحان الله ملء ما أحصى کتابه، والحمد لله عدد ما خلق، والحمد لله ملء ما خلق، والحمد لله ملء ما أحصى کتابه»^۲. هیشمی (۱۰/۹۴) می‌گوید: در این لیث بن ابی سلیم آمده، وی ثقة می‌باشد ولی دچار اختلاط شده، اما ابو اسرائیل الملائئ حسن الحدیث است، و بقیه رجال آن‌ها رجال صحیح‌اند. و در حاشیه آن از ابن حجر نقل شده: بلکه اکثریت بر تضعیف وی‌اند، و بعضی‌شان او را علی‌رغم سوء حفظ و اضطراب به صدق توصیف نموده‌اند.

قول پیامبر ﷺ درباره تعظیم کلماتی که یکی از یارانش در مجلسی گفت

۱- حسن. طبرانی در الکبیر (۲۳۸ / ۸) هیشمی آن را در المجمع (۹۳ / ۱۰) حسن دانسته است. همچنین احمد و ابن ابی الدنيا و نسائی و ابن خزيمة و دیگران. نگا: صحیح الترغیب (۱۵۷۵) و الصحیحة (۲۵۷۸) و المجمع (۹۳۱۰).
 ۲- ضعیف. طبرانی. در سند آن لیث بن ابی سلیم است که ضعیف است: المجمع (۹۴ / ۱۰).

احمد از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلسی در حلقه‌ای نشسته بودم که مردی آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و به قوم سلام داد و گفت: السلام علیکم و رحمه الله، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد، «وعلیک السلام ورحمه الله وبرکاته»، هنگامی که آن مرد نشست گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا أَنْ يُحَمَدَ وَيُنْبَغِيَ لَهُ»، ترجمه: «ثنا و ستایش فراوان بادا برای خداوند، ستایش نیکو و مبارک، آن طوری که پروردگارمان دوست می‌دارد ستایش شود، و برایش سزاوار است». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «چطور گفتی؟» او همان گفته‌اش را برای وی تکرار نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ده ملک برای گرفتن آن فرا رسیدند، هر یکی‌شان حریص بود که آن را بنویسد، بعد ندانستند که چگونه آن را بنویسند، تا این که آن را به‌سوی خداوند صاحب عزت بالا بردند، فرمود: آن را طوری که بنده‌ام گفته بنویسد»^۱. منذری در الترغیب (۳/۱۰۳) می‌گوید: این را احمد روایت نموده، و راویان آن ثقه‌اند، و نسائی و ابن حبان در صحیحش نیز آن را روایت نموده‌اند، مگر این که آن دو گفته‌اند: طوری که پروردگارمان دوست می‌دارد و راضی می‌شود.

نزد طبرانی به اسناد حسن - لفظ هم از وی است -، بیهقی و ابن ابی الدنیا از ابویوب رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «صاحب این کلمه کیست؟» آن مرد خاموش ماند، و پنداشت که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله حرفی زده که برای وی ناپسند است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «وی کیست؟ وی راست گفته است»، آن مرد گفت: ای رسول خدا من آن را گفتم، و بدان خیر می‌طلبم، فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست من سیزده ملک را دیدم که به‌سوی کلمه ات می‌شتافتند و هر یکی سعی می‌نمود، که آن را به‌سوی خداوند تبارک و تعالی بلند نماید»^۲. این چنین در الترغیب (۳/۱۰۲) آمده است.

۱- ضعیف. احمد (۳/ ۱۵۸) و نسائی در عمل الیوم و اللیلة (۳۴۱) ابن حبان (۸۴۵) در سند آن خلف بن خلفه است که دچار اختلاط گردید.

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۴/ ۱۸۴) در سند آن ابوالورد بن ثمامه است که مقبول است.::
التقریب (۲/ ۴۸۶).

قول عمر رضی الله عنه هنگامی که مردی را دید با تسبیح‌ها تسبیح می‌گفت

ابن ابی شیبه از سعید بن جبیر روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه انسانی را دید که با تسبیح‌هایی که همراهش بود تسبیح می‌گفت، عمر فرمود: در بدل آن عمل این برایش کفایت می‌کند که بگوید: «سبحان الله ملء السماوات وملء ما شاء من شیء بعد»، و بگوید: «الحمد لله ملء السماوات الارض وملء ما شاء من شیء بعد»، و بگوید: «الله اکبر ملء السماوات والارض وملء ما شاء من شیء بعد». ترجمه: «نسبت پاکی است خداوند را به پری آسمان و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‌خواهد... ستایش خدا راست به پری آسمان و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‌خواهد... خداوند بزرگ‌تر است به پری آسمان‌ها و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‌خواهد». این چنین در الکنز (۱/۲۱۰) آمده است.

ذکرها بعد از نماز و هنگام خواب

پیامبر صلی الله علیه و آله و آموزش اذکاری به فقیران اصحاب که به آن اجر داده شوند

بخاری و مسلم - لفظ از مسلم است - از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: فقرای مهاجرین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ثروتمندان درجه‌های بلند و نعمت همیشگی را بردند! پرسید: «و آن کدام است؟» گفتند: آنان طوری که ما نماز می‌گزاریم نماز می‌گزارند، و طوری که روزه می‌گیریم روزه می‌گیرند، ولی آنان صدقه می‌دهند و ما صدقه نمی‌دهیم، غلام آزاد می‌کنند و ما آزاد نمی‌کنیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را چیزی نیاموزم، که آن کسانی را که از شما سبقت نموده‌اند درک نمایند، و از کسانی که بعد از شما سبقت نمایند؟ و هیچ کسی بهتر از شما نباشد، مگر کسی که مثل عمل شما انجام دهد»، گفتند: آری، ای رسول خدا، گفت: «بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح، تکبیر و حمد بگوئید»، ابوصالح می‌گوید: دوباره فقرای مهاجرین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و گفتند: برادران مال دار ما از آنچه ما نمودیم شنیدند، و آنان نیز مثل آن را انجام دادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن فضل خداوند است، که برای هر کسی بخواهد می‌دهد». سَمی می‌گوید: برای یکی از اهل خانواده‌ام این حدیث را بیان نمودم، گفت: دچار وهم شده‌ای، برایت گفته است: سی و سه بار تسبیح می‌گویی، سی و سه بار حمد می‌گویی و سی و چهار بار تکبیر می‌گویی،

می‌گوید: آن گاه به طرف ابوصالح برگشتم و آن را برایش یادآور گردیدم، وی دستم را گرفت و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» تا این که تعداد همه‌شان به سی و سه برسد^۱. این را ابوداود هم روایت نموده، و لفظش چنین است: ابوهیرره رضی الله عنه گفت، ابوذر رضی الله عنه فرمود: ای رسول خدا، ثروتمندان اجرها و پاداش‌ها را بردند، و به معنای آن را متذکر شده^۲. و در روایتش آمده: «بعد از هر نماز خداوند را سی و سه بار به بزرگی یاد می‌کنی، و سی و سه بار حمدش می‌گویی و سی و سه بار تسبیحش، و آن را «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خاتمه می‌بخشی، به این صورت گناهانت بخشیده می‌شوند، اگرچه مثل کف بحر باشند». ترمذی هم این را روایت نموده، و حسنش دانسته، و نسائی آن را از ابن عباس رضی الله عنهما به مثل آن روایت کرده، و هر دو در آن گفته‌اند: «وقتی که نماز گزاردید بگویید: سبحان الله، سی و سه بار، الحمد لله سی و سه بار، الله اکبر سی و چهار بار و لا اله الا الله ده بار»^۳. این چنین در الترغیب (۳/۱۱۰) آمده روایت نموده و بخاری در التاریخ و طیالیسی و ابن عساکر از ابوذر مثل این را روایت کرده و افزوده‌اند: و بعد از آن صدقه‌ها را یاد نمود چنان که در الکنز (۱/۲۹۶) آمده است. ابن عساکر این را از ابوهیرره مثل روایت ابوداود، چنان که در الکنز (۳/۳۱۵) آمده، و گفته: سندش حسن است. و بزار این را از ابن عمر رضی الله عنهما آمده، و گفته: سندش حسن است. و بزار این را از ابن عمر رضی الله عنهما خیلی طولانی، چنان که در المجمع (۱۰/۱۰۱) آمده، روایت نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعلیم اذکاری به ابودرداء که آن‌ها را بعد از نماز بگوید

احمد، بزار و طبرانی به اسنادهایی از ام‌درداء رضی الله عنها روایت نموده‌اند که گفت: مردی نزد ابودرداء رضی الله عنه آمد، ابودرداء گفت: می‌مانی تا چراغ را بر افروزیم، یا رونده هستی که [به سواریت] علف بدهیم؟ گفت: بلکه رونده هستم، ابودرداء گفت: پس من

۱- مسلم (۵۹۵) و بخاری (۸۴۳).

۲- صحیح. ابوداود (۱۵۰۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- ضعیف. ترمذی (۴۱۰) آلبانی می‌گوید: سند آن ضعیف است و در ضمن تکبیر ده بار در آن منکر است.

برایت توشه‌ای می‌افزایم، که اگر بهتر از آن را نزد من می‌یافتم حتماً به تو توشه می‌دادم، نزد رسول خدا ﷺ آمدم و گفتم: ای رسول خدا، اغنیا دنیا و آخرت را بردند، نماز می‌گزاریم آنان هم نماز می‌گزارند، روزه می‌گیریم آنان هم روزه می‌گیرند و صدقه می‌دهند و ما صدقه نمی‌دهیم، گفت: «آیا تو را به چیزی دلالت نکنم، که وقتی تو آن را عمل نمودی، کسی که از تو پیش برده از تو پیش نشود، و کسی که بعد از تو بوده تو را درک نتواند، مگر کسی که مثل آنچه تو انجام می‌دهی انجام دهد، بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح می‌گویی، و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر»^۱. هیشمی (۱۰/۱۰۰) می‌گوید: رجال یکی از اسنادهای طبرانی رجال صحیح‌اند. عبدالرزاق مثل این را، چنان که در الکنز (۱/۲۹۶) آمده، روایت نموده، و افزوده: و جهاد می‌کنند طوری که ما جهاد می‌کنیم و همینطور نماز فرضی [به جای می‌آورند].

عبدالرزاق و ابن زنجویه از قتاده به شکل مرسل روایت نموده‌اند که گفت: تعدادی از فقیران مهاجرین گفتند: ای رسول خدا، ثروتمندان اجرها را بردند، صدقه می‌کنند و ما صدقه نمی‌کنیم، انفاق می‌نمایند و ما انفاق نمی‌نماییم، گفت: «چه فکر می‌کنید، اگر مال دنیا بعضی روی بعض دیگر گذاشته شود به آسمان می‌رسد؟» پاسخ دادند: نخیر، ای رسول خدا، گفت: «آیا برای‌تان چیزی را خبر ندهم که ریشه و اصلش در زمین است، و شاخه‌هایش در آسمان؟ این که بعد از هر نماز بگویید: «لا إله إلا الله، والله اکبر، وسبحان الله والحمد لله»، البته ده بار، چون اصل این‌ها در زمین و شاخه‌هایشان در آسمان است». این چنین در الکنز (۱/۲۹۷) آمده است.

پیامبر ﷺ و آموزش ذکری به علی و فاطمه که بعد از نماز و قبل از خواب آن را بگویند

احمد از علی رضی الله عنه روایت نموده که: هنگامی رسول خدا ﷺ فاطمه رضی الله عنها را به نکاح وی درآورد، برای او چیزهای ذیل را فرستاد: یک قطیفه، یک بالشت پوستی، که از پوست خرما پر شده بود، دو سنگ آسیاب، یک مشک و دو کوزه، روزی علی به فاطمه گفت: به خدا سوگند، از فرط آب‌کشی سینه‌ام درد می‌کند، و خداوند برای پدرت اسیرانی نصیب فرموده است، بنابراین نزدش برو و از وی خادمی طلب نما، فاطمه

۱- صحیح. احمد و بزار و طبرانی. نگا: المجمع (۱۰/۱۰۰).

گفت: و من هم به خدا سوگند، از فرط آرد نمودن^۱ دست هایم تاول زده است، سپس فاطمه نزد رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر ﷺ فرمود: «ای دخترم چه تو را آورده است؟» گفت: آمده‌ام تا به تو سلام بدهم، و حیا نمود که از وی طلب کند و برگشت علی پرسید چه کردی؟ پاسخ داد حیا نمودم که از وی طلب نمایم. آن گاه هر دو نزد پیامبر ﷺ آمدند، علی گفت: ای رسول خدا، آنقدر آب کشیدم که سینه‌ام درد می‌کند، و فاطمه گفت: آنقدر آرد نمودم که دست هایم آبله نموده‌اند، و خداوند برای تو اسیران و گشایش آورده، بنابراین به ما خادم بده، پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، به شما نمی‌دهم و اهل صغه را نمی‌گذارم، که شکم‌هایشان از گرسنگی بیچد، و من چیزی نیابم که برای آنان انفاق نمایم، بلکه اینان را می‌فروشم و قیمت‌شان را برای آنان مصرف می‌نمایم». بعد هر دوی‌شان برگشتند، بعد از آن پیامبر ﷺ در حالی نزدشان آمد، که زیر قطیفه خود در آمده بودند، و وقتی سرهایشان را می‌پوشانید پاهایشان برهنه می‌شد، و وقتی قدم‌هایشان را می‌پوشانید، سرهایشان برهنه می‌گردید، آن گاه هر دو به شتاب برخاستند، فرمود: «در جای‌تان باشید»، بعد از آن فرمود: «آیا شما را به بهتر از آنچه از من خواستید خبر ندهم؟» گفتند: آری، گفت: «کلماتی که جبرائیل آن‌ها را به من آموزش داده است»، فرمود: «و بعد از هر نماز ده بار خداوند را تسبیح می‌گویید، ده بار حمد و ده بار هم تکبیر، و وقتی که در بستران قرار گرفتید، سی و سه بار تسبیح بگویید، سی و سه بار حمد بگویید و سی و چهار بار تکبیر»، علی رضی الله عنه فرمود: به خدا سوگند، از وقتی که آن‌ها را از پیامبر خدا ﷺ شنیدم تا حال ترک‌شان ننموده‌ام، می‌گوید: ابن الکواء به او گفت: در شب صفین هم ترک نمودی؟ گفت: ای اهل عراق خداوند شما را بکشد، در شب صفین هم ترک نمودم^۲. منذری در الترغیب مسلم^۳ و ابودرداء و ترمذی هم روایتش کرده‌اند، و در این سیاق چیزی هست که غریب

۱- در نص: آسیاب نمودن استعمال شده، البته در آن زمان گندم یا ججو را توسط آسیاب دستی آرد می‌نمودند، که در ذات خود عمل شاقی است. م.

۲- ضعیف. احمد (۱/۱۰۶) در سند آن عطاء بن سائب است که مختلط است. حماد بن سلمه از وی پیش از اختلاط و پس از آن روایت نموده. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۹۸۴) ضعیف دانسته است.

۳- روایت بخاری و مسلم با این روایت در تعارض است.

می‌نماید، اسنادش جيد است و راویانش ثقه، عطاء بن سائب ثقه است و حماد ابن سلمه قبل از خلط شدنش از وی شنیده است. ابن سعد (۸/۲۵) از علی مثل این را روایت نموده است.

این را هم چنان حمیدی، ابن ابی شیبه، عبدالرزاق، عدنی، ابن جریر، حاکم و غیر ایشان از عطاء بن سائب از پدرش از علی به شکل طولانی روایت کرده‌اند، و نسائی و ابن ماجه برخی آن را، چنان که در الکنز (۸/۶۶) آمده، روایت نموده‌اند و نزد ابن ابی شیبه به نقل از علی روایت است که پیامبر ﷺ گفت: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم که از خادم برای‌تان بهتر است؟ خداوند را بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح بگویید، سیه و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر، و هم چنان وقتی شب در جای خواب‌تان قرار گرفتید، به این صورت این‌ها صد تانند». این چنین در الکنز آمده، و در آن طرق حدیث علی ﷺ به تفصیل آورده شده است.

و نزد احمد به نقل از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که: فاطمه رضی الله عنها نزد پیامبر ﷺ آمد، و از خدمت به او شکایت نمود، گفت: ای رسول خدا، دست هایم از سنگ آسیاب تاول زده‌اند، یکبار آرد می‌کنم، و یکبار خمیر می‌نمایم، رسول خدا ﷺ به او گفت: «اگر خداوند به تو رزقی بدهد به سویت می‌آید، و من تو را به بهتر از آن دلالت خواهم نمود، وقتی که بر بسترت قرار گرفتی، سی و سه بار خداوند را تسبیح بگو، سی و سه بار تکبیر بگو و سی و چهار بار حمد بگو، این‌ها صدتا می‌شوند، و این‌ها از خادم برای تو بهتراند، و وقتی که نماز صبح را خواندی این را بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، ده بار بعد از نماز صبح، ده بار بعد از نماز مغرب، چون به هر یکی از اینها ده نیکي نوشته می‌شود، و ده بدی و گناه از میان می‌رود، و هر یکی از این‌ها مانند آزادسازی گردن یکی از پسران اسماعیل است، و برای هیچ گناهی که در آن روز نوشته شده حلال نیست که آن را درک نماید، مگر این که شرک باشد، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»، از هر شیطان و هر بدی درمیان مدتی که آن را صبحگاهان می‌گویی، و دیگر بار شامگاه می‌گویی نگهبان و حارس توست»^۱. هیشمی (۱۰/۱۰۸) می‌گوید: این را احمد و طبرانی به مانند آن و مختصرتر

۱- حسن. احمد (۲۹۸/۶) هیشمی آن را حسن دانسته است. (۱۰۸/۱۰)

از آن روایت نموده‌اند، و گفته: «هی تحرسک» در عوض: «و هو حرسک» و اسناد آن دو حسن است.

آن چه پیامبر ﷺ بعد از نماز می گفت

بزار از - جابر رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نماز می خواند می گفت: «الا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك، وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر، اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطى لما منعت، ولا راد لما قضیت، ولا ینفع ذا الجد منك الجد». ترجمه: «معبود بر حقى جز خدای لا شریک وجود ندارد، پادشاهی از آن اوست، ستایش هم از آن اوست، ذاتی که زنده می کند و می میراند و بر همه چیز قادر است، بار خدایا، هیچ باز دارنده‌ای برای آنچه داده‌ای نیست، و دهنده‌ای برای آنچه بازداشته‌ای نیست، هیچ رد کننده‌ای برای آنچه فیصله نموده‌ای وجود ندارد، و در گرفت تو هیچ عزتمندی را عزتش نفع نمی‌رساند»^۱. هیثمی (۱۰۳/۱۰) می گوید: اسناد آن حسن است. بزار این را از ابن عباس رضی الله عنهما نیز به مثل آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: وقتی که از نمازش منصرف می شد، و افزود: «بیده الخیر» «به دستش خیر است»، و (یحیی و یمیت) را ذکر ننموده، و نه این قولش را: «ولاراد لما قضیت». هیثمی می گوید: این را بزار و طبرانی به مثل آن روایت نموده‌اند، مگر این که طبرانی افزوده: «یحیی و یمیت» و نگفته: «بیده الخیر»، و اسناد هر دوی شان حسن است. این را طبرانی از مغیره رضی الله عنه به مثل حدیث جابر رضی الله عنه روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: «در عقب هر نماز» و افزود: «وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ، بَیْدِهِ الْخَیْرُ»، ترجمه: «و او ذاتی است زنده و نمی میرد و خیر به دستش است»، و از این قولش به بعد را ذکر نکرده: «اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ» تا آخرش. هیثمی (۱۰۳/۱۰) می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، و این حدیث در صحیح به اختصار آمده است.

اذکار صبح و شام

۱- حسن. احمد بزار. هیثمی آن را حسن دانسته است: (۱۰۳/۱۰). همچنین بخاری (۸۴۴) و مسلم (۵۹۳) از مغیره.

ابوداود و نسائی از عبدالحمید مولای بنی هاشم روایت نموده‌اند که مادرش - وی خدمت یکی از دختران رسول خدا ﷺ را می‌نموده - برای وی حدیث بیان نمود، که دختر پیامبر ﷺ برایش حدیث بیان داشت، که پیامبر ﷺ وی را تعلیم می‌داد و می‌گفت: «وقتی صبح نمودی بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»، خداوند پاک و منزّه است و من او رامی‌ستایم، و قوت و توانایی جز به توفیق و مدد خدا وجود ندارد، آنچه را خدا بخواهد می‌باشد، و آنچه را نخواهد نمی‌باشد، من می‌دانم که خداوند به همه چیز قادر است، و خداوند همه چیز را به علم خود می‌داند»، کسی که این‌ها را وقتی صبح می‌نماید بگوید، تا شامگاه حفاظت می‌شود، و کسی که این‌ها را وقتی شب می‌کند بگوید، تا صبح نمودنش حفاظت می‌شود»^۱ منذری در مختصر السنن می‌گوید: در اسنادش یک زن مجهول است. این را هم چنان ابن‌السنی، چنانکه در تحفة‌الذاکرین (ص ۶۶) آمده، روایت نموده است.

و ابوداود از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: کسی که وقتی صبح و شام می‌نماید هفت بار بگوید: «حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، ترجمه: «خداوند برایم کافی است، معبود جز او وجود ندارد، بر وی توکل نمودم، و او پروردگار عرش بزرگ است»، خداوند کفایت تکلیف و رنجش را می‌کند، خواه آن را از صدق دل گفته باشد یا به دروغ^۲.

ذکر در بازارها و مواقع غفلت

طبرانی از عصمه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین عمل نزد خداوند ﷻ «سُبْحَةُ الْحَدِيثِ» است، و بدترین عمل نزد خداوند ﷻ تحریف است»، گفتیم: ای رسول خدا «سُبْحَةُ الْحَدِيثِ» چیست؟ گفت: «مردم در حال صحبت می‌باشند و مردی تسبیح می‌گوید»، گفتیم: تحریف چیست؟ گفت: «قوم در حالت خوب قرار دارند، همسایه یا رفیق از ایشان می‌پرسد، می‌گویند: در حال بدی قرار

۱- ضعیف. ابوداود (۵۰۷۵) در سند آن یک بانوی ناشناخته است. آلبانی آن را در ضعیف الجامع (۴۱۲۵) ضعیف دانسته است.

۲- موضوع. ابوداود (۵۰۸۱) نگا: الضعیفة (۵۲۸۶) و ضعیف ابوداود.

داریم»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۹۳) آمده است. هیثمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: در این فضل بن مختار آمده، و ضعیف می‌باشد.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۶) از ابو ادریس خولانی روایت نموده، که گفت: معاذ رضی الله عنه گفت: تو با قومی مجالست می‌نمایی که در هر صورت داخل صحبت می‌شوند، و وقتی ایشان را دیدی غافل شده‌اند، در آن هنگام به‌سوی پروردگارت ﷻ روی بیاور^۲، ولید می‌گوید: این را برای عبدالرحمن بن یزید بن جابر ذکر نمود وی گفت: آری، ابوطلحه حکیم بن دینار برایم حدیث بیان داشت که آنان می‌گفتند: نشانه دعای مستجاب این است، که وقتی مردم را دیدی غافل شده‌اند، در آن هنگام به‌سوی پروردگارت تبارک و تعالی روی بیاور و رغبت نما.

و ابن ابی الدنیا و غیر وی از ابوقلابه روایت نموده‌اند که گفت: دو مرد در بازار با هم روبرو شدند، یکی از آنان به دیگری گفت: بیا هنگام غفلت مردم از خداوند مغفرت و آمرزش بخواهیم، و او چنین نمود، بعد یکی از آن درگذشت، دومی او را در خواب دید، و به او گفت: دانستی که خداوند برای ما در همان بیگاهی که در بازار روبرو شدیم بخشید؟^۳ این چنین در الترغیب (۳/۱۹۱) آمده است.

اذکار در سفر

دستور پیامبر ﷺ برای آنانی که بر شترهای صدقه برای ادای حج سوارشان نمود، که وقتی شترها را سوار شدند خداوند را یاد نمایند

احمد و طبرانی از ابولاس خزاعی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ ما را بر شترهای صدقه جهت ادای حج سوار نمود، گفتیم: ای رسول خدا ما بر آن نیستیم که ما را بر اینها سوار کنی، گفت: «در کوهان هر شتر شیطان است وقتی آنان را سوار شدید، نام خداوند ﷻ را چنانکه خدا امرتان نموده یاد کنید، بعد آنان را در

۱- ضعیف. طبرانی (۱۷/۱۸۵) در آن فضل بن مختار ضعیف است. نکا: المجمع (۱۰/۸۱) و ضعیف الترغیب (۱۰۵۴).

۲- یعنی: خداوند را به کثرت یاد کن. م.

۳- ضعیف: ضعیف الترغیب (۱۰۴۹) این روایت موقوف است و ابن ابی الدنیا و دیگران آن را روایت کرده‌اند.

خدمت خویش قرار دهید، چون آن‌ها به اجازه خداوند ﷺ حمل می‌کنند»^۱. هیشمی (۱۰/۱۳۱) می‌گوید: این را احمد و طبرانی به چند اسناد روایت نموده‌اند، و رجال یکی از آن‌ها رجال صحیح‌اند، غیر محمد بن اسحاق، ولی وی در یکی از آن‌ها به سماع تصریح نموده است. و در الاصابه (۴/۱۶۸) در زندگی نامه ابولاس ذکر نموده: از پیامبر ﷺ در سوار نمودن بر شتران صدقه در حج روایت نموده، و بخاری حدیث وی را در صحیح به شکل معلق ذکر نموده، و بغوی و غیر وی از ابوسهل خزاعی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ ما را بر شتران صدقه سوار نمود... الحدیث.

گفته پیامبر ﷺ برای ابن عباس هنگامی که وی را در عقب خود سوار نمود
 احمد از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: رسول خدا ﷺ وی را در عقب خود بر سواریش سوار نمود، هنگامی که بر آن برابر گردید رسول خدا ﷺ سه بار تکبیر گفت: سه بار «سبحان الله» گفت و یکبار «لا إله إلا الله» گفت، بعد از آن بر وی به پشت خوابید و خندید، باز روی خود را به سوی ابن عباس گردانید و گفت: «هر شخصی که سواریش را سوار شود، و چون عمل من عمل کند، خداوند ﷺ به سواریش می‌خندد، مثلی که من به سوی تو خندیدم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۳۱) می‌گوید: در این روایت ابوبکر بن ابی مریم آمده، و ضعیف می‌باشد.

پیامبر ﷺ و تعلیم ذکری به مردی که او را در عقب خود سوار نموده بود که در وقت به روی افتادن سواریش بگوید

طبرانی از ابوملیح بن اسامه از پدرش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در عقب رسول خدا ﷺ بودم، پای شتر ما گیر کرد و بر زمین افتاد، گفتم: «تعس الشیطان» «هلاکت بادا برای شیطان»، رسول خدا ﷺ فرمود: «مگو: تعس الشیطان، چون وی بزرگ می‌گردد، حتی که مثل خانه می‌گردد، و می‌گوید: به قوت من این عمل انجام یافت،

۱- صحیح. احمد (۴/۲۲۱) نگا: المجمع (۱۰/۱۳۱) صحیح الترغیب (۳۱۱۳).

۲- ضعیف. احمد (۱/۳۳۰) در سند آن ابوبکر بن ابی مریم ضعیف است. نگا: المجمع (۱۰/۱۳۲).

ولی بگو: «بسم الله»، در این صورت وی مثل مگس می‌گردد»^۱. هیشمی (۱۰/۱۳۲) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر محمدبن حمران که ثقه است، و احمد این را به اسنادهایی از ابوتیمه هجیمی از کسی که در عقب رسول خدا ﷺ بود روایت نموده، که گفت: بر خری در عقبش بودم، خر پایش گیر کرد و بر روی زمین افتاد و مثل آن را متذکر شده. و در روایت وی آمده: و گفت: «[شیطان می‌گوید] من وی را به قوت خود انداختم، و وقتی بگویی: «بسم الله»، نفسش نزدش خرد می‌گردد، حتی که از مگس هم خردتر می‌باشد»^۲، و رجالش همه رجال صحیح‌اند.

قول پیامبر ﷺ وقتی که به بلندی بالا می‌رفت و قول اصحاب وقتی به منزلی پایین می‌آمدند

احمد و ابویعلی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ وقتی به جای مرتفع و بلندی زمین بلند می‌شد می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الشَّرْفُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ»^۳، ترجمه: «بار خدایا، تو از هر بلندی بلندتری، و بر هر حال ستایش برای توست». هیشمی می‌گوید: در این زیاد نمیری آمده، و علی رغم ضعفش ثقه دانسته شده، بقیه رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی در الأوسط از انس روایت نموده، که گفت: وقتی ما به منزلی پایین می‌شدیم، تا اینکه بارها را باز می‌نمودیم نموده، که گفت: وقتی ما به منزلی پایین می‌شدیم، تا اینکه بارها را باز می‌نمودیم تسبیح می‌گفتیم. شعبه می‌گوید: تسبیح به زبان^۴، و اسناد آن، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۳۳) گفته، جيد است، و بعضی قصه‌های باب ذکر در بخش جهاد گذشت.

آنچه ابن مسعود در وقت بیرون شدن از خانه‌اش می‌گفت

طبرانی از عوف روایت نموده، که گفت: وقتی که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از خانه‌اش بیرون می‌شد می‌گفت: «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ترجمه: «به

۱- صحیح. احمد (۵/۳۶۵) نکا: المجمع (۱۰/۱۳۲) صحیح الترغیب (۳۱۲۸).

۲- صحیح. احمد (۵/۵۹، ۷۱).

۳- ضعف. احمد (۳/۲۳۹) در آن زیاد النمیری است که ضعیف است. نکا: المجمع (۱۰/۱۳۳).

۴- صحیح. طبرانی در الاوسط (۲/۲۲۲) نکا: المجمع (۱۰/۱۳۳) که سند آن را جيد (خوب)

دانسته. همچین ابویعلی (۴۲۹۷) ابن السنی (۵۲۲).

نام خدا، بر خداوند توکل نمودم، کسی از قوت و توانایی جز خدا برخوردار نیست». محمد بن کعب قرظی میگوید: این در قرآن است:

﴿أَرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ﴾ [هود: ۴۱].

ترجمه: «به نام الله در آن سوار شوید».

و خداوند گفته:

﴿عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا﴾ [الاعراف: ۸۹].

ترجمه: «بر خداوند توکل نمودیم».

هیثمی (۱۰/۱۲۹) میگوید: این را طبرانی به شکل موقوف روایت نموده، و اسناد آن منقطع است، و در این مسعودی آمده، که دچار اختلاط شده بود.

درود بر پیامبر ﷺ قول ابی بن کعب به پیامبر ﷺ: همه درودم را بر خودت بگردان

احمد، ابن منیع، رویانی، حاکم، بیهقی در شعب الایمان، سعد بن منصور و عبد بن حمید از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی که دو سوم شب می‌گذشت بر می‌خاست و می‌گفت: «ای مردم خدا را یاد کنید، خدا را یاد کنید، راجفه آمده و رادفه^۱ در پی آن است و مرگ با آنچه در آن هست فرا رسیده است»، گفتم: ای رسول خدا، من برایت بسیار درود می‌فرستم، پس چقدر درودم را بر تو گردانم؟ گفت: «آنقدر که می‌خواهی؟» گفتم: ربع، گفت: «آنقدر که می‌خواهی، اگر زیاد نمودی برایت بهتر است»، گفتم: نصف؟ گفت: «آنقدر که می‌خواهی، اگر زیاد کنی برایت بهتر است» گفتم: دو سوم؟ گفت: «آنقدر که می‌خواهی، اگر زیاد کنی برایت بهتر است»، گفتم: پس همه درودم را بر تو می‌گردانم^۲، گفت: «حالا رنجت برایت کفایت می‌شود، و گناهت برایت بخشیده می‌شود»^۳. این چنین در الکنز (۱/۲۱۵) آمده، و در مورد روایت ابن منیع گفته: حسن است. و ترمذی این را روایت نموده و گفته: حسن و صحیح است، و حاکم هم آن را صحیح دانسته، چنانکه در

۱- راجفه دمیدن اول صور است و رادفه دمیدن دوم آن. م.

۲- یعنی در عوض همه دعاهایم برای تو درود می‌فرستم. م.

۳- صحیح. احمد (۱۳۶/۵) حاکم (۲/۴۲، ۵۷) و آن را صحیح دانسته است. و ترمذی (۲۴۵۷)

طبرانی (۲۸۸/۷) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (۱۶۷۰) حسن صحیح دانسته است.

الترغیب (۳/۱۶۱) آمده. و طبرانی آن را به اسناد حسن، چنانکه در الترغیب (۳/۱۶۱) آمده، و ابونعیم آن را، چنانکه در الكنز (۱/۲۱۵) آمده، از حبان بن منقذ به شکل مختصر، البته با اکتفا به بخش آخرش، روایت نموده‌اند.

قصه پیامبر ﷺ با ابن عوف و قولش درباره فضیلت درود بر وی

ابویعلی - لفظ از وی است - و ابن ابی الدنیا از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پنج یا چهارتن از ما همیشه با پیامبر ﷺ به خاطر ضرورت‌هایی که برایش در شب و روز پیش می‌آمد حاضر می‌بودند، می‌گویند: در حالی نزدش آمدم که بیرون شده بود، و دنبالش نمودم، وی داخل بستانی از بستان‌های اشراف^۱ گردید، نماز گزارد و سجده نمود، سجده را خیلی طولانی کرد و من گریستم و گفتم: خداوند روحش را قبض نمود، می‌گویند: پس سرش را بلند نمود و مرا طلب نموده گفت: «تو را چه شده؟» گفتم: ای رسول خدا، سجده را طولانی نمودی گفتم: خداوند روح رسولش را قبض نمود و دیگر ابدأ نمی‌بینمش، گفت: «برای شکر به پیشگاه پروردگارم سجده نمودم، البته به سبب آنچه در مورد امتم برایم احسان نمود، کسی که از امتم بر من درود بفرستد، خداوند برایش ده نیکی می‌نویسد و ده گناه را از وی محو می‌سازد»^۲. احمد و حاکم این را از عبدالرحمن به معنای آن روایت نموده‌اند، و در روایت‌شان آمده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «جبریل علیه السلام به من گفت: آیا تو را بشارت ندهم، خداوند ﷻ می‌گوید: کسی که بر تو درود بفرستد من بر وی رحمت می‌فرستم، و کسی که بر تو سلام بفرستد، بر وی سلامتی می‌فرستم». در روایتی افزوده: «بنابراین برای خداوند جهت ادای شکر سجده نمودم»^۳. حاکم می‌گوید: صحیح است. این چنین در الترغیب (۳/۱۵۵) آمده، و گفته: در روایت آن‌ها - یعنی ابویعلی و ابن ابی الدنیا - موسی بن عبیده ربذی آمده و هیثمی (۱۰/۱۶۱) گفته وی ضعیف است.

قول پیامبر ﷺ درباره فضیلت درود بر وی

۱- رؤسای انصار.

۲- حسن لغیره. احمد (۱/ ۱۹۱) ابویعلی (۸۵۸) هیثمی (۲/ ۲۸۷) آن را به احمد ارجاع داده و گفته: رجال آن ثقه هستند. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۶۶۱).

۳- حسن لغیره. احمد و حاکم. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۵۸).

احمد و نسائی از ابوطلحه انصاری روایت نموده‌اند که گفت: روزی رسول خدا ﷺ در حالی صبح نمود که خوش طبیعت بود و خوشی و بشاشت در رویش دیده می‌شد، گفتند: ای رسول خدا، امروز خوش طبع صبح نمودی و خوشی و بشاشت در رویت دیده می‌شود، گفت: «آری، کسی از طرف پروردگار ﷻ نزد آمد و گفت: کسی که از امت بر تو درود بفرستد، خداوند در مقابل آن برایش ده نیکی می‌نویسد و ده گناه را از وی محو می‌سازد، و ده درجه بلندش می‌نماید، و همانقدر خداوند بر او رحمت نازل می‌فرماید»^۱. ابن حبان هم این را در صحیح خود روایت نموده و طبرانی نیز مثلش را روایت کرده است. این چنین در الترغیب (۳/۱۵۷) آمده، و عبدالرزاق نیز مانند آن را، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۶) آمده، روایت نموده است. این حدیث طرق زیاد و الفاظ مختلف دارد.

حاکم - که آن را صحیح دانسته - از کعب بن عجره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «نزد منبر حاضر شوید»، حاضر شدیم، وقتی که یک پله بالا رفت گفت: «آمین»، باز وقتی بر پله دوم بالا رفت گفت: «آمین»، و هنگامی که بر پله سوم بالا رفت گفت: «آمین»، وقتی که پایین آمد، گفتیم: ای رسول خدا، امروز از تو چیزی را شنیدیم که نمی‌شنیدیم، گفت: «جبریل نزد من حاضر شد و گفت: هلاک بادا کسی که رمضان را دریابد و برایش بخشیده نشود، گفتم: آمین، هنگامی که بر دومی بالا رفتم، گفت: هلاک بادا کسی که نزدش یاد شوی و بر تو درود نفرستد، گفتم: آمین، هنگامی که به‌سوی سومی بلند گردیدم گفت: هلاک بادا کسی که، پدر و مادرش را نزد وی پیری فرا رسد، یا یکی‌شان را و آن‌ها وی را داخل جنت نمایند، گفتم: آمین»^۲. ابن حبان این را در صحیح خود از مالک بن حویرث روایت نموده^۳ و بزار، و طبرانی این را از عبدالله ابن حارث بن جزء زبیدی^۴ روایت کرده‌اند و ابن خزیمه و ابن حبان این را از الوهیریه^۵ روایت نموده‌اند و طبرانی از ابن عباس^۶ به مثل آنرا چنانکه در الترغیب (۳/۱۶۶) آمده روایت نموده است و طبرانی هم چنان حدیث کعب را روایت نموده، و رجال آن، چنانکه هیثمی گفته، ثقه‌اند، و حدیث مالک را نیز روایت نموده و در آن

۱- حسن لغیره. احمد (۲۶/۴) ابن حبان و نسائی. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۶۶۱).

۲- صحیح لغیره. ابن حبان (۹۰۷) حاکم (۳/۱۰۳) و آن را صحیح دانسته. آلبنانی در صحیح الترغیب (۱۶۷۷) می‌گوید: صحیح لغیره است.

۳- صحیح لغیره. ابن حبان. نگا: صحیح الترغیب (۱۶۷۸).

۴- حسن صحیح. چنانکه در صحیح الترغیب (۱۶۷۹) آمده.

عمران بن ابان آمده، وی را ابن حبان ثقه دانسته و بیشتر از یک تن ضعیفش دانسته‌اند. و از این طریق این را ابن حبان روایت نموده، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۶۶) گفته است.

قول پیامبر ﷺ: بخیل‌ترین مردم کسی است که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد

ابن ابی عاصم در کتاب الصلاه از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی بیرون رفتم و نزد رسول خدا ﷺ آمدم، گفت: «آیا شما را از بخیل‌ترین مردم خبر ندهم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، گفت: «کسی که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد، این بخیل‌ترین مردم است»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۷۰) آمده است.

پیامبر ﷺ و تعلیم دادن اصحابش که چگونه بر وی درود بفرستند

مالک، ابن ابی شیبه، مسلم، امام‌های چهارگانه به جز ابن ماجه، عبدالرزاق و عبدبن حمید از ابومسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ نزدمان آمد، و همراهمان در مجلس سعدبن عباد رضی الله عنه نشست، آن گاه بشیربن سعد - وی ابونعمان بن بشیر رضی الله عنه است - برایش گفت: ای رسول خدا، خداوند ما را امر نموده که بر تو درود بفرستیم، پس چگونه بر تو درود بگوییم ای رسول خدا، آن گاه پیامبر خدا ﷺ خاموش شد، حتی تمنا نمودیم که از وی سؤال نمی‌کرد، بعد از آن گفت: «بگویید: اللّهُمَّ صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم، وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین، انک حمید مجید»، «بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد درود بفرست، چنانکه بر ابراهیم درود فرستادی، و بر محمد و آل محمد برکت نازل فرما، چنان که بر ابراهیم در عالمیان برکت نازل فرمودی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی، و سلام طوری بفرستید که آموزانیده شده‌اید»^۲. این چنین در الکنز (۱/۲۱۷) آمده است.

ابن مسعود و آموزش چگونگی درود بر پیامبر ﷺ

۱- صحیح لغیره. ابن ابی عاصم. نکا: الترغیب (۱۶۸۴).

۲- مسلم (۴۰۵).

ابن ماجه از ابن مسعود رضی الله عنه به شکل موقوف به اسناد حسن روایت نموده، که گفت: وقتی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود گفتید نیکو درود بفرستید، چون شما نمی دانید شاید این بر وی عرضه شود، می گوید: آن گاه به او گفتند: برای مان بیاموزان، گفت: بگوئید: «اللَّهُمَّ اجعل صلواتك ورحمتك وبركاتك على سيد المرسلين، وامام المتقين، وخاتم النبيين، محمد عبدك ورسولك امام الخير، وقائد الخير، ورسول الرحمة. اللَّهُمَّ ابعثه مقاما محموداً يغبطه به الاولون والآخرين. اللَّهُمَّ صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد. اللَّهُمَّ بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد»، ترجمه: «بار خدایا، درودها، رحمت و برکت هایت را برسید پیامبران، امام متقیان، خاتم انبیاء محمد بنده و رسولت، امام خیر، رهبر خیر و رسول رحمت نازل فرما. بار خدایا، او را به مقام شایسته ای برانگیز، که پیشینیان و آیندگان به آن غبطه ورزند. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد درود بفرست، چنان که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم درود فرستادی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد برکت نازل فرما، چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت نازل فرمودی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۶۵) آمده است. و الفاضلی که علی رضی الله عنه در مورد تعلیم درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اصحاب می آموخت قبلاً گذشت.

قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما درباره درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

خطیب و اصبهانی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گناهان را قوی تر از نابودن شدن آتش توسط آب نابود می سازد، و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آزاد ساختن نفس ها بهتر است - یا گفت: از شمشیر زدن در راه خداوند عروجی - این چنین در الکنز (۱/۲۱۳) آمده است.

۱- ضعیف موقوف. ابن ماجه (۹۰۶) آلبانی آن را ضعیف دانسته. نگا: ضعیف الترغیب (۱۰۳۹). در سند آن مسعودی است که مختلط است.

و ترمذی از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: دعاها میان آسمان و زمین می‌ایستند و تا وقتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله درود نفرستی چیزی از آن بالا نمی‌رود^۱. و نزد ابن راهویه به سند صحیح از عمر روایت است که گفت: به من تذکر داده شد که دعا میان آسمان و زمین می‌باشد... و مثل آن را ذکر نموده، و نزد رهاوی از روی روایت است که گفت: همه دعا از گذشتن از آسمان بازداشته می‌شود، تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود گفته شود، و وقتی درود بیاید دعا بلند می‌شود. این را دلمی هم روایت نموده‌اند، و عبدالقادر رهاوی در الاربعین نیز این را از عمر به شکل مرفوع مانند سیاق ترمذی روایت کرده، و گفته: از عمر موقوف بر قول خودش روایت شده، و آن از مرفوع صحیح‌تر است، و حافظ عراقی گفته: این اگر چه بر وی موقوف باشد، مثل آن از رأی و نظر گفته نمی‌شود، بلکه امر توقیفی است^۲، و حکمش حکم مرفوع است، چنان که جماعتی از امامان اهل حدیث و اصول به این تصریح نموده‌اند. این چنین در الکنز (۱/۲۱۳) آمده است.

قول علی و ابن عباس رضی الله عنهما درباره درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله

طبرانی در الأوسط به شکل موقوف از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر دعا بازداشته می‌شود، تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله (و آل محمد)^۳ درود فرستاده شود^۴. منذری در ترغیبش می‌گوید: راویانش ثقه‌اند، بعضی‌شان آن را مرفوع دانسته‌اند، ولی موقوف بودنش صحیح‌تر است. این را همچنان بی‌هقی در شعب الایمان و عبیدالله عیشی در حدیثش و عبدالقادر رهاوی در الاربعین، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۴) آمده، روایت نموده‌اند.

و بی‌هقی در شعب الایمان از علی روایت نموده، که گفت: کسی که روز جمعه صدار بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود بفرستد، روز قیامت در حالی می‌آید که بر رویش نور می‌باشد، مردم می‌گویند: این چه عمل می‌کرد؟! این چنین در الکنز (۱/۲۱۴) آمده است.

۱- حسن. ترمذی (۴۸۶) آلبانی آن را حسن دانسته و در صحیح الترغیب (۲۶۷۶) گفته است: صحیح لغیره است

۲- یعنی: تعلیمی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۳- صحیح. طبرانی در الاوسط (۷۲۵/۴۸/۱) نگا: الترغیب (۱۶۷۵) نگا: الترغیب (۱۶۷۵) و گفته است: صحیح لغیره است.

۴- این زیادت در الاوسط و المجمع ثابت است.

و عبدالرزاق از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: درود جز بر انبیا بر هیچ کسی نمی‌سزد.^۱ این چنین در الکنز (۱/۲۱۶) آمده است.

و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: درود جز بر پیامبر صلی الله علیه و آله بر هیچ کسی نمی‌سزد. هیشمی (۱۰/۱۶۷۶) می‌گوید: طبرانی این را موقوف روایت نموده، و رجالش صحیح‌اند.

استغفار و آمرزش طلبیدن قول ابن عمر درباره استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله در یک مجلس
ابوداود و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یک مجلس صدبار این را می‌شمردیم: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، ترجمه: «خداوندا، برایم بخش و توبه‌ام را بپذیر، بی‌شک که تو پذیرنده توبه و مهربان هستی».^۲

گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه وقتی که برای وی از تیزی زبانش شکایت نمود
ابونعیم در الحلیه (۱/۳۷۶) از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از تیزی زبانش شکایت بردم، گفت: «در مغفرت خواستن چطوری؟ من هر روز صدبار از خداوند عز وجل آمرزش می‌طلبم».^۳ ابن ابی شیبه این را از حذیفه به مثل آن، چنانچه در الکنز (۱/۲۱۲) آمده، روایت کرده است. و در روایت دیگری از وی نزد ابونعیم آمده، که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: ای رسول خدا، من بر خانواده‌ام زبان تیز دارم، و ترسیدم که این مرا داخل آتش سازد... و مثل آن را ذکر نموده است.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره هفتاد بار آمرزش خواستن در هر روز

۱- این گفته با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «بارالها بر آل ابن ابی اوفی درود بفرست...» در تعارض است. نگا: جلاء الأفهام ابن قیم.

۲- صحیح. ابوداود (۱۵۱۶) ترمذی (۳۴۳۰) و گفته: حسن غریب است. ابن ماجه (۳۸۱۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- یعنی هر مرد و زن مسلمان. م.

۳- ضعیف. ابونعیم (۲۷۶/۱) ابن حبان (۹۲۶) به همین گونه طبرانی در الاوسط از حدیث انیس از مردی. هیشمی (۲۰۹/۱۰) می‌گوید: در آن کثیر بن سلیم است که ضعیف است.

ابن ابی الدنیا، بیهقی و اصبهانی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفرش قرار داشت، فرمود: «از خداوند آمرزش بخواهید»، و ما آمرزش خواستیم، گفت: «آن را هفتاد بار تمام کنید»، و تماشای نمودیم، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «هر بنده و کنیزی^۱ که هر روز هفتاد بار از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند هفتصد گنااهش را می‌بخشد، و بنده و کنیزی که در یک روز و شب زیادت‌تر از هفت صد گناه نماید زیانمند و ناامید شده است»^۲. این چنین در الترغیب (۳/۱۳۱) آمده است. ابن نجار مثل این را، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۲) آمده، روایت نموده است.

قصه علی با پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مغفرت خواستنش و خنده‌اش در گوشه حره

ابن ابی شیبه و ابن منیع - که آن را صحیح دانسته - از علی بن ربیعہ روایت نموده‌اند که گفت: علی رضی الله عنه مرا در پشت سرش سوار نمود، و به گوشه حره برد، آن گاه سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ أَحَدٌ غَيْرُكَ». ترجمه «بار خدایا، گناهانم را برایم ببخش، چون گناهان را کسی غیر از تو نمی‌بخشد». باز به سوی من ملتفت شد و خندید، گفتم: ای امیرالمؤمنین، از پروردگارت مغفرت خواستی و به سوی من ملتفت شد و خندیدی [این چه معنی دارد؟] گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در پشت سر خود سوار نمود، و مرا برد تا که به گوشه حره رسید، باز سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ أَحَدٌ غَيْرُكَ»، بعد به سوی من ملتفت شد و خندید، گفتم: ای رسول خدا، مغفرت خواستنت از پروردگارت، و ملتفت شدنت به سوی من که می‌خندی؟ گفت: «به سبب خنده پروردگارم خندیدم، آن هم به خاطر خوشی‌اش از بنده‌اش که می‌داند گناهان را احدی غیر از وی نمی‌بخشد»^۳. این چنین در الکنز (۱/۲۱۱) آمده است.

قول ابوهریره درباره کثرت استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- یعنی هر مرد و زن مسلمان. م

۲- ضعیف. ابن ابی الدنیا و بیهقی و اصبهانی. منذری به ضعف آن اشاره کرده است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۱۰۰۵) ضعیف دانسته است.

۳- ابن ابی شیبه (۵۱ / ۶).

ابویعلی و ابن عساکر از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کسی را ندیدم، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله زیادت‌ر این را بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»، ترجمه: «از خداوند مغفرت می‌خواهم و به سویش توبه می‌کنم». این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و آموزش دعای آمرزش به مردی کثیرالذنوب

حاکم از محمدبن عبدالله بن محمدبن جابر بن عبدالله از پدرش از جدش رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: وای گناهانم! وای گناهانم! این قول را دو بار یا سه بار گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «بگو: اللَّهُمَّ مَغْفِرَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي وَرَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدِي مِنْ عَمَلِي». ترجمه: «بار خدایا، آمرزشت از گناهانم وسیع‌تر است، و رحمتت نزد من از عملم امیدبخش‌تر است». او آن را گفت: باز پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «دوباره بگو»، وی گفت: باز فرمود: «دوباره بگو»، وی گفت، بعد از آن گفت: «برخیز خداوند برایت بخشید»^۱. حاکم می‌گوید: روایانش مدنی‌اند، و بر هیچ کدام‌شان جرح وارد نشده است. این چنین در الترغیب (۳/۱۳۲) آمده است.

ترغیب نمودن عمر، علی و ابودرداء رضی الله عنهم به استغفار

احمد در الزهد و هناد از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وی مردی را شنید که می‌گوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»، ترجمه: «از خدا آمرزش می‌طلبم و به سویش توبه می‌کنم»، گفت: وای بر تو، دنبال آن را نیز بگو، «فاغفر لي وتب علي»، ترجمه: «برایم بیامرز و توبه‌ام را قبول فرما». این چنین در الکنز (۱/۲۱۱) آمده است. و ابن ابی شیبه از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: خوشی بادا برای کسی که در صحیفه‌اش مختصر و چکیده‌ای از استغفار را در یابد. این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

قول ابن مسعود درباره استغفار

۱- ضعیف. حاکم (۱/۵۴۳، ۵۴۴) بیهقی در الشعب (۵/۴۲۰ / ۷۱۲۶) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب ضعیف دانسته است.

طبرانی به شکل موقوف از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر مردی که سه بار بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَتَوْتُبُ إِلَيْهِ»، ترجمه: «از خداوندی آمرزش می‌طلبم که معبودی جز او وجود ندارد، و او زنده و قایم به ذات است و به سویش توبه می‌کنم». برایش بخشیده می‌شود، اگر چه از معرکه فرار نموده باشد. هیشمی (۱۰/۲۱۰) می‌گوید: رجالش ثقه دانسته شده‌اند. و حاکم - (۳/۳۱۶) از عبدالله بن مسعود روایت نموده، که گفت: اگر گناهان مرا بدانید، دو مرد هم در عقبم نمی‌آیند، و بر سرم خاک می‌ریزید، دوست دارم خداوند گناهی از گناهانم را ببخشد و من عبدالله بن روته^۱ خوانده شوم. حاکم و ذهبی این را صحیح دانسته‌اند.

قول ابوهریره و براء بن عازب درباره استغفار

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من هر روز دوازده هزار بار از خداوند مغفرت می‌خواهم و به سویش توبه می‌کنم، و این به اندازه دینم است - یا به اندازه دینش - و در آنچه در صفة الصفوة (۱/۲۸۸) ذکر شده، آمده: به اندازه گناهم است^۲. و حاکم به شکل موقوف از براء رضی الله عنه روایت نموده که مردی به او گفت: ای ابوعماره رضی الله عنه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» همین است، که مردی با دشمن روبرو شود، و بجنگند تا این که کشته شود؟ گفت: نخیر، این همان مردی است که گناهی را مرتکب می‌شود و می‌گوید: خداوند این را نمی‌بخشد^۳. حاکم می‌گوید: به شرط بخاری و مسلم صحیح است. این چنین در الترغیب - (۳/۱۳۲) آمده است.

آنچه در ذکر داخل می‌شود قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دوست دارندگان برای خدا

طبرانی به اسناد حسن از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند روز قیامت مردانی را بر می‌انگیزد که چهره‌هایشان نورانی است و بر منبرهای لؤلؤ قرار می‌گیرند، مردم بر مقام آن غبطه می‌خورند، مردم در مقام آنان غبطه می‌خورند آنان به انبیاء و نه شهداء»، می‌گوید: آن گاه اعرابی بر زانوهایش

۱- «روته» سرگین را می‌گویند. م.

۲- ممکن است این درست‌ترین روایت‌ها باشد.

۳- صحیح. حاکم (۲/۲۷۵، ۲۷۶) بیهقی در الشعب (۷۰۹۳، ۷۰۹۴) آلبانی در صحیح الترغیب (۹۶۲۴) می‌گوید: صحیح لغیر است.

نشست و گفت: ای رسول خدا برای ما آنان را توصیف کن تا آنان را بشناسیم. گفت آنان دوست دارندگان برای خداوند، که از قبایل مختلف و سرزمین‌های مختلف‌اند، و برای ذکر خداوند جمع می‌شوند و ذکرش می‌نمایند»^۱. و نزد وی هم چنان از عمرو بن عبیسه رضی الله عنه روایت ست که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گوید: «از راست رحمان - هر دو دستش راست‌اند - مردانی‌اند، که نه انبیانند و نه شهدا، سفیدی روی‌شان نظر بیننده‌گان را فرا می‌گیرد، انبیا و شهدا بر جایگاه و قرب آنان به خداوند صلی الله علیه و آله و سلم غبطه می‌نمایند». گفته شد: ای رسول خدا، آنان کیانند؟ گفت: «آنان گروه‌های مختلف از قبایل مختلفی‌اند، که برای ذکر خداوند جمع می‌شوند، و سخن‌های نیکو را می‌چینند، چنانکه خورنده خرما خرماهای نیکو را می‌چینند»^۲. اسناد آن مقارب است، و بر آن باکی نیست. این چنین در التریغیب (۳/۶۶) آمده است. و هیشمی (۱۰/۷۷) درباره حدیث عمرو بن عبسه می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، که رجال آن ثقة دانسته شده‌اند.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش هنگامی که نشسته بودند و جاهلیت و نعمت ایمان را یاد می‌کردند

طبرانی در الأوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نوده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی نزد یارانش آمد که آنان صحبت می‌نمودند، گفتند: جاهلیتی را که در آن قرار داشتیم و هدایتی را که خداوند صلی الله علیه و آله و سلم نصیب ما ن فرمود، و گمراهی را که در آن بسر می‌بردیم یاد می‌نمودیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «نیک نمودید - و خوشش آمد - این طور باشید و اینطور عمل نمایید»^۳. هیشمی (۱۰/۸۰) می‌گوید: در این مبارک بن فضاله آمده، و ثقة دانسته شده، و بیشتر از یک تن ضعیفش دانسته‌اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

قول ابن عباس و عایشه درباره ذکر، و قول عایشه درباره درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: عمر رضی الله عنه را زیاد یاد کنید، چون وقتی عمر یاد شود، عدل یاد می‌شود، و وقتی عدل یاد گردد خداوند یاد می‌شود.

۱- حسن لغیره. طبرانی. هیشمی (۷۷/۱۰) می‌گوید: رجال آن ثقة‌اند. آلبنانی در صحیح التریغیب (۱۵۰۸) می‌گوید: حسن لغیره است.

۲- ضعیف. طبرانی در الأوسط. در سند آن مبارک بن فضاله ضعیف است. نکا: المجمع (۸۰/۱۰).

۳- حسن لغیره. ابونعیم در اخبار اصفهان (۲۳۱/۱) واحدی (۵۸/۱) دیلمی (۲/۱) ابن مبارک در الزهد (۲۱۷) ابن صاعد در زوائد الزهد (۲۱۸) آلبنانی آن را در الصحیحة (۱۶۴۶) حسن دانسته است.

این چنین در المنتخب (۴/۳۹۴) آمده است. و نزد وی هم چنین از عایشه رضی الله عنها مجالس تان را زینت بخشید و این چنین در المنتخب (۴/۳۹۴) آمده.

آثار ذکر و حقیقت آن قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اولیای خداوند عجل

بزار از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: مردی گفت: ای رسول خدا، اولیای خداوند کیانند؟ فت: «آنانی که وقتی دیده شوند خدا به یاد بیاید». هیثمی (۱۰/۷۸) می گوید: این را بزار از شیخش علی بن حرب رازی روایت نموده، ولی نشناختمش، اما بقیه رجالش ثقه دانسته شده اند^۱.

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای حنظله و ابوهریره: اگر چنان باشید که نزد من می باشید...

حسن بن سفیان و ابونعیم از حنظله، اسیدی کاتب رضی الله عنه - وی از کاتبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود - روایت نموده اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم وی جنت و دوزخ را برای ما یاد نمود، تا حدی که در برابر دیدگانمان قرار گرفتند، بعد من به سوی خانواده و پسرانم برخاستم و [با ایشان] خندیدم و بازی نمودم، آن گاه حالتی را به یاد آوردم که در آن قرار داشتیم و بیرون شدم... و حدیث را چنانکه در بخش ایمان به جنت و دوزخ گذشت ذکر نموده، و در آخرش آمده: فرمود: «ای حنظله، اگر نزد خانواده تان طوری باشید که نزد من می باشید، خواه ناخواه ملائک همراه تان بر فرش تان و در راه مصافحه می کنند، ای حنظله، ساعتی اینطور و ساعتی آن طور»^۲. و نزد طیالسی و ابونعیم آمد: «اگر چنان باشید که نزد من می باشید ملائک با بالهایشان بر شما سایه خواهند نمود». این چنین در الکنز (۱/۱۰۰) آمده است. و ابن نجار از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، وقتی نزد تو باشیم قلبهایمان نرم می شود، و از دنیا بی رغبت می شویم و به آخرت راغب و علاقمند می گردیم، گفت: «اگر وقتی بیرون می شوید چنان باشید که نزد من می باشید، ملائک زیارت تان می کنند و همراه تان در راه مصافحه می نمایند، و اگر گناه نکنید، خداوند قومی را می آورد که گناه

۱- صحیح. طبرانی در الکبیر (۱۱/۴) اصل حدیث را مسلم در کتاب توبه (۱۲، ۱۳) و ابن ماجه (۴۲۳۹) و احمد (۷۳۶/۴) روایت کرده اند.

۲- یعنی انسان همیشه به یک حال نمی باشد بلکه ساعتی چنین می باشد و ساعتی چنان می باشد.

۳- صحیح. ترمذی (۲۴۵۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

کنند، تا این که خطاهایشان به بلندی آسمان برسد، آن گاه از خداوند آمرزش طلبند و برای شان علی رغم آنچه از ایشان بوده ببخشد و پروایی هم نمی کند^۱. این چنین در الکنز (۱/۱۰۱) آمده است.

ابن عمر و خیال نمودن خداوند ﷺ در مقابل چشمانش در حالیکه طواف می نمود
ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۹) از عروه بن زبیر روایت نموده، که گفت: در حالی که در طواف بودیم، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دخترش را خواستگاری نمودم، وی خاموشی اختیار نمود و به کلمه‌ای هم پاسخ نداد، گفتم: اگر راضی می شد جوابم را می داد، به خدا سوگند، در این مورد ابدأ کلمه‌ای به او بار دیگر نمی گویم، و برای وی چنان مقدر شد که قبل از من به مدینه رفت و سپس من آمدم، داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم، به او سلام دادم، و حقیش را که وی اهل آن بود برایش ادا نمودم، نزدش آمدم، برایم خوش آمد گفت و افزود: چه وقت آمدی؟ گفتم: این وقت آمدنم است، گفت: آیا تو سوده دختر عبدالله را در حالی که در طواف بودیم، و خداوند ﷻ را در میان چشم‌هایمان خیال می نمودیم، برایم یاد نمودی، در حالی که قادر بودی با من در غیر آن مکان روبرو شوی؟ گفتم: امری بود مقدر شده، گفت: امروز نظرت چیست؟ گفتم: بیشتر از گذشته به آن حریص ترم، آن گاه پسرانش: سالم و عبدالله را طلب نموده و او را به نکاحم در آورد. ابن سعد (۴/۱۶۷) این را از نافع به معنای آن با زیادتی روایت نموده است.

ذکر خفی و بلند نمودن آواز به ذکر قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره فضیلت ذکر خفی
ابویعلی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمازی را که در آن مسواک می شد، بر نمازی که در آن مسواک نمی گردید، هفتاد و چند فضیلت می داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فضیلت ذکر خفی که آن را نمی شنوند هفتاد و چند است»، می گوید: «وقتی روز قیامت می باشد، و خداوند مخلوقات را برای حساب شان جمع میکند، فرشتگان حفظ کننده به آنچه حفظ نموده اند و نوشته اند می آیند، خداوند به آنان می گوید: ببینید، آیا برای وی چیزی باقی مانده؟ می گویند پروردگارا هر آنچه دانسته بودیم و حفظ نموده بودیم حساب نمودیم و نوشتیم و ترکش نکرده ایم آن گاه

۱- ضعیف. ترمذی (۲۵۲۶) و گفته: سندش قوی نیست و نزد من متصل نیست...

خداوند تبارک و تعالی به او می‌گوید: نزد من برای تو چیز پوشیده‌ای هست، که تو آن را نمی‌دانی، و من تو را به آن پاداش می‌دهم، و آن را ذکر پنهان است^۱. هیشمی (۱۰/۸۱) می‌گوید: در این معاویه بن یحیی صدفی آمده، وی ضعیف می‌باشد.

قصه دفن مردی که صدایش را به ذکر بلند می‌نمود و دفن عبدالله ذی الجادین
ابوداود از جابر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: آتشی را در بقیع دیدیم و به آنجا آمدیم، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبر است و می‌گوید: «این مرد را به من بدهید»، و او را از طرف پایین قبر به اودادند، دیدم و ناگهان دریافتم، که وی همان کسی است، که صدایش را به ذکر بلند می‌نمود^۲. این چنین در جمع الفوائد (۱/۱۳۷) آمده است. ابونعیم در الحلیه (۳/۳۵۱) این را از جابر به مثل آن به اختصار روایت نموده است.

حافظ در الاصابه (۲/۳۳۸) می‌گوید: محمد بن ابراهیم تیمی برایم حدیث بیان نموده، گفت: عبدالله رضی الله عنه مردی بود از مزینه، وی همان کسی است که به او ذوالجدین گفته می‌شد، موصوف یتیم بود و زیر سرپرستی عمویش به سر می‌برد، و عمویش به وی نیکی می‌نمود، به عمویش خبر رسید که وی اسلام آورده است، آنگاه همه چیزی را که به وی داده بود پس گرفت، حتی که او را از لباسش هم برهنه ساخت، وی دوباره نزد مادرش آمد، مادرش جامه‌ای را که داشت برای وی دو قطعه نمود، وی نصف آن را ازار ساخت و نصف دیگرش را قتیفه، بعد از آن وقتی صبح نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «تو عبدالله ذوالجدین - «صاحب دو جامه» - هستی، ملازم دروازه من باش»، بنابراین وی بر دروازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌بود، و صدایش را به ذکر بلند می‌نمود، عمر گفت: آیا وی ریا کار است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بلکه وی یکی از تضرع کنندگان است». تیمی می‌گوید: ابن مسعود حدیث بیان نمود و گفت: در غزوه تبوک در دل شب برخاستم، و شعله‌ای از آتش را در ناحیه‌ای از اردوگاه دیدم، آن را دنبال نمودم، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آنجا تشریف دارند، و عبدالله ذوالجدین درگذشته است، و آنان برایش حفره‌ای ایجاد نموده‌اند و

۱- ضعیف. ابویعلی. در آن معاویه بن یحیی الصرفی است که ضعیف است: المجمع (۸۱/۱۰).

۲- ضعیف. ابوداود (۳۱۶۴) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

رسول خدا ﷺ در حفره‌اش است، هنگامی که وی را دفن نمودیم، گفت: «بار خدایا، من از وی راضی هستم، تو هم از وی راضی شو»^۱.

بغوی این را به طولش از این وجه روایت نموده، و رجال آن ثقه‌اند، مگر این که در آن انقطاع است. و ابن منده این را از طریق سعد بن صلت از اعمش از ابووائل از عبدالله بن مسعود، و از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف از پدرش از جدش به مثل آن رویت نموده است. و احمد و جعفر بن محمد الفریابی در کتاب الذکر از عقبه بن عامر روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ درباره مردی که به او ذوالبجادیین گفته می‌شد فرمود: «وی متضرع است»، و این را به سببی گفت، که وی ذکر خداوند را به قرآن و دعا زیاد می‌نمود، و صدایش را بلند می‌کرد^۲.

شمارش تسبیح و اصل تسبیح^۳

قول پیامبر ﷺ برای صفیه وقتی وی را دید با هسته خرما تسبیح می‌گوید

ترمذی و حاکم از صفیه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که: پیامبر ﷺ در حالی نزد وی وارد شد، که چهارهزار هسته خرما نزدش بود، و با آن‌ها تسبیح می‌گفت، فرمود: «آیا تو را به چیزی زیادتر از آنچه تسبیح گفتی خبر ندهم؟» پاسخ داد: بلکه مرا بیاموز فرمود: «بگو: سبحان الله عدد خلقه»، ترجمه: «نسبت پاکی است خدا را به عدد خلقش». و حاکم گفته: «بگو، سبحان الله عدد ما خلق من شیء»، ترجمه: «نسبت پاکی است خدا را به عدد آنچه آفرید»^۴. و ترمذی گفته: حدیث غریب است، و این حدیث را به روایت از صفیه جز از این طریق، به روایت از هاشم ابن سعید الکوفی، نمی‌شناسیم، و اسناد آن معروف نیست. این چنین در الترغیب (۳/۹۹) آمده است. و چیزی از این قبیل در اذکار جامع گذشت.

تسبیح ابوصفیه، ابوهریره و سعد با سنگریزه‌ها

۱- ضعیف. بزار از شیخش عباد بن احمد العزرمی که متروک است: المجمع (۹/۳۶۹).

۲- حسن. احمد (۴/۱۵۹).

۳- مراد از «تسبیح» اول، ذکر و سبحان الله گفتن است و مرا در از «تسبیح» دوم، همان تسبیح معروف است که به آن ذکر می‌گویند. م.

۴- حاکم و ترمذی (۳۵۴۴) و گفته است: حدیثی است غریب. آلبانی آن را منکر دانسته است.

بعوی از ابوسفیه رضی الله عنه مولای پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که به او پوستی انداخته می‌شد، و زنبیلی که در آن سنگریزه‌ها می‌بود آورده می‌شد، و به آن تا نصف روز تسبیح می‌گفت و بعد از آن برداشته می‌شد، و وقتی نماز اول [ظهر] را می‌گزارد، تا شب تسبیح می‌گفت. این چنین در البدایه (۵/۳۲۲) آمده است. و بعوی هم چنان از یونس بن عبید از مادرش روایت نموده، که گفت: ابوصفیه - مردی از مهاجرین - را دیدم که با هسته خرما تسبیح می‌گفت. این چنین در بخاری روایت نموده است - البته در غیر صحیح [البخاری] - این چنین در الاصابه (۴/۱۰۹) آمده، و همین طور ابن سعد (۷/۶۰) روایتش نموده. و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۸۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: وی تازی داشت و در آن هزار گره زده شده بود، و تا اینکه به آن تسبیح نمی‌گفت به خواب نمی‌رفت. و نزد ابوداود (۳/۵۵) از ابونضره روایت است که گفت: شیخی از طفاوه برایم حدیث بیان نموده گفت: در مدینه نزد ابوهریره مهمان شدم، مردی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم که از وی بهتر و خوبتر در خدمت مهمان باشد، روزی در حالی که من نزدش بودم، و او بر تختش قرار داشت، همراهش کیسه‌ای بود و در آن سنگریزه یا هسته خرما قرار داشت، در پایینش کنیز سیاهش بود و او به آن تسبیح می‌گفت، و وقتی آنچه در کیسه بود تمام شد، کیسه را به سوی همان کنیز انداخت، و او آن‌ها را دوباره جمع نمود و در کیسه انداخت و برای ابوهریره بلندش نمود... و حدیث را به طول آن ذکر نموده^۱. و ابن سعد (۳/۱۴۳) از حکیم بن دیلمی روایت نموده که: سعد رضی الله عنه با سنگریزه‌ها تسبیح می‌گفت.

ادب ذکر و دو برابر شدن نیکی

ابن جریر از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: اگر توانستی که خدا را فقط در وقت پاک بودنت ذکر کنی این کار را انجام بده. این چنین در الکنز (۱/۲۰۹) آمده است. و احمد از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: از ابوهریره به من خبر رسید که وی گفته: به من خبر رسیده، که خداوند تبارک و تعالی برای بنده‌اش در بدل یک نیکی یک میلیون نیکی می‌دهد، [من به او گفتم که تو چنین گفته‌ای؟] ابوهریره گفت: نه اینطور

۱- ضعیف. ابوداود (۲/۱۷۴) در سند آن کسانی نام برده نشده‌اند. آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

نیست، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «خداوند ﷻک برایش دو میلیون نیکی می‌دهد»، بعد از آن تلاوت نمود:

﴿يُضَاعِفُهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۰].

ترجمه: «آن را و چند می‌سازد و از نزد خود اجر بزرگ می‌دهد».

و گفت: «وقتی خداوند ﷻک بگوید: اجر بزرگ، پس چه کسی اندازه‌اش را وزن می‌کند»^۱، و در روایتی آمده: نزد ابوهریره آمدم و گفتم: به من خبر رسیده که تو می‌گویی: یک نیکی به یک میلیون نیکی زیاد می‌شود، گفت: چه از آن تو را به شگفت انداخته است؟ به خدا سوگند از وی شنیدم^۲... و مثل آن را متذکر شده. هیشمی (۱۰/۱۴۵) می‌گوید: این را احمد به دواسناد و بزار به مثل آن روایت نموده‌اند، و یکی از اسنادهای احمد جید است.

۱- صحیح لغیره. احمد (۲/ ۵۲۱) ابن جریر (۸/ ۳۶۶) هیشمی (۱۰/ ۱۴۵) می‌گوید: احمد آن را با دو سند روایت کرده و همچنین بزار، و یکی از اسناد احمد جید است.

۲- صحیح. احمد (۱/ ۲۹۶) نگا: المجمع (۱۰/ ۱۴۵).

باب پانزدهم: دعاهای اصحاب

چگونه پیامبر ﷺ و اصحابش ﷺ به سوی خداوند تبارک و تعالی با دعاها فریاد بر می‌آوردند، برای چه اموری دعا می‌کردند، در چه وقت دعا می‌نمودند و دعاهایشان چگونه بود؟

آداب دعا پیامبر ﷺ و تعلیم آداب دعا به بعضی از اصحابش

ابن ابی شیبه از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ از کنار مردمی در حالی گذشت که می‌گفت: بار خدایا من از تو صبر می‌خواهم، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از خداوند بلا خواستی، عافیتش را هم طلب کن»، و بر مردی در حالی گذشت که می‌گفت: بار خدایا من از تو تمام نعمت را می‌طلبم، فرمود: «ای ابن آدم، آیا می‌دانی که تمام نعمت چیست؟» گفت: ای رسول خدا، دعایی بود و به آن به امید خیر دعا نمودم، گفت: «از جمله تمام نعمت دخول جنت و رهایی از آتش است»، و بر مردی گذشت که می‌گفت: «یا ذالجلال والاکرام»، ترجمه: «ای صاحب بزرگی و عزت»، فرمود: «از تو پذیرفته شد، سؤال نما»^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۹۲) آمده است.

قصه پیامبر ﷺ با مردی که دعا می‌نمود تا عذابش به سرعت بیاید

ابن ابی شیبه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ نزد مردی وارد شد، گویی که وی از فرط تکلیف و رنج چون جوجه پرنده‌ای است که

۱- ضعیف. ابن ابی شیبه (۲۷۰ / ۱۰) ترمذی (۳۵۲۷) و گفته: حدیثی است حسن. آلبانی آن را در ضعیف الترمذی (در الضعیفة) (۴۵۲۰) ضعیف دانسته است.

پرهایش کننده شده باشد، پیامبر ﷺ به او گفت: «آیا خداوند را به چیزی دعا می‌نمودی؟ پاسخ داد: می‌گفتم: بار خدایا، عذابی را که در آخرت به من می‌دهی، در دنیا برایم تعجیلش کن، آن گاه پیامبر ﷺ به او گفت: «چرا نگفتی: «اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»، «بار خدایا، برای من در دنیا و آخرت نیکی نصیب فرما و از عذاب آتش نگاهمان دار»، آن گاه خداوند را دعا نمود و او برایش شفا داد^۱، این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. و ابن النجار این را از وی به مثل آن، چنانکه در الکنز آمده، روایت نموده است.

امتناع پیامبر ﷺ از این که برای بشیر بن خصاصیه دعا نماید که خداوند او را قبل از وی بمیراند

ابونعیم از بشیر بن خصاصیه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ گفت: خدایی را می‌ستایم که تو را از ربیعہ قشعم^۲ آورد، و به دست رسول خدا اسلام آورده‌ای». گفتم: ای رسول خدا، خداوند را دعا کن تا مرا قبل از تو بمیراند، گفت: «این طور برای هیچ کسی دعا نمی‌کنم». این چنین در المنتخب (۵/۱۴۷) آمده است.

پیامبر ﷺ و ابتدا نمودن از خودش به دعا و اجتنابش از سجع^۳

ابن ابی شیبہ، احمد، ابوداود، نسائی و غیر ایشان از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی که برای کسی دعا می‌نمود، از نفس خودش شروع می‌نمود، روزی موسی علیہ السلام را یاد نمود و گفت: «رحمت خدا بر ما باد و بر موسی، اگر صبر می‌نمود، از همراهش شگفت‌انگیزترین چیزها را می‌دید، ولی وی گفت:

﴿إِن سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْرًا﴾ [الکھف: ۱۷۶].

ترجمه: «اگر تو را بعد از این از چیزی پرسیدم، از همراهی من دست بردار، چون تو از جانب من معذور شناخته شدی».

۱- صحیح. ابن ابی شیبہ (۲۶۱/۱۰) و طحاوی در مشکل الآثار (۲/۴۲۷).

۲- قشعم لقب ربیعہ بن نزار است، و یکی از معانی آن شیر است.

۳- الفاظ همانند و مشابهی که در اواخر جملات نثر می‌آید «سجع» گفته می‌شود چنانکه همین گونه الفاظ را در نظم قافیه می‌گویند.

و آن را طولانی^۱ نمود.^۲ ترمذی مثل این را روایت نموده، و این قولش را ذکر نموده: روزی موسی عليه السلام را یاد نمود... تا آخرش، و گفته: حسن، غریب و صحیح است. این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. و طبرانی این را به اسناد حسن از ابویوب رضی الله عنه به این لفظ روایت نموده: وقتی دعا می نمود از خودش شروع می کرد.^۳ این چنین در المجمع آمده. ابن ابی شیبہ از شعبی روایت نموده، که گفت: عایشه رضی الله عنها برای واعظ مدینه ابن [ابی] السائب گفت: از سجع در دعا اجتناب نما، چون من با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و یارانش همراه بودم و آنها را ملازمت نمودم، ایشان اینطور نمی نمودند.^۴ این چنین در الکنز (۱/۲۹۲) آمده است.

عمر و تعلیم آداب دعا به مردی و دعای ابن مسعود در وقت سحر

ابن ابی شیبہ^۵ و ابو عبید از عمر رضی الله عنه روایت نموده اند که: وی از مردی شنید که از فتنه پناه می جست، عمر گفت: بار خدایا، من به تو از الفاظش پناه می جویم، آیا از پروردگارت سؤال می کنی، که برایت اهل و مال نصیب نکند - یا گفت: اهل و فرزند - ، و در لفظی آمده: آیا دوست می داری، که خداوند برایت مال و پسر نصیب نکند؟ هر یکی از شما وقتی از فتنه پناه جست، باید از گمراه کننده های آن پناه بجوید. این چنین در الکنز (۱/۲۸۹) آمده است. و طبرانی از محارب بن دثار از عمویش روایت نموده، که گفت: سحرگهان از کنار منزل عبدالله بن مسعود رضی الله عنه عبور می نمودم، از وی می شنیدم که می گفت: بار خدایا، دعوتم نمودی اجابت کردم، امرم فرمودی اطاعت نمودم و این وقت سحر است پس برایم بیامرز. بعد با او روبرو شدم و گفتم: کلماتی را از تو شنیدم که در وقت سحر می گفتی، و آن کلمات را برایش یادآوری نمودم، گفت:

۱- یعنی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم کلمه اخیر را که «عذرا» است طولانی خواند.

۲- صحیح. ابوداود (۳۹۱۴) ترمذی (۲۹۳۴) آلبانی آن را صحیح دانسته و آخر آن را حسن دانسته است.

۳- صحیح. طبرانی و هیشمی آن را در المجمع (۱۵۲/۱۰) حسن دانسته است. آلبانی آن را در صحیح الجامع (۴۷۲۰) صحیح دانسته است.

۴- صحیح. ابن حبان (۹۷۸).

۵- ضعیف. ابن ابی شیبہ (۴۵۹/۷).

يعقوب [استغفار برای] فرزندانش را تا سحر به تأخیر^۱ انداخت^۲. هیشمی (۱۰/۱۵۵) می‌گوید: در این عبدالرحمن بن اسحاق کوفی آمده، وی ضعیف می‌باشد.

بلند نمودن دستها در دعا و مسح نمودن روی با آنها

پیامبر ﷺ و انجام دادن این عمل

حاکم از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی دعا می‌نمود، دست‌هایش را بلند می‌کرد، و وقتی فارغ می‌شد، آنها را رویش می‌مالید. و هم چنین نزد وی و ترمذی - که آن را صحیح دانسته - از وی روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که دست‌هایش را در دعا بلند می‌نمود، تا وقتی که با آنها رویش را مسح نمی‌کرد، پایین نمی‌نمود^۳. و نزد عبدالغنی در ایضاح الاشکال از وی روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نزد سنگ‌های زیت^۴ دیدم که با کف دست‌هایش دعا می‌نمود، و هنگامی که فارغ شد با آنها رویش را مسح نمود. این چنین در الکنز (۱/۲۸۹) آمده است. و احمد از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست‌هایش را بلند می‌نمود و دعا می‌کرد، تا حدی که من از زیاد بلند نگه داشتن آنها ملول می‌شدم^۵. هیشمی (۱۰/۱۶۸) می‌گوید: احمد این را به سه اسناد روایت نموده، و رجال همه آنها رجال صحیح‌اند. و عبدالرزاق از وی مثل این را روایت نموده و افزوده است: «اللَّهُمَّ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ فَلَا تُعَذِّبْنِي بِشْتَمِّ رَجُلٍ شَتَمْتَهُ اَوْ اَذَيْتَهُ»، ترجمه: «بار خدایا، من بشر هستم، پس مرا به دشنام مردی که دشنامش داده‌ام یا اذیتش رسانیده‌ام عذاب مده»^۶. این چنین در

۱- این در وقتی بود که پسرانش از وی طلب استغفار نمودند و او برای‌شان گفت: «سوف استغفر لکم ربی»، البته آن هم بعد از سفرشان به مصر.

۲- ضعیف. طبرانی (۱۰۴/۹) در آن عبدالرحمن بن اسحاق کوفی است که ضعیف است: المجمع (۱۵۵/۱۰).

۳- ضعیف. ترمذی (۳۳۸۶) حاکم (۵۳۶/۱) در آن حماد بن عیسی است که ضعیف است. آلبانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: الصحیحة (۵۹۵) و ارواء (۴۴۲) و ضعیف الجامع (۴۳۹۹).

۴- نام مکانی است در مدینه منوره.

۵- صحیح. احمد (۲۲۵/۶) هیشمی می‌گوید: احمد این را با سه سند روایت کرده است که رجال آن همه رجال صحیح‌اند. نگا: المجمع (۱۶۸/۱۰).

۶- صحیح. احمد (۱۳۳/۶، ۱۶۰، ۱۸۰).

الکنز (۱/۲۹۱) آمده است. نزد بخاری در الادب المفرد (ص ۹۰) از عایشه رضی الله عنها روایت است که وی پیامبر صلی الله علیه و آله را در حالی دید که دست‌هایش را بلند نموده دعا می‌کرد و می‌گفت: «إنما انا بشر فلا تعاقبني. ایما رجل من المومنین آذيته واو شتمته فلا تعاقبني فیه»، ترجمه: «من بشر هستم بنابراین عقاب من، هر مردی را که از مومنین اذیت نموده‌ام یا دشنام داده‌ام، مرا در آن مورد مؤاخذه منما».

عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد وقتی که بر احزاب دعا نمود و عملکرد ابن عمر و ابن زبیر

عبدالرزاق از عروه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قومی از اعراب عبور نمود، آنان اسلام آورده بودند، و احزاب دیارشان را خراب کرده بودند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست‌های خود را به سوی رویش بلند نمود و بر آنان دعا نمود، اعرابی به او گفت: ای رسول خدا، رسا کن پدر و مادرم فدایت، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستش را برابر رویش بلند نمود، و [از آن بالاتر] به طرف آسمان بلندشان نکرد. این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است. و بخاری در الادب المفرد [ص ۹۰] از ابونعیم وهب روایت نموده، که گفت: این عمرو بن زبیر رضی الله عنه را دیدم که دعا می‌کردند و کف‌های دست‌شان را بر روی می‌مالیدند.^۲

دعا در جماعت و بلند نمودن آواز و آمین

آمین گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله بر دعای زید، ابوهریره و مرد دیگری

طبرانی در الأوسط از قیس مدنی روایت نموده که: مردی نزد زید بن ثابت رضی الله عنه آمد، و چیزی از وی پرسید، زید به او گفت: نزد ابوهریره برو، در حالی که من، ابوهریره و فلان در مسجد بودیم دعا می‌کردیم، و پروردگاران سبحانهم را ذکر می‌نمودیم، که ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ما آمد و نزدمان نشست، و ما خاموش شدیم، گفت: «به آنچه

۱- صحیح لغیره. بخاری در ادب المفرد (۶۱۰) (۶۱۳) و مسلم به مانند آن که در آن ذکر رفع یدین نیست. ابن حجر آن را در فتح الباری (۱۱/ ۱۴۲) و آلبانی در صحیح الإیاء (۴۷۷) و الصحیحة (۸۲، ۸۳) صحیح دانسته‌اند.

۲- سند آن ضعیف است. بخاری در ادب المفرد (۶۰۹) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

که در آن قرار داشتید برگردید»، زید می‌گوید: پس من و همراهم قبل از ابوهیره دعا نمودیم، و رسول خدا ﷺ برای ما آمین می‌گوید، بعد از آن ابوهیره دعا نموده گفت: بار خدای، من از تو مثل آنچه را می‌خواهم که دو همراهم خواستند، و از تو علمی می‌خواهم که فراموش نشود، پیامبر ﷺ گفت: «آمین»، گفتیم: ای رسول خدا، ما هم از خداوند علمی می‌خواهیم که فراموش نشود^۱، پیامبر ﷺ فرمود: «بچه درسی^۲ از شما به آن سبقت جست». هیشمی (۹/۳۶۱) می‌گوید: این قیس، واعظ عمر بن العزیز بود، و غیر از پسرش محمد دیگر کسی از وی روایت نکرده است، ولی بقیه رجال ثقه‌اند.

دعای عمر و درخواستش از مردم که آمین بگویند و دعایش در عام الرماده

ابن سعد (۳/۲۷۵) از جامع بن شداد از یکی از اقربایش روایت نموده، که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: سه کلمه است که وقتی آن‌ها را گفتم بر آن آمین بگویند: «اللهم إني ضعيف فقوي، اللهم إني غليظ فلينني، اللهم إني بخیل فسخني». ترجمه: «بار خدایا، من ضعیف هستم قویم بساز، بار خدایا، من خشن هستم نرم بساز، بار خدایا من بخیل هستم سخیم بساز».

وی هم چنان (۳/۳۲۱) از سائب بن یزید روایت نموده، که گفت: سوی عمر بن خطاب رضی الله عنه روزی در [عام] الرماده در صبحگاهان نگاه نمودم، وی در یک حالت توأم با خشوع و تضرع قرار داشت و چادری بر تن داشت که به زانوهایش نمی‌رسید صدایش را به استغفار بلند می‌نمود و چشم‌هایش بر گونه‌هایش اشک می‌ریختند، و در طرف راستش عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه قرار داشت، وی در آن روز در حالی که روبروی قبله قرار داشت و دست‌هایش را به سوی پروردگارش فریاد بلند نمود، و دعا نمود و مردم هم با او دعا کردند، بعد از آن دست عباس را گرفت و گفت: «اللهم إنا نستشفعُ بعم رسولك اليك». ترجمه: «بار خدایا، عموی رسالت را نزد تو شفاعت کننده می‌آوریم»، و عباس برای مدت طولانی در پهلویش ایستاد، و عباس هم دعا می‌نمود و چشم‌هایش اشک می‌ریخت.

۱- به نقل از الاصابه و تهذيب التهذيب.

۲- هدف ابوهیره رضی الله عنه است چون وی از قبیله دوس است. م.

نشستن عمر همراه گروهی در مسجد و دعای همه‌شان یکی بعد از دیگری

ابن سعد (۳/۲۹۴) از ابوسعید مولای ابواسید روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب از طرف شب بعد از عشاء در مسجد گشت می‌زد، هر کی را در آن می‌دید بیرونش می‌نمود، مگر کسی را که ایستاده بود و نماز می‌گزارد، باری بر تعدادی از اصحاب رسول خدا ﷺ عبور نمود که در میان‌شان ابی بن کعب رضی الله عنه هم تشریف داشت، پرسید، این‌ها کیانند؟ ابی گفت: افرادی از خانواده‌ات، ای امیرالمؤمنین، پرسید: بعد از نماز چه شما را نگه داشته است؟ گفت: نشستیم و خدا را ذکر می‌کنیم، اضافه می‌کند: آن گاه با ایشان نشست، و برای نزدیک‌ترین‌شان به خودش گفت: به دعا شروع کن، می‌گوید: وی دعا نمود، بعد از هر یک آن‌ها طالب دعا گردید و آنان دعا نمودند تا این که به من رسید و من در پهلویش قرار داشتم، گفت: تو بگو، من بند ماندم و از ترس لرزهای فرایم گرفت، که او نیز آن را از من احساس نمود، گفت: اگر بگویی: بار خدایا برای‌مان بیامرز، بار خدایا رحم‌مان فرما کافی است، می‌گوید: بعد از آن عمر شروع نمود، و هیچ کسی در قوم از وی پر آشک‌تر و شدید‌گریه کننده‌تر نبود، بعد از آن فرمود: بس است، اکنون پراکنده شوید.

دعای حبیب بن مسلمه و نعمان بن مقرن قبل از قتال

طبرانی از ابوهبیره از حبیب بن مسلمه فهری که مستجاب‌الدعا بود روایت نموده که: وی بر ارتشی امیر مقرر شد، مرزهای روم را در نور دید و هنگامی که با دشمن روبرو گردید به مردم گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «اگر جماعتی جمع شود و برخی‌شان دعا نمایند و سایرشان آمین بگویند خداوند دعای‌شان را قبول می‌کند»، بعد از آن وی پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَاجْعَلْ أُجُورَنَا أُجُورَ الشُّهَدَاءِ»، ترجمه: «بار خدایا، خون‌هایمان را از ریختن باز دار، و پاداش‌هایمان را پاداش شهیدان بگردان»، در حالی که آنان در این حالت قرار داشتند، ناگهان هنباط، که امیر دشمن بود، پایین آمد و نزد حبیب در خیمه‌اش داخل گردید.^۱ هیشمی (۱۰/۱۷۰) می‌گوید: این را طبرانی روایت نموده، و گفته است: هنباط به لغت رومی

۱- ضعیف. طبرانی (۲۱/۴) هیشمی (۱۷۰/۱۰) می‌گوید: رجال آن جز ابن لهیعة که حسن الحدیث است، رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (۲۷۲) ضعیف دانسته است. حاکم (۳/

امیر ارتش را می‌گویند، و رجال آن: غیر از ابن لهیعه که حسن الحدیث است، رجال صحیح‌اند. و در بخش تمنای شهادت و دعا برای آن از معقل بن یسار گذشت... و حدیث را به طول آن متذکر شده، و در آن قول نعمان بن مقرن آمده: من برای خداوند عز و جل دعایی می‌کنم، و هر یکی از شما را سوگند می‌دهم که بر آن آمین بگوید: «اللهم اعط اليوم النعمان الشهادة في نصر المسلمين وفتح عليهم»، ترجمه: «بار خدایا، امروز برای نعمان شهادت را در نصرت مسلمانان نصیب فرما، و برای‌شان فتح عطا نما». این را طبری هم روایت کرده، و این چنین این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، و در روایتی افزوده: و قوم آمین گفتند، چنان که در المجمع (۶/۲۱۶) آمده است. این چنین این را حاکم (۳/۲۹۴) در حدیث طویلی روایت کرده است.

ذی الجادین و بلند نمودن صدایش به دعا و قول پیامبر ﷺ درباره‌اش: وی متضرع است

احمد و طبرانی از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردی که به او ذوالجدادین گفته می‌شد فرمود: «وی متضرع است»^۱، این را به سببی گفت که وی خداوند سبحانه را به کثرت با خواندن قرآن یاد می‌نمود، و صدایش را در دعا بلند می‌کرد. هیشمی (۹/۳۶۹) می‌گوید: اسناد آن‌ها حسن است. و ابن جریر هم چنان این را از عقبه به مثل آن روایت نموده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (۲/۳۹۵) آمده است.

طلب دعا از صالحین

پیامبر صلی الله علیه و آله و طلب دعا از عمر و ابوامامه و درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوداود و ترمذی از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه عمره خواستم، به من اجازه داد و گفت: «ای برادرم از دعایت فراموشم مکن»، عمر گفت: کلمه‌ای است که دوست ندارم در بدل آن دنیا برآیم باشد^۲. ابن سعد (۳/۲۷۳) از عمر

۱- هیشمی آن را حسن دانسته است. احمد (۴/۱۵۹) رجال آن جز ابن لهیعه که ضعیف است و دچار اختلاط شد، ثقه هستند. هیشمی (۹/۳۶۹) آن را حسن دانسته است. ابن جریر طبری در تفسیر (۱۱/۵۰) از ابودر که سند آن معضل است.

۲- ضعیف. ابوداود (۱۴۹۸) ترمذی (۳۵۵۷) و گفته: حسن صحیح است. ابن ماجه (۲۸۹۲) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

به معنای این را روایت نموده است، و ابن ابی شیبه از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون گردید، گویی ما علاقمند شدیم که برای‌مان دعا کند، آن گاه فرمود: «اللَّهُمَّ، اغْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، وَارْضَ عَنَّا، وَتَقَبَّلْ مِنَّا، وَأَدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَنَجِّنَا مِنَ النَّارِ، وَأَصْلِحْ لَنَا شَأْنَنَا كُلَّهُ»، ترجمه: «بار خدایا، برای ما بیمارز و رحم‌مان فرما، از ما راضی شو و از ما قبول فرما، داخل جنت‌مان ساز و از آتش نجات‌مان ده و همه امور ما را برای‌مان اصلاح گردان»، گویی باز هم ما علاقمندی نشان دادیم که برای‌مان بیفزاید، گفت: «امر را برای‌تان جمع نمودم»^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است.

قصه مردی که خود را در زمین داغ و گرم غلت می‌داد، و درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از وی که برای برادرانش دعا کند

ابن ابی دنیا از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی روزی به راه افتاد و لباس‌هایش را کشید، و در زمین داغ و گرم به غلت زدن پرداخت، و برای نفسش می‌گفت: آتش جهنم را بچش، آیا در شب مرده هستی و در روز پهلوان؟! می‌افزاید: در حالی که وی در این حالت قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در سایه درختی دید، نزدش آمد و گفت: نفسم بر من غالب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «دروازه‌های آسمان برایت باز گردید، و ملائک بر تو افتخار نمودند»، سپس به اصحابش فرمود: «از برادران توشه به دست آورید» آن گاه هر کس می‌گفت: ای فلان برابم دعا کن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «همه‌شان را شامل دعایت بساز»، آن گاه گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى زَادَهُمْ واجمع علی الهدی امرهم»، ترجمه: «بار خدایا، توشه‌شان را تقوی بگردان، و امرشان را بر هدایت جمع نما»، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «بار خدایا، استوارش بگردان». گفت: «واجعل الجنة مأبهم»، ترجمه: «و جنت را جای برگشت‌شان بگردان»^۲.

این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. طبرانی این را از بریده رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرهایش قرار داشت، ناگهان به مردی

۱- ضعیف. ابن ماجه (۳۸۳۶) احمد (۵/۲۵۳، ۲۵۶) ابن ابی شیبه (۱۰/۲۶۷) و آلبنانی آن را ضعیف دانسته است. نکا: المجمع (۱۰/۱۷۲).

۲- ضعیف. طبرانی (۲۲/۲) نکا: المجمع (۱۰/۱۵۸). (آن را ضعیف دانسته است).

رسید که در زمین گرم و داغ بر پشت و شکم خود غلت می‌خورد و می‌گفت: ای نفس با خواب نمودن در شب و باطل بودن در روز باز هم امید جنت را می‌کنی؟! هنگامی که عمل دلخواهش را تمام نمود به‌سوی ما آمد، پیامبر ﷺ گفت: «به خدمت برادران فرارسید»، گفتیم: برای‌مان دعا کن، خدا رحمت کند، گفت: «اللَّهُمَّ اجْمَعْ عَلَيَّ الْهُدَىٰ أَمْرَهُمْ»، گفتیم: برای ما بیفزای، گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَىٰ زَادَهُمْ»، گفتیم: برای‌مان بیفزای، و پیامبر ﷺ گفت: «برایشان بیفزای» و گفت: «بار خدایا، توفیقش بده»، گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْجَنَّةَ مَأْبُؤَهُمْ». هیشمی (۱۰/۱۸۵) می‌گوید: این را طبرانی از طریق ابوعبدالله صاحب صدقه از علقمه بن مرثد روایت نموده، و من وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند. و ابونعیم این را از بریده به مثل آن، چنانکه در الكنز (۱/۳۰۸) آمده، روایت نموده است.

درخواست پیامبر ﷺ که: کسی با او پس قرنی ملاقات نمود باید از وی طلب استغفار کند

ابن سعد (۶/۱۶۳) از اسیربن جابر از عمر رضی الله عنه روایت نموده، که وی به او پس گفت: برایم مغفرت بخواه، گفت: چگونه برایم مغفرت بخواهم، در حالی که تو یار رسول خدا ﷺ هستی؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «بهترین تابعین مردی است که به او او پس گفته می‌شود»^۱. این حدیث دنباله طولانی دارد، بخش مرفوع آن را مسلم در صحیحش روایت نموده، چنان که در الاصابه (۱/۱۱۵) آمده، و در روایت وی در این مورد آمده: «کسی که از شما با وی ملاقات نمود، امرش کنید تا برای‌تان مغفرت بخواهد»^۲.

دعای انس برای یارانش وقتی که از وی طلب نمودند تا برای‌شان دعا کند

بخاری در الادب المفرد (ص ۹۳) از عبدالله (بن) الرومی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: به وی گفته شد: برادرانت از بصره نزدت آمده‌اند - و او در آن روز در زاویه^۳ سکونت داشته - تا برای‌شان به خدا دعا کنی، گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا

۱- صحیح. ابن سعد (۶۳/۶) احمد (۳۸/۱).

۲- مسلم در کتاب الفضائل (۱۵۴۲).

۳- جایی است نزدیک بصره.

وارحمنا، وآتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة، وقنا عذاب النار»، ترجمه: «بار خدایا برای ما ببخش و رحمان نما، و در دنیا برای ما نیکی نصیب فرما، و در آخرت هم برای ما نیکی عطا نما و از عذاب آتش نگاهمان دارد». از وی خواستند که بر آن اضافه نماید، او باز مثل آن را گفت، و گفت: اگر این برای تان داده شود خیر دنیا و آخرت برای تان داده شده است.

دعا برای کسی که عصیان نموده است

قصه عمر با مردی که با شراب نوشی ادامه داد، و این که عمر برایش نامه نوشت و دعا نمود و او از آن دست کشید

ابن ابی حاتم از یزید بن اصم روایت نموده، که گفت: مردی از اهل شام که انسان پیکارگر و جنگجویی بود، نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه می آمد، عمر وی را مدتی نیافت و گفت: فلان بن فلان چه شد؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین، شراب نوشی را زیاد نموده است، می افزاید: عمر کاتبش را خواست و گفت: از طرف عمر بن خطاب برای فلان بن فلان بنویس، سلام بر تو تقدیم باد، من با ارسال این نامه به سویت خداوند را ستایش می کنم، که جز وی دیگر معبودی نیست، خداوندی که بخشنده گناه، قبول کننده توبه، سخت عذاب دهنده صاحب انعام و فضل است، خدایی جز وی نیست و برگشت به سوی اوست. بعد از آن به یارانش گفت: از خداوند درباره دعا کنید، که به قلبش متوجه شود و خداوند توبه اش را بپذیرد، هنگامی که نامه عمر به آن مرد رسید، به خواندن آن پرداخت و آن را تکرار نمود، گفت: بخشنده گناه، قبول کننده توبه، سخت عذاب دهنده و صاحب انعام و فضل، مرا از عذابش ترسانیده و وعده ام نموده که برایم بیامزد. این را حافظ ابونعیم هم به نقل از جعفر بن برقان روایت نموده و افزوده است: توبه اش را همیشه با خود تکرار می نمود، بعد از آن گریست و شراب نوشی را ترک نمود، و بر آن استوار ماند، وقتی خبرش به عمر رسید، گفت: اینطور نمایید، وقتی یکی از برادران تان را دید که مرتکب لغزشی گردیده است استوارش سازید، و اطمینانش دهید، و به خداوند دعا نمایید تا توبه اش را بپذیرد، و از همکاران شیطان بر ضد وی نباشد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴۱/۷۰) آمده است.

کلماتی که دعا با آنها آغاز می‌شود

قول پیامبر ﷺ به مردی که دعا نمود و به ابو عیاش: خداوند را به اسم اعظمش
سؤال نمودی

ابوداود، ترمذی - و آن را حسن دانسته -، ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش از بریده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا ﷺ از مردی شنید که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو سؤال می‌کنم، به این که شهادت می‌دهم: تو خدا هستی و معبودی جز تو نیست، خداوند یکتا و بی‌نیاز، ذاتی که نه از کسی زاده شده و نه هم کسی از او زاده شده است، و برایش همتایی نیست». پیامبر ﷺ فرمود: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سؤال نمودی، اسمی که وقتی به آن سؤال شود می‌دهد، و وقتی به آن دعا گردد قبول می‌کند»^۱. این را حاکم نیز روایت نموده، مگر این که وی گفته: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سؤال نمودی»، و گفته: به شرط بخاری و مسلم صحیح است. این چنین در الترغیب (۳/۱۴۵) آمده است. و این را هم چنان نسائی، چنانکه در اذکار النووی (ص ۵۰۱) آمده، روایت کرده است.

ترمذی - که آن را حسن دانسته - از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ از مردی شنید که می‌گوید: «یا ذا الجلال والاکرام»، ترجمه: «ای صاحب عظمت و عزت»، فرمود: «از تو قبول شده، سؤال کن»^۲. این چنین در الترغیب (۳/۱۴۵) آمده است.

احمد - لفظ هم از وی است - و ابن ماجه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ از نزد ابو عیاش زید بن صامت زرقی در حالی عبور نمود که وی نماز می‌گزارد، می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا حَنَّانُ يَا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو سؤال

۱- صحیح. ابوداود (۱۴۹۳) حاکم و ترمذی (۳۴۷۱) و گفته: حسن غریب است. ابن ماجه (۳۸۵۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- ضعیف. ترمذی (۳۵۲۷) آلبانی آن را در ضعیف الترمذی (۷۰۶) و ضعیف الترغیب ضعیف دانسته است. همچنین احمد (۲۳۶/۵) ابن ابی شیبه (۱۰/۲۷۰).

می‌کنم، به اینکه ستایش تو راست، معبود بر حقی جز تو نیست، ای بخشانده مهربان، ای منت گذارنده، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای صاحب عظمت و عزت»، رسول خدا ﷺ گفت: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سؤال نمودی، اسمی که وقتی به آن فراخوانده شود قبول می‌کند، و وقتی به آن سؤال شود می‌دهد»^۱. این را ابوداود، نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم روایت نموده‌اند، و این چهار تن افزوده‌اند: «یا حی یا قیوم»، ترجمه: «ای زنده و ای قایم به ذات». و حاکم گفته: به شرط مسلم صحیح است، و حاکم در یکی از روایت‌هایش افزوده: «اسألك الجنة واعوذك من النار»، ترجمه: «از تو جنت را می‌طلبم و به تو از آتش پناه می‌برم». این چنین در الترغیب (۳/۱۴۶) آمده است.

پیامبر ﷺ و اهدا نمودن طلا برای اعرابی که در دعایش خداوند را به وجه نیکو ستوده

طبرانی در الأوسط از انس رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ از نزد اعرابی مرور نمود، که در نمازش دعا می‌نمود و می‌گفت: «یا من لا تراه العیون، ولا تحاطه الظنون، ولا یصفه الواصفون، ولا تغیره الحوادث، ولا یخشی الدوائر، یعلم مثاقیل الجبال، ومکابیل البحار، وعدد قطر الأمطار، وعدد ورق الأشجار، وعدد ما أظلم علیه اللیل، وأشرق علیه النهار، لا تواری منه سماء سماء، ولا أرض أرضا، ولا بحر ما فی قعره، ولا جبل ما فی وعره، اجعل خیر عمری آخره، وخیر عملی خواتمه، وخیر آیامی یوم القاک فیہ»، ترجمه: «ای کسی که چشم‌ها او را نمی‌بیند^۲، گمان‌ها درکش نمی‌توانند وصف کنندگان و صفش کرده نمی‌توانند، حوادث تغییرش نمی‌دهد، از تحولات و پیش‌آمدها نمی‌ترسد، وزن کوه‌ها، اندازه و مقدار بحر‌ها، عدد قطره‌های باران، عدد برگ درختان و عدد آنچه را شب بر آن تاریکی نموده و روز بر آن دمیده می‌داند، و آسمانی از وی آسمان دیگر را مخفی کرده نمی‌تواند و نه زمین زمینی را، و نه بحری آنچه را در قعرش است و نه کوهی آنچه را در داخلش است، بهترین عمرم آخرش را بگردان و بهترین عملم خاتمه‌هایش را و بهترین

۱- صحیح. ابن ماجه (۳۸۵۸) آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است. احمد (۵/۳۴۹، ۳۶۰) ابوداود (۱۴۹۵).

۲- یعنی در دنیا.

روزهایم روزی را که در آن با تو ملاقات می‌کنم»، آن گاه رسول خدا ﷺ کسی را موظف اعرابی گردانید و گفت: «وقتی نمازش را گزارد برایم بیاورش»، هنگامی که نمازش را خواند نزدش آمد و برای رسول خدا ﷺ طلایی یکی از معادن اهدا شده بود، وقتی اعرابی نزدش آمد، طلا را به او بخشید و گفت: «از کدام قبیله هستی ای اعرابی؟» گفت: از بنی عامرین صعصعه ای رسول خدا، رسول خدا ﷺ گفت: «آیا می‌دانی چرا طلا را به تو بخشیدم؟» گفت: به سبب صلہ رحمی که در میان ما و خودت است ای رسول خدا، پیامبر ﷺ فرمود: «درست است رحم حقی دارد، ولی طلا را به خاطر حسن ثنایت بر خداوند ﷻ بخشیدم»^۱. هیشمی (۱۰/۱۵۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عبدالله بن محمد ابی عبدالرحمن اذرمی، که ثقه است.

دعای پیامبر ﷺ در پیش روی عایشه به اسم اعظم خداوند

ابن ماجه (ص ۶۹۸) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الظَّاهِرِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ الْأَحَبِّ إِلَيْكَ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أُجِبَتْ بِهِ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ وَإِذَا اسْتُرْحِمَتْ بِهِ رَحِمَتْ وَإِذَا اسْتُفْرِجَتْ بِهِ فَرِّجَتْ»، ترجمه: «بار خدایا، من تو را به اسم پاک، نیکو، مبارک و محبوب‌ترت سؤال می‌کنم، اسمی که وقتی به آن دعا شوی قبول می‌کنی، و وقتی به آن سؤال شوی می‌دهی و وقتی به آن رحمت تو خواسته شود رحم می‌نمائی، و وقتی به آن گشایشت خواسته شود، گشایش می‌آوری». عایشه اضافه می‌کند: و روزی گفت: «ای عایشه، آیا می‌دانی، خداوند مرا به همان اسمش آگاه گردانیده که وقتی به آن دعا شود پاسخ می‌دهد؟» می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، آن را به من بیاموز، گفت: «آن برایت لازم نیست ای عایشه»، می‌گوید: آن گاه به گوشه‌ای رفتم و ساعتی نشستم، باز برخاستم و سرش را بوسیدم و گفتم: ای رسول خدا، آن را به من بیاموز، گفت: «ای عایشه برایت مناسب نیست که آن را به تو بیاموزم، و برایت سزاوار نیست، که به آن چیزی از دنیا را سؤال نمایی». می‌افزاید: آن گاه برخاستم، وضو نمودم و دو رکعت

۱- یکی از بی‌بی‌های پیامبر ﷺ از بنی عامر بود، هدف اعرابی همان قرابت است.

۲- صحیح. طبرانی در الاوسط (۹/۱۷۲) هیشمی (۱۰/۱۵۷) می‌گوید: رجال آن جز عبدالله بن محمد ابوعبدالرحمن الاذرمی که ثقه است، رجال صحیح‌اند.

نماز گزاردم و بعد از آن گفتم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ اللَّهُ وَأَدْعُوكَ الرَّحْمَنَ وَأَدْعُوكَ الْبَرَّ الرَّحِيمَ وَأَدْعُوكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى كُلِّهَا مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي»، ترجمه: «بار خدایا، من تو را به نام الله دعا می‌کنم، و تو را به نام رحمان دعا می‌کنم، و تو را به نام نیکویی کننده و رحیم دعا می‌کنم، و تو را به همه اسمای حسنایت، با آن‌هایی که از نام‌هایت می‌دانم و نمی‌دانم، دعا می‌نمایم، که برایم ببخشی و رحم‌نمایی». می‌گوید: آن‌گاه رسول خدا ﷺ خندید و گفت: «آن^۱ در جمله همین اسمایی هست که به آن‌ها دعا نمودی»^۲.

آغاز و اختتام دعای پیامبر ﷺ

احمد از سلمه بن اکوع اسلمی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر دعایی را که از پیامبر ﷺ شنیدم به این عبارت شروع نمود: «سبحان ربي العلي الأعلى الوهاب»، ترجمه: «نسبت پاکی است پروردگار عالی برتر و بخشش کننده‌ام را»^۳. هیشمی (۱۰/۱۵۶) می‌گوید: این را احمد و طبرانی به مثل آن روایت نموده‌اند، و در آن عمر بن رشد یمامی آمده، بیشتر از یک تن وی را ثقه دانسته‌اند، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن ابی شیبه از سلمه مثل این را روایت نموده، چنان که در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است. و ابن النجار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ اگر صد دعا هم می‌نمود، در ابتدا و خاتمه و وسطش این را به زبان می‌آورد: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»، ترجمه: «پروردگار ما، در دنیا و آخرت برایمان نیکی بده، و از عذاب آتش نگاهمان دارد»، این چنین در الکنز (۱/۲۹۰) آمده است.

قصه پیامبر ﷺ با دو مردی که نماز گزاردند و خداوند را دعا کردند

احمد، ابوداود، ترمذی - که لفظ هم از وی است و آن را حسن دانسته -، نسائی، ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح‌هایشان از فضاله بن عبید روایت نموده‌اند که گفت: در حالی که رسول خدا ﷺ نشسته بود، ناگهان مردی داخل گردید و نماز خواند و

۱- یعنی اسم اعظم خداوند عجل.

۲- ضعیف. ابن ماجه (۳۸۵۹) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۳- ضعیف. احمد (۵۴/۴) حاکم (۴۹۸/۱) عمر بن راشد چنانکه در التقریب آمده ضعیف است.

گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي»، ترجمه: «بار خدایا، مرا ببامرز و رحم نما»، رسول خدا ﷺ گفت: ای نمازگزار، عجله نمودی، وقتی که نماز خواندی و نشستی، ستایش خداوند را به آنچه وی سزاوارش است به جای آر، بر من درود بفرست و بعد از آن دعا کن». می‌گوید: بعد از آن مرد دیگری نماز گزارد، ستایش خداوند را به جای آورد، و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد، آن گاه پیامبر ﷺ به او گفت: «ای نمازگزار، دعا کن، پاسخ داده می‌شوی»^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۴۷) آمده است. و طبرانی نیز این را به مثل آنچه گذشت، چنانکه در المجمع (۱۰/۱۵۵) آمده، روایت نموده است.

درخواست ابن مسعود از کسی که دعا می‌کند که باید به ثنا و ستایش شروع نماید

طبرانی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: وقتی که یکی از شما خواست دعا نماید، باید به مدح و ثنا بر خداوند، به آنچه وی اهل آن است، آغاز نماید، بعد از آن باید بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، و بعد از آن باید سؤال کند، چون به این صورت وی سزاوارتر است که به مقصد برسد^۲. هیشمی (۱۰/۱۵۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، ولی ابو عبیده از پدرش نشنیده است.

دعاهای پیامبر ﷺ برای امتش

دعای پیامبر ﷺ به مغفرت برای امتش در شب عرفه

بیهقی از عباس بن مرداس رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ شب عرفه برای امتش به مغفرت و رحمت دعا نمود، و دعا را زیاد کرد، آن گاه خداوند به سوی او وحی فرستاد که من چنان نمودم، مگر ظلم فیما بین‌شان را، و گناهان‌شان را که در میان من و ایشان است بخشیدم، گفت: «ای پروردگرم، تو قادر هستی که برای مظلوم در بدل ظلمی که بر وی انجام شده نیکی دهی و برای ظالم ببامرزی»، ولی خداوند آن شب از وی نپذیرفت، وقتی که بامداد مزدلفه فرا رسید، وی دعا را اعاده نمود و خداوند تعالی به او پاسخ داد: «من برای‌شان بخشیدم»، آن گاه رسول خدا ﷺ تبسم نمود، یکی از

۱- صحیح. ترمذی (۳۴۷۶) احمد (۱۷/۶) ابوداود (۱۴۸۱) نسائی (۴۴/۲) طبرانی (۳۰۷/۱۸)

ترمذی و آلبانی آن را صحیح دانسته‌اند.

۲- ضعیف. طبرانی (۱۵۵/۹) سند آن منقطع است زیرا ابو عبیده فرزند عبدالله بن مسعود از او

حدیث نشنیده است. المجمع (۱۰/۱۵۵).

اصحابش به او گفت: ای رسول خدا، در ساعتی تبسم نمودی که در آن تبسم نمی‌کردی، گفت: «بر ابلیس دشمن خدا خندیدم، وی وقتی دانست که خداوند ﷻ از من درباره امتم قبول نموده، به دعای به هلاکت بر بادی پرداخت، و بر سرش خاک می‌افکند^۱».

دعای پیامبر ﷺ برای امتش و قول خداوند به وی: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم نمود

ابن وهب از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا ﷺ قول ابراهیم علیه السلام را تلاوت نمود:

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ [ابراهیم: ۳۶].

ترجمه: «پروردگارا! این‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند».

و قول عیسی علیه السلام را:

﴿إِن تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ﴾ [المائدة: ۱۱۸].

ترجمه: «اگر ایشان را عذاب کنی آنان بندگان تو اند».

بعد از آن دست‌هایش را بلند نموده گفت: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي، اللَّهُمَّ أُمَّتِي، اللَّهُمَّ أُمَّتِي»، ترجمه: «بار خدایا امتم، بار خدایا امتم، بار خدایا امتم» و گریست، آن‌گاه خداوند گفت: ای جبریل نزد محمد برو - و پروردگارت عالم‌تر است - و از او بپرس که چه تو را می‌گریاند؟ جبریل علیه السلام نزدش آمد، و رسول خدا ﷺ از آنچه گفته بود خبرش داد، خداوند فرمود: نزد محمد برو و به او بگو: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم ساخت و غمگینت نمی‌کنیم^۲. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۲/۵۴۰) آمده است.

دعای پیامبر ﷺ برای امتش و دعایش برای عایشه

طبرانی از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ برای امتش دعا نموده گفت: «اللَّهُمَّ أَقْبَلْ بِقُلُوبِهِمْ عِلَّ طَاعَتِكَ، وَحُطِّ مِنْ وِرَائِهِمْ بِرَحْمَتِكَ»، ترجمه: «بار خدایا، قلب‌هایشان را به طاعتت بکشان و به رحمتت از عقب‌شان احاطه‌شان فرما»^۳. هیشمی (۱۰/۶۹)

۱- ضعیف. بیهقی در الکبری (۱۸/۵) احمد (۱۴/۴).

۲- مسلم (۲۰۲) ابن جریر (۲۲۹/۱۳) ابن ابی حاتم (۱۲۵۴/۴).

۳- ضعیف. طبرانی در الصغیر (۹۸/۱) بیهقی در الادلائل (۲۳۶/۶) نکا: المجمع (۶۹/۱۰).

می‌گوید: در این ابوشیبه آمده، و ضعیف می‌باشد. و بزار از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: باری چون طبیعت نبی صلی الله علیه و آله را خوش دیدم گفتم: ای رسول خدا، خداوند را برایم دعا کن، گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَادِثَةِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهَا وَمَا تَأَخَّرَ وَمَا أَسْرَتْ وَمَا أَعْلَنْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، برای عایشه گناهان گذشته و بعدی اش را، و آنچه را علنی نموده و پنهان نموده ببخش»، آن گاه عایشه خندید، حتی که سرش از خده به آغوشش افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دعای من خوشتر می‌سازد؟» گفت: مرا چه شده که دعایت خوشتر می‌سازد؟ فرمود: «به خدا سوگند، این دعایم برای امتم در هر نماز است»^۱. هیشمی (۹/۲۴۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر احمد بن منصور رمادی که ثقه است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای خلفای چهارگانه

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه از انس رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابَابَكَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، ترجمه: «بار خدایا، ابوبکر را روز قیامت با من در درجه‌ام قرار بده»^۱. این چنین در المنتخب (۴/۳۴۵) آمده است. احمد، ترمذی - که آن را صحیح دانسته -، ابن سعد و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه و نسائی از خباب رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَدَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَأُوَ بِأَيِّ جَهْلٍ بِنِ هِشَامٍ»، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را به محبوب‌ترین این دو مرد نزدت عزت بده: به عمر بن خطاب، یا ابوجهل بن هشام»^۲. و نزد ابن ماجه، حاکم و بیهقی از عایشه رضی الله عنها به شکل مرفوع روایت است: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً»، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را به ویژه عمر بن خطاب عزت بخش»^۳. و نزد طبرانی و احمد از ابن مسعود رضی الله عنه

۱- صحیح. ابن حبان (۷۱۱۱) حاکم (۱۱/۴) ابن ابی شیبه (۱۳۲/۱۲) حاکم آن را صحیح دانسته است. نگا: المجمع (۹/۲۴۴).

۲- ابونعیم در الحلیه (۱/۳۳).

۳- صحیح. ترمذی (۳۶۸۱) آلبنانی آن را صحیح دانسته است.

۴- صحیح به جز بخش آخر حدیث. ابن ماجه (۱۰۵) آلبنانی آن را جز آخر آن (به ویژه) صحیح دانسته است.

به این لفظ روایت است: «اللَّهُمَّ أَيْدِ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ»، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را توسط عمر تقویت نما»^۱. این چنین در المنتخب (۴/۳۷۰) آمده است.

دعای پیامبر ﷺ برای عثمان

ابن عساکر از زیدبن اسلم روایت نموده، که گفت: عثمان رضی الله عنه شتری را که رنگ سرخ مایلی به سیاهی داشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بار خدایا، از پل صراط بگذرانش». و نزد وی هم چنان از عایشه، و ابوسعید رضی الله عنهما و نزد ابونعیم از ابوسعید به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، از عثمان راضی شدم، از وی راضی شو»، سه بار. و نزد طبرانی در الأوسط و ابونعیم در الحلیه و ابن عساکر از ابن مسعود بشکل مرفوع روایت است: بار خدایا برای عثمان آنچه پیش روی دارد و آنچه را پشت سر گذاشته و آنچه را پنهانی نموده و آنچه را علنی انجام داده، و آنچه را پنهان نموده و آنچه را آشکار انجام داده ببخش». این چنین در المنتخب (۵/۶) آمده است.

دعای پیامبر ﷺ برای علی

ابن ابی عاصم، ابن جریر - و آن را صحیح دانسته -، طبرانی در الأوسط و ابن شاهین در السنه از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: دچار دردی شدم، و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، مرا در جایش سرپا نگه داشت، و به نماز خواندن برخاست، و گوشه‌ای از لباسش را بر من انداخت، بعد از آن گفت: «ای پسر ابوطالب تندرست شدی و باکی بر تو نیست، هر چه از خداوند برای خودم خواستم مثل آن را برای تو نیز طلب نمودم، و هر چه را از خدا خواستم به من داد، مگر اینکه به من گفته شد: بعد از تو نبی نیست»، سپس در حالی برخاستم، که گویی تکلیف و شکایتی نداشتم. این چنین در المنتخب (۵/۴۳) آمده است.

و بزار از زید بن یثیع و سعیدبن وهب و عمروبن ذی مر روایت نموده، که گفتند: از علی رضی الله عنه شنیدیم که می‌گوید: هر کسی را که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در روز غدیر خم شنیده باشد سوگند می‌دهم که برخیزد، آن گاه سیزده مرد برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «آیا من برای مومنین از نفس‌هایشان اولی نیستم؟»

۱- ضعیف. احمد (۱/۴۵۶) در آن ابونعشل است. نکا: المجمع (۹/۶۷) بیهقی (۶/۳۷۰) حاکم

گفتند: بلی، ای رسول خدا، می‌گویند: بعد از آن دست علی را گرفت و گفت: «کسی را که من مولایش هستم، این هم مولایش^۱ است، بار خدایا، با کسی که با او دوستی می‌کند دوستی کن، و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمنی کن، و کسی را که دوستش می‌دارد دوست بدار، و کسی را که بدش می‌برد بد ببر، و کسی را که یاریش می‌دهد یاری بده و کسی را که وی را ترک می‌کند و با او همکاری نمی‌کند کنار بگذار و یاریش مکن». هیثمی (۹/۱۰۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر فطربین خلیفه که وی ثقه است. و در حاشیه المجمع آمده: بخاری نیز از وی - [یعنی از فطربین] - روایت نموده است. و نزد طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما به این لفظ روایت است: «بار خدایا، کمکش کن، و توسط وی کمک نما، رحمش کن و توسط وی رحم نما، نصرتش بده و توسط وی نصرت بده، بار خدایا، با کسی که با او دوستی می‌کند دوستی کن و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمنی نما»^۲ - یعنی با علی - این چنین در المنتخب (۵/۳۲) آمده است. و نزد حاکم از علی به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، لسانش را ثابت گردان و قلبش را هدایت فرما»^۳، و از ابن عباس به این لفظ روایت است: «بار خدایا، به قضاوت هدایتش نما»^۴، چنانکه در المنتخب (۵/۳۵) آمده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سعد بن ابی وقاص و زبیر بن عوام رضی الله عنهما

ابن عساکر و ابن نجار از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده‌اند، که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به سعد می‌گفت: «بار خدایا، تیرش را استوار بگردان، دعوتش را قبول کن و دوستش بدار»^۵. و نزد ترمذی، ابن حبان و حاکم از سعد به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، دعای سعد را وقتی دعايت نمود قبول نما»^۶. این چنین در المنتخب (۵/۷۰) آمده است. و ابویعلی و ابن عساکر از زبیر بن عوام روایت نموده‌اند، که گفت:

۱- یعنی: کسی را که من یاورش هستم علی نیز یاورش است. این معنی را امام شافعی گفته است، ابوالعبس گفته: یعنی: کسی که با من محبت و دوستی دارد باید با وی نیز داشته باشد.

۲- صحیح. طبرانی (۱۲۲/۱۲) بیهقی (۱۳۱/۹) ابن سعد (۱/۲).

۳- صحیح. حاکم (۱۳۵/۳/۳) احمد (۱/۱۱۱).

۴- صحیح. حاکم (۸۸/۴).

۵- صحیح. ابن عساکر (۱۰۳/۶).

۶- ضعیف. ابویعلی (۶۹۱۲) ابن عدی (۱۹۱۷/۵) در سند آن عقبه بن عبدالله الرفاعی ضعیف است. نگا: المجمع (۱۶۶/۹).

رسول خدا ﷺ برای خودم، برای پسر و پسر پسر دعا نمود. این چنین در المنتخب (۵/۷۰) آمده است.

دعاهایش برای خانواده‌اش

ابویعلی از ام سلمه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فاطمه گفت: «شوهر و پسرانت را نزد من بیاور»، وی آنان را آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه خیبریی را که زیر پایم بود، و از خیبر به دست آورده بودیم بر سرشان انداخت، و بعد از آن گفت: «اللهم هولاء آل محمد فاجعل صلواتك و برکاتك علی آل محمد كما جعلتها علی آل ابراهیم انك حمید مجید»، ترجمه: «بار خدایا، اینان آل محمداند، پس رحمت‌ها و برکت هایت را بر آل محمد نازل بگردان، چنانکه آن را بر آل ابراهیم نازل گردانیدی، چون تو ستوده شده و با عظمت هستی»^۱. هیشمی (۹/۱۶۶) می‌گوید: در این عقبه بن عبدالله رفاعی آمده، و ضعیف می‌باشد، و ترمذی این را به اختصار درود روایت کرده است.

و طبرانی از ابوعمار روایت نموده که گفت: من نزد واثله بن اسقع رضی الله عنه نشسته بودم، که علی رضی الله عنه را یاد نمودند و دشنامش دادند، هنگامی که برخاستند گفت: بنشین تا تو را از کسی خبر دهم که دشنامش دادند، من روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، که ناگهان علی، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنهم آمدند، وی جامه‌ای را که داشت بر آنان انداخت و بعد از آن گفت: «اللَّهُمَّ أَهْلَ بَيْتِي، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»، ترجمه: «بار خدایا، اینان خانواده‌ام می‌باشند، پلیدی را از آنان دور بساز، و خوب پاک‌شان نما»، گفتم: ای رسول خدا و من، گفت: «و تو»، افزود: به خدا سوگند، آن مطمئن‌ترین عملم در نفسم است. و در روایتی آمده: آن امیدبخش‌ترین چیزی است که من آرزویش را می‌کنم^۲. هیشمی (۹/۱۶۷) می‌گوید: طبرانی این را به دو اسناد روایت نموده، و رجال سیاق اول رجال صحیح‌اند، غیر کلثوم بن زیاد که ابن حبان ثقه‌اش دانسته ولی در وی ضعف است.

۱- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۶۵/۲۲) نکا: المجمع (۱۶۷/۹).

۲- صحیح. طبرانی در الاوسط (۳۴۸/۵) نکا: المجمع (۱۶۹/۹).

طبرانی در الأوسط از علی روایت نموده که: وی نزد پیامبر ﷺ در حالی وارد گردید، که پیامبر ﷺ چادری را هموار نموده بود. بعد وی علی، فاطمه، حسن و حسین بر آن نشستند. بعد از آن پیامبر ﷺ از اطراف چادر را گرفت و بر آنان گره نمود: و گفت: «اللَّهُمَّ ارض عنهم كما انا عنهم راض»، ترجمه: «بار خدایا، از ایشان راضی شو، چنانکه من از ایشان راضی هستم». هیشمی (۹/۱۶۹) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عبید بن طفیل که ثقه می‌باشد، و کنیه‌اش ابوسیدان است.

دعاهایش برای حسن و حسین رضی الله عنهما

بزار از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر ﷺ برای حسن و حسین رضی الله عنهما گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبُّهُمَا وَمَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحْبَبَنِي»، ترجمه: «بار خدایا، من این دو را دوست می‌دارم، پس تو هم دوست‌شان بدار، و کسی ایشان را دوست بدارد، به درستی که مرا دوست می‌دارد»^۱. هیشمی (۹/۱۸۰) می‌گوید: اسناد آن جید است.

و نزد وی هم چنان از ابوهریره رضی الله عنه به این لفظ روایت است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبُّهُمَا». اسناد آن، چنان که هیشمی گفته، حسن است. و اینطور این را نسائی و ابن حبان از اسامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند، و در آخرش افزوده‌اند: «وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»، ترجمه: «و دوست بدار کسی را که ایشان را دوست می‌دارد». و در اولش آمده: «اینان پسرانم‌اند، و پسران دخترم»^۲. چنانکه در المنتخب (۵/۱۰۵) آمده است. و این را ابن ابی شیبه و طبالیسی از ابوهریره مثل حدیث اولین روایت نموده و افزوده‌اند: «و کسی را که ایشان را بد می‌برد، بد ببرد». چنانکه در المنتخب (۵/۱۰۶) آمده است.

بخاری و مسلم و غیر آن دو از ابوهریره رضی الله عنه و طبرانی از سعبد بن زید و عایشه رضی الله عنهما به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «بار خدایا، من حسن را دوست می‌دارم، تو هم دوستش بدار، و کسی را دوست بدار که دوستش می‌دارد»^۳. این چنین در المنتخب (۵/۱۰۲) آمده است. و نزد ابن عساکر از محمد بن سیرین به این لفظ روایت است: «بار

۱- صحیح. احمد (۲۹۸/۶) از حدیث ام سلمه. نگا: المجمع (۹/۱۸۰).

۲- حسن. ترمذی (۳۷۶۹) و گفته: حسن و غریب است. طبرانی در الصغیر (۱/۱۹۹) ابن حبان (۲۲۳۴) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۳- بخاری (۳۷۴۹) مسلم (۲۴۲۲).

خدایا، سالمش دار، و توسط وی سالم بگردان»، چنانکه در المنتخب (۵/۱۰۴) آمده است. امام‌های ششگانه: غیر ابودرداء، از براء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: نبی صلی الله علیه و آله را دیدم که حسین رضی الله عنه را بر شانه‌اش حمل نمود و گفت: «بار خدایا، من دوستش می‌دارم و تو هم دوستش بدار». این چنین در المنتخب (۵/۱۰۵) آمده است.

دعاهایش برای عباس و فرزندان

ترمذی - که آن را حسن دانسته - و ابویعلی از ابن عباس رضی الله عنهما به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «بار خدایا، برای عباس و فرزندانش مغفرت ظاهری و باطنی نما، و به عوض وی در پسرانش جانشینش باش»^۱. و نزد ابن عساکر از ابوهریره به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، برای عباس آنچه را سری نموده و آنچه را علنی نموده، آنچه را ظاهر ساخته و آنچه را پنهان داشته و آنچه از وی و از ذریه‌اش تا روز قیامت می‌باشد ببخش»^۲. و هم چنان نزد وی و خطیب از ابوهریره به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، برای عباس، برای پسران عباس و برای کسی که دوست‌شان می‌دارد ببخش»^۳. و نزد ابن عساکر از عاصم از پدرش به شکل مرفوع روایت است: «عباس عمویم است، مثل پدرم است، بازمانده پدرانم است، بار خدا، گناهش را برایش بیامرز، و عملهای نیکش را قبول نما، و از عمل‌های ناپسندیده‌اش درگذر و ذریه‌اش را برایش صالح بگردان»^۴. این چنین در المنتخب (۵/۲۰۷) آمده است.

و طبرانی از ابواسید الساعدی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه گفت: «فردا خودت و فرزندان، تا من نزدتان نیآمده‌ام از منزلت بیرون نشوید، چون من با شما کاری دارم»، برای وی انتظار کشیدند، تا اینکه بعد از چاشت نزد آنان وارد شد و گفت: «السلام علیکم»، گفتند: «علیکم السلام ورحمه الله وبرکاته»، پرسید: «چگونه صبح نمودید؟» گفتند: خداوند را می‌ستاییم، فرمود: «به یکدیگر خوب نزدیک شوید»، وقتی که به هم نزدیک شدند و خود را آماده ساختند چادرش را بر آنان پهن نمود، بعد از آن گفت: «ای پروردگرم، این عمویم و

۱- حسن. ترمذی (۳۷۶۲) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۲- ابن عساکر (۷/۲۳۸).

۳- خطیب (۱۱/۱۰، ۲۷).

۴- ابن عساکر (۷/۲۳۹).

شقیق پدرم است، و اینان اهل بیت‌اند، بنابراین ایشان را از آتش بیوشان، چنان که من با این چادرم آنان را پوشانده‌ام»، آن گاه زیر دری دروازه و دیوارهای خانه آمین گفتند و صدا کشیدند: آمین، آمین، آمین^۱. هیشمی (۹/۲۷۰) می‌گوید: اسناد آن حسن است. و این را هم چنان بیهقی از ابواسید به مثل آن، و ابن ماجه به اختصار از وی روایت نموده‌اند، چنانکه در البدایه (۶/۱۳۳) آمده، و ابونعیم آن را در الدلائل (ص ۱۵۴) از وی به طولش روایت کرده است.

و ابن ابی شیبه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: در خانه میمونه رضی الله عنها بودم، و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب وضویش را گذاشتم، پرسید: «کی این را برای من گذاشته است؟» میمونه گفت: عبدالله، فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ»، ترجمه: «بار خدایا، فقیه در دین بگردانش، و تفسیر قرآن را بیاموزانش»^۲. و نزد ابن نجار فقط دعا روایت شده است به این لفظ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ»، ترجمه: «بار خدایا، کتاب را به او بیاموز، و فقیه در دین بگردانش». این چنین در المنتخب (۵/۲۳۱) آمده است. و نزد ابن ماجه، ابن سعد و طبرانی از وی به این لفظ روایت است: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ وَتَأْوِيلَ الْكِتَابِ»، ترجمه: «بار خدایا، حکمت را به او بیاموز، و هم چنین تفسیر کتاب را». و نزد ابونعیم در الحلیه از ابن عمر رضی الله عنهما به این لفظ روایت است: «اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِ، وَانْشُرْ مِنْهُ»، ترجمه: «بار خدایا، در وی برکت انداز، و از وی منتشر گردان»^۳. این چنین در المنتخب (۵/۲۲۸) آمده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جعفر، فرزندانش، زیدبن حارثه و ابن رواحه رضی الله عنهما
طبرانی و ابن عساکر از ابن عباس، و احمد و ابن عساکر از عبدالله بن جعفر به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «اللَّهُمَّ أَخْلِفْ جَعْفَرًا فِي وَلَدِهِ»، ترجمه: «بار خدایا،

۱- حسن. طبرانی، هیشمی آن را حسن دانسته است. (۹/۲۷۰).

۲- صحیح. احمد (۱/۳۱۴) اصل آن در بخاری (۲۶۶، ۳۳۵) است و حاکم که اصل آن در صحیحین است.

۳- از وی ذریه‌ای بگردان.

۴- حاکم (۱/۴۰۰) ابونعیم (۱/۳۱۵).

احمد، مسلم و ابوداود از ام سلمه رضی الله عنها به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأَبِي سَلَمَةَ وَارْزُقْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَقْرِبِينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ»، ترجمه: «بار خدایا، برای ابوسلمه ببخشای، و درجه‌اش را در مقربین بلند گردان، و در عقبش جانشین وی در بازماندگان باش، و برای ما و او ای پروردگار عالمیان ببخشای، و قبرش را برای وی وسیع گردان و در آن برایش نور و روشنی عنایت فرما»^۱. این چنین در المنتخب (۵/۲۱۹) آمده است.

احمد، ابویعلی، نسائی و ابن حبان از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا می‌گرفت و بر رانش می‌نشانید و حسن بن علی رضی الله عنه را بر ران چپش می‌نشانید، باز ما را به خودمی‌چسباند و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْحَمُهُمَا فَارْحَمَهُمَا»، ترجمه: «بار خدایا، من بر این دو رحم و مهربانی می‌کنم، تو نیز بر آنان رحم فرما»^۲. ابن سعد (۴/۶۲) از اسامه مثل این را روایت نموده است. و در روایت دیگری نزد وی از او به این لفظ آمده: «بار خدایا، من اینان را دوست می‌دارم، تو هم دوست‌شان بدار».

و نزد احمد، ترمذی - که آن را حسن دانسته -، طبرانی و غیر ایشان از وی روایت است که گفت: هنگامی که مریضی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شد، به مدینه آمدم^۳ و مردم هم آمدند، من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم در حالی که از حرف زدن بازمانده بود، بنابراین صحبت نکرد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست‌هایش را بر من می‌گذاشت و بلندشان می‌نمود، و من می‌دانستم که وی برایم دعا می‌نماید^۴. این چنین در الکنز (۷/۵) و المنتخب (۵/۱۳۶) آمده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عمرو بن عاص، حکیم بن حزام، جریر و آل بسر رضی الله عنهم

ابن عدی از جابر رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده: «بار خدایا، برای عمرو بن عاص پیامرز، سه بار، وقتی او را برای صدقه صدا می‌نمودم آن را برایم می‌آورد». این چنین در المنتخب (۵/۲۵۰) آمده است. و طبرانی از حکیم به شکل مرفوع روایت نموده:

۱- مسلم در الجنائز (۷) ابوداود (۳۱۸) احمد (۲۹۷/۶) بیهقی (۳/۳۸۴).

۲- بخاری (۱۰/۸) احمد (۵/۲۰۵) ابن حبان (۶۹۶۱).

۳- البته از جرف، جایی که با عساکرش اردگاه داشت.

۴- حسن. ترمذی (۳۸/۷) احمد (۵/۲۰۱) ترمذی و آلبنی آن را حسن دانسته‌اند.

«بار خدایا، برایش در خرید و فروشش برکت بده»، این را برای حکیم بن حزام گفته است و نزد عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از وی روایت است که: پیامبر ﷺ وی را فرستاد، تا به یک دینار برایش قربانی بخرد، وی آن را خرید و باز به دو دینار فروختش، بعد به یک دینار گوسفندی را خریداری نمود، و دینار دیگر را آورد، آن گاه نبی خدا ﷺ برایش به برکت دعا نمود، و دستورش داد که یک دینار را صدقه کند^۱: این چنین در المنتخب (۵/۱۶۹) آمده است.

و طبرانی از جریر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من بر اسب استوار و ثابت نمی‌ماندم، این را برای رسول خدا ﷺ یاد نمودم، وی دستش را بر سینه‌ام زد، حتی که اثر دستش را بر سینه‌ام احساس نمودم، فرمود: «بار خدایا، ثابتش دار، و هدایت کننده و هدایت شده‌اش بگردان»، بعد از آن دیگر از اسبم نیافتادم. ابن ابی شیبه هم این را از وی روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: «آیا مرا از ذی الخلیفه راحت نمی‌سازی» - خانه‌ای بود متعلق قبیله خثعم در جاهلیت که کعبه یمانی نامیده ذکر نموده^۲، چنانکه در المنتخب (۵/۱۵۲) آمده است.

ابن عساکر از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: من و پدرم بر دروازه خانه‌مان نشسته بودیم، که ناگهان رسول خدا ﷺ بر قاطرش پدیدار گردید، پدرم به او گفت: ای رسول خدا، آیا پایین نمی‌آیی، تا طعام صرف کنی و به برکت دعا نمایی؟ بنابراین وی پایین آمد، نان صرف نمود و بعد از آن گفت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ، وَاعْفِرْ لَهُمْ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِي رِزْقِهِمْ»، ترجمه: «بار خدایا، رحم‌شان نما، برای‌شان بیامرز و برای‌شان در رزق‌شان برکت عنایت فرما»^۳. طبرانی این را به شکل طولانی روایت نموده: و افزوده: ما برای همیشه وسعت در رزق را از خداوند عز و جل احساس می‌نماییم. این چنین در المنتخب (۵/۲۲۰) آمده است.

۱- صحیح. ابوداود (۳۳/۴) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- بخاری (۳۰۲۰) مسلم (۲۴۷۵).

۳- صحیح. ابن عساکر (۱۳۹/۶) طبرانی (۱۸۲) اصل آن در صحیح مسلم (۲۰۴۲) کتاب الاشریه است. ترمذی (۳۵۷۶) نسائی در الکبری (۲۰۲/۴).

دعاهای پیامبر ﷺ برای براء بن معرور، سعد بن عباد و ابوقتاده

ابن منده و ابن عساکر از نضله بن عمرو غفاری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: مردی از غفار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «نامت چیست؟» گفت: نیهان، فرمود: «تو مکرم هستی»، و پیامبر صلی الله علیه و آله بر براء بن معرور بعد از اینکه به مدینه آمد نماز گزارد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى بَرَاءِ بْنِ مَعْرُورٍ وَلَا تَحْجِبْهُ عَنْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَادْخُلْهُ الْجَنَّةَ، وَقَدْ فَعَلْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، بر براء بن معرور درود بفرست، و او را روز قیامت از خود باز مدار و داخل جنتش نما و این کار رانموده‌ای». این چنین در المنتخب (۵/۱۴۴) آمده است. و نزد ابن سعد (۳/۶۲۰) از عبدالله بن ابی قتاده روایت است که گفت: نخستین کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ورودش به مدینه بر وی نماز گزارد، براء بن معرور بود، با اصحابش رفت و بر وی صف بسته گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَأَرْضْ عَنْهُ وَقَدْ فَعَلْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، برایش بیامرز، رحمتش نما و از وی راضی شو و این را نموده‌ای».

و ابوداود از قیس بن سعد به شکل مرفوع روایت نموده، که گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ عَلَى آلِ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ» ترجمه: «بار خدایا و رحمتت را صلاتک و حرمتک علی آل سعد بن عباده نازل فرما»^۱. این چنین در المنتخب (۵/۱۹۰) آمده است.

و ابونعیم از ابوقتاده روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله همراهش بودیم، وی از سواریش یکطرف شد، من با دستم وی را تکیه دادم، تا این که بیدار شد، باز یکطرف شد و من تکیه دادم، تا اینکه بیدار گردید، فرمود: «اللَّهُمَّ احْفَظْ أَبَا قَتَادَةَ كَمَا حَفَظْتَنِي مِنْهُ اللَّيْلَةَ، مَا أَرَانَا إِلَّا قَدْ شَقَقْنَا عَلَيْكَ»، ترجمه: «بار خدایا، ابوقتاده را حفظ نما، چنانکه مرا از ابتدای شب حفاظت نمود، می‌پندارم بر تو باعث مشقت و تکلیف شدیم»^۲. طبرانی این را فقط با اکتفا به دعا روایت کرده است. این چنین در المنتخب (۵/۱۶۱) آمده است.

۱- ضعیف. ابوداود (۵۱۸۵) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۲- صحیح. طبرانی (۲۳۹/۳) نگا: سیر اعلام النبلاء (۴/۹۰).

دعا‌های پیامبر ﷺ برای انس بن مالک و غیر وی از اصحاب

ابونعیم از انس روایت نموده، که گفت: ام سلیم گفت: ای رسول خدا، برای انس دعا کن، فرمود: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ، وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ». ترجمه: «بار خدایا، مال و فرزندان او را زیاد فرما، و در آن برایش برکت بده»^۱. و حدیث را، چنانکه در المنتخب (۵/۱۴۲) آمده، متذکر گردیده است.

و طبرانی از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده: مردی که به او حرمه گفته می‌شد نزد نبی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، ایمان اینجاست، و به‌سوی زبانش اشاره نمود، و نفاق اینجاست، و به‌سوی قلبش اشاره نمود، و خداوند را جز اندک یاد نمی‌کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَهُ لِسَانًا ذَاكِرًا، وَقَلْبًا شَاكِرًا، وَارْزُقْهُ حَتَّى يَحِبَّ مِنْ يَحِبِّي وَصِيرَ امْرَأَةٍ خَيْرٍ»، ترجمه: «بار خدایا، برایش زبان ذاکر بگردان، و قلب شکرگزار، و برایش توفیق عنایت فرما تا کسی را دوست بدارد که مرا دوست می‌دارد، و امرش را به‌سوی خیر رهنمون ساز»^۲. هیشمی (۹/۴۰۲) می‌گوید: در این راوی است که از وی نام برده نشده، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند.

و طبرانی از تلب رضی الله عنه روایت نموده، که وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «وقتی اجازه داده شود - یا حتی برایت اجازه داده شود -»^۳، می‌گوید: بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر که خدا خواست درنگ نمود، سپس او را خواست و دستش را بر رویش کشید و گفت: «بار خدایا، برای تلب ببخش و رحمش نما»، سه بار^۴. هیشمی (۹/۴۰۲) می‌گوید: از ملقم بن تلب دو تن روایت نموده‌اند، و بقیه رجال آن ثقه‌اند. و ابن سعد هم (۷/۴۲) این را روایت نموده است، در روایت وی آمده: می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، برایم مغفرت بخواه، به من گفت: «وقتی اجازه داده شود»، و مثل آن را ذکر نموده.

۱- بخاری (۶۳۳۴) مسلم (۶۶۰).

۲- ضعیف. چنانکه هیشمی (۴۰۵/۹) می‌گوید.

۳- یعنی: تا اینکه خداوند برایم در مورد دعاء درباره تو اجازه بدهد، و این تلب در وفد بنی تمیم بود،

آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را از عقب حجره‌ها صدا نمودند.

۴- ضعیف. طبرانی (۶۳/۲) نگا: المجمع (۴۰۲/۹).

و ابن سعد و طبرانی از ابوموسی رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت نموده‌اند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عُيَيْدًا أَبَا عَامِرٍ فَوْقَ أَكْثَرِ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، ترجمه: «بار خدایا، عیبید ابوعامر را روز قیامت بلندتر از اکثر مردم بگردان»^۱. این چنین در المنتخب (۵/۲۳۹) آمده است.

و ابونعیم از احسان بن شداد رضی الله عنه روایت نموده که: مادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، من نزدت آمده‌ام تا برای این فرزندم دعا کنی، و او را بزرگ و نیک بگردانی^۲، آن گاه از باقیمانده وضویش وضو نمود و رویش را مسح کرد^۳، و گفت: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهَا فِيهِ، وَاجْعَلْهُ كَبِيرًا طَيِّبًا»، ترجمه: «بار خدایا، در وی برایش برکت بده، و او را بزرگ و نیکو بگردان»^۴. این چنین در المنتخب (۵/۱۶۷) آمده است.

دعایش برای ضعیفان اصحابش

بزار از ابوهیریه رضی الله عنه روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این که سلام داد سرش را در حالی بلند نمود که ربروی قبله بود و گفت: «بار خدایا، سلمه بن هشام، عیاش بن ابی ربیع، ولید بن ولید و ضعیفان مسلمانان، آنانی را که نه حیل‌ای در توان دارند و نه راهی می‌یابند، نجات بخش»^۵. هیثمی (۱۰/۱۵۲) می‌گوید: در این عل بن زید آمده و درباره‌اش اختلاف است، ولی بقیه رجال آن ثقه‌اند، و در صحیح آمده، که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن قنوت خواند. ابن سعد (۴/۱۳۰) این را از ابوهیریه به مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: «اللَّهُمَّ اَنْجِ»، ترجمه: «بار خدایا، نجات بده». و در روایت دیگری نزد وی از او روایت است که گفت: هنگامی که نبی صلی الله علیه و آله سرش را از رکعت نماز فجر بلند نمود گفت: «بار خدایا، ولید بن ولید سلمه بن هشام عیاش بن ربیع و مستضعفان مکه را نجات ببخش، بار خدایا فشارت را بر مضر سخت‌تر کن، بار خدایا، سال‌هایشان را چون قحط سالی‌های یوسف بگردان»^۶.

۱- صحیح. احمد (۴/۴۱۲) ابن سعد (۴/۱۸۵).

۲- و در الاصابه آمده: تا برایش دعا کنی، که خداوند در وی برکت اندازد.

۳- و در الاصابه آمده: آن گاه وضو نمود، و از وضویش اضافه ماند و رویش را با آن مسح نمود.

۴- ضعیف. طبرانی (۴/۴۳) هیثمی می‌گوید: در سند آن کسانی هستند که شناخته‌اند. المجمع (۹/۴۱۳).

۵- ضعیف. احمد (۲/۴۰۷) در سند آن علی بن زید ضعیف است. نگا: المجمع (۱۰/۱۵۲).

۶- بخاری (۶۲۰۰) مسلم در کتاب المساجد (۲۹۵).

دعاهایش رضی الله عنه بعد از نمازها

دعای پیامبر رضی الله عنه: بار خدایا: مرا به ذکر، شکر و حسن عبادت کمک فرما

ابوداود، نسائی - لفظ از وی است -، ابن خزیمه، ابن حبان هر دو در صحیح خود و حاکم - که آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته - از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا رضی الله عنه روزی دستش را گرفت، بعد از آن گفت: «ای معاذ، به خدا سوگند، من دوستت دارم»، معاذ به او گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، من هم به خدا سوگند، تو را دوست دارم، فرمود: «ای معاذ، توصیه ات می‌کنم که گفتن این را در عقب هر نماز مگذاری: «اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحَسَنِ عِبَادَتِكَ»، «بار خدایا، مرا به ذکر، شکر، و حسن عبادت کمک فرما» و معاذ به آن صنابحی را توصیه نمود، و صنابحی ابوعبدالرحمن را به آن توصیه نمود، و ابوعبدالرحمن عقبه بن مسلمه را به آن توصیه نمود^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۱۴) آمده است.

قول پیامبر رضی الله عنه: بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، تو با برکت هستی، ای صاحب بزرگی و عزت

طبرانی از عون بن عبدالله بن عتبه روایت نموده، که گفت: مردی در پهلوی عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه نماز گزارد، و از عبدالله شنید که بعد از سلام دادنش چنین می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۲، بعد از آن در پهلوی عبدالله بن عمر رضی الله عنه نماز خواند، و از وی نیز شنید که بعد از سلام دادنش آن را می‌گوید، آن مرد خندید، ابن عمر به او گفت: چه تو را خندانند؟ گفت: من در پهلوی عبدالله بن عمرو نماز گزاردم، و از وی شنیدم که مثل این را می‌گوید، ابن عمر پاسخ خدا: رسول خدا رضی الله عنه این را می‌گفت^۳. هیشمی (۱۰/۱۰۲) می‌گوید: رجال رجال صحیح‌اند. و ابن ابی شیبه از صله بن زفر روایت نموده، که گفت: از ابن

۱- صحیح. ابوداود (۱۵۲۲) حاکم (۲۷۳ / ۱) (۲۳ / ۳) ابن خزیمه (۷۵۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- ترجمه‌اش همان است که در عنوان ذکر شد.

۳- صحیح. طبرانی (۳۳۹ / ۱۲) نگا: المجمع (۱۰ / ۱۰۲).

عمر شنیدم که در عقب نماز می‌گوید... و حدیث را به مثل آن ذکر نموده، مگر این که وی مرفوع را از عبدالله بن عمرو نقل نموده است، چنانکه در الكنز (۱/۲۹۵) آمده است. و ابوداود (۲/۳۵۹) از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌داد، می‌گفت... و آن را متذکر شده.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «اللهم اذهب عني الهم والحزن»

طبرانی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی نماز می‌گزارد و از نمازش فارغ می‌گردید، با دست راستش بر سرش مسح می‌نمود و می‌گفت: «بسم الله الذي، لا اله الا هو الرحمن الرحيم، اللهم اذهب عني الهم والحزن»، ترجمه: «به نام خداوندی که معبودی جز وی نیست، خدایی که بی‌اندازه مهربان و نهایت با رحم است، بار خدایا، غم و رنجم را از من دور ساز»^۱. و در روایتی آمده: پیشانی‌ش را با دست راستش مسح می‌نمود و می‌گفت: «اللهم اذهب عني الهم والحزن»، ترجمه: «بار خدایا، غم و رنج را از من دور ساز». هیشمی (۱۰/۱۱۰) می‌گوید: طبرانی این را در الأوسط و بزار به مثل آن به اسنادهایی روایت نموده‌اند، و در آن زیدالعمی آمده، وی را بیشتر از یک تن ثقه دانسته، و جمهور ضعیفش دانسته‌اند، و بقیه رجال یکی از اسنادهای طبرانی ثقه‌اند و درباره بعضی‌شان اختلاف است.

قول ابویوب و ابن عمر درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عقب نماز

طبرانی از ابویوب رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: همیشه وقتی عقب نبی‌تان صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم، از او هنگامی منصرف می‌شد شنیدم که می‌گفت: «اللهم اغفر خطاياي وذنوبي كلها، اللهم وأنعشني واجبرني واهدني بصالح الأعمال والأخلاق، لا يهدي لصالحها ولا يصرف سيئها إلا أنت»، ترجمه: «بار خدایا، همه خطاها و گناهانم را ببخش، بار خدایا، مرا سر فراز گردان، و کمبودهایم را جبران نما، و به‌سوی اعمال و اخلاق صالح هدایت کن، چون به جز تو به‌سوی اعمال صالح کسی هدایت نمی‌کند و هم چنان بد آن را جز تو منصرف نمی‌سازد». هیشمی (۱۰/۱۱۱) می‌گوید: طبرانی این را در الصغیر والأوسط روایت نموده، و اسناد آن جيد است. و طبرانی از ابن عمر روایت نموده، که گفت: همیشه

۱- ضعیف. طبرانی و ابونعیم (۲/۳۰۱) در سند آن زیدالعمی ضعیف است و نگا: المجمع (۱۰/۱۱۰).

وقتی که عقب نبی‌تان ﷺ نماز خواندم، از وی هنگامی منصرف می‌شد شنیدم که می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَةً وَعَمْدِي، اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِمَنْ يَصْلِحُ الْأَعْمَالَ وَالْأَخْلَاقَ، إِنَّهُ لَا يَهْدِي لِصَالِحِهَا وَلَا يَصْرِفُ سَيِّئِهَا إِلَّا أَنْتَ». هیشمی (۱۰/۱۷۳) می‌گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‌اند.

حدیث ام سلمه و عایشه درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز

طبرانی در الصغیر از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: پیامبر ﷺ بعد از نماز فجر می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا طَيِّبًا، وَعِلْمًا نَافِعًا، وَعَمَلًا مُتَقَبَلًا»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو رزق پاک و نیکو، علم نافع و عمل قبول شده می‌خواهم»^۱. هیشمی (۱۰/۱۱۱) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند. و طبرانی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ در عقب هر نماز می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبِّ جَبْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَإِسْرَافِيْلَ أَعِزَّنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»، ترجمه: «بار خدایا، پروردگار جبریل، میکائیل و اسرافیل، مرا از گرمای آتش و عذاب قبر پناه بده»^۲. هیشمی (۱۰/۱۱۰) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط از شیخش علی بن سعید الرازی روایت نموده، و در آن کلامی هست که ضرری نمی‌رساند، و بقیه رجال آن ثقه‌اند، نسائی این را به غیر قولش، «در عقب هر نماز»، روایت نموده است.

قول ابوبکره، معاویه و ابوموسی درباره دعای پیامبر ﷺ در عقب نماز

ابن ابی شیبه از ابوبکره رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: نبی خدا ﷺ در عقب نماز دعا نموده می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از کفر، فقر و عذاب قبر پناه می‌برم»^۳. این چنین در الكنز (۱/۲۹۶) آمده است. و نسائی از معاویه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم، وقتی از نماز منصرف می‌شد می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مَعْطِي لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»، ترجمه: «بار خدایا، هیچ بازدارنده برای آنچه تو داده‌ای نیست، و

۱- صحیح. طبرانی (۳۰۵/۲۳) نگا: المجمع (۱۱۱/۱۰).

۲- صحیح. احمد (۶۱/۶) نگا: المجمع (۱۱۰/۱۰).

۳- صحیح. احمد (۳۶/۵).

هیچ دهنده‌ای از آنچه تو بازداشته‌ای نیست، و هیچ صاحب عظمت را در گرفت تو عظمتش نفع نمی‌رساند»^۱، این چنین در الکنز (۱/۲۹۶) آمده است. و ابن ابی شیبہ از ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: برای نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آب وضو آوردم، و او وضو نمود و نماز گزارد، بعد از آن گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، وَوَسِّعْ لِي فِي دَارِي، وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي»، ترجمه: «بار خدایا، گناهم را برایم ببخش، منزلم را برایم وسیع ساز و در رزقم برایم برکت ده»^۲. این چنین در الکنز (۱/۳۰۶) آمده است.

قول زید بن ارقم و علی درباره دعای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در عقب نماز

ابوداود (۲/۳۵۸) از زیدبن ارقم رضی اللہ عنہ روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در عقب نمازش می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ الْعِبَادَ كُلَّهُمْ إِخْوَةٌ، اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، اجْعَلْنِي مُخْلِصًا لَكَ وَأَهْلِي فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، اسْمَعْ وَاسْتَجِبْ، اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ، اللَّهُمَّ نُورَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ، حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ»، ترجمه: «بار خدایا، پروردگار ما و پروردگار همه چیز، من گواه هستم که تو به تنهایی پروردگاری، و شریکی برایت نیست، بار خدایا، پروردگار ما و پروردگار همه چیز، من گواه هستم که محمد بنده و فرستاده توست بار خدایا پروردگار ما پروردگار همه چیز من گواه هستم که بندگان همه برادراند، بار خدایا، پروردگار ما، و پروردگار همه چیز، مرا و خانواده‌ام را در هر ساعت، در دنیا و آخرت برایت مخلص بگردان، ای صاحب عظمت و عزت، بشنو و پاسخ بده، خدا بزرگ و بزرگتر است، بار خدایا، ای نور آسمان‌ها و زمین، خدا بزرگ و بزرگتر است، خدا برایم کافی است و نیک نگهبان است، خدا بزرگ و بزرگتر است»^۳. نزد وی هم چنان از علی رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: نبی خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وقتی از نماز سلام می‌داد می‌گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَسْرَفْتُ

۱- صحیح. مسلم (۵۹۳) نسائی (۷۰/۳).

۲- ضعیف. ابن ابی شیبہ (۲۸۱/۱۰) احمد (۴/۶۳، ۵/۳۶۷) طبرانی در الصغیر (۲/۹۱) نگا: المجموع (۱۰/۱۰).

۳- ضعیف. ابوداود (۱۵۰۸) آلبنی آن را ضعیف دانسته است.

وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي أَنْتَ الْمَقْدَمُ وَالْمُوخِرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، برایم آنچه را در گذشته نموده‌ام و آنچه را در ما بعد نموده‌ام، و آنچه را پنهانی نموده‌ام و آنچه را علنی نموده‌ام، و آنچه را اسراف نموده‌ام و آنچه را تو به آن از من عالم‌تری ببخشی، تو پیش‌کننده و عقب‌کننده هستی و معبودی جز تو نیست»^۱.

دعا‌های پیامبر ﷺ در صبح و شام

قول پیامبر ﷺ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ

احمد از عبدالله بن قاسم روایت نموده، که گفت: زنی از همسایگان پیامبر ﷺ برایم حدیث بیان نمود، که وی از رسول خدا ﷺ در وقت طلوع فجر می‌شنید که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از عذاب قبر و فتنه قبر پناه می‌برم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۱۵) می‌گوید: رجال آن‌ها ثقه‌اند.

قول پیامبر ﷺ: اصْبِحْنَا وَاصْبِحْ الْمَلِكُ لِلَّهِ

بزار از ابوهریره رضی الله عنه و او از پیامبر ﷺ روایت نموده، که وی وقتی صبح می‌نمود می‌گفت: «أصبحنا وأصبح الملك لله، والحمد لله لا شريك له، لا إله إلا هو، وإليه النشور»، ترجمه: «صبح نمودیم و ملک هم برای خداوند صبح نمود، ستایش خدایی راست که شریکی ندارد، معبود بر حقی جز وی نیست، و برگشت به سوی اوست»، وقتی شب می‌نمود می‌گفت: «أمسينا وأمسى الملك لله، والحمد لله لا شريك له، لا إله إلا هو، وإليه المصير». ترجمه: «شب نمودیم و ملک برای خدا شب کرد، ستایش خدایی راست که شریکی ندارد، معبود بر حقی جز وی نیست، و بازگشت به سوی اوست»^۳. هیشمی (۱۰/۱۱۴) می‌گوید: اسناد آن جید است. و نزد مسلم و ترمذی و ابوداود، چنانکه در جمع الفوائد (۲/۲۵۸) آمده، از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول ﷺ وقتی شب می‌نمود می‌گفت: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمَلِكُ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا

۱- مسلم (۷۷۱).

۲- صحیح. احمد (۲۷۱/۵) نگا: المجمع (۱۰/۱۱۵).

۳- صحیح. ابن‌السنی (۸۲) نگا: المجمع (۱۰/۱۱۴) وی آن را به بزار ارجاع داده و سند آن را جید (خوب) دانسته است.

شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ رَبِّ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَسُوءِ الْكِبَرِ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ وَعَذَابٍ فِي الْقَبْرِ»، ترجمه: «شب نمودیم، و ملک برای خداوند شب کرد، و ستایش خدا راست، معبود بر حقی جز خداوند واحد و لا شریک نیست، پادشاهی و ستایش او راست، و او بر همه چیز تواناست، پروردگارا من از تو خیر آنچه را در این شب است سؤال می‌نمایم و خیر ما بعد آن را، و به تو از شر آنچه در این شب است و شر ما بعد آن پناه می‌برم، پروردگارا، به تو از کسل و بدی پیری پناه می‌برم، پروردگارا به تو از عذاب در آتش و عذاب در قبر پناه می‌برم». و وقتی صبح می‌نمود هم چنان این را می‌گفت: «أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلَّهِ...»^۱.

قول پیامبر ﷺ: اصبحنا على ملة الاسلام و على كلمة الاخلاص الى آخره

احمد و طبرانی از عبدالرحمن بن ابزی رضی اللہ عنہ روایت نموده‌اند که: رسول ﷺ وقتی صبح و شام می‌نمود می‌گفت: «أصبحنا على ملة الاسلام - او امسینا على فطرة الاسلام - وعلى كلمة الاخلاص وعلى دين نبينا محمد ﷺ وعلى ملة ابينا ابراهيم حنيفا مسلما وما كان من المشركين»، ترجمه: «بر ملت اسلام صبح نمودیم - یا بر فطرت اسلام شام کردیم - و بر کلمه اخلاص، و بر دین نبی‌مان محمد ﷺ و بر ملت پدرمان ابراهیم، که حنیف و مسلمان بود و از مشرکان نبود»^۲. و رجال آن دو صحیح‌اند، چنان که هیشمی (۱۰/۱۱۶) گفته است.

قول پیامبر ﷺ: رضيت بالله ربا و بالاسلام دينا

احمد از ابوسلام روایت نموده، که گفت: مردی در مسجد حمص عبور نمود، گفتند: این خدمت نبی ﷺ را نموده است، می‌گوید: من به سویش برخاستم و گفتم: حدیثی برایم بیان کن که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده باشی، و دیگر مردان در میان تو و وی آن را روایت نموده باشند، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر بنده مسلمانی که وقتی صبح و شام نماید و سه بار بگوید: "رضيت بالله ربا، و بالاسلام دينا

۱- مسلم (۲۷۳۳) نسائی در عمل اليوم و الليلة (۲۳) ابن السنی (۳۶).

۲- صحیح. احمد (۳/۴۰۶، ۴۰۷) نکا: المجمع (۱۰/۱۱۶).

و بمحمد نبیا، به خدا به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان نبی راضی شدم،" بر خداوند حق می‌باشد، که وی را روز قیامت راضی بسازد»^۱. طبرانی این را به مثل آن روایت نموده، و رجال هر دوی آن‌ها ثقه‌اند، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۱۶) گفته است. این را ابوداود و نسائی هم روایت نموده‌اند.

حدیث ابن عمر درباره دعای پیامبر ﷺ در صبح و شام

ابن ابی شیبه از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که در دعایش هنگامی که شام و صبح می‌نمود، می‌گفت، و آن را تا ترک گفتن دنیا - یا تا وقت مردن - ترک ننمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَأَهْلِي وَمَالِي اللَّهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِي وَآمِنْ رَوْعَاتِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَأَعُوذُ بِعَظَمَتِكَ أَنْ أُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌خواهم، بار خدایا، من از تو عفو و عافیت را در دین و دنیا و خانواده و مال من می‌خواهم، بار خدایا، عورت‌هایم را بیوشان و ترس‌هایم را به امن و آرامش مبدل گردان، بار خدایا مرا از پیش رویم، از عقبم، از راستم، از چپم و از بالایم حفاظت نما، و به عظمت پناه می‌برم که از زیر پایم هلاک کرده شوم»، جبیر بن سلیمان می‌گوید: هدف از (اغتال من تحتی)، «از زیر پایم هلاک کرده شوم»، خسف یا در زمین فرو رفتن است، و نمی‌دانیم این تفسیر، قول پیامبر ﷺ است یا قول جبیر^۲، این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است.

آنچه پیامبر ﷺ به ابوبکر هدایت داد تا در صبح و شام بگوید

احمد، ابن منیع، ابویعلی و ابن السنی در عمل الیوم واللیلہ از ابوبکر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ دستورم داد، که وقتی صبح نمودم و بیگاه نمودم و وقتی در جایم از طرف شب قرار گرفتم بگویم: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْمَلَائِكَةُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكَه»،

۱- صحیح. ترمذی (۳۳۸۹) ابوداود (۵۰۷۲) احمد (۵/۴) ابن ماجه (۳۸۷۰).

۲- صحیح. ابوداود (۵۰۷۴) احمد (۲۵/۲) حاکم (۵۱۷/۱) ابن ماجه (۳۸۷۱) آلبنی آن را صحیح

وَأَنْ أَقْتَرَفَ عَلَى مَفْصِي سُوِّءًا أَوْ نَجَّرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ»، ترجمه: «بار خدا یا، آفریننده آسمان‌ها و زمین عالم غیب و حاضر، تو پروردگار همه چیز و پادشاه آنها هستی، شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز تو که واحد و لاشریک هستی نیست، و محمد بنده و رسول است، به تو از شر نفسم و شر شیطان و شرک وی و اینکه خودم مرتکب گناهی شوم، یا مسلمانی را مرتکب آن سازم پناه می‌برم»^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است. و ابوداود و ترمذی به فرق اندکی در الفاظ این را به نقل از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مردی که در قبال خودش و مال و خانواده‌اش می‌ترسید
ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند، من در مورد نفس خودم، پسرم، خانواده‌ام و مالم می‌ترسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «هر وقت که صبح نمودی و شب کردی بگو: بسم اله علی دینی و نفسی و ولدی و اهلی و مالی، به نام خدا، بر دینم، نفسم، پسرم، خانواده‌ام و مالم [کمک می‌طلبم]»، آن مرد آن را گفت، و باز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «در آنچه می‌یافتی چه کردی؟» گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، آنچه را احساس می‌کردم از بین رفت. این چنین در الکنز (۱/۲۹۴) آمده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت خواب و بیداری

قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا

مسلم، ترمذی و ابوداود از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بسترش جای می‌گرفت می‌گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ، أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَأَوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤْوِيَّ». ترجمه:

«ستایش خدای راست که ما را طعام داد، آب نوشانید کفایت‌مان را نمود و جای‌مان داد چه بسا کسانی‌اند که نه کفایت‌کننده‌ای دارند و نه جای دهنده‌ای»^۲. و نزد ابو داود از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی صلی الله علیه و آله و سلم وقتی در جای خودش قرار می‌گرفت می‌گفت:

۱- صحیح. احمد (۹/۱) ابوداود (۵۰۶۷) ترمذی (۳۴۵۲) آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۲- مسلم (۳۳۹۳) ابوداود (۵۰۳۵) ترمذی (۳۴۵۶) احمد (۱۵۳/۳).

«الحمد لله الذي كفاني وآواني، وأطعمني، وسقاني، والحمد لله الذي منَّ عليَّ فأفْضَلَ، و اعطاني فاجزل، الحمد لله على كل حال، اللَّهُمَّ رب كل شيء ومليكه، اعوذ بالله من النار»، ترجمه: «ستایش خدایی راست، که کفایت نمود و جایم داد، و طعامم داد و برایم نوشانید، و ستایش خدایی راست، که بر من احسان نمود و به بهترین وجه احسان نمود، و برایم داد و خوب فراوان داد، ستایش خدا راست در هر حال، بار خدایا، پروردگار همه چیز و پادشاهش، از آتش به خدا پناه می‌برم»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۵۹) آمده است.

قول پیامبر ﷺ: «اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَجْمَعُ عِبَادَكَ»

ترمذی از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده که: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی می‌خواست بخوابد، دستش را زیر سرش می‌گذاشت و بعد از آن می‌گفت «اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَجْمَعُ - او تبعث - عِبَادَكَ»، ترجمه: «بار خدایا، مرا از عذابت روزی که بندگانت را جمع می‌نمایی - یا بر می‌انگیزی - نگه دار و نجات بخش»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۰) آمده است. و بزار این را از انس رضی الله عنه به مثل آن روایت کرده و به این لفظ جزم نموده: «روزی که بر می‌انگیزی» و اسناد آن حسن است، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۲۳) گفته. و این را ابن ابی شیبه و ابن جریر - و آن را صحیح دانسته - به هر دو لفظ روایت نموده‌اند، چنانکه در الكنز (۸/۶۷) آمده است.

قول پیامبر ﷺ: «بِسْمِ اللَّهِ وَصَعْتُ جَنِّي، اللَّهُ»

ابوداود از ابواذر انماری رضی الله عنه روایت نموده که: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی در شب به بستر خوابش می‌رفت می‌گفت: «بِسْمِ اللَّهِ، وَصَعْتُ جَنِّي لِلَّهِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي دُنْيِي، وَأَخْسَا سَيِّطَانِي وَفَكَ رِهَانِي وَاجْعَلْنِي فِي النَّدِيِّ الْأَعْلَى»، ترجمه: «به نام خدا، پهلویم را برای خداوند گذاشتم، بار خدایا، گناهم را ببخش، شیطانم را بران، گروه‌شدگانم را آزاد ساز و مرا با ملا اعلی بگردان»^۳. این چنین در المجمع (۲/۲۶۰) آمده است.

۱- صحیح. ابوداود (۵۰۵۸) نسائی در الکبری (۴/۴۰۲).

۲- صحیح. ترمذی (۳۳۹۸) آلبانی آن را صحیح دانسته است. ابوداود (۵۰۴۵) ابن ماجه (۳۸۷۷) احمد (۲۸۸/۶).

۳- صحیح. ابوداود (۵۰۵۴) حاکم (۵۴۰/۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

قول پیامبر ﷺ: اللهم اني اعوذ بوجهك الكريم

ابوداود از علی رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقت خوابش می گفت: «اللَّهُمَّ اني اعوذ بوجهك الكريم، بكلماتك التامات، من شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها. اللَّهُمَّ انت تكشف المغرم والمائم. اللَّهُمَّ لا يهزم جندك، ولا يخلف وعدك، ولا ينفع ذا الجد منك الجد، سبحانك اللَّهُمَّ وحمدك»، ترجمه: «بار خدایا، من به وجه کریمت و به کلمه های تامت، از شر هر جنبده ای که پیشانیش در دست توست به تو پناه می برم. بار خدایا، تو تاوان و گناه را برطرف می سازی. بار خدایا، سپاهت شکست نمی خورد، و عدهات خلاف نمی شود، و برای غنی غنایش در پیشگاه تو نفع نمی رساند، نسبت پاکی است تو را خدایا، و ستایش هم از آن توست»^۱. و در اذکار نووی آمده، که این را نسائی نیز روایت نموده است، و در الكنز (۸/۶۷) این را نیز به نسائی و ابن جریر و ابن ابی الدنيا به مانند آن نسبت داده است.

قول پیامبر ﷺ: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

احمد از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می خاست بخوابد می گفت: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، أَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَشْرِكِهِ، وَأَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا أَوْ أَجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ»، ترجمه: «بار خدایا، آفریننده آسمان ها و زمین، عالم غیب و حاضر، پروردگار همه چیز و خدای همه چیز، شهادت می دهم که خدایی جز تو که واحد و لا شریک هستی نیست، و محمد بنده و رسولت است، و ملائک هم شهادت می دهند. بار خدایا، من به تو از شیطان و شرکش پناه می برم، و از این پناه می برم که برای خودم گناهی کسب کنم یا آن را برای مسلمانی برسانم»^۲.

ابو عبدالرحمن می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله این را به عبدالله بن عمرو می آموخت، و وقتی می خواست بخوابد این را می گفت، اسناد آن حسن است، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۲۲) گفته، و در روایت دیگری نزد وی به اسناد حسن آمده: «وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَقْتَرِفَ» در بدل «أوان اقتترف»، طبرانی این را به مثل آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: (علی نفسی اثما)، و در روایتی از عبدالله بن عمرو آمده، که وی به

۱- ضعیف. ابوداود (۵۰۵۲) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۲- صحیح. احمد (۱۷۱/۲، ۱۹۶) هیثمی آن را حسن دانسته است.

عبدالله بن یزید گفت: آیا کلماتی را به تو نیاموزم، که رسول خدا ﷺ آن‌ها را به ابوبکر وقتی می‌خواست بخوابد، می‌آموخت... و مثل آن را متذکر شده. هیشمی (۱۰/۱۲۳) می‌گوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت نموده، و رجال روایت اول رجال صحیح‌اند، غیر حیی بن عبدالله المعافری، که گروهی ثقہ‌اش دانسته، و غیر آنان ضعیفش دانسته‌اند. و حدیث ابوبکر در این مورد گذشت. و احمد به اسناد حسن از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده که: رسول ﷺ وقتی برای خواب پهلو می‌زد می‌گفت: «باسمک ربی فاغفر لی ذنبی»، ترجمه: «به نامت پروردگارم، گناهم را برایم ببخش»^۱. این چنین در المجمع - (۱۰/۱۲۳) آمده است.

قول علی رضی الله عنه درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام خواب

طبرانی در الأوسط از علی رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: شبی نزد رسول خدا ﷺ خوابیدیم، از وی وقتی از نمازش فارغ می‌شد و جای خوابش را می‌گرفت می‌شنیدم که می‌گفت: «اللَّهُمَّ اعوذ بمعافاتك من عقوبتك، واعوذ برضاك من سخطك، واعوذ بک منك. اللَّهُمَّ لا استعطیع ثناء علیک ولو حرصت، ولكن انت کما اثنیت علی نفسک»، ترجمه: «بار خدایا، به عافیتت از عقوبتت پناه می‌برم، و به رضایتت از قهرت پناه می‌برم، و به تو از تو پناه می‌برم. بار خدایا، من توانایی ستایش و ثنایت را اگرچه تلاش نمایم ندارم، ولی تو چنانی که بر نفس خود ثنا گفته‌ای»^۲. هیشمی (۱۰/۱۲۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر ابراهیم بن عبدالله بن عبدالقاری، و ابن حبان وی را ثقہ دانسته است. و این را هم چنان نسائی و یوسف القاضی در سننش از علی به مثل آن، چنانکه در الكنز (۱/۳۰۴) آمده، روایت نموده‌اند.

قول براء درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت خواب

ابن جریر - و آن را صحیح دانسته - و ابن ابی شیبہ از براء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به بستر خوابش می‌رفت می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِلَیْكَ أَسَلْتُ نَفْسِي وَوَجَّهْتُ إِلَیْكَ وَجْهِي، وَإِلَیْكَ وَقَوَّضْتُ أَمْرِي، وَإِلَیْكَ الْجَأْتُ ظَهْرِي، رَعْبَةً وَرَهْبَةً إِلَیْكَ لَا

۱- حسن. احمد (۱۷۴/۲) هیشمی آن را حسن دانسته است.

۲- ضعیف. طبرانی در الأوسط (۲۸۳۸) نکا: المجمع (۱۰/۱۲۴).

مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، نفسم را به تو تسلیم نمودم، و رویم را متوجه تو ساختم، و امرم را به تو سپردم، و پشتم را به سوی تو جای دادم، این همه به خاطر ترس و رغبت به سوی تو بوده است، پناهگاه نجاتی از تو جز به سوی تو نیست، به کتابت که نازل نموده‌ای و نبی‌ات که ارسال کرده‌ای ایمان آوردم»^۱. این چنین در الكنز (۸/۶۷) آمده است.

قول حذیفه در این باره

بخاری، ابوداود و ترمذی از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول صلی الله علیه و آله وقتی بر بسترش می‌گرفت می‌گفت: «باسمك اللهم احيا و اموت»، ترجمه: «به نامت بار خدایا زنده می‌شوم و می‌میرم»، و وقتی صبح می‌نمود می‌گفت: «الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور»، ترجمه: «ستایش خداوندی راست، که ما را بعد از اینکه کشت زنده نمود، و بازگشت به سوی اوست»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۵۹) آمده است. و ابن جریر که این را صحیح دانسته از ابوذر به مثل آن روایت نموده، مگر این که وی گفته: «اللَّهُمَّ باسمك نموت ونحيا»^۳، ترجمه: «بار خدایا، به نام تو می‌میریم و زنده می‌شویم»، چنانکه در الكنز (۸/۶۷) آمده است.

قول عایشه رضی الله عنها در این مورد

ابوداود از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: وقتی نبی خدا صلی الله علیه و آله از طرف شب از خواب بر می‌خاست می‌گفت: «لا اله الا انت، سبحانك اللهم وبحمدك، استغفرک لذنبی واسالك رحمتك، اللهم زدني علما، ولا تنزع قلبي بعد اذهديتي، وهب لي من لدنك رحمة انك انت الوهاب»، ترجمه: «معبود بر حقی جز تو نیست، نسبت پاکی است تو را خداوند و ستایش هم از آن توست، از تو برای گناهم مغفرت می‌طلبم، و رحمتت را سؤال می‌کنم، بار خدایا علمم را بیفزای، و قلبم را بعد از اینکه هدایتیم نمودی، بپراه و کج مکن، و از سوی خودت برایم رحمت بخش، چون تو بخشنده هستی»^۴. این چنین در الجمع (۲/۲۶۰) آمده است.

۱- بخاری (۱۱۵/۱۱) فتح الباری) مسلم در کتاب الذکر (۵۷) احمد (۴/۲۸۵).

۲- بخاری (۷۳۹۴).

۳- بخاری (۳۷۹۵).

۴- ضعیف. ابوداود (۵۰۶۱) آلبنی آن را ضعیف دانسته است.

دعاهایش صلی الله علیه و آله و سلم در مجالس، وقت داخل شدن مسجد، خانه و بیرون شدن از آن‌ها

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی از مجلس بر می‌خواست

ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: به ندرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مجلس قبل از دعا نمودن به این دعاها برای یارانش بر می‌خواست:

«اللَّهُمَّ اِفْسِمَ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يُحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تَبَلَّغْنَا بِهِ جَنَّتِكَ وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تَهَوَّنُ بِهِ عَلَيْنَا مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا، مَتَّعْنَا بِاسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَيَّ مَنْ ظَلَمْنَا وَانصُرْنَا عَلَيَّ مَنْ عَادَانَا وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا»، ترجمه: «بار خدایا، برای ما از ترس و خوف از خودت آنقدر تقسیم نما، که در میان ما و معصیت و نافرمانیت حایل واقع گردد، و از طاعتت آنقدر برایمان نصیب فرما که ما را به آن به جنتت برسانی، و از یقین آنقدر عطاء نما، که به سبب آن مصیبت‌های دنیا را برای ما آسان گردانی، و تا وقتی که ما زنده نگه می‌داری، از گوش‌های مان، چشم‌هایمان و قوت‌مان برایمان لذت و بهره نصیب گردان، و آن را تا آخر زندگی برایمان محفوظ دار، انتقام‌مان را بر کسی بگردان که بر ما ظلم نموده است، بر کسی نصرت‌مان بده که با ما دشمنی نموده، مصیبت‌مان را در دین‌مان مگردان، دنیا را بزرگترین مقصودمان مگردان، و نه آخرین جای رسیدن علم مان، و بر ما کسی را مسلط مگردان که رحم‌مان نمی‌نماید»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۱) آمده است. و در بخش کفارہ مجلس بعضی آنچه به این باب تعلق می‌گیرد گذشت.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت داخل شدنش به خانه و مسجد و بیرون شدن از آن‌ها

ابوداود، ترمذی و نسائی از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی از خانه‌اش بیرون می‌شد می‌گفت: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ اِنَا نَعُوذُ بِكَ اَنْ نَزَلَ اَوْ نُضَلَّ، اَوْ نَظْلَمَ اَوْ نُظَلَمَ، اَوْ يَجْهَلَ اَوْ يَجْهَلَ عَلَيْنَا»، ترجمه: «به نام خدا، بر خداوند توکل نمودم، بار خدایا، ما از اینکه لغزش نماییم یا گمراه شویم، یا ظلم روا داریم یا بر ما ظلم شود، یا جهل پیشه نماییم یا بر ما جهل صورت بگیرد، به تو پناه می‌بریم»^۲. این چنین در الجمع (۲/۲۶۱) آمده است.

۱- حسن. ترمذی (۳۵۰۲) حاکم (۲/۱، ۵۲۸/۱۴۲) آلبانی آن را حسن دانسته و همچنین ترمذی.

۲- صحیح. ترمذی (۳۴۸۷) احمد (۳۰۶/۶) حاکم (۵۱۹/۱) نسائی (۸/۲۶۸).

و ابوداود از ابن عمرو بن عاص رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که: وی وقتی داخل مسجد می شد می گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، «به خداوند بزرگ و به وجه کریمش و پادشاهی قدیمش از شیطان رانده شده پناه می برم» و گفت: وقتی این را بگویند، شیطان می گوید: سایر روز از من حفاظت شد»^۱.

و ترمذی از فاطمه دختر حسین از جدش فاطمه کبری رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی داخل مسجد می گردید، بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام می فرستاد، و می گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ»، ترجمه: «پروردگارا، گناهانم را برایم ببامرز، و دروازه های رحمتت را برایم بگشای»، و وقتی بیرون می شد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام می فرستاد و می گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ»، ترجمه: «پروردگارا، گناهانم را ببخش و دروازه های فضلت را برایم بگشای»^۲. این را احمد و ابن ماجه، چنانکه در مشکوة (ص ۶۲) آمده، روایت کرده اند، و در روایت آن دو آمده: گفت: وقتی داخل مسجد می شد و بیرون می شد چنین می گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَالسَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ»، ترجمه: «به نام خدا، و سلام بر رسول خدا»، در بدل: بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام می فرستاد. و ترمذی می گوید: اسناد آن متصل نیست، و فاطمه دختر حسین فاطمه کبری را درک نکرده است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر

حدیث علی رضی الله عنه درباره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر

احد و بزار از علی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی اراده سفری را می نمود می گفت: «اللَّهُمَّ بَكَ أَصُولٌ، وَبِكَ أَجُولٌ، وَبِكَ أَسِيرٌ»، ترجمه: «بار خدایا به یاری تو حمله می کنم، و به یاری تو جولان می کنم، و به یاری تو سیر می کنم»^۳. هیشمی (۱۰/۱۳۰) می گوید: رجال آن دو ثقه اند.

۱- صحیح. ابوداود (۴۶۶) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح. ترمذی (۳۱۴) ابن السنی (۸۷) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح. احمد (۹۰/۱) نگا: المجمع (۱۳۰/۱۰).

حدیث ابن عمر و براء درباره دعای پیامبر ﷺ در سفر

مسلم، ابوداود و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به قصد سفر بر شترش سوار می‌شد، سه بار حمد، تسبیح و تکبیر خداوند را می‌گفت و بعد از آن می‌فرمود:

«سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين، وانا الى ربنا لمنقلبون^۱، اللَّهُمَّ انا نسالك في سفرنا هذا البر والتقوى ومن العمل ما ترضى، اللَّهُمَّ هون علينا سفرنا هذا واطوعنا بعد الارض. اللَّهُمَّ انت الصاحب في السفر والخليفة في الاهل. اللَّهُمَّ اني اعوذبك من وعثاء السفر، وكآبة المنظر، وسوء المنقلب في الاهل والمال». ترجمه: «پاک و منزه است، خدایی که این را برای ما مسخر ساخت، وگرنه ما توانایی ضبط و نگهداری آن را نداشتیم، و ما به‌سوی پروردگاران باز می‌گردیم، خداوندا، ما در این سفرمان از تو نیکی، تقوا و عملی را که از آن راضی می‌شوی طلب می‌کنیم، بار خدایا، این سفر ما را برای ما آسان گردان، و بعد زمین را کوتاه ساز. بار خدایا، تو رفیق در سفر و جانشین در خانواده هستی، خداوندا من از مشقت‌های سفر و منظر بد، و از دیدن بدی در خانواده و مال در وقت برگشتم به تو پناه می‌برم».

و وقتی بر می‌گشت این را می‌گفت، و بر آن می‌افزاید: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبَّنَا ساجدون»، ترجمه: «ما برگردندگان، توبه کنندگان، عبادت کنندگان و برای پروردگاران سجده کنندگان هستیم»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۱) آمده است. و نزد ابویعلی از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای سفری بیرون می‌شد می‌گفت:

«اللَّهُمَّ بَلَاغًا يُبَلِّغُ خَيْرًا، مَغْفِرَةً مِنْكَ وَرِضْوَانًا، يَبْدِكَ الْخَيْرُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ، وَأَطْوِ لَنَا الْأَرْضَ، اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ». ترجمه: «خداوندا، من رسیدنی می‌خواهم که توأم با خیر باشد، و از تو مغفرت و رضامندی طلب دارم، خیر در دست توست و تو بر هر چیز قادر و توانایی، بار خدایا، تو رفیق در سفر و جانشین در خانواده هستی، بار خدایا، سفر ما را برای ما آسان گردان و زمین را برای ما نزدیک و کوتاه ساز. خداوندا، من

۱- زخرف: (۱۳).

۲- مسلم (۱۳۴۲) ابوداود (۲۵۹۹) ترمذی (۳۴۴).

به تو از مشقت‌های سفر و بدی و رنج بازگشت پناه می‌برم»^۱. هیشمی (۱۰/۱۳۰) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر فطرین خلیفه، که ثقه می‌باشد.

دعای پیامبر ﷺ هنگام سحر در سفر و هنگام دیدن قریه‌ای که می‌خواست به آن داخل شود

مسلم و ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در سفری می‌بود و سحر می‌نمود می‌گفت: «سَمِعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ بَلَائِهِ عَلَيْنَا رَبَّنَا صَاحِبُنَا وَأَفْضَلُ عَلَيْنَا عَائِدًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». ترجمه: «شنونده‌ای ستایش خداوند را و خوبی نعمتش را بر ما شنید، پروردگار ما، رفیق و همراه‌مان باش و بر ما فضل فرما، به خداوند از آتش پناه می‌جوییم»^۲. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۲) آمده است.

و طبرانی در الأوسط از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که گفت: همراه رسول خدا سفر می‌نمودیم، وقتی قریه‌ای را می‌دید که می‌خواست به آن داخل شود می‌گفت: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهَا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حَيَاهَا، وَحَبِينَا إِلَى أَهْلِهَا، وَحِبِّ صَالِحِي أَهْلِهَا لِيُنَا». ترجمه: «خداوندا، برای ما در آن برکت نصیب فرما - سه بار - بار خدایا از قوام زندگی آن برای ما رزق بده و ما را برای اهل آن محبوب گردان و صالحین اهل آن را برای ما دوست و محبوب بگردان»^۳. هیشمی (۱۰/۱۳۴) می‌گوید: اسناد آن جید است.

و طبرانی از صهیب رضی الله عنه روایت نموده، که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر قریه‌ای را که می‌دید و می‌خواست به آن داخل شود می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَمَا أَظْلَلْنَ، وَرَبَّ الرِّيَّاحِ وَمَا ذَرَرْنَ، اِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا». ترجمه: «بار خدایا، پروردگار آسمان‌های هفتگانه و آنچه را آنها سایه نموده‌اند، و پروردگار بادها و آنچه را به هوا بلند نموده‌اند، ما خیر این قریه را می‌طلبیم، و به تو از شر آن و شر اهل آن و شر آنچه در آن است پناه می‌بریم»^۴. هیشمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن

۱- صحیح. ابویعلی (۱۶۶۳) نکا: المجمع (۱۰/۱۳۰).

۲- مسلم (۲۷۱۸).

۳- صحیح. طبرانی در الأوسط هیشمی سند آن را جید (خوب) دانسته است. (۱۰/۱۳۴).

۴- حسن. ابن حبان (۳۷۰/۴) حاکم (۱/۴۴۶) نسائی در عمل اليوم والليلة (۴۴).

رجال صحیح‌اند غیر عطاء بن مروان و پدرش که هر دو ثقفا‌ند. و دعا‌های پیامبر ﷺ در سفر، در بخش توجه و اهتمام به دعاها در جهاد فی سبیل الله گذشت.

دعا‌های پیامبر ﷺ هنگام وداع و خداحافظی

قول پیامبر ﷺ در وداع: «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ»

ابوداود (۳/۲۳۲) از قزعه روایت نموده، که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما گفت: بیا با تو چنان خداحافظی نمایم که رسول خدا ﷺ با من خداحافظی نمود، «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَأَمَانَتَكَ وَخَوَاتِيمَ عَمَلِكَ». ترجمه: «دینت را، امانتت را، و خاتمه عملت را به خداوند می‌سپارم»^۱. ترمذی (۲/۱۸۲) این را از سالم روایت نموده که: ابن عمر برای مردی که می‌خواست سفر نماید می‌گفت: به من نزدیک شو، که با تو چنان خداحافظی کنم، که رسول خدا ﷺ با ما خداحافظی می‌نمود و می‌گفت «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ...» و مثل آن را ذکر نموده. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است.

قول پیامبر ﷺ به مردی که خبرش داد وی سفر می‌کند

ترمذی (۲/۰۱۸۲) از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، من سفری در پیش دارم، به من توشه بده، گفت: «خداوند به تو توشه تقوی عطا فرماید»، گفت: برایم اضافه نما، فرمود: «و گناهت را ببخشد»، گفت: برایم بیفزای، پدر و مادرم فدایت، گفت: «و خیر را هر جایی که باشی برایت آسان گرداند»^۲. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و غریب است.

قول پیامبر ﷺ هنگام وداع قتاده رهاوی و مرد دیگری

طبرانی و بزار از هشام بن قتاده و رهاوی از پدرش قتاده رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که مرا والی قومم گردانید، دستش را گرفتم و با او وداع کردم، پیامبر خدا ﷺ به من گفت: «خداوند تقوی را توشه ات بگرداند. گناهت را ببخشد و

۱- صحیح. ابوداود (۲۶۰۰) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- حسن صحیح. ترمذی (۳۴۴۴) آلبانی می‌گوید: حسن صحیح است.

هر جایی که روی آوری به سوی خیر رهنمونت سازد»^۱. هیشمی (۱۰/۱۳۱) می گوید: رجال آن دو ثقه‌اند. و ترمذی (۲/۱۸۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که مردی گفت: ای رسول خدا، می خواهم سفر کنم، به من توصیه نما، فرمود: «تقوی و ترس خدا را در پیش گیر و بر هر بلندی الله اکبر بگو»، هنگامی که آن مرد روی گردانید، گفت: «اللَّهُمَّ اطوله العبد، و هون عليه السفر»، ترجمه: «بار خدایا، دوری را برایش نزدیک ساز، و سفر را برایش آسان گردان»^۲. ترمذی می گوید: این حدیث حسن است.

دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت خوردن، نوشیدن و پوشیدن لباس

بخاری، ابوداود و ترمذی از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: وقتی سفره پیامبر صلی الله علیه و آله جمع می شد می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلَا مُدَوِّجٍ، وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ رَبَّنَا»، ترجمه: «ستایش زیاد، پاک و مبارک برای خداست، ستایشی که بر آن اکتفا نمی شود و نه آن ترک کرده می شود و نه از آن بی پروایی صورت می گیرد، ای پروردگار ما»^۳.

و نزد ترمذی و ابوداود از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی لباس جدیدی را بر تن می نمود می گفت: «الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمين»^۴.

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ كَسَوْتَنِي هَذَا - وَيُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ، إِمَّا قَمِيصًا، وَإِمَّا عِمَامَةً، أَوْ رِدَاءً - نَسَأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ، وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ»، ترجمه: «بار خدایا، ستایش تو راست، تو این را به من پوشانیده‌ای - و نام آن را می گرفت، یا پیراهن یا دستار یا چادر - از تو خیر این و خیر آنچه را برای آن ساخته شده می خواهم، و به تو از شر آن و شر آنچه برای آن ساخته شده پناه می برم»^۵. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۴) آمده است.

۱- صحیح. هیشمی آن را به طبرانی و بزار ارجاع داده و گفته است: رجال آن دو ثقه هستند. (۱۰/۱۳۱).

۲- حسن. ترمذی (۳۴۴۵) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۳- بخاری (۵۴۵۸) ابوداود (۳۸۹۴) ترمذی (۳۴۵۶) ابن ماجه (۳۲۸۴).

۴- ابوداود (۳۸۵۰) ترمذی (۳۴۵۷) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۵- صحیح. ابوداود (۴۰۲۰) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

دعا‌های پیامبر ﷺ در وقت دیدن مهتاب، و هنگام رعد و ابر و باد

دعای پیامبر ﷺ در وقت دیدن مهتاب

ترمذی (۲/۱۸۳) از طلحه رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر ﷺ وقتی مهتاب نو را می‌دید می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ»، ترجمه: «بار خدایا، آن را بر ما با برکت، ایمان، سلامت و اسلام نو بگردان، پروردگار من و پروردگار تو خداست»^۱. و ابن عساکر این را از ابن عمر به این لفظ روایت نموده است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ أَهْلَهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالتَّوْفِيقِ لِمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضَى، رَبُّنَا وَرَبُّكَ اللَّهُ»، ترجمه: «خداوند بزرگ است، بار خدایا، آن را بر ما به امن و امان و سلامتی و اسلام و توفیق به آنچه دوست می‌داری و راضی می‌شوی نو گردان، پروردگار ما و پروردگار تو الله است». چنانکه در الكنز (۴/۳۲۶) آمده است. و طبرانی نیز این را از ابن عمر به مثل آن روایت نموده مگر اینکه وی این را ذکر نموده است: الله اکبر، (و نزد وی ایمان در بدل امان است) آمده است. هیشمی (۱۰/۱۳۹) می‌گوید: در این روایت عثمان بن ابراهیم (حاطبی) آمده، و در وی ضعف می‌باشد.

و طبرانی از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ وقتی مهتاب نو را می‌دید می‌گفت: «هلال خیر ورشد»، ترجمه: «مهتاب خیر و رهنمونی»، و بعد از آن می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذَا الشَّهْرِ، وَخَيْرِ الْقَدْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر این ماه و خیر قدر را سؤال می‌کنم، و از شر آن به تو پناه می‌برم»، سه بار^۲. اسناد آن، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۳۹) گفته، حسن است.

دعای پیامبر ﷺ هنگام رعد، ابر و باد

ترمذی از ابن عمر رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر ﷺ روایت نموده که: پیامبر ﷺ وقتی صدای رعد و صاعقه را می‌شنید می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تَهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَعَافِنَا قَبْلَ ذَلِكَ»، ترجمه: «بار خدایا، ما را به غضبت مکش و به عذابت هلاک

۱- صحیح. ترمذی (۳۴۵۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است. احمد (۱۰/۲) حاکم (۴/۲۸۶).

۲- حسن. طبرانی (۴/۲۷۶) هیشمی آن را حسن دانسته است.

مگردان و قبل از آن عافیت‌مان بده»^۱. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۴) آمده است. بخاری، مسلم و ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که: وقتی باد شدید می‌شد، نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا، وَخَيْرَ مَا فِيهَا، وَخَيْرَ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا، وَشَرِّ مَا فِيهَا، وَشَرِّ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر آن را، خیر آنچه را در آن است و خیر آنچه را به آن فرستاده شده است می‌طلبم، و به تو از شر آن، شر آنچه در آن است و شر آنچه به آن فرستاده شده است پناه می‌برم»^۲، و نزد ابوداود از وی روایت است که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابر را در کناره آسمان می‌دید کار را ترک می‌نمود، و اگر در نماز می‌بود آن را زود ادا می‌کرد، و بعد از آن می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا»، ترجمه: «بار خدایا من از شرش به تو پناه می‌برم». و اگر باران می‌بارید می‌گفت: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا هَنِيئًا»، ترجمه: «بار خدایا، باران گوارا»^۳. این چنین در جمع الفوائد (۲/۲۶۵) آمده است.

ابن ابی شیبہ از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی ابر سنگینی را در کناره‌های از کناره‌های آسمان می‌دید، عملی را که در آن قرار می‌داشت ترک می‌نمود، اگرچه در نماز می‌بود، و خود را روبروی قرار می‌داد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا أُرْسِلُ بِهِ»، ترجمه: «بار خدایا، ما از شر آنچه به آن فرستاده شده به تو پناه می‌بریم» و اگر باران می‌بارید می‌گفت: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا»، ترجمه: «بار خدایا، باران نافع»، دو بار یا سه بار، و اگر خداوند آن را دور می‌ساخت و نمی‌بارید، خداوند تعالی را بر آن می‌ستود^۴. این چنین در الکنز (۴/۲۹۰) آمده است.

و طبرانی در الکبیر والأوسط از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: وقتی که باد شدید می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَقَحًا لَا عَقِيمًا»، ترجمه: «بار خدایا،

۱- ضعیف. ترمذی (۳۴۵۰) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۲- مسلم (۸۹۹).

۳- صحیح. آلبانی و ابوداود (۵۰۹۹) ترمذی (۳۴۵۰) و گفته است: غریب است. همچنین احمد

(۱۰/۱۲) حاکم (۲۸۶/۴) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز وی را تایید کرده است. آلبانی نیز

آن را صحیح دانسته است. در سند آن ابومطر مجهول است و ابن اریطه ضعیف است.

۴- صحیح. ابن ماجه (۳۸۸۹).

مثمر باشد و نه عقیم»^۱. هیشمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر مغیره بن عبدالرحمن که ثقه می‌باشد.

دعا‌های پیامبر ﷺ بدون در نظر داشت وقت معینی

مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: نبی خدا ﷺ می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالْعِفَافَ وَالْغَنَى»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو هدایت، تقوی، عفاف و غنا می‌طلبم»^۲.

و هم چنان نزد وی و بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت است، که وی به این دعا، دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». ترجمه: «بار خدایا، برایم خطایم و جهلم، اسرافم در کارم و آنچه را تو به آن از من عالم‌تری ببخشای. خداوندا، گناه جدیم، شوخیم، خطایم و قصدیم را ببخشای و همه آن نزدم هست. بار خدایا، برایم آنچه می‌نمایم، و آنچه را پنهان نموده‌ام، و آنچه را علنی انجام داده‌ام و آنچه را تو به آن از من عالم‌تر هستی برایم بیامرز، تو پیش‌کننده و عقب‌برنده هستی، و تو بر همه چیز قادر و توانایی»^۳.

و نزد مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلْ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ»، ترجمه: «بار خدایا، دینم را برایم اصلاح بگردان، که عصمت امرم است، و دنیایم را برایم اصلاح بگردان، که در آن زندگی ام است، و آخرتم را برایم اصلاح بگردان که در آن معاد و برگشتم است، و زندگی را برایم زیادتی در هر خیر بگردان و مرگ را برایم راحتی از هر شر بگردان»^۴.

۱- صحیح. حاکم (۴/۲۶۸) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت نموده. طبرانی (۷/

۳۷) بیهقی (۳/۳۶۴) نکا: المجمع (۱۰/۱۳۵).

۲- مسلم (۲۷۲۱) ترمذی (۳۴۸۹) ابن ماجه (۳۸۳۲) احمد (۱/۴۱۶).

۳- بخاری (۶۳۹۸) مسلم (۲۷۱۹).

۴- مسلم (۲۷۲۰).

هم چنان نزد وی بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أُنْبِتُ وَبِكَ خَاصَمْتُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَيُّ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»، ترجمه: «بار خدایا، برای تو اسلام آوردم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل نمودم، به سویت برگشتم و به مدد تو مخاصمه نمودم. بار خدایا، من به عزت تو پناه می برم از اینکه گمراهم سازی، خدایی جز تو نیست، تو زنده ای هستی که نمی میری، و جن و انس می میرند»^۱.

و نزد ترمذی از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: اکثر دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود: «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»، ترجمه: «ای گرداننده قلبها، قلبم را بر دینت ثابت گردان»^۲. ترمذی می گوید: حدیث حسن است.

و نزد وی هم چنان از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي جَسَدِي وَعَافِنِي فِي بَصَرِي وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنِّي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، ترجمه: «بار خدایا، در جسمم برایم عافیت نصیب فرما در چشمم برایم عافیت نصیب نما، و آن را تا آخر همینطور نگه دار، خدایی جز تو که بردبار و کریم هستی وجود ندارد، پاکی است خدایی را که پروردگار عرش عظیم است و ستایش خدایی راست که پروردگار جهانیان است»^۳.

و هم چنان نزد وی و ابوداود و ابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا نموده می گفت:

«رَبِّ أَعْيَنِي وَلَا تُعِنِّي عَلَيَّ وَأَنْصُرْنِي وَلَا تَنْصُرْ عَلَيَّ وَأَمْكُرْ لِي وَلَا تَمْكُرْ عَلَيَّ وَاهْدِنِي وَيَسِّرْ الْهُدَى لِي وَأَنْصُرْنِي عَلَيَّ مَنْ بَعَى عَلَيَّ رَبِّ اجْعَلْنِي لَكَ شَكَرًا لَكَ ذَكَرًا لَكَ رَهَابًا لَكَ مِطْوَاعًا لَكَ مُحِبًّا إِلَيْكَ أَوْأَهًا مُنِيبًا رَبِّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي وَأَغْسِلْ حَوْبَتِي وَأَجِبْ دَعْوَتِي وَتَبِّتْ حُجَّتِي وَاهْدِ قَلْبِي وَسِدِّ لِسَانِي وَأَسْأَلُ سَخِيمَةَ قَلْبِي»، ترجمه: «پروردگارا، کمکم نما، و بر من کسی را کمک مکن، نصرتم بده و بر من کسی را نصرت مده، برایم تدبیر و حيله فراهم ساز، و

۱- بخاری (۱۱۲۰) مسلم در کتاب الذکر (۶۷) احمد (۱/۳۰۲).

۲- صحیح. ترمذی (۳۴۸۰) و آن را حسن دانسته است. احمد (۲۵۱۱۶) حاکم (۲/۲۸۸) طبرانی (۲۳۴/۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۳- ضعیف. ترمذی (۳۴۸۰) حاکم آن را حسن دانسته است (۱/۵۳۰).

بر ضد من تدبیر و حيله فراهم مساز، هدايتم نما و هدايتم را آسان گردان، و بر کسی که بر من بغاوت نموده نصرتم بده، پروردگارا، مرا براي شاکر، ذاکر، ترسنده، مطيع، جواب دهنده - يا برگشت کننده - بگردان، توبه‌ام را قبول فرما، گناه‌م را بشوی، دعايم را قبول کن، دليل و حجت‌م را ثابت ساز، قلبم را هدايت نما، زبانم را استوار ساز و کينه قلبم را بيرون کش»^۱.

و در روايت ترمذی آمده: «او اها منيبا». ترمذی می‌گويد: حديث حسن و صحيح است. و نزد حاکم از ابن مسعود رضي الله عنه - که آن را به شرط مسلم صحيح دانسته - روايت است که گفت: از دعای رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم اين بود: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مَوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعِزَائِمِ مَغْفِرَتِكَ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بَرٍّ وَالْفَوْزَ بِالْحِجَّةِ وَالنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ»، ترجمه: «بار خدايا، ما از تو موجبات رحمتت را، اسباب واقعي آمرزشت را، سلامتی از هر گناه را، غنيمت از هر نیکی را و کامیابی به جنت و نجات از آتش را می‌طلبيم»^۲. اين چنین در کتاب اذکار نووی (۴۹۸) آمده است.

احمد و طبرانی از عبدالله بن عمرو رضي الله عنه روايت نموده‌اند که: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَظَلَمْنَا وَهَزَلْنَا وَجَدْنَا وَعَمَدْنَا، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدَنَا»، ترجمه: «بار خدايا، گناهان ما را، ظلم ما را، شوخی ما را، عمل جدی ما را و قصدی و عمدی ما را ببخشای، و همه این‌ها نزد ما هست»^۳. هيثمی (۱۰/۱۷۲) می‌گويد: اسناد این دو حسن است.

و هم چنان نزد آن دو و بزار از عمران بن حصين رضي الله عنه روايت است که گفت: دعای پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به طور اغلب این بود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَخْطَأْتُ وَمَا تَعَمَّدْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا جَهَلْتُ وَمَا تَعَمَّدْتُ»، ترجمه: «بار خدايا، آنچه را خطا نمودم و آنچه را عمدی انجام دادم، آنچه را سری نمودم و آنچه را علنی کردم و آنچه را ندانستم و به جهالت مرتکب شدم و آنچه را عمدی انجام دادم، براي‌م ببخش»^۴. هيثمی (۱۰/۱۷۲) می‌گويد: رجال آن‌ها رجال صحيح‌اند، غير عون عقيلي که ثقة می‌باشد.

۱- صحيح. ترمذی (۳۵۵۱) وی آن را حسن و صحيح دانسته است. ابوداود (۱۵۱۰-۱۵۱۱) البانی آن را صحيح دانسته است.

۲- صحيح. حاکم (۱/۵۲۵).

۳- حسن. احمد (۲/۱۷۳) هيثمی (۱۰/۱۷۲) آن را حسن دانسته است و طبرانی (۳/۲۹۶).

۴- صحيح. احمد (۴/۴۳۷) و طبرانی (۱۸/۱۲۱) نگا: المجمع (۱۰/۱۷۲).

و احمد از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: «اللَّهُمَّ أَحْسَنْتَ خَلْقِي فَأَحْسِنْ خُلُقِي»، ترجمه: «بار خدایا، خلقم را نیکو نموده‌ای، اخلاقم را هم نیکو ساز». ^۱ هیثمی (۱۰/۱۷۳) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند، احمد و ابویعلی نیز این را از ابن مسعود به مثل آن به اسناد صحیح روایت کرده اند.

احمد و ابویعلی به دو اسناد حسن از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت:

«رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَاهْدِنِي السَّبِيلَ الْأَقْوَمَ»، ترجمه: «بار خدایا، برایم بیامرز، رحم نما، و به راه استوارتر هدایت کن» ^۲.

و نزد طبرانی در الأوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت، «یا ولی الإسلام وأهله ثبتني به حتى ألقاك»، ترجمه: «ای کارساز اسلام و اهل اسلام، مرا بر اسلام تا ملاقات ثابت گردان» ^۳. رجال آن، چنانکه هیثمی (۱۰/۱۷۴ ۱۷۶) گفته، ثقه اند.

احمد و طبرانی از بسر بن ابی ارضات قریشی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که دعا می نمود: «اللَّهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا وَأَجِرْنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ»، ترجمه: «بار خدایا، فرجام ما را در همه امور نیک گردان، و از رسوایی دنیا و عذاب آخرت امان مان ده» ^۴، و طبرانی افزوده، که گفت: «کسی که این دعایش باشد، قبل از رسیدن بلا برایش می میرد». هیثمی (۱۰/۱۷۸) می گوید: رجال احمد و یکی از اسنادهای طبرانی ثقه اند.

۱- صحیح. احمد (۶۸/۸) از عایشه رضی الله عنها (۴۰۳/۱) و از ابن مسعود و همچنین ابویعلی (۵۱۸۱) و طیالسی (۱۲۷۱).

۲- ضعیف. ابویعلی (۶۸۹/۳) احمد (۳۰۳/۶) در آن یک راوی ضعیف است و همچنین سند به علت آنکه حسن بصری از ام سلمه نشنیده است منقطع است. عجیب این است که هیثمی آن را حسن دانسته است.

۳- صحیح. طبرانی در الأوسط (۲۰۶/۱) نگا: المجمع (۱۷۶/۱۰).

۴- حسن. احمد (۱۸۱/۴) و حاکم (۵۹۱/۳).

و هم چنان نزد هر دوی آنان از ابوصرمه رضی الله عنه روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ غِنَايَ وَغِنَى مَوْلَايَ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو غنای خود و غنای مولایم^۱ را طلب می‌کنم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۷۸) می‌گوید: رجال یکی از اسنادهای احمد رجال صحیح‌اند.

و نزد بزار از ثوبان رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الطَّيِّبَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحَبَّ الْمَسَاكِينِ وَأَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ وَأَنْ أَرُدَّ بِعَادِكَ فَتْنَةَ أَنْ تَقْبِضَنِي غَيْرَ مَفْتُونٍ»، ترجمه: «خداوندا، من از تو خوبی‌ها و پاکی‌ها را سؤال می‌نمایم، و ترک منکرات و دوستی مسکینان را و اینکه توبه‌ام را قبول فرمایی، و اگر به بندگانت اراده فتنه‌ای را نمودی، مرا بدون افتادن در دام فتنه قبض نمایی»^۳. هیشمی (۱۰/۱۸۱) می‌گوید: اسنادش حسن است.

و نزد طبرانی از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ عِنْدَ كِبَرِ سِنِيَّ وَانْقِطَاعِ عَمْرِي»، ترجمه: «بار خدایا، فراخ‌ترین رزقت را بر من در وقت بزرگ ستم و انقطاع عمرم نصیب گردان»^۴. اسناد آن، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۸۲) گفته، حسن است.

دعا‌های جامع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوست داشتن دعا‌های جامع و آموزش آن به عایشه
ابن ابی شیبه از عایشه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمله دعاها، دعای جامع را دوست می‌داشت و ما سوای آن را می‌گذاشت. این چنین در الکنز (۱/۲۹۱) آمده است. و حاکم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که: ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد، و درباره چیزی که آن را از عایشه پنهان می‌داشت، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحبت نمود، و عایشه در آن فرصت نماز می‌گزارد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «ای عایشه، دعا‌های کامل را اختیار نما یا کلمه دیگری -»، هنگامی که

۱- این کلمه در عربی در برگیرنده معانی زیادی است از جمله: پسر عمو همسایه، پیرو، دوست دارنده، غلام، خسر و... این چنین در النهایه آمده است.

۲- صحیح. احمد (۳/۴۵۳) ابن ابی شیبه (۱۰/۱۸۱).

۳- حسن. بزار در المجمع (۱۰/۱۸۱).

۴- حسن. طبرانی در المجمع (۱۰/۱۸۲).

عایشه فارغ شد، پیامبر ﷺ را از آن پرسید، برایش گفت: «بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، وَأَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ، وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ، وَأَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ مَا مِنْهُ سَأَلْتُكَ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّمَا اسْتَعَاذَ بِكَ مِنْهُ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ ﷺ، وَأَسْأَلُكَ مَا قَضَيْتَ لِي مِنْ أَمْرٍ أَنْ تَجْعَلَ عَاقِبَتَهُ رَشَدًا». ترجمه: «بار خدایا، من از تو همه خیر را می‌خواهم، نزدیک و عاجل باشد یا در آینده، آنچه از آن رامی دانم و آنچه را نمی‌دانم، و به تو از همه شر پناه می‌برم، عاجل باشد یا در آینده، آنچه از آن را می‌دانم و آنچه را نمی‌دانم، و از تو جنت را طلب می‌کنم، و هر قول و عملی را که به آن نزدیک سازد، و به تو از آتش پناه می‌برم، و از هر قول و عملی که به آن نزدیک سازد، و از تو از خیر آنچه سؤال می‌کنم، که بنده و رسولت محمد ﷺ آن را از تو سؤال نموده است، و از شر آنچه به تو پناه می‌جویم، که بنده و رسولت محمد ﷺ از آن به تو پناه جسته، و از تو سؤال می‌نمایم، که هر امری را درباره من فیصله نموده‌ای، عاقبتش را برایم رهیابی و رشد بگردانی»^۱. این چنین در الكنز (۱/۳۰۶) آمده است.

احمد و ابن ماجه این را از عایشه به مثل آن روایت نموده‌اند، و ابن ماجه افزوده: (اعوذ بك من النار و ما قرب اليها من قول و عمل)^۲. حاکم می‌گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، چنان که در اذکار نووی (ص ۵۰۶) آمده، و بخاری این را در الادب المفرد (ص ۹۴) از عایشه روایت نموده، که گفت: نبی خدا ﷺ در حالی نزد من وارد شد که من نماز می‌گزاردم، وی کاری داشت و من به‌سوی او تأخیر نمودم، گفت: «ای عایشه، دعاهای نیکو و جامع را اختیار نما»، هنگامی که فارغ شدم، پرسیدم: ای رسول خدا، دعاهای نیکو و جامع کدام‌اند؟ گفت: «بگو...» و دعا را توأم با زیادت حاکم ذکر نموده.

پیامبر ﷺ و آموزش دعای جامع برای ابوامامه و اصحابش

ترمذی (۲/۱۹۰) از ابوامامه رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ﷺ دعای زیادی نمود، و ما هیچ چیزی از آن را حفظ نکرده‌ایم، گفتیم: ای رسول خدا، دعای

۱- صحیح. حاکم (۱/۵۲۱، ۵۲۲).

۲- صحیح آنست که وی این جمله را نیفزوده، و این جمله در نزد حاکم موجود است.

زیادی نمودی و ما هیچ چیزی از آن را حفظ ننمودیم، فرمود: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم که همه آن دعا را در برداشته باشد؟ می‌گویی: «اللَّهُمَّ انا نسالک من خیر ما سالک منه نبیک محمد ﷺ، ونعوذبک من شر ما استعاذ منه نبیک محمد ﷺ، وانت المستعان، وعلیک البلاغ، ولا حول ولا قوة الا باللّٰه»، «بار خدایا، ما از تو خیر آنچه را می‌طلبیم که نبی‌ات محمد ﷺ از تو سؤال نموده است، و به تو از شر آنچه پناه می‌بریم، که نبی‌ات محمد ﷺ از آن پناه جسته است، تو کمک کننده هستی، و رسانیدن بر توست، و هیچ کس از توانایی و قوت جز خدا برخوردار نیست»^۱. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و غریب است، و بخاری این را در الادب المفرد (ص ۹۹) به معنای آن روایت کرده است.

استعاذه و پناه جستن از آنچه پیامبر ﷺ پناه می‌جست

بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی، کسل، ترس، پیری و بخل پناه می‌برم، و به تو از عذاب قبر پناه می‌برم، و به تو از فتنه زندگی و مردن پناه می‌برم». و در روایتی آمده: «وضلع الدين وغلبة الرجال»، ترجمه: «و از سنگینی قرض و غلبه مردان»^۲.

و نزد مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که: پیامبر ﷺ در دعایش می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ وَمِنْ شَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شر آنچه عمل نموده‌ام، و از شر آنچه عمل ننموده‌ام پناه می‌برم»^۳.

و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از دعای رسول خدا ﷺ این بود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ». ترجمه:

۱- ضعیف. ترمذی (۳۵۲۱) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۲- مسلم (۲۷۰۶).

۳- مسلم (۲۷۱۶).

«بار خدایا: من به تو از زوال نعمتت، بر گشتن عافیتت، ناگهانی آمدن انتقامت و همه قهر و خشم پناه می‌برم»^۱.

و از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که گفت: من همانطوری برای تان می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: وی می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ، وَالْهَرَمِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَزَكَاهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيِّهَا وَمَوْلَاهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمَنْ دَعَا لَكَ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی، کسالت، ترس، بخل، رنج و عذاب قبر پناه می‌برم. بار خدایا، برای نفسم تقوایش را نصیب گردان و پاکش بساز، چون تو بهترین کسی هستی که آن را پاک سازد، و تو ولی و مالک آن هستی. بار خدایا، من به تو از علمی که نفع نمی‌رساند، قلبی که نمی‌ترسد، نفسی که سیر نمی‌شود و داعی که برایش اجابت کرده نمی‌شود پناه می‌برم»^۲.

و نزد امام‌های چهارگانه به اسنادهای صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این کلمات دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ وَمَنْ شَرَّ الْعَيْ وَالْفَقْرِ» ترجمه: «بار خدایا، من به تو از فتنه آتش و عذاب آتش، از شر غنا و فقر پناه می‌برم»^۳.

و نزد ترمذی از قطبه بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ وَالْأَهْوَاءِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از منکرات اخلاق، اعمال و خواهشات پناه می‌برم»^۴. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن است. و نزد ابوداود و نسائی به دو اسناد صحیح از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَسَيِّئِ الْأَسْقَامِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بیماری سالک، دیوانگی، جذام، و مرض‌های بد پناه می‌برم»^۵.

۱- مسلم (۲۷۳۹).

۲- مسلم (۱۷۲۲).

۳- صحیح. ابوداود (۱۵۴۳) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۴- صحیح. ترمذی (۳۵۹۱) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۵- صحیح. احمد (۱۹۲/۳) طبرانی در الصغیر (۱۱۴/۱).

و نزد ن دو از ابویسر صحابی رضی الله عنه روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا می نمود: «اللَّهُمَّ، إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَدْمِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ التَّرْدِي، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالْهَرَمِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ يَتَخَبَّطَنِي الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَمُوتَ فِي سَبِيلِكَ مَدْبِرًا وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَمُوتَ لَدِيغًا». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از فرو ریختن منزل و واقع شدن در آن پناه می برم، و به تو از افتادن پناه می برم، و به تو از غرق شدن، سوختن و پیر شدن بسیار زیاد پناه می برم، و به تو از این پناه می برم که شیطان هنگام مرگ مرا پامال یا دیوانه وار سازد، و به تو از این پناه می برم، که در راهت روی گردان بمیرم، و از این پناه می برم که بر اثر گزیده شدن جان دهم»^۱. این لفظ ابوداود است.

و نزد آن دو به اسناد صحیح از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُوعِ فَإِنَّهُ يَنْسُ الضَّجِيعُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخِيَانَةِ فَإِنَّهَا يَنْسُ البِطَانَةُ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از گرسنگی پناه می برم، چون گرسنگی همبستر بدی است، و به تو از خیانت پناه می جویم، چون خیانت رفیق بدی است»^۲. این چنین در کتاب الاذکار (ص ۴۹۹) آمده است.

و نزد آن دو روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الشَّقَاقِ وَالتَّفَاقِ وَسُوءِ الْأَخْلَاقِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شقاق، نفاق و اخلاق بد پناه می برم»^۳. این چنین در تیسیر الوصول (۲/۸۳) آمده است.

و طبرانی در الصغیر از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعِجْزِ وَالْكَسَلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْقَسْوَةِ وَالْغَفْلَةِ وَالْعِيْلَةِ وَالذَّلَّةِ وَالْمَسْكِنَةِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفُسُوقِ وَالشَّقَاقِ وَالتَّفَاقِ وَالتَّسَمُّعِ وَالتَّوْبَعِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الصَّمَمِ وَالبُكْمِ وَالجُنُونِ وَالجَذَامِ وَسَيِّئِ الْأَسْقَامِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی و سستی پناه می برم، و به تو از سخت دلی، غفلت، فقر، ذلت و درویشی پناه می برم، و به تو از فسق، شقاق، نفاق، خودنگری و شهرت و ریا پناه می برم. و به تو از کری، گنگی،

۱- صحیح. ابوداود (۱۵۵۲) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- حسن. ابوداود (۱۵۴۷) آلبانی آن را حسن دانسته است. نسائی (۸/۲۶۴).

۳- ضعیف. ابوداود (۱۵۴۶).

دیوانگی، جذام و امراض بد پناه می‌برم»^۱. هیشمی (۱۰/۱۴۳) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد وی هم چنان از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت: نبی خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمِ السُّوءِ، وَمِنْ لَيْلَةِ السُّوءِ، وَمِنْ سَاعَةِ السُّوءِ، وَمِنْ صَاحِبِ السُّوءِ، وَمِنْ جَارِ السُّوءِ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از روز بد، از شب بد، از ساعت بد، از همراه بد، و از همسایه بد در جای اقامت دائمی پناه می‌برم»^۲. هیشمی (۱۰/۱۴۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند: غیر بشر بن ثابت (البزار) که وی ثقة می‌باشد.

احمد ابن ابی شیبه، از ابوداؤد، نسائی و غیر ایشان از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از پنج چیز پناه می‌جست: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْجُبْنِ وَفِتْنَةِ الصَّدْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَسُوءِ الْعُمُرِ». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بخل، بزدلی، فتنه سینه، عذاب قبر و بدی عمر پناه می‌برم»^۳. و نزد ابونعیم در الحلیه از عمر رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین رضی الله عنهما را در پناه خدا سپرده می‌گفت: «أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمَنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ»، ترجمه: «شما را با کلمه‌های تام خداوند، از هر شیطان و گزنده و از هر چشم ضرر رساننده، در پناه خدا قرار می‌دهم»^۴. این چنین در الكنز (۱/۲۱۲) آمده است.

پناه جستن از جن آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در شبی که جن‌ها برای او دسیسه کردند گفت
احمد و ابویعلی از ابوتیاح روایت نموده‌اند که گفت: برای عبدالرحمن بن خنیش تمیمی رضی الله عنه که بزرگ بود گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نمودی؟ گفت: اری، گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی که جن‌ها برای او دسیسه کردند چه عملی انجام داد؟ گفت: شیطان‌ها در آن شب از وادی‌ها و کوه‌ها به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پائین آمدند و در میان آنان شیطان بزرگ نیز بود که در دست آن آتش قرار داشت و می‌خواست به روی رسول خدا را بسوزاند، آن گاه جبریل نزدش فرود آمد و گفت: ای محمد، بگو، گفت: «چه بگویم؟» گفت: بگو:

۱- صحیح. حاکم و طبرانی در الصغیر. نکا: المجمع (۱۰/۱۴۳).

۲- صحیح. طبرانی (۲۹۴/۱۷) نکا: المجمع (۷/۲۲۰).

۳- صحیح. احمد (۲۲/۱) نسائی (۲۵۶/۸) از ابن مسعود.

۴- صحیح. ابونعیم در الحلیه (۵/۴۴-۴۵).

«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبِرَأٍ وَمِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمِنْ شَرِّ فِتْنِ اللَّيْلِ وَالتَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ طَارِقٍ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ».

ترجمه: «به کلمه‌های تام خداوند از شر آنچه خلق نموده، آفریده و پیدا نموده، و از شر آنچه از آسمان نازل می‌شود، و از شر آنچه به آن بلند می‌شود، و از شر فتنه‌های شب و روز، و از شر هر پیامد در شب، مگر آنچه خیر می‌آورد، پناه می‌برم ای رحمن»، آن گاه آتش آنان خاموش گردید و خداوند تبارک و تعالی شکست‌شان داد.^۱ منذری در الترغیب (۳/۱۱۷) می‌گوید: هر یکی از آن دو - [احمد و ابویعلی] - اسناد جید دارند، که قابل حجت آوردن است، و مالک این را در الموطا از یحیی بن سعید به شکل مرسل روایت نموده، و نسائی هم این را به نقل از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و ابن ابی شیبیه از مکحول به معنای این را به اختصار، با فرق در الفاظ استعاده، چنانکه در الکنز (۱/۲۱۲) آمده، روایت نموده است.

پیامبر ﷺ و چگونگی به خدا سپردن یک اعرابی

احمد، حاکم و ترمذی در الدعوات از ابی بن کعب روایت نموده‌اند که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودم، آن گاه اعرابی آمد و گفت: ای نبی خدا، من برادری دارم، و از دردی رنج می‌برد، پرسید: «دردش چیست؟» گفت: وی دیوانگی خفیفی دارد، فرمود: «وی را نزد من بیاور»، وی او را در پیش رویش گذاشت، پیامبر ﷺ با خواندن چیزهای زیر او را به خدا سپرد: سوره فاتحه، چهار آیه از اول سوره بقره، این دو آیت: ﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ [البقرة: ۱۶۳]. و آیت الکرسی، و سه آیه از آخر سوره بقره، و یک آیه از آل عمران: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [آل عمران: ۱۸]. و یک آیه از اعراف: ﴿رَبِّكُمْ اللَّهُ﴾ [الاعراف: ۵۴] و آخر سوره مومنین: ﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ [المؤمنون: ۱۱۶]. و یک آیه از سوره جن: ﴿وَأَنَّهُ تَعَلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا﴾ [الجن: ۳]. و ده آیه از اول سوره صافات، و سه آیه از آخر سوره حشر، و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، و معوذتین. آن گاه آن مرد برخاست، انگار که هرگز مریض نبوده است.^۲ این چنین در الکنز (۱/۲۱۲) آمده است.

۱- صحیح. احمد (۴۱۹/۳) و بیهقی در الدلائل (۹۵/۷).

۲- ضعیف. احمد (۱۲۸/۵) در سند آن ابوجناب است که به علت تدلیس بسیار، ضعیف است اما ابن حبان وی را ثقة دانسته است. بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

آنچه را وقتی کسی در شب خوابش نمی‌برد یا می‌ترسد باید بگوید

آنچه را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خالد بن ولید یاد داد تا برای طرد آنچه در خوابش می‌بیند بگوید

طبرانی در الأوسط از ابوامامه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت نموده، که گفت: خالد بن ولید رَضِيَ اللهُ عَنْهُ برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چیزهای ترساننده‌ای که در شب می‌دید صحبت نمود، به حدی که آن‌ها مانع برخاستن وی برای نماز شب شده بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای خالد بن ولید، آیا برایت کلماتی نیاموزانم، که اگر آن‌ها را سه بار بگویی، خداوند آن را از تو دور نماید؟» گفت: آری، ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، به همین امید برایت شکایت نمودم، گفت: «بگو: **أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ عَضْبِهِ وَعَقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يُحْضِرُونِ**»، ترجمه: «به کلمه‌های تام خداوند از غضبش، تعذیبش، شربندگانش، از وسوسه‌های شیطان‌ها و از اینکه حاضر شوند پناه می‌برم». عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می‌گوید: تا هنوز جز شب‌هایی درنگ ننموده بودم، که خالد بن ولید آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، تا هنوز کلماتی را که برایم آموزانیده بودی سه بار تمام ننموده بودم، که خداوند آنچه را در خود می‌یافتم از من دور نمود، و حالا اگر بر شیری در بیشه‌اش شب هنگام هم داخل شوم پروا ندارم^۱. این چنین در الترغیب (۳/۱۶۶) آمده است. هیثمی (۱۰/۱۲۷) می‌گوید: در این حکم بن عبدالله ایلی آمده، و متروک می‌باشد. و نزد نسائی، ابوداود، حاکم - که آن را صحیح دانسته - و ترمذی - که آن را حسن دانسته و لفظ هم از وی است - از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش به شکل مرفوع روایت است: «وقتی که یکی از شما در خواب ترسید باید بگوید: **«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ...»** و دعا را به مثل آن متذکر شده، می‌گوید: و عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آن را برای کسی از پسرانش که به عقل می‌شد تلقین می‌نمود، و کسی که از آنان به عقل نمی‌بود، آن را بر ورقی می‌نوشت و بر گردنش می‌آویخت^۲. و درروایتی

۱- موضوع (ساختگی). طبرانی در الأوسط (۱/۲۸۵) در سند آن عبدالحکیم به عبدالله ایلی است

که متروک است: المجمع (۱۰/۱۲۷) آلبانی در ضعیف الترغیب (۹۹۲) می‌گوید: موضوع است.

۲- ضعیف. ترمذی (۳۵۲۸) طبرانی در الکبیر و الصغیر. آلبانی می‌گوید: به جز این بخش « و

عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آن را برای کسی از پسرانش که به عقل می‌شد تلقین می‌نمود، و کسی

نزد نسائی آمده، که گفت: خالد بن ولید مردی بود، که در خوابش می‌ترسید، بعد آن را برای رسول خدا ﷺ یاد نمود، پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی خوابیدی بگو: بِسْمِ اللّٰهِ، اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ»، مثل آن را متذکر شده است.

و مالک در الموطا گفته: خالد بن ولید برای رسول خدا ﷺ گفت: من در خوابم ترسانیده می‌شوم، رسول خدا ﷺ برای شگفت: «بگو...» و مثل آن را ذکر نموده. این چنین در الترغیب (۳/۱۱۶) آمده است. و نزد احمد از ولید بن ولید روایت است که وی گفت: ای رسول خدا من خوف و وحشتی را در خود می‌یابم، پیامبر ﷺ گفت: «وقتی که در جای خوابت قرار گرفتی بگو...» و مثل آن را ذکر نموده، این چنین در الترغیب (۳/۱۱۶) آمده است.

دعاهای دشواری، اندوه و غم

پیامبر ﷺ و آموزش دعای دشواری برای علی رضی الله عنه

احمد، نسائی، ابن جریر - که آن را صحیح دانسته -، ابن حبان و غیر ایشان از علی رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ این کلمات را به من آموخت، و دستورم داد که اگر دشواری و یا شدتی بر من نازل گردید آن را بر زبان آورم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ترجمه: «معبود بر حقی جز خداوند بردبار و کریم نیست، خداوند پاک و با برکت است و پروردگار عرش بزرگ است، و ستایش خداوند راست که پروردگار عالمیان است»^۱. این چنین در الكنز (۱/۲۹۸) آمده، و ابن حبان آن را صحیح دانسته، و حاکم نیز آن روایت کرده، و به شرط مسلم صحیحش دانسته، چنانکه در تحفة الذاکرین (ص ۱۹۴) آمده، و طریقی برای این حدیث در بخش تعلیم اذکار (ص ۲۲۳) گذشت.

که از آنان به عقل نمی‌بود، آن را بر ورقی می‌نوشت و بر گردنش می‌آویخت» بقیه آن حسن است.

۱- صحیح. احمد (۹۱/۱) نسائی در عمل الیوم واللیله (۶۳۰) ابن حبان (۲/۱۱۳).

آنچه پیامبر ﷺ وقتی دشواری بر وی نازل می‌شد می‌گفت و آنچه را به بنی عبدالمطلب آموزش داد

ابن نجار از انس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله امری دشواری می‌نمود، می‌گفت: «يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ»، ترجمه: «ای زنده و قائم به ذات، به رحمت تو را به فریادرسی فرا می‌خوانم»^۱. این چنین در الکنز (۱/۲۹۹) آمده است.

ابن جریر از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها روایت نموده که: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی امری نازل می‌شد، و اندوهش می‌داد، یا بر وی رنجی و دشواری نازل می‌گردید می‌گفت: «اللَّهُ اللهُ رَبِّيْ لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». ترجمه: «خداوند، خداوند پروردگارم است، به وی چیزی را شریک نمی‌آورم»^۲. و هم چنان نزد وی و ابن ابی شیبه به این لفظ روایت است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من کلماتی را آموخت، که آنها را هنگام دشواری بر زبان بیاورم... و آن را ذکر نموده. چنانکه در الکنز (۱/۳۰۰) آمده است.

و نزد طبرانی در الأوسط والکبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ستونهای در را گرفت، و ما در خانه قرار داشتیم، و گفت: «ای بنی عبدالمطلب، وقتی بر شما دشواری، یا مشقتی یا سختی نازل گردید بگوید: اللهُ اللهُ ربنا، لانشرک به شیئاً، خداوند، خداوند پروردگار ماست، به وی هیچ چیزی را شریک نمی‌آوریم». هیشمی (۱۰/۱۳۷) می‌گوید: در این صالح بن عبدالله ابویحیی آمده، و ضعیف می‌باشد. ابن جریر این را از وی به مانند آن، با زیادتى، و به این لفظ روایت نموده است: «اللَّهُ اللهُ، اللهُ لا شریک له». چنانکه در الکنز (۱/۳۰۰) آمده است.

و بخاری و مسلم از ابن عباس روایت نموده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت دشواری می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». ترجمه: «معبودی جز خداوند بزرگ و بردبار نیست، معبودی جز خداوند، که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد، معبودی جز

۱- حسن. ترمذی (۳۵۲۴). آلبانی آن را در صحیح الجامع حسن دانسته است.

۲- صحیح. ابوداود (۱۵۲۵).

خداوند، که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار عرش کریم است، وجود ندارد»^۱. چنانکه در تحفه‌الذاکرين (۱۹۳) آمده است.

و نزد ابن عساکر از ثوبان رضی الله عنه به شکل مرفوع روایت است، که وقتی امری او رضی الله عنه را به وحشت می‌انداخت می‌گفت: «اللَّهُ، اللَّهُ، رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِشَيْئًا»^۲. این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

دعای ابودرداء و ابن عباس رضی الله عنهما برای برطرف ساختن دشواری و سختی

حاکم از ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: هر بنده‌ای که بگوید: «حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، ترجمه: «خداوند برایم کافی است، معبودی جز وی وجود ندارد، بر وی توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است»، هفت بار، به آن صادق باشد یا کاذب، خداوند کفایت اراده و هدفش را می‌نماید^۳. این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

و بخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۵) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: کسی که برایش اندوه، غم یا دشواری نازل شود یا از سلطان بترسد، و با این کلمات دعا کند، از وی قبول می‌شود: «اسالك بلا إله إلا انت رب السماوات السبع ورب العرش العظيم، واسالك بلا إله إلا انت رب السماوات السبع ورب العرش الكريم، واسالك بلا إله إلا انت رب السماوات السبع والارضين السبع وما فيهن، انك على كل شيء قدير»، ترجمه: «تو را به این سؤال می‌کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ هستی وجود ندارد، و تو را به این سؤال می‌کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش کریم هستی وجود ندارد، و تو را به این سؤال می‌کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آن هاست هستی وجود ندارد، تو بر همه چیز قادر و توانا هستی». بعد از آن نیاز و حاجت را از خداوند سؤال کن^۴.

۱- بخاری (۶۳۴۶) مسلم (۲۷۳۰).

۲- صحیح. ابوداود (۱۵۲۵).

۳- صحیح. حاکم و ابوداود (۵۰۸) آلبانی آن را در صحیح الجامع (۵۷۴۵) صحیح دانسته است.

۴- بخاری در ادب المفرد (۱/۲۴۸).

دعاهای خوف سلطان

پیامبر ﷺ و تعلیم این دعا به علی و تعلیم این دعا از طرف عبدالله بن جعفر به دخترش

خرائطی در مکارم الاخلاق از علی ﷺ روایت نموده که: رسول خدا ﷺ به او کلماتی را یاد داد که آن را نزد سلطان و هر چیزی که او را ترساند بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ترجمه: «معبودی جز خداوند بردبار و کریم نیست، نسبت پاکی است پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ را، و ستایش خدایی راست که پروردگار عالمیان است»، و در پهلوی این‌ها بگوید: «إني اعوذ بك من شر عبادك»، ترجمه: «من به تو از شر بندگان پناه می‌برم»^۱. این چنین در الكنز (۲۹۹۱) آمده است. و نزد ابن عساکر از ابورافع روایت است که: عبدالله بن جعفر دخترش را به نکاح حجاج بن یوسف درآورد، و به او گفت: وقتی نزدت داخل شد بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲، و گفت: وقتی کاری رسول خدا ﷺ را به مشکل می‌انداخت این را می‌گفت می‌افزاید: و حجاج نمی‌توانست به وی نزدیک شود. این چنین در الكنز (۱/۳۰۰) آمده است.

ابن عباس و آموزش این دعا

ابن ابی شیبه از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: وقتی نزد پادشاه ترسناکی آمدی، که از قهر و خشم وی در قبال خود می‌ترسیدی بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، أَعَزُّ مِنْ خَلْفِهِ جَمِيعًا، اللَّهُ أَعَزُّ مِمَّا أَحَافُ وَأَحَدَرُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الْمُمْسِكِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ أَنْ تَقَعْنَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، مِنْ شَرِّ عَبْدِكَ فُلَانٍ وَجُنُودِهِ، وَأَتْبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، اللَّهُمَّ كُنْ لِي جَارًا مِنْ شَرِّهِمْ، جَلَّ تَنَاوُكَ، وَعَزَّ

۱- حسن لغیره. خرائطی در مکارم الاخلاق (۱۰۳۶) از عبدالله بن جعفر از علی و به مانند آن ترمذی

(۳۵۰۴) از طریق حارث الاعور. حارث ضعیف است. در سند خرائطی نیز ابن لهیعة است که

ضعیف است. اما حدیث دارای شواهد است.

۲- حسن. ابن حبان (۶۹۲۹) احمد (۱/۲۰۶).

جَارُكَ، وَتَبَارَكَ اسْمُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»، ترجمه: «خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، خداوند از همه خلقتش با عزت‌تر است، خداوند از آنچه می‌ترسم و حذر می‌نمایم با عزت‌تر است، به خداوندی که معبودی جز وی نیست، ذاتی که نگه دارنده آسمان‌های هفتگانه است، تا بر زمین نیفتند مگر به اجازه‌اش، از شر بنده ات فلان و عساکرش و پیروانش و کسانی که در دنبالش از جن و انس قرار دارند پناه می‌برم، بار خدایا، پناه دهنده‌ام از شر آنان باش، ثناء و ستایشت بزرگ و برتر است، و کسی در پناهت باشد با عزت است، اسمت با برکت است و خدایی جز تو نیست»، سه بار^۱. این چنین در الکنز (۱/۳۰۰) آمده است. و طبرانی این را از ابن عباس به مانند آن، با فرق اندک در الفاظ روایت نموده است، و رجال آن رجال صحیح‌اند، چنان که هیثمی (۱۰/۱۳۷) گفته است، و بخاری این را در الادب المفرد (ص ۱۰۴) از ابن عباس به مثل آن روایت کرده است.

ابن مسعود و آموزش این دعا

ابن ابی شیبه و ابن جریر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: وقتی بر یکی از شما پادشاهی بود، که از کبر و ظلم وی می‌ترسید باید بگوید: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، كُنْ لِي جَارًا مِنْ فُلَانٍ وَاحِزَابِهِ وَأَشَاعِهِ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ يَفْرُطُوا عَلَيَّ وَأَنْ يَطْفُوا، عَزَّ جَارُكَ، وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»، ترجمه: «بار خدایا، ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ، از تجاوز و ظلم فلان، لشکریان وی و پیروانش، از انس و جن، پناهم بده، پناهنده ات با عزت است و ثنا و ستایشت بزرگ است و معبودی جز تو نیست»، به این صورت از وی چیزی به شما نمی‌رسد که بدش برید. این چنین در الکنز (۱/۳۰۰) آمده است. و بخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۴) از ابن مسعود این را به شکل موقوف به معنای آنچه گذشت و مختصرتر از آن روایت نموده است.

و طبرانی از ابن مسعود به شکل مرفوع روایت نموده که: وقتی یکی از شما از پادشاه ترسید باید بگوید... و آن را متذکر شده، و در روایت وی آمده: «كُنْ لِي جَارًا مِنْ شَرِّ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ - هَمَانُ كَسَى رَا ذَكَرَ كُنْدَ كِهْ اِرَادَهْ دَارِدْ - وَشَرِّ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَاتَّبَاعِهِمْ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ، عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ». هیثمی

۱- صحیح. طبرانی (۱۰/۲۵۸) هیثمی (۱۰/۱۳۷) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

(۱۰/۱۳۷) می‌گوید: در این جناده بن اسلم آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و غیر وی ضعیفش دانسته‌اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

دعاهای قضای دین علی علیه السلام و آموزش این دعا برای یک مکاتب^۱

ترمذی (۲/۱۹۵) از ابووائل از علی علیه السلام روایت نموده که: مکاتبی نزدش آمد و گفت: من از به دست آوردن مبلغ کتابتم عاجز آمده‌ام، بنابراین کمکم نما، گفت: آیا به تو کلماتی را نیاموزم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌ها را به من آموخته است؟ اگر مثل کوه صیر بر گردن تو دین باشد، خداوند آن را از طرفت ادا می‌نماید. گفت: بگو: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَأَغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ»، ترجمه: «بار خدایا، به حلالیت از حرامت کفایتم را نما، و به فضلت از غیر خودت بی‌نیازم ساز»^۲. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و غریب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آموزش این دعا به ابوامامه انصاری

ابوداود (۲/۳۷۰) از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد گردید، ناگهان با مردی از انصار برخورد، که به او ابوامامه گفته می‌شد، (و در مسجد نشسته بود)، فرمود: «ای ابوامامه، چرا تو را در غیر وقت نماز در مسجد نشسته می‌بینم؟» گفت: رنج‌ها و فکریایی فرایم گرفته‌اند، و دین‌هایی بر من است ای رسول خدا، فرمود: «آیا برایت کلامی نیاموزانم، که وقتی آن را بگویی، خداوند رَبِّكَ رنجت را از میان ببرد، و دینت را از طرف تو ادا نماید؟» می‌افزاید گفت: آری، ای رسول خدا، فرمود: «وقتی صبح نمودی و بیگانه نمودی بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ»، «بار خدایا! من به تو از رنج و اندوه پناه می‌برم، و به تو از ناتوانی و سستی پناه می‌جویم، و به تو از بخل و بزدلی پناه می‌برم، و به تو از غلبه دین و قهر و خشم مردان پناه می‌برم».

می‌افزاید: این را گفتم، و خداوند اندوهم را از من دور نمود و دینم را از من ادا کرد^۳.

۱- مکاتب غلامی است که با صاحبش موافقت نموده باشد که به او مقداری مال بدهد تا در بدل آن آزاد گردد.

۲- حسن. ترمذی (۳۵۶۳) آلبانی آن را حسن دانسته است.

۳- ضعیف. ابوداود (۱۵۵۵) آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به معاذ

طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه از وی جستجو به عمل آورد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازش را گزارد، نزد معاذ آمده گفت: «ای معاذ چرا من تو را نمی‌بینم؟» پاسخ داد: ای رسول خدا، از یهودی نزدیک یک وقیه طلاست، به سویت بیرون شدم ولی مرا از تو بازداشت و نگاهم نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «ای معاذ، آیا به تو دعایی نیاموزم که به آن دعا نمایی؟ اگر بر تو دینی چون صیر باشد آن را از تو ادا نماید - صیر کوهی است در یمن -، ای معاذ خداوند را دعا کن و بگو: «اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ، وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ، وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، وَتَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمَا، وَتَمْنَعُ مَنْ تَشَاءُ، اِرْحَمْنِي رَحْمَةً تُغْنِينِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ»، «بار خدایا، خداوند سلطنت و پادشاهی، پادشاهی را برای هر کی را خواهی می‌دهی، و پادشاهی را از هر کسی خواهی باز می‌گیری و هر کسی را خواهی عزت می‌دهی و هر که را خواهی خوار و ذلیل می‌گردانی، همه نیکی به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی، شب را در روز می‌درآری، و روز را در شب می‌درآری، و زنده را از مرده می‌برآری، و مرده را از زنده می‌برآری، و هر کسی را خواهی بی‌شمار روزی می‌دهی. ای رحمان دنیا و آخرت و رحیم آن دو، برای کسی که بخواهی از آن دو می‌دهی و از کسی که بخواهی باز می‌داری، بر من رحم نما، چنان رحمتی که به آن از رحمت ما سواست غنیم گردانی»^۱. هیشمی (۱۰/۱۸۶) می‌گوید: در این نصربن مرزوق آمده، و وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقة‌اند، مگر این که سعیدبن مسیب از معاذ نشنیده است. و نزد طبرانی در الصغیر از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ گفت: «آیا به تو دعایی نیاموزم که به آن دعا کنی؟ اگر برگردنت مثل کوه احد دین باشد خداوند آن را از طرف تو ادا نماید، ای معاذ بگو: «اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ...» و آن را متذکر شده، مگر اینکه وی این را متذکر شده: «تولج الليل» تا آخرش، و در روایت وی آمده: «رحمان الدنيا والاخرة، تعطيهما من تشاء، وتمنع منهما من تشاء»،

۱- ضعیف. طبرانی. سند آن منقطع است. نکا: المجمع (۱۰/۱۸۶).

ترجمه: «مهربان دنیا و آخرت، آن‌ها را برای کسی بخواهی می‌دهی، کسی را بخواهی از آن‌ها باز می‌داری»^۱... و مثل آن را ذکر کرده است، هیثمی (۱۰/۱۸۶) می‌گوید: رجال آن ثقه‌اند.

دعای حفظ پیامبر ﷺ و آموزش این دعا به علی رضی الله عنه

ترمذی (۲/۱۹۶) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده، که وی گفت: در حالی که ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم، ناگهان علی بن ابی طالب رضی الله عنه نزدش آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت، این قرآن از سینه‌ام رفته است، و خود را بر آن قادر احساس نمی‌کنم، رسول خدا ﷺ به او گفت: «ای ابوالحسن، آیا کلماتی به تو نیاموزم، که خداوند به آن‌ها برایت نفع رساند، و برای کسی [نفع رساند] که به او بیاموزی، و آنچه را در سینه ات فرا گرفته‌ای، ثابت بسازد؟» پاسخ داد: آری، ای رسول خدا، آن را به من بیاموز، فرمود: «وقتی شب جمعه فرارسید، اگر توانستی در ثلث آخر شب برخیز چون آن ساعتی است که ملائک در آن حاضر می‌باشند، و دعا در آن مستجاب است، و برادرم یعقوب به پسرانش گفت: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي﴾ [یوسف: ۹۷]، هدفش این است که تا شب جمعه بیاید، و اگر نتوانستی در وسط آن برخیز، و اگر نتوانستی در اول آن برخیز و چهار رکعت نماز بگزار، در رکعت اول سوره حمد و یاسین را بخوان، در رکعت دوم سوره حمد و حم الدخان را بخوان، و در رکعت سوم سوره حمد و الم تنزیل السجده را بخوان، و در رکعت چهارم سوره حمد و تبارک المفضل را بخوان، وقتی از تشهد فارغ شدی ستایش خداوند را به جای آر، و بر خداوند ثنا را نیکو دار، و بر من درود بفرست - و آن را نیکو انجام ده - و هم چنان بر سایر انبیا درود بفرست، و برای مردان و زنان مومن و برادرانت که در ایمان بر تو سبقت نموده‌اند آمرزش بطلب، و بعد در آخر آن بگو: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِرُكِّ الْمَعَاصِي أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، وَارْحَمْنِي أَنْ أَتَكَلَّفَ مَا لَا يَعْينِي، وَارْزُقْنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي، اللَّهُمَّ بَدِّعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْعِزَّةِ الَّتِي لَا تُرَامُ، أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ بِجَلَالِكَ وَنُورِ وَجْهِكَ أَنْ تُلْزِمَ قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي، وَارْزُقْنِي أَنْ أَثْلُوهُ عَلَى التَّحْوِ الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي، اللَّهُمَّ بَدِّعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْعِزَّةِ الَّتِي لَا تُرَامُ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ بِجَلَالِكَ

۱- صحیح. طبرانی در الصغیر (۲۰۱/۱) و هیثمی (۱۰/۱۸۶) و رجال آن ثقه هستند.

وَنُورِ وَجْهِكَ أَنْ تَنُورَ بِكِتَابِكَ بَصْرِي، وَأَنْ تُظَلِّقَ بِهِ لِسَانِي وَأَنْ تُفَرِّجَ بِهِ عَن قَلْبِي، وَأَنْ تَشْرَحَ بِهِ صَدْرِي، وَأَنْ تَغْسِلَ بِهِ بَدَنِي، لِأَنَّهُ لَا يُعِينُنِي عَلَى الْحَقِّ غَيْرُكَ وَلَا يُؤْتِيهِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، بار خدایا، مرا به ترک گناهان به صورت مطلق تا وقتی باقیم می‌مانی رحم فرما، و رحمم نما تا به چیزی تکلیف ننمایم که برایم ارتباط و نفع ندارد، و برایم حسن نظر در آنچه از من راضیت می‌سازد، نصیب فرما، بار خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، صاحب عظمت و بزرگی و عزتی که قصد آن کرده نمی‌شود^۱، از تو سؤال می‌کنم، ای الله و ای رحمن، به عظمت و بزرگی و نور و جهت که قلبم را استطاعت حفظ کتابت را عنایت فرما، چنان که آن را به من آموختی، و به من این توانایی را نصیب گردان، که آن را همانطوری تلاوت نمایم که تو را از من راضی می‌سازد، بار خدایا، آفریننده آسمان‌ها و زمین، صاحب عظمت و بزرگی و عزتی که قصد آن کرده نمی‌شود، از تو سؤال می‌کنم، ای الله و ای رحمان، به عظمت و بزرگی و به نور و جهت، که با کتابت دیده‌ام را منور سازی، زبانم را به آن روان گردانی، قلبم را به آن شادمان سازی، سینه‌ام را به آن بازسازی و بدنم را به آن غسل دهی، چون غیر از تو مرا به حق کمک نمی‌کند، و نه غیر از تو کسی این را می‌دهد، و هیچ کسی از توانایی و قوت جز خداوند بلندمرتبه و بزرگ برخوردار نیست، ای ابوالحسن این را سه جمعه، یا پنج یا هفت جمعه انجام می‌دهی، به اجازه خدا دعایت قبول می‌شود، سوگند به ذاتی که مرا بر حق فرستاده است، هر مؤمنی که این را انجام دهد هرگز خطا نمی‌شود». ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند، علی فقط پنج یا هفت (جمعه) را سپری نموده بود که: در همچو مجلس نزد رسول خدا ﷺ آمد گفت: ای رسول خدا من در گذشته چهار آیه یا نزدیک به آن فرا را می‌گرفتم، و وقتی آن را پیش خودم می‌خواندم از نزدم پراکنده می‌شدند و امروز من چهل آیه یا نزدیک به آنرا فرا می‌گیرم و وقتی آنرا پیش خودم می‌خوانم انگار که کتاب خدا در پیش چشمانم است، و حدیث را می‌شنیدم، وقتی می‌خواستم آن را تکرار نمایم از نزدم فراموش می‌شد ولی امروز احادیث را می‌شنوم و وقتی آنها را بیان می‌نمایم حرفی از آنها را نمی‌گذارم، آن گاه

۱- یعنی هیچ کسی از مخلوقات قصد رسیدن را به آن مرتبه نمی‌کند زیرا از دائره توانش بالا و برتر است. م.

رسول خدا ﷺ به او گفت: «ابوالحسن، سوگند به پروردگار کعبه که مؤمن هستی»^۱.
ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است.

دعاهای اصحاب ﷺ دعاهای ابوبکر ﷺ

احمد در الزهد از حسن روایت نموده، که گفت: ابوبکر ﷺ در دعایش می‌گفت:
«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ فِي عَاقِبَةِ أَمْرِي، اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا تَعْطِينِي (مِنْ) الْخَيْرِ
رِضْوَانِكَ وَالدرجات العلى في جنات النعيم» ترجمه: «بار خدایا، من از تو آنچه را می‌خواهم،
که در فرجام کارم خیر باشد، بار خدایا، آنچه از خیر را به من میدهی، آن را رضایت و
درجه‌های بلند در جنت‌های نعیم بگردان»^۲. و نزد سعیدبن منصور و غیر وی از معاویه
بن قره روایت است که ابوبکر صدیق در دعایش می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ عَمْرِي
آخِرَهُ، وَخَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ، وَخَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْقَاكِ». ترجمه: «بار خدایا، خیر عمرم آخرش را
بگردان، و خیر عملم عمل‌های آخری ام را بگردان، و بهترین روزهایم روزی را بگردان که با
تو ملاقات می‌کنم». این چنین در الكنز (۱/۳۰۳) آمده است.

ابن ابی الدنيا از عبدالعزیز بن سلمه ماجشون روایت نموده، که گفت: کسی که
تصدیقش می‌کنم برایم حدیث بیان نموده، که ابوبکر صدیق در دعایش می‌گفت: «سألك
تمام النعمة في الاشياء كلها، والشكر لك عليها حتى ترضى وبعذر الرضا، والخيرة في جميع ما
يكون فيه الخيرة بجميع ميسور الامور كلها لا بمعسورها يا كريم». ترجمه: «من از تو
نعمت کامل در همه چیزها را سؤال می‌کنم، و هم چنان توفیق شکرگزاری را برایت در مقابل
این نعمت تا راضی شوی، و هم چنان بعد از رضایت مندیت، و از تو خیر می‌طلبم در همه آنچه
در آن خیر است، البته با همه آسانی کارها نه با مشکلات و دشواری‌های آن، ای کریم»^۳.
و نزد وی هم چنان از ابویزید مدائنی روایت است که گفت: از دعای ابوبکر صدیق
این بود: «اللَّهُمَّ هَبْ لِي إِيمَانًا وَيَقِينًا وَمَعَاوَةَ وَنِيَّةً»، ترجمه: «بار خدایا برایم ایمان، یقین،
عافیت و نیت ببخش». این چنین در الكنز (۱/۳۰۳) آمده است.

۱- موضوع (دورغین). ترمذی (۳۵۷۰) آلبانی آن را موضوع دانسته است.

۲- احمد در (الزهد) و ابن ابی شیبة (۶۰ / ۱۶) سند آن منقطع است زیرا حسن بصری از ابوبکر
نشینده است.

۳- در سند آن جهالت است زیرا عبدالعزیز بن سلمه نام مردی را که از او روایت کرده است نیاورده.

دعاهای عمر رضی الله عنه

ابن ابی شیبه و ابونعیم در الحلیه از عمر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تَأْخُذَنِي عَلَى غُرَّةٍ أَوْ تَذَرَنِي فِي غَفْلَةٍ أَوْ تَجْعَلَنِي مِنَ الْغَافِلِينَ». ترجمه: «بار خدایا، من به تو پناه می‌برم از این که مرا در غفلت مؤاخذه کنی، یا در غفلت بگذاری ام یا از غافلین بگردانی ام».

و نزد احمد در الزهد از حسن روایت است که عمر رضی الله عنه می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَمَلِي صَالِحًا، وَاجْعَلْهُ لَكَ خَالصًا، وَلَا تَجْعَلْ لِي فِيهِ شَيْئًا»، ترجمه: «بار خدایا، عملم را صالح گردان، و آن را برای خودت خالص گردان، و برای هیچ کسی در آن چیزی مگردان». و نزد ابن سعد و بخاری در الادب از عمرو بن میمون روایت است که: عمر بن خطاب در دعایش که به آن دعا می‌نمود می‌گفت: «اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي مَعَ الْبَرِّ، وَلَا تَجْعَلَنِي فِي الْأَشْرَارِ، وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ، وَالْحَقِّي بِالْآخِرِ». ترجمه: «بار خدایا، مرا با نیکان بمیران، و در اشرار مگردانم، و از عذاب آتش نگاهم دار، و به برگزیدگان محلقم ساز».

و نزد احمد در الزهد از ابوالعالیه روایت است که گفت: غالب اوقات از عمر بن خطاب می‌شنیدم که می‌گفت: «اللَّهُمَّ عَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا». ترجمه: «بار خدایا، عافیت‌مان ده، و از ما درگذر». این چنین در الكنز (۱/۳۰۳) آمده است.

و نزد ابن سعد و ابونعیم در الحلیه از حفصه رضی الله عنها روایت است که وی از پدرش شنید که می‌گفت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ، وَوَفَاةً فِي بَلَدِ نَبِيِّكَ». ترجمه: «بار خدایا، شهادت در راهت را، و وفات در شهر پیامبرت را نصیبم بگردان»، گفتیم: این چگونه ممکن است؟ گفت: خداوند هر جایی بخواهد امرش را در همانجا می‌آورد و جاری می‌سازد.

و نزد ابن ابی حاتم از عمر روایت است که وی گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ظُلْمِي وَكُفْرِي». ترجمه: «بار خدایا، ظلم و کفرم را برایم ببخشای»، گوینده‌ای گفت: ای امیرالمؤمنین، ظلم را دانستیم هدف از کفر چیست؟ پاسخ داد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»، ترجمه: «انسان ظالم و ناسپاس است».

و نزد لالکائی از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: از عمر بن خطاب در حالی که در خانه کعبه طواف می‌نمود شنیدم که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ كَتَبْتَنِي فِي السَّعَادَةِ

فَأَثْبَتَنِي فِيهَا وَإِنْ كُنْتُ كَتَبْتَنِي فِي الشَّقَاوَةِ فَاحْنِي مِنْهَا، وَأَثْبَتَنِي فِي السَّعَادَةِ، فَإِنَّكَ تَمَحُّو مَا تَشَاءُ وَتَثْبِتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ». ترجمه: «بار خدایا، اگر مرا در اهل سعادت نوشته‌ای، در آن ثابتم دار، و اگر مرا در اهل بدبختی نوشته‌ای، از آن محوم نما، و در اهل سعادت ثابتم ساز، چون تو آنچه را خواهی محو می‌نمایی و آنچه را خواهی ثابت نگه میداری، و کتاب اساس نزد توست». این چنین در الكنز (۳/۳۰۴) آمده است. و عبدبن حمید، ابن جریر و ابن منذر این را کوتاه‌تر از آن روایت کرده‌اند. چنانکه در الكنز (۱/۳۰۴) آمده است. و ابن سعد (۳/۳۱۹) از سائب بن یزید از پدرش روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب را در دل شب در مسجد رسول خدا ﷺ در زمان [عام] الرماده^۱ دیدم که نماز می‌خواند و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ لَا تَهْلِكُنَا بِالسَّنِينِ، وَارْفَعْ عَنَا الْبَلَاءَ». ترجمه: «بار خدایا، ما را به قحطی هلاک مساز، و مصیبت و آزمایش را از ما بردار و این کلمه را تکرار می‌نمود».

و نزد وی (۳/۳۲۰) هم چنان از وی روایت است که گفت: بر تن عمر بن خطاب در زمان رماده ازاری را دیدم که شانزده پیوند داشت، و چادرش پنج^۲ و یک وجب بود، و می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ هَلَكَةَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَيَّ رَجُلِي». ترجمه: «بار خدایا، هلاکت امت محمد ﷺ را بر پاهای من مگردان».

بخاری، مالک، ابن راهویه و ابونعیم در الحلیه - که آن را صحیح دانسته - از زیدبن اسلم از پدرش روایت نموده‌اند که عمر بن خطاب می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَتْلِي بِيَدِ رَجُلٍ صَلَّى رُكْعَةً أَوْ سَجْدَةً وَاحِدَةً، يُحَاجُّنِي بِهَا عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». ترجمه: «بار خدایا، قتل من را به دست مردی مگردان، که یک رکعت نماز خوانده یا یک سجده نموده باشد، که به آن در روز قیامت نزدت در مقابلم حجت و دلیل بیاورد»^۳. این چنین در المنتخب (۴/۴۱۳) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۵۴) از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمر بن خطاب سنگریزه‌هایی را جمع نمود، بعد از آن گوشه‌ای از جامه‌اش را بر آن پهن نمود، و بر

۱- عام الرماده خشک سالی و قحطی بود که در زمان خلافت عمر رضی الله عنه به وقوع پیوست. م.

۲- این چنین در کتاب آمده است و شاید مراد پنج گز و یک وجب باشد. م.

۳- صحیح. ابونعیم (۵۳/۱) و مالک در کتاب الجهاد (۳۰).

پشت بر آن خوابید، آن گاه دست‌هایش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللَّهُمَّ كَبَّرْتَ سَيِّئِي وَضَعَفْتَ قُوَّتِي وَانْتَشَرْتَ رَعِيَّتِي فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ عَيْرَ مُضِيْعٍ وَلَا مُفْرَطٍ». ترجمه: «بار خدایا، سنم بزرگ شده، قوتم ضعیف گردیده و رعیتم منتشر شده^۱، بنابراین مرا به‌سوی خودت در حالی قبض نما، که نه حقی را ضایع کرده باشم و نه هم دچار افراط و از حد‌گذری شده باشم».

و نزد وی (۱/۵۳) از اسودبن هلال محاربی روایت است که گفت: هنگامی که عمر بن خطاب به خلافت برگزیده شد، به منبر بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم من دعا می‌کنم آمین بگویید: «اللَّهُمَّ إِنِّي غَلِيظٌ فُلِينِي، وَشَحِيحٌ فَسْخِنِي وَضَعِيفٌ فَقَوِّنِي»، ترجمه: «بار خدایا، من غلیظ و درشتم نرمم ساز، و بخلیم سخیم ساز، و ضعیفم قوی ام گردان».

و ابویعلی به اسناد صحیح از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: عمر وقتی بر جنازه‌ای نماز می‌گزارد می‌گفت: این بنده ات حالا از دنیا دست کشیده و آن را برای اهل آن گذاشته، و به‌سوی تو نیازمند گردیده است، و تو از وی بی‌نیاز هستی، وی شهادت می‌داد که: معبود بر حقی به جز خدا نیست، و محمد بنده و رسول توست، «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَالْحَقُّهٗ بِنَبِيِّهِ»، ترجمه: «بار خدایا، برایش بیامر، از وی درگذر، و به نبی اش محلش گردان».

این چنین در الکنز (۸/۱۱۳) آمده است. و نزد بیهقی از کثیربن مدرک روایت است که: وقتی بر مرده خاک افکنده می‌شد عمر رضی الله عنه می‌گفت: «اللَّهُمَّ اسْلِمِ إِلَيْكَ الْاَهْلَ وَالْمَالَ وَالْعَشِيْرَةَ وَذَنْبَهُ عَظِيْمًا فَاغْفِرْ لَهُ». ترجمه: «بار خدایا، خانواده، مال و اقارب را برای تو سپرده و گناهش بزرگ است، پس برایش بیامر». این چنین در الکنز (۹/۱۱۹) آمده است.

دعاهای علی رضی الله عنه

قاضی یوسف از علی رضی الله عنه روایت نموده، که وی می‌گفت: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرْكِ الشَّقَاءِ، وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ السَّحْنِ وَالْقَيْدِ وَالسُّوْطِ». ترجمه: «به تو از سختی و مشقت آزمایش، درک بدبختی و خنده دشمنان پناه می‌برم، و به تو از زندان، در بند

۱- یعنی چون خلافت اسلامی فراخ و بزرگ گردیده بنابراین رعیت در اطراف عالم منتشر شده‌اند. م.

افتادن و تازیانه خوردن پناه می‌برم». این چنین در الکنز (۱/۳۰۴) آمده است. و نزد دینوری از سفیان ثوری روایت است که گفت: به من خبر رسیده که علی بن ابی طالب دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ أَنْ ذُنُوبِي لَا تَضُرُّكَ، وَأَنْ رَحْمَتِكَ أَيُّهَا لَا تَنْقُصُكَ». ترجمه: «بار خدایا، گناهانم به تو ضرر نمی‌رساند، و رحمتت به من تو را کم نمی‌سازد». این چنین در الکنز (۱/۳۰۵) آمده است.

ابن نجار از علی روایت نموده، که وی وقتی ماه نو را می‌دید می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذَا الشَّهْرِ وَفَتْحَهُ وَنَصْرَهُ وَبِرْكَتَهُ وَرِزْقَهُ وَنُورَهُ وَطَهْرَهُ وَهَدَاهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا فِيهِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهُ». ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر این ماه، فتحش، نصرتش، برکتش، رزقش، پاکیش و هدایتش را می‌طلبم، و به تو از شرش، شر آن چه در آن هست و شر ما بعدش پناه می‌برم». این چنین در الکنز (۴/۳۲۶) آمده است.

و بیهقی از عمر بن سعید نخعی روایت نموده، که گفت: پشت سر علی ابن علی طالب بر ابن مکنف نماز گزاردم، وی بر او چهار بار تکبیر گفت، و یک بار سلام داد، باز وی را در قبرش داخل نمود و گفت: «اللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَوَلَدُ عَبْدِكَ، نَزَلْ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرَ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ وَسِعَ لَهُ مَدْخَلُهُ، وَاعْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ، فَاإِنَّا لَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ، كَأَنْ يَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ». ترجمه: «بار خدایا، بنده‌ات است، و فرزند بندگانت، نزد تو پایین آمده است، و تو بهترین کسی هستی که نزدش پایین آمدن می‌سزد، بار خدایا، مدخلش را برایش وسیع بگردان، گناهش را برایش بیامرزد، و ما جز خیر نمی‌دانیم، و تو خودت داناتری، وی شهادت می‌داد، که خدایی جز تو نیست و محمد رسول خداست». این چنین در الکنز (۸/۱۱۹) آمده است.

دعای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه

ابن جریر از ابوالهیاج اسدی روایت نموده، که گفت: بیت‌الله را طواف می‌نمودم، مردی را دیدم که می‌گوید: «اللَّهُمَّ قِنِي شَحْ نَفْسِي». ترجمه: «بار خدایا، مرا از بخل نفسم نگه دار». و بر این نمی‌افزود، من این مسئله را به او یادآور شدم، گفت: وقتی از بخل نفسم نگه داشته شوم، دزدی نمی‌کنم، زنا نمی‌نمایم و اینطور نمی‌کنم. ناگهان دانستم که این مرد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (۴/۳۳۹) آمده است.

دعا‌های عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

ابن ابی شیبه از ابو عبیده^۱ روایت نموده، که گفت: عبدالله رضی الله عنه پرسیده شد: در شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو گفت: «سؤال کن به تو داده می‌شود کدام دعا را نمودی؟» گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا يَرْتَدُّ، وَنَعِيمًا لَا يَنْفَدُ، وَمُرَافَقَةً نَبِيِّكَ فِي أَعْلَى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ، جَنَّةِ الْخُلْدِ». ترجمه: «بار خدای، من از تو ایمانی می‌خواهم، که به ارتداد نینجامد و نعمتی که پایان نیابد و همراهی نبی ات را در بلندترین درجه جنت، جنت برین»^۲. این چنین در الکنز (۱/۳۰۷) آمده است. و ابن عساکر این را از کمیل از عمر رضی الله عنه با زیادہ نمودن قصه نمازش و دعایش، چنانکه در المنتخب (۵/۲۳۶) آمده، روایت کرده است. و ابونعیم این را در الحلیه (۱/۱۲۷) از ابو عبیده از پدرش روایت نموده، که گفت: در حالی که من شبی نماز می‌گزاردم، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از پهلویم عبور نمودند، نبی خدا صلی الله علیه و آله گفت: «سؤال کن به تو داده می‌شود، عمر می‌گوید: بعد از آن من به سویش به راه افتادم، عبدالله گفت: من دعایی دارم، که حاضر نیستم آن را فرو گذارم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا يَبِيدُ...» و مثل آن را متذکر شده و افزوده: «وَقَرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ». ترجمه: «بار خدایا، من از تو ایمان می‌خواهم که از بین نرود... و روشنی چشمی که قطع نشود»^۳.

و در روایت دیگری نزد وی از عون بن عبدالله روایت است که گفت: آن گاه ابوبکر به سوی عبدالله برگشت و گفت: دعایی را که همین پیشتر می‌نمودی، برایم تکرار نما، گفت: خداوند را ستودم و به بزرگی یاد کردم و بعد از آن گفتم: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَعَدُّكَ حَقٌّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَرُسُلُكَ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله حَقٌّ». ترجمه: «معبود بر حقی جز تو نیست، وعده ات حق است، ملاقات حق است، جنت حق است، آتش حق است، رسولانت حق اند، کتابت حق است، انبیا حق اند و محمد صلی الله علیه و آله حق است»^۴. ابونعیم

۱- وی پسر عبدالله بن مسعود است.

۲- ضعیف. ابن ابی شیبه و احمد (۱/۴۰۰) و حاکم. این حدیث منقطع است زیرا ابو عبیده فرزند عبدالله بن مسعود از پدرش حدیث نشنیده است.

۳- ضعیف. نگا: حدیث قبل.

۴- طبرانی (۹/۶۸) نگا: المجمع (۹/۲۸۸).

(۱/۱۲۸) می‌گوید: این را سعیدبن ابی حسام از شریک روایت کرده و سعیدبن مسیب را در میان عون و عبدالله داخل گردانیده، و باز آن را از طریق وی روایت نموده است. و بخاری در الادب المفرد (ص ۹۳) از شقیق روایت نموده، که گفت: عبدالله بیشتر با این کلمات دعا می‌نمود: «ربنا أصلح بیننا، واهدنا سبیل الإسلام، ونجنا من الظلمات إلى النور، واصرف عنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسمعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثنين بها، قائلين بها، وأتممها علينا». ترجمه: «پروردگارا، در میان ما اصلاح آور، به راه‌های اسلام هدایت نما، از تاریکی‌ها به سوی نور نجات بخش، فواحش آشکار و پنهان را از ما برگردان، برای ما در گوش‌های مان، چشم‌های مان، قلب‌های مان، همسرهایمان و ذریه‌هایمان برکت بده و توبه ما را بپذیر، به درستی تو قبول کننده توبه و مهربان هستی، و ما را در مقابل نعمت شکرگزار بگردان، که آن را توصیف نماییم، آن را بر زبان آریم و آن را برای ما کامل گردان»^۱.

و طبرانی از ابوالحوص روایت نموده، که گفت: از عبدالله - یعنی ابن مسعود - شنیدم که به این دعا، دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنِعْمَتِكَ السَّابِعَةِ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا، وَبَلَائِكَ الَّتِي ابْتَلَيْتَنِي، وَبِفَضْلِكَ الَّتِي أَفْضَلْتَ عَلَيَّ أَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ، اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِفَضْلِكَ، وَمَنَّكَ وَرَحْمَتِكَ». ترجمه: «بار خدایا، من تو را به همان نعمت کاملت که بر من انعام نموده‌ای، و به همان آزمایشت که مرا به آن آزموده‌ای و به فضلت که بر من ارزانی فرموده‌ای سؤال می‌کنم که داخل جنتم نمایی، بار خدایا، مرا به فضل، احسان و رحمت داخل جنت گردان». هیشمی (۱۰/۱۸۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

و نزد وی همچنان از ابوقلابه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که وی می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ الشَّقَاءِ فَاحْنِي وَأَثْبِتْنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ». ترجمه: «بار خدایا، اگر مرا در اهل بدبختی نوشته باشی از آن محوم گردان، و در اهل سعادت ثابتم ساز»^۲. هیشمی می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که ابوقلابه ابن مسعود را درک ننموده است.

۱- صحیح موقوف. بخاری در ادب المفرد (۳۶۰) آلبانی آن را در صحیح الادب (۴۹۰) صحیح دانسته است.

۲- ضعیف. طبرانی در الکبیر (۱۸۶/۹) نگا: المجمع (۱۸۵/۱۰) اما ابوقلابه ابن مسعود را درک نکرده است.

و نزد وی هم چنان از عبدالله بن عکیم روایت است که: ابن مسعود دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ زِدْنِي إِيمَانًا وَيَقِينًا وَفَهْمًا، أَوْ قَالَ: وَعِلْمًا». ترجمه: «بار خدایا، برایم ایمان، یقین و فهم - یا گفت: علم - بیفزای». ^۱ هیثمی (۱۰/۱۸۵) می‌گوید: اسناد آن جید است.

و زد وی هم چنان از ابووائل روایت است که گفت: روزی، بعد از این که از نماز بامداد برگشتیم از ابن مسعود پرسیدم ^۲ و برای ورود نزدش اجازه خواستیم، گفت: داخل شوید، گفتیم: اندک درنگ می‌کنیم، ممکن است بعضی از اهل منزل کار داشته باشند، وی تسبیح گویان آمد و گفت: گمان نمودید که آل عبدالله در غفلت است، بعد از آن گفت: ای کنیز بین، آیا آفتاب طلوع نموده است، پاسخ داد: نخیر، باز برای وی بار سوم گفت: بین آیا آفتاب طلوع نموده است، گفت: آری: فرمود: «الحمد لله الذي وهبنا هذا اليوم واقالنا فيه عثراتنا - و می‌پندارمش گفت - ولم يعذبنا بالنار». ترجمه: «ستایش خدایی راست که این روز را برایمان بخشید، و در آن خطاهایمان را عفو نمود... و با آتش تعذیبمان ننمود». هیثمی (۱۰/۱۱۸) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

و نزد وی هم چنان از سلیم بن حنظله روایت است که: عبدالله - یعنی ابن مسعود - نزدیک بازار آمد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِهَا وَخَيْرِ أَهْلِهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا». ترجمه: «بار خدا، من از تو خیر آن و خیر اهلس را می‌طلبم، و به تو از شر آن و شر اهلس پناه می‌برم» ^۳. هیثمی (۱۰/۱۲۹) می‌گوید: طبرانی این را به شکل موقوف روایت نموده، و رجال آن، غیر سلیم بن حنظله که ثقة می‌باشد، رجال صحیح‌اند.

و نزد وی هم چنان از قتاده روایت است که گفت: ابن مسعود رضی الله عنه وقتی میخواست داخل قریه‌ای شود می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَمَا أَظْلَت، وَرَبَّ الشَّيَاطِينِ وَمَا أَضَلَّت، وَرَبَّ الرِّيَّاحِ وَمَا أَذْرَتْ، أَسْأَلُكَ خَيْرِهَا وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا». ترجمه: «بار خدایا، پروردگار آسمان‌ها و آنچه را سایه نموده‌اند، پروردگار شیطان‌ها و آن چه را گمراه نموده‌اند و پروردگار بادها و آن چه را به هوا بلند نموده و پراکنده ساخته‌اند،

۱- صحیح. طبرانی (۱۰۵/۹) نگا: المجمع (۱۵۸/۱۰).

۲- ممکن درست «آمدن» باشد، اگر این درست باشد، حرف ربط «از» بعد از «برگشتم» باید به «نزد» تبدیل شود.

۳- صحیح. طبرانی در الکبیر (۱۸۱/۹) نگا: المجمع (۱۲۹/۱۰).

من از تو خیر این و خیر آنچه را در آن هست سؤال می‌کنم، و به تو از شر آن و شر آنچه در آن هست پناه می‌برم»^۱. هیشمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که قتاده ابن مسعود را درک ننموده است.

دعای معاذ و بلال رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۳۳) از ثوره بن یزید روایت نموده، که گفت: معاذ بن جبل وقتی از طرف شب تهجد به جای می‌آورد، می‌گفت: «اللَّهُمَّ قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ، وَغَارَتِ الْجُجُومُ، وَأَنْتَ حَيٌّ قَيُّومٌ، اللَّهُمَّ طَلِّبِي لِلْجَنَّةِ بَطْنِي، وَهَرَبِي مِنَ النَّارِ ضَعِيفٌ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ هُدًى تَرُدُّهُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ». ترجمه: «بار خدایا، چشم‌ها خوابیده‌اند، ستاره‌ها ناپدید شده‌اند، و تو زنده و قیوم هستی، بار خدایا، کوشش و طلبم برای جنت سست است، و فرارم از آتش ضعیف است. بار خدایا، برایم نزدت هدایتی بگردان ۲ که آن را روز قیامت برایم برگردانی و تو وعده‌ات را خلاف نمی‌نمایی»^۳. این را طبرانی روایت نموده، و اسناد آن منقطع است، چنانکه هیشمی (۱۰/۱۸۵) گفته است. ابن اسحاق از طریق عروه از زنی از بنی نجار روایت نموده، که گفت: خانه‌ام از بلندترین خانه‌ها در اطراف مسجد بود، و بلال رضی الله عنه از فراز آن هر بامداد برای فجر اذان می‌داد، سحرگاهان می‌آمد و در خانه می‌نشست و انتظار فجر را می‌کشید، وقتی آن را می‌دید قامتش را راست می‌نمود و بعد از آن می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَحْمَدُكَ وَأَسْتَعِينُكَ عَلَى فُرْدَيْشٍ أَنْ يُقِيمُوا دِينَكَ». ترجمه: «بار خدایا، من تو را می‌ستایم و از تو برای قریش مدد می‌طلبم که دینت را برپا دارند». می‌افزاید: بعد از آن اذان می‌داد، می‌گوید: به خدا سوگند، من وی را به یاد ندارم که شبی آن کلمات را ترک نموده باشد^۴. ابوداود این را به نقل از وی به تنهایی روایت کرده است. این چنین در البدایه (۳/۲۳۳) آمده است.

و طبرانی از هند - زن بلال - روایت نموده، که گفت: بلال وقتی بر بستر خوابش قرار می‌گرفت می‌گفت: «اللَّهُمَّ تَجَاوَزْ عَن سَيِّئَاتِي وَاعْذُرْنِي بِعِلَاقَتِي». ترجمه: «بار خدایا،

۱- ضعیف. طبرانی (۱۷۵/۹) قتاده ابن مسعود را درک نکرده است. نگا: المجمع (۱۰/۱۲۹).

۲- ممکن درست: «برایم در نزدت عهدی بگردان» باشد.

۳- منقطع است. طبرانی (۳۴/۲۰) سند آن چنانکه در المجمع (۱۰/۱۸۵) آمده است منقطع است.

۴- حسن. ابوداود (۵۱۹) آلبنی آن را حسن دانسته است.

از گناهانم درگذر، و با علت هایم معذورم دار»^۱. هیشمی (۱۰/۱۲۵) می‌گوید: هند را نشناختم، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

دعای زید و سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہما

طبرانی از زید بن ثابت رضی اللہ عنہ روایت نموده که: وی وقتی برای خوابیدن بر بسترش پهلو می‌زد می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ غِنَى الْأَهْلِ وَالْمَوْلَى، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ تَدْعُو عَنِّي رَحْمٌ قَطَعْتُهَا». ترجمه: «بار خدایا، من از تو غنای خانواده و مولا را می‌طلبم، و به تو از این پناه می‌برم، که بر من رحمی دعا نماید که قطعش نموده باشم». هیشمی (۱۰/۱۲۵) می‌گوید: اسناد آن جید است.

و ابن سعد (۳/۶۱۴) از عروه روایت نموده که: سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ هب لي حمدا، وهب لي مجدا، لا مجد الا بفعال ولا فعال الا بمال، اللَّهُمَّ لا يصلحني القليل ولا اصلح عليه». ترجمه: «بار خدایا، برایم ستایش ببخش، و برایم بزرگی ببخش، بزرگی جز به عمل قابل دست رسی نیست، و عمل جز به مال ممکن نیست، بار خدایا، مال کم مرا اصلاح نمی‌سازد، و نه من خود را به آن اصلاح کرده می‌توانم».

دعا‌های ابودرداء رضی اللہ عنہ

ابونعیم در الحلیه (۱/۲۱۹) از بلال بن سعد روایت نموده، که گفت: ابودرداء رضی اللہ عنہ می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ تَفْرِقَةِ الْقَلْبِ». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از پیراندگی قلب پناه می‌برم». گفته شد: پیراندگی قلب چیست؟ پاسخ داد: این که برایم در هر وادی مال گذاشته شود.

و نزد وی هم چنان (۱/۲۲۰) از اسماعیل بن عبیدالله روایت است که: ابودرداء می‌گفت: «اللَّهُمَّ توفني مع الابرار، ولا تبقيني مع الاشرار». ترجمه: «بار خدایا، مرا با نیکان بمیران، و با اشرار باقیم مگذار». و از لقمان بن عامر از ابودرداء روایت است که وی می‌گفت: «اللَّهُمَّ لا تبتلني بعمل سوء فادعي به رجل سوء». ترجمه: «بار خدایا، مرا به عمل بدی مبتلا مگردان، که بر اثر آن آدم بد خوانده شوم».

۱- ضعیف. طبرانی (۳۳۷/۱) نگا: المجمع (۱۰/۱۲۵).

و در نزد وی (۱/۲۲۳) هم چنان از حسان بن عطیه روایت است که، ابودرداء می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تَلْعَنِي قُلُوبُ الْعُلَمَاءِ». ترجمه: «بار خدایا، بمن به تو از این پناه میرم که قلوب علما لعنتم نمایند». گفته شد: قلب‌های ایشان تو را چگونه لعنت می‌نمایند؟ پاسخ داد: اینکه مرا بد ببینند [و همین لعنت است].

و ابونعیم در الحلیه (۱/۲۲۴) از عبدالله بن یزید بن ربیع دمشقی روایت نموده، که گفت: ابودرداء گفت: در بخش اول شبی به مسجد رفتم، هنگامی که داخل شدم، از پهلوی مردی عبور نمودم که به سجده افتاد بود و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ فَاجِرُنِي مِنْ عَذَابِكَ، وَسَائِلٌ فَقِيرٌ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ، لَامِذَنْبٍ فَاعْتَذِرْ، وَلَا ذَوْقُوه فَانْتَصِرْ، وَلَكِنْ مَذَنْبٌ مُسْتَغْفَرٌ». ترجمه: «بار خدایا، من وحشت زده پناه جویم، برایم از عذابت امان ده، و سؤال کننده بینوایم، از فضلت برایم رزق ده، نه گناهکارم که معذرت بخواهم^۱، و نه از قوتی برخوردارم که کامیاب شوم، ولی گناهکارم و مغفرت می‌طلبم». می‌گوید: بعد ابودرداء صبح نمود، و آن‌ها را برای یارانش، از بس که خوشش آمده بودند، میاموزانید.

و بخاری در الادب المفرد (ص ۹۹) از تمامه بن حزن روایت نموده، که گفت: شیخی را شنیدم که به صدای بلندش فریاد می‌نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ لَا يَخْلُطُ شَيْءٌ». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شری پناه می‌برم، که چیزی همراهش خلط نباشد». گفتم: این [شیخ] کیست؟ گفته شد: ابودرداء.

و حاکم از ابودرداء روایت نموده که وی می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تَعْرِضَ عَلَيَّ أَخِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ مِنْ عَمَلِي مَا يَسْتَحِي مِنْهُ». ترجمه: «بار خدایا، من به تو پناه می‌برم، از این که از عملم بر برادرم عبدالله بن رواحه چیزی را عرضه نمایی که از آن حیا نماید». این چنین در الكنز (۱/۳۰۶) آمده است.

دعاهای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۸) از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت نموده، که وی بر صفا دعا می‌نمود: «اللَّهُمَّ اعْصِمْنَا بِدِينِكَ وَطَوَاعِيَّتِكَ وَطَوَاعِيَّةِ رَسُولِكَ. اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي حُدُودَكَ».

۱- ممکن است درست چنین باشد: (لا مذنب معذور فاعتذر)، نه «گناهکار معذورم که معذرت بخواهم».

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَجِبُكَ، وَيَجِبُ مَلَائِكَتَكَ، وَيَجِبُ رِسْلَكَ، وَيَجِبُ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ. اللَّهُمَّ حَبِيبِي إِلَيْكَ وَالِي مَلَائِكَتِكَ وَالِي رِسْلِكَ وَالِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ. اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي لَيْسْرِي، وَجَنِّبْنِي الْعُسْرِي، وَاعْفُرْ لِي فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، وَاجْعَلْنِي مِنْ أُمَّةِ الْمُتَّقِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱ وَأَنْكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ. اللَّهُمَّ إِذْ هَدَيْتَنِي لِلْإِسْلَامِ فَلَا تَنْزِعْنِي مِنْهُ وَلَا تَنْزِعْهُ مِنِّي حَتَّى تَقْبِضَنِي وَأَنَا عَلَيْهِ». ترجمه: «بار خدایا، مرا بر دینت، طاعتت و طاعت رسولت نگه دار. بار خدایا، مرا از حدودت باز دار. بار خدایا مرا از کسانی بگردان که دوستت می‌دارند، ملائکت را دوست می‌دارند، رسولانت را دوست می‌دارند و بندگان صالحت را دوست می‌دارند. بار خدایا، مرا نزد خودت، ملائکت، رسولانت و بندگان صالحت محبوب گردان. بار خدایا، مرا برای آسانی آماده و آسان گردان، و از سختی و مشکل بازم دار، و برایم در آخرت و دنیا ببخشای، و مرا از امامان متقی بگردان. بار خدایا، تو گفته ای: «دعایم کنید، برای‌تان قبولش می‌کنم» و تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی. بار خدایا وقتی مرا به اسلام هدایت نمودی، دیگر مرا از آن بیرون مکن و آن را از من بیرون مکن، تا در حالی قبضم نمایی که من بر آن باشم». وی به این دعا، و دعای طویل دیگری که داشت بر صفا و مروه، و در عرفه و جمع^۱ و بین دو جمره^۲ و در طواف دعا می‌نمود.

و ابونعیم در الحلیه (۱/۳۰۴) از عبدالله بن سیره روایت نموده، که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما وقتی صبح می‌نمود می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْظَمِ عِبَادِكَ نَصِيْبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ الْعِدَاةَ، وَنُورًا تَهْدِي، وَرَحْمَةً تَنْشُرُهَا، وَرِزْقًا تَبْسُطُهُ، وَضُرًّا تَكْشِفُهُ، وَوَلَاءَ تَرْفَعُهُ، وَفِتْنَةً تَصْرِفُهَا». ترجمه: «بار خدایا، مرا بزرگ‌ترین بهره‌مند از میان بندگان در هر خیری که این بامداد تقسیم می‌کنی، و هم چنان بزرگترین بهره‌مند از نوری که به آن هدایت می‌نمایی، رحمتی که پراکنده و منتشر می‌سازی، رزقی که پهن می‌گردانی، ضرری که دور می‌سازی، بلایی که بلندش می‌نمایی و فتنه‌ای که بر می‌گردانی بگردان»^۳. طبرانی این را از وی به مثل آن روایت نموده است. هیثمی (۱۰/۱۸۴) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

۱- یعنی مزدلفه.

۲- یعنی در منی.

۳- صحیح. طبرانی در الکبیر (۲۶۸/۱۲) نگا: المجمع (۱۰/۱۸۴).

دعاهای عبدالله بن عباس رضی الله عنه

بزار از سعید بن جبیر روایت نموده که ابن عباس رضی الله عنه می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، أَنْ تَجْعَلَنِي فِي حِرْزِكَ، وَحِفْظِكَ، وَجِوَارِكَ، وَتَحْتِ كَنْفِكَ». ترجمه: «بار خدایا، من تو را به نور و جهت که آسمانها و زمین از آن روشن گردیده اند سؤال می کنم، که مرا در پناه، حفظ، امان و زیر رعایت خود بگردانی»^۱.
هیثمی (۱۰/۱۸۴) می گوید: رجال آن رجال صحیح اند.

وبخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۰) از سعید روایت نموده، که گفت: ابن عباس می گفت: «اللَّهُمَّ قِنْعِي وَبَارِكْ لِي فِيهِ، وَأَخْلَفْ عَلَيَّ كُلَّ غَائِبَةٍ بِخَيْرٍ». ترجمه: «بار خدایا، برایم قناعت نصیب گردان، و در آن^۲ برایم برکت بده، و بر هر غائبم به خیر و سلامتی جانشین و نگهبان باش»^۳.

و اسماعیل قاضی از طاووس روایت نموده، که گفت: از ابن عباس شنیدم که می گوید: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ شَفَاعَةَ مُحَمَّدِ الْكَبْرِيِّ، وَارْفَعْ دَرَجَةَ الْعَلِيَاءِ، وَاعْطِهِ سَوْلَهُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى كَمَا آتَيْتَ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». ترجمه: «بار خدایا، شفاعت بزرگ محمد ص را قبول فرما، و درجه بلندش را بلند گردان، و سئوالش را در آخرت و دنیا بده، چنان که برای ابراهیم و موسی علیهما السلام دادی». ابن کثیر در تفسیرش (۳/۵۱۳) می گوید: اسناد آن جید، قوی و صحیح است.

دعای فضاله بن عبید رضی الله عنه

طبرانی از ام الدرداء رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: فضاله بن عبید رضی الله عنه می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرِّضَى بِالْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ، وَبِرْدِ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلَذَّةِ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ، وَالشُّوقِ إِلَى لِقَائِكَ فِي غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضْرَةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ». ترجمه: «بار خدایا، من از تو رضای به قضا و قدر، سردی زندگی بعد از مردن، لذت دیدن به سویت و شوق لقایت را، بدون عائد شدن ضرر مضر و فتنه گمراه کننده، طلب می کنم». و ادعا می نمود، که اینها

۱- صحیح. طبرانی (۲۵۹/۱۰) و بزار چنانکه در المجمع (۱۸۴/۱۰) آمده است.

۲- البته در آنچه رزق داده ای.

۳- ضعیف موقوف. بخاری در ادب المفرد (۶۸) و ابن خزیمه (۲۷۲۸) آلبانی آن را در ضعیف الادب (۱۰۷) ضعیف دانسته است. همچنین بصورت مرفوع نیز روایت شده است. نکا: الضعیفة (۶۰۴۲).

دعاهایی‌اند که رسول خدا ﷺ به آن‌ها دعا می‌نمود^۱. هیشمی (۱۰/۱۷۷) می‌گوید: این را طبرانی در الأوسط و الکبیر روایت نموده، و رجال آن‌ها ثقه‌اند.

دعای ابوهریره رضی الله عنه: «اللهم اني أحب لقاءك فأحب لِقائِي»

ابن سعد (۴/۳۳۹) از مقبری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که: مروان نزد وی در همان مریضی اش که در آن درگذشت داخل شد، و گفت: ای ابوهریره، خداوند برایت شفا دهد، ابوهریره گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ لِقَاءَكَ فَأُحِبُّ لِقَائِي». ترجمه: «بار خدایا، من ملاقاتت را دوست می‌دارم، بنابراین ملاقاتم را دوست بدار». می‌گوید: تا هنوز مروان به اصحاب القطا نرسیده بود، که ابوهریره درگذشت.

دعای اصحاب رضی الله عنهم وقتی سال یا ماه داخل می‌شد و وقتی داخل قریه‌ای می‌شدند
طبرانی در الأوسط از عبدالله بن هشام روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا ﷺ وقتی سال یا ماه داخل می‌شد، این دعا را می‌آموختند: «اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيْنَا بِالْإِيمَانِ، وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ، وَرِضْوَانِ مِنَ الرَّحْمَنِ، جِوَارِ مِنَ الشَّيْطَانِ». ترجمه: «بار خدایا، آن را بر ما به امن، ایمان، سلامتی، اسلام، رضامندی رحمان و پناه از شیطان داخل گردان». هیشمی (۱۰/۱۳۹) می‌گوید: اسناد آن حسن است، و در حاشیه‌اش از ابن حجر نقل شده: در آن رشدین بن سعد آمده، و ضعیف می‌باشد.
و بزار از ابوامامه بن سهل از ابوهریره روایت نموده، که گفت: برایش گفتم: قوم وقتی وارد قریه‌ای می‌شدند یا به قریه‌ای آشکار می‌گردیدند، از چه می‌ترسیدند که این را می‌گفتند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فَنَاءَ فِيهَا رِزْقًا». ترجمه: «بار خدایا، در آن برای ما رزق بگردان». گفت: از ستم والیان و قحط باران می‌ترسیدند. هیشمی (۱۰/۱۳۵) می‌گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر قیس بن سالم که ثقه می‌باشد.

۱- حسن. طبرانی در الأوسط (۱۶۵/۶) هیشمی (۱۷۷/۱۰) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند.
۲- ضعیف. طبرانی در الأوسط. هیشمی (۱۳۹/۱۰) آن را حسن دانسته است. در سند آن رشدین بن سعد است که ضعیف است و دچار اختلاط گشت. نکا: التقریب (۲۰۹).

دعای انس رضی الله عنه

بخاری در الادب المفرد (ص ۹۳) از ثابت روایت نموده، که گفت: انس رضی الله عنه وقتی برای برادرش دعا می نمود می گفت: «جعل الله عليه صلاة قوم ابرار، ليسوا بظلمة ولا فجار يقومون الليل ويصومون النهار». ترجمه: «خداوند برای وی دعای قوم نیکان را نصیب گرداند، قومی که نه ظالم اند و نه فاجر، در شب قیام می نمایند و روز را روزه می گیرند».

آنچه را عبدالله بن زبیر در وقت شنیدن رعد می گفت

بخاری در الادب المفرد (ص ۱۰۶) از عبدالله بن زبیر روایت نموده که: وی وقتی رعد را می شنید صحبت را قطع می نمود و می گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ». ترجمه: «پاکی است ذاتی را که رعد تسبیح و حمد وی را می گوید و ملائک نیز از خوف وی (تسبیح و حمدش را می گویند)». و بعد از آن می گفت: این بیم دادن شدید برای اهل زمین است. این را همچنان مالک از ابن زبیر به مثل آن، چنانکه در مشکاة آمده، روایت کرده است، مگر این که وی این قولش را: بعد از آن می گفت... تا آخرش متذکر نشده است.

دعاهای اصحاب برای یکدیگر رضی الله عنهم

دعای عمر برای سماک بن مخرمه و دو مرد دیگر

ابن عساکر از سیف بن عمر از محمد و طلحه و مهلب و عمرو و سعید روایت نموده، که گفتند: سماک بن مخرمه، سماک بن عبید و سماک بن خرشه در یک وفد نزد عمر رضی الله عنه آمدند، عمر گفت: «بارك الله فيكم، اللهم أسمعك بهم الاسلام، وايدئهم الإسلام». ترجمه: «بار خدایا، اسلام را توسط ایشان بلند بگردان و اسلام را توسط ایشان نصرت ده». این چنین در المنتخب (۵/۱۳۱) آمده است.

دعای کعب بن مالک برای اسعد بن زراره

ابن ابی شیبه، طبرانی و ابونعیم در المعرفه از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت نموده اند که گفت: وقتی چشم پدرم کور شد و بینایی اش را از دست داد، من رهنمایش بودم، وقتی با او برای جمعه بیرون می شدم، و اذان را می شنید، برای

ابوامامه اسعد بن زراره رضی الله عنه مغفرت می‌خواست، و برایش دعا می‌نمود، برای او گفتم: ای پدر، چه مسئله است وقتی که اذان را می‌شنوی برای ابوامامه مغفرت می‌خواهی و برای وی دعا می‌کنی؟ گفت: ای پسر، او نخستین کسی بود، که برای ما قبل از قدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نقیص خضامات در هزم «النبت حره» که مربوط بنی بیاضه است نماز جمعه داد، گفتم: در آن روز تعدادتان چقدر بود؟ گفت: چهل مرد بودیم. این چنین در المنتخب (۵/۱۳۶) آمده است.

دعای بریده اسلمی برای علی، عثمان، طلحه و زبیر رضی الله عنهم

ابن سعد (۴/۲۴۳) از ابوالعلاء بن شخیر از مردی از بنی بکر بن وائل روایت نموده، که گفت: با بریده اسلمی در سیستان بودم، می‌گوید، به علی، عثمان، طلحه و زبیر رضی الله عنهم اعتراض می‌نمودم، تا نظر و رأی وی را دریابم، می‌گوید: وی رویش را به سوی قبله گردانید و دست‌هایش را بلند نمود و گفت: بار خدایا، برای عثمان بیامر، و برای علی بن ابی طالب بیامر، و برای طلحه بن عبیدالله بیامرزد و برای زبیر بن عوام بیامر. می‌گوید: بعد از آن رویش را به سوی من گردانید و به من گفت: پدر برایت نباشد، می‌خواهی مرا بکشی؟ می‌گوید: گفتم: به خدا سوگند، قصد کشتن را نداشتم، ولی همین را از تو می‌خواستم، افزود: قومی‌اند، که چیزهای خوبی از خداوند برای‌شان سبقت نموده است، اگر خداوند بخواهد برای‌شان به سبب فعل‌های قبلی که انجام داده‌اند می‌بخشد، و اگر بخواهد به سبب عمل‌های نوی که انجام دادند عذاب می‌نماید، حساب آنان بر خداوند است.